

احوال و اشعار

ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی شمشیر

تألیف

سعد نفیسی

جلد سوم

شامل گفتار نویسنده آن گذشته در باره رودکی - اشعار رودکی -
ضمایم و تعلیقات (تحقیق در باره ۵۴ تن از شاعران سده
سوم و چهارم ایران) - فهرست نامهای کسان -
فهرست نامهای جاها - فهرست نامهای کتابها -
فهرست لغات مهجور .

تهران

۱۳۱۹

شرکت کتابفروشی ادب

چاپخانه شرکت طبع کتاب

احوال و اشعار

ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی شهمشک

تألیف

سعد نفیسی

مجلد سوم

شامل گفتار نویسندگان گذشته در باره رودکی - اشعار رودکی -
ضمایم و تعلیقات (تحقیق در باره ۵۴ تن از شاعران سده
سوم و چهارم ایران) - فهرست نامهای کسان -
فهرست نامهای جاها - فهرست نامهای کتابها -
فهرست لغات مهجور .

تهران

۱۳۱۹

شرکت کتابفروشی ادب

چاپخانه شرکت طبع کتاب



مجلد نخستین و دومین این کتاب نه سال پیش ازین در ۱۳۱۰
انتشار یافت. در همان زمان این مجلد سوم هم برای چاپ آماده بود.
ناشر آن دو مجلد نخست در چاپ کردن بازمانده این کتاب دشواری‌هایی
پیش می‌آورد که خار راه شد. شرکت کتابفروشی ادب خواستار شد که
این مجلد سوم را انتشار دهد، از صرف وقت و سرمایه در راه این کتاب
و حتی از پذیرفتن زیاده رویهای من در متن و حواشی و ملحقات و
فهرست‌ها بهیچ وجه نیاندیشید و جای آن دارد که از شرکای با همت
این شرکت سپاسگزار باشم که نگذاشتند دو مجلد نخستین این کتاب ناتمام
بماند. اینک شادم که میتوانم مجلد سوم را که پایان بحث و نتیجه سخن
من در باره رودکیست بدست خوانندگان بدهم و بار دیگر مرا بخت
یاری کرد تا تارو بودی چند از دل خوش را بدست این اوراق بسپارم
و از دور در پای کسانی که خواستار ادبیات ایران و دوستدار سرزمین
پدران مایند فرو ریزم. هنگامی که مجلد نخستین و دومین انتشار یافت
بسیارت از دوستان و آشنایان دور و نزدیک و بسیاری از دانش‌پرووران
که اندک آشنائی هم با ایشان نداشتم بوسایل گوناگون مرا رهین منت و نعمت
پرورده دلنوازیهای خود کردند و جا دارد که در دیباچه این مجلد سوم

از ایشان سپاسگزاری کنم. دریغ آنکه نمی توانم يك يك نام آن هنرپروران و رادمردان را ببرم و پاس مهربانی هریك را جدا گانه برگزارم.

درین مجلد سوم که بیشتر آن نتیجه دو مجلد نخست و حاوی ۸۳۷ بیت شعرست که تا کنون از سخن رود کی یافته ام ضمائم و تعلیقانی که در توضیح سخن در بایست می نمود و فهرستهای چند که راهنمای خوانندگان برای هر سه مجلد کتاب خواهد بود چاپ شده است.

هنگامی که مجلد نخستین و دومین انتشار یافت در شماره ۳ سال دوازدهم مجله ارمغان (ص ۱۹۹ - ۲۰۶) و شماره ۴ همان سال (ص ۲۶۲ - ۲۷۰) مقالاتی بخانه مهدی حسینی یشربی در انتقاد بر آن دو مجلد منتشر شد و پاره ای خرده گیریها در آن میان بود که برخی از آنها ازین راه فراهم شده بود که نویسنده آن مقاله بروش انشای من آشنائی نداشت و برخی از اصطلاحات و توجیهات و تلفیقات و پرده یوشی هائی را که لازمه عرق ایرانی و عفت قلم من بوده است دریافته بود و نمی توانستم از توقع داشت که بدین زبان و بدین گونه اندیشه آشنا بوده باشد. در برخی از خرده گیریهای دیگر حق با او نبود و درست مطلب را درك نکرده بود و در پاره ای از خرده گیریهای دیگر بالعکس حق با او بود و من خطا کرده بودم. در همان هنگام آن مقالات را با کمال انصاف و خون سردی خواندم و اینك که این چند سطر را می نویسم و نه سال از آن می گذرد بار دیگر خوانده و از خواندن آن تازه فارغ آمده ام و می توانم آشکار گفت که در پاره ای از موارد حق با او بوده است و من بخطا رفته ام و اینك خوانندگان را برای اصلاح پاره ای از خطاها که در دو مجلد نخستین این کتاب رفته

است بآن مقامات راهنمائی می‌کنم و انصاف ایشان داوری خواهد کرد که آن خرده گیریها تا چه بایه بجا بوده است . در بن میان شنیدم که نویسندۀ آن مقالات چند سال پیش در گذشته است و اینک که دست او از داهان هستی کوتاهست و کارش باداوری دادجوی و دادگر افتاده است دریغا نیست که از وی واز مهربانی او که مرا بخطائی چند راهنمونی کرده است سپاس بگزارم ، هر که مرا سخنی آموخت بندۀ خویش کرد .

طهران اردی بهشت ماه ۱۳۱۹

سعید نقیسی

باب پنجم

.....

رودکی در نظر مردم خاور

.....

مؤلفین و مورخین

نظامی عروضی در چهارمقاله پس از آن حکایت برانگیختن رودکی
امیر نصرا بیاز گشت بخارا، چنانکه گذشت، وصلت گرفتن رودکی از
امرای دربار و شرح توانگری او گوید:

«... و الحق آن بزرگ بدین نجل ارزانی بود که هنوز این
قصیده را کسی جواب نگفته است که مجال آن ندیده اند که از مضایق
آزاد توانند بیرون آمد...».

و نیز همو جایی که بك عده کتب نظم و شرباری و تازی
را می‌شمارد که خواندن آنرا برای دبیران لازم می‌شمارد از کتب شعر
فارسی تنها ذکر کرده است: «اشعار رودکی و مثنوی فردوسی و
مدایح عنصری».

دولتشاه در تذکرة الشعراء پس از ذکر همان واقعه سفر امیر نصر
و باز گشت ببخارا گوید:

«... عقلا را این حالت بنظر عجیب مینماید که این نظم‌یست
ساده و از صنایع و بدایع و مهانت عاری چه که اگر درین روزگار سخنوری
مثل این سخن در مجلس سلاطین و امرا عرض کند مستوجب انکار
همگنان شود، اما می‌شاید که چون استاد را در اوتار و موسیقی و قوفی
تمام بوده قولی ساخته باشد و باهنگ آغانی و ساز این شعر را عرض کرده
و در محفل قبول افتاده...».

نویسنده مقدمه دیوان چاپ طهران در حق وی مینویسد: «... از استادان سلف و یکی از مشاهیر شعرای عجمست، با وجود آنکه در آن وقت تازه شعر و شاعری رو بترقی گذاشته بود اشعار رودکی از اغلب شعرای تکمیل شده بعد بهتر و نیک تر، توصیف او بزبان راست نیاید...». شیخ منینی در شرح تاریخ یمینی گوید: «... شاعریست مطلق، نیکو شعر بفارسی، محکم قول، بعدی که گفته اند نخست کسی که شعر خوب بفارسی گفت او بود...».

سمعانی در کتاب الانساب گوید: «... شاعر شیرین گفتار بفارسی، دیوانش در دیار عجم سابرست... و ابوالفضل بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد والی خراسان میگفت که رودکی را در عرب و عجم نظیر نیست...». ابو نصر عتبی در تاریخ یمینی در باره سبکتکین گوید که چون یمین الدوله محمود بجای او نشست بنیکوکاری پرداخت و از آن پس گوید^(۱) در مناقب او «اشعار فارسی در اکناف مملکت پراکنده شد و شعرای وی بر درگاه رفیع او ازدحام کردند و قصاید در حق او سرودند که دیباچه رودکی و صنعة خسروی و دقیقی را در حجاب گرفت...».

در کتاب نزهت نامه علائی در «ذکر بناهایی که ساخته اند در روزگار» در باب صنایع این عبارت مندرجست^(۲) «... و نام تقدم هر نوعی را يك تن بوده است علی الخصوص که ازو باز گویند و مثل زنند چون حکیمی لقمان و جادوی بلسان و شاعری عرب از امرء القیس و

۱ - رجوع شود بمبحث «شعرا و مؤلفین عرب» که پس ازین خواهد آمد

۲ - نسخه متعلق بکتابخانه مرحوم میرزا محمد خان لشکری - ورق ۱۱۸.

پارسی دری از رودکی و مطربی بهاواف وحلم احنف قیس و فصاحت^۱ سحبان و عدل انوشیروان و ظلم سدوم و سخاوت حاتم طائی و خط پسر مقله و نقاشی مانى چین و شجاعت رستم زال ... » از بن عبارت پیداست که تا چه حد رودکی در شعر پارسی در ایران معروف بوده است.

در کتاب « تاریخ قم » تألیف حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی^(۱) در مقدمه « ناعت بر تصنیف این کتاب »^(۲) مؤلف چند سبب آورده است و از آن جمله است: « سبب دوم ، آنک بکرات از ابوالفضل محمد بن الحسین العمید رحمه الله شنیدم که او تعجب مینمود و میگفت سخت عجیبست که اهل قم اخبار جعفر بن محمد بن علی العطار بیش ایشان نیست و پیش او شعر ابی جعفر از بهترین شعرها بوده زیرا که او در آن معایب لطیفه اختراع کرده و بر نظرای خود از رودکی و راری بدان شعر فائق شده و ابوالفضل در حق او فرموده که ابو جعفر در روزگار خود همچو امری القیس است در روزگار خود ، بس من جمع کردم از برای ابوالفضل بعضی از شعر ابو جعفر جز از آن اشعار که از برای خزانه مولانا ادام الله نعمائه جمع کرده بودم و سبب غائب شدن من از شهر قم در جمع این اخبار توقیفی افتاد ، چون توفیق بآن دست داد جمع کردم ... ».

این هم مؤید دیگرست که رودکی تا چه ناه در ایران مشهور بوده است . شوربختی را که از بن جعفر بن محمد بن علی العطار قمی شاعر اثری در کتابها نمانده است .

۱ - رجوع شود بضمیمه (۸) در آخر این کتاب .

۲ - رویه دوم از ورق ۸ از نسخه متعلق باقای سید عبد الرحیم خلجالی .

رودکی در نظر مردم خاور

در کتاب راحة الصدور و آية السرور در تاريخ سلجوقيان تأليف محمد بن علی بن سليمان راوندی^(۱) مؤلف از زبان شمس الدين احمد بن منوچهر شصت کله شاعر قرن ششم^(۲) مینویسد که شاعر مزبور وقتی بخدمت سید حسن غزنوی معروف باشرف که از مشاهیر شعرای همان قرن بود رسید و سید حسن اشرف او را در شاعری راهنمایی کرد از آنجمله بوی گفته است: « از شعر سنائی و عنصری و معزی و رودکی اجتناب کن، هرگز نشنوی و نخوانی که آن طبعهای بلندست، طبع تو بیند و از مقصود باز دارد... ». هر چند که این اندرز در شاعری دادن شکفتست ولی علو مقام رودکی را در نظر وی میرساند.

محمد عوفی در لباب الالباب در شرح احوال معزی مینویسد: «... گویند سه کس از شعراء در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند چنانکه کس را آن مرتبه میسر نبود: یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت سلطان ملکشاه... ».

دولتشاه در تذکرة الشعرا گفته است: «... از شعرای عجم استاد رودکی را امیر نصربن احمد سامانی صلۀ نظم کتاب کلیلۀ و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرمود... ».

۲) شعرای فارسی زبان

اغلب از شعرای بزرگ و کوچک ایران در شعر خود ذکری از رودکی آورده یا مناقب او را سروده اند و جمع تمام آن اشعار درین صحایف مقدور نیست، فقط شمه ای از آنها که از بزرگان شعرای

۱ - چاپ اوقاف کتب - ص ۵۸

۲ - رجوع شود بضمیمه (۹) در آخرین کتاب

متقدمینست درین مقام می آورم :
شهید بلخی معاصر رودکی گفته است :

سخن ماند شعر شعرا رودکی را سخنی تلو نیست
شاعران راخه و احسنت مدیح رودکی راخه و احسنت هجیست (۱)
شریف مجلدی گر گانی بگفته نظامی عروضی در چهار مقاله یا ابو
شریف احمد بن علی مجلدی جرجانی بقول عوفی در لباب الالباب که
طاهر از شعرای اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم (۲) بوده است گفته :
از آن چندان نعیم جاودانی که ماند از آل سامان و آل ساسان
ثنای رودکی ماندست و مدحت نوای بار بد ماندست و دستان
دقیقی شاعر بزرگ اواخر قرن چهارم سروده است :

کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخنور بود
دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بسوی هخیور بود (۳)
و همو گوید در مدیحه :

استاد شهید زنده بایستی و آن شاعر تیره چشم روشن بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی بالفاظ خوش و معانی رنگین (۴)

۱ - این دوبیت را بخط در بعضی نسخ چنین ضبط کرده اند :

سخن ماند شعر شعرا رودکی را سخنش تلوینهاست
شاعران راخه و احسنت مدیح رودکی راخه و احسنت هجاست

۲ - رجوع شود بضمیمه (۱۰) در آخر کتاب

۳ - رجوع شود بصحیفه ۵۹۷ ازین کتاب

۴ - این دوبیت دقیقی در قصیده ای از معزی مانده است بدین مطلع :

برگس ز نشاط ماه فروردین بردست نهاده ساغر زرین
که در مدیحه آن گوید :

دو بیت شنیده ام دقیقی را در مدح تو هر دو کرده ام تضمین
اسناد شهید ... الخ

عنصری بلخی شاعر معروف قرن پنجم گوید:

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست
اگرچه بکوشم بیاریک و هم بدین پرده اندر مرا نار نیست
ونیز او در قصیده ای بدین مطلع:

ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر بیا ز خسرو مشرق عیان بدین توهنر
در مدح سلطان محمود غزنوی در مدیحه گوید:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش
بیافتست بتوضیع ازین در آن و آن در (۱)
شگفتنی آمد و شادی فرود و کبر گرفت

ز روی فخر بگفت این بشعر خویش اندر

منوچهری دامغانی شاعر شهر قرن پنجم در قصیده ای بدین مطلع:

گاه توبه کردن آمد از مدایح و زهجی
کز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی
که در آن لفظ شامت ایام خویش و نا روائی بازار شعر سخن
می راند بس از شمردن بعضی از شعرای عرب گوید:

بو العلاء و بو العباس و بوسلیک و بو مثل
و آنکه آمد از نوایح و آنکه آمد از هری
در حکیمان خراسان کو شهید و رودکی

بو شکور بلخی و بو الفتح بستی هکندی (۲)

۱ - رجوع شود به صحیف ۵۶۳ - ۵۶۲ ازین کتاب

۲ - رجوع شود به ضمیمه (۱۱) در آخر کتاب .

گو بیسائید و ببینید این شریف ایام را
تا کند هر گز شمارا شاعری کردن کری؟

و نیز در قصیده ای دیگر بدین مطلع :
وقت به-ارست و وقت ورد مورد گیتی آراسته چو خلد مخلد
در مدح فضل بن محمد گوید :

شاعرو مهتر دلست و زیرک و والا رودکی دیگرست و نصر بن احمد
ناصر خسرو مروزی قبادیانی عالم و شاعر معروف قرن پنجم در
قصیده ای بدین مطلع :

بر جستن مراد دل ای مسکین چو گانت گشت پشت ورخ پرچین
در فخر خویش گوید (۱) :

اشعار زهد و پند بسی گفتست آن تیره چشم شاعر روشن بین
آن خوانده ای بخوان سخن حجت رنگین برنگ معنی و پند آگین
و نیز همو در قصیده ای دیگر بدین مطلع :

شاید که حال و کار دگر سان کنم هر چنان بهست قصد سوی آن کنم
در حق خویش گوید (۲)

جان را ز بهر مدحت آل رسول گه رودکی و گاهی حسان کنم
فرخی سیستانی شاعر بزرگ قرن پنجم در قصیده ای بدین مطلع :

باغ دیبا رخ پرند سلب لعب گر گشت و لعبهاش عجب
در مدح امیر ابو یعقوب یوسف بن ناصر الدین سبکتکین برادر

سلطان محمود غزنوی در مدیحه و در شریطه قصیده گوید :

۱ - دیوان ناصر خسرو - چاپ کتابخانه طهران - ص ۳۲۳

۲ - کتاب مزبور - ص ۳۰۵

شاعران چو رودکی و شهید مطربان چو سرکش و سرکب
رشیدی سمرقندی شاعر قرن ششم گوید (۱):

گر سری یابد بعالم کس نیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری
شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار

هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری
✓ نظامی عروضی ادیب و شاعر معروف قرن ششم خطاب بکسی از
شعرا که بر رودکی طعن کرده بود گفته است:
ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی

این طعن کردن تو ز جهل و ز کودکیست
کان کس که شعر داند داند که در جهان

صاحبقران شاعری استاد رودکیست
دیگری از شعرای قرن چهارم در مرثیه رودکی سروده است (۲):

رودکی رفت و ماند حکمت اوی می بریزد نریزد از می بوی
شاعرت کو کنون که شاعر رفت نبود نیز جاودانه چنوی
خون گشت آب چشمم از غم وی زاندهش موم گشت آهن و روی
نالۀ من نگر شکفت مدار شو بشو زار زار نال بروی
چند جوئی چنو نیابی باز از چنو در زمانه دست بشوی
ادیب صابر بن اسمعیل ترمذی شاعر معروف قرن ششم در قصیده ای
بدین مطلع:

۱ - رجوع شود بصحایف ۵۷۵ - ۵۷۴ ازین کتاب

۲ - المعجم فی معاییر اشعار العجم - ص ۲۲۴

خوبی بروی خوب تو اقرار میکند عقل از نهیب عشق تو زهار میکند
در مدح علاء الدین اتسز خوارزمشاه در بهاریه گوید :

گوئی چمن ز ناله مرغ و نسیم گل با رودکی حکایت عیار میکند
همو در قصیده دیگر بدین مطلع :

اب تو طعنه زند گوهر بدخشان را رخ تو تیره کند آفتاب تانان را
در مدح رئیس شرق مجد الدین علی در باب مداخل خود گوید :
زبان و طبع معزی و رودکیست مرا تنای دولت سلجوق و آل سامان را
غضایری رازی در قصیده ای بدین مطلع :

پیام داد بمن ننده دوش باد شمال ز حضرت ملک ملک بخت دشمن مال
که در جواب قصیده عنصرست که وی را طعن کرده بود از اینکه
در مقام شکر از بسیاری نعمت ممدوح (سلطان محمود غزنوی) نالیده
و شکوه کرده است دلیل را از گفته رودکی داشته و در رد عنصری
گفته است :

بشعر شکر نگه کن که رودکی گفتست همه کسی را درویشیت ورنج عیال
غم و غناست مرا گفت زین ضیاع و عقار فغان همی کنم ازرنج گنج و ضیعت مال
سوزنی سمرقندی شاعر مشهور قرن ششم در قصیده ای بدین مطلع :
ای رنگ رخت گوئه گلنار شکسته بت موی تو صد طبله عطار شکسته
در مدح دهقان احمد سمسار در تغزل گوید :

کردم دل خویش ای بت عیار ز عشقت چون رودکی اندر غم عیار شکسته
و نیز در قصیده ای بدین مطلع :

ای بر سریر دولت و اقبال متکی ممدوح بی خلائی و مخدوم بی شکی
در مدح وجیه الدین علی زکی در مدیحه گوید :

صدیک از آنکه تو بکمین شاعری دهی از بلعمی بعمری نگرفت رودکی
و همو در قصیده دیگر بدین مطلع :

جاودان ماند کرم از مدح شاعر زنده نام زین بود شاعر نوازی عادت و رسم کرام
در مدح نظام الدین وزیر که از احسان ممدوحین در حق بزرگان
شعرای عرب و ایرانی ذکری میکند گوید :

رودکی را نیز آن راد کریم دانشی (۱) داد دیناری هزار از زر آتشگون و قام
قیمت عبار را هم قام کرد از دیگری بلعمی عیار وار از رودکی بفکند قام
جای دیگر در مسمطی که در هجو « کل شبلی » سروده است و
در خاتمه آن مدح ضیاء الدین نامی گفته در مدیحه آن گوید :

قدم همت او فرق فلک را سودست نظر او خطر اهل هنر بفزودست
رودکی وار بکی بیت ز من بشنودست بلعمی وار بدو ده صلتم فرمودست
جز براو بجوانمردی او گربودست هرگز این رونق و این تیزی بازار مرا
و همو در قصیده ای بدین مطلع :

خورشید برج حمل آمد چو رخ یار هم نور بحاصل شود از تابش و هم نار
در مدح نظام الدین محمد آل میران در بهار به گوید :

بلبل چه شود رازلو راوی و بخواند بیت و غزل رودکی اندر حق عیار
او ز زرع معمری گرگانی که ظاهراً از شعرای قرن چهارم بوده
است (۲) گوید :

اگر بدوات با رودکی نمی مانم عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم

۱ - این مصرع، نابراصلاحیست که آقای علی اکبر دهخدا کرده اند. برای نسخه

دیگر رجوع شود بصحفة ۴۹۷.

۲ - رجوع شود بصحایف ۵۲۳ - ۵۲۲

اگر بکوری چشم او بیافت گیتی را ز بهر گیتی من کور بود نتوانم
 هزار بک ز آن کو یافت از عطای ملوک بمن دهمی سخن آید هزار چند نام
 معزی نیشابوری شاعر معروف قرق ششم در قصیده ای بدین مطلع :
 همی بنازد تیغ و نگین و تاج و سریر بشهریار ولایت گشای کشور گیر
 در مدح سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی و وزیرش نظام الملک
 طوسی در مدیحه گوید :

اگر بود بمثل رودکی درین ابام ز مدح هر دو شود عاجز و خورد تشویر
 و همو در قصیده ای دیگر بدین مطلع :
 شاه سنجر چون زمیندان جانب ایوان رسید از زمین بانك شارت تا بر کیوان رسید
 در مدح سلطان سنجر بن ملکشاه در مدیحه گوید :
 بر من آنچ از تور رسید از اعم و الا کجا صدیکش بر رودکی از دودۀ سامان رسید
 و نیز در قصیده ای بدین مطلع :
 بدار الملک باز آمد نن آسان خداوند بزرگان خراسان
 در مدح قوام الملک صدر الدین محمد در مدیحه گوید :
 روان شعر می اندر آل اسحق چو شعر رودکی در آل سامان
 ازرقی هروی شاعر معروف قرن پنجم در قصیده ای بدین مطلع :
 خوش و نکوز بی هم رسید عید و بهار سی نکوتر و بهتر ز بار و از بیدار
 در مدح شمس الدوله زبن الملک ابوالفوارس طغانشاه بن هو بد آی ا به
 در مدیحه آن گوید :

حدیث میر خراسان و قصه توضیع نگفت رودکی از روی فخر در اشعار
 بد آنکه داد مرو را هزار دیناری بنا و جوب بهم کرده از صغار و کبار
 تو در هر بیتی خسروا بخشیدی زر مدور صافی دو بار بیست هزار

و نیز او در قصیده ای بدین مطلع :

دی در آمد ز در آن لعبت زبیار خسار نه چنان مست بغایت نه بغایت هشیار
در مدح خواجه شرف الدوله علی بن محمد در تغزل آن از زبان
معشوق خود گوید :

اندر اشعار گرفتم که تو خود رودکی

من چه دانم که چه چیزست و چه باشد اشعار
خاقانی شروانی شاعر بزرگ قرن ششم در مفاخرت خود گوید :
شاعر مفلک منم خوان معنی مراست ریزه خور خوان من رودکی و عنصری
کسائی مروزی شاعر بزرگ اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم
گفته است :

رودکی استاد شاعران جهان بود صدیک از او توئی کسائی بر کست
شمس الدین محمد عجیبی جوزجانی از شاعران قرن ششم در قصیده ای
بدین مطلع :

بر اسب شد سوار بچستی و چاککی معشوقه روز عید بخیر و مبارکی
در مدح ابوبکر بن حسن در مدیحه در ناره وی گوید :

من شرح سیرت تو چگونه دهم بنظم کز سیرت تو تیره شود طبع رودکی
یزدین فریومدی شاعر معروف قرن هشتم در قطعه ای گوید :
شاعر زنده می ماند نگهبتی نه شاهان را فروغ از رودکی دارد چراغ دوده سامان
و هم مسعود سعد سلمان شاعر نامی قرن ششم در قطعه ای گوید :

سجود آرد پیش خاطر من روان رودکی و ابن هانی
عبدالرحمن جامی دانشمند و شاعر معروف قرن نهم در منظومه
" سلسله الذهب " سروده است :

رودکی آنکه در همی سفتی مدح سا مانیان همی گفتی
 چون بآن قوم همسفر رفتی نه بآئین مختصر رفتی
 صلۀ نظم های همچو درش بود در بار چار صد شترش
 چون شتر از رباط بیرون راند بر زمین غیر شعر هیچ نماند
 نام آن را که می برند امروز هست از آن شعر انجمن افروز
 هم چنین نام آل سامان را نیک کاران و نیک نامان را
 زنده از نظم خویش می دارد در پس برده پیش می دارد
 مروزی شاعر که ظاهراً از شعرای اوایل قرن یستم بوده است
 در بنتی که در حق کسایی مروزی می گوید:

زیبا بود از مرو بن نازد کسایی چونانکه جهان جمله با استاد سمرقند
 و پیداست که مراد وی از استاد سمرقند با اطلاق رود کیست که
 از کثرت جلالت قدر باید جهان همه بدو نازد و نظیر این اشعار که
 آوردم شاید در دواوین دیگر شعرای ایران بسیار باشد که تنبع و
 استقصای کامل می خواهد و باعث اطناب سخن خواهد شد.

(۳) شعرا و مؤلفین عرب

حتی کسانی که بزبان تازی سخن منظوم و منشور گفته اند ذکر
 رودکی را درجائی که فراخور گفتار ایشان بوده است فراموش نکرده
 و همواره از جلالت قدر و علو مقام وی ذکری کرده اند، از آنجمله
 در ابیات مشهوری که بنام ابراهیم بن یحیی بن عثمان غزی شاعر
 معروفست و از قصیده است مدح ابو عبدالله مکرّم بن العلاء صاحب
 کرمان این سه بیت معروفست (۱):

۱- رجوع شود بکتاب راحة الصدور - حاب اوقاف کتب س ۶۲ - ۶۱ و حاشیه ص ۶۱

لولا جریر و الفرزدق لم بدم ذکر جمیل من بنی مروان
و تری ثناء الرودکی مخلداً من کل ما جمعت بنو سامان
و ملوک غسان تفسانوا غیر ما قد قاله حسان فی غسان
ولی استاد ما آقای میرزا محمد خان قزوینی در تاریخ جهانگشای
جوینی (۱) آنجا که این بیت از آن قصیده مندرجست :

وله من الصفح الجمیل صفائح اسر الطلیق بها و فک العانی
در حاشیه این بیت دیگر از آن قصیده را آورده اند :
لولا الشهود الجود انکر سامع ما قاله حسان فی غسان
و می نویسند : « و ایس منها البیت المعروف الذی یقترن غالباً
بهذا البیت و هو :

و تری ثناء الرودکی مخلداً من کل ما جمعت بنو سامان
در هر حال خواه این بیت از ابراهیم بن یحیی بن عثمان غزی
و خواه از دیگری باشد مقصود آنست که شعرائی که بتازی سخن گفته اند
بیز جلالت شان رود کی ایشان را در گرفته است .

بجز شعرا مؤلفین و مورخین هم بزبان تازی از علو مقام رودکی
سخن رانده اند از آن جمله ابو نصر عتبی در کتاب یمینی در احوال
مین الدوله محمود غزنوی گوید که چون وی بتخت نشست « ان
ورث السلطان الموید یمین الدولة و امین الملة فخافه فی ترتیب الامور
و تالف الاخوة و الاقارب و استماله القلوب ببذل الرغائب الی ان استقل
بسریر الملك مطاعاً و تناهصت ولایة الاطراف الی بیعته سراعاً فوجدتهم
قد عولوا فی معانیها علی ما سار فی اکناف الحضرة من الاشعار الفارسیه

لازدحام شعرائها علی بابہ الرفیع بقصائد هما التي قد غیروا بها فی دیباجة
 الرودکی و صنعة الخسروی و الدیقی ... » و احمد بن علی بن عمر
 المیننی در کتاب الفتح الوهبی در شرح این جمله در باب رودکی مینویسد:
 « ... و هو شاعر مفلح جید الشعر بالفارسیه متین القول حتی قیل ان اول
 من قال الشعر الجید بالفارسیه هو وقال ابوسعد الادبسی الحافظ ابو عبد -
 الله الرودکی کان مقدما فی الشعر بالفارسیه فی زمانه علی اقرانه ... »
 و حمید الدین ابو عبد الله محمود بن عمر نجاتی نیشابوری در شرح یمینی
 خود در شرح همین سطور چنین مینویسد: « و یخاطب الرودکی شاعر
 مفلح و مطرب فایق استاد منسوب الی رودک نفس کان یلازم نوح بن منصور
 و قد سمل آخر عمره و اشعاره الف الف و ثلثمائة . بیت کذا ذکره الرشیدی
 فی قصده له انشدها فی کتابه الموسوم بسعدنامه . عبدالکریم بن محمد
 السمعانی در کتاب الانساب در کلمه رودک گوید: « ... و المشهور منها
 الشاعر الملیح القول بالفارسیه السائر دیوانه فی بلاد العجم ابو عبد الله
 جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الرودکی الشاعر السمرقندی
 کان حسن الشعر متین القول قیل اول من قال الشعر الجید بالفارسیه هو
 وقال ابوسعد الادریسی الحافظ ابو عبد الله الرودکی کان مقدما فی الشعر
 بالفارسیه فی زمانه علی اقرانه ... و کان ابو الفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن
 احمد والی خراسان یقول ایس الرودکی فی العرب و العجم نظیر ... »

٤) مؤلفین ترک و هندی

مؤلفین ترک و هندی نیز در مؤلفات خود ذکری جمیل از رودکی
 دارند که مهمترین اوراق ایشان را ازین سبب ثبت می‌کنم:

- ۱ -

ترجمه از کتاب شعر العجم تألیف علاء مشهور هندی شبلی نعمانی
(تألیف در ۱۳۲۵ - ۱۳۲۴) - چاپ سوء - اعظم گده - حصه
اول - مس ۲۶ - ۴۲ :

رودکی

رودکی شاعر مشهور دوره سامانیانست ، همه تذکره نویسان متفقند
که در زبان فارسی کسی که نخست دیوان ترتیب داد رودکی بود .
در زمان سامانیان صدها شاعر بودند که ذکرایشان از بن پس خواهد
آمد ، با این همه شاعری که نام سامانیان از روزنده مانده فقط رودکیست ،
شریف کرگانی راست گفته است که :

از آن چندین نعیم جاودانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
نمای رودکی ماندست و مدحتش نوای بار بد ماندست و داستان
نام اصلی رودکی محمد با جعفرست ، رودکی در قسمت نخست بود
که آنرا نسف هم گویند و آن ددیهیست که رودکی منسوب بدانست و
گفته اند وجه تسمیه او از آنست که رود (نام قسمی از سازست) نیکو
می نواخت .

این توافق اروپا و آسیا شگفتست که رودکی همچون هومر که
مادر زاد بود ، هشت ساله بود که قرآن مجید حفظ کرد^(۱) ، پس از آن
علم قرائت را بیایه کمال رسانید و از همان سن شعر گفتن آغاز کرد و
ساوه و فنون دیگر فرا گرفت ، خوش آواز و بذله گوی بود و در دربار
دشاهان و امیران درجه ندیمی داشت که از حیث تقرب این رتبه از

رودکی در نظر مردم خاور

۱۰۵
رتبه وزیر هم برتر بود و برای این رتبه بذاه سنجی و لطافت طبع و خاصه جوانی و ظرافت و وسعت معلومات از لوازم ضروری بود و این همه در ذات رودکی گرد آمده بود، بدین سببست که در دربار نصر بن احمد سامانی بار یافت و شاه را بوی میل بسیار بود. همه تذکره نویسان بر آنند که رودکی را قدر و جاه و شرف چندان فراهم شد که امرای بزرگ را هم میسر نبود، در جلوس رودکی دویست غلام زرین کمر در رکاب او می‌بودند و بنه او را بر چهارصد شتر بار میکردند.

مسلمست که شعر فارسی بر پایه شعر عرب استوار شد، اما درین زمان شعر عرب از واقعیت و حقیقت - نبود دور شده بود و در آن جز ستایشگری و مداحی نمانده بود: مثنوی و ابوتمام و بحرری که بی‌مهران سخن درین دوران بودند سخن ایشان نیز مبنی بر مداحیست و خلفا و امرا شعر را برای تفریح طبع اختیار میکردند، اما خاندان سامان را از شعر مقصودی اصلی بود و مهم، چنانکه رودکی را بنظم کلیله و دمنه گماشتند و چهل هزار درهم در برابر آن کار بوی بخشیدند و عنصری در قصیده‌ای گوید: چهل هزار درهم رودکی ز مهتر خویش عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

سبك شعر رودکی سبك عمومی شعر رودکی واقعه گوئی و پند و موعظت و حسن تأثیرست، جوهر اصلی شعر عرب آن بود که انقلابات بزرگ نژادی و کشوری فراهم کنند ولی شعر فارسی را جز تفریح خاطر کاری نبود و دلیل آنست که از شعر فارسی هرگز واقعه بزرگ تاریخی پدیدار نشد، اما رودکی از بن قاعده مستثنی بود.

نصر بن سامانی يك بار بهرات سفر کرد، بباد عیس رسید نزدیک هرات که نزهت گاه بهار بود و تمامه دشت و صحرای آن چمن زار، صر

- ۱ -

ترجمه از کتاب شعر العجم تألیف علاءه مشهور هندی شبلی نعمانی
(تألیف در ۱۳۲۵ - ۱۳۲۴) - چاپ سوم - اعظم گده - حصه
اول - ص ۲۶ - ۲۲ :

رودکی

رودکی شاعر مشهور دوره سامانیانست ، همه تذکره نویسان متفقند
که در زبان فارسی کسی که نخست دیوان ترتیب داد رودکی بود .
در زمان سامانیان صدها شاعر بودند که ذکر ایشان ازین بس خواهد
آمد ، اما این همه شاعری که نام سامانیان از وزنده مانده فقط رودکیست ،
شریف گرگانی راست گفته است که :

از آن چندین نعیم جاودانی که مسد از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحش نوای بار بد ماندست و دستان
نام اصلی رودکی محمد یا جعفرست ، رودکی در قسمت نخشب بود
که آنرا نصف هم گویند و آن ددیهیست که رودکی منسوب بدانست و
گفته اند وجه تسمیه او از آنست که رود (نام قسمی از سازست) نیکو
می نواخت .

این توافق اروپا و آسیا شگفتست که رودکی همچون هومر که در
مادر زاد بود ، هشت ساله بود که قرآن مجید حفظ کرد^(۱) ، پس از آن
نام قرائت را بنایه کمال رسانید و از همین سن شعر گفتن آغاز کرد و
تاوه و فنون دیگر فرا گرفت ، خوش آواز و بذله گوی بود و در دربار
پادشاهان و امیران درجه ندیمی داشت که از حیث تقرب این رتبه از

رتبه و زیر هم برتر بود و برای این رتبه بذله سنجی و لطافت طبع و خاصه جوانی و ظرافت و وسعت معلومات از لوازم ضروری بود و این همه در ذات رودکی گرد آمده بود، بدین سببست که در دربار نصر بن احمد سامانی بار یافت و شاه را بوی میل بسیار بود. همه تذکره نویسان بر آنند که رودکی را قدر و جاه و شرف چندان فراهم شد که امرای بزرگ را هم میسر نبود، در جلوس رودکی دوست غلام زر بن کمر در رکاب او می بودند و بنه او را بر چهارصد شتر بار می کردند.

مسلمست که شعر فارسی بر پایه شعر عرب استوار شد، اما درین زمان شعر عرب از واقعیت و حقیقت نبود دور شده بود و در آن جز ستایشگری و مداحی نمانده بود: متنسی و ابوتمام و بختری که بیغمبران سخن در بن دوران بودند سخن ایشان نیز مبنی بر مداحیست و خلفا و امرا شعر را برای تفریح طبع اختیار می کردند، اما خاندان سامان را از شعر مقصودی اصلی بود و مهم، چنانکه رودکی را بنظم کلیله و دمنه گماشتند و چهل هزار درم در برابر آن کار بوی بخشیدند و عنصری در قصیده ای گوید:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

سبك شعر رودکی سبك عمومی شعر رودکی واقعه گوئی و پند و موعظت و حسن تأثیرست، جوهر اصلی شعر عرب آن بود که انقلابات بزرگ نژادی و کشوری فراهم کنند ولی شعر فارسی را جز تفریح خاطر کاری نبود و دلیل آنست که از شعر فارسی هرگز واقعه بزرگ در بخی پدیدار نشد، اما رودکی از بن قاعده مستثنی بود.

نصر بن سامانی يك بار بهرات سفر کرد، بباد غیس رسید نزدیک هرات که زهت گاه بهار بود و تمام دشت و صحرای آن چمن زار، نصر

را چنان دل بسته آن هوا شد که بهار را آنجا بماند، آب روان و هوای
یا کیزه و صد و بیست قسم انگور از آن جمله ترینان و کلنجدی که
بسیار گوارا و شاداب بود دل او بفریفت و نصر در آبادی که آنرا درواز
می خوانند مقام کرد که جائی بود معمور و آبادان و هر سوی قصری
بلند و ایوان در ایوان و خانه و باغ و جاهای با صفا، از سیستان و
مازندران میوه آوردند، نصر هر روز می اندیشید که بهار را آنجا بگذارند
و باز گردد لیکن خوشی و خرمی آن دیار زنجیری برپای او افکنده بود
و او را همی داشت، عاقبت امرای وی از آن تنگ آمدند ولیکن آن دلیری
نداشتند که برو باز ایستند، آخر نزد رودکی شدند و او را پنج هزار
اشرفی وعده کردند که پادشاه را بازگشت بسوی بخارا برانگیزد،
رودکی مبربار شد، نصر شراب میخورد، رودکی ساز برگرفت و در پرده
عشاق این اشعار سرودن گرفت:

بوی جوی مویان آید همی نادبار مهربان آید همی (۶ بیت)
صبر را چندان حال دگر گونه شد که موزه بپه شیده همان دم بر
اسب شست و ت باک منزل موزه در می او می بردند. سمرقندی درین واقعه
حیراست که این صم را نه صنعتست و نه مضمون بندی و چگونه این
تر کرده است. در زمان دولت شاه شعر را حال فطری دگر گونه شده بود
و اثر واقعی می برد لیکن در میان این قوه درست مذاق شعر را آن اثر
را ندیده بود عروضی سمرقندی در چهارمقاله در باب این ابیات گوید:
هنوز این فصیده را کسی جواب نگفته است که مجال آن ندیده اند
که زین مضایق بیرون روند.

ساحان سنجر ملک الشعراء خود امیر معزی را فرمود که این

قصیده را جواب گوید و او جوابی گفت که مطلع آن اینست :

رستم^(۱) از مازندران آید همی زین ملك از اصفهان آید همی

امیر معزی از شعرای کامل الفنس و لی شعر او در برابر گفته رودکی مقامی که دارد حاجت بیان نیست ، رشیدی سمرقندی^(۲) شماره ۴ اشعار رودکی را يك لك گفته است چنانکه گوید :

شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار (يك بيت)

از اقسام سخن رودکی قصیده و رباعی و قطعه و غزل و مرثیه دارد .

از و مثنوی نمانده است اما کلیله و دمنه چنان مثنویست که واقعات مسلسل در آن نیست و بهمین جهت جز و مثنوی بشمار نمی آید .

وسعت شعر رودکی از حیث مضامین هم شعر رودکی وسعت بسیار

دارد ، یعنی واقعه نگاری و خیال بندی و موعظت و نصیحت و عشق و محبت و مدح و ثنا و صنایع و بدایع همه در آن بحد کمال است ، مامختصراً نمونه ای از هر يك می آوریم :

اخلاق و موعظت در اخلاق و موعظت علاوه بر حسن ادا دقایق را

هم بیان کرده است ، چنانکه گوید :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا (دوبیت)

۱ - درین زمان ما معلمین مدرسه علی گر از سرسید مرحوم خواستند که ساسنامه ای بآسمان جاه وزیر ریاست حیدر آباد دکن که بعلی گر می آمد در قصیده ای گوید که مناسبی خاص در آن بود و او خطاب بآسمان جاه قصیده ای سروده که از آن جمعه است این ابیات :

همچنان باشیم گرم گفتگو قاصد از دریا گهان آید همی

افکنند شور مبارکباد و س این حدیش بر زبان آید همی

آسمان جاه از سوی ملك دکن جاب هند و سندن آید همی

۲ - مجمع الفصحاء ذکر رودکی

رودکی در نظر مردم خاور

بخل و سخاوت را در طباع گدا و طماع رودکی چنین بیان میکند :
تا کی گوئی که اهل کیتی (دوبیت)

بیر ثباتی زمانه را چنین میگوید :

زندگانی چه کوتاه و چه دراز (شش بیت)

فاسفۀ ایام و رس و عمر خبام را نخست رودکی معروف کرده است ،

شادزی با سپاه چشمان شاد (چهار بیت)

این دوبیت را میتوان شرحی بر متن دیوان خواجه حافظ نهاد :

روی بمحراب بهادن چه سود (دوبیت)

واقعۀ نگاری تصویر واقعۀ یا حالتی اثر خوب میکند و این عنصر

همه جا در شعر رودکی ظاهر میشود ، در بن قصیده وی کیفیت بیری و جوانی خوش را بیان کرده است :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود (هجده بیت)

مدحیه نمونه مدایح که در کلام اوست بایۀ بلند دارد و درو

خیال آفرینی هم هست :

شاهی که بروز رزم از رادی (دوبیت)

مرثیه مرثیۀ او متعددست و در آن همه جا اوصاف مرثیه گوئی

فراهمست ، مرثیه ای که در مرگ پسر وزیر اعظم سروده اندر زهای حکیمانه دارد :

ای آنکه غمگینی و سزاواری (پنج بیت)

شهید بلخی و مرادی را که از شعرای مشهور زمان ویند مرثیه

سروده و آن مرثیۀ در مجمع الفصحا و غیره منقولست .

غزل غزل در آن زمان هنوز شکل و حیثیت خاص نگرفته بود و تشبیهی که در آغاز قصیده می گفتند بجای غزل بود ، اینست نمونه ای از آن : ای جان من از آرزوی روی تو پشیمان (سه بیت)
 مشوشت دلم از کرشمه سلمی (سه بیت)

واله داغستانی این مطلع از غزل رودکی را چنین نقل کرده است :
 زهی فزوده جمال توزیب آرا را (یک بیت)
 اما این اندازه سخن گفتن آن زمان نیست ، وانگهی در مقطع این غزل تخلص هم هست و تخلص را در آن زمان در غزل نمی آوردند ، پایه غزل سرایی رودکی ازین بیت که عنصری گوید ظاهرست :
 غزل رودکی وار نیکو بود (یک بیت)

عنصری رودکی را در غزل استاد خویش می شمارد ، پیداست که غزلهای رودکی را چه مقام بوده است که عنصری خود را در غزل پیرو او داند .

قصیده طرز و روشی که رودکی در قصیده استوار کرد تا کنون دایر جایست یعنی در آغاز قصیده تشبیب یا بهاریه و پس از آن گریز بمدح ممدوح ، ذکر جود و سخای او ، عدل و انصاف و شجاعت و دلیری او و سپس دعی او ، صنعت ترصیع هم در کلام رودکی یافته می شود و آن صنعت چنانست که در هر دو مصرع الفاظ هم وزن باشد مثلاً :
 عرفی :

رمد را شرر قهر او کند شنجرف جماد را اثر لطف او کند شمشاد
 و این صنعت در کلام شعرا تا قرن ششم متداول بود .

هر چند که قصیده مداحی صرفست ولی در سخن رودکی مناظر

طبیعی هم هست :

از بنفشه مرزها گسترده دیباها بچین (چهار بیت)
 کوه دیگر کوه سیمین گشت وزرین شد چمن (چهار بیت)
 بد آنکهی که دو لشکر بروی يك دیگر (سه بیت)
 معیار خوبی قصیده گریزست و این حسن در اکثر قصاید رودکی
 با حسن وجوه دیده می شود ، چنانکه می گوید :
 بادخوارزمی کنار باغ پردینار کرد چون کنار زائران را کرد دست پادشا
 با مثلا در وصف باغ گوید :

یار من گفتا بهشتست ای شگفت این باغ نیست (سه بیت)
 در بعضی قصاید التزاماتی چنان دشوار کرده است که کس پیروی
 از آن نتوانسته ، چنانکه قصیده ای سروده که سی و سه بیت دارد و هر
 بیت آن مطلعست :

ندانی درد هجر ای بت مرا ز آن زار گردانی (يك بیت)
هجو یا شکایت هجو فارسی داغ بد نمائی چهره شعریست اما
 هجو رودکی متانت و واقعیت تام دارد :

رهی سوار و جوان و توانگر از ره دور (دو بیت)
 این کنایه مناسب ممدوحیست که شاعر نزد وی جوان و توانگر
 . میدواری بسیار رفته و از نزد او پیر و ناتوان و پیاده باز می گردد .
جدت مضامین قاعده ای عمومیست که در آغاز شاعری مضمون

ندی نیست ولی شگفتست که رودکی مضامین نو بسیار بکار برده :

آفتابی که ز چابك قدمی (يك بیت)
 رودکی چنگ بر گرفت و نواخت (چهار بیت)

بنفشهای طرب خیل خیل بر سر کوه (دو بیت)
 تیر او مانده روزی که زی مردم رسد (یک بیت)
 هر آنچه بست میان ارم بهم شداد (دو بیت)
 مه نسان شبیخون کرد اکنون برمه کانون (دو بیت)
 نگار ینا شنیدستم که گاه محنت و راحت (سه بیت)
 زلف ترا جیم که کرد آنکه او (دو بیت)
رباعیات او را رباعیات هم هست و از مجمع الفصحا نقل کرده میشود:
 چون کار دلم ز زلف او ماند گره (دو بیت)
قبولیت عام و اعتراف شعرا همه شعرا با اتفاق رودکی را در کمال
 شعر پذیرفته اند، شهید هم عصر و هم رتبه او گوید:

بسختن مانند شعر شعرا رودکی را سخنش تلو یناست
 شاعران راخه و احسنت مدیح رودکی راخه و احسنت هجاست
 عنصری گوید: غزل رودکی و ارنیکو بود (دو بیت)
 معروف بلخی گوید: از رودکی شنیدم سلطان شاعران (یک مصرع)
 دقیقی گوید: کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون و سخنور بود
 دفتقی مدیح آورد نزد او چو خرما بسوی هجبور بود
 نظامی سمرقندی کسی را که بشعر رودکی اعتراض کرده چنین گفته است:
 ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی (دو بیت)
 رودکی بسال ۳۰۴ وفات یافت، دیوان او در ایران چاپ
 شده است.

از جزء دهم مجله " دارالفنون در سلسله " منطبع استانبول ۱۳۲۷ قمری -
ص ۲۴۵ - ۲۴۸ و ۳۱۱ از مجله و ص ۱۳ - ۱۷ از صحایف دروس .

۷ -

حکیم رودکی بخارائی

اسم او محمد و کنیه اش ابو الحسن بعضی گویند نام وی جعفر بن محمد و کنیه او ابو عبد الله بوده است . وی از رودک بوده که ارمضوت نصف باشد که معرب بخشب است و بعد از اسلام باسم کارش معروف شده و مقابل بخاراست . رود بمعنی نهر است و رودک بمعنی نهر کوچک و بمعنی قریه هم می تران آورد و توجیه دیگر رود بمعنی طفل و رودک مصغر آنست . بعضی دیگر گفته اند رود بمعنی بریطست که سازی باشد که (لا غوطه) نیز گفته اند و برخی دیگر بر آنند که مانچه و بعضی گفته اند چنگست .

مؤلفین فرهنگ ها که از مصطلحات علوم بهره ندارند درین باب خطا می کنند و بعقیده من روده بمعنی امعاء است و بتارهای ساز می گفته اند و نیز بمعنی ماکیان و اردکی بوده که در آتش سرخ کرده باشند . از طرف دیگر بر ربط در پارسی بمعنی سینه غازست و آنرا با آنچه عود می گوئیم جز آنست ؛ در یکی از کتب عرب دیده ام که امام فارابی معاصر رودکی مخترع قانون و عود بوده است . اگر او را هم مخترع این دو آلات شناسیم منکر نتوان شد که در ماوراء النهر این قسم آلات موسیقی رواج داشته و بسیار کسان در نواختن آنها اختصاص و شهرت داشته اند . تذکره ها متفقاً می نویسند که رودکی از خردی نابینا بوده .

« رودکی روده بر گرفت و نواخت » و چنانکه مشهورست اشعار خود را با ساز همراه میکرد و آوازی نیکو داشته که شنوندگان را مست میکرد است. چون روده بمعنی زه است آن را بسازهای مختلف که زه دارد گفته اند یا چنانکه گفتم چون مؤلفین فرهنگها موسیقی نمیدانسته اند نتوانسته اند سازی را که زه داشته است وصف کنند و بدین جهت تمام سازهای زه دار را گفته اند و چون اینک روده موجود نیست یا اینکه معلوم نمی شود بکدام يك از سازهای زه دار میگفته اند درین باب آرا مختلفست و ازین جهت است که در بعضی کتب لغت رود را کمانچه و چنگ دانسته اند. بعقیده من مرجح آنست که این ساز را چنگ بدانیم. اما مجهول اینجا است که آیا چنگ بدین شکل بوده یا بشکل کمانچه و یا نزدیک بآن. رجحان من چند سبب دارد؛ تاریخ ادبیات مینماید که شعرای قدیم هر قومی اشعار خود را با یکی از آلات موسیقی میسروده اند؛ این روایت گرانها می فهماند که شعر و موسیقی با هم آمده اند یا اینکه آلات موسیقی نخست آمده و در حین سرودن با آن لازم شده است که کلام را مقطع ادا کنند و وزن شعر دید آمده و چون آهنگ الزام میکرده که کلمات آخر متشابه باشد از اینجا قافیه بدیدار گشته است. در هر حال بمطلب برگردیم : معروفست که امیروس شاعر اول یونان کوی بکوی و شهر بشهر میگشت و هم می نواخت و هم می خواند. نابغة الذبیانی که از قدیم ترین شعرای عربست اعراب او را « صناعة العرب » می گفته اند.

پیش ازین گفتیم که بهرام گور که اولین شاعر فارسی بوده کنیزی داشته باسم دلارام چنگی و من خود در یکی از رسایای که در باب موسیقی است و در کتب راجع بمحاضرات و اوایات دیده ام که نخستین سازی که اختراع کرده اند زه داشته است و آورده اند که حکیمی

بجنگلی وارد شد و چون باد می وزید آوازی حزین و دلنشین بگوش وی میرسید، سبب را جستجو کرد و دید که حیوانی وحشی از دشمن فرار کرده و بیشه های خاوار شده است، درختی بوده است که شاخهای آن شکسته و نوك شاخها ناز شده بود و در موقع فرار بشکم آن حیوان چسبیده است و هر چه خواسته خود را نجات دهد نتوانسته و بچارمیخ کشیده شده و مرده است و روده های آن بر آمده و هریک بخاری کشیده شده و کتردگی آن رباد شده و خشک شده و چون باد بر آن می وزد بانگ از آن بر میخیزد و حلیم از آنجا ساز را کشف کرده است. شبیه ترین آلات موسیقی باین اختراع چنگست یا قانون.

ایش ازین گفتم که فارابی مخترع قانون بوده و هر چند که اصلی ندارد میتوان قدمت چنگ را از آن استدلال کرد. اینک دراستانبول و آناتولی زنان نوازنده را چنگی میخوانند. تمام این نکات که بیک جا جمع شود چنین نتیجه میدهد که چنگ آلت موسیقی بسیار قدیمی بوده و شعرای قدیم آن را مینواخته اند و نیز نتیجه می گیریم که رودکی چون امیروس شاعر نابینای یونانیان در خردی نابینا شده و چنگی بنام روده می نواخته و اشعار خود را در آن می خوانده است (۱)

رودکی از دووجه دیگر هم نظیر امیروس است: بعضی از تذکره نویسندگان خود بحث میکنند که آیا رودکی نخستین شاعر ایرانی بوده

(۱) در کتب لغت آلات دیگری از موسیقی قدیم که محل اختلافست ربابست که بعضی آنرا کمانچه میدانند و بعضی گویند قوبوز که کلمه ترکمانی قدیمست همان ربابست. قوبوز (قوبوزغه - قوبسه) از اسم اجن گرفته شده و شایسته است بگوئیم نام عودیا طنپورست و با آلات موسیقی که چون ضنبوردسته کوک دارند و حال آنکه ضنبورد فر فرسی همان سه تار است که آهنگ رباب شد و درین صورت در باب رباب هم مانند روده اختلافست.

است یا نه. شباهت دوم اینست که رودکی را شعر بسیار بوده و هزاران منظومه بزرگ و کوچک ازودرافواه بوده است. رشدی سمرقندی گوید: شعرا را بر شمرده سیزده ره صد هزار هم فروتر آید از چونانکه باید بشمری با آنکه امروز بقدر دو بیست بیت از اشعار او بدستست مؤلف محقق مجمع الفصحاء بعضی از آنها را در دیوان قطران یافته یعنی از قطرانست و حاصل آنکه ایادی دهور اشعار رودکی را هم تاراج کرده ولی از یک جهة رودکی بامیروس شبیه نیست و آن اینست که تمام عمر خویش را امیروس در میان قدر ناشناسان گذرانده ولی رودکی یکی از نخستین توانگران زمان خویش بوده و صد غلام مه رخسار و زرین کمر داشته و اگر میخواست است سفر کند بر دو بیست شتر اشیاء نفیس بار میکرده و چون خود شاعر ماهر و در موسیقی استاد قادر بوده و در لطایف محاضرات احاطه تام داشته و خوش خو و خوشگو بوده ندیم سلاطین آل سامان شده و نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی او را از جوار خویش دور نمی کرد. امیروس در داستان خوانی بر رودکی برتری دارد یعنی رودکی یکی دو از آل سامان را مدح گفته ولی امیروس با اینکه افسانه است تاریخ قوم خویش را بنظم آورده و در گیتی پراکنده است. در بن زمینه فردوسی ایرانیان مقابل هزاران امیروس است. رودکی بسال ۳۰۴ هجری رحلت کرد. از معاصرین رودکی و کسانی که چند سال پیش از او در گذشته اند چند شاعرند که از حیث شعر از رودکی یست تر بوده اند. مناسب ندیده که در آغاز دوره دوم ذکر ایشان بمیان آورم و بدین جهة رودکی درین دوره نخستین شاعرست. چند قطعه که برودکی نسبت میدهند اینست:

(پس از آن ده قطعه شعر از اشعار منسوب برودکی حاوی ۳۷ بیت ثبت کرده است و پس از هر قطعه شعر توضیحات در لغات داده است که اینست فهرست آن اشعار :)

- ۱) زمانه یندی آزاده وار داد مرا ۲ بیت
 - ۲) مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود ۱۶ بیت
 - ۳) شاهی که بروز رزم از رادی ۲ بیت
 - ۴) مرا از منصب تحقیق انبیاست نصیب ۵ بیت
 - ۵) ارغوانی مئی که هر کش دید ۲ بیت
 - ۶) زلف ترا جیم که کرد آنکه او ۲ بیت
 - ۷) تا کی کوئی که اهل گیتی ۲ بیت
 - ۸) روی بمحراب نهادن چه سود ۲ بیت
 - ۹) با آنکه دلم از غم هجرت خونست ۲ بیت
 - ۱۰) ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بوی ۲ بیت
- جمع ۳۷ بیت

— ۳ —

ترجمه از کتاب « سرآمدان سخن » بترکی در شرح احوال و آثار بزرگان شعرای ایران تألیف حسین دانش - طبع استانبول ۱۳۲۷ قمری - ص ۵۷ - ۶۲

رودکی

تازه که دین تازیان در ایران راه یافته بود برای رواج این آئین لازم شمردند که هر چه از آثار مجوس از منقولات و روایات و غیره باشد براندازند و بهمین جهت شعرا و ادبائی که در آن زمان بوده اند آثاری

بسیار ناقص گذاشته اند و تنها رود کیست که امروز بعضی از قطعات اشعار او بدستست. کسانی که در ادبیاتی که پس از ظهور اسلام در ایران پیدا شده سخن رانده اند رودکی را نخستین شاعر میدانند. بنابر بعضی روایات وی کور مادر زاد بوده ولی باید گفت آثار ادبی رودکی چنان منظم و مطابق قواعد عروض و قوافیست که این نکته را نتوان پذیرفت که نخستین شاعر پارسی زبان پس از اسلام باشد. ایران گاه گاه دوچار استیلاها شده و مخصوصاً در قرن هفتم خرابی ها چنان نتایج وخیم و بزرگ بخشیده که معتقدیم پیش از رودکی شعرا و ادبا بوده اند ولی آثار ایشان اینک ناپدیدست. رودکی در آن زمان منسه بست بنصر بن احمد از ملوک سامانی که در ایران حکمرانی داشته اند و در حق او مدایح سروده است و در سایه سخای این پادشاه ثروتی هنگفت بدست آورده و می توان گفت رودکی بمقامی رسیده است که عنصری مدتی بعد در سرای سلطان محمود غزنوی بد آن نایل نشده. در تذکره دولتشاهی آمده است که اشعار رودکی در نصر بن احمد اثر فوق العاده داشت و این مدعی را چنین دلیل می آورد که نصر بن احمد پای تخت خود را که بخارا بود ترك گفته و بشهر هرات رفته بود و چنان بآب و هوای هرات ساخته بود که بخارا را ساد نمی آورد. اکابر ملك از ترك بخارا در هراس شدند و رودکی را گفتند که برای باز گرداندن پادشاه بخارا منظومه ای سرایید. شاعر این منظومه را گفت و فرستاد و مراد حاصل شد. این منظومه مزین و مطرز و مصنوع نیست و بروشی سرده شده که مثل بلاد Ballade اروپائیان به يك و نشاط انگیزست.

وی جوی مولیان آید همی (۷ بیت)

گذشته از قصاید و اشعار مختلف رودکی کتاب کليلة و دمنه را نیز بنظم پارسی ترجمه کرده است. این کتاب را از هندوستان بایران آورده اند و کتابست در تهذیب اخلاق و شامل حوادث و وقایعی که در میان جانور است. جز اندکی ازین کتات تاکنون اثری نیافته‌اند. رودکی قصاید خود را باوصافی در محاسن طبیعی و بدایع فطرت آراسته است و بعد از آن گریزی بستایش ممدوح خود می‌زند. مثلاً اگر بابهار مصادف شده باشد نشاط طبیعت و انبساط حدائق و اشجار و طراوت گلها و عطر نسیم و لرزش اغصان را در تاثیر باد نخست می‌گوید و برای گریز بمدح ابتسام و انشراح طبیعت را وسیله قرار میدهد و می‌گوید که چشم دشمن در برابر سطوت امیر چون برگ گل در اثر نسیم می‌لرزد.

اما سبب تخلص او برودکی در شعر بعضی گویند که آلت موسیقی معروف برود را با کمال مهارت می‌نواخته است و بعضی دیگر گویند ازقریه رودکست که از مضافات بخارا است. اسم اصلی او جعفر بن محمدست. اما ممدوح شاعر که نصر بن احمد سامانیست در خراسان حکمرانی داشته و در خلال سنه ۳۳۱ هجری بدست یکی از غلامان خود کشته شده است.

عنصری که پس از رودکی از شعرای نامی ایرانست تمام پادشاهان آل سامان را در يك قطعه می‌شمارد و آن اینست :

نه کس بودند ز آل سامان مذکور دایم بامارت خراسان مشهور
اسمعیل است و احمدی و نصری دونوح و دوعبد الملك و دومنصور
ضیاء پاشا از ادبای نامی عثمانی در مقدمه کتاب خرابات جائی
که از صفات و مزایای شعرای ایران بحث می‌کند در حق رودکی

چنین می گوید :

« گویند در ایران نخستین شاعر استاد ادیب رودکیست . لیکن می توان دانست که این روایت ممکنست عقلا قرین صحت باشد زیرا که آن هنرور گزیده در هر وزنی قصیده ای و در هر وزنی قطعه ای و رباعیات دلارای بسیار گفته است . البته مخترعی جدید را نمی توان چنین جودت طبیعی داد زیرا بحکم طبیعت افکار با تانی پیش می رود و روشنست که در عالم هر فنی با تدریج و تلاقی بظهور آمده است و آیا ممکنست که مخترعی شعر را تا این پایه بکمال برساند ؟ پس طبعاً ممتنع میباشد که وی را مخترع خوانیم » (۱) .

ضیاء پاشا وصف رودکی را چنین سروده و وی را در ادبیات پس از اسلام معلم اول نمی داند ، البته حق دارد زیرا زمانها پیش از رودکی ابو حفص حکیم سعدی ظهور کرده و بشماره انگشت این بیت را که نخستین شعر فارسیست سروده است :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا او ندارد یار بی یار چگونه رودا

(۱) اصل آن اشعار اینست :

ایرانده دینور برنجی شاعر	اسناد ادیب رودکی در
لیکن کورینور که بو روایت	عقلا اوله ماز قرین صحت
زیرا او هنرور گزیده	هر وزنده سویدمش قصیده
هر وزنده قطعه ایتش املا	بر جوق ده رباعی دلارای
بر مخترع جدیده البت	بو جود بی دیره مز طبیعت
زیرا حکم طبیعت اوزره	افکار یورور بضائت اوزره
آمده ظهور کندی روشن	دریج و تلاحق ابه هر فن
مکندر او کیم او اهل همت	بر مریه وردی سهره صورت
کن دبت آ که مختر عد	عقلا طبع و ممتنع

باب ششم

رودکی در نظر مردم باختر

از نخستین روزی که دانشمندان و مستشرقین اروپائی و امریکائی بازهار ادبیات فارسی پی برده اند و از همان روزی که فردوسی و سعدی و خیام در عالم متمدن امروز مشهور گشته اند رودکی نیز شریک دیر و همسفر ایشان درین جهان گردی و بلکه قافله سالار این کاروان بوده است، بهمین جهت در میان ملل، متمدن اروپا و امریکا دانشمندانی چند در آثار خود بتعرفه این شاعر بزرگ ایران پرداخته اند و برای اینکه سیاس گزاری از ید کردن آن دانشمندان ارین بیر ادبیات ایران را در ضمن وسیله ای درین صحایف بسازم و در آن میان آنچه در حق وی خارج از محیط ایران و زبانهای بیگانه گفته اند بگویندگان و خوانندگان زبن او برسانم تمام فصول کتب و مقالاتی را که در زبانهای اروپائی نسبت برودکی نوشته شده است از زبان اصل خود ترجمه کرده و بترتیب قدمت انتشار درین باب جا می دهم و پایان این فصل را بسپاس گزاری از تکریم و تعظیمی که در حق وی کرده اند زینت می بخشم، تادر ضمن بعضی از ابنای زمان که نسنجیده عظمتی بیش از آنچه باید در حق مستشرقین قائل شده اند دربابند که مآخذ مستشرقین جز کتب متداول ما چیز دیگر نیست و چندان احاطه ای در ادبیات ما ندارند که ما را از رسیدن بدیشان نومید کند و بر تحقیقات ایشان باز مطالب بسیار می توان افزود، منتهی سبک تحقیقات ایشان تا کنون در میان ما متداول نبود و اینک که آن سبک متداول گشته است می توان امیدوار بود که ایرانیان از تحقیقات مستشرقین بی نیاز گردند، اینک ترجمه آن مقالات و فصول :

مستشرق فرانسوی آمده ژوردن Amédée Jourdain در جلد پنجم کتاب خود موسوم به « ایران » - طبع پاریس ۱۸۱۴ ، La Perse - Paris - 1814 - در فصل دوم « سر نوشت ادبیات ایران پس از انقراض ساسانیان » « Sort des lettres en Perse après la ruine des Sassanides » پس از توضیح ادبیات ایران در زمان صفاریان (ص ۶۵) می نویسد :

« ... ولی دوره تجدید ادبیات ایران و احیای زبان دوره جلوس خانواده سامانست . در زمان احمد بن نصر رودکی زندگی می کرد و او هم در شعر و هم در موسیقی هنرمند بود و نخستین گوینده ایست که ازودیوان یا مجموعه اشعار مانده است . با بر گفته جامی ناپینا زاده شد ، ولی بنیروی هوش و ذکاوت بسیار قرآن را از بر داشت و از هشت سالگی بشعر سرودن پرداخت . اگر اشعار رودکی دل انگیزی و بلندی سخنان شعرای دوره بعد را ندارد وقتی که اشعار خویش را می سرود و بانغمه های چنگ تو ام می ساخت گفته او بهای بسیار داشت . زیرا که چنگ را بکمال می نواخت و آواز بسیار نیکو داشت . احمد چنان در شرف او بیفزود که نظیر آن نبود و هرگز پادشاهی شاعری را بچنان جلال نرسانده است ؛ بهمین جهت ثروت او بسیا بود و دو بیست خدمتگر در پی او بودند و چهار صد شتر دربار داشت . در اثبات هنر وی در موسیقی و شعر نویسنده گان ایرانی آورده اند که امیر احمد از پایتخت خود بخارا به مرو رفته بود و چون اقامت خویش را آنجا دراز کرد در باریان که بیخارا دلبستگی داشتند برای اینکه بازگشت شاه را کامیاب شوند برومگی متوسل گشتند . چنین معهود شد که او موقعی مناسب بدست آورد و

قطعه شعری در ستایش بخارا بسراید و اثر آن می بایست چنان باشد که خیال بازگشت بخارا را در شاه برانگیزد. فی الجمله رودکی روزی را برگزید که نوشخواری طبع شاه را آماده ساخته بود، چنگ برگرفت و ستایش شهر را بر خواند؛ احمد از اوصاف برجسته و شور انگیز شاعر عزم کرد که بیایتخت خود باز گردد. رودکی کتاب کليلة و دمنه را بشعر ترجمه کرده و چندین مثنوی و قصیده سروده است.

* * *

— ۲ —

مستشرق معروف اطریشی ژرف فن هامر Joseph von Hammer

که از بزرگان مستشرقین قدیمست در کتاب خود موسوم به «تاریخ شعر فارسی» Geschichte der schönen Redekünste Persiens طبع وینه ۱۸۱۸ - 1818 Wien (ص ۳۹ - ۴۰) در حق رودکی چنین می نویسد:

رودکی (ابو الحسن)

کهن ترین و برومندترین و توانا ترین شعرای جدید ایرانست و در دربار نصر یسر احمد سومین امیر سلسله سامان حرمت بسیار و پاداش فراوان یافت و سلطنت او دوره شکوفه شعر جدید ایران بشمارست. تخلص وی نگفته بعضی منسوب بقریه رودکی از توابع بخارا است و بزعم برخی بمناسبت کلمه رودست، چه مهارت وی در موسیقی کمتر از هنر مندی او در شعر نبوده و بانتهربن آوازاها و نغمه های خود آنها را متابعت می کرد و باین وسیله مستمعین خوش را اثر فوق العاده می بخشید.

حمد الله صاحب تاریخ گزیده می آورد که وقتی امیر نصر پس از گرفتن خراسان باقامت در شهر هرات مایل شد و بزرگان بخارا از آن ناخشنود بودند زیرا که امیر اندیشه داشت بخارا را ترك کند و در هرات بماند. بزرگان بخواش و هدیه رودکی را برانگیختند و او در مجلس می گساری شاه که سخن از هوای دلکش بخارا می رفت این اشعار را ترانه وار بخواند :

بوی جوی مولیان آید همی (پنج بیت).

این اشعار با همه سادگی چون با موسیقی توأم شده بود مؤثر افتاد بحدی که در همان لحظه امیر با کفش راحت بر اسب جست و منزل اول را تا بخارا پیمود. برای هیچ يك از معاصرین رودکی و کسانی که پس از و آمده اند شعر تا این پایه باعث اندوختن زر و توانگری نشده است. اشعار وی در صد کتاب مدون بود و شماره ایات آن بنا بر تذکره یمینی يك میلیون و سیصد هزار بوده است. رودکی زندگانی شاهانه داشت و دوستان غلام در خدمت وی بود و چهار صد شتر دربار داشت. بفرمان امیر نصر ترجمه منثور افسانه های بیسایه را بنظم آورد و این کتاب با قسم اعظم از قصاید و مثنوی های وی از میان رفته است. جامی و دولت شاه نمونه ای از آن اشعار را درین قطعات برای ما گذاشته اند :

در وصف شراب : هر دو يك گوهرند ليك بطبع (يك بیت)

پند نيك : زمانه پندی آزاده وار داد مرا (دو بیت)

دردا و حسرتا که مراد و روزگار (دو بیت)

نصر بن احمد ممدوح رودکی پس از سی سال پادشاهی و نيك نامی

که آنرا در قرن چهارم هجری آغاز کرده بود بسال ۳۳۰ هجری

(۹۴۱ میلادی) بدست غلام خویش کشته شد .

عنصری شاعر بزرگان سلاطین این سلسله را درین ابیات نام برده است :

نه کس بودند ز آل سامان مذکور دایم نامارت خراسان مشهور
اسمعیلست و احمدی و نصری دونوح و دوعبدالملك و دودمنصور (۱)

-- ۳ --

مؤلف فرانسوی لوی دوبو Louis Dubeux در کتاب موسوم به « ایران » La Perse که مجموعه مفیدیست از تمام اطلاعات درباب ایران - چاپ پاریس ۱۸۴۱ - ۱۸۴۱ Paris در فصل مخصوص بادیات ایران Littérature Persane (ص ۴۶۳) چند سطری در باب رودکی دارد :

« ... دوره تجدید ادبیات ایران فقط از زمان سامانیانست . در زمان احمد پسر نصر رودکی شاعر معروف می زیست که مؤلف ترجمه ای از کتاب کلیله و دمنه (۲) مجموعه ای از حکایات و افسانهها و اشعار مختلف بود .

(۱) اینجا شما نام هفت تن را برده است چون عبد الملك و منصور دو بوده اند .

(۲) گالان Galland و کاردن (ardonne) بعنوان « قصص و افسانهای

هندی Contes et fables indiennes ترجمه ای از کتاب کلیله و دمنه فرانسه ما داده اند که از روی روایت ترکی علی چلبی است ؛ ولی برای معرفت کامل از تاریخ این کتاب معروف باید رجوع کرد به مطالعه در افسانههای هندی « Essai sur les fables indiennes » توسط مرحوم اگوست لوازردنشان - Auguste Loiseleur که اشخاص موجه بمطالعات شرقی مدتهای مدید از مرگ اودریغ Deslongchamps خواه داشت .



مستشرق معروف آلمانی دکتر هرمان اته Dr. Hermann Ethé در مقاله‌ای بعنوان «رودکی شاعر سامانیان» Rudagi, der Samaniden Dichter که در مجله شرقی دارالعلم کتین کن Nachrichten von der Königlich Gesellschaft der Wissenschaften und der G. A. Universität zu Göttingen شماره ۲۵ مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۷۳ N^o. 25, 12 November 1873 انتشار یافته است (۱) مطالعات مفصلی در باب رودکی کرده است که اینست ترجمه آن :

رودگی شاعر سامانیان

مقدمه

با آنکه پیش از وقت در زمان حکومت آل طاهر و آل لیث (در دو ثلث اول قرن سوم هجری) عنصر بومی ایران برسلطه زبان و ادبیات عرب بتاختن آغاز کرد و مردانی باقریحه و ذوق شاعرانه چون استاد حنطله (بگفته بعضی حنظله) بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی (بنا بر اشپیرینگر Springer فهرست کتابخانه اوده Cat. Oudh. p. 3 مستوفی) و ابوسلیک جرجانی در تکاپوی یک رویه ملی در ادبیات بوده اند ، معذلک نتیجه ای که از رنجهای متفرق این اشخاص فراهم شد فوق العاده کم بود و نخست در زمان پادشاهی سامانیان که ذوق مفراطی برای احیای

(۱) رجوع شود بصحیفه ۴۶ ازین کتاب .

رونق زیبایی از دست رفته ایران قدیم بروز می دادند و غریزه صنعتی لطیف داشتند حقیقة فن فصاحت و بلاغت ایرانی توانست ریشه بگیرد و نونهالان برومند پدید آورد. چمن خرم و انبوهی از سخن سرایانی روئیده شد که البته در برابر سرودهای فارسی اشعاری بزبان عرب که تقریباً زبان رسمی بود نیز می سرودند؛ در دربار شاهزادگانی که مردم برخلفا طغیان می کردند و برای نیل بآزادی کامل می کوشیدند مخصوصاً در دربار احمد بن اسمعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر (جمعاً از ۲۹۵ - ۳۴۳) این نهضت بوجود آمد. ابو شکور بلخی - ابوالحسن شهید بلخی - ابوعبدالله محمد بن موسی فرلادی (بگفته بعضی غرلادی) - ابوالفتح بستی - ابوشعیب صالح بن محمد هروی - ابوالعباس الفضل بن عباس - ابو زرعه معمر (نیز ابوزراعہ المعمری) - جرجانی - ابوالمظفر نصر (یانصیر) بن محمد نیشاپوری - ابوعبدالله محمد بن عبدالله الجندی - ابو منصور عماره بن محمد (یا ابن احمد) مروزی - ابوالمثل بخارائی - ابو المؤید بلخی - ابوالمؤید رونقی بخارائی - خباز (خبازی) نیشاپوری - ابوعبدالله محمد بن الحسن معروف (معروفی) بلخی - ابو طاهر الطیب بن محمد الخسروانی - ابو منصور محمد بن محمد احمد دقیقی طوسی (بزعم بعضی بخارائی) که تازمان غزنویان هم بود و فرمان نوح بن منصور سامانی بتدوین شاهنامه آغاز کرد و نیز چند تن از سخن گویانی که کمتر مهمند. این شعرا درقصاید خوش آهنگ در وصف حکام مدیحه سرائی کردند و در غزلیات لطیف لایات و مصائب عشق را بزبان آوردند و در وصف شراب آتشین اشعار سرو بند و افکار عمیق خویش را در باب بزدان و انسانیت و گذشت جهان و قضا و قدر در کلمات قصار و پر معنی که

گاهی آب و رنگ تصوف داشت بقلم آوردند و بدین طریق مقدمه آن دوره شکوه و جلال ادبیات جدید فارسی را که بزودی ظاهر شد فراهم آوردند و پس از پنجاه سال در سر سفره محمود غزنوی و مخصوصاً در وجود فردوسی بآن درجه کمال رسید. اما سر دسته تمام این شعرای سامانی استاد رودکی است که از حیث قریحه شاعرانه و ابتکار بر همه آنها افضل بود و تمام فروغهای هوش و ذکای ایشان را در خورشید وجود خویش گرد آورد و در همان حین از رشحات خامه و زحمات و جدیت های ادبی گوناگون پیشقدمان و معاصرین خود بهره مند گشت و از همین لحاظ می توان او را پدر فن سخن سرائی جدید پارسی دانست. تمام آنچه در کتب تاریخ ادبیات ایران در باب آثار او بما رسیده است درین صحایف بانهایت دقت جمع شده و با وجود آنکه قطره کوچکی از آن ابر و جزو کوچکی از کتاب اشعار اوست همین اندک کافیت ثابت کند که رودکی حق آن دارد و می تواند متوقع باشد که او را شاعر درجه اول بشماریم. برای تهیه این رساله از ۲۳ مآخذ خطی که جمعاً ۶۴ مسوده است استفاده کرده ام بدین قرار:

(۱) لباب الالباب محمد عوفی تألیف شده در قرن هفتم، اشپرنگر - Sprenger ص ۳۱۸، کهنه اما قابل استفاده (قیاس کنید با مقاله بلاند Bland در مجله انجمن آسیائی همایونی شماره ۹ ص ۱۱۲ - فهرست اوده ص ۱).

(۲) تذکره الشعرا دواتشاه، تاریخ انعام ۸۹۲ در ۱۴ نسخه کتابخانه ناداین و دیوان هند - البوت Bis ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۳۴۵ - آوزله Ouseley ۳۰۵ - ناداین ۱۲۰ - ضمیمه آوزله ۲۰

و ۳۴ - دیوان هند ۴۰۱ و ۲۳۳۷ و ۲۵۳۹ - نسخه کهنه که در ۹۴۲ نوشته شده .

۳ (هفت اقلیم دایرة المعارف جغرافیائی و ادبی تألیف امین احمد رازی در ۱۰۰۲ - سه نسخه خطی : الیوت ۱۵۸ (بتاریخ ۱۰۳۹) و ۱۵۹ و آوزله ۳۷۷ .

۴ (بت خانه تذکره بزرگ دردو جلد از ملا صوفی و میرزا بیگ خاکی تألیف در ۱۰۱۰ که عبد اللطیف بن عبد الله العباسی در ۱۰۲۱ بر آن ضمیمه ای نوشته است - الیوت ۳۱ و ۳۲ (آخر آن ناقص) .

۵ (انتخاب صد و هفتاد شاعران فارسی ، تذکره بتاریخ ۱۰۴۲ از محمد صالح - آوزله ۱۹۸ .

۶ (مرآت عالم - تاریخ عمومی تازمان اورنگ زیب از محمد بخت آور خان (متوفی در ۱۰۹۵) شامل تراجم شعراء در خاتمه - الیوت ۲۴۲ - آوزله ۲۵۲ و ۲۵۳ (قیاس کنید با مورله Morley فهرست مشروح ص ۵۲ - ناساولیس Nassau Lees در مجله انجمن آسیائی همایونی - سپتامبر ۱۸۶۸) .

۷ (مرآة الخيال از شیر خان لودی - تألیف در ۱۱۰۲ - ضمیمه آوزله ۲ - الیوت ۳۹۷ - دیوان هند ۲۰۱۱ - چاپ شده (۱۸۳۱) - در ضمیمه آوزله ۳۵ - رجوع شود به بلاند مقاله سابق الذکر ص ۱۴۰ .

۸ (سفینه خوشگو ، تألیف در ۱۱۳۷ - ۱۱۴۷ ، اشپرنگر ص ۳۳۰ و ۳۳۱ (رجوع کنید بفهرست اوده ص ۱۳۰) .

۹ (تذکره علی فطرت متخلص بندرت تألیف در ۱۱۴۹ - دیوان

هند ۲۵۷۸ .

(۱۰) ریاض الشعراء از علیقلی خان داغستانی متخلص بواله ،
تالیف در ۱۱۶۱ - اسپرنگر ص ۳۳۲ - الیوت ۴۰۲ - (مقایسه
کنید با مقاله سابق الذکر بلاند - فهرست اوده ص ۱۳۲) .

(۱۱) لب لباب از قمر الدین الحسینی ، خلاصه ای از کتاب
سابق الذکر ، دیوان هند ۱۰۱۳ .

(۱۲) مجمع النفایس از سراج الدین علی آرزو ، تاریخ اتمام
۱۱۶۴ - الیوت ۳۹۹ ، (رجوع کنید به بلاند ص ۱۷۲) .

(۱۳) مخزن الغرایب ، فرهنگ تراجم احوال شامل ۳۱۴۵
شاعر از احمد علی هاشمی بن محمد حاجی ، تاریخ اتمام ۱۲۱۸ - الیوت
۳۹۵ (رجوع کنید به بلاند ص ۱۷۳ - فهرست اوده ص ۱۴۶) .
(۱۴) خزانه عامره از غلامعلی متخلص بآزاد ، تالیف در ۱۱۷۶ -
ضمیمه آوزله ۶ - دیوان هند ۱۱۴۰ و ۲۷۳۶ - انجمن آسیائی
همایونی ۱۸۷ - (رجوع کنید به بلاند ص ۱۵۰ - فهرست اوده
ص ۱۴۳) .

(۱۵) آتشکده حاج لطفعلی (بیٹ در حدود ۱۱۷۹) - کتابخانه
بادلین - الیوت ۱۷ و ۳۸۷ - چاپ شده (کلمتہ ۱۸۴۹) -
رجوع کنید بفهرست اوده ص ۱۶۱ .

(۱۶) حدیقه الصفا ، تاریخ عمومی از بوسف علی بن غلامعلی
خان - تاریخ اتمام ۱۱۸۴ - درخامه تراجم احوال - الیوت ۱۵۶ .
(۱۷) حدیقه الاقالیم ، دایرة المعارف جغرافیائی ، تالیف مرتضی
حسین بلگرامی ، شروع بتالیف در ۱۱۷۰ الیوت ۱۵۷ .

(۱۸) خلاصة الافكار از ابوطالب بن مغفور حاج محمد بيك خان -
تأليف در ۱۲۰۷ - ۱۲۱۱ - اليوت ۱۸۱ (رجوع كنيد به بلاد
س ۱۵۳ - فهرست اوده ص ۱۶۳) .

(۱۹) مرآت آفتاب نامه ، تاريخ و جغرافيا و تراجم شعراء ، تأليف
در ۱۲۱۷ ، از نواب عبدالرحمن شاه نواز خان هاشمي بنبنائي دهلوی -
اليوت ۲۴۱ (رجوع كنيد به مورله كتاب سابق الذ كر ص ۵۶) .
(۲۰) زبدة الاشعار ، علم عروض ، آوزله ۵۷ .

(۲۱) منتخبات شعراي ايراني ، بي عنوان ، اليوت ۲۹۳ .
(۲۲) مجموعه اشعار رودكي با شرح گران بهائي ، بكلي جديد -
ضميمه آوزله ۱۲۷ .

(۲۳) مجموعه اشپرنگر . ۱۳۷۸ (ضميمه آن شامل چند قطعه
اشعار رودكيست كه آقای دكتر يان Jahn در برلن لطفاً باختيار من
گذاشته اند) .

علاوه بر آنچه ذكر شد و گذشته از كتابهاي چاپي مزبور و
كتاب لغت فارسي فولرس Vullers بكتب چاپي ديگر هم بقرار ذيل
رجوع كرده ام :

(۲۴) بهارستان جامي ، چاپ شلختا Schlechta (وينه ۱۸۶۴) .
(۲۵ و ۲۶) حدائق البلاغه تأليف مير شمس الدين فقير دهلوی
(كملته ۱۸۱۲) . و ترجمه فرانسۀ همان بتوسط گارسن دو تاسي
Garcin de Tassy (عروض و قوافي زبانهي شرقی اسلامی
Rhétorique et Prosodie des Langues de l'Orient Musulman

چاپ دوم - پاریس ۱۸۷۳ - (Paris 1873).

زندگی رودکی و اهمیت شعر او

حکیم فرید الدین محمد (۱) الرودکی السمرقندی (۲) با اسم اصلی عبد الله (۳) و بکنیه های ابو الحسن و ابو جعفر (۴) معروفست ، بنا بر آثار موجود در آغاز نیمهٔ دوم قرن سوم هجری در دیه رودک در ماوراء النهر (بعقیدهٔ بعضی از توابع سمرقند و بگفتهٔ برخی از توابع بخارا) (۵) متولد شده و چنانکه موثق ترین تذکره نویسان اطلاع می دهند کور (۶) بجهان

(۱) مخزن کنیهٔ ابو محمد را نیز میافزاید . ابن محمد در بت خانه و ندرت و حدیقه الاقالیم .

(۲) تنها ندرت ، البحاری ، مینویسد .

(۳) عوفی و هفت اقلیم و بتخانه و سفینه ابو عبد الله مینویسند ، خلاصه الافکار حتی ابن عبد الله می نویسد .

(۴) در بتخانه فقط جعفر ، ندرت و حدیقه الاقالیم بهمین نهج

(۵) تخلص او بز از همین لحاظست ، عوفی قصهٔ این وجه نسبه را آورده ، نخست دولتشاه و پس از مؤلفین بعد تخلص او را از اسم رود داسه اند ، زیرا که شاعر در بر بختن مهارت داشته است .

(۶) عوفی چنین می نویسد ، بیروی او تذکره وisan دیگر معتبر ، سسناى دولتشاه . ما باین نکته کاری نداریم که آیا میوان این مطلب را پذیرفت یا اینکه ، ای اعیان گویندهٔ چنین افسانه ای باید بدان ایمان آورد ، چنانکه یوایان هم در درهٔ هر شاعر خود گفته اند . بسیاری از اشعار رودکی مخصوص شجیص دقیق و اصیف او از الوان بر خلاف این عقیده است . مطلب عمدهٔ عوفی را که نویسندگان بعد گفته اند و افساس و کجایار کرده اند و با جمل بسیار زست داده اند عیناً نقل میکنیم : رودکی از او در فدکی و دست و در مردهٔ او از عجایب ایام آگاه بود ، او را خاطرش غیر خورشید و ماه بود ، هر داشت او ، صیرت داشت مکفونی و د اسرار اصیاف بروی مکشوف و مجوی و د اراع صم و صم محبوب

آمده است، در برخی از مآخذ مخصوصاً تصریح کرده اند که «ا کمه» بدنیا آمده است، اگر چه بصر نداشت ولی بصیرت داشت، با وجود اینکه نور چشم او محجوب بود، اسرار لطائف فصاحت بر وی مکشوف و بی برده بود، ارغایت لطف و طبع محبوب، چشم ظاهر بسته داشت، اما چشم باطن گشاده، یکی از نوادر فلکی بودست و از زمره انام (تنها او) از عجب باب ایام آ که بود، اما خاطرش (از حیث صداقت و صفا) غیرت خورشید و مه بود، وبا وجودی که از مادر نابینا آمده، ولی چنان زکی و تیز فهم (۱) بود که در هشت سالگی قرآن تمام حفظ کرد و قرآن را مموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق می گفت، چنانچه خلق بدان اقبال نمودند و رغبت او زیاده شد (۲) و او را آفریدگار آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود، چنانچه هر وقت قفل زبان برای نغمه

حشم ظاهر بسته داشت اما چشم باطن گشاده مواد او رو دک سر قند بود و از مادر نابینا آمده اما چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن تمام حفظ کرد و قرآن را مموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق می گفت چنانچه خلق بد آن اقبال نمودند و رغبت او زیاده شد و او را آفریدگار آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود و بسبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابوالعباس بختیار که در آن صنعت اختیار بود ربط یاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او باطراف و اکناف عالم برسید و امیر نصر بن احمد - السامانی که امیر خراسان بود او را بقرب حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او بعد کمال رسید حنا که گویند او را دویست غلام بود و چهارصد شتر در دیه بنه او میرفت و بعد از وی هیچ شاعر را این مکنت نبودست و این اقبال روی نداده (اشیر مگر ۳۱۸ - ص ۸۱)

- (۱) خلاصه الافکار مینویسد: در دید معانی دقیق و از تیز بینان زمان بود .
 (۲) مرآت العالمات هفت سالگی مینویسد، مرآت آفتاب نامه مینویسد: در بیست سالگی قرآن را حفظ داشت، حکیم بود، شاعر و شوخ بود و در فن آوازه خوانی چون داود همدانی ریا مبد است .

سرائی بگشودی دل فرشتگان بر بودی و هر وقت با کلید نطق دهان باز کردی بزرگ و کوچک، پیر و جوان را مجذوب خود کردی (۱) و بسبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابو العباس بختیار که در آن صنعت اختیار بود بربط (بعضی عود گویند) بیاموخت و علوم موسیقی بیاد گرفت و بحدی در آن ماهر شد که در مطربی و شاعری شاه جهان شد (۲). آری در آوازه مطربی چنان پیش رفتی که آب دست او در ایستگاه آوازه گرد خمود بیاد دادی و آتش دل خاموش کردی (۳). چون آوازه او باطراف و اکناف جهان رسید امیر سامانی وافی ابو الفوارس نصر بن احمد بن اسمعیل (۴) که امیر خراسان و ماوراء النهر بود و بسبب سخاوت و انصاف و مردمی و کارگشائی و پارسائی شهرتی بسزا داشت و پیوسته نیک مردان و شاعران را صلات بی شمار می داد و همواره با ایشان پیوستگی داشت رودکی را بدربار خود خواند و با توجه خاص او را بر دیگران برتری داد. رودکی همخوان وی شد و بدین سبب بمقام بلند رسید و مقبول بزرگان و عامه مردم شد. در اثر نیک بختی نصر بن احمد بر توانگری وی افزود و دارائی او از غلام و بنه بحد کمال رسید. امیر وی را بسیار می نواخت و وی و دوستانش و بزرگان دیار هدایای بی شمار

(۱) این جمله از هفت اقلیم است.

(۲) آنچه در عوفی نیست از مخزن گرفته شده.

(۳) این جمله مصنوع از هفت اقلیم است.

(۴) در چند نسخه خطی دولتشاهی بجای وافی، وفی و بجای نصر، صیر نوشته شده.

هفت اقلیم نیز نصیر و شه و مانند وال و سفینه کینیت ابوالحسن باو داده است. خزانه عامره او را بخط صیر بن روح و مرآت الخیال نصرالدین دانسه. عوفی در یک مورد او را صیر بن محمد خوانده است.

برودکی می دادند (۱)؛ چنانکه پس از وی دیگر شاعری بدین درجه از توانگری نرسید. ازین حیث تنها تا اندازه ای عنصری در زمان غزنویان و امیر معزی در زمان سلجوقیان توانسته اند با او همسری کنند و آن هر دو در تمامت عمر در دربار پادشاهان زیسته و با سودگی زندگی بیایان رسانیده اند. رودکی را دویست غلام بود (۲) و چهار صد شتر در زیر بنه او می رفت و ازین سبب بیش از هر کسی توانست برای بازماندگان خود چیزی باز گذارد (۳). تاریخ مرگ او را در میان سالهای ۳۳۰ تا ۳۴۳ نوشته اند (۴).

چنانکه تاریخ نخستین درست باشد بایستی يك سال پیش از ولی نعمت خود نصر ازین جهان رفته باشد زیرا که وی پس از سی سال پادشاهی بیماری سل (۵) در سال ۳۳۱ در گذشته است. از آهنگ سوزناک مرثیتی که پس ازین خواهد آمد چنان نمودارست که روزهای خوش نعمت نصر مدتی پایان رسیده بود، بزعم من تاریخ دوم معتبر تر است.

- (۱) آتشکده چنین مینویسد، تطبیق کنید با مرثیتی که پس ازین خواهد آمد.
- (۲) دولتشاه این غلامان را هندو و ترك دانسته، آتشکده و حدیقه الصفا هم چنین، امرت چهارصد غلام و کنیز هندو و ترك نوشته است.
- (۳) در آتشکده و سفینه چنینست، جامی (در سلسله الذهب) در باب توانگری رودکی چنین گفته است: رودکی آنکه در همی سفتی.
- (۴) در آتشکده ۳۳۰، در خلاصه ۳۴۳، بنکده تاریخ ۴۰۷ را می ویسد که بهیج وجه معنی ندارد.

(۵) بنحاه بحقیقت چنین میگوید: بنابر گفته دولتشاه یکی از غلاماش او را کشته است ولی مخطا رفته و ابن بلا رسر پدرش احمد آمده است. هارمز این خطا را کرده و بنا بر سینه او در سال ۳۵۳ کشته شده است.

در باب قریحه شاعرانه بلند وی تذکره نویسان همه او را بسیار ستوده اند و همه او را آدم الشعراء و استاد الفصحاء خوانده اند (۱) و نیز او را سردرسته شعرا (۲) و مشهورترین شاعری دانسته اند که سخنان لطیف گفته و دیگران بدو این عناوین داده اند: یکی از معروف ترین فصحای گذشته (۳)، پیشرو ستایشگران خاندان سامانی (۴)، کاروان سالار شاعران و پیشوای فصیحان (۵)، استاد استادان و مخصوصاً اورا سلطان شاعران (۶) نامیده اند. وی نخستین کسی بوده که دیوان ازو مانده و عبارت دیگر تمام اشعار خود را آن چنان که معمول بوده است در مجموعه کاملی گرد آورده (۷) و اگر ما نخواهیم چنانکه تذکره نویسان نوشته اند او را نخستین کسی بدانیم که گنجینه فن سخن سرایی ایران را با کلید زبان گشوده است پس لااقل می توان بدیشان حق داد که او را مخترع و بانی سخن بشمارند، یعنی کسی که بروشی نو آغاز سخن سرایی کرده و برای هر يك از اقسام شعر مانند مثنوی و قصیده و قطعه و غزل و رباعی روشی خاصی و خصایصی نهاده است. مدیحه سرایان بزرگ که پس ازو آمده اند مانند انوری و خاقانی و غزل سرایان نامی چون حافظ

(۱) مجمع و سفینه.

(۲) دولتشاه.

(۳) ندرت.

(۴) هفت اقدیم.

(۵) خزانه عامره.

(۶) عوفی و هفت اقلیم و سفینه و تطبیق کنید بابت خانه و حدیقه الاقالیم، معروفی

مجموعه رودکی در باره وی چنین گوید: از رودکی شنیده ام استاد شاعران

(۷) خزانه عامره، به دوین دوان سخن پرداخت.

و دوستانش حتی مناظره گفتن را ازو آموخته و با وجود بر تربهای بر جسته ای که داشتند نتوانستند هرگز بسادگی و لطافت وی سخن گویند. تمام کسانی که پس از او آمده اند ریزه خوار خوان فصاحت و خوشه چین خرمن بلاغت او بوده اند (۱)، همچون ابر نعمت بر فراز جهان بودی و همه دانشمندان چون صدف دهان بگشودندی (۲) و نیز وی بود که ایرانیان را از ناسزا گوئی تازیان رهائی داد چنانکه ایشان خود بفصاحت و بلاغت ایرانیان اقرار کردند. بیشتر از سخن گویان نامی زمان او و آنان که پس از وی آمده اند همه در ستایش وی همداستانند و در حق وی حسد نمی ورزند و او را بر تر از خود می شمارند (۳). گویند که سخنان وی در صد مجلد بوده است و بیش از ۳۰۰۰۰۰ شعر داشته (۴)، امیر نصر او را فرمود که داستان معروف کللیله و دمنه را

(۱) و (۲) واله و اوزله ۱۲۷ .

(۳) ابوالحسن شهید معاصر رودکی درباره وی گوید: بسخن ماند شعر ۰۰۰۰۰ (عوفی و هفت اقلیم و سفینه)، دقیقی نیز گفته: کرا رودکی گفته باشد مدیح ۰۰۰۰۰ (عوفی، هفت اقلیم، سفینه، نسخه عوفی درین موضع یاره شده، در هفت اقلیم مصرع آخر چنینست: حو خرما بسوی هجیور بود ۰) عنصری گوید: غزل رودکی وار نیکو بود ۰۰۰۰۰ (عوفی، مخزن، هفت اقلیم، سفینه) گویند چون دیوانه ای روزی شعر رودکی خرده گرفت نظامی عروضی چنین گفت: ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی ۰۰۰۰ (عوفی، هفت اقلیم، مخزن، سفینه)

(۴) رشیدی سمرقندی در زمان سلطان خضر گفته است: گر سری یابد بهالم کس نیکو شاعری ۰۰۰۰۰ (عوفی، بتخانه، مرآت الخیال، هفت اقلیم، واله، لب لباب، سفینه، خلاصه و اوزله ۱۲۷، بعضی مصرع اخیر را چنین خوانند: هم فزون تر آید از چو ناله، الخ، برخی عدد را ۱۳۲۸۰۰ و برخی دیگر ۳۰۰۰۰۰ را دانسته اند.

بنظم فارسی آورد و گویند. چهل هزار درم بوی صلت داد (۱). مثنویهای بسیار که اصل آنها از میان رفته و از آهنگ های گوناگون آنها پیداست که روش خاصی در سخن سرایی داشته ثابت می کند که رودکی بجز این داستان جانوران که از میان رفته داستانهای دیگر نیز داشته که نابود شده است.

اشعار رودگی

نخست اشعاری را که در ستایش امیر نصر گفته است می آورم و آن قصاید یا قطعات حقیقی است و چند قطعه کوچك غزل مانندست که در همین زمینه گفته شده و شاید جزو مدایح مفصل تری بوده است. نکته جالب توجه آنست که پابان این اشعار بیشتر یکسانست چنانکه گاهی هم کلمات آن باهم توافق دارند و می توان پنداشت که همه آنها از يك منظومه بوده است :

(۱) آتشکده ، الیوت ورق ۳۸۷ ، ۱۸۲ - ۱۷ ، ۱۹۰ پ ،
انتخاب ، آوزله ۱۹۸ ، ۸۶ پ :

منم غلام خداوند زلف غالیه گون (۱۹ بیت)

(۲) آوزله ۱۹۸ ، ۱۷۵ :

بابروان چو کمان و نرافکان چو کمند (۲۲ بیت) .

(۳) بتخانه ، الیوت ۳۲ ، ۳۳۰ ، آتشکده ، اشرفگر ۱۳۷۸

(۱) شعری از عصری در دولتشاه هست که این موضوع را ، یک مکه - چهار هزار درم الحج ۰۰۰ و نیز مریه رودگی (که در ذیل می آید) که گوید چهار هزار درم از شاه و شصت هزار از اولیاش گرفته است این را ثابت میکند . راجع که . و دم . رجوع کنید شه مة فردوسی حب موهل ج ۶ - ص ۴۵۵ .

مه نیشان شب خون کرد گوئی بر مه کانون (۸ بیت) .

۴ (بتخانه ، الیوت ۳۲ ، ۲۹۹ پ - ۳۰۰ پ :

تادل من ما هوای نیوان گشت آشنا (۱۵ بیت) .

۵ (الیوت ۲۹۳ :

خمال رزم تو گر در دل عدو گذرد (۵ بیت)

درین جا اشعاری که در مدیحه است بیابان می رسد . نخست

مرثیه ای را که بدان اشاره رفت می آورم و پس از آن غزلها دنبال يك

دیگر خواهد آمد و البته چند بار مدح نصر در آنها هم دیده می شود .

۶ (هفت اقلیم ، الیوت ۱۵۸ ، ۵۲۹ پ - ۳۳ ، ۱۵۹ ،

۱۶۶ پ - ۱۶۹ ، آوزله ۳۷۷ ، ۵۱۵ - ۵۱۸ پ :

مرا سود و فرو ریخت هر چه دندان بود (۲۵ بیت) .

۷ (آوزله ضمیمه ۱۲۷ ، ۱۷ پ و ۲۲) این مجموعه این

اشعر را دوبار دارد يك بار تنها متن آنها را و بار دیگر متن و شرح آنها را (

واله ، الیوت ۴۰۲ ، ۱۲۴ پ ، اشپرنگر ۳۳۲ ، ۱۷۷ :

يك بار بود عید بهر سال يك بار (۱۳ بیت)

۸ (مخزن الغرایب ، الیوت ۳۹۵ ، ۱۲۸ ، آوزله ضمیمه ۱۲۷ ،

۱۲ پ و ۲۱ ، واله ، لب اباب (تنها بیت دوو سه)

زهی فروده جمال تو زیب و آرا را (۴ بیت)

۹ (بت خانه ، الیوت ۳۲ ، ۳۰۰ ، اشپرنگر ۱۳۷۸ :

صبر من کوتاه گشت از عشق آن زلف دراز (۶ بیت)

۱۰ (۱۱۱) آتشکده ، خلاصه ، آوزله ۱۲۷ ، ۱۶ پ و ۲۱ پ ،

واله ، سفینه ، لب لباب :

فغان من همه ز آن زلف تابدار سیاه (بیت ۶)

سماع و بادۀ رنگین و ساقیان چو ماه (بیت ۳)

(۱۲) بت خانه ، الیوت ۳۲ ، ۲۹۹ پ :

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران (۱۱ بیت)

(۱۳) اوزله ۱۹۸ ورق ۱۷۵ :

صرصر هجر تو ای سرو بلند (۴ بیت)

(۱۴) بت خانه ورق ۲۹۹ پ ، اشپرنگر ۱۳۷۸ :

ای جان از آرزوی تو رنجان (۳ بیت)

(۱۵) واله ، آوزله ۱۲۷ ، ۱۷ و ۲۲ ، خلاصه :

ای دل آشوب و دل آزار و دلارم پسر (۳ بیت)

(۱۶) هفت اقلیم :

ای آنکه غم کشی و عزا داری (۵ بیت)

(۱۷) این اشعار که هامر Hammer آنها را ترجمه کرده است

برای دعوت امیر نصرت که ببخارا آید . دولتشاه ، جامی (ص ۸۳ و

۹۵) ، هفت اقلیم ، آتشکده ، خلاصه الافکار ، مرآة الخیال . بنا بر گفته

دولتشاه و کسانی که از وی بیروی کرده اند دل انگیزی هرات و حوالی

آن امدر را چنان فریفته بود که ، وجود داگیری بزرگان دربار خود در

آبجا ، بد . بنا بر گفته جامی و هفت قلم این اقامت در مرو شاهجهن بوده

است . این در دربان روزی ، مدد دان بیش از خوراک از رودگی خواستند

و وی این اشعار را بباغک چنک خواند . نسخه این اشعار در کتبه ای

مختلف و حتی در نسخه های مختلف يك کتاب اختلاف بسیار دارد .

نسخه ای را که جامی ضبط کرده است اساس قرار داده و در ترجمه خود

اختلاف نسخه ها را قید کرده ام . (ترجمه شش بیت) .
 (۲۲-۱۸) قطعه های خمیه است که قطعه آخر آن حد فاصلی
 میان قطعه و رباعیست .

عوفی، مخزن الغراب ، خلاصه الافکار، آتشکده و مجمع النفایس
 (تنها دو بیت اول) ، هفت اقلیم ، واله ، سفینه ، اوزله ضمیمه ورق ۱۲۷ ،
 ۱۲ و ۲۲ ، مرآت آفتاب نامه :

شاد زی با سیاه چشمان شاد (۵ بیت) .
 (۱۹) عوفی ، مخزن الغراب ، جامی (بیت اول را ندارد) ، هفت
 اقلیم ، اوزله ضمیمه ورق ۱۲۷ ، پ ۱۵ و پ ۲۱ ، بت خانه ، الیوت
 ورق ۳۲ ، ۳۰۰ ، واله ، لب لباب ، اشپرنگر Sprenger ۱۳۷۸
 (بیت اول را نیز ندارد) سفینه :

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت (۴ بیت) .
 (۲۰) بت خانه ، هفت اقلیم ، آتشکده (تنها بیت اول) ،
 اشپرنگر ۱۳۷۸ :

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نا بستی (۵ بیت) .
 (۲۱) هفت اقلیم :

برخیز و بمی خانه خرام ای بت کشمیر (۴ بیت) .
 (۲۲) هفت اقلیم ، سفینه (تنها بیت دوم) :
 آن می که گر سرشکی ازو در چکد به نیل (۲ بیت) .
 (۲۳) قطعاً قطعه ایست در تصوف ، آتشکده :

برای پرورش جسم جان چه رنجه کنم (۵ بیت) .
 (۲۴) آتشکده و سفینه :

- نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت (۳ بیت) .
- (۲۵) مخزن الغرایب ، خلاصه ، سفینه :
چمن عقل را خزانی اگر (۲ بیت) .
- (۲۶) عوفی ، جامی ، مخزن ، آتشکده ، مرآت العالم ، هفت اقلیم ،
مجمع النفایس ، سفینه :
- زمانه پندی آزاده وار داد مرا (۲ بیت) .
- (۲۷) عوفی ، مخزن ، خلاصه ، واله و اوزله ضمیمه ۱۲۷
(تنها بیت او را دارد) ، مجمع النفایس :
- زلف ترا جیم که کرد آنکه او (۲ بیت) .
- (۲۸) عوفی ، واله و اوزله ضمیمه ۱۲۷ (ورق ۱۵ و ۲۱) :
روی بمحراب نهادن چه سود (۲ بیت) .
- (۲۹) آتشکده :
- زهی سوار و جوان و توانگر از ره دور (۲ بیت) .
- (۳۰) دولتشاه :
- دردا و حسرتا که مرا دور روزگار (۲ بیت) .
- (۳۱) عوفی و هفت اقلیم :
- مرا جود او تازه دارد همی (۲ بیت) .
- (۳۲) عوفی و فرهنگ فولرس جلد دوم ص ۳ ستون يك :
حاتم طائی توئی اندر سخا (۲ بیت) .
- (۳۳) عوفی .
- بحجاب اندرون شود خربشید (۲ بیت) .
- (۳۴) حدیقه البلاغه ص ۵۸ و کتاب بلاغت و عروض

ص ۳۲ :

چا کرانت بکه رزم خیاطان اند (۲ بیت) .

(۳۵) در وصف قلم ، عوفی و هفت اقلیم :

لنک رونده است گوش نه و سخن یاب (۲ بیت) .

اینک درخاتمه چند رباعی دیگر و ابیات پراکنده :

(۳۶) آتشکده و هفت اقلیم :

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو (۲ بیت) .

(۳۷) آتشکده ، حدیقه الصفا ورق ۳۹۸ پ ، اوزله ضمیمه

۱۲۷ ورق ۱۹ و ۲۲ پ ، واله ، لب لباب :

چون کار دلم ز زلف او ماند گره (۲ بیت) .

(۳۸) هفت اقلیم :

در منزل غم فکنده مفرش مائیم (۲ بیت) .

(۳۹) واله و اوزله ضمیمه ۱۲۷ (نسخه کتاب اخیر

معیشت) :

مدبن آشکار بین آشکار (یک بیت) .

(۴۰) هفت اقلیم ، اوزله ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۹ و ۲۲ پ ، واله :

در عشق چو رودگی شده سیر ز جان (۲ بیت) .

(۴۱) هفت اقلیم ، اوزله ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۹ پ و ۲۲ پ ،

مجمع التفاضل ، واله ، لب لباب :

چون کشته به نیمه دو آب کرده فراز (۲ بیت) .

(۴۲) حدیقه الصفا :

دل خسته و بستهٔ مسلسل موئیت (۲ بیت) .

(۴۳) رودکی بجز هنر ها دیگر چنانکه در لب لباب آمده است هر گاه که کسی (در برابر وی) اندیشهٔ چیزی می کرده وی بدان پی می برده و بدان مناسب چیزی با آواز چنگ می خوانده است . مرد هوشمندی نمی خواست این نکته را باور کند و برای آزمایش او نزد وی رفت . آنگاه رودکی ابیات را بیانگ چنگ سرود و آن مرد بهنر وی پی برد :

گر بر سر نفس خود امیری مردی (۲ بیت) .

(۴۴) خلاصه ، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱۹ پ و ۲۲ پ ،
واله ، لب لباب :

دیدار بدل فروخت نفروخت گران (۲ بیت) .

(۴۵) سفینه :

من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه (۲ بیت) .

(۴۶) در مرگ ابوالحسن مرادی بخارائی شاعر (شاعر عربی سرای معاصر رودکی) ، عوفی ، خزانهٔ عام (نسخهٔ انجمن آسیائی ۱۸۷ ورق ۲۲۰) ، آتشکده ، هفت اقلیم ، اوزله ضمیمهٔ ۱۲۷ ورق ۱۶ و ۲۱ پ ، واله و سفینه :

مرد مرادی نه همانا که مرد (۲ بیت) .

(۴۷) در مرگ شیخ ابو الحسن شهید (شاعر ایرانی و معاصر رودکی) ، عوفی ورق ۸۰ ، ندرت ورق ۳۳ پ ، مخزن ورق ۱۸۳ و غیره (همه جا در شرح احوال شهید) :

کاروان شهید رفت از بیش (۲ بیت) .

- (۴۸) فرهنگ فولرس ج ۱ ، ص ۱۹۸ ستون يك :
چون بانك آمد ار هوا بخنو (يك بيت) .
- (۴۹) والہ ، اوزله ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۶ و ۲۱ پ :
بیار هان بده آن آفتاب کش چو خوری (يك بيت) .
- (۵۰) اوزله ضمیمه ورق ۱۶ و ۲۱ پ ، والہ ، لب لباب ، سفینه :
کار بوسه چو آب خوردن شور (يك بيت) .
- (۵۱) فرهنگ فولرس جلد اول ص ۶۵۶ ستون دوم :
با دوسه بوسه رها کن این دل از کره و جناك (يك بيت) .
- (۵۲) سفینه :
هر که نامخت از گذشت روزگار (يك بيت) .

درین مقال بجز اشعاری که از نسخه برلن گرفته شده و بیش
از انتشار یافته است چند قطعه و از آن جمله قطعه مفصل تری و قطعه
درباره امیر نصر و ابیات در باب قلم تا کنون جائی منتشر نشده است .
نسخه این دو قطعه اخیر چنان مشوشست که تا کنون نتوانسته ام آنها
در چنان تصحیح کنم که بخوبی معنی آنها بدست آید .



- ۵ -

در کتاب " فرهنگ بزرگ بین المللی قرن نوزدهم " Grand
dictionnaire universel du x x e siecle تألیف مؤلف شهیر فرانسوی
Pierre Larousse در مجلد سیزدهم صحیفه ۱۲۲۶ در
۱- رودکی چنین نوشته شده :

« رودکی (ابو الحسن) شاعر ایرانی که در زمان نصر پسر احمد حرمت بسیار داشت . تاریخ ولادت و مرگ ایشان معلوم نیست اما پیداست که نصر خود بسال ۹۴۳ در گذشته است . رودکی بسیار توانگر بود ؛ دوست غلام و چهارصد شتر داشت . گویند اشعار وی صد مجلد میشده و يك ميليون و سیصد بیت داشته است ، لیکن از میان رفته . افسانه‌های بید پای را نظم کرده بود و در پاداش هشتاد هزار سکهٔ سیم بوی دادند . »



- ۶ -

مستشرق فرانسوی شارل شفر Charles Schefer در کتاب " منتخبات فارسی " Chrestomatie Persane ج ۲ - چاپ پاریس ۱۸۸۵ در صحایف ۲۴۷ و ۲۴۸ از « یادداشت ها و توضیحات » Notes et éclaircissements که در مقدمهٔ کتاب بفرانسه نوشته است شرحی در بارهٔ رودکی ثبت کرده که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« در بارهٔ نام و کنیت رودکی مؤلفین موافقت ندارند . بنا بر رأی برخی نام او ابو الحسن یا ابو عبدالله محمد و بنا بر عقیدهٔ پاره‌ای دیگر ابو الحسن جعفر بن محمد بوده است . همان تردید در بارهٔ مولد او هست ، یا در سمرقند ، یا در بخارا و یا در رودك ولادت یافته است و آن قصبه ایست از توابع بخارا یا اینکه در رودك دیگر متولد شده که دهی در حوالی نخشب باشد . رودکی نابینا از مادر زاده بود ، ولی چنان تیز هوش و به حافظه بود که در هشت سالگی قرآن را از بر کرده بود . هر چند که خنظلهٔ باد غیسی و فیروز مشرقی و ابوسلیک جرجانی بیش از شعر

پارسی گفته‌اند ولی او را پدر شاعران ایران میدانند و او را « آدم الشعراء »

لقب داده بودند. رشید و طواط وی را در صف اول جای داده است :

گر سر می (!) بابد به عالم کس نیکو شاعری رود کی را بر سر آن شاعران زبید سری

رودکی موسیقی دان زیر دستی نیز بود : آواز می خواند و چنگ

را بکمال می نواخت . در دربار امیر سامانی نصر بن احمد بن اسمعیل می

زبست و ستایشگر و شاعر مقرب او بود . بفرمان این پادشاه کتاب کلیله

و دمنه را نظم کرد : این کار در حدود ۳۲۰ (۹۳۲ میلادی) پایان

رسید و بگفته عنصری چهل هزار درهم جایزه گرفت :

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

دیوان رودکی شامل قصاید و غزلیات بسیار بود ؛ گذشت زمانه

تنه چند قطعه از آنها را فرو گذاشته است .

اگر بگوای موافق مفتاح التواریخ اعتماد کنیم رودکی بسال

۳۴۳ (۹۵۴ میلادی) باید در گذشته باشد . رجوع کنید بکتاب

هفت آسمان تالیف مرحوم مواوی آقا احمد علی - کلکته ۱۸۷۳ -

۱۱ - ۶ The haft Asman by the late Maulawy Agha Ahmad

. Ali, Calcutta 1873, pages 6-11

* * *

- ۷ -

مستشرق شهیر فرانسوی دار مستقر James Darmesteter

در کتاب کوچکی که نام « مآخذ شعر ایران » پاریس ۱۸۸۷

Les origines de la poésie persane Paris 1887 دارد فصل چهارم

را وقف رودکی کرده است و درباره او (ص ۱۱-۲۸) چنین می نویسد .

« در جلوس سامانیان شعر نیز بتخت نشست . لك نام بر همه آن دوره دست یافت و آن نام رودکی شاعر نایب‌نای بخارا بود که شعر ایران وی را در مهد خویش چون همروس Homère آشکار می سازد .

رودکی در بخارا در نیمه قرن نهم یعنی قرن سوگند های اشتراز - بورگ Les Serments de Strasbourg زاده شد . از مادر نایب‌نای زاد « ولی چشم باطن داشت » ؛ دیده باطن او چنان روشن بن بود که گاهی ما را از درست بودن این افسانه بشك می اندازد ، زیرا در اشعاری که از وی برای ما مانده یا بوی نسبت می دهند رنگها چنان آشکارست که انتظار نمی رود و گاهی چنان می نماید که یکسره فراموش کرده است نایب‌نایست . در هشت سالگی قرآن را از برداشت و بسرائیدن پرداخته بود . هر پسر احمد سامانی مجذوب قریحه او شد و وی را بشخص خویش مخصوص کرده بود . هر گز شاعری چنان نعمت ندیده است ، حتی عصری در دربار محمود . دویست غلام در خدمت و چهار صد شتر باربر داشت و توانست برای ناز ماندگان خود « ثروتی بیش از آنچه شعراء بخواب ببینند » بگذارد . داستانی که در مشرق زمین معروفست توانائی شگفت شعر وی را در وجود ممدوح تاجور او آشکار میسازد : امیر نصر از بخارا بعرو رفته بود و « ملکه جهان » چنان او را از دل انگیزی مجذوب کرده بود که بزرگان بخارا نسبت بیای تخت در هراس بودند . شاعران خراسان دیوسه ناسزا ها نسبت باین شهر نو خاسته ماوراء النهر و کوبهای تنگ و مغا گهای آن میسرودند .

یکی از ایشان میگفت : « اصیل ترین اسبها در ورود بخارا بروی خری میشود . دندگان من هنوز بیغواهی گمنده تر از بن شهر که امیر

شرق آن را پای تخت خود کرده ندیده است » (۱).

دیگری میگفت: « هنگامی که در جای دیگر دم گرم بادها هر بامداد نکهت دایمیز شهرها را با خود می آورد بخارا چون مردار جهانست » (۲).

بزرگان بخارا از رودکی در خواستند امیر را شعری خواند که عشق و دروغ بخارا را در وی بیدار کند. روزی بامدادان بر سر خوان رودکی چنگ بر گرفت و گفت: « بوی جوی مولیان آید همی » الخ. شاه ازین یادگارها بجوش آمد و با جامه شب و بی موزه براسپ نشست. یکسره ببخارا رفت.

معروفست که رودکی آوازی فریبنده داشت و زبر دستی او در موسیقی چون زبردستی اودر شعر بود. در میان هنرهای دیگر زبردستی شگفتی در خواندن افکار (Thought - reading) داشت و چنان بخوبی ضربان دلها را در جوار خویش حس میکرد که میتوانست با چنگ آوازی و ترانه ای بخواند که مطابقت تام با احساسات وی داشته باشد. روزی کسی که ایمان بعشق نداشت از وی برهانی خواست. رودکی وی را بعقیده خود بایمان آورد و این ابیات را بخواند:

گر بر سرنفس خود امیری مردی بر کورو کر ارخرده نگیری مردی

(۱) ابوالاحمد بن ابوبکر :

لصار بطبعه فیها حمارا	لوالفرس العتیق انی بخاری
نبواه امیر الشرق دارا	له تر ملها عیی کنیقا

(۲) ابومنصور عبدوی :

وفاحت لدی الاسحار ریح البنفسج	اذا ما بلاد الله ضارب سمها
کما انك منها قاعد وسط مخرج	راوت بحری جیفه الارض کلها

مردی نبود قتاده را بای زدن گر دست قتاده ای بگیری مردی
 شهرت او تنها شهرت درباری نبود. یکی از منظومات او تمام
 ایران را جلب کرده و ازین شهر بآن شهر رفته بود، این منظومه ترجمه
 کلیله و دمنه شعر بود که اینک از میان رفته است و کلیله و دمنه
 آن کتاب معروف افسانه‌های اخلاقیست که پیدایش آن از بودائیان
 هندوستانست و بمنزله سلف کتاب هزار و یک شب و حکایت‌های منظوم
 و افسانه‌های ماست و بجائی رسیده که هنوز نه تورات و نه قرآن و نه
 کلمات بودا بآنجا نرفته است. پس اگر مرگ رودگی ستایش او بجای ماند.
 او را استاد بی‌مانند و آفریننده شعر و درهرفن بی‌قرین و ستاره بامدادی
 شعران و سلطان و ابوالبشر شعرا خوانده اند. یکی از رقیبان او شهید
 از مردم باختر میگفت:

بسخت م‌ند شعر شعرا رودگی را سخنش تلوینهاست
 شاعران راخه واحسنت مدیح رودگی راخه واحسنت هجاست
 اشعار رودگی بغایت فراوان بود: میگویند که یک میلیون و
 سیصد هزار شعر گفته است؛ از آن تنها چند صد بیت برای ما مانده است،
 و در آن میان برای تأسف از آنکه بیش ازین چیزی نمانده است بقدر
 کفاف اشعار خوب هست و اشعار سردی ندر هست که ما را از فقدان
 آن همه شعر خشنود میکند.

باز مانده اشعار او را میتوان سه دسته قسمت کرد: اشعار درباری،
 اشعار عاشقانه و اشعاری که در حرمان و حسرت سروده است.
 رودگی بعنوان شاعر درباری توانگر شد؛ ولی چنانکه می‌توان
 انتظار داشت این مدایح شهنشاه را بسیار متأثر نمیکند. با این همه

جای آن دارد که سنجشی شگفت در میان شاعر ستایشگر ایرانی و استاد مداحان یونان کرد. پندار Pindare از خود می پرسد: درستایش فلان که بن صلت می بخشد ولی چندان شایان اعتنا نیست چگونه میتوان از مدح او بهضمونی که شایان اعتناست تخلص کرد؟ ولی در برابر رودکی که بیش از يك ممدوح ندارد و ممدوح وی همیشه همانست موضوع چنین است: از هر مضمونی چگونه می توان ستایش امیر را بر آورد؟ حل این دشواری بسیار ساده است: او دو موضوع را باسنجش و قیاسی بهم می پیوندند. وصف بهار: طبیعت در شادیست، لاله گل کرده است، باد عطر آگین است، شاخ رعنا از دم بهار می لرزد چون چشم دشمن در برابر تیغ امیر. امیر جایگاه فتح و شادی و جز آنست. - وصف خزان: باد خزان کیمیا گریست، و گر نه چگونه می تواند میوه های باغ را بزر بدل کند؟ باد خوارزم سکهای زر (برکهای زرد) را در میان بیشه براکنده است، چون باران دست شاه در دل کسانی که دیدار او آمده اند. زیرا که شاه تابد خواهی داشته باشد جز نبردکاری دارد: تا يك درهم داشته باشد جز دادن او را کاری نیست و غیره. خوشا آن کس که باور کند! رنج عشق: رودکی اسیر خوبروئیست که او را با هزار کمند بسته است، ولی از هرگز از بند نمی ترسد زیرا آزادی شاه او را آزاد ساخته است؛ شاهی که بانگ ناتوان را می شنود، چون مادری که آوازگم شده فرزند می شنود و غیره. هرچه گریز نامترب تر باشد بیشتر غرور شاه بوسیله مهربان ترین خیانت های شاعر مسرور و شگفت زده می شود. و دینار بر سر شاعر نيك بخت می بارد. برای شعر که جایزه برده است چه می داد، وظایف و القاب: پادشاه خود

را گرفتند بیهوده گویان در پی بیهوده رفتند. *Acceperunt mercedem.*
. suam, vani vanami

خوشبختانه رودکی بجز شاعر درباری چیز دیگر هم بوده است. عشق ورزیده و هرچند که ناز پرورده توفیق بوده رنج هم برده است. راستست که به شتراز ترانه‌های عشق او تا اندازه‌ای بسیار داخل در معاهدات و قواعد عشقه ست که آفت ادبیات سنجیده است و قسم اعظم شعر ایران را تحمل نا پذیر جلوه می دهد و چنانکه آشکارست از زمانهای قدیمه یدیدار می گردد: محتملست که ایران جدید جز گرفتن دنباله عادت ناله کنندگان پیشین کاری نکرده باشد؛ من شك ندارم که در دربار داریوش هم اشعار و مصنوع می سروده اند. نزد این شاعر همه این قواعد بیهوده که در زمان پیری گوته را آن چنان فریفت دیده می شود، هرچند که ناز مصنوع تر و بازیگری طبیعی است:

يك بار بود عيد بيك سال و بيك بار (شش بيت) و غيره .

از آن دلدادگی صمیمانه که بخوبی می تواند با لطف شعر و بد سلیقه‌گی توأم شود و پرتوی از حقیقت بر آن بیفکند درین غرورهای دلبرانه چیزی نیست؛ از آن تغییراتی که عشق را آئین می سازد و در آن شاید اندیشه با دل انباز باشد ولی اگر دل نباشد اندیشه در آن کار نمی کند نیز هیچ نیست؛ از آن ارجمنده‌ی سیمای دلبر که از بس دیده شاعر را بر کرده همه افق و همه آسمان وی را هم انباشته است نیز چیزی نیست. جوئی که دایر رودگی رخساره خود را در آن می شوید رنگ گل سرخ در می آید؛ زمینی که گیسوان خود را در آن می گشاید مشک می شود؛ اورونت *Oronte* هم اگر در بخارا شعر

رودکی در نظر مردم باختر

گفته بود چنین می گفت . رودکی بشگفت می آید که لاله از زنگ زمین
بر می آید با آنکه در دایر او زنگست که از لاله بر می آید ، یعنی که
خال بر رخ اوست .

روزی که این اشعار را در حرم نصر سرودند می بایست همه
نیلامنت های Philaminte بخارابو جدا آمده باشند .

آنچه در اشعار عاشقانه رودکی در صف اولست پیش از همه چیز
ن روح و آن شکلی است که عشق نزد کسانی که عاشق نیستند بخود
می گیرد :

با دو سه بوسه رها کن این دل از درد خناك
تا بمن احسانت باشد احسن الله جزاك

ولی دریغا که دو یاسه بوسه بسنده نیست :

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری بیش تشنه تر گردی
درین آواز کامیابی دل داده خرسند با آنکه بسیار مصطاحات مخصوص
است باز شوق طبیعی دیده می شود :

نون وصال همه بر دلم فرامش کرد خوشا وصال بتان خاصه از پس هجران
(۶ بیت)

گاهی در برابر این زبائی جهان که از راه اندیشه و از چشم دیگری
آن آگاهست بخود بر می گردد :
نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمر اندر

(سه بیت)

صبیعت او و بس از آن شعر یا تأثر واقعی ورنج می آید :

چون کشته ببینی ام دولب گشته فراز از جان تهی این قالب فرسوده باز
 بر بالینم نشین و می گوی بنماز کای من تو بکشته و بشیمان شده باز
 سالها چنین گذشت، دریای دلبران و ساغر بدست و چون هراس
 Horace سرود که « امروز را غنیمت شمار » Carpe diem و ترانه
 « گلهای بسیار فراری » را خواند :

شاد زی باسیاه چشمان شاد (چهار بیت) .

این شراب را باهمان غرور دلبرانه و همان شیرین سخنی دلبری
 وصف کرده است :

روکی چنگ بر گرفت و نواخت (چهار بیت) .

جای دیگر باقوت گذاخته است، تیغی است که در برابر آفتاب
 کشیده باشند، چنان با کست که گوئی ساغری از گلابست، چنان شیرینست
 که گوئی خواب در چشم بی خوابست : « می بنوش، زیرا که می غم تازه
 آمده را پیر میکند. هنگامی که تندر در آسمان می غرد می بنوش و بانگ
 رود و چنگ بشنو » : چه گوار است روی دریای پهناور (Suave mani magno)
 عمر خیام چندی پس از آن خواهد گفت : « دو روزست که هر
 گز خود را بدان مشغول نخواهم کرد، روز دیروز و روز فردا ». رودکی
 این نکته را بیش از وی دانسته است : « از روزی که می آید شاد باش
 و از روزی که می رود غمین مشو » .

ولی بمرور زمان هنگامی که بسیار روز ها بگذرد روز حاضر
 مستی خود را از دست می دهد :

روز های جوانی ما روز های پیروزی ماست

For the days of our youth are the days of our glory !

رودکی در نظر مردم باختر

ابن روزهای جوانی و پیروزی چنین بر رودکی گذشت و او هم
چون ویلان Villon و چون موسه Musset و چون بایرون Byron و
چون شاعران دیگر که زود پیر شدند ناگزیر از اشعار حسرت آمیز شد.
عشق با جوانی رفته بود : پشتیبان توانای او امیر نصر مرده بود :
همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بو
(هفت بیت)

با این همه رودکی بی پر خاش بیبری تن در نداد . - یکی از شاعران
هم عصر خسروانی می گفت :

عجب آید مرا ز مردم پیر که همی ریش را خضاب کنند
بخضاب از اجل همی نرهند خویشان را همی عذاب کنند

رودکی حس کرد که این متوجه اوست و با لطافت پاسخ داد :
من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه (دو بیت)

ابن دارو بیهوده بود . مرگ پهلوی او را می زد که او را آگاه
کند . ستایشگر و دوست او شهید از مردم باختر که شاعری حقیقی بود
از دست او رفت و او گمان برد که در فقدان وی قریحه خود را از
دست داده است . چرا در جوانی نرفته است در حجره خانقاهی در پای
شیخی آسایش را برگزیند ؟

زهی سوار و جوان و توانگر از ره دور بخدمت آمد نیکو سگال و نیک اندیش
(دو بیت)

چون جهان او را رها کرده بود او هم جهان را رها کرد : شادی
نداش زیر برده خویش و این حکیمان یونان را که در آن زمان چنان

رواج داشتند و شاید او هم ایشان را پرستیده بود بدرود گفت ، بسوی پیامبری برگشت که بی شك در روزهای شادی کمتر در اندیشه او جای داشته است :

برای پرورش جسم جان چه رنجه کنم که حیف باشد روح القدس سگبار
(دو بیت)

آیا در اینست که آسایش یافت یا در جبر و تفویض فلسفه انسانی ؟
ای آنکه غمگنی و سزاواری (پنج بیت)

شاعر پیر نابینا توانست این چنین در آسایش منتظر دم بازگشت خود بتاریکی های ثانوی باشد : نیک بخت تر از دیگران ، تنها گذشت زندگی وی را بدین پارسائی راهبر شده بود که غم انگیز ترین پارسائی هاست ، یعنی تسلیم که خواهر مهتر مرگست .



مؤلف انگلیسی ف . ف . ارثنت F. F. Arbuthnot در کتاب
موسوم به « تمثالهای ایرانی » Persian portraits چاپ لندن ۱۸۸۷
London 1887 که مجموعه ای از تاریخ و ادبیات ایرانست در مآره
رودکی (ص ۶۶ - ۶۷) چنین می نویسد :

« رودکی که نام اصلی او فریدالدین ابو عبد الله بود اقب خود
را از رودك زادگاه خویش که در سمرقند یا بخارا بود گرفته است . در
سنان قرن نهم نابینا بجهان آمد ولی بواسطه برتری در هوش و قریحه
فوق العاده در دربار امیر صر سمای سانه بلند رسید که خداوندگار

بخشنده او بود و در بخارا پادشاهی می کرد. رودکی در ۹۲۵ میلادی ترجمه نازی افساهای بیدای را بنظم یارسی آورد و از امیر پشتیبان خود چهل هزار درهم گرفت. وی نخستین کسیست که دیوان یا مجموعه ای از منظومات در زبان فارسی گذاشته است و بسیاری او را بدر شعر یارسی دانسته اند. در ۹۵۷ میلادی در گذشت.

* * *

- ۹ -

چارلز ج. پکرینگ Charles G. Pickering از دانشمندان انگلیسی قرن نوزدهم میلادی که مقالاتی چند در باره شاعران ایران نوشته است در مجله ملی National Review شماره ماه مای ۱۸۹۰ مقالاتی در باره رودکی بعنوان «چاسر ایرانی» (۱) A Persian Chaucer نوشته است که اینست ترجمه آن:

چاسر ایرانی

در دوره تاریخ هر ملتی هنگامی می رسد که پس از همه انقلابها و تشنجهای تولد آن ملت گلهای صنعت و اندیشه ناگهان شکفته و باز میشود. لازم نیست برای یافتن امثال آن دقت کنیم. تاریخ قدیم و جدید

(۱) حویری حاسر Geoffrey Chaucer شاعر نامی انگلیسی است که از حدود ۱۳۴۰ میلادی تا ۱۴۰۰ می زیست و در لندن ولادت یافته و گوینده داستانهای «سر وره Canterbury» بوده و داستان گل سرخ Roman de la Rose را با انگلیسی ترجمه کرده و مقدمه صنایع قدیم و صنایع اقبال بوده و چون یکی از موسسان شعر انگلیسی و این بوده است ازین دو جنبه شاعری رودکی دارد و همین جهت نویسنده این مقاله رودکی را چاسر ایرانی امیدوار است.

اروپا چندین مثل و نمونه خوب در همین باب دارد. همین نکته در مورد ایران جدید راست می‌آید که با همه تغییرات عمده که در سرنوشت و در حکمرانان و پادشاهان آن روی داد هنوز تا اندازه ای یگانگی زندگی و ترقی ملی خود را از قرن بهم تا کنون نگاه داشته، خاصه در زمان پادشاهی برجسته پادشاه دانشمند کنونی آن که اکنون زیور تخت پادشاهی ایرانست و دوبار میهمان گرامی ما بوده است.

هنگامی که پادشاهی عظیم خلفا در حال ویرانی و نابود شدن بود نیرو و اقتداری جدید و تازه نفس در شمال شرقی کشور برخاست و پس از غلبه بر چند رقیب توانا قلمرو نفوذ و حکمرانی خود را بشتاب بسوی جنوب و مشرق و مغرب در بیشتر سرزمینی که امروز بنام تاتارستان و افغانستان خوانده میشود بسط داد. مرکز یا سرچشمه این نفوذ بخارا پایتخت ماوراءالنهر بود که شهرهای نامی آن مرو و دومین پای تخت خراسان و نیشابور و هرات و سمرقند بود و درین سرزمین بود که نیرو و استقلال ایران نخستین بار توسعه یافت. در زمان فتوحات خاندان سبکتکین محل حکومت بدستگیری زرافشان ازین شهر انتقال یافت.

نقطه اعتلاء و عظمت نخستین پیشرفت ایران در نیمه اول سده دهم بود که در آن وقت قسمت اعظم اروپا در تیرگی توحش فرو رفته بود، بجز انگلستان^(۱) که بعضی بارقه‌های علم و دانش از سرچشمه فیض آلفرد Alfred و پس از و پسر و نواده وی می‌تابید ولی در جاهای دیگر این تیرگی توحش

(۱) سرود جنگ بریتانیا بوده Brunanburh که قدیم‌ترین و شیوا رین یاد

گره‌های نخستین انگلستان از همین زمانست.

سیار تاری بود (۱).

در همین هنگام تیرگی توحش اروپا بود که ستاره تابناک رودکی در افق اشعار فارسی درخشدن گرفت. در تخت بخارا نصر بن احمد سامانی شسته بود که بهترین معرف و نماینده آن سلسله نامی بشمار میرفت که پایه توانائی و بزرگی آن را بیش از یک قرن پیش از آن مامون خلیفه نهاده بود. باید بیاد داشت که این شاعر ایرانی هم مانند نخستین چکاوک ما شاعر درباری بود و راستی در محیط اجتماعی قدیم یگانه مرکز توسعه معقولات همان دربار بود. قصیده مدیحه اساس اشعاری بود که او بر روی آن يك سلسله آثار شاعرانه ابتکاری بنا نهاد (۲). همچنین تقریباً در همه آثار نخستین چاسر مدایح کسی از اعضای خاندان شاهی را می بینیم. همین مدیحه سرائی در آخرین اثر چاسر بنام قصه خداوندگار 'Squire's Tale' آن قصه جاودانی شرقی که متأسفانه نیمه تمام مانده است، دیده میشود. دربار نصر بن احمد بن اسمعیل برای پرورش و تربیت شاعران مانند دربار ادوارد Edward سوم مناسب بود. امیر نصر که واده نخستین پادشاه مستقل ماوراء النهر و خراسان بود در کودکی بتخت شاهی نشست و خوشبختانه برای مقام شاهانه‌ای که داشت تربیت مناسب داشت. نیکنامی او برای خوشبختی او را بنام امیر سعید مشهور کرده بود، هر چند که مانند هانری Henri پادشاه ما در جوانی بمرض سل مرد. هنگام مرگ نیز خوش بخت بود (۳). درسی و هشت سالگی مرد.

(۱) بحر ایرلند که در آن هنگام نظیر خوبی برای انگلستان بود ولی تابش تمدن اسکندران آن بزودی در برگی ابر نادانی فرو رفت.

(۲) پیندار Pindare درین مورد نمونه خویست.

(۳) پدرش بدست خادمان خود هنگامی کشته شد که انقلابی در کار ایجاد شدن بود.

پس از آنکه سی سال درست بی هیچ دغدغه و تشویش پادشاهی کرد و دوره شاهی او یکی از دوره های برجسته تاریخ خاندان سامانیست. قصه های بسیار در باره دادگری و بخشندگی او معروفست ولی ما بذکر یکی از آنها اکتفا میکنیم: وقتی باو گفتند که بازرگانی گوهر شاهواری را سبزه هزار درهم که تقریباً پانصد لیره امروزست خریده. نصر در پی خریدار فرستاد و چون آورد دید که آن گوهر از آن اوست و ازوی دزدیده اند. بازرگان گوهر را از یکی از غلامان شاه خریده بود. غلام را حاضر کردند و وی اقرار کرد که گوهر را دزدیده و قسمت اعظم بهای آنرا خرج کرده است. نصر فرمان داد چهارده هزار درهم ببازرگان بپردازند و چون بازرگان درخواست کرد که بغلام رحم آورند نصر گفت: «خوش را بتو بخشیدم، وی را با خویش ببر.» (۱) و غلام را باقباله ببازرگان بخشید و این گذشته از بهائی بود که دوباره برای گوهر پرداخته بود و میباید امیدوار بود که بازرگان غلام را بعادات بهتری خوی داده باشد.

حکیم فریدالدین محمد در رودکی از توابع سمرقندزاده شد و این واقعه میبایست در آغاز پادشاهی اسمعیل بزرگ که جد نصرست یعنی در ربع چهارم قرن نهم روی داده باشد. در فارسی رود بمعنی آهنگ (Melody) است اما تخلص رودکی بمناسبت هنرمندی او در رشته موسیقی نیست بلکه بواسطه شهر ولادتگاه اوست و تخلص او از نام اصلیش

(۱) میرخوند، جاب دفرمری Defemery ۱۸۴۵ - ص ۲۸. خوش بتو بخشیده و مراد از خون زدگانی غلامست.

مشهور ترست (۱). نیز گفته اند که وی مانند هم‌کور زاده شد (۲). اینجا عوفی می‌گوید: «معذک وی هوشیار بود، زیرا در هشت سالگی تمام قرآن را از بر کرده بود و قرآن را بروایت درست میدانست (۳). گذشته از آن شروع بسرودن مبتکرات و بیان سخنان دلاویز کرده بود، چنانکه مردم از شنیدن آن حظ می‌بردند و رغبت ایشان بهم نشینی او هر روز بیشتر میشد. خداوند بوی آواز دلپذیر و بانگ دلربائی بخشیده بود. ازین روی وی باز مره مطربان از آنجمله با ابوالعباس بختیار که مهارتی بسیار داشت آشنا شد و نواختن ربط را بیاموخت و در آن نیک زیر دست شد (۴) تا آنکه آوازه شهرتش باقصای جهان رسید و امیرنصر بن احمد سامانی که فرمانروای خراسان بود وی را نزد خویش مقرب ساخت و کار او بالا گرفت و نعمت و مالش بحد کمال رسید، چنانکه گویند مهتران وی دویست و شتران حامل دستگاه وی چهار صد بود. هیچ سازنده‌ای را پس از وی این اندازه بسطت مال و نیک بختی فراهم نشد. تا اینجا را از عوفی نقل کرده‌ام. دیگران گفته اند که رودکی

(۱) این نکات از تذکره محمد عوفی (قرن دوازدهم) بر می‌آید و وی نخستین کسیست که شرح حال این شاعر را نوشته و طاهر آ نسخه این تذکره منحصر بفردست. بیشتر منتخبات را نیز از همین کتاب گرفته‌ام.

(۲) این مطلب را که در یکی از اشعار خود بدان اشاره کرده فقط در کتاب عوفی می‌توان دید.

(۳) خواندن قرآن بروایت درست درست ادا کردن کلمات آنست که عده اندکی از مسلمانان از عهد آن بر می‌آیند:

(۴) این همان سازيست که یونانیان بریپتوس Barbitos گویند. مورخین دیگر عود صسط کرده‌اند.

ندیم پادشاه شد یعنی بر سفره پادشاه غذا میخورد و یکی از اعضای ممتاز و خاصان دربار بود و نه تنها امیر و رفیقانش هدیه های بی شمار باو دادند بلکه جایگاه های بلند در کشور باو بخشیدند که لااقل با ترقیات کوچک چاسر برابر بود. توانست برای بازماندگان خود ترکه ای بگذارد که دیگران بخواب هم ندیده بودند. جامی آخرین شاعر بزرگ ایرانی در قرون وسطی در سلسله الذهب خود اشاره ای به همین روایت توانگری رودکی میکند و میگوید:

رودکی آنکه در همی سفتی (سه بیت)

در تاریخ وفات او اختلاف است، باره ای از مورخان ۳۳۰ (۹۴۱ م.) هم نوشته اند ولی از بسیاری احساسات غم انگیز که درین مرثیه دیده میشود و پیداست که هیچ گونه ریا و تظاهری در کار نبوده است استادانۀ Ethé چنین نتیجه میگیرد که سال ۳۴۳ (۹۵۴ م.) چنانکه مؤلف معتبر دیگری هم ذکر کرده تاریخ صحیح آنست. بشتیان این شاعر مدتها پیش از آن در گذشته بود و در آن سال امیر حمید نوح بن نصر در میان آشوب و طغیانی که نزدیک بود ب نتیجه برسد در حال احتضار بود و این حوادث مدرک خوبی برای آهنگ غم انگیز این اشعارست. همه تذکره های ایرانی برارستانش های بلند در بره اشعار اوست. او را بلقب «آدم الشعراء» و «استاد بلغاء» میخوانند و سره شق همه کسانی می شمارند که زبان ب مدح می گشایند. او را «کروان سلاسل شاعران» و «استاد استادان» دانسته اند و مخصوصاً مکرر «سلطان الشعراء» مییده اند. چنانکه معروفی بلخی میگوید:

از رودکی شنیده سلطان شاعران

فاضل محققى که شرح حال وی را نوشته میگوید: «اگر بتوانیم ویرا نخستین کسی که در گنجینه شعر پارسی را بکلید زبان گشوده است بدانیم بهر حال میتوان او را مخترع و سازنده حقیقی آن دانست، یعنی اولین کسیست که بطریق بدیعی بنای شعر را کامل کرد و سبج شخصیت خود را بر هر فن آن نوشت (۱). اخلاف وی یعنی مداحان بزرگ مانند انوری و خاقانی و غزل سرایان بزرگ مانند حافظ و پیروان روش او و حتی شاعرانی که اخلاقیات سروده اند (۲) همه مدیون اویند و با وجود آنکه هر يك بر تربهای بی مانند دارند هرگز در سادگی و روانی از رودکی پیش نیفتاده اند. بنا بر گفته والہ «همه متأخران ریزه خوار خوان فصاحت اویند و خوشه چین خرمن شیرین زبانی او». گذشته از همه وی نخستین کسی بود که سرزتش تازیان را از اینکه از خود ادبیات ندارند خاموش کرد. ازین روی همه سرایندگان نامی زمان وی و زمانهای بعد تاج افتخار را باو تقدیم کرده اند (۳).

ازین جمله معلوم می شود هم چنانکه جوفری چاسر سر آمد

(۱) اقسام شعر رودکی عبارتست از مثنوی و قصیده و قطعه و غزل و رباعی و

سومی و نجمی را معمولاً برای امثال و مضحکات بکار می برند (Epigram).

(۲) شاید خواننده انگلیسی ایشانرا Gnonics بخواند زیرا ایشان بیشتر نزدیک

به Theognis بودند ابه Tupper.

(۳) شهادت دون از هم عصران او کافیت . شهید بلخی می گوید :

بسغن ماند شعر شعراء (دو بیت).

و نیز دقیقی مبتکر نظم شاهنامه چنین می گوید :

کرارودکی گفته باشد مدیح (دو بیت).

از مجله جمعیت مستشرقین کوتين گن Gottinglische Nachrichten

شاعران انگلستان و تنها از شکسپیر کو چك ترست فریدالدین محمد شاعر بخاری هم تنها از فردوسی فرو ترست و پیشرو و پدر شعر ایران و تشکیل دهنده روح شعر ایران شمرده می شود. وی از پیشینیان و هم عصران خود بسی بالا ترست و نه تنها پیشرو دوره تازه ایست بلکه نشان اختتام زمان سابق و خلاصه آنست. وی گروهی از شاعران پیشقدم پیشین را در پی خود و انجمنی از رقیبان را برگرد خود دارد و اهمیت و بزرگی رودکی هنگامی معلوم می شود که کسی بدقت بر آثار ایشان بنگرد (۱).

رودکی هم مانند چاسر نخستین بار پیشرفت فرهنگ ملی را گوشزد کرد و اصول پیشرفت آینده را خاطر نشان می کند. زندگی این دونیز مانند روحیاتشان بسیار بهم شبیه بود. اما از يك حيث بخت با هر دو یکسان رفتار نکرده، زیرا شاهکارهای شاعر انگلیسی در چندین نسخه قدیمی باقی مانده و قسمت معتناء بهی از نوشته های محقر تر او هم دست بدست بما رسیده است، اما از هزار مجلد و بیش از يك میلیون بیت آثار رودکی تنها پانصد بیت مانده است که بیشتر آن ابیات پراکنده است و در سراسر تذکره های فارسی متفرق است (۲).

این باز مانده ها (۳) عبارتست از قصاید در مدح نصر که خداوندگار

(۱) از مقاله گران بهائی بقلم استاد آء در باره قدیم ترین بازمانده های ادبیات فارسی در مجله جمعیت مستشرقین Morgenländische Forschungen در لایپزیک ده در ۱۸۷۵ چاپ شده است.

(۲) این اشعار را دکترا ته جمع کرده و در مجله انجمن های یونی علوم گوتینگن (۱۸۷۳) در صحایف ۶۶۳ تا ۷۴۲ ثبت کرده است و همه اشعاری که درین مقاله شاهد آورده ام از آن مجله گرفته ام.

(۳) بزرگترین فقدان اسف انگیز منوی کبیره و دهه اوست. اصل این کتب

رودکی بوده است و چند قصیده از میان آنها تماماً محفوظ مانده. گذشته از آن غزلیات عاشقانه در وصف شراب و چند قطعه حزن انگیز درباره خود و عده ای معتناء به رباعیست که در نتیجه ترجمه آزاد مرحوم فیتز جرالذ Fitzgerald عامه مردم انگلستان با این شکل شعر بخوبی آشنا شده اند (۱).

مخصوصاً غزلهای وی را کسانی که پس از و آمده اند سرمشق قرار داده اند. عنصری ملك الشعراء سلطان محمود و رفیق فردوسی چنین گوید: غزل رودکی وار نیکو بود (دو بیت).

مشهور تر از همه غزلیست که نخستین بار فن هامر در کتاب تاریخ شعر فارسی نقل کرده است. شاعر درین غزل می گوید شاه را که در شهر دور دستی مانده بود و از زیبایی آن دل نمی کند (۲) بیایست خود باز گرداند و رعایای وفادار او را که از غیبت او دلگیر شده بودند باز دیگر شاد کند. چنانکه رفیقان درباری بوی گفتند روزی این غزل را بداهه سرود و با آهنگ بربط خود در مجلس صبحی که نزد تازیان

از هندوستانست و انوشیروان آنرا بایران آورد. این نخستین داستان منظوم ایرانیست. گذشته از آن باید بسیاری از داستانهای دیگر را هم نظم کرده باشد که امروز از میان رفته است زیرا قطعه های بسیار از آن اشعار در فرهنگهای شرقی هست که چون وزن آنها یکسانست می رساند که از اصلهای مختلف گرفته شده.

(۱) استاد دار مستتر در کتاب مآخذ شعر فارسی ۱۸۸۸ این اشعار را چنین وصف می کند: شعر درباری *poésie de la cour*، شعر عاشقانه *poésie d'amour* و شعر و میدی *poésie de désillusion*.

(۲) نویسندگان اختلاف عقیده دارند: باره ای هرات و باره دیگر مرو شاهجان ضبط کرده اند.

قدیم مجلس پسندیده ای بود خواند. سبب غیبت نصر را از بخارا پاره ای استهزای هجو سرایان تازی دانسته اند که بیشتر در دربار های سلسله های منکوب می زیستند و هجای ایشان بجز کینه شخصی باغلب احتمال جز جمعیت بسیار و بالنتیجه تشکیلات صحنی ناقص بخارا سبب دیگر نداشت و گر نه بخارا شهر بزرگی بود که جهانگردان و جغرافیا نویسان در زمانهای کهن و نو هم از لطف هوای آن تمجید کرده اند و هم از زیبایی و جلال بناهای عمومی آن (۱). این شعر چنین بود:

بوی جوی مولیان آید هعی (شش بیت).

جامی می گوید که ابن سخنان و موسیقی آن چنان امیر را در گرفت که با آنکه چیزی جز جامه بامداد و نعلین در بر نداشت براسب، جست و یک منزل راه یعنی مسافت يك روز سفر را با همان جامه بسوی بخارا طی کرد (۲).

قصیده مدیحه ای که پس ازین می آید نمونه خوبی از روش رودکیست که شیوایی اندیشه ها و مضمونهای آن کسان را بیاد چاسر می اندازد. اگر تغزل آغاز آن بنظر شگفت آید باید بیاد آورد که رودکی پیروی یکی از قوانین عروض بوده و یکی از قواعد شعر عرب آنست که قصیده (یعنی منظومه ای که تا اندازه ای کاملست) بایستی بناله عشق آغاز شود:

منم غلام خداوند زلف غالیه گون (۱۹ بیت)

(۱) مقاله باریه دومنار Barbier de Meynard در مجله آسیائی Journal

Asiatique ۱۸۵۳ - شماره ۱ - ص ۱۸۴ - ۲۲۶.

(۲) بهارستان چاپ شلختا Schlechta وینه ۱۸۴۶ ص ۸۳ و مجله گوتین گن

رودکی در نظر مردم باختر

کافیت چند قطعه بر گزیده از قصاید وی که در ستایش نصر
سعید سروده است اینجا نقل کنم. قطعه نخست شامل تخلص و گریز
از تغزل بمدیحه است که نمونه آنرا پیش ازین دیدیم (۱):
چون نور قبله زردشت نور دورخ تو نشسته کرد وی اندر ز مشک غالیه اند
(۲۰ بیت)

در قطعه دیگر داد گری نصر را چنین میستاید:

ز عدل تست بهم باز و صعوه را پرواز ز حکم تست شب و روز را بهم پیوند
(چهار بیت) (۲)

خمریات رودکی مانند بیشتر آثار هموطنانش از جمله بهترین و
زیباترین شعرهای اوست.

وصف آب انگور در سراسر اشعار تازبان قدیم دیده میشود و با
آنکه پیامبر می خواری را منع کرده بود بزم شراب قرنهای متمادی در
اسلام معمول بوده است و از امیرالمؤمنین گرفته تا پائین همه درینگونه
زرها ابازی میکرده اند. سرانجام شیوع نوشیدن قهوه این مهیج قوی
ز را از عمومیت انداخت. در مسجد و مصلی هر اندازه دستورهای
حشک در باره منع شراب تبایغ میشد سران عالم اسلام تقریباً بکلی
از پیروی از آن برکنار بودند. درین چهار غزل مضامین و افکاری که
ویسندگان بعد و مخصوصاً ابن سینا شاعر و پزشک بیان کرده اند آمده
ست (۳). آن جنبه عرفانی که لا اقل در ایران هر گز از خمریات جدا

(۱) بیدار تحسین هی مر موزی از مدیحه بهرفانیات دارد.

(۲) مجله مستشرقین کونین کن ص ۶۹۵.

(۳) در شماره ماه و دهه همین مجله مقاله ای درباره اشعار فارسی ابن سینا چاپ

نست درین غزلها کم و بیش دیده میشود :

۱

(پنج بیت) شادزی با سیاه چشمان شاد

۲

(چهار بیت) رودگی چنگ بر گرفت و نواخت

۳

(پنج بیت) بیمار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی

۴

برخیزو بمی خانه خرام ای بت کشمیر (سه بیت) (۱)
غزلهای عاشقانه او هم بخمریات او بسیار نزدیکست و باغلب احتمال
یادگار همان دوره از زندگانی اوست و دو نمونه از آنرا اینجا نقل میکنم :

زهی فزوده جمال توزیب و آرا را (چهار بیت)

صرصر هجرتوای سرو بلند (چهار بیت) (۲)

يك رباعی هم برین جمله بیافزایم :

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو (۳)

اینها آثار روزهای جوانی و بهار زندگانی اوست و با گفتارهای
روزگار پیری وی که غم انگیز تر و عاقلانه ترست تفاوت بسیار دارد .

(۱) مجله مستشرقین کوبین گن ص ۷۱۹ - ۷۲۴ . غزل شماره ۳ را دکتر اته
با کلامی بسیار دالکشی ترجمه کرده و در کتاب شعر در باری و تمثیلی ایرانیان
Die Höfische und Romantische Poe-sie der Perser . ۱۸۸۷ چاپ کرده است .

(۲) مجله مستشرقین کوبین گن ص ۷۰۶ و ۷۱۴ .

(۳) مجله مستشرقین کوبین گن ص ۷۳۴ .

قصیده ای از آثار فاصله این دو دوره بدستست که فردوسی نیم قرن پس از آن مضمون آن را نظم کرده و مفصل تر از رودکی سروده است. چنان می نماید که شاعر ما دایر سالدین پیش خود را بخواب می بیند و با وی سخن میگوید. اما نتیجه ای که فردوسی از خواب خود گرفته در شعر رودکی نیست:

من آن کشیده و آن دیدم از غم هجران (نه بیت) (۱)

در میان این اشعار روزهای آخر غزل زبده ای هست که مضمون آن با آنچه تا کنون آوردم تفاوت بسیار دارد و تنها یکی از مؤلفان یعنی مؤلف جغرافیای هفت اقلیم آورده است:

ای آنکه غمگنی و سزاواری (پنج بیت) (۲)

ازین قرار فراوانی مال برای او خطر داشت و ظاهراً درین قطعه بدان اشاره کرده است:

دردا و حسرتا که مرا دور روزگار بی آلت و سلاح بزد راه کاروان (دو بیت) (۳).

لك بيت منفرد او همین آزمایش را بیان میکند:

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد هیچ آموزگار (۴)

(۱) مجله مستشرقین گوتن گن ص ۷۱۲.

(۲) مجله مستشرقین گوتن گن ص ۷۱۷ گوئی این شعر را به مناسبت مرگ امیر محبوب خود ماه بخارا سروده است. امیر هنگامی در گذشت که اوضاع کشور به آرام بود و باز بزودی آشفته شد.

(۳) مجله مستشرقین گوتن گن ص ۷۳۰.

(۴) مجله مستشرقین گوتن گن ص ۷۴۲.

مرثیه ای که پیش از بن بدان اشاره کردم و گفتم برای تعیین تاریخ مرگ او سودمندست شاید از همه این باز مانده ها بیشتر جالب توجه باشد. غرابت چند بیت آغاز آن بی مانند نیست و می توان آنرا نمونه ای از شوخی سنگین رودکی دانست. در چند سطر دیگر پس ازین خواهیم دید که شاعر ما ازین صنعت هم بی بهره نبوده است:

مراب سود و فرور بخت هر چه دندان بود سپیدسیم رده بود و در و مر جان (۱) بود
بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی سرود گویان گفتی هزار دستان (۲) بود
(۲۲ بیت) (۲)

غزلی هم که اندیشه های آن بسیار عارفانه و نزدیک باین قصیده است درست بس از خمریاتی دیده می شود که بیش ازین آوردم. شاید بمناسبت تجدید حیات مذاهب فلسفه مشائی peripatetic بسر برستی و روستی نین Justinien فلسفه یونان در نظر عارفان ایرانی بیشتر بارسطو بسته بود تا با فلاطون و درست مخالف « علم عارفان » صوفیه شمرده می شود:

برای تربیت جسم جان چه رنجه کنم (۴) که حیف باشد روح القدس بسگبانی (۵)

(۱) قزوینی هم در آثار خود مرجان سفید آورده است

(۲) دار مستتر (ص ۲۵) هزار دستان را اشاره ای بکلیه و دمنه می داند که ماخذ اصلی « هزار داستان » است.

(۳) مجله مستشرقین کتوبن کن ص ۶۹۶ - ۶۹۹.

(۴) بی اختیار غزل صد و چهل و ششم شکسیر بیاد می آید که در آن می گوید:

ای روح تهی دست من، ای مرکز بیکر گنه کار خاکی من،

نیروهائی که پایدار تواند ترا سخریه می کنند.

چرا در درون خود غمزه ای و از تنگ دستی در عنابی.

و باین همه دیوار برون خود را بارنگ های گران بها می آرائی؟

(۵) صاحب گلشن راز می گوید:

رودکی در نظر مردم باختر

(پنج بیت) (۱)

گفتیم رودکی از شوخی طبع برکنار نبود. درین قطعات این حس طرافت کم و بیش دیده می شود، قطعۀ دوم خطاب با میر نصرست :
نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف رابع را بدر

(سه بیت) (۲)

چا کرانت بکه رزم چو خیاطانند گرچه خیاط نیندای ملک کشورگیر
(دو بیت) (۳)

در پایان سخن بجاست دو نمونه از گفتارهای خردمندانۀ رودکی را نقل کنم : این قطعه را برای خشنودی از روزگار گفته است :
زمانه پندی آزاد وار داد مرا (دو بیت) (۴)
دیگر گفته است :

بچشم دلت دید باید جهان که چشم سر تو نبیند نهان
بدین آشکارت بسین آشکار نهایت را بر نهانی گمار (۵)

این قطعه را می گویند بداهة سروده است. چنانکه مشهورست

ملک خواهی سگ از خود دور انداز

نگردد جمع هرگز علم با آرز

نباشد در دلی کوسگ سرشته است

که علم دین ز اخلاق فرشه است

(۱) مجله مستشرقین گوتین گن ص ۷۲۵ - فردوسی این قصه را نیز تقلید

کرده است.

(۲) مجله مستشرقین گوتین گن ص ۷۲۷.

(۳) مجله سابق الذکر ص ۷۳۳.

(۴) مجله سابق الذکر ص ۷۲۸.

(۵) مجله سابق الذکر ص ۷۳۵.

شاعر ما می توانست اندیشه‌های درونی دیگران را درك كند و روزی مرد شوخی نیروی بدیهه سرائی وی را آزمود و او را گفت شعری در باره اندیشه‌های آن روز وی بسراید و رودکی چنین گفت :

گر بر سر نفس خود امیری مردی (رباعی) (۱) .

حال آدمی را درین دو بیت بیان کرده است :

رهی سوارو جوان و توانگر از ره دور

بخدمت آمد نیکو سگال و نيك اندیش (۲)

درباره رودکی هر عقیده ای که داشته باشیم یقیناً تصدیق خواهیم کرد که سزاوار شناسائیست . گفتارهای پر حرارت مشرق زمین را باقوانین کلاسیک اروپا اندازه گرفتن و در آن حکم کردن دور از انصافست . هر کسی در خور حق خویشتن است . Suum cuique tribuito . بی شك بیان شیرین و نیروی ابتکار استعارات و روش شیوا و سخن ساده و روان و يك ایمان دینی استوار و ژرف ولی دور از ابهام و تیرگی از خصایص اوست و اگرچه نیم قرن پس از مرگ او گذشت تاشاعری که راستی کار بزرگ كند پدیدار شود پایه استوار کاخ شعر گذاشته شده و روش ادبیات فارسی اساساً معین شده بود .

چارلز ج . پیکرینك

(۱) مجله سابق الذکر ص ۷۳۸ .

(۲) شکسیر در تاتار ، بازرگان و نیز ، یرده دوم سطر ششم چنین می گوید :

بنگرید این زورق خوش رنگ را که چگونه مانند فرزند مسرف .

یا جوان آراسنه ای از بندر بیرون می رود و باز پس از حندی .

مانند همان فرزند مسرف که بید بختی افتاده است باز می گردد .



- ۱۰ -

خاور شناس نامی ایتالیائی ایتالو پیتزی Italo Pizzi در کتاب معروف تاریخ شعر ایرانی Storia della Poesia Persiana مجلد اول چاپ تورین ۱۸۹۴ ، Volume Primo, Torino 1894 در باب دوم Capito Secondo شعر غنائی La Poesia Lirica در مبحث دوم - 2. Poeti lirici del primo periodo اول دورهٔ اول از بند ۳۴ تا بند ۴۱ (ص ۷۱ - ۷۴) در باب رودکی بحث می کند و چنین می گوید:

« ۳۴ - تمام سخن سرایان دیگر را که پیشینیان وهم عصران بایروان رودکی باشند همه را يك دسته میکنیم تا محیطی را که رودکی در آن میزیسته است در باییم و همه متفقاً این افتخار را در بارهٔ وی قائلند که نه تنها مبتکر شعر غنائی در ایران بوده بلکه شعر حماسی و اخلاقی را نیز ابتکار کرده است .

۳۵ - چنانکه هرمان اته بدرستی گفته است این ستایش را هر چند که همه در آن متفق می باشند تا این اندازه می توان یذیرفت که رودکی بر همهٔ پیشینیان خود برتری داشته یعنی انواع شعر را بمنتهی کمال رسانده ولی آن چنانکه گفته اند آنها را اختراع نکرده است . اما شعر حماسی می دانیم که پیش از وقت وجود داشته و زمینه ای که رای شعران گذاشته بودند بسیار تنگ تر از آن بوده است که گمان می رود . حمسهٔ ایران بیش از رودکی در قصه های ملی و در افسانه های زمان

ساسانیان زنده بوده و پیش از وقت وضع قوی و نیرومندی داشته هر چند که استادی و توصیف در آن بکار نرفته است. از دقیقی نزدیک هزار شعر مانده است که فردوسی در شاهنامه خود آورده و حقیقه از دقیقی است و نشان می دهد که از حیث روش اندک اختلافی با سخن فردوسی دارد. ماخذ شعر اخلاقی و تعلیمی چنانکه پس ازین خواهد آمد باز قدیم ترست و نخستین تخم آن در زمان ساسانیان کاشته شده. در باره شعر غنائی پیش ازین آنچه سنده بود گفتیم و دیگر لازم نیست دلیلی بیافزائیم که مدتها پیش از رودکی وجود داشته است. فی الحقیقه نه آن چنانکه گفته اند افتخار اختراع نصیب رودگست بلکه این افتخار ازوست که دانه ای از انواع شعر را بحد کمال رسانده است چنانکه در آغاز هر ادبیاتی و هر دوره اجتماعی چنین پیش می آید.

۳۶ - احتمال می رود که رودکی در دیه رودگ که نام وی هم از آن گرفته شده است نزدیک سمرقند یا بنا بر گفته دیگران نزدیک بخارا در حدود سال ۲۶۷ هجری (۸۸۰ میلادی) ولادت یافته باشد. درباره کودکی وی چیزهای شگفت آورده اند چنانکه در سن هشت سالگی همه قرآن را از سر می دانست و هنوز کودک بود که شعر گفتن آغاز کرده بود. آواز بسیار دلپذیر داشت و می خواند و عود می نواخت چنانکه رخی گفته اند نه رودکی از کلمه روده آمده است که در زبان فارسی بمعنی زه و سازست. چون بواسطه شعر گوئی و آواز بزودی نامور شد پادشاه سامانی نصر پسر احمد امیر خراسان و ماوراء النهر که پشتیبان کریمی برای هنرمندان بود او را با کرامت بدربار پذیرفت. این امیر اشعار رودکی را پادشاهای بسیار گران داد و بدان واسطه بزودی توانگر

و توانا شد چنانکه گویند دویست غلام خدمتگر داشت و ۴۰۰ شتر بار او را می برد. ولی پس از مرگ نصر که در حدود ۳۳۱ هجری (۹۴۲ میلادی) پیش آمد چنانکه خود در قطعه ای که از اشعار او آخر زندگی اوست گفته و در آن بد بختی های پیری را که گرفتار آن شده است بیان می کند این روزگار خوش شاعر بسر آمد. احتمال می رود چنانکه برخی گفته اند در سال ۳۴۳ هجری (۹۵۴ میلادی) مرده باشد و نه در ۳۳۰ هجری (۹۴۱ میلادی) چنانکه دیگران گفته اند.

۳۷ - سامانیان بیش از پیشینیان خود طاهریان و صفاریان این افتخار را داشته اند که شعر فارسی را بسیار ترقی داده و شاعران را پذیرفته و پاداش داده اند و همین بر افتخارات ایشان بسیار می افزاید. رودکی در میان سخن سرايان ایرانی آن زمان و دوره های بعد از آن ایشان و مخصوصاً نصر را با بیان خاصی می ستاید و تکریم می کند و آنچه را که از او انتظار می رفته است دریغ نکرده چنانکه بفرمان نصر کليلة و دمنه را که بنثر فارسی بود نظم کرده است و این کتاب را پادشاه ساسانی خسرو از هندوستان آورده بود و فردوسی درباره آن چنین می گوید:

بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین درآکنده را

ولی این نسخه از کتاب معروف هندی مانند قسمت اعظم از شعار غنائی او از میان رفته و آن اشعار را هنگامی که گرد آوردند و نخستین مجموعه اشعار در ایران شد بیک میلیون و سیصد هزار شعر رسید.

۳۸ - معذک چنانکه بنظر ما می آید دریغ بسیار نیست که این همه شعر از میان رفته باشد زیرا اگر آن شماره ای که ذکر کرده اند

درست باشد از هر اندازه ای افزونست و نابغه شعری هر چند هم بزرگ باشد هرگز نتوانسته است خویشتن را تا این اندازه پرکوی و ملال آور نشان دهد. ولی برای اینکه در باره رودکی رای دهیم همان مقداری که از و مانده است بسنده است تا اینکه لا اقل احساس کنیم که نیروی يك شاعر حقیقی از شعر او پیداست و تقریباً همه اشعار او قوت بیان و طراوت اندیشه و وضوح آشکاری در افکار دارد. باین صفات خصلت دیگر هم می افزاید و آن اینست که ناسازگاری زمانه را حس نمی کند و تمام اندیشه های شاعرانه بیچیده و پر مغز خویش را در سبك کهن و فرسوده قصیده سرائی جا می دهد و نخست بوصف بهار و خزان یا زمستان آغاز می کند و پایان آن ناله هائی از دست دلبر اوست یا ستایش امیر است که می بایست صلت های بسیار گراف بوی ببخشد. معذلك همواره نتوانسته است خود را درین فراز گاه نگاه دارد و در پرواز پر شتاب خویش گاهی شده است که دانسته فرود افتاده هر چند که می توانسته است ناگهان روی پای خویش برخیزد. برای تذکره بیاد آوریم هنگامی که خواسته است ارزش سپاهیان امیر را برساند این خطا را کرده و گفته است که خیاطان بسیار خوبند که هنگام جنگ توانسته اند قد دشمن را بانیزه اندازه گیرند و با شمشیر پاره پاره کرده و باتیر بدوزند. اگر گذشت روزگار را در نظر بگیریم و چنان بداریم که ناگهان دواری موقتی او را روی داده و دیده فرزانهگی او را بسته است چنین بی مغزی ها را می توان بر نابغه بزرگی بخشید.

۳۹ - دارمستتر در طبقه بندی که از شعر رودکی کرده آنرا شعر

درباری و شعر عاشقانه و شعر نو میدی تقسیم کرده و این تقسیم بندی بنظر

درست می آید. اشعار نخستین چنانکه پیش ازین گفتیم پیرو جریان عمومیست و ستایش های بی نهایت و اغراق آمیز درباره امیری که بشتیبان اوست دارد؛ ولی اگر رودکی همان راه دیگران را رفته است لااقل ستایشهای وی هرچند که بی اندازه مفرطست همواره با عزت نفس توأمست. این شاعر نجیب باوجود احساسات شاعرانه چون مرد برگزیده ایست مانند کسی که زانو زده باشد مدح نمی کند بلکه مانند مرد بزرگست که بر روی تختی نشسته و جوایز و عطایائی را گرداگرد خویش پراکنده می کند. چنانکه آن کس که می دهد مفتخر بیست، بلکه آن کس که می گیرد مفتخرست و مانند کسیست که پاداشی در برابر آنچه سراوار آنست دریافت می کند. درین صورت رودکی می نماید آن کسی که او را مدح می کند قدر وی را می داند و بیان باشکوه و فصیح و براز صنایع زیبا دارد که باوجود گذشت چندین قران جلوه خود را اردست نداده، مگر در موارد نادری که خطائی می کند مانند آنکه در پیش بدان اشاره رفت. بعضی اوصاف او مانند وصف بهار طبع ظریف و بلند وی را می رساند و مناظری که می نماید چنان از رنگ های تند و متناسب پرست که سزاوار آنست ستایش ما را جلب کند و چنان می نماید که بچشم خود می بینیم. احتمال می رود که کوری او قطعاً مانند کورئی که می گویند همر دوچار آن بوده است بوده باشد (برخی می گویند که فی الحقیقه رودکی کور نبوده است) و این کوری خود فضیلتی بوده است که بوسیله آن شاعر باستانی که او نیز کور مادرزاد بوده است می توانسته است با زبر دستی شگفتی نقاشی کند.

۴۰ - با این رودکی همواره در زندگی بسیار روشن بین بوده.

در اشعار عاشقانه خود اغلب مانند دیگران از غرور و ستمگری دلداری خود مینالد، غمهای خود را نقل میکند، شبان بی‌حواسی خود را میشمارد و دل زدائی هجران را وصف میکند. ولی این بیان مشترکست و معمول زمان بوده و از حیث احساسات واقعی شاعر ارزشی ندارد. این احساسات واقعی ناگهان مانند آتشی هنگامی جستن میکند که شاعر خود از آن خبر ندارد و آن وقتی است که بیاد کارهایی می‌افتد که در جوانی خود کرده یا می‌بایست بکند و این احساسات او را او میدارد سخنان روشن و بیش از آنچه می‌بایست بگوید. آنگاه خویشتن را رها میکند و قهراً بیاد گفتگوهای بهائی خویش و شبهائی که با دختران چانک در حال سرود خوانی و ناده‌گساری گذرانده است می‌افتد و آن در زمانی بوده که هنوز بزرگترین شاعر خراسان بوده است درین زمان خود را زیبا و دلپذیر میدیده و شرابی که از لبان او فرو می‌ریخته و مانند چشمه‌ای از آن بیرون می‌جسته و بوسه‌ای که مانند آب شوری هر چه بیش از آن میخورده بیشتر تشنه می‌شده است از خاطره او بیرون می‌رنزد و دوباره جان می‌گیرد

۲۱ - پس از آن حتی این شاعر بیک سخت و شاد حواری را دور بومیدی فرا می‌رسد زیرا که گاهی چنان می‌نماید که اسیر عشق واقعی شده است و این عشق از آن جهت دل خراشت که کسی نیست تا آن برابری کند و وی در میان این درد ها آرزوی مرگ میکند بدان امید که پس از مرگ دلدارش بشنیدن این خبر حزن انگیز لا اقل برو رحم آورد و از ستمگری خود بشیمان شود پس از آن بیری فرا میرسد و بیکوان می‌گرنزد و شاعر در اندیشه است که خود را دلداری دهد

ولی بیهوده است و از ماجراهای روزگار گذشته خود دم می‌زند و خود را بعضا و انبانی که یس از بن سلاح ناگزیر او خواهد بود قانع می‌سازد. ابن نیز کوشش بیهوده بود، زیرا که خواهش طبع لازمه روح است و روح هنوز تسلیم نشده است و چون خسروانی آن قطعه معروف را در باره وی می‌گوید و در آن کسانی که موی خویش را خضاب می‌کنند سخریه می‌کند او پاسخ می‌دهد که موی را از مصیبت پیری سیاه کرده است. بدین ترتیب رودکی بوسیله جلبستگی بزنگی که تا اندازه ای بی مزه بوده است می‌خواهد دیگران و خویشان را بفریبد»



- ۱۱ -

در کتاب « اساس فقه اللغة ایرانی » Grundriss der Iranischen Philologie که مجموعه ایست از مقالات مستشرقان درباره ایران و بتوسط ویلهلم کیگر Wilh. Geiger و ارنت کوهن Ernst Kuhn آلمانی در اشترازبورک Strasburg در دو مجلد سال ۱۸۹۶ - ۱۹۰۴ میلادی چاپ شده در مجلد دوم از صحیفه ۲۱۲ تا ۳۶۸ در فصل « ادبیات » Litteratur مقاله دوم بعنوان « ادبیات جدید فارسی » Neupersische Litteratur مقاله مفصلیست از دکتر هرمان اته Hermann Ethé خاور شناس نامی آلمانی. این مقاله از روی پنجاه کتاب فارسی نوشته شده بدین قرار :

اباب الالباب - تذکرة الشعراء دولتشاه - مجالس النفیس امیر
 علبشیر نوائی - جواهر العجایب یا تذکرة النساء فخری بن امیری -
 تحفه سامی سام میرزا صفوی - مذکر الاحباب نظیری بخارائی - نفیس

المائر میرزا علی الدوله قزوینی کامی - خلاصه الاثار و زبدة الافکار
 تقی کاشانی - تذکره هفت اقلیم - منتخب التواریخ بدائنی - آئین
 اکبری - مجالس المؤمنین - خزینة گنج الهی حسینی - تذکره
 بت خانه - مجمع الشعراى جهانگیر شاهى - طبقات شاه جهانى --
 میراث الاسلام محمد بقا - جامع مفیدی محمد مفیدی مستوفی نزدی -
 تذکره نصر آبادی محمد طاهر نصر آبادی - مرآت جهان نمای محمد
 بقا - مرآت الخیال - کلمة الشعراى محمد افضل سرخوش - همیشه
 بهار - سفینه خوشگوی شوقی - تذکره نادرات علی فطرت - ریاض
 الشعراى علیقلی خان واله - منتخب الاشعار محمد علی خان مبتلا -
 تذکره حسینی میر حسین دوست - مجمع النقایس سراج الدین علی
 خان آرزو - تذکره المعاصرین شیخ محمد علی حزین - سرو آزاد
 میرغلامعلی آزاد بلگرامی - دقایق الاثار عبدالوهاب - مقالات الشعراى
 میر علیشیر قانع - مقالات الشعراى قوام الدین حسرت - حدیقه الصفاى
 یوسف علی خان بن غلامعلی - خزانه عامره میرغلامعلی آزاد بلگرامی -
 مرآت الصفاى محمد علی بن محمد الصدیق - تذکره آتشکده - لب اللباب
 قمر الدین علی - ایس الاحباب انیس شاعر هندی - خلاصه الکلام علی
 ابراهیم خان خلیل - عقد ثریای غلامعلی همدانی مصحفی - صحف ابراهیم
 علی ابراهیم خان خلیل - خلاصه الافکار طالب تبریزی اصفهانی -
 مخزن العرائب علی احمد خان هاشمی - تذکره احمد اختر - ریاض الوفاق
 ذوالفقار علی مست - تذکره دلگشای علی اکبر شیرازی - صبح وطن
 سراج الدوله محمد - الفصحای رضا قلی خان هدایت - درس مقاله که
 خود کتابیست استادانه در شرح احوال شاعران ایران از آغار اسلام

تا زمانهای اخیر شرحی در باب رود کی آمده است (ص ۲۲۰ - ۲۲۱ آن کتاب) که اینست ترجمه آن :

« ۶ - حکیم فرید الدین ابوالحسن محمد عبد الله (بقولی جعفر بن محمد عبد الله نامش بوده و بیشتر او را ابو عبد الله و ابن عبد الله و ابو محمد و ابو جعفر نیز خوانده اند) معاصر با اواخر صفاریان بوده و در رودك (دهی از ماوراء النهر نزدیک نسف و یهلوی بخارا که بیشتر بدین عقده اند یا نزدیک سمرقند) ولادت یافت و بهمین جهت تخلص شاعری خود را رود کی اختیار کرد (چندی بعد مؤلفان سبب این تخلص را از رود آلت موسیقی دانسته اند، زیرا این استاد این ساز را با مهارت می نواخت. قیاس کنید با عادتى که در ایران برای اختیار تخلص یا نام شاعرانه بسیار متداول بوده و رجوع کنید بمقاله مفصل من و بمقاله سرت . ا. کولبروك Sir T. E. Colebrooke بعنوان « اسامی خاص مسلمانان » Proper Names of the Mohammedans در مجله انجمن آسیائی هابونئی ج ۱۳ - قسمت ۲ - سال ۱۸۸۱ - ص ۶۳ - J. R. A. S. XIII (part) L1, 1881 p. 63 f.) . اگر راستی رود کی کور زاده شده باشد و همه زندگی را بنامنا و از و شنائی جهان بی بهره بسر برده باشد، چنانکه همه بدین رایند، بآن وصف و شرحی که از رنگها با کمال زبردستی کرده است نکته مشکوکیست. شهرت این شاعر و نیز هوشی فوق العاده وی بزوتی او را مقرب و شاعر دربار نصر بن احمد سامانی (۹۱۴ - ۹۴۳ میلادی و ۳۰۱ - ۳۳۱ هجری) کرد و چنان پیاپیهای بلند و توانگری فوق العاده رسید که آن بایه همکاران وی را هنوز فراهم شده بود. بدبخانه باید نیک بختی دریابان زندگی او را بدرود گفته باشد،

چه در ث شکوای غرائی که شاهکار او و زیبا ترین حاصل زندگی اوست سمار می نالد و مضمونهای سوزناک بسیار دارد. گویند بیش از يك مبلین شعر داشته ولی گمان می رود که این نکته نادرست باشد زیرا بیش از چند هزار شعر از گفته او نمانده و در میان آنها هم بنا بر گفته شیوای مجمع الفصحاء (شماره ۵۰ از منابع که در آغاز کتاب نام بردم) و بنا بر نکات قدیمی خلاصه الافکار (شماره ۴۴ از مراجع من ، نسخه کتابخانه بادلین Bodeliana به علامت الیوت Elliot ۱۸۱ ورق ۲۲۶ دشت ستون دوم سطر ۱۹ - ۲۱) بیشتر از آن قطرانست (وفات در ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ میلادی و ۴۶۵ هجری) که صد سال پس از رودکی بوده و ممدوحی نصر نام یا درست تر بگویم ابو نصر نام را ستوده است و این اشعار را بواسطه اشتباه کردن ممدوح او با نصر سامانی بنام رودکی نسبت داده اند. اشعاری که راستی از اندیشه بلند رودکی شناخته میشود ما را از بزرگی و پایه علم و فضل این نابغه بزرگ مطمئن میسازد. سه گونه شعر سروده است : اشعاری در ستایش پادشاهان ممدوح خود ، اشعار بسیار در باب می و عشق که در آن شبیهست بشهید حکیم نامی که در باره او رودکی مرثیه سوزناکی سروده است و بالاخره سرودهای نومیدی و بدبینی. درین اشعار میل مفرطی نشان میدهد که تعصب اسلامی را با اندیشه های آزاد نژاد ایرانی آمیزش دهد و میان این دو ضد بیش یا کم پیوستگی فراهم آورد و مذهب طبیعین را ترویج کند. در اشعار رودکی لطافت بسیار و نقوش چنان زیبا دیده میشود که پس از آن در شعر ایران نابد حسرت آنرا برد روی هم رفته شعر رودکی چون اسرمشق احساسات ساده بی اغراق شاعرانه است که گاهی چنان

طبیعی و بی غل و غشست که در راه حقیقت طبیعت صمیمیت و راستگوئی و زیبایی خود را جلوه میدهد. رودکی در مثنوی هم شهرتی تمام یافته بود و مثنوی او بنام کلیله و دمنه در جهان معروف بود. این کتاب نخست در زمان شهر یاری نوشیروان ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۱ میلادی) پهلوی ترجمه شد و اصل آن افسانه‌های بودائی بید پای یا پیل پای است که از آن پس بسال ۹۳۲ میلادی (۳۲۰ هجری) عبدالله بن مقفع آنرا بتازی ترجمه کرد و از آنجا بفارسی در آمد. از میان رفتن این شاهکار بزرگ ادبیات ایران برای جهان ادب سزاوار لهف و اسفست. رودکی برای این کتاب بشهادت عنصری ۴۰۰۰۰ درهم صلت گرفته است.

- ۱۲ -

خاور شناس آلمانی یاول هرن Paul Horn که در باره ایران بسیار چیز نوشته است در مقدمه ای که بآلمانی بنسخه فرهنگ اسدی چاپ خود «کتاب لغت فرس تصنیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی الطوسی رحمة الله علیه که بسعی و اهتمام یاول هرن طبع شد - در شهر گتنگن بمطبع دیتربخ در سنه ۱۸۹۷ عیسوی» Asadi's neupersisches Wörterbuch Lughat-i Furs von Paul Horn, Berlin 1897 نوشته است مختصری درباره هریک از شاعرانی که باشعار ایشان در آن کتاب استشهاد کرده اند آورده و از آن جمله رودکیست که در ص ۱۸ - ۲۱ پس از ذکر لغاتی که در ماده آنها اشعار رودکی آمده است چنین گوید: «رودکی شاعریست که بیش از همه اشعار او درین کتاب آمده است. چهار بیتي که بشاهد کلمه بندروغ آمده آشکارست که از کلیله

و دمنه رود کیست که از میان رفته است. امیدوار بودم که بیش ازین اشعاری از آن منظومه بتوانم در فرهنگ اسدی بیابم و این امید روا شد. چون یافتن اثری از رودکی در هر صورت جالب توجه است ابیاتی را که پس از خواندن کلیله و دمنه ترجمه ف. ولف Ph. Wolff (۱۸۳۹) و ترجمه کایت فالكونر Keith - Falconer در یافتیم که از آن منظومه تا بود شده است جمع کردم و هویت آنها را تعیین کردم و با کسانی که می گویند منظومه او بیحر رمل بوده است هم عقیده ام. فرهنگهای دیگر ممکنست توضیحات دیگری درین باب بدهند.

(پس از آن ۱۶ بیت از ابیات کلیله و دمنه رودکی را نقل کرده و آنها را با دو ترجمه مزبور وفق داده و لغات دیگری را که اشعاری بهمین وزن در آنها هست آورده و پس از آن گوید:)

البته از روی این اشعار نمی توان دانست که رودکی شاعر اصلی را که در برابر خود داشته است تغییر داده است. این نکته که بعضی ازین اشعار با ترجمه سربانی بیشتر مطابقت تا با دو اصل عربی معلوم نیست. از آقای استاد نولد که Nöldeke درباره ملا حظة گران بهای ذیل بسیار سپاس گزارم: دو شعری که کلمه فلغز در آنها آمده مربوط بداستان سند با دست (رجوع شود بترجمه آلمانی بتگن Baethgen از روی متن سربانی ص ۲۰) و مضمون این دو شعر را هر چه در کلیله و دمنه جست میافتم (رجوع شود بمقدمه بنفی Benfey برینچه نثره Panchatantra سند ۹۹) و شعری که کلمه غوش در آن آمده نیز از سند با دست. در متن سربانی چون نسخه خطی این جا افتادگی دارد نیست اما در الف 'یاة و ایله (قصه دوم روز چهارم) هست. ازین قرار باید بخوبی فرض

کرد که رودکی داستان سند باد را نظم کرده است. (۱) اشعاری که در باره زنان گفته و کلمات کاغه و دلام واشتلم و گریز در آنها آمده نیز می بایست از سند باد باشد.

نظم مطالب کلیله و دمنه در ابیات فارسی نظایر دارد از آن جمله اشعار ابوشکور در کلمه کلتِه (۲) و شرفاك (۳) و شعر طایان در کلمه لوش (۴) و شعر معروفی در کلمه کلازه (۵) و شعر معزی در کلمه انگشت (۶) (که از تصور آفتاب در ذهن این معنی بیرون آمده است) و شعر عنصری در کلمه دخمه (۷) و این اشعار همه پیروی از رودکیست. در بیت کنام نیز رودکی نظر با فسانهای جانوران داشته. مطالبی که از افسانههای جانوران در شاهنامه آمده است نیز قطعاً در نتیجه نفوذ کلیله و دمنه بوده است. نیز شعر خجسته در کلمه خاد (۸) یکی از افسانههای معروف جانور است. هم چنین این دو بیت رودکی در باره نیروی مرگ که از کلمات غن و وزن ساخته است:

(۱) دفتر سند باد را شریف در راحة الانسان نام برده است. منخبات شعر

ج ۱ - ص ۲۰۸ سطر ۵.

(۲) شاه ددان کلتِه رو باه گفت که دانا ز داین داستان در بهفت

(۳) توانگر بنزدیک زن خفته بود زن از خواب شرفاك مردم شنود

(۴) زن چو این بشنیده شد خاموش بود کفشگر کانا و مردی لوش بود

(۵) چون کلازه همه دزد بدور باینده چو خاد همه چون بوم بد آغال و چو دمنه همه سال

(۶) گفت آتش گر چه من تابنده و سوزنده ام باد خشم او کند انگشت و خاکستر مرا

(۷) هر کرا رهبری کلاغ کند بی گمان دل بدخمه داغ کند

(۸) در آمد یکی خاد چنگال نیز ربود از کفش گوشت و برد او گریز

جمله صید این جهانیم ای بسر ما چو صعوه مرگ برسان زغن
 هر گلی پژمرده گردد زو نه دیر مرگ بفشارد همه را زیر غن
 در باب رأی شعرای قدیم ایران در باره رودکی که اته نوشته است
 (مجله مستشرقین کونین کن ص ۶۷۴) رجوع کنید شعر کسائی در
 کلمه پرگست .



- ۱۳ -

همان خاور شناس باول هرث Paul Horn در کتاب « تاریخ
 ادبیات ایران » Geschichte der persischen Litteratur چاپ لایپزیک
 Leipzig 1901 (ص ۷۳ - ۷۷) قسمتی در باره روی دارد
 بدین گونه :

« پیدایش رودکی که در زمان نصر دوم (۹۱۴ - ۹۴۳ م)
 می زیست سبب کمال فن شاعری شد. این شاعر بواسطه صلت های گرانی
 که آثار وی فراهم می آورده است در ایران ضرب المثل شده. مانند
 هم می بایست کور بجهان آمده باشد. شعر بی هیچ گونه دشواری از
 زبان او می تراویده است و نزدیک ۱۳۰۰۰۰ شعر باو نسبت داده اند
 که از آنها خوشبختانه بیش از نزدیک یک هزار بما نرسیده است. اگر
 راستی این اشعار از وی بوده باشد باید نسبت بد آنچه در باره سرنوشت
 و زندگی پاره ای از شعر است بسیار دبر باور بود. اغلب شعر و حقیقت
 چنان از نزدیک بهم پیوسته است که نمی توان از يك دیگر جدا کرد
 از سوی دیگر شعر گوئی می بایست برای مزاج بسیار سازگار بوده باشد،

زیرا که شماره شگفتی ازین شاعران بیش از صد سال زندگی کرده اند .
 همین جهتست که ما عموماً شرح زندگی آنها را نمی آوریم . گذشته
 ازین تحقیقات نولد که در باره افسانه‌های مربوط بفر دوسی يك نار دیگر
 نشان داده است که چگونه بهترین صفات شاعران پس از يك نظر خرده
 گیری يك باره محو می شود و از میان می رود (رجوع کنید بحماسة
 ملی ایران Das iranische Nationalepos در کتاب اساس فقه اللغة
 ایرانی - ج ۲ - ص ۱۵۰ اشتر از بورك ۱۸۹۶ و بچاپ جدا گانه
 آن) . اما در روایات عموماً اغلب بیش از شعر قصه هائی در باره شعرا
 آورده اند . اشعار ایشان تنها با نامی توأم بوده است و می کوشیده اند که
 این نامها را با تاریخچه ای شاخ و برگ دهند و اگر گاهی هم لازمه
 می شده بی رو در بایستی از خود میساخته اند . روی هم رفته می توان
 گفت اشعاری که تذکره نویسان ایرانی بشاعری نسبت می دهند یقیناً
 از آن اوست .

و وسیع ترین اثر رودکی می بایست نظم کتاب معروف افسانه‌های
 هندی « کلیله و دمنه » از بیدیای باشد که تا چندی پیش بی هیچ امید
 باز یافت آنرا نابود می دانستند تا اینکه من کامیاب شدم ابیات پراکنده
 متعددی از آن در کتاب لغت شعری اسدی پیدا کنم . اکنون میتوانیم
 از روی این ابیات پراکنده تصور کلی از روش او بکنیم . ترکیبات
 وی سادگی رباینده ای داشته و بدبختانه همین سادگی سبب شده است
 که گذاشته اند این کتاب از میان برود . بالعکس اشعار درباری رودکی
 را که این اندازه مصنوعت همواره از نو نسخه بر داشته اند . نیز
 می بایست شاعر ما داستان سندیاد را بهمین روش نظم کرده باشد . اگر

چه در هیچ يك از تذکرة ها از آن سخنی نیست ولی برخی ابیات پراکنده آن که در اسدی یافت شده قطعاً این نکته را ثابت میکنند .

بواسطه قصایدی که این شاعر در ستایش امیر گفت مهربانی بی پایان وی شامل حالش شد و در نتیجه مال هنگفتی گرد آورد . این اشعار که در ستایش این و آن گفته شده با آب و تاب و با شاخ و برگست . شاعر هر کس را که در قصیده باو خطاب میکند تا جائی که اندیشه آدمی کارگرفت او را می ستاید . ولی بالعکس مصنوعات درباری این اشعار یکسره عاری از تظاهرات بی معنی و تشبیهات بی پایه است . از طرفی هم شاعر بی مقدمه لب بسخن نمی گشاید . نخست شرح می دهد که چگونه گرفتار طنازی سلسله زلف یار خویش شده است . اما از بندگی در هراس نیست ، زیرا بنده امیر است که بندگان خود را خوشبخت میکند . بدین طریق تصادفاً بموضوع خود میرسد و پس از آن با آهنگهای گوناگون در ستایش امیر نغمه سرائی میکند . در برابر این قصاید درباری اشعار دیگری هم دارد که در آن عشق و باده را وصف کرده و فلسفه زندگی را که آمیخته بسرور و مهرست ترویج می کند . در کشور بر شراب ایران حرام بودن آب انگور بنا بر نص صریح قرآن مواجه با مقاومت های سخت شده است . ایرانیان زرتشتی کمال دقت را در کشت ورزی انگور با نیروی حقیقی بکار می بردند و پس از سلطه اسلام بدین آسانی نمی شد این نوشاروی پسندیده را از ایشان باز گرفت . بهمین جهت قدیم ترین شاعران با کمال شوق و ذوق در وصف باده اشعاری گفته اند . مثلاً رودکی گذشته از اشعار دیگر این قطعه را در وصف می میسراند :

ز آن می که گرسرشی از آن در چکد بنیل (دوبیت)

سه عنصر سرور و شادی در ایران نیز: شراب و عشق و آواز بوده است. در باره رستم در یکی از سفرهای خود در شاهنامه چنین میگویند:

تہمتن بیزدان نیایش گرفت برو آفرین و ستایش گرفت
 کہ دردشت مازندران یافت خوان می و رود با می کسار جوان
 عمر خیام بالعکس سه عنصر دیگر برای خود قائل شده است:

جامی و بتی و بر بطلی بر لب کشت این هر سه مرا نقد و ترا نسیه بهشت
 پس از آن روحانیان تصور میکردند کہ این فسق را باید از میان برد، البته اشان نیز از سوی خود حق داشتند. بهمین جهت همه اشعاری را کہ در باره عشق و شراب بود صوفیانه و انہود میکردند. کلمه «می خوار» را بنام موبدان زرتشتی افزوده بودند. ایرانیان مسلمان کلمات «مغ» و «مفکده» و «مغبچه» را می خوار و میخانه و ساقی معنی کرده بودند. البته مقصود این نیست کہ موبدان زرتشتی در می خواری استاد بوده اند. بلکه کلمه «مغ» نام عمومی برای زرتشتیان شده بود. در شاهنامه در هر موردی کہ سرور و شادی هست بزم می خواری فراهم میشود و با مستی کامل حاضران پایان میرسد. اساساً يك سلسله آداب و رسوم داشتند بیش از يك دیگر و پس از یکدیگر می نوشیدند، سلامتی کسانی کہ حاضر نبودند می آشامیدند. در نزمهای ناشکوه و جلال بخشین جام را سلامتی شاه میکشیدند، حتی هنگامی کہ حاضر نبود... پس شگفت نیست کہ در دربار های جدید از آداب و رسوم گذشته گن بیروی کرده باشند. بیشتر از آن جهت کہ همه جای شاهنامه را با شوق و ذوق میخواندند در کتابهای طبی دستور هائی نوشته اند کہ چگونه می توان می آشامد و مست شد

برگردیم بموضوع خود: شاعر بسیار پیرشد و چون بپیری رسید خود را بدبخت دانست. چون در جوانی نیکورخ بوده است، هنوز هم موهای سفید خویش را رنگ می کند، ولی جوانی با آن همه سرور و شادمانی دیگر باز گشت ندارد. آیا در وضع مالی او تغییری رخ داده و بدتر شده است و با آنکه از غم و اندوه پیری زبان بشکوه گشوده است؟ در هر صورت قصیده معروف وی پیری محزون و غمگین را می نماید که هنوز هم از نتایجی که در روزهای جوانی برده است با میل و رغبت خود نمائی می کند ولی با این همه دیگران با آن شکوه و جلال او را دلداری نمی دهند:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود (۲۵ بیت) .

..... رودکی را در زمانهای بعد یکی از محترم ترین شاعران دانسته اند. شاعرانی که پس از و آمده اند لقب های افتخاری بسیار از آن جمله «آدم الشعراء» و «سلطان الشعراء» (باو داده اند و همه همزمانند که او نخستین شاعر کلاسیک بوده است. گرد این استاد شاگردان بسیاری فراهم آمده اند که ما تنها می توانیم چند تن از ایشان را نام ببریم .



خاورشناس نامی انگلیسی ادوارد ج. براون Edward G. Browne

در مجلد اول کتاب معروف خود بنام « تاریخ ادبیات ایران A Literary History of Persia چاپ دوم لندن ۱۹۰۹ London 1909 در چند جا ذکر از رودکی کرده است: در ص ۱۳ در مقدمات تاریخ ادبیات ایران می نویسد: « چیزی که باطمینان می توان گفت

آنست که ادبیات جدید فارسی و مخصوصاً شعر در اوایل قرن دهم (میلادی) در خراسان تا اندازه ای با اهمیت آغاز شد، مخصوصاً در پادشاهی نصر دوم پادشاه سامانی (۹۱۳ - ۹۲۴ میلادی) و بدین قرار تقریباً دوره هزار ساله ای را فرا گرفته است و درین مدت زبان فارسی چنان کم تغییر یافته است که اشعار شاعری قدیمی چون رودکی در نظر ایرانیان امروز بهمان اندازه که شعر شکسپیر در بر انگلیسی امروز روشنست واضح می نماید.



در جای دیگر، در ص ۱۵ - ۱۷ در ذکر باربد نوازنده و موسیقی دان نامی می نویسد:

«چنانکه پیش ازین هم در جای دیگر اشاره کردم باربد شباهت شگفتی با رودکی شاعر عصر سامانی دارد که در آغاز قرن دهم میلادی زده و راستی این دو را یکی از نخستین شاعران شریف مجلدی گرگانی نزدیک کرده و می گوید:

از آن چندان نعیم این جهانی که ماند از آل سامان و آل ساسان

ثنای رودکی مانده است و مدحت نوای باربد مانده است و داستان از حکایت هائی که درباره رودکی بمیانست آنکه بیشتر قابل ملاحظه است آن اشعار است که در برابر امیرنصر بن احمد سامانی سرود شاه را برانگیزد که از متنزهات هرات و حوالی آن بخارا و وطن اصلی خود باز گردد، زیرا که چهار سال از بخارا دور بود. سادگی و روانی بی نهایت این اشعار و دور بودن آن از پیرایه های بدیع جالب نظر همه کسانی شده است که این حکایت را یاد کرده اند. برخی مانند نظامی عروضی

سمرقندی این سادگی را ستوده و یارۀ ای دیگر مانند دولتشاه این سادگی را نقد کرده اند و در شگفت آمده اند که چگونه کلمات و لغاتی بدین سادگی توانسته است چنان اثری ببخشد و راستی این قطعه بترانه بیش از شعر محکم مصنوعی که در زمانۀ منحن دولتشاه چنان پسندیده بوده است مانده است و همین دولتشاه می گوید که اگر کسی چنین شعری در برابر پادشاهان و بزرگان بگوید قطعاً ازو خرده می گیرند ولی شك نیست که قسمت عمدۀ اثر این شعر باین سادگی بسته زیر دستی شاعر درنواختن چنگ بود و هنگامی که شعر را خواهد آهنگ آنرا با نانگ چنگ توام ساخت . اینك ترجمۀ آنرا با توضیحات می آورم :

بوی جوی مولیان آید همی (شش بیت)

اما گفته نظامی : « چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی کرد و روی بیخارا نهاد ، چنانکه راین و موزه تادو فرسنگ در پی امیر بردند بروته و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ جای ناز نگرفت و رودکی آن پنج هزار دینار مضاعف از لشکر ستند . »

بنا برین رودکی هم چنگ زن بود و هم ترانه ساز و هم شاعر بدیهه سرا و بسیار مانده است بمغنیانی که ترانه های آنها امروز در هر مهیمانی ایرانی که در آن يك قسمت عمدۀ موسیقی و آوازست شنیده می شود و چنانکه گذشت هم مانده است بیار بد یا بهلبند زمان ساسانیان »



سبس در جای دیگر در ص ۳۵۵ - ۳۵۶ در باب شعر در زمان

سامانیان می نویسند :

« در دورهٔ سامانیان (۸۷۴-۹۹۹ میلادی) این نکته بالعکس است (یعنی نسبت بزمانهای پیش که شعر کم بود) و می بینیم که شعر فارسی و تا اندازه ای نثر هم با کمال نیرو آشکار شده است و نامی قرین شاعران این زمان رودکی یارودکی است که در نیمهٔ اول قرن دهم (میلادی) می زیسته است . راستی آوازهٔ وی چنان پیشینیان را از میان برد که غالباً وی را نخستین شاعر ایرانی می دانند ، مثلاً در يك کتاب تازی « کتاب الاوائل » که در آغاز قرن سیزدهم (۱) میلادی نوشته شده این عبارت آمده است :

« نخستین کس که شعر فارسی را نیکو گفت ابو عبد الله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبد الرحمن بن آدم الرودکی بود (۲) و این شاعر در عبارات رقیق چنان اشعار روان دارد که دیوان وی در میان ایرانیان بسیار معروفست و در عصر خویش پیشوای هم عصران خود در شعر بوده است . ابو الفضل البلعمی وزیر می گفت که رودکی در عرب و عجم مانند ندارد . »



جای دیگر در ص ۳۵۹ در فصل « ایران و شاعران آن » نوشته است :

« در ۹۱۳ (میلادی) نصر دوم بر تخت پادشاهی نشست و در

(۱) رجوع کنید به فهرستی که من بکتابهای خطی کتابخانهٔ کبریج نوشته ام

س ۱۲۵-۱۲۶ .

(۲) رجوع کنید بکتاب ابن سینا Avicenne از کارا دوو

l'ara de Vau س ۸۰-۸۸ .

پادشاهی درازاو (مرک در ۹۴۲) نیرو و نزدیکی خاندان سامانی بمنتهی درجه رسید (۱) و رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران در آن دوره در منتهای شهرت و اعتبار می زیست.

جای دیگر در ص ۳۶۸ می نویسد:

« در ۹۵۰ (میلادی) فارابی بزرگترین فیلسوف اسلام پیش از ابن سینا در گذشت... و مقارن همین روزها مرک رودکی که عموماً وی را پدر شعر فارسی دانسته اند و تولد شاعر ایرانی دیگری بنام کسائی، رخ داد... »

سیس در صحایف ۴۵۵ - ۴۵۸ که مستقلاً موقوف بترجمه رودکیست چنین نوشته است:

« ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی را عموماً نخستین شاعر بزرگ حقیقی ایرانی پس از اسلام می دانند.

بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد سامانی (۸۹۲ - ۹۰۷ میلادی) و پدر مترجم تاریخ طبری بفارسی در ستایش او حتی بیشتر هم رفته و گوید « در عرب و عجم بی مانند بود ». در میان شاعران هم عصر خودش هم گویا صاحب شهرت و امتیاز بوده است. شهید بلخی در ستایش او گوید (بنقل عوفی):

شاعران راخه و احسنت مدیح رودکی راخه و احسنت هجاست
معروفی بلخی او را سلطان شاعران نامیده و ازین عبارت که او

(۱) رجوع کنید بچهارم مقاله ص ۵۱.

نسبت داده: « اندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی » بر می آید که رودکی با اسمعیلیان تمایل داشته، خاصه که نظام الملک در سیاست نامه (چاپ شفر ص ۱۸۸ - ۱۹۳) ممدوح او نصر بن احمد سامانی (۹۱۳ - ۹۴۲) را سخت متمایل با اسمعیلیان می داند. دقیقی پیشرو فردوسی گوید که اگر کسی بخواهد مداح رودکی را نسبت بقصاید وی تحسین کند چون کد است که « خرما بهجر آورده باشد ».

حتی عنصری ملک الشعراى محمود غزنوی اذعان دارد که در غزل پیا نه رودکی نمی رسد.

رودکی در قریه ای نزدیک سمرقند بجهان آمده و عوفی او را کور مادر زاد می داند (هر چند که دکتر اته در درستی این گفتار شک می کند)، گذشته از شاعری رودکی آواز خوش هم داشته است و چنگ را نیکو می نواخته و نصر دوم را بروی دوستداری و لطف خاص بوده است.

مهم ترین کار رودکی که در همه تذکره های فارسی آورده اند همان قصیده است که در بدیهه گفته و شرح آنرا در فصل نخستین این کتاب آوردیم و از قرار معلوم آنرا با هنگ چنگ در برابر شاه خوانده است (۱). در پایان زندگی (مرگ او بقول السمعانی در ۳۲۹ هجری روی داده) رودکی از چشم نادر شاه افتاد و بتنگ دستی دوچار آمد و دلیل آن شاید همان عقاید دینی او باشد که بیش ازین بدان اشاره کردیم ولی در زمان عزت و نیک بختی خویش گفته عوفی دو بیست غلام داشت و صد

(۱) فیه ترین و درست ترین ذکرى که ازین حکایت شده در چهارمقاله نظامی

شتر در زیر بنه او می رفت (جامی این شماره را بچهار صد بالا برده است) . عوفی می گوید : اشعار او صد مجلد کتاب را فرا می گرفت و جامی در بهارستان از قول کتاب بهمنی گوید که اشعار او يك ميليون و سیصد هزار بیت بوده است (۱) . ازین همه اشعار تنها قسمت بسیار کمی بما رسیده . دکتر هرن در فرهنگ اسدی که چاپ کرده (ص ۱۸-۲۱) اشاره می کند که در آن کتاب از رودکی بیش از هر شاعر دیگر استشهاد کرده اند و تنها شانزده بیت از مثنوی مفقود کلیله و دمنه در آن آمده است . و آنکه بسیار جنگها و کتابهای فارسی چاپ شده در موزه بریتانیا و دیگر کتابخانهای بزرگ اروپا هست که شاید بسیاری از اشعار رودکی را بتوان از میان آنها بدست آورد

دکتر اته در مقاله ای شایان ستایش که درباره رودکی نوشته ازین مآخذ نزدیک ۵۲ قطعه بزرگ و کوچک بدست آورده است که روی هم رفته به ۲۴۲ بیت می رسد و از مراجع دیگر که درین سی سال گذشته بدست آمده شك نیست که اشعار دیگر نیز می توان بدست آورد . چون دکتر اته ترجمه آلمانی همه اشعاری را که گرد آورده است در نوشته خویش گنجانیده لازم نیست اینجا موه دیگری از اشعار او را برای خوانندگان اروپائی بیاورم و تنها بذکر دو قطعه که استاد نزرگوار من استاد کول Cowell آنها را نانگلیسی ترجمه کرده است بسنده می کنم (این دو قطعه در مقاله اته یکی شماره ۲۰ و دیگری شماره ۴۱ آمده است) :

(۱) رشیدی سمرقندی گوید : شعر او را در شمرده سیرده ده صد هزار که يك ميليون و سیصد هزار می شود .

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی (۵ بیت) .
چون کشته بینمی ام دولب گشته فراز (دو بیت) .



- ۱۵ -

در کتاب بسیار معروف دایرة المعارف بریطانیکا The Encyclopaedia Britannica (چاپ یازدهم - ج ۱۳ - ص ۸۱۳ ستون ۲) ترجمه رودکی چنین آمده است :

« رودکی - (متوفی در ۹۵۴ میلادی) - فرید الدین محمد عبدالله - نخستین نابغه بزرگ ادبیات جدید ایران در حدود ۸۷۰ یا ۹۰۰ (میلادی) در رودک از توابع ماوراء النهر بجهان آمده . بیشتر از نویسندگان تراجم او را کور مادر زاد دانسته اند ولی رنگهائی که درستی در شعر خوشی نیز داده درین گفته شك فراهم می کند . آوازه فضل و کمال وی بگوش نصر دوم پسر احمد پادشاه سامانی حکمران خراسان و ماوراء النهر (۹۱۳-۹۴۲) رسید و وی را بدربار خویش خواند . پس از آن رودکی هم نشین و هم سخن دائمی بادشاه بود و ببلند ترین پایه از عزت و اعتبار رسید و دارائی سیاه بزم زد . با آنکه بدش از وی شاعران دیگر هم بدید آمده اند ولی عنوان « پدر ادبیات فارسی » درباره او راست می آید ، زیرا رودکی نخستین شاعری بود که نوع مشخص و اختصاصات فردی حماسه و تغزل را بوضوح معین کرد . گویند رودکی نخستین شعر ایرانست که دیوان مرتب داشته است . از يك ملبون و سصد هزار بیت که بوی منسوبست تنها ۵۲ قصیده و غزل و رباعی از او مانده و از اشعار حماسی او جز چند بیت درآکنده که در فرهنگهای فارسی

هست چیزی بجا نمانده است. اما بالا ترین اثری تاسف آور که از وی تابود شده ترجمه منظوم او از کلیله و دمنه ابن مقفع بوده است که رودکی بخواهش امیر ممدوح خویش آن کتاب را نظم کرده بود. قطعات بسیار ازین منظومه در فرهنگ اسدی طوسی (چاپ یاول هرڼ - کوتین گن ۱۸۹۷) آمده است. در قصایدی که در ستایش ممدوح و خداوندگار خو سروده علائم ذوق سلیم و قریحه سرشار وی آشکارست و اشعار روان و منسجم وی یکسره بر خلاف گفتارهای سنگین شاعران مدیحه سراسر است که بس ازو بوده اند. از غزلیات و قطعات او که باوزان و آهنگهای دلپسند سروده است يك قسم فلسفه ایپکور در باب زندگی و نیک بختی آدمی بدست می آید و از همه دلپسند تر و دلکش تر غزلیات عاشقانه وی در وصف عشق و باده است. رودکی بس از امیر ممدوح خویش بمدتی زنده ماند و سرانجام در تهی دستی و بی چیزی در گذشت در حالی که جهان او را فراموش کرده بود.

مجموعه کامل اشعاری که ازو مانده نلتن فارسی و ترجمه منظوم آمانی با شرح حال شاعر از روی ۴۶ کتاب خطی فارسی بتوسط دکتر ه. اتیه H. Ethé طبع و نشر یافته است بعنوان: «رودکی شاعر سامانی» Rudagi der Samaniden Dichter در مجله مستشرقین کوتین گن Göttingen 1875: Nachrichten ص ۶۶۳ - ۷۴۲ و نیز رجوع کنید فصل «ادبیات جدید ایران» Neupersische Literatur از همان مؤلف در کتاب «اساس فقه اللغة ایرانی» Grundriss der iranischen Philologie از گگر Geiger ج ۲ و کتاب «تاریخ ادبیات فارسی» Geschichte

P. Horn der Persischen Litteratur ۱۹۰۱ - ص ۷۳ از پ. هرن
 و بکتاب « تاریخ ادبی ایران » Literary History of Persia ج ۱
 (۱۹۰۲) از ا. ج. براون E. G. Browne و بمقاله « چاسر ایرانی »
 A Persian Chaucer از س. ج. پیکرینگ C. J. Pickering در
 « مجله ملی » National Review (شماره ماه می ۱۸۹۰) .



- ۱۶ -

مؤلف فرانسوی ژرژ فریله Georges Frilley در کتابی بنام
 « ایران ادبی » (Collection des La Perse littéraire — Paris
 encyclopédies illustrées چاپ پاریس - در فضل مغازلات poésies)
 lyrique در ضمن شاعران دوره سامانی (ص ۱۰۱) می نویسد :
 « . . . در آن روزگارست که پادشاه شعر رودگی ظهور کرده
 است . مانند هم نایبنا بود و چون او نماینده زمانه خویشست . ولی بر
 خلاف شاعریونانی که وی را سرگردان و تهی دست بما نموده اند رودگی
 بیک بختی دیده است : شاعر رسمی نصر از خاندان سامانی بود و مال بسیار
 فراهم کرد . دستگاه او دستگاه شاهانه و نفوذ وی در دربار بسیار بود .
 اوست که تنها از دل انگیزی يك قطعه شعر امیر نصر را بر
 نگینخت که از اقامت گاه مرو چشم پیوشت و ببخارا باز گردد .
 گفته او بغایت فراوان بوده است ؛ بدبختانه بیش از چند صد شعر
 رای ما نمانده که پختگی و سنجیدگی الفاظ آن تقریباً همه اثر آن را
 بطل می کند . پاره ای از منظومات او متین و غراست ؛ برخی دیگر

دارای حزن نیست که تسلیم از آن آشکارست و اثری بسیار و حقیقی از آن
بر می خیزد ... »

(پس از آن ترجمه چند بیت از قصیده رودکی « مرا بسود و فرو
ریخت هر چه ددان بود » در آن کتاب آمده است) .



- ۱۷ -

خاور شناس نامی روسی آ. کریمسکی А. Крыжский در کتاب
معروف خود بنام « تاریخ ایران و ادبیات و تصوف آن » Историн
Персия, ея Литературы и Деввишскон (مجلد اول شماره ۲ - ص ۱۷۶ - ۱۸۱) زیر فصلی درباره رودکی
دارد که اینست ترجمه آن :

« رودکی (مرگ در ۹۴۱ یا بهتر آنکه در ۹۵۴) .

در باره رودکی مقاله ای در کتاب کهن سال نازاریان Nazariantz
بعنوان « ابو القاسم فردوسی طوسی » مجلد اول - قازان ۱۸۴۹ ص
۲۳ - ۲۸ هست که تنها تالیفی است از اطلاعاتی که جامی و دولتشاه
در قرن یازدهم (میلادی) داده اند و شماره ای تا اندازه ای فراوان از
مونهای شعر رودکی که با سبکی تا يك اندازه ثقیل بروسی ترجمه
کرده است .

ماخذ اساسی مقاله اینه است در مجله مستشرقین گوتین کن
تعمد مقاله اینه و خصوصیات کامل وی در کتاب دار مستتر
برای تعمیم آن رجوع کنید بمقاله میکرینگ . . . و نیز بمکتب
سفر ' منتخبات فارسی ' و بمکتب بتزی و بمکتب

رودکی در نظر مردم باختر

هرن تاریخ ادبیات فارسی هرن از سویی دیگر توانسته است در فرهنگ
اسدی از قرن یازدهم (میلادی) چند بیت پراکنده جدید از رودکی
بدست آورد ، نیز رجوع کنید بکتاب براون تاریخ ادبیات ایران
دیوان اشعار رودکی بما فرسیده است و بنا بر خرده پاره هائی
نکوشش اته و دیگران توانسته اند آثار او را احیا کنند . وانگهی موردی
بدستم آمد که باختصار کتاب کوچک چاپ سنگی را که دیوان رودکی
نام دارد ببینم (و چنانکه یادم هست تاریخ آن تقریباً ۱۳۰۸-۱۳۱۰
هجری یعنی ۱۸۹۱-۹۳ است) ولی می بایست بوسیله جستجو هائی
نخست اعتبار آن را مسلم کنم . آیا نسخه خطی دیوان رودکی که
ابند کی پیش از من چاپ نکازیمیرسکی Kazimirsky داده اند (رجوع شود
بمنوچهری چاپ کازیمیرسکی یاد داشت ص ۹) نیز همین حال را ندارد ؟
رودکی احتمال می رود در زمانی که بخارا (سال ۸۲۴) تازه
از صفاریان بسامانیان تعلق گرفته بود بجهان آمده باشد . ولادتگاه او رودک
در جایی میان بخارا و سمرقند واقع بود و چنان می نماید که مستقیماً
در حوالی سمرقند بوده است (پنج رودک) (۱) ، تذکره نوبسان رودکی
را کورمادر زاد بما می نمایند . این گفتار تولید شک کرده است ، مخصوصاً
اگر هنرمندی این شاعر را ذو وصف کامل تصاویر رنگی و شادی او را
نسبت بزندگی و فراوانی شکفت و فوق العاده آثار وی را در نظر بگیریم

(۱) کتاب بار تولد Barthold ترکستان ۱۹۰۰ - ص ۱۲۹ و سا بر فرهنگ
های سمعانی از قرن دوازدهم و یاقوت از قرن سیزدهم . چنانکه بار تولد در ضمن سخن
اشاره کرده است (ص ۳۵ و رجوع کنید بمسوی که اوضمیه کرده است جزوه اول ۱۸۸۹
ص ۵۴ و ۵۸) در کتاب سمعانی ترجمه ای از رودکی دیده می شود .

که بسیار کم احتمال می رود کوری که نتواند چیز بنویسد فراهم کرده باشد. رودکی در ضمن موسیقی دان هم بود و می توانست با چنگ و عود آهنگ خود را بسراید و احتمال بسیار می رود که همین دلیل خوش آهنگ بودن و بر نغمه بودن اشعار وی باشد. در دربار امیر بخارا نصر دوم (۹۱۴ - ۹۹۳) رودکی شاعر مقرب بود و شاه او را دوست می داشت و صلوات افسانه مانند می گرفت.

البته در میان آثار متنوع او قصاید مدبجه مقامی دارد که در آخرین درجه نیست. یکی از قصاید او که بسیار ساده است و هیچ گونه تکلف ندارد بسیار معروفست: امیر نصر دوم در آن زمان در هرات بود و بسبار شتاب نداشت بخارا باز گردد؛ تواند بود که وی نیز بش خود باچندتن از شاعران زبان تازی زمان جدش اسمعیل همراهی بوده است که شهر بخارا گنداب و چرکینی است که نجیب ترین اسبان می باست در آنجا بزودی بخر بدل شود^(۱). در هر صورت زندگی در هرات دلپسند تر بود. ولی این درنگ دراز در هرات هیچ یسنندیده درباریان نبود و وطنشان ایشان را بخود می کشید؛ از رودکی درخواستند که در شاه نفوذ کند. شاعر با آهنگ چنگ چنین سرود:

(۱) گوینده این اشعار اسهزاء آمیز در باره بخارا که بزبان تازی گفته شده کتاب امیر بخارا اسمعیل بوده است. رجوع شود بمقاله باریبه دومنار Barbier de Meynard در روزنامه آسائیه Journal Asiatique ۱۹۰۳ که دارمستر در باب ماخذ شعر فارسی (۱۸۸۷) ص ۱۳ وینزی در تاریخ شعر فارسی ج ۱ - (۱۸۹۴) ص ۱۲۴ ز آن نقل کرده اند. برای متن عربی آن رجوع شود بکتاب یثیمه الدهر نایف تعالی. قرن دهم و یازدهم) جاب دمشق ج ۴ ص ۸ - ۱۴. شاعر دیگری که نیز در یثیمه الدهر ج ۴ ص ۸۹ ذکر او رفته بازبان زنده ری بیان می کند: بخارا من خر الاشک فیه

بوی جوی مولیان آید همی (۶ بیت)

این ترانه در امیر نصر دوم اثر کرد؛ بیاد وطن فراموش شده افتاد. فوراً اسب خواست و بی آنکه منتظر چکمه های سواری شود، تنها با کفش معمولی (بی موزه با کفش) بر اسب خود نشست و از هرات بیرون رفت که زود تر ببخارا رسد. تنها در دو میلی هرات باو رسیدند و چکمه های او را دادند.

از نظر صنعتی گران بها ترین قسمت آثار رودکی مدایح او نیست بلکه مغازلات اوست که کاملاً مطابق احساسات آدمیست. شاعر شادی بسند بسیار جالب توجه و شاعر غزل سرای نشاط انگیز بسیار ظریف و پیر از احساساتست و روی هم رفته شاعر یست پر از اندیشه های طبیعی و ساده گوی که تنها گاه گاهی عامیانه می شود. چون رودکی با عقاید آزاد و و هوا خواهی قریطیان که شاه وی نصر دوم نیز داشت همراهی بود در تغزلات او که پر از شادی زندگیت بی میلی کاملی می بینیم که خود را بادستور های قرآن و اندیشه های محدود و بیمار متشرعین وفق دهد:

شادزی با سیاه چشمان شاد (۵ بیت)

ناز وصف شراب:

آن عقیقین مئی که هر که بدید (۲ بیت)

نمونه ای از دلگیریهای عشق:

جون کشته بیننی ام دو لب کرده فراز (دو بیت).

گذشته از مدایح و مضمون های شادی پسندی و نشاط انگیزی در آثار رودکی اندیشه ها و پند هائی آمیخته ببد بیننی مانند گفتار شهید بلخی دیده می شود. شاید که این اندیشه ها در نزدیکی پیروی و هنگامی

که توانگری او بدل بتنگ دستی شده است نمو کرده باشد. می توان فرض کرد که این حوادث در زندگی رودکی بسته بسرنوشت پادشاه مربی او نصر دوم بوده است. پس از آنکه امیر قرمطی را خلع کردند (۹۴۳) و وزیر دو روی سلامی در دربار بخارا پیش برد مقام افتخاری که رودکی در دربار بدان شاد بود بیایان رسید و در نزدیکی تنگ دستی و پیری چیز دیگر برای او نمانده بود جز آنکه از روزهای گذشته بنالد. بنا برگفته Dante « یادگار نیک بختی در تنگ دستی » Ricordare la felicità nella miseria یکی از بدترین رنجهاست و شکوه های پیری او را از راست گوی ترین احساساتست (۱):

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود (۸ بیت) .

فراوانی تراوش طبع رودکی افسانه مانند بود. می گویند که رودکی يك ميليون و چهار صد هزار بیت (یعنی ۷۰۰۰۰۰ شعر بشماره اروپائی) سروده است و چنانکه هرن Horn باز هر خندی ایراد کرده است « خوش بختانه از آن میان تنها نزدیک يك هزار بمارسیده است » (۲). بسیار احتمال می رود که در میان چنین شماره شگفتی از اشعار بسیاری از آنها راستی سست و ناروا بوده و از میان رفتن آنها شان دروغ نیست. ولی چیزی که قطعاً سزاوار دریغست اینست که از آثار حماسی رودکی: ترجمه منظوم کلیله و دمنه که فرمان امیر نصر دوم (در حدود ۹۳۲)

(۱) تنها چند بیت ازین بت شکوی را می آورم و ایات دیگر را فرو می گذارم.

(۲) تاریخ ادبیات فارسی ۱۹۰۱ - ص ۷۳ . وی که احتمال می رود از جامی

در قرن یازدهم گرفته باشد تنها ۱۳۰۰۰۰ شعر می آورد (یعنی ۱۰۰۰۰۰ شعر کمتر برودگی نسبت می دهد) .

کرده است بجز چند بیتی که استشهد کرده اند دیگر چیزی نمانده است . «



— ۱۸ —

خاور شناس بسیار نامی علامه بزرگ امریکائی استاد آ. و. ویلیمز
جا کسن A. V. Williams Jackson در کتاب خویش بنام « شعر قدیم
ایران » Early Persian poetry چاپ نیویورک ۱۹۲۰ - New York 1920
(ص ۳۲ - ۴۴) در باره رودکی چنین می نویسد :

فصل ۴

رودکی، نغمه سرای بامداد

(اواسط قرن دهم میلادی)

اما بر بامداد بنگر که جامه نو در بر کرده

واز فراز شبنم بسوی تپه بلندی که در خاورست می آید .

شکسپیر - هاملت ۱ - ۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷

هنوز سبیده ندمیده بود ولی پروین غروب کرده بود و دو ستاره

بامدادی هنوز چون پیش آهنگان سحرگاه در آسمان چشمک می زدند .

ازین دو ستاره آنکه درخشان تر بود و زود تر در افق فرو رفت رودکی
با رودکی (۱) نام داشت .

آن ستاره دیگر که هر چند کمتر از وی درخشان نبود در برابر

آفتاب فروزان فردوسی افول کرد دقیقی نام داشت . تنها قطعات کوچکی

(۱) در سفر چهارم که سال ۱۹۱۸ بایران رفتم از ادیبان ایران تنها رودکی

می شنیده ولی مبعان غرب رودکی می گویند و چند نسخه خطی نیز هست که در آنجا رودکی
وشه شده .

از موسیقی او بما رسیده است که مدار این ستاره را پر کرده بود، اما همین قطعات کوچک صفا و دل انگیزی خود را نشان می دهد. این فصل رودکی اختصاص دارد که بزرگترین این دو ستاره بود و در زمان سامانیان می زیست و فصل بعد مختص بدقیقی است که قرین او بود. می توان راستی و منصفانه رودکی را پدر شعر فارسی نامید. تولد وی ظاهراً در حدود ۸۸۰ پس از میلاد و مرگ وی در حدود ۹۵۴ میلادیست (۱). تخلص او بمناسبت نام قریه ایست که در آنجا بجهان آمده و این قریه جای کوچکی بوده است در ماوراء جیحون که نزدیک بخارا یا سمرقند (۲) واقعست بادر میان این دو شهر. می نویسند در جوانی چنان باهوش بود

(۱) ۹۵۴ میلادی برابر با ۳۴۳ هجریست و مخالفت با ۹۴۱ که برابر با ۳۳۰ هجریست. رجوع شود بآته Ethé در کتاب اساس فقه اللغة Grundriss ج ۲- ص ۲۲۱. هر چند که براون در تاریخ ادبیات خود ج ۱- ص ۴۵۶ تاریخ ۹۴۰ - ۹۴۱ میلادی را آورده و نیز مقابله کنید با مقاله پارس ایران A Persian Chaucer. بقلم ییکرینگ C. G. Pickering در مجله ملی National Review شماره ۱۵ ص ۳۲۹ چاپ لندن ۱۸۹۰. این مقاله که ماخذ آن آته و دار مسترست در ضمن طبع کتاب بمن رسید و هر جا که از آن نقل کرده ام در پای صفحه ها اشاره رفته است.

(۲) تنها ترجمه ای که می توان درباره رودکی ماخذ دانست از آته H. Ethé است بنام رودکی شاعر سامانیان، Rudagi, der Samaniden Dichter در مجله جمعیت علمی دارالعلم امپراطوری گوتینگن Nachrichten der Kgl. (tesselsch. d. Wiss. zu Göttingen ۱۸۷۳ (ص ۶۶۳ - ۷۴۲) و نیز رجوع کنید بمولف مزبور در Grundriss ج ۲- ص ۲۲۰-۲۲۱ و همچنین بتحقیق ادبی دارمستر Darmesteter بعنوان ماخذ شعر ایران Origines de la poésie persane ص ۱۱ - ۲۸ که ماخذ آن رسائل آته است و نیز بکتاب پیتزی Pizzi تاریخ شعر ایرانی Storia della poesia persiana ج ۱ ص ۷۱ - ۷۴ و نیز بکتاب هرن Horn تاریخ ادبیات

که در هشت سالگی قرآن را از بر داشت (۱).
رودکی (حدود ۸۸۰ - ۹۵۴ میلادی)

این نکته چه نشانه بزرگی برای آینده اوست! روایت دیگری نیز هست که رودکی چون هم‌نایمنا زاده است، اگر چنین باشد رنگ آمیزبهایی که در قطعات اشعار او باقیست بسیار شگفت آورست (۲).
 بهر حال طبیعت تنها باو ذوق شعر نبخشید، بلکه آواز خوب هم برای خواندن و قریحه ای نیز برای نواختن بربط (۳) باو داد. در کودکی شعر از زبان او تراوید و اشعار عاشقانه او که رنگ ابرایی خاص دارد و اشعار بایرون Byron بسیار مانده است که میگوید:

I knew it was love, and I felt i was glory,

ایران Geschichte der Persische Litteratur ص ۷۳ - ۷۶ و کتاب براون Brown، تاریخ ادبیات ایران A Literary History of Persia ج ۱ ص ۴۵۵ - ۴۵۸ و برای بعضی مآخذ اصلی رجوع کنید بدولشاه ص ۳۱ - ۳۳ و اباب الالباب ج ۲ ص ۷ - ۹.

(۱) عوفی بنقل اته در مجله دار العلم کونین کن ص ۶۶۹ - ۶۷۰.
 (۲) در باب کوری رودکی با تذکره مآخذ ایرانی رجوع شود بمقاله اته در مجله کونین کن ص ۶۶۸ - ۶۷۰ و آنرا مطابقت کنید بالباب الالباب ج ۲ ص ۶ و مقاله ییکرینگ در مجله ملی نمره ۱۵ ص ۳۲۹. در صحایف ۶۷۸ و ۶۸۲ بیان مطلب چنانست که می‌رساند بعدها کور شده است. شعرای کور دیگر هم بوده اند از نامیریس Thamyris گرفته تا میلتن Mil'on.

(۳) برای کلمه بربط رجوع شود « فرهنگ فارسی بانگلسی » Persian - English Dictionary تألیف اشتاینکاس Steingas ص ۱۷۰ و بیاد داشت ییکرینگ در مجله ملی شماره ۱۵ ص ۳۲۹. بربط باریسولفت یونانیست و در مآخذ دیگر عود نوشته اند ولی بهر حال مقابله کنید با مقاله اته در مجله کونین کن ص ۶۷۱

من میدانستم که این عشق بود و حس میکردم که همین افتخارست (۱)
یا مانده است باشعار هراس Horace در قطعه « امروز را غنیمت
شمار » Carpe diem که آهنگ غنائی آن شخص را بوجد و سرور میآورد.
اینست اشعار رودکی

امروز را غنیمت شمار

شاد ز می نا سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
(پنج بیت)

گاهی اشعار او لحن غم انگیز دارد و ناله‌های جان سوز عاشقان در
آن مترنمست :

او بسیار دیر در بغ می خورد
چون کشته بیننی ام دلب گشته فراز (دو بیت) .
حتی چاسر ما نمی توانست در جوانی شعری بابن شکوه و در همان
حال بابن غم انگیزی بسراید .

ممدوح تاجدار رودکی

بخت یزودی برو خندید ووی را بدربار نصر دوم سامانی (۹۱۳ -
۹۴۲ میلادی) برد و تا پایان زندگی در آنجا بود . درین دوره آسایش
و آرامش توانگری و شرف چون باران بر سر او می بارید و خیل غلامان
او بدو بست میرسید و چهارصد شتر بارکش داشت (۲)

(۱) از قطعه ایست که بایرون در راه میان فلراس Florence ویز Pisa
گفته است .

(۲) عوفی ج ۲ - ص ۷ و مولفان دیگر . مطابقه کنید با مقاله ۱۰ در مجله گوتین کن
ص ۶۷۲ .

رودکی در نظر مردم باختر

گذشته از بخشش هائی که از ممدوح او نصربن احمد بوی میرسید شاعران هم عصر نیز او را بسیار حرمت می گذاشتند، چنانکه شهید باخی رفیق و شاعر معاصر او در شعری که از او باقی مانده است سروده :

بسخن ماند شعر شعرا رودکی را سخنی تلونبی است (دوبیت) (۱)
شاعرانیکه پس از او آمده اند همه چنین درباره او سخن رانده اند (۲).

شهرت و قبول عام رودکی در دربار و لشکرگاه شاه از بن حکایت بر می آید که درباریان وی را برگزیدند تا نصر را که چهار سال از خانه دور مانده و مجذوب تفرج گاه های اطراف هرات بود بخانه بازگرداند. ذوق شاعر آماده بود که فوراً وسیله ای مناسب برای این کار بیابد و رودکی چنان با طبع ممدوح خود آشنائی داشت که بگفته نویسندگان ایرانی دانست نشد در طبع او اثر نمی کند و بهمین جهت بشعر دست زد (۳). هنگامی که نصر جامی در کشیده بود رودکی در آمد و سر فرود آورد و بجای خویش بنشست و چون مطربان از نو آختن دست کشیدند چنگ برگرفت و این قطعه را در پرده عشاق بنواخت :

شاه در بازگشت بیخارا مصمم است

(۱) ج ۲ لباب الالباب ص ۶۰

(۲) در تتبع می توان با آسانی منابع بسیار بدست آورد (مثلاً در مقاله اته ص ۶۷۵ - ۶۷۷) برای شهرت رودکی همین بسست که اسدی در لغات فارس ۶۱؛ بار ازو استشهد کرده (چاپ هرن ص ۱۸ - ۱۹) راسنی رودکی شاعریست که بیش از همه در آن کتاب ازو استشهد کرده اند و نیز در المعجم شمس قیس رازی (چاپ اوقاف گیب شماره ۱۰ فهرست ص ۴۵۱).

(۳) رجوع کنید به چهارم مقاله نظامی عروضی چاپ میرزا محمد (اوقاف گیب شماره

بوی جوی مولیان آید همی یا دیار مهربان آید همی
سپس چنگ را در پرده زبر رد و سرود:

ریگ آمو و درشتی راه او ربر پانه بریان آید همی
(چهار ست دیگر) (۱)

این اشعار چنان در امر صر اثر کرد که منتظر چکمه های خود
شد و بر اسب یدکی که ایستاده بود نشست و تا هشت فرسخ تمام دهانه
اسب را رها نکرد و چکمه ها را از پی او می بردند. درباریان و سباهیان
خرسند متحد شدند و شاعر کیسه ای دادند که دو بار پنج هزار دينار
داشت (۲).

چند مدیحه از رودکی بما رسیده که در ستایش همین شاه بیک
بخت صرست. این اشعار بسیار باشکوه است اما چون همه اشعار درباریان
دیگر ایران آکنده از معانی دست و زبر دستی و ذوق سالم شاعر را
نامهربانی صمیمانه در باری نشان می دهد (۳) بنا برین می توان دانست
که صر چرا يك بار چهل هزار درهم (تقریباً هفت هزار دلار) ستادشگر

(۱) در من اصلی چهار مقاله (ص ۳۳) و تذکره الشعراء صافی الذکر (ص
۳۲) «آند همی» ردیف شعری و همین جهت که در برجه آنرا در پایان شعر تکرار
کرده ام. برای اختلاف سجع ها و یادداشت ها رجوع شود به ص ۷۱۹ دارمستر
ص ۱۳ و مقاله براون در مجله آسیائی ۱۸۹۹ ص ۷۶۰ (حاج حداد گانه ص ۵۴) و
(این اطلاعات که در یادداشت وشه شده بعدا دست آمده است) بیکرینگ در مجله ملی
(۱۸۹۰) ۱۵ - ص ۳۳۲

(۲) این قسمت در نظامی عروضی سمرقندی در ص ۳۱ - ۳۳ آمده است
(۳) برای من و برجه این قصاید رجوع کنید به در مجله گوین گن ص ۶۷۸
- ۶۹۶ و دارمستر ص ۱۶ - ۱۸ و مطایقه کنید با مقاله بیکرینگ در مجله ملی ۱۵ ص
۳۳۲ - ۳۳۵. اما آنه در فقه الله برده اند که در قصاید او آمده است

خود بخشیده، زیرا که وی بخواهش او داستان معروف هندی معروف بافسانه‌های بید پای را بشعر ترجمه کرده بود.

این ترجمه رودکی بنام کلیله و دمنه از ترجمه عربی برداشته شده که آن از ترجمه پهلوی و آن از اصل این افسانه‌ها بزبان سانسکریت آمده است و در زمان پادشاه ساسانی خسرو اول انوشیروان عادل در قرن ششم میلادی آنرا از هند بایران آورده اند (۱).

از میان رفتن ترجمه فارسی این کتاب باعث دریغ بسیارست، زیرا تنها شائزده بیت از آن اتفاقاً در یکی از فرهنگهای قرن یازدهم آمده است (۲).

آثار ادبی رودکی

آثار شعری رودکی فوق العاده فراوان بوده و می گویند که يك مېليون و سيصد هزار شعر گفته و در میان آنها اشعار حماسی نیز هست (۳) اما از بن مقدار افسانه مانند بسیار کم مانده (نزدیک هشتاد قطعه بابعضی

(۱) در باب اصل سانسکریت افسانه‌های جانوران یا پنجه تنتره Pancatantra و سفر آن بایران و انتقال بادیات ایران و غیره مواد بسیار در دستست ولی این موضوع مخصوص مطالعه اهل تنبعم است. رجوع کنید بکتاب هر تل J. Hertel بنام «پنجه تنتره» Das Pancatantra, Leipzig 1914 و کتاب کایث فالكونر Keith - Falconer ۱۸۵۵ و نیز بکتاب Kalilah and Dimnah, Cambridge ۱۸۵۵ و مطابقه کنید. ۴۵۷ و ۲۷۵، ۱۱۰ ص ۱ - ریح ادبیات ایران ج ۱.

(۲) در اوقات فرس اسدی سابق الذکر چاپ هرن ص ۱۸ - ۲۱ و مطابقه کنید. ۴۷۴ و ۴۵۷ ص ۱ - ریح ادبیات ایران ج ۱.

(۳) رجوع کنید به آخذ ۱ در مجله گونین گن ص ۶۷۷ و براون ج ۱ ص ۴۵۶ - ۴۵۷.

ابیات پراکنده دیگر که تاکنون مانده است (۱). هرچند، همین قدر که مانده چنان اشعار بلند و متینی است که وی را بحق در راس شاعران قرن خود جای می دهد و انصافاً او را شایان آن آفرین و ستایش هم عصران خود می سازد (۲). توانائی و زبر دستی او را در مغاللات از اشعاری که در وصف می گفته شاید بتوان درک کرد و از میان آنها قطعه ای بنمونه اختیار می کنم و سبب برگزیدن این ابیات آنست که معروف ترین قطعه اوست و از حیث انسجام بسیار مهم است و گذشته از همه قطعه ایست که استاد کول Cowell استاد فیتزجرالد Fitzgerald مترجم خیام آنرا با انگلیسی ترجمه کرده است :

سرود شراب رودکی

(۱) انه در مجله گوتین گن ص ۶۷۸ - ۷۴۲ پنجاه و دو قصیده او را که روی هم رفته دویست و چهل بیت باشد فراهم آورده و باید باین مقدار اشعاری را که در فرهنگ اسدی از رودکی استشهد کرده افزود که نزدیک صد و شصت و یک بار از رودکی شاهد آورده. قسمت عمده این اشعار که اسدی نقل کرده ابیان يك قافه است (مثنوی) ولی در میان آنها هفده قطعه کوتاه یافته ام (رجوع شود بص ۶ - ۹ - ۱۱ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۵۰ - ۵۱ - ۶۱ - ۷۱ و دو قطعه از آنها که ۲۹ و ۲۱۱ باشد رباعیست). رجوع کنید بهرن در کتاب مزبور ص ۱۸ - ۱۹ و ملاحظاتی که در باب آن ابیات در ص ۲۱ آورده است. باید باین مقدار ابیات پراکنده دیگری را که در المعجم چاپ میرزا محمد کبیر شماره ۱۱ ثبت است افزود. رجوع کنید بفهرست آن در ص ۴۵۱

(۲) برای ستایش هم عصران از رودکی رجوع کنید به حاشیه های سابق ص ۳۵ شماره ۳ (یادداشت شماره ۲ از صفحه ۹۰۸ این کتاب) و نیز بکتاب براون تاریخ ادبیات ایران ج ۱ ص ۴۵۵ و باید ستایش کسانی را که در کتاب سابق الذکر اسدی ص ۲۸ از چاپ هرن آمده است بر آن افزود.

رودکی در نظر مردم باختر

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی (ده بیت) (۱)

ترجمه ادوارد بیز کوول Edward Byes Cowell

و نیز تغزلات دیگر را هم می توان برین شماره افزود که گاهی
مرائی و گاهی وصف معشوق و گاهی شکوه عاشقانه است. (۲)
مثلا هیچکس به از رودکی نه تواند درد های فراق معشوق و
مسرتهای وصال محبوب خویش را وصف کند. قطعه ای که ترجمه
میکنم نمونه ای از آنست :

وصال پس از فراق معشوق

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران که هیچ آدمشی نیست دیده از دوران
..... (پس از شش بیت) :

چو حلقه کرده جهانم بزلف چون چنبر چو گوی کرده جهانم بجعد چون چو گان (۳)
..... (پس از آن چهار بیت دیگر) (۴)

(۱) در باب ترجمه این قطعه بتوسط استاد کوول رجوع شود بکتاب براون
ص ۴۵۷ - ۴۵۸ و برای متن فارسی با ترجمه آلمانی رجوع کنید بمقاله اته ص ۷۲۲-
۷۲۳ و مطابقه کنید با کتاب «شعر درباری ... Poesie Die höfische ...» ص ۱۵
۱۴ و نیز بمقاله ویکرینگ مجله ملی ۱۵ ص ۳۳۵

(۲) ترجمه برخی از این تغزلات را گذشته از آنچه من درین فصل آورده ام
در مقالانی که اشاره شد و بعلم اته و دار مستتر ویکرینگ است و در کتاب تاریخ شعر فارسی
بیزی ج ۱ ص ۱۳۱ - ۱۳۵ می توان یافت.

(۳) حقه را تشبیه کرده است بسر برگشته چو گان و مانند آن در ادبیات ایران
باز دیده می شود *

(۴) «ای متن این اشعار رجوع شود بمقاله اته در مجله کوتین گن ص ۷۱۲ -
۷۱۳ و در اصل قافیه a و (l و d) و f و h است و نیز مقابله کنید با ترجمه بکرینگ
ص ۳۳۶ - ۳۳۷ .

بوسه که یگانه دلداری غمدیدگانست هنگامی که از روی عشق
سوزان چون عشق رودکی باشد ارمغانی ملکوتیست که خدا آنرا متبرک
کرده است ، باین جهتست که رودکی در گوش معشوقه خویش می گوید:
بوسه و تبرک خدا

با دو سه بوسه رها کن این دل از درد خناک
تا بمن احسانت باشد احسن الله جزاک (۱)
این بوسه ها را پایانی نیست ، رودکی دلیل خویش را درین بیت
می گوید :

بوسه های تلخ و شیرین

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری بیش تشنه تر گردی (۲)
یک رباعی شوخی رودکی سزاوار ترجمه است زیرا که ایرانیان
ذوق خاصی برای هزل دارند . کسی در پیری موی خود را خضاب کرده
بود (۳) و رودکی در یک رباعی پاسخ می دهد :

(۱) برای متن رجوع شود بانه ص ۷۴۲ و بکتاب دار المستتر « ماخذ شعر
ایرانی » ص ۲۰ .

(۲) برای متن این بیت رجوع شود بیاد داشت سابق .

(۳) گمان می رود نخستین اعتراضی که بر خضاب شده از معاصر رودکی ابوظاهر
خسروای باشد که پس ازین ذکر او با کسائی درهمین باب در فصل بعد خواهد آمد (ص
۵۱) . چهار مصرع خسروانی را ترجمه می کنم (برای متن رجوع شود بکتاب بینزی
ص ۶۴ و مقابله کنید بان ترجمه بیکرینگ ص ۸۲۱ - ۸۲۲) :

عجب آید مرا ز مردم پیر	که همی موی را خضاب کنند
بخضاب از اجل همی نرهند	خویشان را همی عذاب کنند

رباعی در رنگ کردن مو

من موی خویش رانه از آن می کنم سیاه تا باز تو جوان شوم و نو کنم گناه
چون جامها بوقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه^(۱)

در بیت آخر این رباعی معنی دقیق تر از آنچه می فهمیم منظورست و آن سبک روحی جوانیست که از میان رفته، مخصوصاً هنگامی که دوست و ستایشگر او شهید بلخی که رودکی مرثیه سوزناکی درباره وی سروده است از دست او رفته است و از قرار معلوم روزگار رودکی هم بد شده بود و نصر ممدوح او در سال ۹۴۲ میلادی مرده و گذشته از همه هر چه سنش بالا تر می رفت تنگ دستی او افزون می شد و همان ناله ای را که يك قرن پیش از رودکی در میان آنگلو ساکسونها شاعر بیر انگلیسی ساینوولف Cynewulf از سینه بر آورده است و از روزی که زندگی بشر آغاز شده همان ناله در خاموشی شبها از درون میلیونها کسان بر آمده همان ناله سوگواری نیز از روان رودکی در رئای گذشت خرسندیهای جوانی و فرا رسیدن درد های روزگار بیدری بر آمده است. این بث شکوای رودکی که شعر های نخستین آن هنوز در روش حق گوئی خود رونق و صفای خاص دارد شایسته آنست که یکسره ترجمه شود، هر چند که ذوق امروز برخی از ابیات آنرا نمی پسندد:

ناله رودکی از پیری

مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود (پس از ۱۶ بیت) :
همیشه چشمم زی زلف کان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود^(۲)

(۱) برای متن رجوع بقالة انه در مجله کوتین کن ص ۷۳۹.

(۲) مقصود وی از مردم سخندان شاعرانست.

- (پس از دو بیت دیگر) :
- بدآن زمانه ندیدی که در جهان رفتی سرود گویان کوئی هزارستان بود (۱)
- (پس از دو بیت دیگر) :
- داد میر خراسانش چل هزار درم وز وفزونی يك پنج میر ما کان بود (۲)
- (پس از يك بیت دیگر) :
- کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم عصابیار که وقت عصا و انبان بود (۳)
- بایان زندگی رودکی بدین نهج در تاریکی غم و اندوه سر انجام
بافت تارهای چنگ او خاموش ماند و آهنگ آواز وی از کار افتاد.
چه می تواند آن آوازهای گم شده را دوباره بدست آورد و بار دیگر آن
تارهای خاموش گشته را نوازش در آورد ؟

(۱) دارمسر در ص ۲۵ تصور می کند که مراد از هزار دسان اشاره ایست
بکلیه و دمه که ماخذیست برای الف لیله و لیله .

(۲) این بیت دشوارست . اته (درس ۷۰۲ رجوع شماره يك) چنین ترجمه
می کند : چهار امیری که روحی چنان بارسا داشتند يك واحد دیگر بشمار آمدند ،
هم در ص ۳۳۸ چنین ترجمه کرده است . ازین ترجمه بر می آید که نصر بواسطه
دهش خود خلیفه پنجم شده است یعنی پیافه چهار خلیفه اول اسلام رسیده ولی این ترجمه
سیار خوب بنظر نمی آید من ترجیح می دهم اشاره ای را که درین بیت شده اشاره
یکی از خلفای عباسی معاصر رودکی بدانم . در کتاب پیری ج ۱ ص ۱۳۴ نیز چنینست
(مواف خود با نگلیسی چنین ترجمه کرده است : بجای ار شاهزاده صاف و دلیر با بن
افزوده شد ، س . ن) .

(۳) برای من رجوع کنید مقاله اته ص ۶۹۶ و ۶۹۹ و کتاب پینزی ص
۵۹ - ۶۱ و مطابقه کنید با ترجمه پینزی ج ۱ - ص ۱۳۳ - ۱۳۴ و ترجمه بیکرینگ ص ۳۳۷ -
۳۳۸ . قافیه اصلی : تکرار می شود لا و غیره است ، در فارسی آن بود ،



- ۱۹ -

خاور شناس معاصر انگلیسی روبن لوی Reuben Levy در کتاب خود بنام « ادبیات ایران » لندن ۱۹۲۳ - Persian literature London 1923 (ص ۱۸ - ۲۱) دربارهٔ رودکی چنین گفته است :

« پس از ابو شکور رودکیست و او نخستین شاعر در باری ایران بود (متوفی در حدود ۹۵۴ میلادی). شعر او آغاز شعر درباری ایراست و در گفتار او بیشتر ستایش هائیت که در آن تملق بسیار دربارهٔ ممدوح خویش دارد و همین ستایشهاست که در ضمن بسیاری را از گمنامی و گرسنگی رهائی بخشیده است. نام حقیقی او ابو عبد الله جعفر بن محمد و تخلص او بروذکی بمناسبت مولد وی در خراسانست. گویند که کور مادر زاد بود ولی با این نقص طبیعی هوش و قریحهٔ سرشار وی را شاعر محبوب دربار پادشاه سامانی نصر بن احمد (۹۱۴ - ۹۴۳ میلادی) کرد. روش او در شاعری بسیار ساده و روانست و می نماید که وی را احساسات صمیمانه بوده، هر چند که با این سادگی رنگ مصنوع داشته و همین رنگ تصنع است که بعد ها بسیاری از اشعار فارسی را تباه کرده است. حکایت مشهوریست که گویند در تغزلات و براسگیختن احساسات چنان الفاظ مناسب بکار می برد که بیشتر هنگامی که دلایل درباریان شاه بی اثر بود او پادشاه را بوسیلهٔ اشعار خویش بمقصود خود بر می گردانده است. پادشاه مدتی در هرات مانده بود و درباریان وی که بباز گشت بیخارا یعنی دیار خویش بسیار مایل بودند هر چه می کردند سود مند نمی افتاد. تا سر انجام بوود کی وسیله جستند و او چنان شاه را

گرم کرده و بر آه انداخته می ، سیر پی بر سینه بر اسب خویش نشست و حتی منتظر چکمه های خود نشد . در باره قطعه شعری که مقصود وی را باین خوبی انجام داده بعد ها تذکره نویسان چنین خرده گیری کرده اند که از بس دور از تصنع و تکلفست نمی توان آنرا شعر شمرد . از همین خرده گیری می توان دانست که چرا پس از آن تا این پایه تصنع در شعر فارسی پیدا شده است . شعر رودکی تناقض در میان خوشی ها و مسرت های طبیعی را که در ایران بوده است با روش زندگی خشک و زاهدانه تازیان نشان می دهد و این آغاز تناقض است و پس از رودکی بیشتر دیده می شود . حکمت الهی نمی توانسته است زن و شراب و شعر و عشق را از میان برد و شاعران زمانه احساسات طبعی خود را با اشعاری که در وصف این نعمت ها می سروده اند بیان کرده اند . در پایان عمر رودکی از نظر ممدوح خویش افتاد و در تنگ دستی مرد .

آثار رودکی بسیار و شامل سه داستان تاریخی بود که معروف ترین آنها وامق و عذراست که ری از پهلوی گرفته و پس از و بسیاری از شاعران پیروی کرده اند ، هیچ يك ازین داستانهای منظوم بدست نیست ولی شماره ای معتناء به از قصاید و غزلیات او در تذکره ها و سفینه های اشعار مانده است . این قسمت از مذهب او که می آید نمونه ای از روش او در شعرست :

خیال رزم تو گر در دل عدو گذرد ز بیم تیغ تو بندش جدا شود از بند
(۵ بیت)

یکی از غزلیات رودکی را جامی در بهارستان آورده و استاد براون در تاریخ ادبیات خود آنرا از روی ترجمه استاد کول Cowell

نقل کرده که بیت نخستین آن اینست :

یاران می که پنداری روان یا قوت نابستی و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی

قصیده دیگر در باب بهار نیز سزاوار ترجمه است :

مه نپسان شب بخون کرد گوئی بر مه کانون (شش بیت)



— ۲۰ —

مستشرق معاصر انگلیسی ا. دبسن E. Denison Ross

در « مجله انجمن آسیائی همایونی » Journal of the Royal Asiatic Society در شمارهٔ ماه اکتبر ۱۹۲۴ ص ۶۰۹ — ۶۴۴ مقاله ای بعنوان « رودکی و رودکی مجعول » Rudaki and Pseudo - Rudaki نوشته است که اینست ترجمهٔ آن :

رودکی و رودکی مجعول

اثر ا. دبسن رس

- ۱ - رودکی شاعر .
- ۲ - رودکی و قطران .
- ۳ - اشعار دیوان مجعول رودکی .
- ۴ - دیوان رودکی چاپ طهران .
- ۵ - مجموعهٔ اته .
- ۶ - کلیله و دمنه .
- ۷ - اشعار رودکی که تاریخ بی‌هقی نقل کرده .
- ۸ - قصیدهٔ مادر می .
- ۹ - نتیجه .

تا امروز مجموعه خالصی از اشعار حقیقی رودکی بدست نیامده و درین مقاله من کوشش می کنم نشان دهم که چقدر از اشعار رودکی باقی مانده و چه اشعاری را جعلاً تذکره های فارسی رودکی نسبت داده اند. هرچند که رودکی یکی از موسسین شعر پارسیست و کتاب کلیله و دمنه را بنظم آورده ولی ظاهراً از همان قرون اول تمام اشعار او از میان رفته زیرا هرچند اسدی اصغر در کتاب لغت فرس خود بیش از شعرای دیگر از روده کی شعر آورده است و نیز سابر فرهنگهای فارسی پرست از ابیات رودکی باز تذکره نویسان قرن شانزدهم همواره شکایت کرده اند که گرد آوردن شعر رودکی مشکلت.

ترجمه احوال رودکی مکرر بانگلیسی نوشته شده و آخرین ترجمه او شرحیست که پرفسور جا کسن در کتاب خویش موسوم بشعر قدیم ایران (نیویورک ۱۹۲۰) نوشته است. در باب زندگی او اطلاعات بسیار کمست و تنها چیزی که قطعاً میدانیم اینست که رودکی شاعر دربار نصر بن احمد سامانی بود و او از سال ۹۱۳ تا سال ۹۴۲ میلادی در ماوراء النهر حکومت داشته است. تاریخ ولادت و وفات رودکی معلوم نیست و معروفست که کور زائیده شده.

لازم نیست تمام اشعاری را که شعرای دیگر بمدح او گفته اند در اینجا تکرار کنم زیرا این اشعار را غالباً همه جا نقل کرده اند ولی این سطور تازی را که تازه نخستین بار ست طبع شده درین مورد نقل میکنم.

در صفحه ۶۲ راحة الصدور (۱) این اشعار مذکور است :

لولا جریر و الفرزدق لم یدم ذکر جمیل من بنی مروان
و نری ثناء الرودکی مخلصاً من کل ما جمعت ننو سامان

منبع دیگری را که در شرح احوال رودکی بدستست در اینجا ذکر می‌کنم زیرا که اهمیت آن بیش از آنست که تا بحال متوجه آن بوده اند. در کتاب الانساب (۲) سمعی می‌گوید :

الروذکی بضم الراء و سکون الواو و فتح الذال المعجمة و فی آخرها الکاف هذه النسبة الى روزك هي تاحية بسمرقند و بها قرية يقال لها بنج (۳) و هذه القرية قطب روزك و هي علی فرسخین فی سمرقند و المشهود (۱) منها الشاعر الملیح القول بالفارسية السائر دیوانه فی بلاد المعجم ابو عبل (!) الله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبد الرحمن ابن (!) آدم الروذکی الشاعر السمرقندی. کان حسن الشعر متین القول. قیل اول من قال الشعر الجید بالفارسية هو. وقال ابو سعد الادریسی الحافظ ابو عبد الله الروذکی کان مقدما فی الشعر بالفارسیه (!) فی زمانه علی اقرانه. [یروی عن اسمعیل بن محمد بن اسلم القاضي السمرقندی حکایة حکاها عنه ابو عبد الله بن ابی حمزة السمرقندی. لا نعلم له حدثا مسند او بعد

(۱) راحة الصدور و آت السورور تاریخ سلجوقیان مالیف الراوندی چاپ محمد اقبال - اوقاف گیب سلسله جدید ح ۲ - ۱۹۲۱ . این کتاب در اول قرن سیزدهم میلادی ماتمام رسیده است .

(۲) حاب عکسی بوسط اوقاف گیب (ج ۲۰ - ۱۹۱۳) ورق ۲۶۲ .

(۳) در ورق ۹۲ رونة يك در ذیل البنحی ذکر شده : بنج رودك همان قطب

رودکست ابو سعد ادرسی گوید رودکی در آنجا مدفون شد و خود مزار وی را دیده است .

ان رايت له رواية لم استحسن ترك ذكره . [قال وكان ابو الفضل البلعمي وزير اسمعيل بن احمد والى خراسان يقول ليس للروذكى غنى (۱) العرب والعجم نظير . ومات بروذك سنة ۳۲۹ (۱) .

عباراتی که در بین قوسین گذاشته شده میرزا محمد خان در حواشی خود بچهار مقاله بدلابلی حذف کرده (۲) . از متن معلوم میشود که کلمهٔ روایت اشاره بحدیث است لیکن در عربی روایت هم مصدر راویست و هم روایت بمعنی ضابط اشعارست . در فارسی نیز کلمهٔ راوی در ضبط اشعار ذکر میشود . باید بخاطر داشت که سمعانی تراجم احوال کتاب خویش را بزرگان مذهب انحصار داده و بنا برین مشکلست تصور کرد که رودکی « راوی » یعنی کسی که اشعار شاعری را ازبر بخواند داشته است . (۳) نظامی عروضی در چهار مقاله ، حکایت بیستم ، گوید که راوی اشعار فردوسی شخصی بوده است موسوم بابودلب (۱) (۴) و از فرهنگهای فارسی بر میآید که اسم راوی اشعار رودکی میج یاماج بوده است (رجوع شود بصحیفه ۶۳۶) . این نکته بیشتر اشکال فراهم میکند که چگونه منظومه

(۱) تذکره های معروف فوت او را باختلاف از ۳۳۰ تا ۳۴۳ هجری می نویسند .

(۲) چهار مقاله ، متن فارسی ، چاپ اوقاف کتب (ج ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۹۱۰) ص ۱۲۵ - ۱۲۶ از حواشی فارسی .

(۳) ژوکوفسکی Zhukovski در شرح حال ابوری نخستین کسیست که توجه را بسوی راوی های شعرای ایران جلب کرد . رجوع شود بتاریخ ادبیات فارسی براون ج ۲ - ص ۳۷۳ .

(۴) رجوع شود بکتاب نولدکه Nöldeke باسم « حماسه ملی ایرانیان Das Iranische Nationalepos (لایزیخ وبرلن ۱۹۲۰ - ص ۲۷) . فردوسی نساخی مخصوص باسم علی دیلم داشت .

ترجمه کليلة و دمنه بکلی از میان رفته. در صحایف بعد اشاره خواهد شد بایات پراکنده این مثنوی روایی که از دست فراهوشی نجات یافته است ولی درین موقع اشارتی از شهنامه فردوسی را ذکر می کنم که ظاهراً قدیم ترین اشارتست باثر کم شده رودکی (رجوع شود بطبع تورنر ماکان Turner Macan - ج ۴ - ص ۱۷۵۰ سطر ۱۶ و چاپ مول Mohl ج ۴ - ص ۴۵۵):

کليلة بتازی شد از پهلوی	بدینسان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر	بد آنکه که شد در جهان شاه نصر
گرامیاه بو الفضل دستور اوی	که اندر سخن بود گنججوراوی
فرمود تا پارسی و دری	بگفتند و کوتاه شد داوری
وز آن پس بدو رسم و رای آمدش	برو بر خرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان	کزو یاد گاری بود در جهان
گذارنده را پیش بنشانند	همه نامه بر رودکی خوانند
پیوست گویا پراکنده را	سفت این چنین در آکنده را

۲ - رودکی و قطران

در ۱۸۷۳ دکتر اته در «نشریه دار العالم گوین گن» Nachrichten der Universität zu Göttingen مقالته بعنوان «رودکی شاعر سامانی Rudagi, der Samaniden Dichter» نشر داد و در آن متن و ترجمه تمام قطعاتی را که در ۲۶ کتاب مختلف از رودکی بدست آورده بود منتشر ساخت. از آن پس این مقاله مآخذ تمام تحقیقات اروپائیان درباره رودکیست و ۲۵ قطعه شعر که از او ذکر شده بضمیمه هشت

رباعی را عموماً از اشعار حقیقی رود کی میدانند (۱).

قدیم ترین مآخذ آنکه کتاب لباب الالباب محمد عوفیست که در سال ۱۲۲۰ میلادی تألیف یافته ولی از زمانی که آن مقاله نوشته شده تا کنون مآخذ بسیار دیگر بدست محققین اروپائی آمده است که آنها را بحقیقت نزدیک تر میکنند. ازین مآخذ مخصوصاً لغت فرس اسدی اصغر (۲) که در سال ۱۰۶۰ میلادی نوشته شده و المعجم شمس قیس که در تاریخ ۱۲۱۷ میلادی تألیف یافته (۳) قابل ذکر است. مآخذ سوم که بسیار اهمیت دارد تاریخ منحصر بفرد مسعود غزنوی تألیف بیهقی است ولی با آنکه آنکه از وجود این کتاب کاملاً مطلع بود از توجه بدان تجاehl کرده که این کتاب چهار شاهد از رودکی (۴) دارد که مطابق تاریخ تألیف کتاب یعنی ۱۰۵۰ میلادی باید آنها را چون شواهد لغت فرس اصلی و حقیقی دانست.

شواهدی که از تاریخ بیهقی در آخرین مقاله چاپ شده قطعاً مهم ترین قطعاً نیست که از قصاید رودکی مانده زیرا اسدی فقط ابیات پراکنده این اشعار را ثبت میکنند. از طرف دیگر اسدی يك رباعی کامل و شانزده

(۱) شبلی نعمانی در شعر المعجم گوید رباعی که مطلع آن « چون کار دلم » است (نمرة ۳۷) حتماً در زمان رودکی گفته نشده ؛ به هر گز رودکی نمی تواند آن کلام نهین هوسکتا .

(۲) Asadi's Neupersische Worterbuch چاپ یل هرن Paul Horn (برلن ۱۸۹۷).

(۳) المعجم فی معاییر اشعار المعجم چاپ میرزا محمد و ج . ج . باون . اوقاف کب ج ۱۰ - ۱۹۰۹.

(۴) این اشاره را بدوست بسیار فاضل ایرانیم آقای نقی زاده مدیونم .

بیت از کلیله و دمنه او را برای ما محفوظ گذارده است .

شمس قیس نیز چون بیهقی در ضمن ۱۸ شاهدی که از رودکی آورده چندین بیت او را متوالیاً ضبط کرده و تمام شواهد او روی هم رفته ۲۹ بیت است .

در زمانی که مقاله اته چاپ شد رساله خطی کوچکی در اروپا مکشوف گشت موسوم بدیوان رودکی . این کتابچه غالباً از اشعار قطران تبریزست که تقریباً صد سال پس از رودکی میزیسته و من بجز پنج قصیده از چهل قصیده این کتاب ماقی را باالتمام در دیوان خطی دیگری از قطران یافته ام (۱) . درین مقاله همه جا این دیوان را باسم « رودکی مجموع » خواهم نامید . هر چند ظاهراً این مجموعه را اته ندیده بود و اطلاعی از آن نداشت معذک در موقعیکه مقاله خود را در باب ادبیات پارسی جدید برای کتاب « اساس فقه اللغة ابرانی » Grundriss der Iranischen Litteratur (ج ۲ - اشتراز بورگ ۱۸۹۶ - ۱۹۰۴) می نوشته است از روی مجمع الفصحاء اطلاع یافته بوده که اغلب اشعاریکه رودکی منسوبست در حقیقت متعلق بقطران میباشد .

نسخه های دیوان مجموع رودکی که من از آن اطلاع دارم دو نسخه در موزه بریطانیا بعلامت (or ۷۸۹۴ و or ۳۲۴۶) است و

(۱) سه نسخه خطی که بدان رجوع کرده ام اینست : نسخه (۱) بریتیش موزیم (موزه بریطانیا) بعلامت or ۳۳۱۷ و نسخه (ب) موزه بریطانیا بعلامت or ۲۸۷۹ و نسخه (پ) نسخه خطی متعلق بپرفسور ادوارد براون که با کمال لطف آنرا باختیار من گذاشت ، این کتاب متعلق بوده است بکتابخانه رضا قلی خان هدایت و یادداشت ها و ایات اضافی بسیار در حاشیه آن نوشته اند .

يك نسخه در تصرف من . این سه نسخه در جزئیات با هم مطابقت دارد و مطابق یادداشتی که در نسخه موزه بریتانیا به علامت or ۷۸۹۴ دیده میشود کتاب مزبور ظاهراً از روی يك نسخه خطی که در مسجد سپهسالار طهرانست استنساخ شده (۱) .

نسخه دیوان رودکی خود من نیز شاید مانند دو نسخه دیگر در نیمه دوم قرن نوزدهم نوشته شده باشد . این نسخه روی هم رفته شامل چهار قطعه شعر است که دو قطعه از آن رباعی است . تردید من در گوبنده حقیقی این اشعار نخست ازین بود که دیدم قصیده اول آن را شفر Schefer در جلد دوم « منتخبات فارسی » Chrestomatie persane خود (۲) باسم قطران ضبط کرده است . پس از آن کشف کردم بٹ شکوایی را که قطران در موقع زلزله بزرگ تبریز سال ۱۰۴۲ میلادی گفته است و آنرا هم شفر چاپ کرده در کتاب مزبور ثبت کرده اند . از همین جا بتنهائی معلومست که این مجموعه اشتباهاً بنام رودکی است .

چون دیوان کامل قطران همه جا یافت میشود لازم نیست تمام تذکره ها و کتب دیگر را که ذکری از اشعار او دارد درین جا متذکر شوم . تنها کافیست گفته شود که هر چند شمس قیس و عوفی هر يك نمونه ای

(۱) نسخه رودکی شاعر قدیم ایرانی از روی يك نسخه خطی متعلق به لیلی میرزا . این نسخه خطی فعلاً (۱۸۹۰) در کتابخانه مدرسه سپهسالار در طهرانست . (باسم دیوان قطران صحافی شده) .

(۲) شفر نخستین اروپائیت که منوجه اشعار قطران شده و میگوید که اولین دفعه بوسیله نسخه ای که در ۱۸۴۱ نوشته شده با این اشعار آشنا شدم و آن نسخه را از روی نسخه خطی کهنه که در شیراز بوده است برداشته اند .

از اشعار او بدست میدهند معنك نه اسدی در فرهنگ خود ذکر ازو کرده و نه نظامی عروضی وی را در ردیف شعرای بزرگ در چهارمقاله نام برده است. قدیم ترین فرهنگی که ذکر قطران دارد رساله حسین وفائیس (۱) که شعری ازو را در ذیل کلمه تیر آورده است.

اگر شهرت قطران در قرن یازدهم منحصر بشمال ایران هم بوده است باز نمی توان باور کرد که اسدی اورا نشناسد، در صورتیکه اسدی گرشاسب نامه خود را بنام ابودلف حاکم اران که یکی از ممدوحین قطران بوده است تمام کرده.

بعلاوه چنانکه از منتخبات اشعار او در کتاب عوفی و کتاب دولتشاه معلوم میشود قطران مخصوصاً در تجنیسات و اشعار ذو قافتین معروف بوده است. هر چند که اگر تمام دیوان او را ملاحظه کنیم خواهیم دید که در عدهٔ خیلی از اشعار خود این صنایع را بکار برده است روی هم رفته قصاید او همه محکم و غراست و همینکه بعضی از آنها را جزو اشعار استاد بزرگی چون رودکی آورده اند دلیل بر خوبی آنهاست. ماخذ عمدهٔ شرح احوال قطران یکی خلاصهٔ الاشعار تقی کاشی (نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا بعلا مت ۳۵۰۶ or) و دیگری مجمع النصحای رضا قلی خان هدایت (چاپی ج ۱ - ص ۴۶۶) است. نکتهٔ عمدهٔ مربوط بتحقیقات ما اسم ممدوح اوست زیرا همین نکته است که گویندهٔ حقیقی اشعار منسوب برودکی را معین میکنند.

(۱) رجوع شود بمقالهٔ زالمان Saleman بعنوان «مختصری در باب طبع معیار جمالی» Bericht über die Ausgabe des Mi ja ri-Jamali در «منقرات آسیائی Mélanges Asiatiques - سن بطرزبورغ ۱۸۸۸ - ص ۴۶۹.

۱. بواسطه تنگی جا شرح و بسط در باره ممدوحین قطران را باید بموقع دیگر گذاشت. زیرا مقصود ازین مقاله اینست که معلوم کنم فعلا در باب آثار رودکی چه اطلاعات بدستست. تقی کاشی فوت قطران را بسال ۴۲۷ هجری می نویسد و رضا قلی خان در سنه ۴۶۵. از مآخذ دیگر می دانیم که قطران سال ۴۳۴ در زلزله نزرگی که در باب آن قصیده گفته است (این قصیده نمره ۱۳ از دیوان مجعول رودکیست) و در سنه ۴۳۸ و قتیکه ناصر خسرو را ملاقات کرده است در تبریز بوده (رجوع شود بسفر نامه ترجمه شفر ص ۱۸ تا ۱۹).

رضا قلی خان در مجمع الفصحا (چاپ سنگی ج ۱ ص ۴۶۶) گوید ممدوحین قطران ابونصر مملان، عضد الدوله، ابومنصور هستمندان (کذا)، فضلون و شاه مملان بوده اند. در صورتیکه تقی کاشانی (کتاب سابق الذکر) گوید ممدوحین وی امیر ابو منصور المعمری (حکمران آذربایجان از طرف خلیفه قائم)، امیر ابو الخلیل جعفر، ابو الهیجا منوچهر و دیگران بوده اند. تمام این اسامی در قصاید قطران دیده میشود اما شکفت است که تقی کاشی ذکر ابونصر نمی کند و نیز شکفت است که رضا قلی خان بآنکه تذکره تقی کاشی را دیده است اشارتی بابو الخلیل جعفر ندارد و حال آنکه اسم او در اغلب از قصاید قطران دیده میشود. بعضی از نویسندگان ایرانی تصور کنند که سبب نسبت دادن قصاید قطران برودکی اینست که ممدوح رودکی نصر بن احمد و ممدوح قطران ابو نصر یک اسم داشته اند^(۱). این عقیده را در حواشی که ببعضی از نسخ

(۱) رضا قلی می گوید این اشتباه بعضی را باین تصور آورد که رودکی با سه

موزۀ بریطانیا نوشته شده نیز ذکر کرده اند و تکرار آن در اینجا ضرور نیست. (۱) این شبهه اگر اتفاق افتاده باشد بنظر من فقط عمدی بوده و یقیناً بر حسب اتفاق نبوده است و تصور می کنم که بدو از یکی از ادبای ایران چون دیده ست که از اشعار رودکی چیزی نمانده مصمم شده است که این کسر را جبران کند و اتفاقاً دیوان شاعری تا یک درجه گمنام چون قطران را بدست آورده و بهترین قصاید وی را که اسم ابونصر در آن بوده است انتخاب کرده و آنها را با اشعاری که از رودکی مانده بود و هیچ یک مدح نصر بن احمد را با اسم ندارد مخلوط کرده است و دیوان رودکی را پدید آورده که تمام یا یک قسمت آن در دیوان مجعول رودکی طهران دیده میشود. از میان ۱۶ قصیده دیوان مجعول رودکی که اسم ممدوح در آن هست بجز سه قصیده مابقی با اسم ابونصرست و این نکته تا یک اندازه نظر مرا تأیید می کند که در انتخاب اشعار قطران قصد عمدی در میان وده است و الا قطران در دیوان خود دیگرانرا هم مدح گفته است.

در دیوان رودکی چاپ طهران که بعد در آن باب بحث خواهم کرد ازین هم قدمی فراتر گذاشته اند و در عنوان قصاید اسم خیالی « ابو نصر ابن احمد ساعانی » را ثبت کرده اند.

دیوان مجعول رودکی دارای ۳۸ قصیده و دو غزل و دو رباعیست از میان آنها ۱۶ قصیده دارای هم ممدوحست بدین قرار :

(۱) این یاد داشت ها را بهمن بن عبد الله میرزا بن فتحعلی شاه نوشته که مؤلف عالی مقام و شخص کتاب دوست بوده و با اسم بهاء الدواه معروفست. رجوع شود بدیل فهرست کتب خطی فارسی موزۀ بریطانیا نالیف ریو ص ۱۳۸.

بو نصر مملان	شامل اسم	نمرة ۱
ابو نصر محمد	« «	۲ «
ابو نصر	« «	۸ «
ابو منصور مسعود	« «	۹ «
میر ابو نصر محمد	« «	۱۰ «
میر ابو نصر بن مسعود بن مملان	« «	۱۱ «
میر ابو نصر	« «	۱۶ «
شاه ابو نصر	« «	۱۷ «
میر ابو نصر	« «	۱۸ «
امیر ابو نصر	« «	۲۰ «
ابو نصر	« «	۲۱ «
ابو جعفر محمد بن احمد	« «	۲۴ «
ابو نصر	« «	۳۰ «
ابو نصر مملان	« «	۳۳ «
ابو نصر	« «	۳۴ «
ابو نصر بن مسعود بن مملان	« «	۳۵ «

ازین قراد سیزده قصیده در مدح ابو نصرست که اسم کامل او ابو نصر محمد بن مسعود بن مملان بن وهسودان^(۱) میباشد. نسخه خطی دیوان قطران متعلق پیرفسور براون که فقط منتخباتی از اشعار اوست و بترتیب حروف تهجی هم مرتب نیست دارای ۲۰۳ قصیده و ۱۲ رباعی

(۱) منجم باشی در نسخه چاپی «دهسودان» می نویسد در صورتیکه در نسخه خطی

قطران «هستودان» است.

و يك بيت از مثنوی است و بیست نفر ممدوح مختلف در قصاید مختلف آن می توان یافت که ۴۶ قصیده از آن باسم «ابو نصر» است. ابو منصور (مسعود - وهسودان بن محمد مملان بن وهسودان الروادی العضدی) در دوازده قصیده نام او برده شده و ابوخلیل جعفر در ۲۲ قصیده.

پس از آنکه در باب اشعار رودکی شروع بتحقیقات کردم نظرم متوجه گشت بتذکره نادری در موزه بریطانیا باسم میخانه که مؤلف آن شخصی بوده است موسوم بحسن رازی ابن لطف الله طهرانی و در حدود سال ۱۰۴۰ هجری (۱) تالیف یافته است.

در حق رودکی مینویسد که ظاهراً تمام دواوین حقیقی رودکی از میان رفته. در تاریخی که کتاب را می نوشته است (سال ۱۰۲۵ هجری) مؤلف مزبور پنج شش هزار بیت از رودکی در کتابخانههای مختلف سراغ داشته ولی معلوم شد که تمام آنها از اشعار حکیم قطران بوده و سبب آنهم شباهت اسامی محمد و حین بوده است. پس از آن مؤلف گوید: «راقم این سطور حسن رازی تقریباً بیست نسخه دیوان رودکی را مطابقه کرد و با يك نسخه قدیمی دیوان قطران مقابله کرد و از میان آن فقط چند قصیده باقی ماند که ظاهراً از رودکیست و این قصاید را مؤلف کتاب جمع آورده است.»

منتخبات او عبارتست از شش قصیده و بیست رباعی و در اغلب موارد اسم کتابخانه ای که آن اشعار را از آنجا پیدا کرده است تصریح می کند.

تمام قصایدی را که او انتخاب کرده است من در جاهای دیگر

(۱) بعلامت ۳۵۳۷. رجوع شود بمجمع الفصحا ج ۲ - ص ۳۸.

یافته ام، بجز قصیده سوم را که خود میگوید از مجموعه ای بیرون آورده است که سیصد سال پیش نوشته شده است (یعنی در قرن هشتم هجری) و مطلع آن اینست:

آمد بهار خرم بارنگ و بوی صلیب (!) با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
نکته جالب توجه اینست که یکی از کتابخانه ها که بدان رجوع کرده کتابخانه اعتماد الدوله در آگره بوده است.

۳ - اشعار دیوان مجعول رودکی

درین رساله مطلع قصایدی را که در دیوان مجعول رودکی ثبت است درج میکنم. نخست هر جا اسم ممدوح برده شده است ذکر میکنم و ثاباً عدّه ابیات نسخه خطی را می نویسم و ثالثاً صحیفه وعدّه ابیات چاپ طهران را ذکر میکنم (۱)، رابعاً با مجموعه اته و عدّه ابیات آن مطابقه میکنم، خامساً با دیوان قطران و مخصوصاً نسخه موزّه دریطانیا مقابله میکنم. در مورد قطران همه جا عدّه ابیات را ذکر نکرده ام، زیرا این عدّه در نسخه های مختلف دیوان او که دیده ام فرق دارد و باید دانست که در نسخه طهران عدّه ابیات غالب قصاید بیشتر از شماره ای هست که در دیوان مجعول رودکی بافت میشود. این ابیات اضافی عموماً در دیوان قطران مندرجست.

نمره ۱

دل من با هوای نیکوان گشت آشنا در سرشک دیده گردان شد چو مرد آشنا
ممدوح بونصر مملان. ۳۹ بیت. چاپ طهران ص ۱ - ۴، ۳۰

(۱) ازین بعد این مجموعه را بنام چاپ طهران خواهم نامید. شرحی ازین کتاب

بعد ازین داده خواهد شد.

بیت. اتمه نمرة ۴، ۱۵ بیت. قطران ۳۳۱۷ or ورق ۱ رویه دوم -
شعر منتخبات فارسی.

نمرة ۲

چو بگشاید نگار من دو بادام و دو مرجان را
بدین نازان کند دل را بدان ریحان (!) کند جان را

۷ بیت. چاپ طهران ص ۵، ۷ بیت. قطران ۳۳۱۷ or ورق
۲ رویه دوم. بعضی تذکره ها این بیت دوم را نقل کرده اند:

من و جانان بجان و دل فرو بستیم بازاری
که جان و دل مرا دادست و من جان داده جانان را

نمرة ۳

خدا یگانا جان منا بجان و سرت که جان بشد ز تنم تا جدا شدم ز درت
۲۰ بیت. چاپ طهران ص ۵ تا ۷، ۲۰ بیت. قطران ۳۳۱۷ or
ورق ۲۳ رویه دوم.

نمرة ۴

تا ز آمدن دوست بر من خبر آمد گوئی سرم از ناز نه حور شید (!) بر آمد
۱۴ بیت. چاپ طهران صفحه ۱۰ تا ۱۳، ۳۶ بیت. قطران or
۳۳۱۷ ورق ۳۴ رویه دوم.

نمرة ۵

اسب طرب و عیش تو ای شاه بزین باد جان و تن خصمان تو پیوسته حزین باد
۷ بیت. چاپ طهران صفحه ۱۳، ۱۴، ۷ بیت. قطران or ۳۳۱۷
ورق ۳۶ رویه اول.

نمره ۶

خدا یگان جهان را طیب دارو داد موافق آمد از بهر آنکه نیکو داد
 ۹ بیت . چاپ طهران ص ۹ ، ۱۰ ، ۹ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ،
 ورق ۳۲ رویه اول .

نمره ۷

یک بار بود عید بیک سال بیک بار همواره مرا عید ز دیدار تو هموار (!)
 ممدوح ابو نصر محمد . ۴۷ بیت . چاپ طهران ص ۱۸ تا ۲۲ ،
 ۴۹ بیت . اته نمره ۷ ، ۱۳ بیت . [رجوع شود بضمیمه کتاب اوزله
 Ouseley ۱۲۷۰] قطران or ۳۳۱۷ ورق ۶۷ رویه اول .

نمره ۸

شنبه شادی و اول مه آذر زخمه برافکن بعود و عود بر آور (!)
 ممدوح ابو نصر . ۲۳ بیت . چاپ طهران ص ۲۲ تا ۲۶ ، ۴۰
 بیت . قطران or ۳۳۱۷ ، ۶۸ رویه دوم .

نمره ۹

افتخار دهر ابو منصور مسعود آنکه هست بندگان را بمیران صد هزاران افتخار
 ممدوح ابو منصور مسعود . ۱۸ بیت . چاپ طهران ص ۲۶ تا
 ۲۹ . ۳۴ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۵۳ رویه دوم . درین کتاب
 بجای « اختیار » کلمه اول « افتخار » است . این بیت شعر هفدهم از
 قصیده ایست که در هر نسخه قطران موجود است و مطلع آن قصیده
 اینست :

شر ز فرماه فروردین جهان فردوس وار باغها دیبا سبب شد شاخها مر جان نوار (!)
 خیلی شگفت است که در چاپ طهران هم ابتدای این قصیده همین

بیت است. شبلی نعمانی در شعر المعجم چند بیت ازین قصیده را ثبت کرده.

نمره ۱۰

ازغم هجر طراز همه خویان تراز زرد و باریکم ولرزام چون تار طراز
ممدوح میر ابونصر محمد. ۲۹ بیت چاپ طهران ص ۳۰ تا ۳۳،
۲۸ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۸۸ رویه دوم.

نمره ۱۱

صبر من کوتاه گشت از عشق آن رلف دراز
کو گهی با گل بسراست و گهی نا گل براز (۱)
ممدوح میر ابونصر بن مسعود بن مملان. ۱۲ بیت. چاپ طهران
ص ۳۳، ۳۴. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۹۲ رویه اول. و در آن
« سعد » بجای « مسعود » است. اته نمره ۹ (۶ بیت) و مصرع دوم
در آن چنین است:

کر گهی با گل بسر است و گهی نایل براز (۱)

نمره ۱۲

ایا چراغ جهان جهان امیر اجل بدست مایه فیروزی و تیغ اجل (۱)
۸ بیت. چاپ طهران ص ۳۴، ۳۵. ۸ بیت. قطران or ۳۳۱۷
ورق ۹۸ رویه دوم.

نمره ۱۳

بود محال ترا داشتن امید محال بهالمی که نباشد همیشه بریک حال
ممدوح [محمد مملان] - ۲۹ بیت - چاپ طهران ص ۳۵ تا
۴۰، ۴۹ بیت. قطران or ۳۳۱۷ ورق ۹۹ رویه اول. شفر منتخبات
فارسی.

قصیده شکوائیه ایست در موقع زلزله ای که بسال ۴۳۴ هجری (۱۰۴۲ میلادی) شهر تبریز را خراب کرد. بیتی که نام مدوح را دارد در دیوان مجعول رودکی نیست. اما در چاپ طهران و در دیوان قطران این بیت هست :

چراغ شاهان مملان که پیش تیغ و کفش
یکبست شیر و شگال (!) و یکبست زرو سفال
در زمان این زلزله ابو منصور پسر محمد مملان حکمران تبریز
بود. در دیوان مجعول رودکی این بیت هست :
بدآن همال همی دادمی بعلم جواب و زآن نگار همی کردمی بیوسه سؤال
شفر (در کتاب مذکور) ۴۶ بیت آورده است که بدین بیت خاتمه
می یابد :

خدای تیغ ترا در ازل بزال نمود زبیم تیغت نازاده خنك شد سر زال (!)
نمره ۱۴

ای بهنگام سخا ابر کف و دریا دل مشتری خوار زدیدار تو و ماه خجل
۸ بیت. چاپ طهران ص ۴۰ ، ۸ بیت. قطران or ۲۸۷۹ و
و در نسخه ۳۳۱۷ or نیست.

نمره ۱۵

ای آنکه ز تو بود بر اندام جهان دام چون بست ترا دست جهان دام بر اندام
۱۴ بیت. چاپ طهران ص ۴۱ ، ۴۲ - ۱۷ بیت. قطران or
۳۳۱۷ ورق ۱۰۸ رویه دوم.

نمره ۱۶

تابوشید ز لولوی سیمین (!) باغ سمن بگل سرخ و بیاقوت بیآراست چمن

ممدوح میر ابو نصر ، شاه مملان ، ۳۴ بیت . چاپ طهران ص ۴۲ تا ۴۵ ، ۳۴ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۳۲ رویه اول [۳۵ بیت] . رجوع شود بنمره ۲۳ که بعد از اینست .

نمره ۱۷

بی نشان آمد ابان و بی کمان آمد میان این ز تنگی بی نشان از نژادی (!) بی کمان
ممدوح شاه ابو منصور ، ۳۰ بیت - چاپ طهران ص ۴۵ تا ۴۸ ، ۳۳ بیت .

این قصیده را در نسخه or ۳۳۱۷ و نسخه or ۲۸۷۹ قطران پیدا نکردم اما در ورق ۷۸ رویه دوم از نسخه خطی متعلق بپیرفسور ادوارد براون دیده میشود .

نمره ۱۸

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران که هیچ آدمی نیست دیده از هجران (!)
ممدوح میر ابو نصر ، ازین قصیده دو بیت جالب توجه هست اشاره شکست امیر مغان از ابو منصور و هسودان و پسرش ابو نصر .
۷۴ بیت . چاپ طهران ص ۴۸ تا ۵۵ ، ۷۵ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۴۱ رویه اول (۷۴ بیت) اته نمره ۲۲ . شفر منتخبات فارسی .

تبصره - در آخر مصرع دوم در مجموعه اته « از دوران » و در چاپ طهران « در دوران » است .

نمره ۱۹

ای جان من از آرزوی روی تو پیرمان بنمای یکی روی و به بخشای (!) برین جان
۵ بیت . چاپ طهران ص ۵۵ تا ۵۹ ، ۳۹ بیت . اته نمره ۱۴ ،

سه بیت . فقط بیت اول بانسخه مجموعه اته موافقت واته می گوید که نسخه ۱۳۷۸ متعلق باشپرنگر Sprenger ۳۳ بیت دارد . در مجموعه اته « روی » در مصرع اول حذف شده . بجای « پژمان » در بعضی نسخ خطی « رنجان » و در بعضی دیگر « بی جان » است چنانکه شبلی در شعر العجم ج ۱ - ص ۳۵ ضبط کرده .

نمره ۲۰

منم غلام خداوند زلف غالیه گون که هست چون تن من زلفا و نوان و نکون
ممدوح میر بو نصر ، ۳۳ بیت . چاپ طهران ص ۵۹ تا ۶۲ ،
۳۴ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۴۳ رویه دوم . اته نمره ۱ ،
۱۹ بیت .

نمره ۲۱

شد برگ رزان زرد چوزر ازمه آبان گشت آب رزان سرخ چو بیجاده تابان
ممدوح بو نصر ، ۱۸ بیت . چاپ طهران ص ۶۲ تا ۶۴ ، ۲۲ بیت ،
قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۴۱ رویه اول .
اینست اشعاری که ذکر ممدوح در آنها شده :

جان و دل من هست سزاوار مراورا چون ملک جهان است سزاوار بمملان
خویشیده همه میران بو نصر که بسپرد یزدان بوی و دشمن او نصرت و خذلان

نمره ۲۲

مه نیسان شبیخون کرد گوئی بر مه کانوف
که گردون گشت ازو پر گرد و صحرا گست (!) ازو پر خون
۱۹ بیت ، چاپ طهران ص ۶۵ تا ۶۸ ، ۳۵ بیت . قطران or
۳۳۱۷ ورق ۱۳۳ رویه اول (۳۷ بیت) ، اته نمره ۳ ، ۸ بیت . شبلی

نعمانی، شعر المعجم، ج ۱ - ص ۴۰.

نمره ۲۳

سرنگون مانده است جانم ز آن زلف سرنگون

لاله گون گشت آب چشمم ز آن لبان لاله گون

۴ بیت. چاپ طهران ص ۷۶، ۴ بیت. قطران نسخه خطی ا.ج.
براون ورق ۷۸ رویه دوم (۴ بیت).

نمره ۲۳ (الف)

تا بیوشید بلولو سلب باغ سمن بگل سرخ و بیاقوت بیاراست چمن

۴ بیت. این بیت که از قصیده نمره ۱۶ است داخل قصیده
دیگری در دیوان مجعول رودکی شده است.

نمره ۲۴

مادر می را بکرد باید قربان بیچه او را گرفت و کرد بزندان

۸۲ بیت. ممدوح ابو جعفر احمد بن محمد، ۸۲ بیت. چاپ

طهران ص ۶۸ تا ۷۵، ۸۴ بیت. در باب صحت این قصیده پس ازین
بحث خواهم کرد.

نمره ۲۵

ای بند بلا دیده و از بند بجسته مردانه شده آمده در شهر خجسته

۹ بیت. چاپ طهران ص ۷۶ و ۷۷، ۹ بیت. قطران ۳۳۱۷ or

ورق ۱۷۳ رویه دوم. ممکن است بمدح امیر فضلون حکمران گنجه
باشد که در حمله برومی ها اسیر شد و در نتیجه جد ابومنصور خلاصی
یافت.

نمره ۲۶

ای بیزه تو گوی و دل و دشمن انگله خصم تو رو بهست و جسم تو بنگله
 ۸ بیت . چاپ طهران ص ۷۷ و ۷۸ ، ۸ بیت . قطران ۳۳۱۷ or
 ورق ۱۷۴ رو به اول . در نسخه خطی قطران متعلق به ا. ج . براون ورق
 ۶۴ رویه اول ، رضا قلی خان این یاد داشت را نوشته است : « انگله
 حلقه ابست که تکمه و گوی در آن کنند و او را مادگی گویند . »

نمره ۲۷

ای جان بدسگالان جفت گذار (!) کرده ای طبع نیک خواهان ابازناز کرده
 ۶ بیت . چاپ طهران ص ۷۸ ، ۷۹ ، ۶ بیت . قطران نسخه ا.ج.
 براون ورق ۶۵ رویه دوم .

نمی توان از ذکر این بیت آخر خود داری کرد که شاعر اختصار
 شعر خود را عذر آورده است که می خواهد پی شراب خواری برود :
 کر شعر کوتاه آید چون می خورم بشادی شعر دراز خوانم فردا نماز کرده

نمره ۲۸

بار خدایا بسی عذاب کشیدی انده و تیمار گونه گونه بدیدی
 ۴۱ بیت . چاپ طهران ص ۸۱ تا ۸۵ ، ۴۴ بیت . قطران or
 ۳۳۱۷ ورق ۱۷۹ رویه دوم .

اسمی از ممدوح نبرده است ولی این ابیات که اشارتست بیک
 از سلجوقیان شاید ذکر واقعه تاریخی باشد :

زانکه برقتی بروم با سپه و گنج زانکه بسی رنج نیک و بد کشیدی (!)
 ما بسلامت بجای خویش بماندیم تو بسعادت بجای خویش رسیدی

نمره ۲۹

ای همه از رادی و از راستی جان و دل از راستی آراستی
 ۷ بیت. چاپ طهران ص ۹۰، ۷ بیت. قطران ۳۳۱۷ or ورق
 ۱۸۱ رویه اول.

بیت آخر از حیث سادگی قابل ذکر است :

از امراء جمله تورا خواستم کز شعراء جمله مرا خواستی

نمره ۳۰

ندانی در دهجرای بت مرا زان زار کردانی و کز ارم نگر دانی بداغ هجر کردانی
 ممدوح ابونصر، ۳۴ بیت - چاپ طهران ص ۸۵ تا ۸۸، ۳۴
 بیت. قطران ۳۳۱۷ or ورق ۱۸۱ رویه دوم.

ظاهراً این بیت اشاره بخود شاعر است :

یکی دهقان بدم شاه شادم شاعر ز نادانی مرا از شاعری کردن تو کردی باز دهقانی

نمره ۳۱

ای بر همه شاهان جهان یافته شاهی

می خور که بداندیش چنان شد که تو خواهی

۱۰ بیت. چاپ طهران ۸۹، ۱۰ بیت. قطران ۳۳۱۷ or ورق
 ۱۸۲ رویه اول.

نمره ۳۲

بر هر سری سری توازهر بهی بهی (!) از هر مهی مهی تو و بر هر شهی شهی

۱۰ بیت. چاپ طهران ص ۹۰، ۹۱ - ۱۰ بیت. قطران or
 ۳۳۱۷ ورق ۱۸۱ رویه اول.

این قطعه را شفر در کتاب سابق الذکر چاپ کرده است.

این بیت آخر قابل نقل است :

بادارخ عدوی تو همچون بهی دژم

روی توباد همچو گل ازشادی از بهی (!)

نمره ۳۳

بتی را که بودم بدو روزگاری جداداردازمن بدآمرزگاری (!)

ممدوح . ابونصر مملان ، ۴۱ بیت . چاپ طهران ص ۹۱ تا ۹۵ ،

۴۳ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۹۱ رویه دوم .

نمره ۳۴

مرا بناله وزاری همی بیآزاری جفای تو بکشم تا مرا نیازاری

ممدوح ابو نصر ، ۳۲ بیت چاپ طهران ص ۹۵ تا ۹۸ ، ۳۲

بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۹۲ رویه دوم .

ظاهراً این ابیات در موقع عید اضحی گفته شده :

خجسته باد ترا عید گوسفندکشان که تو همیشه درخت خجسته بنگاری (!)

کنون کهان و مهان گاو گوسفند کشند (!) رصای این دجویند از آن نه خونخواری

تو گاو بی گنه و گوسفند با بره را بهل بکش عدو خصم با گنه کاری (!)

نسخه بدل در or ۳۳۱۷ :

چرا بناله وزاری همی بیآزاری

نمره ۳۵

ایا سروی که سنبل را زسوسن سایبان کردی

زبوی سوسن و سنبل جهان پر مشک و بان کردی

ممدوح ابو نصر بن مسعود بن مملان ، ۳۶ بیت . چاپ طهران

ص ۹۸ تا ۱۰۱ ، ۳۴ بیت . قطران or ۳۳۱۷ ورق ۱۹۳ رویه دوم .

نمره ۳۶

دل تنگ مدارای ملک از کار خدائی آرام و طرب را بده (!) از طمع جدائی
 ۴ بیت . چاپ طهران ص ۱۰۵، ۴ بیت . قطران نسخه خطی ا. ج .
 بر 'ون ورق ۷۸ رویه دوم' ۴ بیت .

نمره ۳۷

ای ز تو ذره کند خورشیدی کرمت بسته در نومیدی
 ۴ بیت . چاپ طهران ص ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۸ بیت . ۳۲۴ ۶۵۲
 ورق ۲۸۵ رویه اول . یاد داشتی (بخط بهاء الدوله بهمن) در حاشیه
 نوشته شده که این ابیات مثنوی از ظهوریست و بقطران و رودکی نسبت
 داده اند اما محققین میدانند که هیچ يك از این دو استاد چنین اشعار
 نگفته اند . »

نمره ۳۸

بوی جوی مولبان (!) آید همی بوی یار مهربان آید همی
 ۶ بیت . چاپ طهران ص ۱۰۲، ۷ بیت . دولتشاه می گوید این
 قسمتی است از قصیده ای طولانی . گاهی هم سه بیت ذکر کرده اند . رجوع
 شود بتوضیحات بعد .

رباعیات

نمره ۳۹

با آنکه دلم از غم هجرت خونست شادی بغم تو ام زغم افزون است
 اندیشه کنم هر شب و گویم یارب هجراتش چنین است وصالش چون است
 چاپ طهران ص ۱۰۸ .

چشمم ز غمت بهر عقیقی که بنسفت
 رازی که دلم ز جان همی داشت نهفت
 بر چهره هزار گل آزارم بشکفت
 اشکم بزبان حال با خلق نگفت

چاپ طهران ص ۱۰۸

۴ - چاپ سنگی طهران

هر چند کتاب معروف به « دیوان رودکی » که در سال ۱۳۱۵ هجری در طهران چاپ سنگی شده است از نسخه خطی دیوان مجعول رودکی هم کمتر اعتبار دارد معذک بی مناسبت نمی دانم که مندرجات آنرا درین جا ذکر کنم زیرا این نسخه نه تنها شامل تمام اشعار مجدوعه خطی است بلکه ۳۴ شعر هم اضافه دارد. شبلی نعمانی دیوان چاپ طهران را دیده بود و در شرح مفصلی که در باب رودکی در کتاب شعر العجم نگاشته آن دیوان را بکار برده است. نسخه چاپ طهران دارای ۱۱۴ صحیفه شعر و یازده صحیفه مقدمه است. این نسخه را ابراهیم ابن محمد بن علی آملی ملقب بصدر الکتاب چاپ کرده و بنام شاهزاده فریدون میرزا کرده است.

مندرجات چاپ سنگی طهران بدین قرار است:

(۱) تمام اشعاری که در دیوان مجعول رودکیست .

(۲) ۱۵ قطعه شعر که اته ذکر کرده ولی هیچ يك در دیوان

مجعول رودکی نیست . بدین قرار : نمره های ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۶ و

۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و

۲۹ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۴۱ و ۴۶ و ۴۷ .

(۳) چهار قطعه ای که بیهقی نقل کرده . فقط قطعه سوم بالتام

ثبت آمده (بیهقی ص ۴۵۲) از قصیده اول (بیهقی ص ۲۱۹) فقط سه بیت و از قطعه دوم (بیهقی ص ۲۸۷) تنها دو بیت و از قطعه چهارم (بیهقی ص ۷۵۱) فقط هفت بیت را آورده است. نزع من ناشر این کتاب این اشعار را مستقیماً از بیهقی نگرفته و از تذکره های مختلف گرد آورده است.

۴) لغزی که هر چند در لباب الالباب عربی هست ولی آته آنرا نقل نکرده :

آن چیست (!) بر آن طبق همی تاند چون ملحم زیر شعر عنابی
ساقش بمثل چو ساعد حوراء پایش بمثل چو پای مرغابی
۵) هشت قطعه کوچک که در تذکره های جدید بنام رودکی دیده میشود و سه قطعه از آنرا شبلی نقل کرده است.

مقدمه چاپ طهران بر معلومات ما در باب رودکی چیزی نمی افزاید و عناوینی که در صدر قصاید گذاشته همه جعلیست مثلاً درین موارد :

نمره ها اشاره است بجدولی که در ذیل مندرجات دیوان مجعول رودکی نوشته شد :

نمره ۵ - امیر ابو نصر محمد سامانی .

نمره ۷ - سلطان ابو نصر محمد بن احمد سامانی .

نمره ۱۱ - امیر نصر بن مسعود بن مملان سامانی .

نمره ۱۳ - در نصیحت و اندرز و پند (در صورتیکه قصیده [آنهم

از قطران] و در باب زلزله بزرگ تبریز ست .

نمره ۲۲ - امیر ابو الفتح سامانی .

نمره ۲۴ - در وصف شراب - شگفت است که ناشر کتاب قصه راجع باین قصیده را که در تمام نسخ خطی دیوان مجعول رودکی مذکور است در اینجا ذکر نکرده (رجوع شود ببخشی که پس ازینست) .

۵ - مجموعه اته Ethé

پس از شرح مندرجات دیوان مجعول رودکی لازمست بیعضی از اشعار مجموعه اته هم که در دیوان مجعول نیست توجهی بشود .

نمره ۲ که اته از نسخه خطی کتابخانه بادلین Bodleian Library بعلاامت آوزله Ouseley ۱۹۸ (ورق ۱۷۵) گرفته است باین بیت شروع میشود :

به ابروان چو کمان و بزلفگان چو کمند لبانت ساده عقیق و رخانت ساده پرند
این تنها قصیده ایست که اته آورده و نام ممدوح در آن هست .
بیت دوازده آن چنین است :

بلند رای بلندی فزای ابو نصر آن که پست پشه بآرایش (!) آسمان بلند
مصرع دوم چنین نیز ثبت است :

بلند رأی بلندی فزای ابو نصر آن که پست باشد بآرایش (!) آسمان بلند
این قصیده از ص ۱۴ تا ۱۷ چاپ طهران هست و دارای ۳۴ بیت است در صورتیکه اته فقط ۲۵ بیت آنرا ثبت کرده . در قطران ۳۳۱۷ or ۳۳۱۶ هم بیت است .

نمره ۵ - جای دیگر یافت نشد .

نمره ۶ - این قصیده در چاپ طهران ص ۸ و ۹ دیده میشود و در آنجا برخلاف مجموعه اته که ۲۵ بیت دارد دارای ۱۵ بیت است . این قصیده از هفت اقلیم گرفته شده و بمنظر من می توان آنرا جزو

اشعار حقیقی رودکی (۱) پذیرفت. مطلع آن اینست :
 مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لاجل (!) چراغ تابان بود
 این قصیده دارای يك بیت خیلی مهم است که اسم راوی رودکی
 در آنجاست :

تورودکی را ای میج کنون همی بینی بدان زمانه قدیدی که زین خسیسان بود (!)
 این بیت در چاپ طهران نیست.

اته « مع » بجای « میج » ضبط کرده .
 در فرهنگهای معتبر مانند فرهنگ رشیدی کلمه « میج » یا « ماج »
 را راوی رودکی معنی کرده اند.

این بیت را نیز از رودکی دانسته اند :

ای میج کنون تو شعر من از بر کن و بخوان
 از من دل و سگالش وز تو تن و زبان
 فرهنگها این بیت شمس فخری را نیز نقل کرده اند که گوید (۲):
 تا مدحت او گفتمی و خواندی ز شرف او (!) استاد سخن رودکی و راوی او میج
 نمره ۸ - اته میگوید که دو بیت ازین قصیده را عوفی در کتاب
 خود آورده ولی در متن چاپی لباب الالباب دیده نمیشود.

نمره ۱۰ - در چاپ طهران ص ۷۹ تا ۸۱ بیست و هفت بیت
 دارد. این قصیده در دیوان قطران یافت میشود.

(۱) این قصیده جزو قصاید دیگر است که مؤلف میخانه آنها را از رودکی میداند
 (رجوع شود باین کتاب ص ۶۲۰).

(۲) - شمس فخری اصفهانی فرهنگی تألیف کرده است (در ۱۳۴۴ میلادی) و
 در آن از خود اشعاری آورده است که معانی لغات را میرساند.

ممدوح آن ابو منصور است. (۳۳۱۷ or ورق ۱۷۳ رویه اول)

نمره ۱۵ - اته سه بیت آورده. در نسخه خطی ا. ج. براون ورق

۳۶ رویه دوم ۳۲ بیت هست.

نمره ۱۶ - این قصیده شکوائیه قطعاً حقیقی است زیرا که در

دیهمی (ص ۷۵) هم یافت میشود. اته فقط پنج بیت از آنرا که از

هفت اقلیم گرفته ثبت کرده است. چاپ طهران ص ۱۰۴ هفت بیت دارد.

شلی در کتاب شعر العجم ج ۱ ص ۳۵ میگوید این قصیده در

فوت بسر وزیر گفته شده. مجمع الفصحا می گوید که شهید بلخی و

مرادی هم در خصوص همین جوان مرثیه سروده اند. دیهمی دوازده بیت

از آنرا نقل کرده.

بجای کلمه «غمکش» که اته آورده باید «غمگینی» خواند.

نمره ۱۸ -

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

این قطعه در عوفی و در چاپ طهران ص ۱۸ یافت میشود.

نمره ۳۰ - این دو بیت را از دولت شاه نقل کرده. کلمه «بی آفت»

در مجموعه اته را باید «بی آلت» خواند و کلمه آخر باید «گر زمان»

بمعنی آسمان خوانده شود.

نمره ۳۱ و ۳۲ - اته می گوید در کتاب عوفی است ولی در متن

جایی لباب الالباب یافت نمیشود.

نمره ۵۱ - تنها بیتی است از مجموعه اته که در لغت فرس

دیده میشود. اته آنرا از فرهنگ فولرس Vullers نقل کرده و فولرس هم

آنرا از لغت حلیمی گرفته است.

رودکی در نظر مردم باختر

نمره ۵۲ - این همان بیتی است که اته نقل کرده و در شمس قنبر (ص ۴۳۹) هم هست . نسخه صحیح آن اینست :

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آمو رگار
۶ - کليلة و دمنه

به ۱۶ بیت که اسدی ضبط کرده باید شش بیت دیگر هم افزوده که در يك کتاب خطی موزه بریطانيا اخيراً پیدا شده است . این کتاب خطی بنمره ۷۸۶۳ or ضبط شده و شامل چهار رساله مختصر فارسی است در نظم و نثر، این کتاب در سال ۷۶۱ هجری نوشته شده و رساله آخر با اسم « تحفة الملوك » است و این ابیات از کليلة و دمنه رودکی را را در آن نقل کرده اند و چون این اشعار چون ابیاتی که اسدی نقل کرده بر بحر رمل میباشد و کتاب نیز قدیمست می توان این چند شعر را اصلی و حقیقی دانست :

ورق ۶۰ رویه دوم

تا جهان بود از سر آدم فراز	کس نبود از راه دانش بی یار
مردمان بخرد اندر هر زمان	راه داش را بهر گونه زبان
کرد کردند و گرامی داشتند	تا بسنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست	وز همه بد بر تن تو جوشنست

ورق ۸۲ رویه دوم

آنك را دانم كه اویم دشمن است	وز روان پاك بد خواه من است
هم بهر كه دوستی جویمش من	هم سخن بآهستگی گویمش من

۷ - استخراج از بیهقی (۱)

ص ۲۱۹

دل نهادن همیشگی نه رواست	بسرای سپنج مهمان را
گرچه اکنونت خواب بردی باست	زیر خاک اندرون ت باید خفت
که بگور اندرون شدن تنهاست	با کسان بودند چه سود کند
بدل آنکه گیسوت پیر است	یارتو زبر (!) خاک مورومکس
گرچه دینار یادرمش بهااست	آنکه زلفین و گیسوت پیراست
سرد گردد دلش نه ناپینا است	چون ترا دید زرد گونه شده

ص ۲۸۷

مرک را سر همه فرو کردند	مہتراف جهان همه مردند
که همه کوشکها بز آوردند	زیر خاک اندرون شدند آنان
نه بآخر جز از کفن بردند	از هزاران هزار نعمت و ناز
و آنچه دادند و آنچه را خوردند	بوده از نعمت آنچه پوشیدند

ص ۴۵۲

نه بآخر بمرد باید باز	زندگانی چه کوتاه و چه دراز
این رسن را اگر چه هست دراز	هم بچمبر (!) گذشته باید بود
خواهی اندر امان بنعمت و ناز	خواهی اندر عنا و شدت زی
خواهی از ری بگیر تا بطراز	خواهی اندک ترا ز جهان بپذیر
خواب را حکم نمی مگر که میجاز	این همه باد دیو بر جانست
نشناسی ز یکدیگر شان باز	این همه روز مرگ یکسانند

(۱) صحایف اشاره است بچاب کلکته . قسمتی را که از ص ۲۱۹ افتاده از

روی نسخه موزة بریطانیا بعلامت or ۱ کامل کرده ام .

بی‌هقی ص ۷۵۱

ای آنکه غمگین (!) و سوگواری	واندر نهان سرشک همی باری
از بهر آن کجا بیرم خامش (!)	ترسم ز بخت و انده دشواری
رفت آنک رفت و آمد آنکه آمد	بود آنچه بود خیره چه غم داری
هموار کرده (!) خواهی کیتی را	کیتی است که کی پذیرد (!) همواری
مستی مکن که نشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را بزازی باز آری
آزادیش بینی زین کردون	گر تو بهر بهانه بیان آری (!)
گوئی که (!) کماشته است بلائی او	بر هر که تو بر او دل بگماری
بری پدید نی و کسوفی نی	بگرفت ماه و گشت جهان تاری
فرمان کنی و یا نکنی ترسم	بر خویشان ظفر ندهی باری
یا (!) بشکنی سپاه غمان بردل	آن به که می بیاری و بگساری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگواری و سالاری

۸ - مادر می

من در اول مصمم بود که تمامت این قصیده را ثبت کنم ولی بواسطه تنگی جا اکتفا کردم که شرحی در باب صحت آن بنگارم و ضمناً چند بیت از آنرا که برای روشن کردن مطلب کافیت بنمونه ذکر کنم.

قصیده «مادر می» در دیوان مجعول و غالب تذکره ها باسم رودکی ثبت است.

در تمام نسخ خطی دیوان مجعول حکایتی در سبب سرودن این قصیده مندرجست ولی نسخه چاپ سنگی طهران این حکایت را ندارد و ازین رو تردیدست که گرد آورنده آن نسخه مدرسه سپهسالار را دیده باشد.

مقدمه ای که برین قصیده نگاشته شده بدین قرار است « در مدح ابو جعفر محمد بن احمد گوید در آن وقت که والی ماوراء النهر بوده در خراسان پیاله شرابی بیاد او خورده و پیاله دیگر سر بمهر جهة او فرستاده و نوشته بود که پیاله بیاد تو خوردیم و پیاله جهة یاد بود فرستادیم - حکیم این قصیده را بدیهه گفته و فرستاده هزار تومان جایزه یافت ». رضا قلی در اصل مجمع الفصحا این قصیده را برودکی نسبت میدهد (رجوع شود نسخه خطی موزه بریتانیا ۳۵۲۴ ورق ۱۸۶ رویه دوم) ولی در چاپ سنگی طهران (از کتاب مذکور) در عنوان این قصیده نوشته است: « پس از تحقیق یقین شد این قصیده از قطرانست. هدایت » رضا قلی خان تخلص « هدایت » داشته است.

اما ماخذ صحت این اظهار رضا قلی را نمی دانم و این قصیده را نه دزد دیوان قطران و نه در اشعاری که بوی نسبت میدهند نیافته ام. در باب هویت والی ماوراء النهر که قصیده بمدح اوست حکایت مزبور نام او را ابو جعفر محمد بن احمد می نگارد در صورتیکه در خود قصیده اسم او ابو جعفر احمد بن محمد است. باید دانست که کنیه ابو جعفر غالباً پیش از اسم محمد است.

بك ابو جعفر محمد بن احمد نام بوده است که خال نوح بن نصر سامانی (۹۴۲ - ۹۵۴) بوده. احمد بن محمد دیگری هم بوده است که در زمان نصر بن احمد سیه سالار خراسان بوده و در سال ۹۴۶ (رجوع شود باین الاثر ج ۸) میلادی بر نوح بن نصر طغیان کرده اما کنیه او ابو علی بوده است. این هر دو نفر معاصر رودکی بوده اند ولی فی الحقیقه معلوم نیست که مقصود رودکی یکی از آن دو بوده یا نه.

اسم رودکی درین بیت هست :

نیست شکفتنی که رودکی بچنین جای خیره شود بی روان و ماند حیران
دوست من آقای تقی زاده این رای را اظهار کرده است که تصور
نمی کند این اشعار از رودکی باشد . از طرف دیگر این دو شعر همان
ابیات است که در دو نسخه خطی شامل اسم مملانست و یاد داشت رضا قلی
که پیش ازین اشاره شد در باب آنهاست .

بیت ۶۱ چنین است :

شاعر زی آورد و فقیر تهی دست (!) با زر بسیار بار کرده مملان (!)

بیت ۷۷ چنین است :

گر نه مرا بو عمر دلاور کردی آنکه دستوری برگزیده مملان (!)
اگر این قصیده از قطران باشد ابو جعفر ممکن است محمد بن دشمن
زار (!) معروف بابن کا کویه باشد که در سال ۱۰۲۳ میلادی کردستان
را فتح کرد اما باید دانست که اسم این شخص در هیچ جای دیگر از
دیوان قطران نیست .

۳ ۹ - نتیجه

در خاتمه من مدعی هستم که این اشعار را می توان بجزرات برودکی
نسبت داد :

۱ - تمام ابیات لغت فرس .

۲ - چهار قطعه که بی هقی نقل کرده .

۳ - شش بیت تحفة الملوك از کلیله و دمنه .

۴ - بیست و نه بیت که شمس قیس نقل کرده .

۵ - قصیده معروف «مولیان». (۱)

۶ - نمره ۶ مجموعه انه (رجوع کنید بآنچه پیش ازین گذشت).

۷ - یازده بیت که عوفی در لباب الالباب نقل کرده است.

هجده قطعه شعر در مجموعه انه (۲) و هشت قطعه شعر در چاپ

طهران هست که درباب گوینده حقیقی آنها تردیدست.

(۱) چنانکه پرفسور براون اشاره کرده ایرانیان عقاید مختلف در سبك و خوبی این قصیده دارند. در صورتیکه نظامی عروضی از آن تحسین می کند دولتشاه از آن سخت انتقاد دارد. (رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران ج ۲ - ص ۱۵ - ۱۷) اینک که صاحب چهار مقاله این قطعه را برودکی نسبت داده شاید دلیل کافی باشد که رودکی را سراینده حقیقی آن بدانیم هر چند منهای سراج که فقط صد سال (یعنی در سال ۱۲۶۰ میلادی) پس از آن کتاب خود را نگاشته اشعار مزبور را بشاعری که بسیار نزدیک تر بوده یعنی امیر معزی نسبت میدهد که ممدوح او سلطان سنجر سلجوقی بوده (رجوع شود بترجمه راورتی Raverty از طبقات ناصری ص ۱۵۳، ۱۵۴).

اینکه عوفی در لباب الالباب این اشعار را نیاورده شاید باین جهت بوده است که او هم مانند دولتشاه چندان عقیده باین اشعار نداشته است. هر چند دولتشاه هم با آنکه این اشعار را نمی پسندیده باز آنها را نقل کرده است. این اشعار را حمد الله مستوفی در خضر نامه هم آورده است (رجوع شود بنسخه خطی موزه بریتانیا به علامت or ۲۸۳۳ ورق ۲۶۴ روبرو دوم).

(۲) نمره ۵ و ۸ و ۱۱ و ۱۵ و ۲۵ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲. رباعیاتی را که برودکی منسوبست در نظر نگرفته ام، زیرا که این رباعیات را ازین شاعر بدان شاعر نسبت داده اند. در لغت فرس يك رباعی کامل هست که آن را بدوقسمت کرده و در ذیل دو لغت آورده، یکی در کلمه «زغن» و دیگری در کلمه «غن» و آن اینست:

ما چو صموه مرگ برسان زغن

جمله صید این جهانیم ای پسر

مرگ بفشارد همه را زیر غن

هر گلی پژمرده گردد زود و دیر



- ۲۱ -

همان مستشرق معاصر انگلیسی. دنيسن رس E. Denison Ross
در همان « مجله انجمن آسیائی همایونی » Journal of the Royal
Asiatic Society در شماره ماه آوریل ۱۹۲۶ (ص ۲۱۳ - ۲۳۷)
مقاله دیگری بعنوان « يك قصیده از رودکی » A Qasida by Rudaki
نوشته که در آن نسخه قصیده معروف رودکی را که مطلع آن اینست :
« مادرمی را بکرد باید قربان » انتشار داده و پیش از نسخه آن قصیده در
آن مقاله چنین مینویسد :

يك قصیده از رودکی

در مقاله ای بعنوان « رودکی و رودکی مجعول » که در ماه اکتبر
۱۹۲۴ در همین مجله انتشار داده ام بقصیده طویلی که مطلع آن
« مادرمی » است اشارت کردم. این قصیده را عموماً برودکی نسبت می دهند
ولی تا شخصیت ممدوح این قصیده ابو جعفر احمد بن محمد قطعاً معلوم
نشده بوده سراینده این قصیده معلوم نبود. از سوی دیگر رضا قلی خان
که چند بیت آنرا آورده است بیقین می گوید که این قصیده از رودکی
نیست و از آن قطرانست. در آن زمان خاطر نشان کردم که در نسخه
دیگری این قصیده را بقطران نسبت نداده اند و آن گهی ابو جعفر در میان
ممدوحان قطران نبوده است. بواسطه رنج دوست دانشمند من میرزا
محمد خان قزوینی این نکته اکنون کاملاً حل شده و ثابت گشته است
که این قصیده از آن رودکیست. از نظر ادبیات فارسی این کشف اهمیت
بسیار دارد، زیرا این یگانه قصیده طویلیست که تا کنون از « پدر شعر

فارسی» بدست آمده است. چون تمام رنجهای طبع این قصیده و تهیه یادداشت های مربوط بآن بعهده میرزا محمد بود قهراً نمی خواهم که کشف این قصیده را بخود نسبت دهم (۱).

پیش از شروع بیحث درین قصیده موارد دیگری که در آن موارد برودکی اشارت شده است و اخیراً بنظر من رسیده اینک ذکر می کنم :

(۱) عنصری در یکی از قصاید خویش می گوید:

چهل هزار درم رودکی زمهرت خویش عطا گرفت بنظم کللیله در کشور
رجوع کنید بتاریخ بخارای نرسخی ص ۲۴۹ .

(۲) فرخی نیز در یکی از قصاید خود بی شک بکللیله و دمنه اشاره می کند :

چهل هزار درم رودکی زمهرت خویش بیافته است بتوزیع ازین دروآن در
رجوع کنید بنسخه خطی موزه بریطانیا or ۳۲۴۶ ورق ۹۶
رویه الف .

فرخی در قصیده دیگری بیتی از رودکی را چنین آورده است :

يك بيت شعر ياد كنم ز آنكه رودکی گر چه ترا نگفت سزاوار آن توئی
« جز برتری ندانی گوئی كه آنشی جز راستی نجوئی گوئی ترازوئی »
و نیز قطعه دیگری که از رودکی در تاریخ بیهقی آمده توجه مرا جلب کرده است (رجوع کنید بچاپ کلکته ص ۶۲) :

و استاد رودکی گفته است و زمانه را نيك شناخته و مردمان را
بدو شناسا کرده :

(۱) یادداشت هائی در باب منن این قصیده که در پایان آن خواهد آمد میرزا محمد بقرآنسه تهیه کرده است و هم چنان ی آنکه ز ن آنرا تغییر دهم آورده ام .

این جهان يك خواب کردار است آن شناسد دلش که بیدار است
 نیکی او بجایگاه بد است شادی او بجای تیمار است
 چه نشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموار است
 دانش او نه خوب و چهرش (۱) خوب زشت کردار و خوب دیدار است
 کشف این قسمت ذیل را مدیون دوست خویش دکتر کرنگو
 Krenkow هستم که در شرح حال ابو الحسن احمد بن المومل در یتیمه
 ج ۴ ص ۷۴ آمده است :

وله و قد نقل معناه من بیتین للروذکی و هما :

تصور الدنيا بعین الحجی لا بالتی انت بها تنظر
 الدهر بحر فاتخذ زورقا من عمل الخیر به تعبر
 « نیز ازوست و معنی آنرا از دو بیت رودکی نقل کرده و آن
 اینست :

جهان را بچشم فرزانی بنگر و نه بدان چشمی که بدان می نگری.
 جهان دریاست و از نیکوکاری زورقی بساز تا از آن بگذری . »

تمام این قصیده که عبارت از ۹۳ بیتست در کتاب تاریخ سیار
 نادری بنام تاریخ سیستان آمده است . یکی از دوستان میرزا محمد بنام
 عباس خان اقبال که یکی از ادیبان ایرانست نسخه ای از این کتاب دارد
 بخواهش میرزا محمد نسخه ای از آن برداشته و برای میرزا محمد فرستاده .
 این نسخه دوم اکنون درپاریس است و بجز این دو نسخه دیگری سراغ
 ندارم . این کتاب تاریخ باوجود آنکه مضمون آن شبیه بموضوع کتاب

(۱) در چاپ طهران (ص ۵۵) چنین است . در چاپ کلکته : جهش .

احياء الملوك (رجوع شود بذیل فهرست کتابهای خطی فارسی ردو شماره ۹۷) است ربطی بآن ندارد این کتاب بدو قسمت مستقل و مشخص منقسم شده و روی هم رفته ۳۴۸ صفحه است. قسمت نخست از صفحه ۱ تا ۳۰۵ حاوی تاریخ مفصل و مشروح سیستان از آغاز تاریخ تا ۴۰۰ هجریست، یعنی تا اواسط پادشاهی سلطان محمود غزنوی. انشای آن بسیار کهنه است و پیداست که در همان زمان یعنی پایان قرن چهارم و یا آغاز قرن پنجم هجری نوشته شده است. قسمت دوم از صفحه ۳۰۶ تا ۳۴۸ خلاصه ای از تاریخ سیستان را از آن زمان تا قرن هفتم هجری در بردارد و انشای آن تازه ترست.

نسخه ای که در دست میرزا محمدت غلط های بسیار دارد و از قرار معلوم نسخه اصل نیز بی غلط نبوده است. با رجوع بدین کتاب ممدوح این قصیده کاملاً بدست می آید. در صفحه ۲۴۷ از قسمت اول او را بنام امیر ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث نامیده است که در ماه محرم ۳۱۱ امیر سیستان بوده است.

بنا بر عقیده میرزا محمد این شخص بی شك بدر خلف بن احمد ممدوح معروف بدیع الزمان همدانی و ابو الفتح بستی و دیگرانست (رجوع کنید بچهار مقاله ص ۱۶۲ - ۱۶۳).

تاریخ سیستان حکمرانی او را در صحایف ۲۴۷ تا ۲۵۳ آورده و در پایان آن این داستان را درباره نصر بن احمد ممدوح رودکی و امیر ابو جعفر بیان می کند:

«داستان دلیری بسیار ابو جعفر در دربار امیر خراسان نصر بن احمد بمیان آمد. امیر از بلندی طبع و یارسانی و پرهیزکاری و دلاوری او بشگفت

آمد، زیرا که وی خود با ماکان^(۱) نظر نیک نداشت. روزی هنگامی که درمی نوشیدن بود گفت: همه اینها بسیار مایه خرسندیت ولی باید من خود این ابوجعفر را ببینم و چون اینجا نیست بسلامتی او بنوشیم. همه بزرگان خراسان درین مجلس حاضر بودند و چون امیر جام خویش را بسلامتی او نوشید همه بزرگان خراسان نیز سلامتی او آشامیدند. چون جام شراب را برابر امیر آوردند جام را مهر و موم کرد و باده پاره یاقوت و ده طاقه پارچه و ده غلام و ده کنیز ترك که همه آراسته بگوهر و بر اسبانی سوار بودند که زین های گوهر آگین داشتند برای ابوجعفر فرستاد و چون رودکی این قصیده را با اشاره باین واقعه سروده بود فرمود تا آن قصیده را نیز با پیشکش های دیگر بفرستند. آن روز امیر گفت: اگر اتفاقا امیر ابو جعفر خشنود نشود باین دل و تدبیر و هوش و ذکاوت که دارد همه جهان را مسخر تواند کرد.

اینجا قصیده ای را که مطلع آن «مادرمی» است آغاز می کند، پس از آن می گوید این قصیده را برای آن آوردیم که هر که آنرا بخواند پندارد که ابو جعفر را دیده است زیرا هر چه از او گفته اند همه راست است. این قصیده را رودکی در برابر امیر خراسان و همه بزرگان خواند و نه تنها کسی نگفت که رودکی مبالغه کرده بلکه همه گفتند: آنچه تو می گوئی از حقیقت کمترست، زیرا که او مرد کاملیست. هنگامی که این قصیده بامیر سیستان رسید ده هزار دینار برای رودکی فرستاد و بساقی امیر خراسان که این یادگار ها را آورده بود يك جامه و

(۱) سردار معروف سامایان که دریایان زندگانی شورید و در ۳۲۹ کشته شد

(رجوع شود بجهار مقاله ص ۱۵ - ۱۶ و ۱۰۵ - ۱۰۶ و غیره).

خلعت های بسیار دیگر بخشید .

بنا برین کاملاً روشن شده است که گوینده این قصیده که بوده و تنها شخص در شکفت می رود که چگونه داستانی که در آغاز با این قصیده توأم بوده است بدین گونه تغییر یافته است »

پس از آن متن قصیده رودکی را شامل ۹۴ بیت با یادداشت ها و نسخه بدلها ثبت کرده است .

این بیست و یک مبحث از گفتارهای خاور شناسان در باره رودکی که از صحیفه ۸۲۰ تا اینجا چاپ شده و از زبانهای اروپائی ترجمه شده است شاید پاره ای از خوانندگان را افزون بنظر آید ولی درین کار تعمد رفته است تا خطاهائی را که از تحقیقات نا روای ایشان در میان ایرانیان راه یافته یا پس ازین راه باید چاره ای باشد و بدانند که گفتار خاور شناسان لغزشها و نا روائی های بسیار دارد و هر چه گفته اند همواره معتبر نیست و بسا خرد ها بر ایشان می توان گرفت . در ترجمه این بیست و یک مبحث کمال امانت را بکار برده ام و هر چه نوشته بودند عیناً ترجمه کرده ام و حتی زخم زبانهای را که برودکی زده بودند فرو گذار نکردم ، تادرین کتاب مجموعه کامل و ترجمه دقیق از آنچه تا کنون درباره رودکی در زبانهای بیگانه گفته شده است در یک جای فراهم باشد و درین ترجمه ها چنان در امانت دقت کرده ام که هر جا نام رودکی را رودکی (بگاف فارسی) نوشته بودند آنرا نیز هم چنان نگاه داشتم ، تنها برای اینکه از مکررات و اطناب در سخن تامی توان خود داری کنم آنجا که اشعار رودکی یا اشعار قطران منسوب برودکی را بزبانهای اروپائی

ترجمه کرده بودند و اصل فارسی آنها را دوباره آوردم تمام آن اشعار را دوباره نقل نکردم زیرا که همه آنها در تضاعیف این کتاب آمده است یا پس ازین خواهد آمد و تنها بذکر شماره ایات آن بسنده کردم و مصرع یا بیت اول را برای راهنمایی خوانندگان نوشتم. دوسه شرح مختصر دیگر نیز در باره رودکی در کتابهای اروپائی هست که چون نویسندگان آنها کمتر معروف و معتبر بوده اند و در کتابهای رایج «شهور چاپ نشده و با تکرار و التباسیست از آنچه دیگران پیش از آن نوشته بودند ترجمه آنها را حشو بسیار قبیح شمردم و از آن خود داری کردم. اگر می خواستم همه ناروایی هائی را که درین بیست و یک مبحث رفته است یک یک رد کنم و پاسخ گویم خود کتابی جدا گانه میشد و چون درین کتاب در باره هر یک بجای خود بحث کرده ام ضرور نبود، لیکن دو نکته را نا گفته نمی توانم گذاشت و دوباره تاکید در آن وظیفه بسیار مقدس دلکشی است و بجان هر ایرانی پیوسته است :

۱) هیچ یک از خاور شناسان تا کنون آن لطف و دل انگیزی را که ایرانیان فارسی زبان مانوس بفرهنگ کشور خود از زبان فارسی و مخصوصاً از شعر آن می برند هرگز نتوانسته اند احساس کنند، چنانکه ایرانیان مسلط بزبانهای اروپائی هم کم می افتد که همان ذوق را از اشعار اروپائی دریابند. بهمین جهت همه گفتار ها و رایهای ایشان درباره شعرای ما و اشعار ما بسیار سخیف و جاهلانه است و درین بیست و یک مبحث نمونه های گوناگون از آن هست و من کوشیده ام که این بی خبری را بنمایانم، تا ایرانیان ظاهر بین فریفته و گمراه نشوند و بهمین دلیلست که چند تن ازین خاور شناسان که از نابود شدن اشعار رودکی

دریغ ندارند و بالعکس می گویند که ازین راه زیانی نرسیده است مانند
 كودك یا بیگانه ای و یا دشمنی هستند که تلخی مرگ کسی را محالست
 حس کند. بهترین دلیل آن ترجمه های بسیار خنده آورست که پاره ای
 از آنها را عمداً در ترجمه این بیست و يك مبحث نمایانده ام و آشکارترین
 اثر آن اینست که همه ایشان از دریافتن وزن شعر فارسی که ملکه
 طبیعی و نژادی و پدر و مادری کودکان ما نیز هست یکسره ناتوانند و
 خطاهای شگفت در وزن اشعار می کنند.

(۲) همه عقایدی که درین بیست و يك مبحث در باب سبك و روش
 شاعری رودکی آورده اند و گاهی نیز دلیرانه بر کرسی نشانده اند هیچ
 پایه و مایه ندارد زیرا که نخستین کار واجب را پیش ازین اظهار عقیدت
 نکرده اند و آن تفکیک شعر رودکی از شعر قطران بوده است و همه
 این آرائی که داده اند شعر قطران بر می گردد و نه بشعر رودکی و انگیهی
 من در شگفتم چگونه کسی که لطف سخنی را در نمی یابد و حتی در وزن
 آن خطا می کند می تواند در سبك و روش آن بحث کند؟ قطعاً اگر
 يك تن از ایرانیان هم که بسیار مسلط در یکی از زبانهای اروپائی باشد
 و بخواهد در آن زبان این دلیری را کند بجز این رسوائی پاداش دیگر
 نخواهد برد و باید اورا گفت: عرض خود می بری و زحمت ما می داری!

کتاب دوم

اشعار رودکی

توضیح

اشعاریکه ازین بعد در این صحایف مندرجست از کتابهای مختلف که مراجع این کتابست بیرون آمده . نخست قصاید و مقطعات و رباعیات را جای داده ام و از آن پس ابیات پراکنده را ، هر جا که ابیات پراکنده در وزن و روی و قافیت وردف یکسان بوده است در پی یکدیگر آورده ام و رعایت حروف هجا در قوافی اشعار کرده ام . متن هر شعر را در مقابلۀ نسخ آنچه درست تر بنظر آمده است اختیار کرده ام و درجائی که تردیدی میان نسخ مختلف بود قدیم ترین نسخه هارا مأخذ و حجت دانسته ام ولی اختلاف نسخ و نسخه بدلها را همواره در ذیل صحایف ایراد کرده ام و در ذیل هر قطعه یا بیت مأخذ آنرا بوسیله ارقام که اشاره است بسوی مأخذ نموده ام و نیز هر جا که يك بیت را بدیگری منسوب کرده اند در ذیل آن صحیفه باز کر مأخذ بیان کرده ام و اگر بیستی از مأخذ جدیدی بدست آمده است که در ضمن مقدمۀ کتاب شرحی از آن نرفته باشد باختصار ذکر می از آن مأخذ پس ازین خواهد آمد . ارقامی که در حواشی اشعارست شمارۀ آنرا مینماید . بمناسبت یکسان بودن وزن معلوم شد که رودکی را چند منظومۀ مثنوی بوده است و هر چند بیت که از هر منظومه بدست آمد و وزن و قافیت مسلم ساخت که از

مثنویهای وی بوده است در پی یکدیگر در آخر کتاب گنجایده ام .

بعضی از مؤلفین را درین زمان عادتست که در ضبط اشعار وزن هر شعر و بحر عروضی آنرا در صدر آن شعر بتقطیع مینمایند و چون این کتاب برای پارسی زبانان و ادبای ایرانست که از نمایاندن وزن و تقطیع بی نیاز میباشند احتراز را از اطناب و طول کلام بتقطیع اشعار و بیان اوزان نپرداختم ولی چون بسا کلمات مهجور نامانوس درین اشعار آمده است ترجمه لغات مشکل و نامانوس را که فعلاً از زبان فارسی مهجور است در ذیل همان لغت در پای هر صحیفه ایراد کرده ام .



اما مآخذی که پس از انتشار دو مجلد اول این کتاب بدآن ها دست یافته ام و باز یاره ای از اشعار رودکی را از آنها بیرون آورده ام و یا مقابله کرده ام و در صحایف ۱۰ تا ۵۰ از مجلد اول این کتاب ذکر از آنها نرفته بدین قرارست که شرح داده می شود :

(۷۲) کتاب تحفة الملوك که در صحایف ۳۹ تا ۴۱ از مجلد اول ذکر مختصری از آن رفته و ازین کتاب نسخه ای که پیش ازین در جای دیگر (۱) شرح داده ام اینک نزد منست . درین نسخه دوازده بیت از اشعار رودکی آمده است که نه بیت آنها از منظومه کللیله و دمنه اوست .

(۷۳) کتاب تاج المآثر تألیف تاج الدین یاصدر الدین حسن بن

(۱) رجوع کنید بمقاله من بعنوان « کتاب تحفة الملوك » در مجله مهر-طهران

سال اول - شماره ۶ ص ۴۷۱ - ۴۷۵ .

محمد نظامی نیشابوری در تاریخ پادشاهان دهلی که از کتابهای معروف متعلق زبان فارسیست و بواسطه وفور کلمات تازی نا مانوس مشهور شده است و این کتاب را که در حوادث ۵۸۷ تا ۶۱۴ است در ۶۰۲ آغاز کرده و در ۶۱۴ پایان رسانده است و در آن اشعار بسیاری از بزرگان شاعران قرن چهارم و پنجم ایران هست که بد بختانه بنام گوینده آنها تصریح نکرده است و از آن جمله چند بیت از رودکی هست که از وزن وقافیت و سایر مناسباتی که با اشعار معروف او دارد می توان شناخت. (۷۴) کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ دوم - طهران ۱۳۱۴ با تصحیح و مقابله آقای مدرس رضوی که نسبت به چاپ اوقاف کتب مزایای گوناگون دارد .

(۷۵) تاریخ سیستان - چاپ طهران ۱۳۱۴ - بتصحیح آقای ملک الشعراء بهار که بسیار دشواریهایی را که در نسخه خطی بود کشاده اند .

(۷۶) ریاض الجنه تالیف محمد حسن بن عبد الرسول حسینی زنوزی از دانشمندان نامی ایران در قرن سیزدهم که کتاب بسیار سودمندست در احوال انبیاء و اولیاء و حکماء و ادباء و علماء و شعراء و وزراء و ملوک و اخیار و اشرار و غیره در هشت روضه . در روضه پنجم که در ذکر مفصل احوال شعرای عرب و عجمست در قسم دوم در ذکر عامه شعرای عجم بترتیب حروف هجا شرح حالی از رودکی هست و سه رباعی بنام او ثبت کرده است .

(۷۷) بدایع الصنائع تالیف عطاء الله بن محمود حسینی مشهدی

متخلص معطائی در عروض وقوافی که از ۸۹۴ تا ۸۹۸ مشغول تالیف آن بوده و مؤلف آن از ادیبان نامی قرن دهم ایران بوده است و درین کتاب پنج بیت از اشعار رودکی ثبت آمده است .

(۷۸) تاریخ نگارستان تالیف قاضی احمد بن محمد غفاری که در سال ۹۵۹ تالیف کرده و از کتابهای مشهور شامل حکایات تاریخی است . چاپ بمبئی ۱۲۷۵ - درین کتاب سه بیت بنام رودکی ثبت آمده است .



۹۹) مقاله آکای نرلی تربیت بخوان " ح . یحیی و
ح . یحیی در بیان ایران " در مجله " آینه " آرنه = اردو آرنه
مهر ۱۳۰۷ - ~~مجله~~ ! یخه درین ساله یحیی بنا بر رودکی
از سلسله کلمه دد نمائے آمل زده اند ، و این رو کاله
مذکور را از سلسله آفرینا آفرین می توان به آفرین

باب اول

قصاید و مقطعات و آیات پراکنده

که بهم مربوطست

زهی فزوده جمال تو زیب و آرا (۱) را شکسته سنبل زلف تو مشک سارا را
 قسم بر آن دل آهن خورم که از سختی هزار طرح نهاده است سنگ خار ارا
 که از تو هیچ مروت طمع نمی دارم که کس ندیده ز سنجین دلان مدار ارا
 هزار بار خدا را شفیع می آرم ولی چه سود چو تو نشنوی خدا را را
 چو (۲) رود کی بغلامی اگر قبول کنی (۳) بیندگی نبیند د هزار دارا را
 ۱۲ (۴) - ۵۳ - ۶۲ (۵) - ۶۴ (۶) - ۶۵ (۶) - ۶۶ (۶)

.....

دلا تا کی همی جوئی منی را چه کوبی بیهده سرد آهنی را
 دلم چون ارزنی عشق تو کوهی چه سائی زیر کوهی ارزنی را
 بیا اینک نگه کن رود کی را اگر بی جان روان خواهی تنی را
 ۱۲ (۷) - ۳۵

.....

(۱) در ۶۲ « زیب آرا » . (۲) در ۴۴ « بو » (۳) در ۶۴ « بغلامی قبول اگر کنی » (۴) در ۱۲ تنها بیت آخر آمده است (۵) در ۶۲ تنها بیت اول آمده و آنرا هم از تذکره ریاض الشعرای علیقلی خان واله داغستانی گرفته است . (۶) در ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ بیت چهارم بیست و شک دارم که این غزل از رود کی باشد . (۷) در ۱۲ سها بیت آخر هست و بز شک دارم که این غزل از رود کی باشد .

جهان اینست و چونینست تابود (۱) و همچونین بود اینند. (۲) یارا (۳)

۲۸ - ۳۰ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱

بیك گردش بشاهنشاهی (۴) آرد دهددیهیم (۵) وتاج (۶) وکوشوارا (۷)

۲۵ - ۳۵

از آن جان تولختی چون لزرده (۸) سپرده زیر پای اندر سپارا (۹)

۳۵ - ۳۷

یویك (۱۰) دیدم بحوالی (۱۱) سرخس بانگك بر برده بابر (۱۲) اندرا

چادر کی دیدم رنگین برو رنگ بسی گونه بر آن (۱۳) چادرا

۲۵ - ۳۵

جهانناچه بینی (۱۴) تواز بچگان (۱۵) که گه مادری گاه ماندرا (۱۶)

۲۷ - ۲۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۷۱

(۱) در ۳۵ « چونین تا بود »

(۲) اینند سخن عجیب و مشکوک و هر چیز مشکوک و در ۷۱ شمار مجهول و البته این درست ترست و میباشد که همان کلمه اندست یا اصل آن . (۳) در ۳۵ « بابا » (۴) در ۳۵ « شاهان شاهی » (۵) دیهیم بمعنی کلاه مرصع و گوهر آگین و تاج . (۶) در ۳۵ « طوق » (۷) در ۳۵ « گوشواری » (۸) در اصل ۳۷ چنینست و تصحیح آن ممکن نشد زیرا کلمه « لزرده » در جائی نیامده است و ظاهراً چنین لفظی نیست. مرحوم خسروی در نسخه ۳۷ خود چنین تصحیح کرده « از آن جان سبختی تو چون زرده » و آنهم در وزن و معنی نادرستست . ممکنست در اصل « سپرده » یا « فسرده » بوده باشد . در ۳۵ « بود لغتی چون درارا » و این هم نادرستست . (۹) سار در زبان ماوراء النهر بمعنی چرخشت بوده است . (۱۰) یویك هدهد است و در ۳۵ « یویك » . (۱۱) در ۳۵ « بزمین » . (۱۲) در ۳۵ « تابر » . (۱۳) در ۳۵ « بسی خوب تراز » (۱۴) در ۲۷ « تو بینی » (۱۵) در ۳۰ « کروکان » و در ۷۱ « در بچگان » (۱۶) مادندر مخفف مادراندر و بمعنی زن پدرست و در ۳۰ « مادندری » و در ۷۱ « مادندر » .

- تندر میان (۱) دشت همی باد بر دمد (۲)
 برق (۳) از میان ابر همی بر کشد قضیب
 لاله میان کشت (۴) بخندد همی ز دور
 چون پنجه (۵) عروس بچنا شده خضیب
 بلبل همی بخواند در شاخسار بید (۶)
 سار از درخت سرو مر اورا (۷) شده مجیب
 ۳۰ صاصل بسروبن بر با نغمه کهن (۸)
 بلبل بشاخ گل بر با لحنك (۹) غریب
 اکنون خورید باده و اکنون زئید شاد
 کا کنون برد نصیب حبیب از بر حبیب (۱۰)
 ساقی گزین و باده (۱۱) و می خور بیانگ زیر
 کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب (۱۲)
 هر چند نو بهار جهانست (۱۳) بچشم خوب
 دیدار خواجه خوب تر آن (۱۴) مهتر حبیب (۱۵)
 ۴۲ - ۴۹ - ۶۳ (۱۶)

(۱) در ۴۹ «تندر سان» • (۲) در ۶۳ «باد در دمد» • (۳) در ۴۹ «برق» • (۴) در ۶۳ «کشته» • (۵) در ۴۹ و ۶۳ «انگشتك» • (۶) در ۴۹ و ۶۳ «بخواند باز از درخت سرو» (۷) در ۴۹ «وز شاخ بید مر اورا» و در ۶۳ «سار مر اورا» • (۸) در ۴۹ «نعمت سخن» • (۹) در ۴۹ «نعمت» • (۱۰) در ۶۳ «برد حبیب نصیب از بر حبیب» • (۱۱) در ۴۹ «گزین سبزه» و در ۶۳ «گزین و سبزه» • (۱۲) در ۴۹ «کت زیر زیر نالد و زیرت عندلیب» (۴) و در ۶۳ «کت زیر زیر نالد و زیر عندلیب» • (۱۳) در ۴۲ و ۴۹ «جهانت» (۱۴) در ۴۲ «ای» • (۱۵) در ۶۳ «بهتر آن مهتر حبیب» • (۱۶) در ۶۳ بیت ۳۰ نیامده است.

نشیب (۱) تو با فراز و فراز تو بانشیب فرزند آدمی تو اندر بشیب و تیب (۲)

۲۱-۲۵-۲۹-۳۴-۳۵-۳۷

دیدي (۳) تور شر (۴) و کام بدو (۵) اندرون بسی

باریدگان (۶) مطرب بودی (۷) بفر و زیب

۲۵ (۸) - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱ (۹)

.....

گل صد برگ و مشک و عنبر و سبب باسمین سپید و مورد بزیب

این همه یکسره تمام شد دست نزد تو ای بت ملوک فریب

شب عاشقت (۱۰) لیلۃ القدرست چون تو بیرون کنی رخ از جلیب (۱۱)

۷۴ - ۴۵ - ۲

(۱) در اصل همه نسخهها بجز ۳۵ چنینست ولی اگر نشیب خوانده شود وزن شعر

نادرستست و ممکنست تغییر بر زیادت یا باصطلاح عروضیان ضحام باشد و در ۳۵ «شیب»

(۲) شیب و تیب سرگشته و مدهوش . (۳) در ۳۵ در دو موضع ثبت شده ، يك جا

«دیدي» و جای دیگر «مدی» . (۴) ریژوریز بمعنی کام وهوی و آرزو و در ۴۳ «روژ»

و در ۲۷ «زیر» و آن هر دو خطاست و در ۳۵ «ریژ کام» ، در ۳۰ يك جا «ریژ»

ضبط شده و گوید بمعنی نعمت و هواست و جای دیگر «ویژه» ، در ۳۵ نیز در رواج آمده يك جا

«ریژ» و جای دیگر «ژیژ» ، در ۲۵ «دیدي بریز کام» و گوید «کام وریژ کام هوا باشد» ، در

۷۱ «ریژ» و گوید «در نسخه میرزا بمعنی نعمت و هوا و مراد باشد اما در تحفه ریژ برای

فارسی آمده» . (۵) در ۳۵ يك جا «بدو» و جای دیگر «مذو» (۴) . (۶) ریدك

بمعنی غلاست و در ۳۵ يك جا «رودكان» و جای دیگر «کودكان» . (۷) در ۷۱

در موضع دوم «دیدي» . (۸) در ۲۵ بنام خفاف آمده است . (۹) در ۷۱ دوجا

ضبط شده یکی در لغت ریژ و دیگر در لغت ریدك (۱۰) در ۲ «شب عشاق» (۱۱)

جلیب جلیاب تازی بکسر اولست که روپوش بسیار گشاد و فراخ باشد و در ۷۴

جلیاب .

بجواب اندرون شود خورشید (۱) گرتوداری از دلولاله (۲) حجب (۳)
و آن (۴) ز خندان بسیب ماندر است اگر از مشک خال (۵) دارد سیب

۱۳ - ۳۳ - ۴۶ - ۴۷ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

این جهان پاک خواب کردارست آن شناسد که دلش بیدارست (۶)
نیکی او بجایگاه بدست شادی او بجای تیمارست
چه نشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموارست
دانش اونه خوب و چهرش (۷) خوب زشت کردار و خوب دیدارست

۶ - ۸ - ۶۳

.....

چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
این تیغ نه از بهرستمگاران کردند (۸) انگور نه از بهر نیبندست بچرخشت (۹)
عیدی برهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت بدن دان سرانگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار تاباز که اورا بکشد آنکه ترا کشت
انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس تا کس نکند رنجه بدر کوفتن مش
۲۵ (۱۰)

.....

(۱) در ۶۴ «خرشید» ۰ (۲) در ۱۳ و ۴۷ «گرتوگیری از آن دلولاله»
و در ۶۴ «گرتوداری از آن دلولاله» (۳) حجب همان حجاب تازیست ۰ (۴) در ۱۳
و ۴۷ «آن» ۰ (۵) در ۱۳ «خاک» ۰ (۶) در ۶۳ «شناسد دلش که بیدار است»
(۷) در ۸ «جهدش» و در ۶۳ «او خوب و نه چهرش» ۰ (۸) در اصل ۲۵
چنینست «این کار نه از بهرستم کرده اند» ولی بیداست که در وزن نا درستست ۰
(۹) چرخشت همان چرس باشد و آن چرخست که بدان شیره- انگور گیرند برای باده
کشیدن ۰ (۱۰) در ۲۵ تنها بیت دوم بنام رودکی است و این قطعه مشهورست بنام
ناصر خسرو مروزی قبادیانی شاعر و متفکر معروف قرن پنجم ایران (دیوان ناصر خسرو
چاپ کتابخانه طهران ص ۵۰۰) و در اذهان مردم بنام وی متداولست ولی اینکه بك بیت

آن صبحن چمن که ازدم وی گفتی دم گرک یا یلنگست
اکنون ز بهار مانوی طبع پر نقش و نگار همچو ژنگست (۱)

۲۶ - ۱۰

بر کشتی عمر تکیه کم کن کین نیل نشیمن نهنگست

۷۳

.....

بسرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشه‌گی (۲) نه رواست
زیر خاك اندرون ت باید خفت گرچه اکنون خواب برد بیاست
با کسان بودنت چه سود کند که بگور اندرون شدن تنهاست

از آنرا ۲۵ باسم رودکی نوشته است دلیلست بر آنکه از گفته های رودکیست و چندان بشر ناصر خسرو شبیه نیست و کسانیکه در شعر رودکی و ناصر خسرو تتبع دارند گواهی دهند که از سبك ناصر خسرو دور و بسخن رودکی مانده ترست . در هر صورت بیت دوم چنانکه ۲۵ آنرا ضبط کرده باسم رودکی ثبتست و با آنکه در دیوان ناصر خسرو بنام او هم هست چندان شبیهست که نتوان گفت توارد شده مگر اینکه ناصر خسرو آنرا از رودکی تضمین کرده باشد و آنهم دور مینماید چه از شیوه ناصر خسرو دورست که شعری را تضمین کند و در دیوان او بهیچوجه تضمین شعر دیگران دیده نمی شود و اگر هم تضمین کرده باشد می بایست اشاره ای بدان کند و الا در حکم سرقات شعری خواهد بود و تضمین ابن بیت هم دور می نماید چه این بیت جزء لا یتجزای این قطعه است و این بیت از هر که باشد همه قطعه نیز از آن او خواهد بود در هر حال اسناد این بیت بدو شاعر آنهم با این تفاوت که در سبك شعر آنهاست بسیار شکفت است .

(۱) ژنگ همان ارژنگ نام کتاب مانی است . (۲) در ۴۷ و ۱۳ « به

یار تو زیر خاک مور^(۱) و مگس چشم بکشایین کنون پیداست^(۲)
 آنکه زلفین و گیسوت پیراست گرچه دینار یا درمش بهاست
 چون ترا دید زرد گونه شده سرد گردد دلش نه نا بیناست
 ۶ - (۳) - ۸ - ۱۳ - (۴) - ۳۱ - (۵) - ۴۷ - (۶) - ۶۳ - (۷) - ۶۵ - (۸)

.....

رودکی چنگ^(۹) بر گرفت و نواخت باده انداز کو^(۱۰) سرود انداخت
 و آن^(۱۱) عقیقین مثنی^(۱۲) که هر که بدید^(۱۳) از عقیق گداخته^(۱۴) شناخت
 هر دو یک گوهرند^(۱۵) لیک بطبع این بیفسرد^(۱۶) و آن^(۱۷) دگر یکداخت
 نا^(۱۸) بسوده دودست رنگین کرد نا^(۱۸) چشیده^(۱۹) بهتارک اندر تاخت^(۲۰)
 ۱ - (۲۱) - ۳ - (۲۲) - ۱۱ - ۱۳ - (۲۳) - ۲۶ - (۲۴) - ۳۱ - (۲۵) -

(۱) در ۶۳ «مار» ۰ (۲) در ۸ «بدل آنکه گیسوت پیراست» و در ۶۳ «بدل آنکه گیسوان پیراست» ۰ (۳) در ۶ نام شاعر برده نشده و دویست ۵۷ و ۵۸ نیست ۰ (۴) در ۱۳ تنهاست ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ هست ۰ (۵) در ۳۱ تنهاست ۵۳ آمده ۰ (۶) در ۴۷ بیت ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ نیست ۰ (۷) در ۶۳ بیت ۵۷ نیست ۰ (۸) در ۶۵ از بارخ بیقی نقل کرده اند ۰ (۹) در ۶۲ «چند» ۰ (۱۰) در ۱۱ و ۱۳ «کز» ۰ (۱۱) در ۴۱ و ۴۷ «آن» و در ۱۱ و ۱۳ و ۵۲ و ۵۸ «آن» ۰ (۱۲) در ۶۳ و ۶۲ «می» و در ۱ «لبی» و در ۶۳ «عقیق می» ۰ (۱۳) در ۴۷ و ۵۴ «ارغوانی مثنی که هرکش دید» ۰ در ۵۸ و ۵۷ و ۴۶ «عقیق می» ۰ در ۱۳ «عقیق مثنی» ۰ در ۱۱ «که هر که بدید» ۰ (۱۴) در ۵۴ «گراخته» ۰ (۱۵) در ۴۶ و ۵۲ و ۳ و ۶۳ «جوهرند» ۰ (۱۶) در ۵۲ و ۶۳ بیفسرد ۰ در ۱۱ و ۵۸ «بیفسرد» ۰ (۱۷) در ۶۳ «بیفسرد آن» ۰ (۱۸) در ۱۳ «ما» ۰ (۱۹) در ۶۳ «ناخشنده» ۰ (۲۰) در ۱۳ «باخت» ۰ (۲۱) در ۱ تنهاست ۵۹ و ۶۲ هست ۰ (۲۲) در ۳ تنهاست ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ هست ۰ (۲۳) در ۱۳ در دوجا ثبت شده: در جزو قصاید هر چهار بیت ۵۹ - ۶۲ و در جزو مقطعات بیت ۶۰ و ۶۱ ۰ (۲۴) در ۲۶ بیت ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ آمده است ۰ (۲۵) در ۳۱ تنها مصرع اول بیت ۵۹ هست ۰

۳۳ - ۴۹ - ۴۶ - ۴۷ (۱) ۵۲ (۲) ۵۴ (۳) ۵۸ - ۶۱ -
۶۲ - ۶۳ (۴) ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ (۵)

.....
زمانه پندی آزاد (۶) وار داد مرا (۷)

زمانه چون نگری سر بر همه (۸) پندست
بروز نیک (۹) کسان گفت (۱۰) تا تو غم نخوری (۱۱)

بسا کسا (۱۲) که بروز تو آرزو مندست
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه

کرا زبان نه پندست پای در بندست (۱۳)

۳ - ۴ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۶ - ۲۲ - ۳۲ - ۳۳ - ۴۶ -
۴۷ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۸ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۷۲ - ۷۸

.....
مرغ دیدی که بچه زو بیرند چاو چاو ان (۱۴) درست چواناست (۱۵)

۲۵ - ۲۹ - ۳۴ - ۳۵

(۱) در ۴۷ بیت ۵۹ نیست ویت ۶۱ و ۶۲ پس ویش آمده است .

(۲) در ۵۲ بیت ۵۹ نیست . (۳) در ۵۴ تنها بیت ۶۰ و ۶۲ هست .

(۴) در ۶۳ بیت ۵۹ نیست . (۵) در ۶۶ تنها بیت ۶۰ و ۶۱ آمده است .

(۶) در ۴ و ۱۳ و ۵۴ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۷۸ «آزاده» . (۷) در ۱۶

«آزاده داد مرا» و در ۱۱ «آزاده داده است مرا» و در ۳ «آزاد دار داد مرا»

(۸) در ۱۳ «زمانه را چه» و در همه نسخه‌ها بجز ۷۲ «زمانه را چو نکو بنگری همه» .

(۹) در ۱۶ «زروز نیک» . (۱۰) در ۳۲ «کلفت» و بدیداست که خطای کاتبست .

(۱۱) در ۲۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۴۷ و ۴۶ و ۵۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۵۴ و ۵۸ و ۶۲ و ۶۴ «گفت

غم مخور زهار» و در ۵۲ «زینهار» و در ۳ «آرزو مبر زهار» و در ۶۳ و ۷۸

«هیچ غم مخور زهار» . (۱۲) در ۱۱ و ۳۲ «کسان» و در ۵۲ «کسی» . (۱۳)

این بیت ۶۵ تنها در ۷۲ آمده است . (۱۴) چاو آواز گنجشکی که بچه از گرفته باشند

یا از اشکره بگیرد و جاویدن مصدر آن و چاو ان اسم فاعل آنست . (۱۵) در ۳۵ «چواناست» .

باز چو ت بر گرفت پرده زروی کروه (۱) دندان و پشت چو گانست

۲۵

.....

با خردومند (۲) بی وفا بود این بخت خویشتم خویش را بکوش تو بیک لخت

۲۵

خود خور و خود ده (۳) کجا نبود پشیمان (۴)

هر که (۵) بداد و بخورد از آنچه (۶) که بلفخت (۷)

۲۵ - (۸) - ۲۸ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱

.....

۷ مهر مگن برین سرای سپنج کین جهان پاک بازئی (۹) نیرنج (۱۰)

نیک او را فسانه واری شو (۱۱) بد او را کمرت سخت (۱۲) بتنج (۱۳)

۲۵ - ۲۹ - ۳۴ - ۳۵ (۱۴)

.....

(۱) کروه دندان تهی و فرسوده . (۲) در اصل ۲۵ « خردمند »

و خردمند نیز آمده است مانند فرهومند و اگر خردمند باشد در وزن نا درست خواهد بود . (۳) در ۷۱ « خورده » . (۴) در ۲۵ « بخور و بده که بر پشیمان نبود »

وای در وزن نا درستست . (۵) در ۲۵ « هر که بخورد و بداد از آنک بلفخت » .

(۶) در ۳۵ چنینست و در نسخه های دیگر همه جا « بخورد و آنچه » . (۷) بلفخت یعنی

ببندوخت فعل ماضی از الفختن و در ۷۱ « آنچه هر که بلفخت » . (۸) تنها در ۲۵

هر دو بیت هست و در نسخه های دیگر همه جا تنها بیت دوم (۶۹) آمده است . (۹) در

۳۵ « جهانست بازی » . (۱۰) نیرنج همان نیرنگست و در ۳۴ « بازی و نیرنج » در

۲۹ « برنج » . (۱۱) در ۲۵ و ۲۹ « فسانه دار شد » ، در ۳۴ « فسانه داری شد »

و آن از وزن خارجست ، در ۳۴ « فسانه دار و شد » ، در ۳۵ « فسانه دار شده » .

(۱۲) در ۳۵ « نیک » . (۱۳) بتنج از تنجیدن بمعنی در هم فشردنست . (۱۴)

در ۳۵ نام شاعر نیست زیرا که لغت و شرح آن از نسخه افتاده است .

مرا بسود و فرو ریخت (۱) هر چه دندان بود

نبود دندان لابل (۲) چراغ تابان (۳) بود
سپید سیم (۴) زده بود در (۵) و مرجان بود

ستاره سحری بود و قطره باران (۶) بود
یکی نماند کنون ز آن (۷) همه بسود و ریخت (۸)

چه نحس (۹) بود همانا که نحس (۹) کیوان بود
نه نحس (۹) کیوان بود و نه روزگار دراز

چه بود منت (۱۰) بگویم قضای یزدان بود ۷۵
جهان همیشه چو چشم بست (۱۱) کرد و گردانست (۱۲)

همیشه تا بود آئین (۱۳) گرد گردان بود
همان که درمان (۱۴) باشد بجای درد شود (۱۵)

و باز (۱۶) درد همان کز (۱۷) نخست (۱۸) درمان بود

- (۱) در ۵۲ بسود و ریخت « (۲) در ۱۱ «لابد» (۳) در ۶۲
«خندان» (۴) در ۴۸ «سپید و سیم» (۵) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۴ «سپید
و سیم زده بود و در» و در ۱۱ و ۵۴ و ۶۳ «سیم زده بود» و در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴
و ۶۳ «بود و در و مرجان» (۶) در ۵۰ و ۱۱ و ۶۴ «قطر باران» (۷) در
۴۷ و ۵۴ و ۶۲ «بل» و در ۶۳ «بی» (۸) در ۱۱ و ۶۳ «بسود و ریخت»
(۹) در ۱۱ «بخش» (۱۰) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۲ و ۶۴ «راست» و در
۱۱ «نست» (۱۱) در ۳۱ و ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۳ و ۶۴ «چنین
است» (۱۲) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ «گرد گردانست» (۱۳) در
۳۱ و ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۳ و ۶۴ «آئینش» (۱۴) در ۱۱ «درد»
(۱۵) در ۳۱ «برد» (۱۶) در ۱۱ «مار» و در ۶۳ «چو باز» (۱۷) در ۱۱
«کر» (۱۸) در ۵۲ «نخست»

کهن کند بزمانی (۱) همان کجا نو بود
و نو کند بزمانی (۱) همان که خلقان بود
بسا (۲) شکسته بیابان که باغ خرم بود (۳)
و باغ (۴) خرم گشت آن کجا بیابان بود
همی چه دانی (۵) ای ماهروی مشکین موی (۶)
که حال بنده ازین پیش بر (۷) چه سامان (۸) بود
بزلف (۹) چوگان نازش همی کنی تو بدو (۱۰)
ندیدی آنکه اورا (۱۱) که زلف چوگان بود
شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود
شد آن زمانه که مویش بسان (۱۲) قطران بود

(۱) در ۱۱ « بزبانی » .

(۲) در ۶۳ « لب » . (۳) در ۳۱ و ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ « گشت » . (۴) در ۱۱ « دماغ » و در ۶۳ « وماغ » . (۵) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ و ۶۲ « بدانی »
(۶) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ « غالیه موی » و در ۱۱ « غالیه بوی »
و در ۱۳ « آفتاب غالیه بوی » و در ۴۷ و ۵۴ « آفتاب غالیه موی » .
(۷) در ۴۷ چنینست و در نسخه های دیگر همه جا « بیشتر » . (۸) در ۵۰ و ۵۲ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ « خادم تو پیش ازین بچه سان » و در ۶۳ « بچسان » .
(۹) در ۱۴ و ۵۴ « دوزلف » - (۱۰) در ۶۲ « بده » و در ۶۴ « مدد »
و در ۵۰ و ۴۸ « چوگانی نازش همی کنی تو مدام » . و در ۱۱ « بازش همی کشی
تو بدو » و در ۱۳ « چوگان بازی همی بخادم خویش » و در ۴۷ و ۵۴ « چوگان
بازش همی نمود بروی » و در ۶۳ « چوگان بازش همی نمود برو » - (۱۱) در ۴۷ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ « اورا آنکه » و در (۱۲) « مرا ندیدی آنکه » و در ۶۳ « ندیدی
آنرا آنکه » - (۱۳) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ « برنگ » -

چنانکه خوبی مهمان و دوست^(۱) بود عزیز
 بشد که باز نیامد عزیز مهمان بود
 بسا نگار که حیران بدی بدو در چشم
 بروی او در چشم همیشه حیران بود
 شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود
 نشاط او بفزون بود و بیم نقصان^(۲) بود
 همی خرید و همی سخت^(۳) بی شمار درم^(۴)
 بشهر هر که^(۵) یکی^(۶) ترک نار پستان بود
 بسا کنیزک نیکو که میل داشت بدو^(۷)
 بشب زیاری او نزد جمله^(۸) پنهان بود
 بروز چونکه نیارست شد بدیدن او
 نهیب خواجه او بود و بیم زندان بود
 نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف^(۹)
 اگر^(۱۰) گران بد^(۱۱) زی من^(۱۲) همیشه^(۱۳) ارزان بود

(۱) در اصل ۶۳ «مهمان دوست» (۲) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ «سیم نقصان» و در ۶۲
 «غم بنقصان» و در ۶۳ «بفزون و غم بنقصان» - (۳) در ۵۰ و ۴۸ «ساخت» و در
 ۱۱ «بیخت» و در ۶۲ «ریخت» و در ۶۳ «داد» - (۴) در ۱۱ «همی خرید و همی بی شمار
 داده درم» و در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ «همی خرید می و بی شمار داده درم» - (۵) در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱
 و ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ «چه» (۶) در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ «همی» (۷) در ۵۲
 «به او» - (۸) در ۵۲ «زیارت او پیش او به» و در ۵۰ و ۴۸ و ۶۲ و ۶۴
 «زیارت او نزد او به» و در ۶۳ «زیارت او به پیش او به» - (۹) در ۵۴ «خوب
 روی لطیف» - (۱۰) در ۱۳ و ۴۷ «کجا» - (۱۱) فقط در ۴۷ و ۱۳ و ۶۳
 چنین است و در سایر نسخه ها همه جا «بودی» - (۱۲) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۴
 بدر من» - (۱۳) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ «هماره» .

۹۰. دلم خزانه^(۱) پر گنج بود و گنج سخن
 نشان نامه^(۲) ما مهر و شعر عنوان بود
 همیشه شاد و بدانستمی^(۳) که غم چه بود
 دلم نشاط و طرب را^(۴) فراخ میدان^(۵) بود
 بسا دلا که بسان^(۶) حریر کرده^(۶) بشعر
 از آن سپس که بگردار سنگ و سندان بود
 همیشه چشم زی^(۷) زلفکان چابک^(۸) بود
 همیشه گوشم^(۹) زی^(۱۰) مردم سخن دان بود
 عیال نه^(۱۱) زن و فرزند نه^(۱۱) معونت^(۱۲) نه^(۱۱)
 ازین ستم همه آسوده بود و آسان^(۱۳) بود
 ۹۵. تو رودکی را ای ماهرو همی^(۱۴) یبزی^(۱۵)
 بد آن زمانه ندیدی که این چنینان^(۱۶) بود

(۱) در ۶۳ « خزینه » -

- (۲) در ۱۳ « نشان نامه با » و در ۶۳ « بسان نامه ما » - (۳) در ۵۲ و ۵۰ و
 ۶۲ و ۶۴ « شاد بدانستمی » - (۴) در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۲ و ۶۴ « نشاط
 طرب را » و در ۶۳ « نشاط و فرح را » - (۵) در ۶۳ « میان میدان »
 (۶) در ۵۰ و ۱۱ و ۶۴ کرد - (۷) در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ « زین » - (۸) در
 ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ و ۶۲ « دسش زی زلفکان خوشبو » - (۹) در ۱۳ و ۴۷ و
 ۵۴ و ۶۲ « گوشش » - (۱۰) در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ « زین » - (۱۱) در
 ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۴ « نی » - (۱۲) در ۵۲ و ۱۱ و ۶۲ و ۶۳ « مئوٹ » و در
 ۵۰ و ۴۸ و ۶۴ « مئوٹ » - (۱۳) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ « ازین همه بنم آسوده
 بود آسان » و در ۱۱ و ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ « همه بنم آسوده بود
 و آسان » - (۱۴) در ۶۲ « کنون » و در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۴ « ای مغ کنون »
 (۱۵) در ۶۳ « رودکی رافع کنی همی یابی » - (۱۶) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۴

بدآن زمانه ندیدی که در جهان (۱) رقتی
 سود (۲) گویان کوئی (۳) هزا ستلف بود
 شد آن زمان که باو انس (۴) راد مردان بود
 شد آن زمانه که او پیشکار (۵) میران بود
 همیشه شعر ورا (۶) زی ملوک دیوانست
 همیشه شعر ورا (۶) زی ملوک دیوان بود
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت (۷)
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان (۸) بود
 کجا بگیتی (۹) بودست نامور دهقان
 مرا بخانه او سیم بود و حملان (۱۰) بود
 کرا بزرگی و نعمت زاین (۱۱) و آن بودی
 ورا (۱۲) بزرگی و نعمت ز آل سامان بود

و ۱۱ « که زین خسیان » و در ۶۲ « در خراسان » و در ۶۳ « ندیدی که هی قتان »
 (۱) در ۱۳ « زی خش » و در ۴۷ و ۵۴ و ۶۳ « زی جن » و در ۶۲
 « در چمن » - (۲) در ۵۴ « سرور » - (۳) در ۵۲ و ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و
 ۶۳ و ۶۴ « گفتی » و در ۵۴ « کونی » - (۴) - در ۶۳ شد آن زمانه که آن
 انس « - (۵) در ۶۳ « پیشگاه » - (۶) در اصل ۶۳ « مرا » (۷) در ۵۰
 و ۶۴ « بنشت » و در ۴۸ « بنشت » و در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ و ۶۲ « شعر ورا جهان
 بنوشت » و در ۶۳ « شعر مرا جهان بنوشت » - (۸) در ۶۲ « خرامان » - (۹)
 در اصل ۶۳ « یکی » (۱۰) در اصل ۶۳ « حمدان » - (۱۱) در ۱۱ و ۶۲ و ۶۳
 و ۶۴ « ازین » - (۱۲) در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ و ۶۳ و ۶۴ « مرا » و در ۱۳
 « کرا » -

بداد میر خراسانش (۱) چل (۲) هزار درم
 درو (۳) فزونی يك پنج میر ماكان (۴) بود
 ز (۵) اولیاش پراکنده نیز هشت (۶) هزار
 بمن رسید (۷) بدان وقت (۸) حال خوب آن (۹) بود
 چومیر دید سخن داد (۱۰) داد مردی خویش
 ز اولیاش (۱۱) چنان کز امیر فرمان بود
 کنون زمانه دگر (۱۲) گشت و من دگر (۱۲) گشتم
 عصا بیآر (۱۳) که وقت عصا و انبان بود
 ۶۵ - ۶۴ (۲۲) ۶۳ - (۲۱) ۶۲ - (۲۰) ۵۴ - (۱۹) ۴۷ - (۱۸) -
 ۱۳ (۱۷) ۱۱ - (۱۶) ۴۸ - (۱۶) ۵۰ - (۱۶) ۵۲ - (۱۵) ۳۱ - (۱۴)

(۱) در ۵۰ و ۴۸ و ۶۳ و ۶۴ « خراسان » و در ۱۱ « بداد امیر
 خراسان » - (۲) در ۴۸ و ۱۱ و ۶۳ « چهل » - (۳) در ۵۰ و ۴۸ « وزآن »
 و در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « ازو » و در ۶۳ « درین » (۴) در ۵۰ و ۴۸ و ۶۴
 « یاکان » و در ۱۱ « يك میخ تیر باکان » .
 (۵) در ۱۱ و ۶۳ و ۶۴ « وز » - (۶) در ۱۱ و ۶۳ و ۶۴ « شصت » -
 (۷) در ۱۱ و ۶۳ چنین است و اما نسخه های دیگر همه جا « رسیده » - (۸) در
 ۶۳ « در آن وقت » - (۹) در ۵۰ « خرابان » و در ۱۱ و ۴۸ و ۶۳ و ۶۴
 « خوبان » - (۱۰) در اصل ۶۳ « چومیر داد سخن دید راد مردی » - و در
 همه نسخه های دیگر « چومیر دید سخن داد راد مردی » - (۱۱) در اصل ۶۳ « چه
 اولیاش » - (۱۲) در ۵۲ « دیگر » - (۱۳) در ۶۳ « عصا و بار » - (۱۴)
 در ۳۱ تنها بیت ۵ - ۸ ثبت است و بیت ۶ و ۷ مقدم و موخرست - (۱۵) در
 ۵۲ ابیات ۱ - ۷ و ۹ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۳ - ۲۵ و ۳۴ ثبت است
 (۱۶) در ۵۰ و ۴۸ و ۱۱ ابیات ۱۱ - ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و

در مرثیة ابو الحسن مرادی (۱)

مرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان^۲ خواجه نه کاریست خرد^۳

۳۳ نیست - (۱۷) در ۱۳ ایات ۳- ۸ و ۱۲- ۱۳ و ۱۶- ۱۷ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۶- ۲۷ و ۲۹ و ۳۱ و ۳۳ و ۳۴ نیست و سایر ایات بدین ترتیب درجست: ۱، ۲، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۲ و ۲۹ نیست و سایر ایات بدین ترتیب ثبت شده: ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۲ و ۲۹ نیست و ۵۴ ایات ۵- ۸ و ۱۲- ۱۴ و ۱۶- ۱۷ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۶- ۲۷ و ۲۹ و ۳۱ و ۳۴ نیست و سایر ایات بدین ترتیب درجست: ۱، ۴، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۲ و ۲۹ نیست و ۱۳- ۱۲ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۲ و ۳۳ نیست و سایر ایات بدین ترتیب است: ۱، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۲۲، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۴ - (۲۱) در ۶۳ ترتیب ایات چنین است: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳ و ایات ۱۲ و ۱۳ و ۱۷ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۳ فقط درین نسخه هست و در نسخه های دیگر نیست.

(۲۲) در ۶۴ ایات ۱- ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۳ نیست.

(۱) در ۱۱ بان افزوده است شاعر بخارا^۴ (!) و در آن کتاب در دوجا

ثبت آمده یکی در شرح احوال سنائی مشتمل بر هشت بیت و جای دیگر در ضمن اشعار رودکی مشتمل بر دو بیت اول. در نسخه های دیگر همه جا دو بیت اول آمده است ولی در

۱۱ در شرح حال سنائی غزنوی ایات ۱۰۶- ۱۰۹ و ۱۱۱- ۱۱۴ در مرثیه سنائی

جَن . پیدر باز داد کالبد تیره بمادر سپرد (۱)
 آن مهربان ! ملکی رفت باز زنده کنون شد که تو کوئی بمرد

ثبت شده و م دی را بنام سنائی بدل کرده و نام گوینده اشعار نیست ولی چون در همه جا دو بیت اول ا. رودکی و پهرتیه مرادی نوشته اند و از آن جمله است در همان کتاب در اشعار رودکی و نام این ابیات کاملاً بسبب شعر رودکیست ظن غالب آنست که این قطعه سراسر از رودکی باشد منتهی چند بیت دیگر آن از نسخهای دیگر فوت شده ، اما در ۵۷ بیت ۱۰۷ و ۱۰۸ نیست و ابیات ۱۰۶ و ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۱۴ عیناً همانست که در ۱۱ ثبتست و سپس دو بیت ۱۱۵ و ۱۱۶ را برهشت بیتی که در ۱۱ است می افزاید و ۵۷ نیز این ده بیت را در شرح حال سنائی آورده است و در صدر آن می نویسد : « حضرت مولانا چند جا مدح حکیم دارند و این غزل از آن جمله است » • جلال الدین بلخی معروف بملوی شاعر و عارف معروف قرن هفتم ایران ظاهرآ این اشعار رودکی را یاد داشته و از آن غزلی در باره سنائی بیرون آورده است و مصرع اول آنرا چنین بنام سنائی کرده است : « گفت یکی (با کسی) خواجه سنائی بمرد » و در پایان آن غزل این بیت تخلص را افزوده است : « شمس مگو مغر تبریزیان هر که بمرد از دوجهان او نمرد » و این غزل در تمام نسخه های دیوان غزلیات جلال الدین محمد بلخی ثبت آمده • رجوع کنید بکلیات شمس تبریز چاپ مطبعه نول کشور لکنهو ۱۳۳۵ - ص ۳۳۸ و بکتاب مجالس العشاق تألیف سلطان حسین بایقرا چاپ همان مطبعه ۱۳۱۴ - ص ۶۷ و زنبیل تألیف معتمد الدوله فرهاد میرزا چاپ طهران ۱۳۱۸ ص ۲۲۴ و نیز قبضی شاعر معروف هند این غزل را در مقدمه منظومه بل و دمن خود آورده است •

(۲) در نسخه خطی و جای کلیات شمس و زنبیل و مجالس العشاق « چنین » •

(۳) در ۵۲ - خورد و در ۱۳ « بکار بست خورد » •

(۴) در نسخه های غزل ملوی این بیت و بیت بعد نیست و در ۵۷ نیز چنین نیست

کاه نبید (۱) او که ببادز پدید (۲)	آب نبید (۳) او که بسرما (۴) فسرده
شانه نبود او که بمرئی شکست	دانه نبود او که زمینش فشرده (۵)
کنج زری بود درین ماکدان	کو دو جهان را بجوی می شمرد
قالب خاک کی سوی خاک می گند (۶)	جان و خرد سوی سموات (۷) برد
جان دوم را که (۸) ندانند خلق	مصله ای کرد و بجانان (۹) سپرد
صاف بد آمیخته با درد می (۱۰)	بر سر خم رفت و جدا شد زدرد (۱۱)
در سفر افتند بهم ای عزیز (۱۲)	مروزی و رازی و رومی (۱۳) و کرد
خانه خود باز رود (۱۴) هر یکی (۱۵)	اطلس کی باشد همتای برد (۱۶)
خامش کن چون نقطه ایرا ملک	نام توازد فتر گفتن سترده (۱۷)

- (۱) در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق «خاک نبود» و در نسخه خطی کلیات شمس «کاه نبود»
 (۲) در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق «برفت» . (۳) در ۵۷ و همه نسخه های غزل مولوی «نبود» . (۴) در نسخه چاپی کلیات شمس «زسرما» (۵) این بیت تنها در دو نسخه خطی و چاپی کلیات شمس آمده . (۶) در ۵۷ و نسخه های کلیات شمس «خاک او فکند» . (۷) در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق «جان خرد سوی سموات» . (۸) در نسخه چاپی کلیات شمس «جان و دلم آنکه» و در نسخه خطی «جان دوم آنکه» . (۹) در ۱۱ «مطلعه گویم که بجانان» و در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق «مطلعه گوئیم بجانان» و در نسخه چاپی کلیات شمس «مصله کرد و یزدان» . (۱۰) در ۱۱ «صاف در آمیخت بدردی می» . (۱۱) در ۱۱ «بر سر هم رفت جدا شد زدرد» و در زنبیل و مجالس العشاق این بیت و در ۵۷ این بیت و بیت بعد نیست . (۱۲) در ۱۱ و ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق «بهم يك دگر» (۱۳) در مجالس العشاق «رازی رومی» . (۱۴) در ۵۷ و روند » . (۱۵) در زنبیل «هر کسی» . (۱۶) این بیت و بیت پیش در ۱۱ نیست . (۱۷) این بیت تنها

۴ - ۱۱ (۱) - ۱۳ - ۱۹ - ۲۴ - ۳۳ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۷ -

۵۸ (۲) - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶

.....

۱ صر صر هجر تو ای سرو بلند ریشه عمر من از بیخ بکنند
پس چرا بسته اویم همه عمر اگر آن زلف دو تانیست (۳) بکنند
بیکی جان نتوان کرد سؤال کز لب لعل تو بك بوس بچند
بفکنند آتش اندر دل حسن آنچه هجران تو (۴) از سینه فکند

۶۴

.....

شاد (۵) زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بیاید بود (۶) وز گذشته (۷) نکرد (۸) باید یاد
من (۹) و آن جعد موی (۱۰) غالیه بوی من (۹) و آن ماه روی حور نژاد
نیک بخت آن کسی که داد و بخورد (۱۱) شور بخت آنکه او نخورد و نداد (۱۲)

در دو نسخه چاپی و خطی کلیات شمس آمده و پس از آن جلال الدین بلخی این بیت را از خود افزوده است :

شمس مگو مفخر تبریزیان هر که برد از دو جهان او نبرد

(۱) در ۱۱ در دو جا ثبت آمده : يك جا در شرح حال ستائی شامل هشت بیت
و جای دیگر در ضمن اشعار رودکی شامل دو بیت اول . (۲) در ۵۸ نیز تنها بیت اول و
دوم هست . (۳) در اصل « دو تانیست » . (۴) در اصل « هجران بود » .
(۵) در ۱۱ و ۱۳ و ۵۲ چنین است ، در ۵۰ « شادی » و در نسخه های دیگر همه
جا « شاه » . (۶) در ۴ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۳ و ۶۴ « شادمانه باید بود » و در
نسخه های دیگر بجز ۵۸ همه جا « شادمان نباید بود » . (۷) در ۶۲ « کزشته »
(۸) در ۵۸ « نکرد » . (۹) در ۱۳ « ما » (۱۰) در ۱۳ و ۴۷ « زلف »
(۱۱) بخورد ، (۱۲) در ۱۳ « آنکه نه بخورد و نه داد » .

باد و ابرست این جهان افسوس (۱) باده پیش آر هر چه بادا باد
 ۴ (۲) ۱۱ - (۳) ۱۳ - (۴) ۳۳ - ۴۷ (۴) ۴۸ - ۵۰ -
 ۵۲ - ۵۸ (۵) ۶۲ - (۶) ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۹ (۵)

چهار چیز مر آزاده را زغم بخرد تن دست و خوی نیک و نام نیک و خرد
 هر آنکه این زدش این هر چهار روزی کرد سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد
 ۴۷

.....

ملکا جشن مهرگان آمد	جشن شاهان و خسروان آمد
خز بجای ملحم و خرگاه	بدل باغ و بوستان آمد
مورد بجای سوسن آمد باز	می بجای ارغوان آمد
تو جوانمرد و دولت تو جوان	می بیخت تو جوان آمد

۷۴-۴۵

گل دگر ره بگلستان آمد واره (۷) باغ و بوستان آمد
 وار (۸) آذر (۹) گذشت و شعله آن (۱۰) شعله لاله (۱۱) را زمان آمد
 ۲۶ - ۲۷ (۱۲) ۴۳ - ۷۱ (۱۳)

-
- (۱) در ۴۷ و ۵۸ « این جهان فسوس » و در ۱۳ « این جهان فسون ».
 (۲) در ۴ تنها بیت ۱۲۲ و ۱۲۳ هست. (۳) در ۱۱ بیت ۱۲۴ و ۱۲۶ نیست.
 (۴) در ۱۳ و ۴۷ بیت ۱۲۴ آخر آمده است. (۵) در ۵۸ و ۶۹ بیت ۱۲۴ نیست.
 (۶) در ۶۲ نیز بیت ۱۲۴ نیست. (۷) واره بمعنی نوبت است. (۸) وار نیز
 بهمان معنی واره و نوبت است. (۹) در ۲۷ « اخگر » (۱۰) در ۲۶ و ۲۷
 « او » (۱۱) در ۲۷ « باغ » (۱۲) در ۲۷ تنها بیت ۱۳۴ هست.
 (۱۳) در ۷۱ بیت ۱۳۳ جدا گانه در شاهد کلمه وار و بیت ۱۳۴ نیز جدا گانه در
 شاهد کلمه واره آمده است.

مہتران جهان همه مردند مرگ را سر همه (۱) فرو کردند
 زیر خاک اندرون شدند آفتاب که همه کوشکها بر آوردند
 از هزاران هزار نعمت و ناز (۲) نه با آخر (۳) بجز (۴) کفن بردند
 بود از نعمت آنچه پوشیدند و آنچه دادند و آنچه را خوردند
 ۶ - ۸ - ۱۳ - (۵) ۴۷ - (۵) ۶۵ - (۶)

..... در مدح نصر بن احمد

حاتم طائی توئی اندر سخا رستم دستان (۷) توئی اندر نبرد
 نی که حاتم نیست باجود (۸) توراد نی که رستم نیست در جنگ (۹) نومرد

۱۳ - ۳۳ - ۴۷ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

.....
 زلف ترا جیم که کرد آنکه او خال ترا نقطه آن جیم کرد
 و آن (۱۰) دهن تنگ تو گوئی (۱۱) کسی (۱۲) دانگکی نار بدو نیم کرد

۱۳ - ۳۳ - ۴۷ - ۵۴ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ -

۶۶ - (۱۳) ۶۹

.....
 تا کی کوئی که اهل گیتی (۱۴) در هستی و نیستی لثیمند

-
- (۱) در ۱۳ و ۴۷ «می» • (۲) در ۱۳ و ۴۷ «جاه» • (۳) در ۱۳ و ۴۷ «روز آخر» • (۴) در ۸ «جزاز» و در ۱۳ «یکی» • (۵) در ۱۳ و ۴۷ بیت ۱۳۶ و ۱۳۸ نیست • (۶) در ۶۵ از تاریخ بیهقی نقل کرده است • (۷) در ۱۳ و ۴۷ «رستم سگری» • (۸) در ۶۳ «در جود» • (۹) در ۱۳ و ۴۷ «با جنگ» و در ۶۳ «در جنب» • (۱۰) در ۶۲ «از» • (۱۱) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ و ۶۴ «گوید» و در ۶۲ «گویا» • (۱۲) در ۶۳ «خدای» • (۱۳) در ۶۴ تنها بیت اول آمده است • (۱۴) در ۶۸ «عالم» •

چون تو طمع از بجهان بزدیدی دانی که همه جهان کریمند (۱)

۱۳۱ - ۱۳۷ - ۵۴ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۸

می آرد شرف مردمی پدید آراده نژاد (۲) از درم خرید ۱۴۵

می آرازه بدید آرد ارباب فراوان هنرست اندرین نیند

هر آنگه که خوری می خوش آنگهست خاصه چو گل و یاسمن دمید

بسا حصن بلند آ که می گشاد سنا کره بو زین که بشکنید

بسا دون بخیا لکه می نخورد کریمی بجهان در برا کنید

۷۴ - ۴۵

دیر ریاد آن زر گوار خداوند جان کرامی بجاش اندر بیوند (۳) ۱۵۰

دایم بر جلف او بلرزم زیرا که مادر آراگان کم آرد فرزند

از ملکان کس چو نبود جوانی راد و سخندان و شیر مرد و خردمند

کس نشناسد همی که گوشش از چون خاق بداند همی که بخشش او چند

دست و زبان ز رودر (۴) برا کند او را نام بکیتی نه ار گراف پرا کند (۵)

(۱) ابن قطعه در کتاب صبح گلشن بایف سید علی حسن خان (چاپ مطبع

شاه جهانی ۱۲۹۵ - ص ۲۵) بنام سید اشرف آمده است و در آن بدین گونه ضبط

شده: « اشرفی سید حسن سمرقندی است اشرف سخن سرایان در عاشقانه سرانی و

مضمون بندگی

ما کی گوئی که هر دو عالم در همی و یسی ایم است

چون تو طمع از جهان بریدی دانی که همه جهان کریم است

(۲) در ۴ «آرازه ترا» (۳) در ۷۱ این بیت در «ریاد» شاهد آمده

و در صدر آن نوشته است: «شاعر فرماید (۴) در اصل ۵۱، درودر (۵)

در ۷۱ این بیت در لغت «برا کند» شاهد آمده و در صدر آن نوشته است: «شاعر

فرماید»

دردل ما شاخ مهربانی بنشاست (۱)
 همچو معماست فخر و همت او شرح
 گر چه بکوشند شاعران زمانه
 سیرت او تخم کشت و نعمت او آب
 سیرت او بود وحی نامه بکسری
 سیرت آن شاه پند نامه اصلیت
 هر که سراز پند شهریار بیپچید
 کیست بگیتی خمیر مایه ادبار
 هر که نخواهد همی گشایش کارش
 ای ملک از حال دوستانش همی ناز
 آخر شعر آن کنم که اول گفتم

دل نه بیازی ز مهر خواسته بر کند
 همچو ابستا است فضل و سیرت او زند
 مدح کسی را کسی نگوید مانند
 خاطر مداح او زمین برومند
 چونکه بآئینش پند نامه بیا کند
 ز آنکه همی روزگار گیرد ازو پند
 یای طرب را بدام کرم در افکند
 آنکه باقبال او نباشد خرسند
 گو بشو و دست روزگار فرو بند
 ای فلک از حال دشمنانش همی خند
 دیر زیاد آن بزرگوار خدایوند

۵۱ (۲) - ۷۱ (۳)

.....

(۱) در اصل ۵۱، بنشست « ۰ (۲) در ۵۱ نام شاعر نامیده ولی از مضامین مدیحه و انسجام کلام و روانی و عنایت شعر بیبداست که این مدیحه شبوای غرا جز از رودکی از شاعر دیگر تواند بود و مخصوصا ابیات ۱۵۱ و ۱۵۴ و ۱۵۶ و ۱۵۹ و ۱۶۳ و الفاظ و معانی که در آنها بکار رفته است شباهت نام با سخن رودکی دارد و کسانی که با شعر او ماوسند گواهی دهند که اگر از رودکی نباشد لا اقل از یکی از فحول شاعران قرن چهارم خواهد بود. در ۲۵ در شاهد کلمه نرفتند بمعنی محال و دروغ و زرق این شعر بنام فرخی آمده است :

با هنر او همه هنر ها یافند با سخن او همه سخن ها نرفتند
 که همین وزن و قافیه است و گویا در مصرع اول یافته بوده و کاتب یافند نوشته است و نیز در همان کتاب بشاهد کلمه پند که همان زغن و خاد و غلیواج و غلیو و مرغ کوشت رباست این بیت بنام فرخی آمده :

روانز دیده افلاکیان شود جیحون نصال تیرت اگر قبضه کمان لیسد
بخاک خفته تیر تو از حلاوت زخم زبان بر آورد وزخم را دهان لیسد

۶۵-۶۳

.....

اگر چه عذر بسی بود روزگار نبود چنانک بود بناچار خویشتن بخشود

۳۵

خدای را بستودم که کردگار منست زبانم^(۱) از غزل^(۲) و مدح بندگانش نسود

۶۵-۳۵

همه بتنبیل و بنسد^(۳) ست باز گشتن او

شرنگ^(۴) نوش آمیغست و دیوی^(۵) زرانود ۱۷۰

۲۶-۲۵

بنفشهای طری^(۶) خیل خیل سر بر کرد چو آتشی که بگوگرد بر دوید کبود

۶۲-۵۸

بیاروهان^(۷) بده آن آفتاب کش بخوری^(۸)

زلب فرو شود و از رخان^(۹) بر آید زود^(۱۰)

تا نبود چون های فرخ کرکس همچو نباشد شبه باز خشین نند

و چون این دو بیت بهمین وزن و قافیه است و مناسب موضوع این قصیده نواد
بود که این دو بیت هم از همین قصیده باشد یا اینکه این قصیده از فرخی بوده باشد ولی در
نسخه های کامل دیوان فرخی اثری از آن نیست . (۳) در ۷۱ تنها بت ۱۵۰ و
۱۵۴ بی نام شاعر آمده است .

(۱) در ۳۵ « زبان » . (۲) در ۳۵ ، عزل ، (۳) تنبیل و بند مکر
و حبله است . (۴) شرنگ گیهست و در ۲۶ بخطا شریک (۵) در ۲۶
« است روی » . (۶) در هر دو جا در اصل « ضرب » . (۷) در ۶۴ « بیاروهان »
(۸) در ۶۴ « چو خوری » . (۹) در ۶۹ دهان . (۱۰) در ۶۲ « بر آرد

..... ۵۸ (۱) - ۶۲ (۲) - ۶۶ (۳) -

خیال رزم تو گر در پیل عدو گیرد ز بیم تیغ تو بندش جدا شود از بند
عدو مستم هم باز و صعو را پرواز ز حکم تست شب و روز را بهم بیوید
بخوشدلی گذران بعد ازین که دادا جیل درخت عمر بدایدش را زیا افکند
همیشه تا که بود ارمانه نام و نشان مدام تا که بود گردش سپهری بلند
بزم عیش و طرب نادیک خواه تو شاد خسود جاه تو باد ز غصه زاری و نرنند

۶۴

.....
جهان نکام حد او د باد و دیر زیاد بر و بهیج حوادث زمانه دست هداید (۴)
درست و راست گناید من میل خدای و را اگر بست (۵) یکی در هزار در نگشاید (۶)

۵۱ - (۷)

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد که گاه مردم شادان و گاه بود زاناد (۸)

۳۵ - (۹) - ۲۵

دود ، درباره این دو بیت رجوع کنید به حقیقه ۶۵۳ از جلد دوم این کتاب .

(۱) در ۵۸ تنها بیت ۱۷۱ آمده . (۲) در ۶۲ تنها بیت ۱۷۲ آمده . (۳) در ۶۶ نیز تنها بیت ۱۷۲ آمده است . (۴) در اصل ۵۱ «مدار» (۵) در اصل ۵۱ قطعه نگداشته اد . (۶) در اصل ۵۱ «مکساد» و در کتاب اسرار الوحید فی مقامات ابی السعید این بیت که همین مضمون را دارد آمده است :

ایزد هر گر پزنی بندهد بر تو ناصد دیگر بهیجی نگشاید
و سعدی بر همین مضمون را چنین گفته است :

خدا گر رحمت سدد دری رحمت گشاید در دیگری

(۷) در ۱۵ نام شاعر بخط «رود که» ثبت شده است . (۸) در ۲۶ «که گاه مرده ارو شاد و کام آشد» . (۹) در ۲۵ نام شاعر نیست و از نسخه افتاده است .

خداى چشم نداز ملك تو بگر دادا (۱)

در ياد و چشم و آتش بر دل (۲) همى فرايد ' مردم ميان دريا آتش (۳) چگونيه شايد (۴)
بش (۵) بهنگ گازد دل را همى خسايد (۶)

دهم (۷) كه تا گوارد كايدون نه خرد (۸) خايد

۷۱ - ۴۳ - ۳۵ - ۲۸

اندی (۹) كه امير ما نار آمد يروز ' هر گ از پس ديدش رو اباد شد و شايد

بنداشت همى خاسد كو باز نماند (۱) بار آمد تا هر شفكي (۱۱) ژاژ نجايد (۱۲)

۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵

۷۱ - ۴۳ - ۳۵ - ۲۸

(۱) اين مصرع را مسعود سعد سلمان در قصيده اى مدح ابو الملوک سلطان

ارسلان بن مسعود غزنوي و در وصف حسن تكيي آاد بدین مطلع :

ز شاه ينم دلهای اهل حضرت شاد هزار رحمت بر شاه و اهل حضرت باد

ضمين کرده و در آن گوید :

چون بينم بر تحت خسرو آه ترا بدسگناه فريدون و پاگاه قباد

حز آن بگويم شاها كه زودكي گوید : « خداى چشم نداز ملك تو بگر دادا »

(۲) در ۲۸ و ۳۵ و ۷۱ « در دل آتش » (۳) در ۳۴ « و آتش » .

(۴) در ۳۵ « بايد » . (۵) در ۲۸ و ۷۱ « بي شك » و در سجعای ديگر همه حا

« بيش » - (۶) خسايد از خسائيدن بمعنی ريش كردست . (۷) در ۷۱ « دهم » .

(۸) در ۲۸ « رخرد » . (۹) ايد بمعنی چسب و سجن گمن بشك و شمار مشكوك و

نامعین . (۱۰) در ۳۵ « باز نماند ايج » . (۱۱) شك بمعنی حلف و فرسود و

انكارست و در ۷۱ بي هر و يادان و جلف و در آنجا « آمد و ناهر شفكي » . (۱۲) در

۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۴ « بنجايد » . (۱۳) در ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و

و ۴۳ و ۷۱ بهايت ۱۸۵ هست .

بیزا با نیکوان نمایندت جنگک فند (۱) لشکر فریاد نی خاسته نی سودمند

۲۵

قند جدا کن ازوی دور شو از زهر دند (۲)

هر چه بآخر بهست جان ترا آن پسند

۳۴-۲۹-۲۵-۲۱

.....

دریغ مدحت چون زرو آبدار غزل (۳)

که چابکیش (۴) نیاید (۵) همی بلفظ پدید

اساس طبع ثنائست (۶) بل قوی تر (۷) از آن

ز (۸) آلت سخن آمد همی همه مانید (۹)

۳۵-۲۵

..... درمدح وزیر ابوالطیب الطاهر مصعبی (۱۰)

۱ مرا جود او تازه دارد همی

مگر جودش (۱۱) ابرست و من (۱۲) کشت زار

(۱) قند بمعنی ترفند و مکر و دروغ و بیهوده است . (۲) دند هر چه گلو فراز کند چون پوست انار و مازو و باصطلاح امروز گس و دیش . (۳) در ۳۵ « چون آبدار و عزل . (۴) در ۳۵ « چابکیش . (۵) در ۳۵ « باید . (۶) در ۳۵ « بجایست . (۷) در ۳۵ و ۲۵ « قوی تر . (۸) در ۳۵ « از . (۹) مانید از فعل ماندن یعنی بجا گذاشتن باز ماندگی از چیزی یا کاری و حتی این کلمه را بنازی برده و بمعنی باز مانده و بقیه بکار برده و آرا میا بد جمع سته اند « قطر المحيط » (۱۰) در ۱۱ بخط مصعبی « . (۱۱) در ۱۱ جود « . (۱۲) در ۶۳ « ابرست من » .

مگو (۱) یکسو افکن که خود هم چنین (۲)

بیندیش و دیده (۳) خرد بر گمار

۱۱-۳۳-۶۳-۶۴-۶۵

ابا برق و با جستن صاعقه ابا غلغل رعد در کوهسار

۴۵-۷۴

نه ماه سیامی (۴) نه (۵) ماه فلک که اینست (۶) غلامست و آن (۷) بیشکار (۸)

۱-۲۵-۲۶-۲۷ (۹) - ۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۵-۳۶-۴۳

۷۱- (۱۰)

نه چون پور میر خراسان که او عطا را نشسته بود کردگار (۱۱)

۲۶- (۱۲) - ۲۷-۲۸-۳۰-۴۳-۷۱
.....

نگارینا شنیدستم که گاه (۱۳) محنت و راحت

سه پیراهن سلب (۱۴) بوده است یوسف را بعمر اندر

(۱) در ۶۴ «مرا» و در نسخه های دیگر همه جا «مگر» (۲) در ۶۳

«نگه یکسو افکن بخود همچنین» (۳) در ۳۳ و ۶۴ «دینو»، در ۶۳ «چشم»

(۴) سیام نام کوهیست که مقنع ماه خود را از آن بر آورد و ماه سیام ماه نخبش (۵)

در ۳۶ «سیام و نه» ۶ در ۲۷ «سیام نه» و در ۷۱ در موضع اول «سیاهی و نه» و

در موضع دوم «سیامی و نه» (۶) در ۳۱ در دو جا آمده در يك جا اینست و در

جای دیگر «این يك» (۷) در ۳۵ «این» (۸) در ۳۶ که این خون

غلامست و آن چون ردك و در ۱ (يك) و آن بیشگاه (۹) در ۳۷ يك خانه است و

جای دیگر تنها مصرع اول هست (۱۰) در ۷۱ دو جا ضبط شده یکی در کلامه بیشکار

و دیگر در کلامه سیام (۱۱) کردگار بمعنی عمداست (۱۲) در ۲۶ ام شاعر نیست

(۱۳) در ۵۸ «اندر» (۱۴) در ۴ «سبب»

۱ یکی ارکید (۱) شدیر خون دوم شد چاک ارتهمت (۲)
 سوم (۳) یعقوب را روش روشن گشت (۴) چشم تر
 رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان (۵)
 نسیم من شود در وصل آن پیرا هن دیگر (۶)

۴-۱۳-۴۷-۵۸-۶۲-۶۴-۶۸

بدور عدل تو در زیر چرخ مینائی چنان گریخت در دهر دور یک رنگ (۷) فتور
 که نارشاه کند هم چو ناد سنبل را نیش چمک خوریر تارک عصمور
 ۶۳-۴۶

۲۰ چا کرات گهرم چو حیاطانند (۸) — گریه حیاط بندای ملک کشور گری
 نگر (۹) بیره قدح هم تو می دیدم ایست تا (۱۰) سر بد شمشیر و بدور بدتیر
 ۶۴-۴۴

وقت شکر بلنگ ناله ویر
 دوستان آن حروش بر بط بو
 راری ریز و این مدار شکست
 تن او تیر نه زمان بر مات
 خوشتر آید بگویشم ار تکبیر
 گری دشت اندر آورد لخمیر
 بدل اندر هدی گراورد تیر

— (۱) در ۵۸ «در چاه» (۲) در ۵۸ «در محبت» و در ۶۸ «کد شد یاره
 یکی از مکر اشدر خون» (۳) در ۴ و ۴۷ «سم» و در ۱۳ و ۵۸ «سوم»
 (۴) در ۴ و ۶۲ «روشن کرد» در ۴۷ و ۱۳ و ۶۸ «اروی روشن کرد» و در
 ۵۸ «روشن روش گشت» (۵) در ۴۷ و ۶۲ «دوم» و در ۱۳ «دوم» و
 در ۶۸ «دلم ماند بدان اول رخم ماند بدان ای» (۶) در ۵۸ «سم وصل و
 ماند بدان پیرا هن دیگر» (۷) در ۴۶ «مرآت دهر رنگ» (۸) در ۶۴ «که
 درم حاطانند» (۹) در ۴۴ «که» (۱) در ۶۴ «که»

گاه کریان و گاه بنالد زار بامدادان و روز تاشب کبر
 آن زبان آورد و زبانش نه خبر عاشقان کند تفسیر
 گاه دیوانه را کند هشیار که بهشیار بر نهد زنجیر (۱)

(۱) این قطعه شیوا در هیچیک از مراجع بنام رودکی نیست و تنها در رسائل اخوان الصفا در فصل موسیقی آمده است و چون این رسائل در اواسط قرن چهارم تألیف شده بناچار این اشعار می بایست از یک تن از شاعران قرن چهارم ایران باشد و چون بسخن رودکی و روش فکر او بسیار مانده است ظن غالب بر آنست که از رودکی باشد. در چاپ بیبی ۱۳۰۵ (ج ۱ ص ۱۲۰) این قطعه بدین گونه آمده است :

دوست آن خوش بانك بر بط تو	خستر آمد بگوشم آن تکبیر
رادی ررا او سدا ار	شگفت که سهر اندود حجیر
تن او بیرمی رمان رمان بدل اندوهی	وهمی مرکداری گاه کو بانیر
آن زبان آورد زبانش نه	که بجز عاشقان کند تفسیر
گاه دیوانه را کنند هشیار	گاه هشیار را دهد زنجیر

و در چاپ مصر ۱۳۴۷ - ۱۹۲۸ (ص ۱۷۶) بدین گونه ثبت شده است :

وقت شب کیر نالک ناله زیر	خوشر اید بگوشم از تکبیر
زاری زیر و این مدار شکفت	کر زوشت اندر آورد ننجیر
تن او تیر نه زمان بزمان	بدل اندر همی کدازد شیر
گاه کریان و که بتالد زار	بامدادان و روز نا شبکیر
آن زبان اوری زبانش نه	خبر عاشقان کند تفسیر
کان دیوانه را کند هشیار	که بهشیار بر نهد زنجیر

و در مقابله این دو نسخه هم چنانکه در متن آمده آست بقیاس اصلاح کرده ام. ازین قرار مصرع اول را نیز چنین می توان خواند : وقت شبگیر بانك ناله زیر. یادرست تر آنست که بگویم این مصرع در اول این قطعه و مصرع اول مطلع آن بوده است که مصرع دوم آن از میان رفته.

رك (۱) كه باند (۲) شار (۳) بنمائی دل تو خوش کند بخوش گفتار

۲۱ باديك چند بر تو پیماید اندر آنش (۴) روا شود بازار

۳۵

لعل می راز درج خم (۵) پرکش (۶) در کد ونیمه (۷) کن بیش من آر

۲۵-۲۸-۳۰-۳۳-۷۱

.....

گر شود بحر کف همت تو موج زنان ورشود ابر سر رایت (۸) توطوفان بار

بر موالت بپاشد همه در و گوهر برا عادت بیار دهمه شخکاسه (۹) و خار (۱۰)

۲-۲۶- (۱۱) ۲۷- (۱۱) ۳۱- (۱۱) ۴۳

.....

ای خواجه این همه که تو بر میدهی شمار

بادام تروسیکی (۱۲) و بهمان (۱۳) و باستار (۱۴)

۲۶- ۳۵ (۱۵)

(۱) رك بفتح اول با خود از خشم آهسته سخن گفتن باشد و اینجا معنی نمیدهد

و گویا نسخه درست نیست • (۲) اندر سخن بایجاب بود چون رواست و در شمار نامعلوم.

(۳) شار بمعنی شهر و لقب پادشاه غرجستان و غل و غش زروسیم و شغال و چادر

مازك و جامه فانوس و نام مرغی و بنای بلند و شاهراه باشد و هیچ يك از این معانی

مناسب این شعر نیست و گویا نسخه نادرستست • (۴) در اصل چنین است و شاید

« اندر آتش » درست تر باشد • (۵) در ۲۵ و ۳۰ « سرخ خم » • (۶) در ۷۱ « پرکش »

(۷) کد و نیمه کوزه شرابست • (۸) در ۴۳ « سرابت » و قطعاً نادرستست • (۹)

شخکاسه ژاله و تگرگ باشد • (۱۰) در ۲۶ « غار » و در ۳۱ « خوار » و گویا

غادر درست ترست که بمعنی برفت • (۱۱) در ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ تنها بیت دوم هست •

(۱۲) سیکی می و باده است و در ۳۵ بغطا « شکی » • (۱۳) بهمان بمعنی فلان •

(۱۴) باستار و یستار (که اینك در زبان عوام قیسار شده است) مراد فلان و بهمانست •

(۱۵) در ۳۵ این دو مصرع پس و پیش آمده.

مارست این جهان و جهان جوی مارگیر

از مارگیر مار بر آرد همی دمار ۲۱۰

۶۶

درواز (۱) و در یواز (۲) فروگشت و بر (۳) آمد

ییمست که يك بار (۴) فرود آید دیوار

۲۶-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳۵-۳۷ (۵) ۳-۴-۷۱

آن خجش (۶) زگردنش در آویخته کوئی

خیکیست پر از باده درو ریخته (۷) از بار

۲۵ (۸) - ۳۵

آن کن که درین (۹) وقت همی کردی هر سال (۱۰)

خز پوش و بکاشانه رو (۱۱) از صفه و فروار (۱۲)

(۱) درواز در فرهنگها ضبط نشده و گویا همان دروازه است و در ۲۸ و ۳۰

و ۳۷ و ۷۱ «دیوار» .

(۲) دریواز و در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۵ و ۷۱ «در یواز» چهارچوب

درست . (۳) در ۳۱ و ۳۷ «فروگشته تر» . (۴) در ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و

۳۷ و ۷۱ «باره» (۵) در ۳۷ نام شاعر نیست . (۶) خجش چیزی باشد

که درختلان و فرغانه و حوالی آن برگردن مردم بروید و دودی ندارد ولی بریدن

آن را خطرست و در ۲۵ «جخش» و ظاهراً این همان ورمیست که بزبان فرانسه

Goître می نامند . (۷) ظاهراً می بایست «در آویخته» باشد . (۸) در ۲۵ بنام

ایبی آمده است (۹) در ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ «بدین» (۱۰) در ۷۱ «کردی سال»

(۱۱) در ۳۵ «شو» (۱۲) فروار و فرواره بالا خانه تابستانی و در ۲۷ «فرواز»

با آنکه لغت فروار ضبط شده و در ۳۰ «پوش بشهامه که در صفه فروار» در

۳۵ «صفه فروار» ، در ۷۱ «صفه فروار» .

۷۱-۴۳-(۲) ۳۷-(۱) ۳۵-۳۱-۳۰-۲۸-۲۷
.....

کسی را که باشد بدل مهر حیدر شود سرخ رود در دو گیتی (۲) باور (۴)

۲۷-۲۶-۱

ایاسرو بن (۵) در تگ و پوی آنم که فرغند آسا (۶) بیچم بتو بر

۷۱-۴۳-۳۴-۲۹-۲۷-۲۵

در مذهب اسب خود (۷)

بودا عورو کوسج (۸) و لنگ و پس من نشسته برو چون کلاغو (۹) بر اعرور

۳۷

.....

چرخ فلک (۱۰) هرگز پیدا نکرد چون تو یکی سفلۀ دون و زکور (۱۱)

خواجه ابوالقاسم از ننگ تو بر نکند سر بقیامت ز گور

(۱۲) ۴۳-۳۷-۳۵

.....

(۱) در ۳۵ بنام چرخ آمده ولی چنین شاعری در کتابهای دیگر نام نبرده اند و ممکنست فرخی باشد. (۲) در ۳۷ بنام فرخی آمده است، رجوع کنید بصحیفه ۶۴۹ از مجلد دوم (۳) در ۱ «عالم» (۴) آور بمعنی یقین. (۵) در ۲۵ و ۳۵ «سرو نو» و در ۲۷ و ۷۱ «سرو من» (۶) فرغند گیاهست خود رو و خزنه چون کدو و ۷۱ گوید: «ابوحفص سفدی دیرندرا بمعنی تعوید آورده و باین بیت رودکی مسمک شده» و بهمین جهت در ۳۴ و ۲۹ «فرغند آسا» و در ۲۵ «فرغند واری» و در نسخه های دیگر «دیرند آسا» آمده است. (۷) این عنوان همچنین در ۳۷ آمده است.

(۸) کوسج همان کوسه است که کم ریش باشد. (۹) کلاغو در فرهنگها نیامده و گویا لغتی است در کلاغ و شاید در اصل «کلاغی» بوده باشد. (۱۰) در ۳۷ «خرخ و فلک» (۱۱) زکور بمعنی زفت و بخیل و دزد. (۱۲) در ۴۳ تنها بیت اول آمده است.

همی (۱) بکشتی تادرعدو (۲) نماند شجاع

همی (۱) بدادی تادر ولی (۲) نماند فقیر

۱۴-۱۷-۴۵-۶۳-۷۴

بسا کسا (۳) که بره است (۴) و فرخشه (۵) برخوانش .

بسا کسا (۳) که جوین (۶) نان همی نیابد سیر (۷)

۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۴۳-۷۱

مبادرت کن و خامش مباش چندینا

اگر تادره (۸) رساند همی بیدرمنیر (۹)

۱۷-۶۳

.....

زندگانی (۱۰) چه کز کوه و چه دراز

نه بآخر بمرد باید باز

(۱) در ۱۴ « همین » . (۲) در ۱۷ « تا ز آدمی » و در ۱۴

و ۶۳ و ۱۷ « تا آدمی » . (۳) در ۲۷ « بسا کسان » (۴) در ۲۷ و ۲۸

و ۷۱ « بره هست » و در ۱ « بزه هست » (۵) فرخشه و فرخشت قطایف باشد یعنی

نانی که از نشاسته و لوزینه بپزند و در ۲۷ « برخشه » با آنکه لغت را فرخشه

ضبط کرده و در ۳۰ بجای فرخشه « تره » آمده و در ۲۵ « بسا کسا که بره و

فرخشت » و حال آنکه لغت را فرخشته آورده و در ۳۴ و ۲۹ « بره فرخشه است »

و در ۲۶ و ۲۷ « بره است و فرخشه است » . (۶) در ۱ و ۲۶ و ۲۷ « جوی »

و در ۷۱ « چون » (۷) در ۲۹ « نیابد سبز » و در ۱ و ۴۳ و ۳۰ و ۳۱ و ۲۸

و ۷۱ این دو مصرع بدینگونه آمده و در نسخه های دیگر پس و بیش است بهمین

جهت در حرف شین نیز ضبط کرده خواهد شد . (۸) در ۱۷ « بدر » (۹) در

۱۷ این دو مصرع پس و بیش آمده بهمین جهت در ردیف الف نیز خواهد آمد

(۱۰) در ۱۳ « زنده گانی » .

- هم بچنبر گذار (۱) خواهد بود (۲)
- این رسن را اگر چه هست (۳) دراز
خواهی اندر غنا و شدت (۴) زی
خواهی اندر امان بنعمت (۵) و ناز
خواهی آندک تر از جهان بپذیر
خواهی از ری بگیر تسا بطراز (۶)
این همه باد و بود تو خواست (۷)
خواب را حکم نی مکر بمجاز (۸)
این همه روز مرگ یکسانند (۹)
- تشناسی ز يك دگر شاف باز
۸-۶-۱۳-۴۷-۶۲-۶۵ (۱۰)
- ناز اگر خوب را سزاست بشرط نезд جز ترا کرشمه (۱۱) و ناز
- ۲۵

.....
روی بمحراب نهادن چه سود دل بیخارا و بتاف طراز

- (۱) در ۶۲ « گزار » ، (۲) در ۸ « گذشته باید بود » (۳)
در ۱۳ « اگر هست » ، (۴) در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « محنت » ، (۵) در
۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « نشاط و نعمت » ، (۶) در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « تا به
حجاز » ، (۷) در ۴۷ « بود و باد تو خواست » ، در ۱۳ « بود و باد تو
جواست » ، در ۶۲ « بود و باد تو خواست » و در نسخه های دیگر همه جا « باد
دیو بر جانت » ، (۸) در ۸ « که مجاز » ، (۹) در ۴۷ و ۱۳ و ۶۲
مرک اگر بینی » ، (۱۰) در ۶۵ از تاریخ بیهقی نقل کرده اند ، (۱۱)
کرشمه ناز و غنچ و مضمون این بیت را سنائی چنین سروده است :
- زشت باشد روی ما زیبا و ناز حیف باشد چشم ما نینا و درد

ایزد ما (۱) وسوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز

۱۳-۳۳-۴۷-۵۴-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶
.....

همی برآیم با آنکه بر نیاید خلق و بر نیایم با روزگار خورده گریز (۲)

۳۵

چو فضل میرا بوالفضل بر همه ملکان

چو فضل کوهر و باقوت بر نبیره بشیز (۳)

۳۵

.....

گر نه بدبختی مرا که فکند یکی جاف جاف (۴) زود غرس (۵)

او مرا پیش شیر پیسندد (۶) من نتاوم (۷) برو نشسته مگس

۲۵-۲۹-۳۴

گرچه نامرد مست (۸) مهر و وفاش نشود هیچ ازین دلم یرکس (۹)

۲۵-۲۷ (۱۰) ۲۸- (۱۰) ۲۹- ۳۰ (۱۰) ۳۱- (۱۰) ۳۴-۳۵ (۱۰) ۴۰ (۱۰)
.....

(۱) در ۴۷ و ۵۴ «ایزد تا» (۲) گریز اینجا بمعنی فریضه است (۳) نبیره

بمعنی نابیره و بیهوده و بشیز یا پیش چیز باشد که بجای درم رود یعنی پول خرد

(۴) جاف جاف زنی را گویند که یرک شوی آرام نکند • (۵) غرس بمعنی

خشم • (۶) در اصل همه جا «پسندد» (۷) نتاوم بمعنی نتایم و تاب نیاورم از

تاویدن مانند تایدن • (۸) در ۲۷ «نامرست» (۹) بمعنی معاذ الله، در اصل

«یرکس» و گویا در اصل یرکس بوده است که یرگست هم ضبط کرده اند و یا

هرکس و هرگست و گویا کلمه هرگز از همینجاست • (۱۰) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱

۳۱ و ۴۳ چنین آمده:

گرچه نامرد مست آن ناکس نشود سیر از و دلم یرکس

و بهمین جهت جزو اشعار مثنوی نیز خواهد آمد •

در مرثیت شهید باغی

کاروان شهید رفت از پیش و آن ما رفته گیر و می اندیش (۱)
از شمار دو چشم یک تن کم (۲) وز (۳) شمار (۴) خرد هزاران بیش (۵)

۱۱-۱۳-۳۳-۴۷-۶۳-۶۴

توشه جان خویش (۶) از و (۷) بر پای (۸)

پیش کایدت مرگ پای آگیش (۹)

۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۴۳-۷۱

آنچه با رنج بافتیش و بذل (۱۰) تو باسانی از گزافه مدیش (۱۱)

۲۵-۲۸-۲۹-۳۴-۴۳-۷۱

۲ خویش بیگانه گرد از پی سود (۱۲) خواهی آن روز مزد کمتر دیش (۱۳)

۲۵-۲۹-۳۴

گر گه را کی رسد صلاّت شیر (۱۴) با ز را کی رسد (۱۵) بهیب شخیش (۱۶)

(۱) در ۶۴، گرد اندیش، (۲) در ۶۴ «یک شد کم» (۳) در ۱۳ «در» (۴) در ۶۳ و ۶۴، حساب، (۵) در ۴۷ «بیش» (۶) در ۲۶ «چان خود» (۷) در ۳۰ «از آن» (۸) در ۲۵ و ۲۷ «بردار» (۹) پای آگیش پای بست باشد از آگیشیدن بمعنی آویختن.

(۱۰) در ۲۸ و ۴۳ و ۷۱ «آنچه از رنج پافیش بدل» (۱۱) مدیش یعنی مده اورا و در ۲۵ و ۳۴ «مدی» یعنی مده و در ۲۸ و ۴۳ مدیش بمعنی مدت آمده و در ۲۸ در من لفت مدیش و در شعر «بدیش» (۱۲) در ۲۵ «یودش» و بهمین وجه این بیت جزو ابیات منوی هم خواهد آمد (۱۳) دیش بمعنی مده اورا چنانکه مدیش بمعنی مده اورا. (۱۴) در ۲۵ و ۲۷ «ملاّت شات» و در ۲۸ «ملاّت شاه» و در ۲۸ و ۳۴ و ۴۳ و ۷۱ «ملاّت شات» (۱۵) در ۳۴ «کی بود» (۱۶) شخیش نام مرغیست و در ۱ «بخش و بدیش» و بجز ۲۷ در همه سخّهای دیگر «شخش».

۷۱-۴۳-۳۴-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۱

.....
(۱) ره‌ی سوار و جوان و توانگر (۲) از ره دور

بخدمت آمد نیکو سگال (۳) و نیک اندیش (۴)

پسند باشد (۵) مر خواجه را پس از ده سال

که باز گردد پیرو پیاده (۶) و درویش (۷)

۶۸-۶۴-۶۲-۴۷-۱۳-۴

.....
بسا که مست درین خانه بودم و شادان (۸) چنانک جامه من افزون بد از امیر و ملوک
کنون همانم و خانه همان و شهر (۹) همان مرا رثی کز چه شده است شادی سوک^{۱۰}

۳۵-۲۵

.....
ای لك (۱۱) از ناز خواهی و نعمت کرد درگاه او کنی لك و بك (۱۲)

۷۱-۴۳-۳۵-۲۸-۲۵

یخچه (۱۳) بارید و پای من بفسرد ورغ (۱۴) بر بند یخچه (۱۳) راز فلک

۳۵

.....
(۱) در ۱۳ و ۶۴ « زهی » . (۲) در ۶۸ « جوان و سوار و توانگر »
(۳) در ۴ « آمد و نیکو سگال » . (۴) در ۶۲ « آید نیکو سگال نیک
اندیش » (۵) در ۶۲ « آید » . (۶) در ۱۳ « پیاده » و یی‌داست که در چاپ
درست نگرفته است (۷) در ۶۲ « دل ریش » (۸) در ۳۵ « بودم شادان » .
(۹) در ۲۵ « شعر » (۱۰) سوک مصیبت باشد و ازین قطعه یی‌داست که املائی
درست این کلمه بکاف تازیست نه بکاف پارسی (گ) چنانکه معمولست می نویسند .
(۱۱) لك بمعنی احمق و نادان . (۱۲) لك و بك بمعنی تکایو و در ۲۵ لك و بك آمده
و نام شاعر در ذیل لغت نوشته شده ولی این بیت نیست و یی‌داست که در اصل بوده و
کاتب ننوشته است . (۱۳) یخچه تکرک باشد مشتق از یخ . (۱۴) ورغ بندی از چوب
و گیاه و گل که بیش روده‌ها بندند و فروغ و روشنی .

ز آن (۱) می که گر سرشکی از آن در (۲) چکد بنیل
صد سال مست باشد (۳) از بوی او (۴) نهنگ
آهوبدشت (۵) اگر (۶) بخورد (۷) قطرمای از (۸)

غرنده شیر گردد و نندیشد (۹) از پلنگ
۱۱-۱۳-۳۱ (۱۰) ۳۳-۴۶-۵۸ (۱۱) ۶۳-۶۴-۶۵

می لعل بیش آرو بیش من آی (۱۲) بیک دست جام و بیک دست چنگ
از آن می مراده که از عکس (۱۳) او چو یاقوت گردد بفرسنگ سنگ
۱۳-۴۷-۶۳-۶۵

کسان که تلخی زهر طلب نمیدانند ترش شوند و بنانند روز اهل سؤال
ترا که می شنوی طاقت شنیدن نیست مرا که می طلبم خود چگونه باشد حال
۶۰

'شکفت (۱۴) لاله توزیغال (۱۵) بشکفتان که همی
بدور (۱۶) لاله کف بر نهاده به (۱۷) زیغال (۱۵)

(۱) در ۱۳ و ۶۴ «آن». (۲) در ۴۶ و ۴۷ و ۶۳ «از وی در» و در ۱۱ و ۶۴
ازودر «در ۱۳ «ازویر» و در ۳۱ و ۳۳ و ۵۶ و ۶۵ «سرشکی اندر».
(۳) در ۱۱ و ۱۳ و ۶۴ «هواره مست گردد». (۴) در ۱۱ و ۳۱ و ۴۶ و ۴۷
و ۶۳ «آن» (۵) در ۴۶ و ۶۳ «آهوی دشت». (۶) در ۱۱ و ۱۳
«گر». (۷) در ۵۸ «آهواگر بدشت خورد». (۸) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۸ و ۶۳
و ۶۴ «ار آن»، (۹) در ۵۸ «بندیشد» (۱۰) در ۳۱ بها بیت ۲۵۳ آمده
است، (۱۱) در ۵۸ تنها بیت ۲۵۴ آمده است، (۱۲) در ۶۳ «آر» (۱۳)
در ۶۳ «مرا آر کر عکس»، (۱۴) در ۳۱ «شکفته». (۱۵) زیغال قدح و در
۱ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ «زیغال» و در ۲۶ «زیغال»، (۱۶) در ۲۵ «ریش
(۱۷) در ۳۰ «مه».

۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۴۳

چون کسی (۱) کردم بدستک خویش گنه خویش بر تو افکندم
 بخانه از روی تو - تهی کردم دیده از خوف دل بیا کنندم
 عجب آید مرا ز کرده خویش کز در گریه ام همی خندم (۲)
 جدا (۳) نا خوریم باده که مستانیم وز دست نیکوان می بستانیم
 دیوانگان بی هوشمان خوانند دیوانگان نه ایم که مستانیم
 ۷۴-۴۵

بیا دل و جان را بخداوند سپاریم اندوه درم و غم دینار نداریم
 جان زازایی دین و دیانت بفروشیم وین عمر فنا را بره غزو گزاییم (۴)

(۱) گسی مخفف کسبل (۲) سوزنی قصیده ای دارد بدین مطلع :
 ای چو جان عزیز فرزندم ای دل دیده و جگر بدم
 که خطاب پسر اوست و در فراق وی همی نالد و در آن قصیده در بیت ششم گوید :
 اندرین حسب رود کی گوئی عاریت داد یتکی چندم
 و از آن پس این سه بیت را آورده است و بلا فاصله در بیت دهم گوید :
 بی جبال تو ای پسر حاشا همچو دیوانگان بی بندم
 و پیداست که سه بیت از رودکی آورده است و از بیت دهم بیعت چنانکه مضمون
 آن گواهی می دهد ازوست ، (۳) در ۷۴ « بل » (۴) این دو بیت نیز در چاپ
 جدید رسایل اخوان الصفا (چاپ مصر ۱۳۴۷ = ۱۹۲۸ ص ۱۵۴) در فصل موسیقی آمده
 و بهمان دلایلی که در صفحه ۹۹۷ گذشت می بایست از رودکی باشد ، در چاپ اول آن
 کتاب نیست و درین چاپ دوم پیش ازین ابیات نوشته شده است « و قول الشاعر الفارسی »
 و در آجا نسخه چنین است :

یا نا دل و جان بخداوند سپاریم اندوه درم و غم دینار نداریم
 جان زازایی دین و دیانت بفروشیم وین عمر فنا را بره غزو گزاییم
 و برای رعایت وزن یای یارا در مصرع اول و نیم درم را در مصرع دوم باید مشدد خواند .

بچه او را گرفت و کرد بزدان
 تاش نکوبی نخست وزو نکشی جان
 بچه کوچک ز شیر مادر و پستان
 از سر اردی بهشت تا بن آبان
 بچه بزدان تنگ و مسادر قربان
 هفت شباروز^(۵) خیره ماند و حیران
 جوش برآرد بنالد از دل سوزان
 زیر زبر^(۷) هم چنان زانده جوشان
 جوشد لیکن زغم نجوشد چندان
 کفک برآرد زخشم و زاید شیطان^(۱۰)
 تا بشود تیر گیش و گردد رخشان
 درش^(۱۲) کند استوار مرد نکهبان
 کونه یاقوت سرخ گیرد و مرجان
 مادرمی را بکرد باید قربان^(۱)
 بچه او را ازو گرفت ندانی^(۲)
 جز که^(۳) نباشد حلال دور بکردن^(۴)
 تا نخورد شیر هفت مه بتمامی
 آنکه شاید ز روی دین وره داد
 چون بسپاری بحبس بچه او را
 باز چو آید بهوش و حال^(۶) ببیند
 گاه زیر زبر گردد ازغم و گاه باز
 زر^(۸) بر آتش^(۹) کجا بخواهی پالود
 باز بکردار اشتیری که بود مست
 مرد حرس کفکهای پاک بگیرد
 آخر کارام گیرد و بچرخد تیز^(۱۱)
 چون بنشیند تمام و صافی^(۱۳) گردد

(۱) در ۷۴ « را برید باید پستان ». (۲) در ۴۷ « گرفت نشاید » و در ۱۳
 « گرفت ازو توانی » (۳) در ۱۳ « کرچه » (۴) در ۴۷ « نمودن » (۵) بجز
 ۷۵ همه نسخه ها « شباروز » (۶) در ۱۰ و ۱۳ و ۴۷ و ۷۵ چنین است
 و در نسخه های دیگر همه جا « بهوش حال » (۷) در ۱۰ و ۷۵ « زیر زبر »
 (۸) در ۱۳ « از » (۹) در ۱۰ « آتش » (۱۰) در ۱۳ « زخشم وزانده »
 شیطان « ، در ۴۷ « کف سر آرد زخم زانده شیطان » ، در ۷ و ۷۵
 « کفک سر آرد زخشم و راند سلطان » و در نسخه های دیگر همه جا « زخشم راندن
 شیطان » و گویا در اصل « زخشم راندن شیطان » و یا بهتر « زخشم و زاید شیطان »
 بوده است اشاره باین تعبیر زبان فارسی که گویند شیطان بجسمش رفته یعنی مصروع شده
 است و دهاش کف کرده ، (۱۱) در ۱۳ « بجمد سیر » و در ۷۵ « بچرخد نیز »
 (۱۲) در ۱۳ « تاش » (۱۳) در ۱۳ « مام صافی »

چند ازو سرخ چون عقیق یمائی چند ازو لعل چون نکین بدخشان
 ورش (۱) بیوئی گمان بری (۲) که گل سرخ
 بوی بدو (۳) داد و مشک (۴) و عنبر بابان (۵)
 هم بخم (۶) اندرهمی کدازد (۷) چونین
 تا بکه نو بهار و نیمه نیشان
 آنکه اگر نیم (۸) شب درش بکشائی (۹)
 چشمه خورشید را بینی تابان
 وریلور اندرون (۱۰) بینی گوئی
 کوهر سرخست بکف (۱۱) موسی عمران
 زفت شود راد مردوست دلاور (۱۲)
 گر بچشد زوی و روی زرد گلستان (۱۳)
 و آنک (۱۴) بشادی یکی قدح بخورد زوی (۱۵)
 رنج نبیند از آن فراز و نه احزان (۱۶)
 انده ده ساله را بطنجه ر مانند (۱۷)
 شادی تورا زری (۱۸) بیارد و عمان (۱۹)

-
- (۱) در ۴۷ «گرش» (۲) در ۱۳ «کنی» (۳) در ۴۷ «باو» (۴) بجز ۷۵ در همه نسخه های دیگر «داد مشک» (۵) در ۱۳ «عنبر میان» (۶) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «بیم» (۷) در ۴۷ «گدازد» و در ۷ «گدازد» (۸) در ۱۰ «نیه» (۹) در ۰۳ «بکشائی» (۱۰) در ۱۳ «اندران» و در ۴۷ «اندرش» (۱۱) در ۱۳ و ۴۷ و ۱۰ «سرخ است و کف» (۱۲) در ۷ «زفت شود راد و مردوست و دلاور» در ۱۰ «زفت شود راد مردوست و دلاور» و در ۵۷ «زفت شود راد و مردوست دلاور» (۱۳) در ۱۳ «بچشد در و زورش گلستان» در ۷ و ۱۰ «بچشد زوی در و زرد گلستان» (۱۴) در ۷ و ۱۳ «آنکه» (۱۵) در ۱۳ «زو» (۱۶) در ۱۳ «از آن فراز و نه احزان» (۱۷) در ۱۳ «بلحظه رباید» در ۱۰

باهی چونین (۱) که سالخورده بود چند
 جامه بکرده (۲) فراز پنجه (۳) خلقان
 مجلس بلید بساخته (۴) ملکانه
 از گل و روز (۵) یاسمین و خیری الوان (۶)
 نعمت فردوس گستریده (۷) زهرسو
 ساخته کاری که کس نسا زد چو نان
 جامه زرین و فرشهای نو آئین
 شهره (۸) ریاحین و تختههای (۹) فراوان
 بر بطن عیسی^{۱۰} و فرشهای فوادی^{۱۱}
 چنگ مدک نیدر و تازی^{۱۲} چابک جاتان

«رطب رماند» و پنجه نام بندری و شهری از مراکش است در تنگه جبل -
 الطارق که اینک ۶۶۰۰ جمعیت دارد (۱۸) در ۴۷ «بری» (۱۹) در
 ۷ «غمان» و در ۱۰ «نوآرد و بیرد غمان» و مراد از این شعر اینست که
 آندوه ده ساله را چنان دور کند که بشهر پنجه در مراکش - برد و شادی نو را
 اگر هم بسیار دور و در ری و عمان باشد می آورد (۱) در ۱۳ «یا می چونین»
 در ۱۰ «باده چوین» (۲) در ۱۰ و ۱۳ «بگرد» (۳) در ۱۰ «رنجه»
 و در نسخهای دیگر «پنجه» و معنی این شعر اینست: با چنین می سالخورده که بیش از
 پنجاه جامه خلقان (فرسوده) کرده است، چنانکه هنوز در زبان فارسی - برای
 چیزی یا کسی که فرسوده باشد گویند پنجاه پیرآهن یاره کرده است. (۴) در ۱۳
 «ساخن» (۵) در ۱۰ و ۱۳ و ۴۷ «از» (۶) در ۱۳ «خیری و
 الوان» (۷) در ۱۳ «گسترید» (۸) در ۱۰ «شهر» (۹) در ۱۳
 «نخت های» (۱۰) در ۷ «عسی» و در ۷ عی و ظاهرا این نام بر بطن زنی
 بوده است و شاید در اصل عنبی بوده باشد (۱۱) در ۱۳ «لونهای بوادی»
 ظاهرآ فرشهای خطای کاتبست که کلمه سطر بالا را مکرر کرده و شاید در اصل
 نام یکی از سازها بوده است مانند رود یا چنگ. ممکن است کلمه «فوادی»
 هم غلط کاتب باشد و اصل آن فراوی بوده باشد منسوب بقراوه شهری نزدیک
 نسا و یا اینکه «و ذاری» بوده باشد که نوعی از پارچه بوده است (نهایه
 الادب نویری ج ۱ ص ۳۶۷ سطر ۱۱) (۱۲) در ۱۳ «چنگ و دف و برده های»

يك صف میران و بلغمی ^(۱) بنشسته	يك صف حران و پیر صالح ^(۲) دهقان
خسرو بر تخت پیشگاه ^(۳) نشسته	شاه ملوك جهان امیر خراسان ^(۴)
ترك هزاران بیای پیش صف اندر	هر يك چون ماه برد و هفته درفشان ^(۵)
هر يك بر سر بساك مورد ^(۶) نهاده روش ^(۷)	می سرخ و زلف و جعدش ^(۸) ریحان
باد دهنده ^(۹) بتی بدیع ز خوبان	بچه خاتون ترك و بچه خاقان ^(۱۰)
چونش ^{۱۱} بگیرد ^{۱۲} نبید چند بشادی ^{۱۳}	شاه جهان شادمان و خرم و خندان ^{۱۴}
از كف تركی سیاه چشم پیر روی ^(۱۵)	قامت چون سرو و زلفكاش چوگان ^{۱۶}
زان می خوشبوی ^(۱۷) ساغری بستاند	یاد كند روی شهریار سجستان

- (۱) در ۱۳ «میران و بلغمی» در ۱۰ «میران بلغمی» و در ۷۵ «میران و بلغمی» و پیدا است که باید بلغمی باشد یعنی ابو الفضل بلغمی وزیر معروف
- (۲) در ۱۳ «میران و پیر صالح» (۳) در ۱۳ «خسرو زوی پیش تختگاه» و در ۴۷ «خسرو زوی پیش تختگاه» (۴) در ۴۷ «صفاهان» (۵) در ۱۳ و ۴۷ «هر يك همچون ماه دو هفته درخشان» و در نسخهای دیگر بجز ۷ و ۷۵ همه جا «درخشان» (۶) در ۱۳ «خورد» و بساك و يساك تاج از گل و برگ درختان باشد (۷) در همه نسخها بجز ۱۳ «آبش» (۸) در همه نسخها بجز ۱۳ «آبش و می سرخ و زلف و جعدش» و در ۱۳ «روش می سرخ و جعد زلفش» (۹) در ۱۳ «داده هندو» (۱۰) در ۱۳ «خانان» (۱۱) در ۱۳ «چونيكه» (۱۲) در ۴۷ «چونيكه بگیرد» (۱۳) در ۱۰ «جوش بگیرد نه یسند چند بشادی» (۱۴) در ۱۰ «خرم خندان» (۱۵) «سیاه چشم و نگارین» و در ۴۷ «چشم نگارین» و در ۷ «چشم پیر روی» و در ۷۵ «حش پری روی» و حش را چشم تصحیح کرده که لهجه ای از چشم باشد (۴) (۱۶) در ۱۳ و ۴۷ «سرو زلفهای چو چوگان» (۱۷) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «زان تن خوش»

خود بخورد نوش^(۱) و اولیاش همیدون^(۲)

کوبید هر يك چو می بگیرد شادان

شادی بو جعفر احمد بن محمد

آن مه^(۳) آزادگان و مفخر ابران

آن ملك عدل و آفتاب^(۴) زمانه

زنده بدو داد و رو شنائی کیهان^(۵)

آنك^(۶) نبود از نژاد آدم چون او^(۷)

نیز^(۸) نباشد اگر نکوئی بهتان

۳. حجت یکتا خدای و سایه^(۹) اویست

طاعت او کرده واجب آیت فرقان^(۱۰)

خلق ز خاك و ز آب و آتش و بادند^{۱۱}

وین^{۱۲} ملك از آفتاب کوهر ساسان^(۱۳)

فر^{۱۴} بدو یافت ملك^{۱۵} تیسره و تاری

عدن بدو گشت تیر^{۱۶} کیتی و ران

(۱) در ۱۳ « بخورد نوش » و در نسخه های دیگر بجز ۱۰ و ۷۵ « خود بخورد

شاد ». (۲) در ۱۳ « هم ایدون » (۳) در ۱۳ « هم » (۴) در ۱۰ « عدل آفتاب

(۵) در ۱۰ « داده روستائی و کیهان » (۶) در ۷ و ۱۳ « آنك » (۷) در ۰

« آدم و چون او » (۸) در ۱۳ « زیر » و در ۱۰ « تیر » (۹) در ۱

« خدای سایه ». (۱۰) در همه نسخه ها بجز ۱۳ و ۷۵ « قرآن ». (۱۱) در

و ۷۵ « خلق همه از خاك و آب و آتش و بادند » ، در ۱۰ « خلق همه ز خاك

و آب و آتش و بادند ». (۱۲) در ۴۷ « این ». (۱۳) در ۴۷ « سامان

(۱۴) در ۱۳ « غره » و در آن « فره ». (۱۵) در ۱۳ « پاك » (۱۶)

۱۳ « عدل بدو یافت نیز » و در ۷۵ « عدن بدو گشت نیز » .

گر تو فصیحی همه مناقب او گوی
 ورتو دبیری همه مدایح^(۱) او خوان
 سیرت او گیر و خوب^۲ مذهب او دان^۳
 اینک سقراط^(۶) و هم فلاطن یونان^۷
 شافعی اینکت و بوحنیفه^(۹) و سفیان
 گوش کن اینک بعلم و حکمت لقمان
 مرد خرد را ادب فرازد و ایمان
 اینک او یست آشکارا رضوان
 تا که^(۱۴) ببینی برین که گفتم برهان
 با نیت نیک و با مکارم احسان
 سعد شود^(۱۸) مر ترا نحوست کیوان
 جزم بگوئی^{۲۰} که زنده گشت سلیمان
 اسب نبیند چنو^{۲۱} سوار بمیدان^{۲۲}
 ورتو دبیری همه مناقب او گوی
 ورتو حکیمی و راه حکمت جوئی
 آنک^(۴) بدو بنگری بحکمت گوئی^(۵)
 ورتو فقیهی^(۸) و سوی شرع کرائی
 گر^{۱۰} ابگشاید ز فان^{۱۱} بعلم و بحکمت
 مرد ادب را خرد فرازد و حکمت
 ورتو بخواهی فرشته ای^{۱۲} که ببینی
 خوب نگه کن بدان لطافت و آن^{۱۳} روی
 پاکی اخلاق او و پاک^(۱۵) نژادی
 ورتو^{۱۶} سخن او رسد بگوش تو یکر اه^{۱۷}
 ورتو^{۱۹} بصدر اندرون نشسته ببینی
 سام سواری که تا ستاره بتابد

- (۱) در ۱۳ «نواقب» (۲) در ۱۳ «گیر خوب» (۳) در ۱۳ «ران».
 (۴) در ۱۳ «آنکه» (۵) در ۱۰ «بحکمت و گوئی» (۶) در ۱۳ «سقراط».
 (۷) در ۷ و ۷۵ «فلاطن و یونان» (۸) در ۷ «قبری» و در ۷۵ مطابق
 متن تصحیح شده است. (۹) در ۱۳ «شاهی اینکت ابوحنیفه» و در ۷ و ۱۰
 «شافعی اینکت بوحنیفه» (۱۰) در ۱۰ «گو» و در همه نسخهای دیگر بجز ۱۳ «کو»
 (۱۱) در ۱۳ «زبان» (۱۲) در ۷۵ «فرشته» و در حاشیه «طاهر افریشه».
 (۱۳) در ۱۳ «لطافت آن» (۱۴) در ۷۵ «تات» و در حاشیه «ط: تاتو»
 و در نسخهای دیگر بجز ۱۳ همه جا «تات» (۱۵) در ۱۳ «او پاک» (۱۶)
 در ۴۷ «گر» (۱۷) در ۱۳ و ۴۷ «سخن او بگوشت آیدیک بار».
 (۱۸) در ۴۷ «سعد بود» (۱۹) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «ورت» (۲۰)
 در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «خرم مگری» (۲۱) در ۱۰ «چوتو» (۲۲) در ۷ و ۷۵
 «سوار و نه میدان»

- ۱ باز بروز نبرد و کین (۱) و حمیت
خوار (۲) نمایندت زنده پیدل آبدانگاه
ورش بدیدی سفندیار که رزم
گرچه بهنگام حلم کوه تن اوی (۷)
دشمن ار (۱۰) آژدهاست پیش سنانش
۲ ور بنبرد (۱۱) آیدش ستاره بهرام
باز بد آنکه که می بدست بگیرد
ابر بهاری جز آب تیره نبارد (۱۴)
با دو کف او ز بس عطا که بیخشد
- گرش بینی میان مغفر و خفتان
ورچه بود مست و تیز گشته و غران^۴
پیش سنانش جهان دریدی و لرزان (۶)
کوه سیامست (۸) که کس نبیند جنبان (۹)
گردد چون موم پیش آتش سوزان
توشه شمشیر او شود بگروگان
ابر بهاری چنو (۱۲) نبارد (۱۳) باران
او (۱۵) همه دیبا بخت و زربان (۱۶)
خوار نماید حدیث وقصه^{۱۷} طوفان

- (۱) در ۱۰ «تاز بروز نبرد کین». (۲) در ۱۳ «خار». (۳) در ۱۰ «ز زنده پیل» (۴) در ۱۳ «مست شیر و» و در ۷۵ «مست و سیر» و بدین گونه که در متنست تصحیح کرده اند (۵) در ۷ «سست و شیر گشته غران» و در ۱۰ «مست و سیر گشته غزالان» (۶) در همه نسخهها بجز ۷۵ «جهان دریدی ارزان» و معنی این بیت اینست که اگر اسنندیار او را هنگام رزم میدید پیش ستان او جهنده و لرزنده می دوید و قافیه هم قطعاً لرزاست زیرا که کلمه ارزان در قافیت بیت ۳۲۹ پس ازین خواهد آمد (۷) در ۱۳ «او» (۸) در ۷ و ۷۵ «کوه سامست» و در ۱۰ «کوه سیاست» و در ۱۳ «کوه نشانیست» ولی گویا درست تر همان کوه سیامست باشد و کوه سیام کوهیست در نخشب که مقنع ماه خود را از آن برآورد (۹) در ۱۰ «چوان» (۱۰) در ۱۰ و ۱۳ و ۴۷ «اگر» (۱۱) در ۱۰ و ۷۵ «ورنه ببرد» (۱۲) در ۱۲ «چو او». (۱۳) در ۷ و ۱۰ و در اصل ۷۵ «نبارد». (۱۴) در اصل ۷۵ «نبارد» (۱۵) در ۱ و اصل ۷۵ «از» (۱۶) در ۱۰ «از همه دیا بخت زرو بابان» (۱۷) در ۱۳ و ۴۷ «حدیث قصه».

لا جرم از جود و از سخاوت او یست	نرخ گرفته مدیح و صامت ارزان (۱)
شاعر زی او رود فقیر و تهی دست	بازر بسیار (۲) باز گردد و حملان (۳)
مرد سخن (۴) را از او (۵) نواختن و بر	مرد ادب (۶) را از او (۵) و وظیفه دیوان (۷)
باز ^۱ بهنگام داد و عدل بر (۹) خلق	نیست بگیتی چنو نبیل و مسلمان ^{۱۰}
داد بیابد ضعیف همچو قوی زوی ^{۱۱}	جور نبینی بنزد او و نه ^{۱۲} عدوان
نعمت او گستریده بر همه گیتی	آچه (۱۳) کس از نعمتش نبینی عریان
بسته گیتی (۱۴) از و بیابد راحت	خسته گیتی از و بیابد در مان
با رسن (۱۵) عفو آن مبارک خسرو	حلقه تنگست هرچ دشت ^{۱۶} و بیابان
پوزش پذیرد ^{۱۷} و گناه بخشد ^{۱۸}	خشم نراند بعفو کو شد و غفران
آن ملک نیمرو زو خسرو پیروز ^{۱۹}	دولت او بوز و دشمن آهوی ^{۲۰} نالان

- (۱) در ۱۰ «مدیح صامت و ارزان» و در ۷۵ «مدیح و صامتی ارزان»
 (۲) در ۱۳ «سیر» ولی یی‌داست که در چاپ درست نگرفته و در اصل ۷۵
 «زب بسیار» (۳) در همه نسخه‌ها بجز ۷ و ۱۰ و ۷۵ «گردد حملان» (۴) در ۱۳
 «ادب» و در نسخه‌های دیگر بجز ۷۵ «سخی» (۵) در ۱۳ و ۷۵ «از او»
 و در ۱۰ «زاو» (۶) در ۱۳ «سخن» (۷) در ۱۳ «وظیفه و دیوان»، (۸)
 در ۱۳ «بار» (۹) در ۱۳ «بهنگام عدل و داد ابر» (۱۰) در ۱۳ «چواوی
 بیک مسلمان» (۱۱) در ۳ «زاد» (۱۲) در ۱۰ «بنزد و دونه» (۱۳) در ۱۳
 «تا که» در ۷۵ در حاشیه «ظ: ابج کس» (۱۴) در ۱۳ «گردو» و در ۴۷ در
 «گردون» (۱۵) در اصل همه جا بجز ۷۵ «بارتن» و در ۷۵ «حاشیه مجله مهر»
 «بارسن» و آن نسخه مجله مهر نیز از روی صحیح من چاپ شده است (۱۶) در ۱۰
 «برج و دشت» (۱۷) در اصل ۷۵ «نذیرد» (۱۸) در ۱۳ «نذیرد و گناه»
 (۱۹) در همه نسخه‌ها بجز ۷۵ «خسرو پیروز» (۲۰) در همه نسخه‌ها بجز ۱۳
 «آهوء»

عمرو بن الیث^(۱) زنده گشت^(۲) بدوباز با حشم خویش و آن^(۱) زمانه ایشان
 رستم را نام اگر چه سخت بزرگست زنده بدویست نام رستم دستان
 رودکیا بر نوردمدح همه خلق مدحت اوگوی و مهر دولت بستان
 ورچ^(۴) بکوشی بجهد خویش بگوئی^(۵) ورچه کنی تیز فهم خویش^(۶) بسوهان
 ورچه دوصد تابعه^(۷) فرشته داری تیز پری^(۸) بازو هرچ^(۹) جنی و شیطان
 گفت ندانی سزاش و خیز^(۱۰) و فراز آ^(۱۱)

آنک بگفتی^(۱۲) چنانک گفتی^(۱۳) نتوان

اینک مدحی^(۱۴) چنانکه طاقت^(۱۵) من بود

لفظ همه خوب و هم بمعنی آسان^{۱۶}

جز بسزاوار میر گفت ندانم

ورچه جریرم بشعر و طائی^{۱۷} و حسان^{۱۸}

(۱) در ۱۲ « عمرو بن لیث » (۲) در ۱۳ « گشته » (۳) در ۱۳ « خوش
 آن » (۴) در ۱۳ « ورچه » و در ۱۰ « درج » (۵) در ۱۳ « خوش و
 بگوئی » (۶) در ۱۳ « فهم خویش تیز » و در اصل ۷۵ « تیر فهم خویش »
 (۷) در ۱۰ « تابع » (۸) در ۷ و اصل ۷۵ « تیر پری » و در ۱۰
 « تیر پری » (۹) در ۱۰ « هرچه » (۱۰) در ۱۰ « سزاش خیز » و در ۷۵
 « سزاش و خیر » (۱۱) در ۱۳ « ندانی هنرش خویش میازار » (۱۲) در ۱۳
 « آنکه بگوئی » (۱۳) در ۱۳ « باید » (۱۴) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ « مدیحی »
 و ممکنست در اصل « اینت مدیحی » بوده باشد (۱۵) در ۱۳ « طاعت »
 (۱۶) در ۴۷ « خوب و معنی هم شایان » (۱۷) در ۷ « بشعر طائی » (۱۸)
 جریر مراد ابوحرز جریب عطفی بن الحطفی خدیفة بن بدر بن عوف بن کلب
 بن یربوع شاعر معروف عرب متوفی در ۱۱۰ و طائی مراد ابوتام حبیب بن اوس
 طائی شاعر نامی عرب متوفی در ۲۳۱ و حسان مراد ثابت بن ثابت خزرجی شاعر

مدح امیری که مدح زوست جهان را
 زینت هم زوی (۱) وفر و تزت و سامان
 سخت شکوهم که عجز من بنماید
 ورچه صریع (۲) ابا (۳) فصاحت سبحان (۴)
 بردختی (۵) مدح عرجه (۶) کرد زمانی
 ورچه بود چیره بر مدایح شاهان
 مدح همه خلق را کرانه (۷) پدیدست
 مدحت او را کرانه (۷) نی و نه پایان
 نیست شکفتی که رودکی بچنین جای
 خیره شود بی روان (۸) و ماند حیران
 ور نه (۹) مرا بو عمر دلاور کردی
 و آنکه دستوری گریده عسندان (۱۰)

معروف عرب متوفی در ۵۴ است ،

(۱) در ۱۰ « زینت و هم روی » (۲) در اصل همه جا « صریع »
 و شاید مراد مسلم بن الولید اصراری شاعر معروف عرب مشهور بصریع القوانی متوفی
 در ۲۰۸ باشد و بیز ممکن است این کلمه در اصل « حریفم » بوده باشد و
 هم می توان حدس زد که در اصل « ضریرم » بوده است و این حدس دورست .
 (۳) در ۱۰ و در اصل ۷۵ « اما » (۴) سبحان مراد سبحان بن زفر بن ایاس
 واثلی معروف بسبحان واثل خطیب مشهور عرب متوفی در ۵۴ است (۵) در ۱۰
 « بروختی » (۶) در ۱۰ « عرضه » و ممکنست در اصل این مصرع چنین بوده
 شد : « برد چنین مدح و عرضه کرد زمانی » (۷) در ۱۰ « گراه » (۸) در ۷۵
 « ط : زوان - زفان ؟ » (۹) در ۱۳ « گره » (۱۰) در ۱۳ « آنکه دستور
 برگزیده ملان »

زهره کجا بودمی بمدح امیری
 کز پی او آفرید گیتی یزدان
 ورم ضعیفی و بی بدیم (۱) نبودی
 و آنک نبود از امیر مشرق فرمان
 خود بدویدی سنان بیک مرتب (۲)
 خدمت او را گرفته چامه (۳) بدندان
 مدح رسولست عذر (۴) من برساند
 تا بشناسد درست (۵) میر سخندان
 عذر رهی (۶) خویش و ناتوانی (۷) ویدری
 کوبتن خویش ازین نیامد (۸) مهمان
 دولت میرم همیشه باد بر افزون
 دولت اعدای (۹) او همیشه بنقصان
 سرش رسیده بماء بر بیلندی
 و آن معادی بزیر ماهی پنهان

(۱) در همه نسخهها « بی ندیم » و ممکنست در اصل « بی بدیم » بوده باشد
 بمعنی لا بدی و ناچاری چنانکه در زبان فارسی نظایر دیگر هم دارد (رجوع کنید
 بحدود العالم چاپ طهران ص ۵۸ سطر ۸) و یا آنکه « بی بریم » بوده باشد بمعنی
 بی نوائی . (۲) در ۱۰ « سگ مرتب » . (۳) در اصل همه نسخهها « چامه » و
 ممکنست « خامه » یا « نامه » بوده باشد . (۴) در ۱۳ « رسول است و عذر » .
 (۵) در ۱۳ « نخست » . (۶) در ۱۳ « زهی » (۷) در ۱۳ « ضعف و ناتوانی »
 و در ۷۵ « خویش ناتوانی » و معنی این مصرع اینست که عذر نیامدن من داشتن
 خویشان و اتوان بودن و بیر بودنست . (۸) در ۷۵ « از آن نیامد » در ۷ و ۱۰
 « خویش از آن نیامد » و در ۱۳ « خویش از این نیامد » . (۹) بجز ۱۳ در
 همه نسخهها « اعداء » .

طلعت تا بنده تر ز طلعت خورشید (۱)

نعمت یابنده تر ز جودی و نهلان (۲)

۷-۱۰ (۳) ۱۳- (۴) ۴۷- (۵) ۷۵-
.....

ضیغمی نسل پذیرفته ز دیو (۶) آهوئی (۷) نام نهاده یکران

آفتابی که زچابک قدمی (۸) بر سر ذره نماید جولان

۱۳-۴۷-۶۲ (۹) ۶۳-۶۵
.....

هان صائم نواله این سفله ۱۰ میزبان

زین بی نمک ابا ۱۱ بنه انگشت در ۱۲ دهان

(۱) در ۷ و ۴۷ « خورشید » ۰ (۲) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ « نهلان » و در ۱۳ و ۴۷ « سهلان » و نهلان نام کوهیست در نجد. (۳) در ۱۰ قسمت آخر این قصیده مشوشت بدین ترتیب: پس از بیت ۳۱۶ ابیات ۳۵۳ تا ۳۶۰ و پس از آن ابیات ۳۳۵ تا ۳۵۲ و پس از آن ابیات ۳۱۷ تا ۳۳۴ در پایان قصیده آمده است. (۴) در ۱۳ بیت ۲۶۸ و ۲۶۹ پس و پیش آمده و بیت ۳۲۳ پس از بیت ۳۳۷ آمده و ابیات ۳۲۲ و ۳۳۶ و ۳۴۱ و ۳۴۳ و ۳۴۶ و ۳۴۸ تا ۳۵۰ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۹ نیست (۵) در ۴۷ تنها ابیات ۲۶۷ تا ۲۷۰ و ۲۷۲ تا ۲۷۳ و ۲۷۶ و ۲۷۹ تا ۲۸۴ و ۲۸۷ و ۲۸۹ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۲ و ۳۰۶ و ۳۱۷ تا ۳۱۹ و ۳۲۴ و ۳۲۸ و ۳۳۵ و ۳۴۵ و ۳۵۱ آمده است. و بیت ۲۶۸ و ۲۶۹ پس و پیش آمده (۶) در ۶۳ « پذیرفته دیو » ۰ (۷) در ۱۳ و ۶۳ « آهوئی » (۸) در ۶۲ « قمری » (۹) در ۶۲ تنها بیت ۳۶۲ هست (۱۰) در ۶۳ « سفره » (۱۱) ابا همان کلمه باست بمعنی آش که در شور باو سرکه با (مخفف آن سکبا) وزیره باو غیره مانده است. (۱۲) در ۱۳ و ۶۳ « بر » .

لب تر مکن بآب^(۱) که طلقست دو قدح
 دست از کباب دار که زهرست تو امان
 با کام خشک و با جگر تفته در^(۲) کنر
 ایدون که^(۳) در سراسر این سبز گلستان
 کافور همچو گل^(۴) چکد از دوش شاخسار
 زیبق چو^(۵) آب بر جهد از ناف آبدان^(۶)
 ۶۵-۶۳-۴۷-۱۳

.....

شاهی که بروز رزم از رادی^۷
 زرین نهد او بتیر^۸ در پیکال
 تا کشته او از آن^۹ کفن سازد
 تا^{۱۰} خسته او از آن^{۱۱} کند درمان
 ۶۵-۶۳-۶۲-۵۴-۴۷-۴۶-۲۹-۱۳

.....

لنگ^{۱۲} رونده^{۱۳} است گوش نی^{۱۴} و سخن یاب^{۱۵}
 گنگ^{۱۶} فصیحست چشم نی^{۱۷} و جهان بین
 (۱) در ۶۳ «در آب». (۲) در ۶۳ «بر». (۳) در ۴۷ «ای
 آنکه» (۴) در ۶۳ «طل». (۵) در ۱۳ «که». (۶) در ۱۳ «آیدون». (۷)
 در ۱۳ «آزادی» و در ۴۴ «ز آزادی» (۸) در ۶۲ «زرین نهد بتیر»
 (۹) در ۴۶ «ازو» و در ۴۴ «ازن» (۱۰) در ۵۴ «ما». (۱۱) در ۴۶
 «ازو». (۱۲) در ۴۱ و ۱۳ «آنکه». (۱۳) در ۲۶ و ۳۱ «دونده» و در ۶۳
 يك جا «دونده» و جای دیگر «روندست» (۱۴) در ۲۰ «و گوش نی» و در ۱۱
 و ۱۳ و ۲۶ و ۶۴ «گوش نه». (۱۵) در ۱۱ «باب» و در ۱۳ «یافت»
 (۱۶) در ۴۱ «لال» (۱۷) در ۲۰ «گنگ و فصیح است و چشم نی» و در ۲۶
 «گنگ و فصیح است و چشم نه» و در ۳۱ و ۴۷ «گنگ فصیح است و چشم نی»

چون بگردد پای او از پای دار آشکو خیده (۱) بماند هم چنان
 ۲۵-۲۹- (۲) ۳۰- (۲) ۳۵- (۲)

.....

ای میج (۳) کنون تو شعر من از برکن و بخوان
 از من دل (۴) و سگالش (۵) از توتن و روان (۶)

۲۶-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳۳-۷۱

کوری (۷) کنیم و باده خوریم (۸) و بویم شاد

بوسه دهیم بر دو لبان پریوشان

۲۸-۳۳-۷۱

.....

خلخیان خواهی (۹) و جماش ۱۰ چشم ۱۱

کرد سرین خواهی (۹) و بارک (۱۲) میان

(۱) آشکو خیدن بر پای ایستادن و خود را از افتادن باز داشتن پس از آنکه پای پیچی بر خورد . (۲) در ۲۹ و ۳۰ و ۳۵ این بیت چنین آمده :
 چون بگردد پای او از بایدان خود شکو خیده نماید هم چنان
 بهمین جهة جزو اشعار کلیله و دمنه هم خواهد آمد . (۳) میج راوی اشعار رودکی بوده است چنانکه شمس فخری گوید در لغت « میج » و در ۴۰ « تا مدحت او خواندی و گفתי ز شرف کو اسناد سخن رودکی و راوی او میج »
 و ۳۰ همین بیت را برودکی نسبت داده و ۳۱ « میج » و « میج » هر دو آورده و گوید « در بعضی فرهنگها میج را بمعنی راوی مطلق نوشته اند » و در ۷۱ گوید در لغت سگالش « رودکی فرماید در خطاب بشخص میج نام که راوی شعر بود »
 (۴) در ۳۱ « تن » ۰ (۵) سگالش از سگالیدن بمعنی اندیشه کردنت و در ۲۷ « سگالش » و در ۳۱ « سگالش » (۶) در ۲۶ « سگالش و از توتن و روان »
 و در ۲۷ و ۳۱ « و از توتن و زبان » و در ۳۰ « از توتن و زبانی » و در ۷۱ « سگالش از توتن و زبان » (۷) کوری بمعنی نشاط (۸) در ۷۱ « بویم » (۹) در ۲۸ « خواهی » (۱۰) جماش بمعنی شوخ و مست و در ۲۸ « جماش » (۱۱) در ۲۵

۲۵-۲۷ (۱) ۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۴۳-۷۱

کشکین نانت (۲) نکند آرزوی نان [سمن^(۳)] خواهی گردوکلان

۳۵

.....

جمله صید این جهانیم ای پسر ما چو صعوه (۴) مرگ برسان زغن

۳۵-۲۵

هر گلی پژمرده گردد زو نه دیر (۵)

مرگ (۶) بفشارد همه (۷) در زیر غن (۸)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۳۵-۴۳-۷۱ (۹)

.....

سماع و بادۀ کلگون و لعبتان (۱۰) چوماه

اگر فرشته ببیند در اوفتد در چاه (۱۱)

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست

ز خاک من (۱۲) همه نرگس دمدم (۱۳) بجای گیاه

« جمش » (۱۲) باریک مخفف باریک . (۱) در ۲۷ تنها مصرع دوم آمده است . (۲) کشکین نان یا نان کشکین نانی که از جو و گندم و باقلا و چیز دیگر باشد . (۳) در اصل ۳۵ در متن نیست و در حاشیه افزوده اند و سمن معلوم نیست درین بیت چه معنی میدهد مگر آنکه سمن تازی بمعنی فریادی یا چربی و روغن باشد یا آنکه همان کلمه ایست که امروز سمنو می گویند یعنی آرد جو ریشه کرده . (۴) در ۳۵ « چو موش و » (۵) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۷۱ « می گردد ز دهر » و در ۳۵ « گردد به دیر » (۶) در ۷۱ در هر دو جا « مرکب » (۷) در ۳۰ « همی » (۸) غن تیر عماران و در ۲۷ و ۲۸ « زغن » و در ۲۵ « همه رازیرغن » (۹) در ۷۱ در دو جا آمده است یکی در کلمه پژمرده و دیگر در کلمه غن . (۱۰) در ۶۳ و ۶۴ « بادۀ رنگین و ساقیان » (۱۱) در ۶۳ و ۶۴ « همی روند از راه » (۱۲) در ۶۴ خ ل : ز خاک ره (۱۳) در ۶۳ بود

کسی که آگهی از ذوق عشق جانان (۱) یافت

ز خویش حیف بود کردمی بود آگاه

۱۲-۵۲- (۲) ۵۸-۵۳- (۳) ۶۳-۶۴-۶۵-۶۹

بچشم اندر بالار (۵) فنگری تو بروز

شب بچشم کسان اندرون بینی گاه

۳۷

.....

من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه تا باز نو جوان شوم و نوکنم گناه

چون جامه ها بوقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

۵۸-۵۰-۴۸

.....

زمانی برق پر خنده زمانی رعد پر ناله

چنان چون مادر از سوك (۶) عروس سبز ده ساله

۴۳-۳۰-۲۵

و گشته (۷) زین پرند سبز شاخ بید بنساله (۸)

چنان چون اشك (۹) همچو روان نشسته ژاله بر لاله ۱۰

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸-۲۵

.....

(۱) در ۶۳ «خوبان» (۲) در ۱۲ تنها بیت ۳۸۳ و ۳۸۴ هست و آنهم صریحا بنام رودکیست . (۳) در ۵۲ تنها بیت ۳۸۳ هست و آنهم در میان دو بیت از قطران که بهمین وزن وقافیت برودکی نسبت داده اند. (۴) در ۵۸ تنها بیت ۳۸۳ آمده است . (۵) بالار آن دار باشد که خانها بدان پوشند . (۶) در ۲۵ «چنان مادر از سوك» (۷) در ۲۸ «شکسته» و در ۷۱ «بگشته» (۸) بنساله کهن و سالخورده و در ۲۵ «بید بن ساله» و در ۳۰ «ما بگشته ری برند بر شاخ بید بن ساله» (۹) در ۳۰ «اشك» (۱۰) در ۲۸ و ۷۱ «ژاله بر ژاله»

پشت کوژ (۱) و سرتویل (۲) و روی بر کردار نیل (۳)

ساق چون سوهان و دندان بر مثال استره (۴)

۲۵- (۵) ۲۸-۳۰-۳۵- (۵) ۳-۴۷۱

بر کنارجوی بینم رسته بادام و سرو راست پندارم قطار اشتران آبره

۱

رفیقا چند گوئی کو (۶) نشاطت بنگرزد کس از گرم آفروشه (۷)

مرا امروز توبه سود دارد چنان چون (۸) درد مندان را (۹) شنوشه

۲۵-۲۷- (۱۱) ۲۸- (۱۱) ۲۹-۳۴-۳-۴۷۱- (۱۱)

زه دانا را گویند که داند گفت (۱۲)

هیچ نادان را داننده نکوید زه (۱۳)

سخن شیرین از زفت نیارد (۱۴) بر (۱۵)

بز بیج بیج ۱۶ بر هرگز نشود ۱۷ فربه ۱۸

(۱) در ۳۰ «کوژ» و در ۲۵ «خوهل» (۲) تویل بمعنی پیشانی و کله سر ۰ (۳) در ۲۵ «قیر» (۴) استره تیغ دلاکان از ماده متردن و در ۳۵ «دست اره» و در ۲۵ «دستره» (۵) در ۲۵ و ۳۵ بنام غواص آمده است (۶) در ۲۹ «گوئی از» (۷) آفروشه نوعی از حلوا و لوزینه ۰ (۸) در ۲۷ «چنانکه» (۹) در ۲۷ و ۲۸ و ۴۳ و ۷۱ «درد دندان را» (۱۰) شنوشه عطسه باشد ۰ (۱۱) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ تنها بیت ۳۹۲ آمده است ۰ (۱۲) در ۳۵ «که چه گفت» (۱۳) در ۳۵ «نکویند که زه» (۱۴) در ۳۰ «نیاید» (۱۵) در ۳۵ «براز آنک» (۱۶) بیج کلمه ایست که بز را گویند و نوازند. (۱۷) در ۳۷ «بج بیج نشود هرگز» و در ۳۵ «بج بیج واج لیج نشود خود» (۱۸) سنائی مضمون بیت ۳۹۵ را در حدیقه الحقیقه چنین گفته است: نشود دل بحرف قرآن به نشود بز بیش پژی فربه

۳۷-۳۵-۳۰

.....

گل بهاری بت تباری نبید داری چرا نیاری
 نبید روشن چو ابر بهمن بنزد^(۱) گلشن چرا نیاری
 ۷۴-۷۰-۴۵

.....

آب چیست بر آن طبق^۳ همی تابد
 چو^۴ ملحم زیر شعر سنابی^۴
 ساقش بمثل چو^۵ ساعد حورا^۶
 پایش بمثل^۷ چو پای مرغابی^۸

۶۵-۶۳-۴۷-۳۳-۱۳

.....

ای^۹ دریغا که خردمند را باشد فرزند و خردمند نی
 ورچه ادب دارد و دانش پدر حاصل میراث بفرزند نی
 ۶۷

.....

موششست دلم از کُرمه سلمی چنانکه خاطر مجنون ز طره لیلی

(۱) در ۷۰ «بطرف» (۲) در ۷۰ در صدر این ابیات نوشته است: «رودکی بر وزن مقبوض ائلم غزلی گفته و در آن سجع نگاه داشته و آن اینست»
 (۳) در ۴۷ و در نسخه چایی دیوان انوری «کز آن طبق» و در ۱۳ «کز و طبق» (۴) در ۱۳ «فسایی» و پیداست که در چاپ درست نگرفته و در نسخه چایی دیوان انوری «چون عاج بزیر شعر عتایی» (۵) در ۳، «چه» (۶) در ۶۳ «جوزا» (۷) در ۱۳ و ۴۷ «پایش بصف» و در نسخه چایی دیوان انوری «دستش بمثل» و در یک نسخه خطی «دسنش بمنال پای» (۸) این دو بیت با آنکه درین مآخذ بنام رودکیست در یک نسخه خطی دیوان انوری و در نسخه چایی (جاب تبریز ۱۲۶۶ ص ۲۵۰) جزو اشعار انوری آمده است (۹) برای رعایت وزن شعر چنانکه در اشعار قدمای شعرای ایران نظیر بسیار دارد کلمه «ای» ما را باید مشدد خواند

چو گل شکر دهیم (۱) درد در شود تسکین

چو ترش روی شوی وارهایی (۲) از صفری (۳)
بغنچه تو (۴) شکر خنده (۵) نشأئه (۶) باده

بسنبیل تو در گوش مهره افعی
ببرده (۷) نرگس تو آب جادوی بابل (۸)

کشاده غنچه تو باب معجز (۹) موسی

۱۳ - ۴۷ - ۶۲ (۱۰) - ۶۳ - ۶۵
.....

چمن عقل را خزانی اگر گلشن عشق را بهار توئی

عشق را گر پیمبری (۱۱) لیکن حسن را آفریدگار توئی

۵۳ - ۵۸ (۱۲) - ۶۴ - ۶۹
.....

سپید برف برآمد بکوهسار سیاه و چون درون شد آن سرو بوستان آرای

و آن کجا بگوارید ناگوار شدست و آن کجا نگر ایست گشت زود گرای

۴۵ - ۷۴ (۱۳)
.....

مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب

چه (۱۴) اب جویم از (۱۵) جوی خشک یونانی

برای پرورش جسم جان (۱۶) چه (۱۷) رنجه کنم

که حیف باشد روح القدس بسگبانی

(۱) در ۳۶ « چو نوش نیش زبی » . (۲) در ۱۳ « رهایی » . (۳) در

۴۷ و ۶۲ « صغرا » (۴) در ۱۳ « نو » (۵) در ۶۳ « شکر خند » (۶)

در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « شاء » (۷) در ۶۳ « فسرده » (۸) در ۱۳ « بلبیل »

(۹) در ۱۳ « معجز » (۱۰) در ۶۲ بیت ۴۰۴ نیست (۱۱) در ۵۸ « من پیمبرم »

و در ۶۳ « گر پیمبرم » (۱۲) در ۵۸ تنها بیت ۴۰۷ آمده است (۱۳) در ۷۴ این

دو بیت در ص ۷۲ بت شده و در فهرست بنام رودکی نیامده است (۱۴) در ۱۳

بحسن صوت چو بلبل مقید نظم بجرم حسن چو یوسف اسیر زندانی
 بسی (۱) نشستم من با اکابر و اعیان بیآزمودشان آشکار و پنهانی (۲)
 نخواستم ز تمنی (۳) مگر که دستوری نیاقتم ز عطاها مگر پشیمانی
 ۱۳-۴۷-۵۴-۶۴ (۴)

.....

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی^۵
 و یا چو نبر کشیده تیغ پیش^۶ آفتابستی
 بپاکی کوئی^۷ اندر جام مانند کلابستی
 بخوشی^۸ کوئی^۷ اندر دیده بی خواب خوابستی
 سحابستی قدح کوئی^۷ و می^۹ قطره^{۱۰} سحابستی
 طرب کوئی^۷ که اندر دل دعای مستجابستی
 اگر می نیستی یکسر همه دلها خرابستی
 اگر^{۱۱} در کالبد جان را ندیدستی^{۱۲} شرابستی^{۱۳}
 اگر این می بابر اندر بیچنگال عقابستی
 از آن تا^{۱۴} نا کسان هرگز نخوردندی صوابستی

و ۴۷ «چو» (۱۵) در ۴۷ و ۵۴ و ۶۴ «در» (۱۶) در ۱۳ «جسم و جان» (۱۷) در ۱۳ «چو» .

(۱) در ۵۴ «نسی» (۲) در ۱۳ «آشکار پنهانی» (۳) در ۱۳ و ۴۷ «تغا» (۴) در ۴۶ بیت ۴۱۰ و ۴۱۱ پس و پیش آمده است (۵) در ۶۱ «مابستی» (۶) در ۴۷ «اندر» (۷) در ۶۱ همه جا «کوی» (۸) در ۱۱ «بخوابش» (۹) در ۱۱ «دمی» (۱۰) در ۶۴ در منن «قطر»^۲ و در حاشیه «قطره» (۱۱) در ۱۱ و ۱۳ «وگر» (۱۲) در ۱۳ و ۴۶ و ۶۱ «بدیلتی» (۱۳) در ۶۱ «سرابستی» (۱۴) در ۱۳ و ۶۱ «با»

۴ (۱۰) ۱۱-۱۳-۴۵ (۱۶) ۶-۴۷-۶۱-۶۴

بوی (۱) جوی مولیان (۲) آید همی یاد (۳) یار مهربان آید همی
ریگ آمو (۴) و درشتی راه او (۵) زیر پایم (۶) پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست (۷) خنک ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر (۸) زی میر زی تو (۹) شادمان آید همی
میر ۱۱ ماهست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
میر (۱۲) سروس و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی (۱۳)

(۱۰) در ۴ تنها بیت ۴۱۵ آمده است (۱۶) در ۴۵ تنها بیت ۴۱۵ آمده و آنهم بنم

معزیت ولی در نسخه‌های کامل دیوان معزی این اشعار نیست

(۱) در ۳ و ۹ و ۲۳ و ۳۲ و ۴۷ « باد » و در ۱۶ و ۶۳ « یاد »
(۲) در ۵ و ۲۲ « موی جولیان » و در ۱۳ « موی مولیان » و در ۷۸ « یاد
جوی مولیان » (۳) در ۳ و ۴ و ۹ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۳ و ۳۲ و ۶۳
و ۷۸ « بوی » (۴) در ۲۲ « هامون » و در ۴ و ۱۶ و ۴۱ « آمون »
و در ۶۲ و ۶۳ « آموی » (۵) در ۵ و ۹ و ۲۳ و ۴۱ و ۵۰ و ۵۲ « با
درشتی های او » و در ۳ و ۱۶ و ۱۸ « و درشتی های او » و در ۱۳ و ۲۲
و ۳۱ و ۴۷ « درشتی های آن » (۶) در ۳ و ۵ و ۲۳ و ۵۰ و ۵۲ و ۶۳
« زیر پا چون » و در ۱۶ و ۲۲ و ۴۱ « پای مارا » (۷) در ۳ و ۵ و
۱۶ و ۶۳ « جیحون و شگرفی های او » و در ۹ « جیحون را نشاط روی
دوست » و در ۱۳ و ۳۱ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۲ و ۶۲ « جیحون با همه
پهناوری » (۸) در ۴ و ۱۳ و ۱۸ و ۴۱ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۲ و ۶۲
« شاد » (۹) در ۱۸ و ۶۲ « شاه سویت » و در ۴۱ « میر روزی »
و در ۳ و ۵۰ « شاه نرذت » و در ۱۳ « میر سویت » (۱۰) در ۳ و ۵ و
۱۶ و ۵۲ « شاه نرذت مبهمان » و در ۴۷ و ۶۲ « شاه سویت مبهمان »
(۱۱) در ۳ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۴۷ و ۶۲ « شاه » (۱۲) در ۳ و ۴۷ و
۶۲ « شاه » (۱۳) در ۹ و ۶۲ بیت ۴۲۴ و ۴۲۵ پس ویش آمده است .

آفرین و مدح سود آید (۱) همی (۲)

گر بگنج اندر زیان آید همی

۳۱- (۹) ۲۳- (۸) ۲۲- (۴) ۱۸- (۷) ۱۶- (۶) ۱۳- (۵) ۹- (۵) ۵- (۴) ۴- (۳) ۳- (۲)
 ۱۰- (۱۱) ۳۲- (۱۱) ۴۱- (۹) ۴۷- (۵) ۵۰- (۲) ۵۸- (۳) ۶۲- (۱۲) ۶۳- (۱۳)
 ۶۵- (۱۴) ۶۹- (۱۴) ۷۸- (۱۵)

.....

ای آنکه غمگنی ۱۶ و سزاواری ۱۷

و ندر ۱۸ نهان ۱۹ سرشک همی ۲۰ باری

از بهر آن کجا بیرم ۲۱ نامش

ترسم ز سخت انده و دشواری ۲۲

(۱) در ۱۳ «آرد» (۲) در ۵۰ و ۵۲ «نرا» (۳) در ۳ و ۵۸
 بیت ۴۲۶ نیست (۴) در ۴ و ۱۸ بیت ۴۲۲ و ۴۲۶ نیست (۵) در ۹ و ۴۷ بیت
 ۴۲۶ نیست (۶) در ۱۳ بیت ۴۲۲ بیت ماقبل آخرست (۷) در ۱۶ بیت
 ۴۲۵ و ۴۲۶ نیست (۸) در ۲۲ ابیات ۴۲۲ - ۴۲۳ و ۴۲۵ - ۴۲۷ نیست
 (۹) در ۲۳ و ۴۱ ابیات ۴۲۲ و ۴۲۶ نیست و ابیات ۴۲۱ و ۴۳۲ جا بجا
 شده است (۱۰) در ۳۱ تنها ابیات ۴۲۱ و ۴۲۲ آمده و این دو بیت هم پس
 ویش است (۱۱) در ۳۲ تنها بیت ۴۲۰ آمده است (۱۲) در ۶۲ بیت
 ۴۲۶ نیست (۱۳) در ۶۳ ابیات ۴۲۳ و ۴۲۶ نیست (۱۴) در ۶۵ و ۶۹
 بیت ۴۲۶ نیست (۱۵) در ۷۸ تنها بیت ۴۲۰ آمده است (۱۶) در ۴۷ و
 ۶۲ «غمگینی»، در ۶۴ «غمکشی»، در ۸ «غمگین» و در ۱۱ «غمگی»
 و نسخه اول و سوم و چهارم از وزن خارجست و در ۱۳ «در غمی» (۱۷) در ۱۱
 و ۶۴ «نرا داری»، در ۶۲ «سزا داری» و در ۶۳ «ای آنکه غمگین» و
 سزاواری « (۱۸) در ۱۱ و ۶۴ «اندر» (۱۹) در ۱۳ «جهان» (۲۰)
 در ۶۳ «هم» (۲۱) در ۶۳ «نیرم» (۲۲) در ۸ «ز بخت وانه دشواری»
 و در نسخهای دیگر بجز ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ «ز بخت انده دشواری»

رفت آنک رفت و آمد آنک (۱) آمد
 بود آنکه (۲) بود خیره چه غم داری
 هموار (۳) کرد (۴) خواهی گیتی را
 کینست (۵) کی (۶) پذیرد (۷) همواری
 مستی (۸) مکن که نشنود (۹) او مستی
 زاری مکن که نشنود او زاری
 شو تا قیامت آید ۱۰ زاری کن
 کی رفته را بزاری ۱۱ باز آری
 آزار بیش زین گردون بینی (۱۲)
 گر تو بهر بهانه بیا زاری ۱۳
 کوئی گماشته ۱۴ است بلائی او ۱۵
 بر هر که تو دل برو بگماری ۱۶

(۱) در ۶ و ۸ « آنکه » و در ۱۳ « رفت آمد آنکه آمد » در
 ۶۲ « رفت آنکه رفت ما آمد آنکه آمد » و در ۶۳ « رفت آنکه رفت آمد آنکه
 آمد » (۲) در ۸ و ۱۳ و ۶۲ و ۶۳ « آنچه » (۳) در ۱۳ و ۶۳ « همواره »
 (۴) در ۸ « کرده » (۵) در ۱۱ « کینست » (۶) در ۸ « که کی » (۷) در
 ۶۲ « پذیرد » و در ۶۳ « کینست که برید و » (۸) مستی بضم اول بمعنی
 گله است و کلمه مستمند از همین ریشه است (۹) در ۱۱ و ۶۴ « نتگرد » و
 در ۶۲ « مکن نشنود » (۱۰) در ۱۱ و ۶۴ « اندر » و در ۱۳ « ایدر »
 (۱۱) در ۶۳ « کی رفته بازاری » (۱۲) در ۸ « بیش بینی زین گردون »
 و در ۶۳ « بیش بینی گردون » (۱۳) در ۸ « بیان آری » و در ۶۳
 « بهان آری » (۱۴) در ۸ « که گماشته » (۱۵) در ۶۳ « کوئی که گماشته
 است بلاء او » (۱۶) در ۴۷ در متن چنیست ولی در بالای کلمه « دل » علامه

۱ ابری پدیدنی (۱) و کسوفی نی (۲)

بگرفت ماه و گشت جهان تاری

فرمان کنی و یا (۳) نکنی ترسم

(۴) بر خویشتن ظفر ندهی باری

تا بشکنی (۵) سپاه غمان بر دل

آن به که می بیاری و بگساری (۶)

اندر بالای سخت پدید آرند (۷)

فضل و بزرگ مردی و سالاری (۸)

۶۵-۱۳-۱۱-۸-۶ (۹) ۱۳- (۱۰) ۴۷- (۱۱) ۶۲- (۱۲) ۶۳- ۶۴- (۱۳) ۶۵-

.....

«خ» و در بالای کلمه «برو» علامت «م» گذاشته که باید چنین خواند

«بر هر که تو برو دل بگماری» و در ۸ نیز چنینست .

(۱) در ۱۱ و ۶۴ «نه» (۲) در ۱۳ و ۴۷ و ۶۳ و ۶۴ «نه» :

(۳) در ۸ چنینست و در نسخهای دیگر همه جا «فرمان کنی یا» و در ۱۳

«فرمان کنی و نه کنی» (۴) در ۸ «یاری» ، در ۶۲ «آن به که می باره»

و بگساری» و یی‌داست که با مصرع دوم بیت بعد پس ویش شده است

(۵) در ۶۳ «نشکنی» (۶) در ۸ چنینست و در نسخهای دیگر «بیار»

بگساری» ، در ۶۳ «بر خویشتم بیرندهی باری» و یی‌داست که این مصرع

با مصرع دوم بیت پیش ازین پس ویش شده است (۷) در ۸ و ۶۳ «آید»

در ۱۳ «آمدند» (۸) در ۷ و ۴۸ «بزرگواری و سالاری» و در ۱۳ «فضا

بزرگواری و سالاری» و در ۶۳ «فضل و بزرگی و سالاری» (۹) در ۱

تنها ایات ۴۲۷ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۵ آمده است (۱۰) در ۱۱ ایاد

۴۲۸ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۷ نیست و بیت ۴۳۰ بیت آخرست (۱۱) در ۷

ایات ۴۲۸ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ نیست و ایات ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۱ و ۴۳۲ مقدمست

این جهان را نگر بچشم خرد نی بدان چشم کاندرو نگری
همچو دریاست و ز نکو کاری کشتی ساز تا بدان گزری (۱)

تا خوی ابر گل رخ تو کرده شبنمی

شبنم شدست سوخته چون اشك ماتمی

۳۰

کندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی (۲)

کی مارتسکین شود و گر به مهربان

گرموش ماژ و موژ (۳) کندگاه درهمی

۱

صدر جهان جهان همه تاریک شب شدست

از بهر ما سپیده صادق همی دمی (۴)

۶۳

(۱۲) در ۶۲ تنها ایات ۴۲۷ و ۴۲۹-۴۳۲ آمده است (۱۳) در ۶۴ تنها

یات ۴۲۷ و ۴۳۰ و ۴۳۲ و ۴۳۵ آمده است

(۱) در باب این دو بیت رجوع کنید بصحفه ۵۸۱ از مجلد دوم این

کتاب . (۲) این مصرع را معروفی بلخی تضمین کرده و گوید :

ار رودکی شنیدم استاد شاعران کاندرو جهان بکس مگر و جز بفاطمی

و مصرع اول آن بدست نیست (۳) ماژ و موژ فریاد موشست از ترس گر به .

(۴) در ۶۳ «تومی دمی» و این بیت را سوزنی سرقتندی در قصبه ای

بدین مطلع :

صدر جهان رسید بشادی و خرمی در دوستان قزونی و در دشمنان کی

درستایش شمس الدین محمد بن عبدالعزیز بن مازه تضمین کرده و گوید :

مار را هر چند بهتر پروری چون یکی خشم آورد کفر (۱) بری
 سفلہ طبع مار دارد بی خلاف جهد کن تا روی سفلہ ننگری
 ۴۳۷ (۲) - ۴۳۷

.....
 کسی را چومن دوستگان (۳) می (۴) چه باید

که در شاد دارد بهر دوستگانی (۵)

۴۳۵ (۶) - ۲۸ - ۴۳۵

نه جز عیب چیز است کاف تو نداری

نه جز غیب چیز است کان تو ندانی (۷)

در مدح تو بصورت تضمین ادا کنم . يك يیت رودکی را در حق بلعی
 و از آن پس این بیت را آورده و از اینجا پیداست که این قصیده را رودکی
 در ستایش ابوالفضل بلعی وزیر گفته است

(۱) کفر اینجا بمعنی پشیمانیست (۲) در ۳۷ تنها بیت اول آمده و
 و آنهم بنام ابوشکورست (۳) دوستگان معشوقه است (۴) در ۲۵ «دوستگانی»
 (۵) دوستگانی ظرف بزرگ که در آن باده خورند و در ۲۵ «دوستگان»
 (۶) در ۲۵ بنام فرخی آمده است و در دیوان فرخی قصیده ای هست بدین مطلع:
 دلم مهربان گشت بر مهربانی - کشی دلکشی خوش لبی خوش دهانی

و بیت چهاردهم آن چنینست:

کجا چون منی دوستگانی چه باشد که دل شاد باشد بهر دوستگانی (۴)
 و بدین گونه دشوارست معلوم کرد که بیت متن از رودکیست یا از فرخی
 (۷) این بیت را معزی تضمین کرده است در قصیده ای بدین مطلع:
 ایا شهر یاری که صاحبقرانی زجد و پدر یادگار جهانی
 در ستایش یکی از پسران مالک شاه سلجوقی و در مدیحه گوید:

یکی بیت تفرست مر رودکی را که اندر جهان تو سزاوار آتی
 و از آن پس این بیت را آورده است

بی قیمتست شکر از آن (۱) دو لبان اوی

کاسد شد از دو زلفش بازار شاهبوی (۲)

۷۱-۴۳-۳۴-۲۷-۲۶-۲۵ (۳)

این ایغده (۴) سری بچه کار آید ای قتی

در باب (۵) دانش این سخن بهده مگوی

۴۳-۳۱-۲۵

تا صبر را (۶) نباشد شیرینی شکر (۷)

تا بید را نباشد بوئی چو (۸) دار بوی (۹)

۷۱-۴۳-۳۱-۲۹-۲۷-۲۶-۲۵-۲

.....

ای ویند^{۱۰} غافل از شمار چه پنداری کت خالق آفرید بهر کاری

عمری که مر تراست سر مایه و یذست و کارهات بدینداری

۳۵

.....

ای دل سزایش^{۱۱} بری باز بر چنگل عقابی^{۱۲}

۳۸

بی تو مرا زنده نبیند من ذره ام تو آفتابی

۴۵ (۱۳)

.....

(۱) در ۷۱ « شکر ز آن » (۲) شاهبوی غیرست (۳) در ۲۷ بها

مصرع دوم آمده است . (۴) ایغده بده گوی و سیکسار (د) در ۳۱ در باب (۶) پیداست که این بیت در سُرِیطَه این قصیده بوده است در مقام دعا (۷) در

۷۱ « شیرین شکر » (۸) در ۲۵ « تا بید بوی بدهد برسان » و در ۷۱ « بون چو » (۹) داربوی عودست . (۱۰) ویند و ویناکم و ضیع باشد .

(۱۱) در اصل ۳۸ « سزایش » و بقرینه اصلاح کرده ام (۱۲) در اصل ۳۸ چنینست (جواب طهران ص ۱۰۵) و توانسم اصلاح کنم . (۱۳) در ۴۵

جمعدهمچون نورد (۱) آب بیاد کوئیا آن چنان شکستستی
میانکش نازکک چو شانه مو (۲) کوئی از يك دگر گستستی

این بیت نام شاعر ندارد ولی چون بیت نخست در ۳۸ بنام رودکیست و بدین وزن و قافیت از دیگری شعری نیافتم و بیت نخست صریحا بنام رودکیست ظن غالب بر آن میرود که این بیت دوم هم از او باشد (۱) نورد بیج و تاب (۲) در آغاز مصرع سوم زیادت بروزست یعنی تغییر بر زیادت که در اصطلاح عروض خرم گویند و موافق ۳۸ گوید که بغایت گران و نا پسندیده بود و این را بشاهد خرم در آغاز مصرع آورده است، بس ثقل وزن در آغاز بوده و تعریفی در آن راه نیاخته است.

باب دوم

رباعیات (۱)

(۲) هر روز بر آسمانت بادا مروا (۳)

۲۵

.....

جائی که گذرگاه دل محزونست آنجا دو هزار تیره بالا خونست
لیلی صفتان ز حال ما بی خبرند مجنون داند که حال مجنون چونست

۵۳

.....

با آنکه دلم از غم هجرت خونست شادی بغم تو ام ز غم افزونست
اندیشه کنم هر شب و گویم (۴) یارب هجرانش چنیدنست وصالش چونست

۱۳ - ۴۷ - ۵۴ - ۵۵

.....

(۱) بیشتر این رباعیات، در سینه ها و در کتبهائی که تازه ترست و متاخران
تالیف کرده اند بنام رودکی آمده و بهمین جهت در انتساب آنها برودکی شك دارم
چنانکه در پاره ای از آنها کلمات و ترکیات و معانی هست که بسخن و
گفتار رودکی نمی ماند و چون راه تحقیق و بار جوئی بسته بود بناچار درین کتاب
آوردم (۲) در ۲۵ مصرع اول این بیت تکرار مصرع اول بیت پیش از آن است
که از بهرامیست :

روژه پایان رسید و آمد نوعبد دیرزی و شاد و نیک بادت مروا
ولی خروج از وزن و نا مناسب بودن مضمون مسلم می دارد که در استنساخ
کاتب خطا کرده و این مصرع اول از رودکی نیست و جزو این بیت توان شمرد
و مصرع نخست این بیت از میان رفته است . (۳) مروا فال نیک باشد .
(۴) در ۵۵ « کریم » .

تقدیر که بر کشتنت آزرَم (۱) نداشت و ز قتل تو یك ذره (۲) دل نرم نداشت
 اندر عجبم ز جان ستان کنز چو توئی (۳) جان بستد و از جمال تو شرم نداشت
 ۵۳ - ۶۳ - ۷۶

.....

در رهگذر باد چراغی که تراست ترسم که بمیرد از فراغی که تراست
 بوی جگر سوخته عالم بگرفت کر نشنیدی زهی دماغی که تراست
 ۵۳ (۴)

.....

چشم ز غمت بهر عقیقی که بسفت
 بر چهر هزار گل ز رازم (۵) بشکفت
 رازی (۶) که دلم ز جان همی داشت نهفت
 اشکم بزبان حال با خلق بگفت
 ۱۳

.....

دل خسته و بسته مسلسل موئیس
 خون گشته و کشته بت هندوئیس
 سودی ندهد نصیحت ای واعظ (۷)
 این خانه خراب (۷) طرفه يك پهلوئیس
 ۶۴

.....

(۱) در ۵۳ «تقدیر قضا ترا چو آزرَم» و در ۷۶: «تقدیر خدا جوی چو آزرَم» (۲) در ۵۳ «بر حسن جوانیت» (۳) در ۶۳ «من در عجبم که جان ستان از چو توئی» (۴) این رباعی در دو سفینه مختلف بنام رودکی آمده ولی مشکوکست از او باشد چه در مصرع چهارم کلمه «دماغ» بمعنی بینی آمده است و شکست که در زمان رودکی این کلمه باین معنی آمده باشد (۵) در اصل ۱۳ «زبرازم» (۶) در اصل ۱۳ «روزی» (۷) کلمه «واعظ» و اصطلاح «خانه خراب» درین بیت نیز سبب آنست که شک کنم این رباعی از رودکی باشد.

بنلاد (۱) تو شد تربیت خواجه ولیک

بنلاد (۱) توسست همچو بنیاد (۲) تویاد

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸

.....

بفنود (۳) تنم بر (۴) درم و آب و زمین

دل (۵) برخرد و علم و بدانش (۶) بفنود (۳)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۰-۲۸-۲۷

.....

بی روی تو خورشید جهان سوز مباد هم بی تو چراغ عالم افروز مباد

با وصل تو کس چو من بد آهوز مباد روزی که ترا نبینم آن روز مباد

۶۳

.....

جز حادثه هرگز طلبم کس نکند یک پرسش گرم جز تبم کس نکند

ورجان بلب آیدم بجز مردم چشم یک قطره آب بر لبم کس نکند

۷۶

.....

چون روز علم زند بنامت (۷) ماند چون یک شبه شد ماه بجمامت ماند

تقدیر بعزم تیز گامت ماند روزی بعطا دادن عامت ماند (۸)

۱۴

.....

(۱) بنلاد پشتیان و بنیادست مرکب اذین ولاد که بمعنی پایه و اساس،

است و در ۳۰ «یلاد» (۲) در ۳۰ «یلاد» (۳) بفنود از فنودست بمعنی

فریفته شدن و غره شدن و در ۳۰ «تن بر درم سیجم آب و زمین دل بر

خرد و عم و دانش فنود» (۴) و فنود را بمعنی فریفت آورده است (در فعل

متعدی) و در ۷۱ فریفته و غره باشد (۴) در ۳۸ «فنودست جهان» (۵)

در ۳۵ «یر» (۶) در ۳۵ «خرد و دانش و خونین» (۷) در اصل ۱۴

«بجمامت» (۸) در ۱۴ (ص ۱۸) این رباعی بنام رودکیست و در ذکر باء

تشبیه گوید: «... رودکی نیز از این قبیل رباعیات در مدح محمود شاه بسیار گفته

از آن جمله یک رباعی اینست...» ولی در میان معدوحان رودکی محمود نام کسی نیست

زلفش بکشی شب دراز اندازد و ر بکشائی چنگلن باز اندازد
 وریچ و خمش زیك دگر بکشایند دامن دامن مشک طراز اندازد

۵۳

.....

نامت شنوم دل ز فرح (۱) زنده شود حال من از اقبال (۱) تو فرخنده شود
 وز غیر (۱) تو هر جا سخن آید بمیان خاطر بهزار غم پراکنده شود

۵۳

.....

هان تشنه جگر مجوی زین (۲) باغ نمر
 بیدستان نیست (۳) این ریاض بدو در
 بیهوده ممان که باغبانت بقفاست (۴)

چون خاك نشسته گيرو (۵) چون باد گذر

۶۵-۶۳-۵۵-۴۷-۱۲

.....

آمد بر من، که؟ یار، کی؟ وقت سحر
 تر سنده ز که؟ ز خصم، خصم ککه؟ پدر
 دادهش دو بوسه، بر کجا؟ بر لب تر
 لپ بد؟ نه، چه بد؟ عقیق، چون بد؟ چو شکر

۵۳ - ۵۸ (۶)

.....

(۱) این رباعی در سه سبفه مختلف بنام رودکی آمده ولی کلمات
 ، فرح « و « اقبال » بمعنی رو آوردن و « غیر » هر سه از روش رودکی
 دورست و دور می نماید که این رباعی از او باشد (۲) در ۵۵ « ز آن » (۳)
 در ۵۵ « بی دستا نیست » (۴) در ۶۳ « بادبان ز قفاست » (۵) در ۱۳
 « نشسته گیرد » (۶) مولف ۵۳ این رباعی را که بنا بر رودکی آورده بسیار ستوده
 و گوید که وی و میرزا عبدالقادر بیدل هر دو بر آن نظیر نوشته اند

چون کشته ببینی ام (۱) دولب (۲) کشته (۳) فراز
 از (۴) جان تھی ابن قالب (۵) فرسوده باز (۶)
 بر بالینم نشین و می گوی بناز (۷)
 کای من تو بکشته (۸) ویشیمان شده باز (۹)
 ۱۱-۱۳-۴۷-۵۵-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

.....
 در جستن آن نگار (۱۰) پر (۱۱) کینه و جنک
 گشتیم سرا پای جهان با دل تنگ
 شد دست زکار و رفت پا ۱۲ از رفتار
 این بس که بسر زدیم و آن بس که بسنک

۵۹ - ۷۶

بر ۱۳ عشق تو امانه صبر میداست نه دل بی روی توام نفعقل بر جاست نه دل

(۱) در ۱۳ « بینم » (۲) در ۱۱ « فردا چو ببینی ام دهن » (۳) در ۱۳ و ۵۵ « کرده » و در ۶۳ « چون کشته بینم دهنی کرده » (۴) در ۱۱ و ۱۳ « وز » و در ۵۵ « این » (۵) در ۱۳ و ۶۳ « تھی قالب » (۶) در ۱۱ « پرورده بناز » و در ۶۴ « فرسوده نیاز » (۷) در ۱۱ « نشینی و می گوئی برار » و در ۱۳ « نشسته می گوی بناز » و در ۶۳ « می گوی براز » (۸) در ۱۱ « من کشته ترا » و در ۱۳ « کی کشته ترامن » و در ۵۵ « کامی من تو بکشته » و در ۶۴ « کای کشته ترامن » (۹) زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در کتاب « آثار البلاد در کلمه لبنان شرح حالی از رفیع الدین لبنانی (شاعر قرن هفتم) آورده و در پایان آن می نویسد که رفیع الدین لبنانی هنگام کشته شدن این دوبیت سروده است (وقتل الرفیع ۰۰۰۰ والرفیع کان قد نظم هذین البیتین ۰۰۰) و از آن پس این رباعی را آورده است (۱۰) در ۵۹ « شکار » (۱۱) در ۵۹ بر (۱۲) در ۷۶ « ماند پای » (۱۳) در اصل ۶۳ « نه »

این غم که مراست کوه قافست نه غم
این دل که تراست سنگ خارا است نه دل

۶۳

یوسف روئی کزو فغن کرد دلم چون دست زنان مصریان^(۱) کرد دلم
ز آغاز بیوسه مهربان کرد دلم امروز نشانه غمان^(۱) کرد دلم

۵۳

واجب بود بکس بر افضال و کرم واجب باشد هر آینه شکر نعم
تقصیر نکرد خواجه در نا واجب من در واجب چگونه تقصیر کنم

۷۴ - ۴۵

در منزل غم فگنده مهرش مائیم وز آب دو چشم^(۲) دل پر آتش مائیم
عالم چو ستم کند ستمکش مائیم دست خوش روزگار ناخوش مائیم

۶۴ - ۵۵ - ۴۷ - ۱۱

در پیش خود آن نامه^(۳) چو بلکامه^(۴) نهم
پروین ز سرشك دیده^(۵) بر جامه نهم

بر پاسخ تو چو دست بر خامه نهم
خواهم که دل اندر شکن نامه نهم

(۱) قافیت این دو مصرع هر دو شایگانست و بکار بردن دوقافیت
شایگان در یک رباعی آههم در مصرع دوم و چهارم بریدید آمیزست. (۲)
۱۱ و ۶۴ «دیده» (۳) در ۲۶ «هجر» و در ۳۱ دوجا آمده است يك
جا «نامه» و جای دیگر «هجر» (۴) بلکامه بضم اول بسیار کلام (۵) در
۳۱ يك جا «دیده» و جای دیگر «خویش».

۲۶ - ۲۷ (۱) - ۳۱ (۲)

از گیسوی او نسیمك (۳) مشک آید (۴)

وز زلفك او (۵) نسیمك (۳) نسترون (۶)

۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۴ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱

در عشق چو رودکی شدم سیر از جان (۷) از (۸) گریه خونین مژ مام شد مرجان
القصه که از بیم عذاب هجران در آتش رشکم دگر از دوز خیاب

۱۱-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

دیدار بدل فروخت نفروخت گران

بوسه بروان فروشد (۹) و هست ارزان

آری که چو آن ماه بود ۱۰ بازرگان

دیدار بدل فروشد و بوسه بجای

۵۳-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۹

رویت دریای حسن ولعلت مرجان زلفت عنبر صدف دهن در دندان
ابرو کشتی و چین بیشانی موج گرداب بلا غغب و چشم طوفان

۲۴

(۱) در ۲۷ تنها بیت اول آمده و آهیم بنام « رودی » ثبت شده

و چنین کسی در میان شاعران ایران نبوده است .

(۲) در ۳۱ دوجا آمده است : يك جا هر دو بیت و جای دیگر

تنها بیت نخست . (۳) در ۲۵ و ۲۹ و ۳۴ و ۳۵ « نسیم » و البته در وزن

مقایست (۴) در ۲۷ « آمد » (۵) در ۷۱ « وز زلفك او » (۶) نسترون

نسرین باشد و در ۳۴ و ۱ « نستردن » (۷) در ۶۴ « سیر زجان »

(۸) در ۶۳ و ۶۴ « وز » (۹) در ۶۴ « فروخت » (۱۰) در ۶۳ « آری

چو تو ماه چون بود »

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو (۱)
 رنگ از پی رخ (۲) ربوده (۳) بو (۴) از پی مو (۵)
 گل رنگ شود (۶) چو (۷) روی شوئی (۸) همه چو (۹)
 مشکین گردد (۱۰) چو (۷) مو فشایی (۱۱) همه کو

۶۴-۶۳-۵۸-۵۵-۵۴-۵۲-۴۷-۱۸-۱۳-۱۱-۴

زلفت دیدم سر از چمان پیچیده و ندر گل سرخ ازغوان پیچیده
 در هر بندی هزار دل در بندش در هر پیچی هزار جان پیچیده

۵۳

چون کار دلم ز زلف او ماند (۱۲) کره
 بر ۱۳ هر گ جان صد آرزو ۱۴ ماند ۱۲ کره
 امید ز گریه بود (۱۵) افسوس افسوس
 کان ۱۶ هم شب وصل در گلو ۱۷ ماند ۱۲ کره

۶۹-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۵۵-۵۲-۴۷-۲۴-۱۸-۱۳-۴

-
- (۱) در ۴۷ و ۵۴ و ۵۵ قافیه بوی و موی و جوی و کوی است .
 (۲) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۵ « رو » (۳) در ۱۱ « رخ بوده و » (۴) در ۱۴
 « پی رد ربود و بو » (۵) در ۱۸ « بو » و البته غلط فاحشت . (۶) در
 ۵۴ و ۵۵ « کلکون گردد » (۷) در ۱۳ « چه » (۸) در ۵۸ « شوری »
 (۹) در ۱۱ « جوی » (۱۰) در ۵۴ « کردو » (۱۱) در ۶۳ « شانی »
 (۱۲) در ۱۳ و ۵۵ و ۶۴ همه جا « مانده » ردیف است (۱۳) در ۱۳ و
 ۵۵ و ۶۲ « در » (۱۴) در ۲۴ و ۶۳ « ز آرزو » (۱۵) در ۱۳ « بود و »
 (۱۶) در ۶۳ « آن » (۱۷) در ۴ « از گلو » و البته نا درستست .

چرخ کجه (۱) باز تانهان ساخت کجه (۱)

با نیک و بد دایره در باخت کجه (۱)

هنگامه شب گذشت و شد قصه (۲) تمام

طالع بکفم یکی نینداخت کجه (۱)

(۳) ۶۵ - ۶۳ - ۵۳

رخساره او پرده عشاق درید با آنکه نهفته دارد اندر پرده (۴)

ای طرفه (۵) خوبان من ای شهره ری (۶)

لب را بسیدرک (۷) بکنی پاک از می (۸)

۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۴ - ۴۳ - ۷۱

.....

از کعبه کلیسیا نشینم کردی آخر در کفر بی قرینم کردی

(۱) کجه و کچه انگشتی بی نگین که بدان شبها بازی کنند و کجه بازی

همان بازیست که امروز انگشت بازی نامند . (۲) در ۶۳ «شده مرده» و

شاید در اصل «مژده» بوده است . (۳) در ۶۵ نا شاعر نیست . (۴)

این بیت در کتاب معروف «انیس العشاق» در تشبیهات شعراء تألیف شرف الدین

حسن بن محمد بن محمد رومی شاعر قرن هشتم آمده است و پیش ازین بیت

گوید: «۰۰۰۰ سوم آنکه اهل بخارا رخساره اش می خوانند چنانکه رودکی

فرماید ۰۰۰» (۵) در ۲۵ «قبله» (۶) در ۲۵ «طرفه ری» و در

۲۷ «شهره بری» (۷) سیدرک دستار چه باشد و در ۲۶ و ۲۸ و ۴۳

«سردزک» و در ۲۷ و ۷۱ «سیدرک بکن پاک» و در ۲۹ و ۳۴ «زسیر

درک» و در ۲۶ «دزک» را بهمین معنی آورده و در ۳۰ «سر درک» و

در ۲۹ «مکن» بجای «بکن» و در ۷۱ لغت را درگ با کاف فارسی ضبط

کرده و گوید بفتح اول و راء و گویا «سیدرگ» از همه درست تر باشد .

(۸) در ۲۸ و ۴۳ «زمی» .

بعد از دو هزار سجده بر درگاه دوست

ای عشق چه بیگانه ز دینم کردی (۱)

۵۳

.....

دل سیر نگر ددت ز بیداد گری

چشم آب نگرددت چو در من نگری

این طرفه که دوست تر ز جانت دارم

با آنکه ز صد هزار دشمن بتری

۶۳

.....

با داده قناعت کن و با داد بزی

در بند تکلف مشو آزاد بزی

در به (۲) ز خودی نظر مکن غصه مخور

در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی

۶۳

.....

آن خر پدردت بدشت خاشاک زدی

مامات دف و دورویه (۳) چالاک زدی

آن بر سر گور ها تبارک (۴) خواندی

وین بز در خانها تبوراک (۵) زدی (۶)

(۱) این رباعی در سقیفه ای بنام رودکی آمده ولی از سبک سخن او

دورست و بشعر سرایندگان متوسطین مانده ترست . (۲) در اصل ۶۳ « درنه »

(۳) در ۳۰ « دورویه » و دورویه بمعنی دف و دایره است (۴) تبارک اشاره

است به آیت « تبارک اسم ربك ذی الجلال و الاکرام » آخرین آیت سورة الرحمن

که بر سر خاک مردگان می خوانند (۵) تبوراک دف و دورویه و دایره (۶)

این رباعی در بعضی از نسخهای دیوان انوری هم آمده است .

(۱) ۷۱ - ۳۰

.....
 نافرته بشاهراه وصلت گامی . نایافته از حسن جمالت (۲) کامی
 ناگاه شنیدم ز (۳) فلک پیغامی کز خم فراق (۴) نوش بادت جامی
 (۵) ۶۳ - ۵۳

.....
 گر بر سر نفس خود امیری مردی برکورو کرار (۶) نکته‌نگیری مردی
 مردی نبود فتاده را پای زدن کر دست فتاده ای بگیری مردی
 (۷) ۶۴

(۲) در ۷۱ نام شاعر نیست و گوید: «شاعر فرماید» (۲) در ۶۳ «حسن و جمالت»
 (۳) در ۶۳ «از» (۴) «خ ل»؛ «شراب» و البته «فراق» مناسب تر و درست
 ترست و در ۶۳ «زوال» (۵) در ۶۳ بنام کسائی آمده است. (۶) «خ ل»؛
 و در دگران، (۷) این رباعی بنام بهلوان محمود خوارزمی معروف بیوریای
 ولی و متخلص بقتالی شاعر و بهلوان نامی قرن هشتم ایران منوفی در ۷۲۲
 نیز آمده است. رجوع کنید بته‌کره آتشکده چاپ به‌ی ۱۲۹۹ ص ۳۲۶
 و ریاض العارفین تألیف رضا قلی خان هدایت چاپ تهران ۱۳۰۵ قمری ص ۱۲۵
 و سفارنامه خوارزم نالیف او چاپ بولاق ۱۲۹۲ ص ۹۰

باب سوم

ایات پراگده که بهم پیوسته نیست

چنانکه اشتر بی بد (۱) سوی کنام (۲) شده

ز مکر روبه و زاغ و ز کرک بی خبرا

۲۵

.....

شیر آغده (۳) که بیرون جهد از خانه بصید

تا بچنگ آرد آهو و آهو بره را

۲۶

.....

کوش تو سال و مه برود و سرود نشنوی نیوه (۴) خروشان را

۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۵

اکرت بدر رساند همی بیدر منیر مبادرت کن وخامش مباحش چندینا

۱۷

.....

چو کرد (۵) آرند کردارت بمحشر فرومانی چو خرمیان (۶) شلکا (۷)

۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۵

۴۳ - ۷۱

(۱) ظهرا « بی بد » ترجمه « لابد » تلازیمت « رجوع کنید بهجیه

۱۰۱۸ این کتاب یادداشت شماره (۱) يك (۲) کنام چرا گله شتران (۳) آغده

همان آغده بمعنی خشمگین است . (۴) نیوه ناله ولفان . (۵) در ۲۵ و

۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۵ و ۷۱ « پیش » (۶) در ۲۶ « عین » ، در ۲۷ و ۲۸

و ۳۰ و ۴۳ و ۷۱ « در جای » و در ۳۵ « چاه » (۷) شلک گلی باشد سیه قام

و گیرنده و جر ۴۳ دوجا آمده یکی در کلمه « شلک » و دیگر در کلمه « شلکاب »

و در موضع دوم « شلکاب » قافیه است

کیهان ما بخواجه عدنانی (۱) عدنست و کار ما همه بانداما (۲)

۳۵-۲۵

نباشد زین زمانه بس (۳) شکفتی اگر بر ما بیارد (۴) آذرخشا (۵)

۷۱-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۳۵-۴۳-۷۱

گر چه بستر (۶) را عطا باران بود مر ترا زر (۷) و گهر باشد عطا
(۸) ۷۱-۳۰

پیش تیغ تو روز صف دشمن هست چون پیش داس تو (۹) کریا (۱۰)

۷۱-۲۵-۲۸-۲۹-۴۳-۷۱

ندیده تنبل (۱۱) اوی و بدید مندل (۱۲) اوی

دگر نماند و دیگر بود بسان شراب (۱۳)

۲۵

(۱) در ۲۵ «کیهان به آن خواجه عدنانی» و این از وزن خارجست.

(۲) باندام محفف به اندام یعنی راست و آراسته و ساخته و در ۳۵ «عدنست

و کار ما همه انداما» ولی پیداست که بدقلم تلف باید خواند و در ۲۵ «عدنست

و کار ما بانداما» (۳) در ۲۵ و ۳۵ «پس» و در ۳۰ «بر» (۴) در ۲۵

«بیاید» (۵) آذرخش صاعقه است (۶) بستر یعنی ابرو نام میکائیل است

(۷) در ۷۱ «در» (۸) در ۷۱ نام شاعر نیست (۹) در ۲۵ و ۷۱ «داس تو»

(۱۰) کریا هلندوزست که قسمی از ریواس باشد و در ۲۵ «کریا» در متن و

«کریا» در شعر ضبط شده و در ۷۱ «کریا» (۱۱) تنبل یعنی حیل (۱۲)

(۱۲) مندل خط عزیمتست که معزمان کشند (۱۳) در ۳۵ یتی بهین وزن

که قافیت آن «خرام» است بخطا بدین گونه آمده:

اگر امیر جهاندار داد من ندهد چهار ساله نوید مرا که هست خراب

فاخته کون بید هوا ز گردش خورشید

جامه خانه بتبک (۱) فاخته کون آب

۳۴ - ۲۹ - ۲۵

تا کی بری عذاب و کنی (۲) ریش را خضاب

تا کی فضول گوئی و آری (۳) حدیث غاب (۴)

۲۷ - ۲۵ (۵) ۲۸ - ۳۰ - ۳۱ (۵) ۳۷ - ۴۳ - ۷۱

بیاز (۶) کریزی (۷) بمانم همی اگر کبک بگریزد از من رواست

۴۷ - ۲۸ - ۳۱ - ۳۵ (۸) ۴۳ - ۷۱

همه (۹) نیوشه^{۱۰} خواجه بنیکوئی و بصلحست (۱۱)

همه نیوشه^{۱۰} نادان بجنک و فتنه (۱۲) و غوغاست (۱۳)

۷۱ - ۴۳ - ۳۴ - ۳۱ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۵ - ۱

خوبان همه سپاهند (۱۴) اوشان خدا یگانست

مر نیک بختیم را بر روی او نشانست

۲۵

(۱) تبک قر باشد که بجوراب و کلاه بافند *

(۲) در ۲۵ « بر عذاب کنی » (۳) در ۳۰ و ۳۷ « داری » و در ۲۷ « گوئی داری »

(۴) غاب باز پس افکنده باشد (۵) در ۲۷ و ۳۱ تنها مصرع دوم آمده است (۶)

در ۲۷ « بازی » (۷) کریز چیزی که برغان دهند تا بر بریزد و باز آورند و

در ۷۱ بر ریحه بحال صفت (۸) در ۳۵ بنام ابو المثل آمده است *

در ۲۷ « همی » (۱۰) نیوشه گوش فرا داشتن است از نیوشیدن *

در ۳۱ « بیکوئی بصلحست » و در ۲۵ « بنیکوئی و بصلح » (۱۲) در ۳۱ « نادان

بفته » (۱۳) در ۲۵ « جنگ و کار شاه » و در ۳۴ « مقام » و در ۳۸

غوغا * (۱۴) در اصل ۲۵ « سپاهند » و پیداست که درست نیست *

لاد (۱) را بر بنای محکم نه که نگهدار لاد (۱) بنیلا دست (۲)

۲۵ (۳) ۳۵-۳۰-۲۸-۳ (۳)

شب قدر وصلت ز فرخندگی فرح بخش تراز فرسنا فست (۴)

۲۶-۲۷-۳-۴۳-۷۱

بهار چین کن از آن روی بزم خانه خویش

اگر چه خانه تو نو بهار بر همنست

۳۰

چو پوست روبه بینی بخان (۵) وانگران (۶)

بدان که تهمت او دبه بسر (۷) کارست (۸)

۲۵-۳۵

هیچ راحت می نبینم در سرود ورود تو

غیر زین فریاد کز وی خلق را کانوزه (۹) خاست

۲۷

(۱) لاد بمعنی پایه است . (۲) در ۳۰ « ییلا د » و بنیلا د مرکب از بن

ولاد بمعنی پشتیبان و بنیاد و در ۲۵ بمعنی بنا .

(۳) در ۲۵ و ۳۵ بنام فرالای آمده است (۴) فرسنا فشب نوروزست

و در ۲۶ و ۲۷ « فرسنا ف » و در ۷۱ جزو لغاتی که آغاز آن خاء و انجام

آن هاست ضبط شده (خامع الهاء) و فرسنا ف نوشته و گوید همان فرسنا ف مرقوم

است و در ۲۵ « فرسنا ف باد » (۵) خان سرا و خانه و کاروانسرا و خانه مصغر

آنست (۶) وانگر یوستین دوز (۷) در ۳۵ « بصد » و گویا در اصل « ته »

یا « نه » بوده است که بخط « بسر » و « بصد » نوشته اند (۸) در ۳۵

بودنت در خاک باشد یالمتی (۱)

هم چنان کز خاک بود انبودنت (۲)

۲۶-۲۵ (۳) ۲۷-۲۹-۷۱

چه گرم همیشه ستا (۴) کوی باشم ستایم (۴) نباشد نکو جز بنامت

۲۵-۳۴

بر روی پز شک زن میندیش چون بود درست بیسیارت (۵)

۳۵

معذورم دارند که اندوه و غیشت (۶)

و وانده و غیش (۷) هن از آن جعد و غیشت (۷)

۲۵-۲۹-۳۴

ای (۸) از آن چون چراغ پیشانی (۹)

ای ۱۰ از آن زلف پر شکست و هکست ۱۱

«سرکارست» و البته تبه کار یا بزغکار بخوانیم معنی می بخشد و گرنه معنی نمی دهد. (۹) کاتوزه سرگردانی و سرکشتگی و در دسر.

(۱) در ۲۶ و ۷۱ «عاقبت» . (۲) انبودن همان انبوشتن است که آفریدن باشد. (۳) در ۲۶ نام شاعر نیست (۴) ستا بمعنی ستایش از ستودن ستائیدن است. (۵) میسار آب بیمار و فاروره که پز شک نمایند تا درد پیدا شود (۶) غیش بمعنی انبوهست ولی گویا «و غیش» باشد چنانکه ۲۶ «غیش» و «و غیش» هر دو را باین معنی آورده ولی در ۲۵ این شعر در کلمه «غیش» آمده و در ۲۹ و ۲۴ «معذورم دانه که انده و غیشت» (۷) در ۲۹ «و غیش است» و در هر صورت این شعر را در همه نسخها نا درست نوشته اند (۸) در ۷۱ «وی» (۹) در ۳۴ و ۴۳ «بنشانی» و در ۲۷ «دی از آن چون چراغ پیشانی» (۱۰) در ۲۷ «دی» و در ۷۱ «وی» (۱۱) در ۲۵ و ۲۷

۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۴ - ۴۳ - ۷۱

.....

خاك كف پای رودکی سپری (۱) تو هم بشوی گاوهم بخائی برغست (۲)

۳۵

.....

با دل پاک مرا جامهٔ ناپاک رواست

بد مر آنرا که دل و دیده (۳) پلیدست و پلشت (۴)

۲۵ (۵) - ۳۰ - ۳۵ (۵)

.....

تا لباس عمر اعدایش نگرود بافته

تارتار یود یود اندر فلات (۶) آن فوات (۷)

۲۷ - ۲۶ - ۱

.....

جغد که با باز و با کلنگان پرد (۸)

بشکندش پرو بال و گردد (۹) لت لت (۱۰)

۲۵ (۱۱) - ۳۵

.....

و ۷۱ « زلفك شكست و مكست » و شكست و مكست اتباع باشد مانند دست
و مست .

(۱) در اصل ۳۵ « بسری » (۲) برغست ترهٔ بهاری باشد که بزنند
و آدمی و چهار پای خورد (۳) در ۳۵ « جامه » (۴) پلشت همان پلیدست .
(۵) در ۲۵ و ۳۵ بنام کسائی آمده و در ۳۵ دوجا آمده یکی در حرف تاء و
دیگر در حرف شین و هر دوجا بنام کسائیست (۶) فلات تارهای که جولاهان
یافتن را آماده سازند . (۷) در ۱ « تارتاری یود یوده شد فلات آن فوات »
و در ۲۶ « تارتار و یوده شد اندر فلات » و در هر صورت معنی این مصرع
معلوم نیست (۸) در ۳۵ « باز و کلنگان پرد » (۹) در ۲۵ « پرومزد گردد »
(۱۰) لت لت بمعنی پاره پاره است. (۱۱) در ۲۵ بنام عسجدی آمده است .

راهی آسان و راست بگزین [ای] دوست (۱)

دور شو از راه بی کرانه تر فنج (۲)

۲۵ - ۲۶

.....
پیشم آمد بامدادان (۳) آن نگارین (۴) از کدوخ (۵)

با دو رخ از باده لعل و بادو (۶) چشم از سحر (۷) شوخ

۲ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۱ - ۴۳

.....
ای جاب همه عالم در جان تو پیوند

مکروه تو ما را منمایاد خداوند (۸)

(۱) در ۲۶ « نیک تر ای دوست » و از ۲۵ کلمه « ای » افتاده است (۲) ترفنج راه باریک و دشوار (۳) در ۳۱ « با مدادان پیشم آمد » (۴) در ۱ « نگارم » (۵) کدوخ گرمابه و حمام و در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ « کروح » و ۲۷ گوید « دهست بهرات ۰۰۰۰ در فرهنگ کدوخ بدال بمعنی حمام گفته و همین بیت آورده و درین تاملست » ولی در ۳۰ « کدوخ » و جام معنی کرده که بامضمون این بیت مناسب نیست و گویا کاتب « حمام » را « جام » نوشته است و ۳۱ هر دو جا یعنی هم در کدوخ و هم در کروح ضبط کرده و در نسخهای دیگر همه جا « کدوخ » است (۶) در ۲ « با دورخ از تاب گلگون با دو چشم » (۷) در ۳۱ در لغت کدوخ « سحر » و در لغت کروح « سرمه » ضبط کرده است . (۸) این بیت را عثمان مختاری غزنوی تضمین کرده است و اگر چه نام رودکی را نمی آورد ولی چون پیش ازین بیت گوید :

آن بیت که استاد عجم گفت برین وزن نهار بدین حسب همی شاید مانند
و گذشته از آنکه از کسانی که پیش از مختاری بوده اند جز رودکی کسی نیست
که سزاوار لقب « استاد عجم » باشد از روش شعر نیز پیداست که از رودکی
است و بسخن او پیش از هر شاعر دیگر مانده است .

یافتی چون که مال (۱) غره مشو چون توبس دید و بیند این دیرند (۲)

۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۴ - ۴۳ - ۷۱

.....

دل (۳) از دنیا (۴) بردار و بخانه بنشین پست

فرابند در خانه (۵) بفلج (۶) و بیژاوند (۷)

۲۵ - ۳۵ - ۳۷

.....

چرخ چنینست و برین ره رود (۸) لیک بهرنیک و بدت شد (۹) نوند (۱۰)

۲۸ - ۳۰ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱

.....

برو ز تجربه روزگار بهره بگیر که بهر دفع حوادث ترا بکار آید

۱۸

مرده نشود زنده (۱۱) بستودان (۱۲) شد

آئین جهان چونین (۱۳) تا گردون گردان شد

۲۵ - ۳۵

.....

(۱) در ۲۵ « یافتی شو مال » (۲) دیرند دهر و زمان (۳) در ۳۵ « دلت » (۴) در ۳۷ « دل زدینا » (۵) در ۲۵ « در خانه تو فرو بند » (۶) فلج زنجیر و چفت در (۷) پژاوند چو بیست که پس در افکنند و جامه شسته بآن کوبند . (۸) در ۳۰ « روند » و در ۷۱ « بدین ره رود » (۹) در ۳۵ « لیک زهر نیک و زهر بد » (۱۰) نوند نیک و خبر آور باشد . (۱۱) در ۲۵ و ۳۵ « و زنده » (۱۲) ستودان گورستان گیرانست و چون این کلمه مخفف اسنخوان دانست از ظاهر آن پیداست جایست که اسنخوان مردگان را پس از فرو ریخته شدن در آجا گذراند . (۱۳) در ۳۵ « خونین »

گوسپندیم و جهان هست بکردار نفل (۱)

چون که خواب بود (۲) سوی نفل (۱) باید شد (۳)

۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۴ - ۴۳ - ۷۱

.....

رخ آعدات از تش (۴) نکبت همچو قیر و شبه سیاه آمد

۲۶ - ۲۷

.....

بخت و دولت چو پیشکار توند نصرة و فتح پیشیار (۵) تو باد

۱ - ۲۶ - ۲۷ - ۴۳ - ۷۱

.....

امروز باقبال تو ای میر خراسان هم نعمت و هم روی نکودارم و سناد (۶)

۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱

.....

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات

با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد (۷)

۱۸

.....

(۱) قل کننده ای برای گوسفندان و در ۲۸ و ۳۴ « نفل » (۲) در

۳۱ « شود » (۳) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ و ۴۳ « باید رفت » در ۷۱

« چونکه خوابم شد سوی قلم باید رفت » (۴) تش بمعنی طیانچه است و در

۲۷ « تس » ۰ (۵) پیشیار بهمان معنی پیشکارست ۰ (۶) و سناد بمعنی

بسیارست و در ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۴ و ۴۳ « دستاد » و در ۲۹

« وستاد » و بندارم که در اصل « وسیار » بوده باشد که شاید لهجه ای از همدان

کلمه « بسیار » باشد ۰ (۷) این بیت بنام حافظ شیرازی آمده است در غزلی

بدین مطلع :

بیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد و آن راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

(دیوان حافظ چاپ آقای خلغالی طهران ۱۳۰۶ - ص ۹۰) و چون ۱۸

بتو باز گردد غم (۱) عاشقی نگارا مکن این همه (۲) زشتیاد (۳)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۳۵-۳۷-۴۳-۷۱

.....

ایا بلایه (۴) اگر کار کرد (۵) پنهان بود

کنون توانی باری خشوک (۶) پنهان کرد

۲۵-۳۵

هر آن کریم که فرزند او بلاده (۷) بود

شکفت باشد اگر (۸) از گناه ساده (۹) بود

۲۷-۲۸-۳۵-۴۳-۷۱

ماغ ۱۰ در آبگیر گشته ۱۱ روان راست چون کشتیست زراندد

۳۵

اگر گل آرد بار آن رخان او شکفت هر آینه چو همه می خورد گل آرد بار ۱۲

۴۵-۷۴

.....

ماخذ چندان معتبری نیست و در کتابهای دیگر هم بنام رودکی نیامده است و ترکیب «دیر مکافات» و «دردکش» بسخن رودکی شبیه نیست و بروش حافظ کاملاً می ماند ظن نزدیک یقین دارم که این بیت از رودکی نیست و از همان غزل حافظست.

(۱) در ۲۵ «همی» و در ۷۱ «غمی» (۲) در ۳۰ «بیشتر»

(۳) زشتیاد از زشت و یاد بمعنی غیبت کردندست و در ۳۵ «زشت باد».

(۴) بلایه بد و تبا هست و در ۳۵ «بلامه» (۵) در ۳۵ «کارگرگ» و کار کرد بمعنی کردارست.

(۶) خشوک حرامزاده باشد. (۷) بلاده فاسق و بدکاره.

(۸) در ۳۵ «کو» (۹) در ۳۵ «شاده» (۴) (۱۰) ماغ مرغیست سیاه فام که بیشتر در آب نشیند.

(۱۱) در اصل ۳۵ «آبگیر» و (۱۲) این مضمون را دقیقی در مدیحه برده و چنین گفته در وصف سنان:

تازنده ام مرا نیست جز مدح تو دگر کار

کشت و درو دم اینست خرمن همین و شدکار (۱)

۳۵

اگر من زو نجت (۲) نخوردم گهی تو اکنون بیا وزو نجم (۲) بخور

۳۵

ماهی دیدی، کجا کبود (۳) گیرد

تیغ ماهست و دشمنانت (۴) کبود (۳)

۲۷-۲۸-۳۱-۳۳-۷۱

مدخلان (۵) را رکاب زر آگین پای آزادگان نیابد سر (۶)

۲۷-۳۰-۳۵-۳۳-۷۱

علم ابر و تندر بود کوس او کمان آدبنده (۷) شود (۸) ژاله تیر

۲۶-۲۷-۳۱

اگر سر آرد بار آن سنان او نشکفت هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار
خ ل در ۲۵ (ص ۱۱۱) ،

همه سر آرد بار آن سنان نیزه او هر آینه که همه خون خورد سر آرد بار
(۱) شد کار زمین کشت که شیار کرده باشند . (۲) زوج روده و
پیه مانند آن باشد که بهم در نوردند . (۳) کبود همان کبوتر و کفترست
(۴) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ « ماهست دشمنانت » (۵) در ۳۰ « منجلان » و
و ظاهراً « منجلان » درست تر باشد (۶) سر بضم اول پای افزار که در خراسان
از ریسمان بافتند و در ۷۱ « سرو » و حال آنکه در لغت « سر » آمده و گوید
از ریسمان سیاه بافتند و مطلق کفش را نیز گفته اند . (۷) آدبنده قوس
قرح و در ۲۶ و ۲۷ « آدبنده » و در ۳۱ « آدبنده » (۸) در ۲۷ « بود »

عاجز شود ز اشك^(۱) دو چشم و غریب من^(۲)

ابر بهار گاهی و بختور^(۳) در مطیر

۲۵ (۴) - ۲۶ - ۲۷

چون لطیف^(۵) آید^(۶) بگاه^(۷) نو بهار

بانگ رود و بانگ کبک^(۸) و بانگ تن^(۹)

۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۵ - ۴۳ - ۷۱

بحق آن خم زلف بسان منقار باز

بحق آن روی خوب^{۱۰} کروگرفتی براز^{۱۱}

۳۵

نهاد روی بحضرت^{۱۲} چنانکه رو به پیر

بتیم^(۱۳) و اتگر^(۱۴) آیند^(۱۵) از در تیماس^(۱۶)

۲۶ (۱۷) - ۳۵

(۱) در ۲۷ « از اشك » • (۲) در ۴۵ « دو چشم غریب من » و گویا

آنچه در متن درست کرده ام اولی باشد • (۳) بختور و بختو و بختوه رعد و هر

چیز غرنده و در ۲۶ « گاهی بختور در مطر » • (۴) در ۲۵ این بیت

چنین آمده :

عاجز شود از اشك و غریب من هر ابر بهارگاه با بختو

و بهمین جهت در قافیه واو نیز ثبت کردم (۵) در ۳۴ « لطیفی » (۶) در ۳۵

« اندر » (۷) در ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ « بس لطیف آمد بوقت » و در ۳۱ « بس

لطیف آید بوقت » و در ۳۰ « چون لطیف آید » (۸) در ۲۵ « بانگ

کبک و بانگ رود » (۹) تر مرغیست کوچک که نیکو نمی یرد و در گلستانست •

(۱۰) در اصل ۳۵ « خوبی » (۱۱) براز بمعنی زیباییست (۱۲) در ۲۶ « بخدمت »

(۱۳) تیم بمعنی خان و خانه و کاروانسراست (۱۴) واتگر یوستین دوز باشد •

بسا کسا^۱ که جوین^۲ نان همی نیابدسیر^۳

بسا کسا^۱ که برده است^۴ و فرخشه^۵ برخوانش^۶

۷۱-۴۳-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۱

بت اگر^۷ چه لطیف دارد نقش

نزد^۸ رخساره^۹ تو هست^۹ خراش^{۱۰}

۴۳-۳۵-۲۵

از چه تو به نکند خواجه که هر جا که بود

قدحی^{۱۱} می بخورد راست کند زودهراش^{۱۲}

۳۵-(۱۳)۲۵

(۱۵) در ۲۶ « واتگران آمد » (۱۶) تپاس یشه ونستان باشد (۱۷) در ۲۶ بنام ابوالعباس آمده است (۱) در ۲۷ « بسا کسان » (۲) در ۱ و ۲۶ و ۲۷ « جوی » و در ۷۱ « چون » (۳) در ۲۹ « نیا بد سبز » (۴) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ « برده هست ». (۵) فرخشه و فرخشت قضا نیست یعنی نانی که از نشاسته و لوزینه بپزند و در ۲۷ « برخشه » با آنکه لغت را « فرخشه » ضبط کرده و در ۳۰ « تره » بجای « فرخشه » و در ۲۵ « بسا کسا که برده و فرخشت » و حال آنکه لغت را « فرخشه » ضبط کرده و در ۲۹ و ۳۴ « برده فرخشه است » و در ۲۶ و ۲۷ « برده است و فرخشه است » (۶) در ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۴۳ و ۷۱ دو مصرع پس و پیش آمده (۷) در ۳۵ « بنگرار » (۸) در ۲۵ « ببرد و رخسان توهست خراش » و این از وزن خارجست (۹) در ۳۵ « بردوزکانش هست » (۱۰) خراش سقط باشد (۱۱) در ۲۵ « فرخی » (۱۲) هراش قی باشد که مستان یا بیماران کنند (۱۳) در ۲۵ بنام ابوشکور آمده است

گرد گل سرخ اندر خطی بکشیدی (۱)

تا خلق جهان را بفکندی (۲) بخلالوش (۳)

۶۵-۲-۲۵-۲۶-۲۹-۳۱-۳۴-۳۵-۴ (۴)

بانك ككردمت (۵) ای فع (۶) سیمین

زوش (۷) خواندام ترا (۸) که هستی زوش (۷)

۳۵-۲۵

همی تا قطب با حورست (۹) زیر گنبد اخضر

شکریاشش زیك پله است و از دیگر فلاسنگش (۱۰)

۱

آه (۱۱) از جور این زمانه شوم (۱۲)

همه (۱۳) شادی او غمان (۱۴) آمغ (۱۵)

۷۱-۴۳-۳۴-۳۰-۲۹-۲۸-۲۵

بس عزیزم (۱۶) بس گرامی شادباش اندرین خانه بساف نویوک (۱۷)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۰-۲۹-۲۸-۲۵

(۱) در ۱ و ۲ و ۲۶ و ۲۹ و ۳۱ « بر کرد گل سرخ کشیده خط سیزی » و در ۳۵ « در گرد گل سرخ تو خطی بکشیدی . (۲) در ۲ و ۲۸ « بفکند » (۳) خلالوش غفل و آواز گور باشد (۴) در ۳۵ بنام فردوسیست (۱) (۵) در ۳۵ کردست (۶) در اصل ۲۵ چنینست و ظاهر باید فع باشد که بمعنی بت است و جوان خوب صورت باستعاره و در ۳۵ بت (۷) زوش تند و سخت طبعست (۸) در ۲۵ « خوانیدم ترا » (۹) با حور بخاری که در هوای گرم از زمین خیزد (۱۰) فلاسنگ فلاخنی که از یشم بافند (۱۱) در ۳۰ « آوخ » (۱۲) در ۲۵ ای ازین جور بد زمانه شوم (۱۳) در ۳۰ « ابر » (۱۴) بجز ۲۵ در نسخهای دیگر همه جا غنا (۱۵) آمغ بمعنی آمیخته است (۱۶) در ۲۹ عزیزان (۱۷) یوک بمعنی عروس باشد و در ۲۵ و ۲۹ نوهار ، و حال آنکه در ذیل لغت یوکست .

بادوسه (۱) بوسه رها کن این دل از درد خنك (۲)

تا بمن احسانت (۳) باشد احسن الله جزاك (۴)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۱-۳۴-۴۳-۶۴-۷۱

• لب سيب بهشت و من محتاج یافتن را همی نیابم (۶) ویل (۷)

۲۵-۲۹-۳۷

چو هامون دشمنانت پست باندند (۸) چو گردون دوستان والا همه سال

۲۵-۳۵-۳۷

یار بادت توفیق روز بهی با تو رفیق

دولت باد حریف (۹) [دشمنت] غیشه (۱۰) و نال (۱۱)

۲۵-۳۵

ای شاه نبی سیرت ایمان بتو محکم ای میر علی حکمت عالم بتو درغال (۱۲)

۱-۲۶-۲۷-۳۱

(۱) دره ۲۵ بدوسه (۲) مناك بمعنی خناقست یعنی گرفتگی گلو و در ۲۵ کرم

و خبك و در ۲۷ دل درد خبك و در ۲۰ ای ز درد دل خدك و

در ۶۴ این دل از گرم و خبك و در ۲۵ لغت راهم خبك ضبط کرده است .

(۳) دره ۲۵ و ۶۴ تا بمنت احسان (۴) در ۲۷ «جزات (۵) در

۳۱ تنها مصرع اول هست (۶) در ۲۵ «نیبم» (۷) ویل ظفر باشد .

(۸) در ۳۵ «بانا» (۹) در ۲۵ حریق (۱۰) غیشه گیاه است که

چون حصیر تابند و حوال گاه کشان از آن سازند . (۱۱) مال بمعنی نی است

وریشه هائی که در میان قلم باشد و در ۳ «ناك» و در ۲۵ فل (۱۲) درغال

امن و آسوده است و در ۲۸ بتو غال ، در صورتیکه لغت را درغال ضبط کرده است

اگر امیر جهاندار داد من ندهد چهار ساله نوید مرا که هست خرام (۱)

۳۵

گر کند یارئی مرا بغم عشق آن صنم

بتواند زدود زین (۲) دل غم خواره ز نك غم

۷۴- (۳) - ۷۰ - ۴۵

آرزو مند آن شده تو بگور (۴) که رسد نان پاره ایت برم (۵)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۰-۲۸-۲۷

که فرغول (۶) پدید آید (۷) آن روز که بر تخت تیرا تیره شود (۸) نام

۳۵-۲۵

من بدان (۹) آمدم بخدمت تو که (۱۰) بر آید رطب ز کانازم (۱۱)

۷۱-۳۵-۳۱-۳۰-۲۸-۲۷-۲۶

(۱) خرام وفای بعهده باشد و در اصل ۳۵ خراب ، رجوع شود بیان داشت
۱۳ صحیفه ۱۰۴۹ (۲) در ۷۰ ارین (۳) در ۷۰ درصد این بیت نوشته
است : ورودکی بنده این بحر غزل گفته و مطلعش اینست « (۴) در ۳۰
بکرم (۵) رم گوشه اندرون و سرون دعائست و در ۲۷ یاره اسد بی رم
و در ۳۵ ، کی رسد نان پاره يك رم

(۶) فرغول تاخیر و دفع الوقتست (۷) در ۳۵ فرغول برتابد « و در هر
صورت در وزن درست نیست (۸) در ۳۵ رسیاه (۹) در ۲۷ «مزیدان
(۱۰) در ۲۶ و ۳۱ و ۳۵

(۱۱) کاناز خوشه رطب باشد و در ۲۵ در صحیفه ۳۸ در کلمه کمتر گوید:
کنز و کانازین خوشه رطب باشد « و در ۷۱ نیزین خوشه رطب

بامها را فرسب (۱) خرد (۲) کنی از گرانیت (۳) گرشوی بر بام (۴)

۷۱-۳۷-۳۵-۲۷

۶ بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بتست و ماشمنیم (۵)

۳۴-۲۹-۲۵

هنوز با منی و از نهیب رفتن تو بروز وقت شمارم بشب ستاره شمارم

۱۲

بر رخ هزار زهره نامور (۶) بر شکفت ایدون ز باغ قطره شبم نیافتم

۶۳

تا در که او یابی مگذر بدر کس زیرا که حرامست تیمم بلبیم (۷)

(۱) فرسب تیر زرك بام باشد که بام بر آن باشد و دکل کشنی (۲) در ۲۷

« بام وافر سب جمله خورد » . (۳) در ۲۷ « از کرانی اگر و در ۳۵ » از

کرانیت اگر » . (۴) در ۲۷ دو مصرع بر ویش آمده و نام شاعر نیست و در ۷۱ :

از کرانی اگر شوی بر بام بام وافر سب جمله خرد کنی

(۵) شمن بت پرست باشد

(۶) در اصل چنینست و اصلاح آن ممکن نشد (۷) این بیت را عثمان

مختاری غزنوی تضمین کرده است در قصیده ای بدیع مطلع :

شد چشم من از نامه معشوق پر از نم دید از اثر خاوه او قامت من خم

و اگر چه نام رودکی را نمی آورد ولی چون پیش ازین بیت گوید :

یتبست بدین قاعده استاد عجم را کانیت بدعخ تومتین آمد و محکم

و گذشته از آنکه از پیشینیان مختاری جز رودکی کسی نیست که شایسته عنوان

« استاد عجم » باشد روش شعر نیز بسخن رودکی مانده تراز دیگرانست . تیمم بلب

یم حرامست مثلثت سایر مانند این مثل « تیمم باطلست آجا که آبست » یعنی تا

چیز بهتر هست بدتر نباید خرسند شد و این مثل را انوری نیز در مدیحه آورده و گفته است :

خدمت چرخ جز بدر که تو چون تیمم بساحل یم باد

(دیوان انوری چاپ تبریز ۱۲۶۶ -- ص ۶۸) و قطعا این مضمون را

از بیت رودکی برده است .

بسی خسرو ناهور پیش ازین شد ستندزی ساری و ساریان (۱)

۷۱-۳۰ (۲)

از پی الفقهه (۳) و روزی بجهد (۴)

جانورسوی سپنج (۵) خویش جویان و دوان

۲۶

یکی آلوده ای (۶) باشد که شهری را بیآلاید

چو (۷) از گاو ان یکی باشد که گاو ان را کند ریخن (۸)

۷۱-۴۳-۳۴-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

گر همه نعمت يك روز بما بخشد ننهد منت بر ما و پذیرد (۹) هن (۱۰)

۲۷-۲۶-۱ (۱۱)

هرگز نکند سوی من خسته نگاهی آرنک (۱۲) نخواهد که شود شاد دل من

۷۱-۴۳-۲۷-۲۶

(۱) ساری و ساریان نام دوشهرست یکی در مازندران و دومی در غرستان و در ۷۱ ، ساری ساریان (۲) در ۷۱ نام شاعر نیست

(۳) الفقهه بمعنی اندوخته باشد (۴) در اصل چلینست ولی در وزن يك <فاعلاتن فع > کم دارد (۵) سنج اینجا بمعنی چرا گاهست (۶) در ۲۵ و ۳۴ «آلوده کس» (۷) در ۲۸ ، که (۸) ریخن شکم نرم شده باشد و ظاهراً گاو ریخن مثل بوده است چه سوزنی گفته است ؛

چو گاو ریخن آلوده طبع او در شعر همی ترابد آرایش از سرین بسرو و مضمون این بیت رودکی را سعدی برده است آنجا که گوید ؛

چو از شهری یکی بی دانشی کرد نه که را منزلت باشد نه مه را

اگر گاوی بیفتد در علفزار بیالاید همه کماوان ده را

(۹) در ۲۷ «پذیرد» (۱۰) هن : منت باشد و گمانم که همان من تازیست که فرهنگ نویسان غلط خوانده اند (۱۱) در ۲۷ تنها مصرع اول آمده است . (۱۲) آرنک بمعنی هماناست

کیر آلوده بهاری ونهی بر (۱) کس من
 بوسه‌ای چند بنیرو بزی (۲) برنس (۳) من
 ۳۵- (۴) ۲۵

۶ گر کس بودی که زی توام بفـگندی
 خویشن اندر بهاد می بفلاخن
 ۲۵

خواسته تاراج گشته سر بهاده بر زبان
 لشکرت همواره یافه (۵) چون رمه رفته شبان
 ۲۵

بآتش درون (۶) بر مثال سمندر
 بآب اندرون بر مثال نهنگان
 ۲۵

کیتیت چنین آید (۷) گردنده بدینسان هم (۸)
 هم باد برین آید (۹) وهم باد فرودین (۱۰)
 ۷۱-۴۳-۳۵-۳۰-۲۸

(۱) در ۲۵ بر (۲) در ۲۵ تر ویردمی (۳) نس نصه اول نور باشد
 که اندرون و بیرون ده است (۴) در ۲۵ هم مهستی آمده است (۵) یافه
 هوده و یافه است (۶) در اصل درو و بد است که آید درون
 باشد چنانکه لارمه تر صبع یا مصرع دوم و لارمه معنی شعرت .
 (۷) در ۳۵ آمد (۸) در ۳۰ چپست و در سحای دیگر همه جا
 چنین آید و گردنده بدینسان هم و در ۳۵ بر یسان و کلمه هم آمده است
 و در ۷۱ کیتیت چنین آید و گردنده بدینسان (۹) در ۳۰ آمد و در ۳۵
 باد بر دزین آید و گوید باد بر درین اد صا بود ولی گونا کلمه برین
 و فرودین باشد از رو فرد معنی الا و یاین (۱۰) در ۳۰ بوردین و در ۷۱
 «فروردین و در ۴۳ فرودین و در ۳۵ فروردین ، رجوع شود یاد داشت بالا .

بچنگال قهر تو در خصم بددل بود همچو چرزی^(۱) بچنگال شاهین

۷۱-۴۳-۸

از آن کوزا بری باز کردار^(۲) کلفتش^(۳) بسدین و تنش زربین

۲۵

ای خریدار من ترا بدو چیز

بتن و جان و مهر داده ربون^(۴)

۲۹-۲۵

خر نمائد ور بماند این جهان گرید بروی

با سمندر کینه دارد همچو باد حدران^(۵)

۶۵

گرفته روی دریا جمله کشتی های برتو^(۶)

زبهر^(۷) مدح خواهانت زشروان تابآب سکون^(۸)

۳۱-۲۷-۲۶-۱

(۱) چرز بریده ایست که چرخ و بار و مانند آن شکار کند که گوشت آن

بسیار گوارا و نازکست و آنرا چل بیز خوانند، (۲) در اصل چنینست و معنی

درست از آن رومی آید (۳) کاهت مقدار مرغ نیست (۴) ربون بیش مزدست

(۵) در اصل چنینست و اصلاح آن ممکن شد (۶) در ۲۷ نورتو (۷) در ۲۷

و (۸) آب سکون نام درای خور و نام جزیره ای که در آن بوده است

آن رفت کتان خویش (۱) من رقتم و پردختم

چون کرد بماندستم (۲) تنها من و این باهو (۳)

۳۵-۲۵

چرا عمر کرکس دوصد سال و یحک نماند فروز ترز سالی پرستو (۴)

۳۵-۲۵

عاجز شود از اشک و غریو من هر ابر بهار گاه با بختو (۵)

۲۷-۲۶-۲۵

ماه تمامست روی دایرک من وز دو گل سرخ اندرو پرکاله (۶)

۳۵

خوش آن (۷) نبید (۸) غارجی (۹) با دوستان یکدله

گیتی بآرام اندرون (۱۰) مجلس بیانک و ولوله (۱۱)

۲۵ (۱۲) ۲۶ (۱۳) ۲۷ (۱۳) ۲۹ (۱۳) ۳۰ (۱۳) ۳۵ (۱۳) ۷۱

(۱) در ۳۵ ، از رخت و کیان و خود (۲) در ۳۵ ، نماند ستم

(۳) با هو دستوار و عصا که در راهها دارند و شبانان نیز دارند (۴) پرستو

خطاف و چلچله است و پرستو نیز گویند (۵) بختو تندرو رعد باشد و در ۲۶

«بختو» (۶) پرکاله وصله و یاره‌ای که برجامه زنند و این مصرع نادرست و در وزن

نیز مفشوست (۷) در ۲۵ «خوشا» (۸) در ۲۶ ، زین خوش نبید ، و در

۳۵ ، چون نه بیند (۹) غارجی شراب صبوحی و شرابی که در کوزه خورند و

۲۵ غارج در لغت و غارجی در شعر (۱۰) در ۲۵ «اندرو» (۱۱) در ۲۵

و ۷۱ بانک و لوله (۱۲) در ۲۵ بنام عرّامی آمده است و شاعری بدین نام در

هیچ کتاب دیگر نیست و شاید ابوالعباس عباسی بوده باشد که بدین گونه تعریف شده

(۱۳) در ۲۶ بنام ابوسلیک گرگانست و در ۲۷ و ۲۹ و ۳۵ بنام شاکر بخاری آمده

و گویا از شاکر بخاری باشد و نه از رودکی زیرا که این بیت بهمان وزن و قفیت و

مضمون بنام وی در ۲۵ و ۳۵ ضبط آمده است ؛

مجلس پراشیده همه میوه خراشیده همه زر پیاشیده همه نقل گران کرده یله

و نامطابق ضبط ۲۵ مصرع دوم بدین گونه است ؛ «هر روی یاشیده همه برچاگران کرده یله»

بجای هر گرانمایه فرومایه نشانیده

نماندست سار^(۱) اوی و کره اوت مانیده

۳۰-۲۵

گر نعمهای^(۲) او چو چرخ دوان همه خوابست و باد باد فره^(۳)

۳۰

در^(۴) راه نشاور دهی دیدم بس خوب

انگشته^(۵) او را نه عدد^(۶) بودونه مره

۷۱-۴۳-۳۴-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

یکسونهمش^(۷) چادر یکسو نهمش موزه

این^(۸) مرده^(۹) اگر خیزد در نه من و جلفوزه^(۱۰)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۱-۳۰

بتک از آن گریدم این کازه^(۱۱) کم عیش نیک و دخل بی اندازه

۳۵

(۱) سار اینجا بمعنی شتر است و در اصل ساوی (۲) در اصل جنینست

(۳) باد فره محفف باد افره و ادا فره بمعنی کبفر و جزاست (۴) در ۲۵ ر

(۵) انگشته مشتق از انگشت چوبی باشد که بر درگران خرمن را بدان

باد دهند و امروز سه شاخه و پنجه گویند و بز بمعنی بررگر و انگرست و در ۲۵ و

۷۱ انگشته و در ۲۵ در صیغه ۳۸ در کلمه کشور آمده است که تشاورز

و انگشته بر زرگر باشد و همانجا در کلمه انگشته گوید: انگسه و مدری و پنج

انگشت افزاری باشد که بر زرگران دارد و گاه را بدان بد دهد ۱ از هر حد

شود و در ۷۱ گوید در فرهنگ شای قرشت آمده بوزن ربسته (۶) در ۷۱

آرا عدد (۷) در ۳۵ کشمش (۸) در ۳۵ وین (۹) در ۳۵

موزه (۱۰) حنغوره و چنغوزه بار درخت صنوبر است (۱۱) کاره کوه باشد

ارهر باران وسایه و خریشته و صومعه ولی معنی این مصرع معلوم نیست

ای خون دوستانت بگردن مکن بزه (۱)

کس بر نداشت است بدستی دو خربزه (۲)

۷۱-۳۰

بزرگان جهان چون گرد بندن (۳) تو چون یاقوت سرخ اندر مبان (۴)

۷۱-۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۱-۳۳-۴۱

زلفینک او نهاده (۵) دارد بر گردن هاروت زاوانه (۶)

(۷) ۳۵-۲۵

ای بار خدای ای نگار قتنه ای دین خردمند (۸) را تورخنه

۳۵

ای دریغ آن حر هنگام سخا حاتم فش (۹)

ای دریغ آن گو (۱۰) هنگام وفا (۱۱) سام گراه (۱۲)

۲۵

(۱) بزه جور و جحف و کناهست (۲) مثل معروفست هنوز گویند

بابک دست دو هندواه برتوان داشت (۳) گرد بندن را فرهنگ نویسان

بمعنی گردن بند ضبط کرده و این بیت را شاهد آن آورده اند ولی هیچ

دلیل ندارد که نون گردن پس از بند آید و بند در میان دال و نون

گردن واقع شود و ممکنست که در اصل بند گردن بوده بجای گردن بند و

کاتبان تحریف کرده باشند ، در ۷۱ گرد بندند (۴) در ۷۱

اندر متل «(۴) (۵) دره ۳ نهاده (۶) زاوانه نه بند آه زن و یک یاره

که بر پای زندانیان نهند و جعد مرغول (۷) در ۳۵ بنام خسروی

آمده است (۸) دراصل خردمندان و آن از وزن خارجست

(۹) فش بمعنی مانند ووش و ازادات نشیبه است (۱۰) گو بهادر و

پهلوان (۱۱) دراصل ۲۵ چنین آمده و شاید در اصل وغا بوده

باشد (۱۲) گراه بمعنی گرایست و گراینده و ماننده است و از فعل

گرایستن و گراییدن می آید و شاید در اصل گرای بوده باشد.

از مهر او ندارم بی خنده کلام و لب تاسرو سبز باشد و بار آورده (۱)

۳۵

مهر خواهی زمن و بی مهری

هده (۲) جوئی (۳) زمن و بیپده ای (۴)

۷۱-۳۵

هفت سالار کاندین فلک کند همه گرد آمدند درد و داه (۵)

۲۹-۲۷-۲۵

نیست از (۶) من عجب که گستاخ (۷) که تو کردی با اولم (۸) دسته (۹)

۷۱-۴۳-۳۲-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

ندارد میل فرارانه بمرزید و این هرگز

ببرد نسل این هودو ببرد سل فرزانه

۶۷

(۱) ید درختی باشد سبز که هرگز هیچ بار بیورد (۲) هده حی اشد

(۳) در ۷۱ خواهی (۴) بیپده باطل است (۵) داه همان

ده است در عدد و دو و داه یعنی دوارده و هفت سالار یعنی هفت ستاره

و دو و داه یعنی دوارده برج

(۶) در ۳۰ بر (۷) در ۲۵ نکستاهی و در ۳۴ من

ببو عجب گستاخی و این از وزن خارحست (۸) در ۲۵ که

توأم داده ای باول دسته و این از وزن خارحست و در ۲۸ و ۴۳

در اولم دسته (۹) دسته مردم گستاخ کرده باشد و در ۳۰ وسته

منم خو کرده بر بوسش چنان چون باز بر مسته (۱)

چنان بانگ آرم (۲) از بوسش چنان چون بشکنی پسته

۳۴-۲۹-۲۵

ایا (۳) خورشید سالاران گیتی سوار رزم ساز و گرد نستوه (۴)

۴۳-۳۵-۳۴-۲۹-۲۵ (۵)

که در (۶) آن کنندز (۷) بلند نشین

گه بدین (۸) بوستان (۹) نظر بگشای (۱۰)

۷۱-۴۳-۳۴-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

زر خواهی و ترنج اینک ازین دو رخ من

می خواهی و گل و نرگس از آن دورخ جوی

۷۷-۷۴-۴۵

ازو بی اندهی بگزمین و شادی باتن آسانی (۱۱)

بتیمار (۱۲) جهان دل را چرا باید که بخسانی (۱۳)

۷۱-۳۴-۳۰-۲۹-۲۸-۲۵

(۱) مسته خورش شکره باشد (۲) در ۲۹ بانگ آری نو

(۳) د ۲۵ ایا (۴) نستوه کمی که در جنگ روی نکرداند و

بکوشد (۵) در ۳۵ نام شاعر نیست (۶) در ۲۵ و ۲۷ بر

(۷) کنندز محفف کهن دز و کهن دز یعنی قلعه کهن و قهندز معرب آنست

(۸) در ۲۵ و ۲۷ و ۳۰ و ۷۱ درین (۹) در ۲۵ بوستان

چشم گشای (۱۰) در ۳۴ نظر گشای و در ۲۷ گشا

(۱۱) در ۲۸ شادی و تن آسانی و در ۳۰ شادی بین آسانی (۱۲)

در ۳۰ «نه تیمار و در ۲۸ باندوه (۱۳) بخسانی یعنی بر مرده کنی

از فعل خسانیدن و در ۳۰ بخسانی

شدم (۱) بر بدینسان و توهم خود نه جوانی
 مراسینه (۲) یرانجوخ (۳) و تو چون چفته (۴) کمائی
 ۳۵-۳۲-۲۹-۲۵

ای مایه خوبی و نیک نامی روزم ندهد بی توروشنائی
 ۳۵
 آمد این نو بهار توبه شکن بریدان گشت باغ و برزن و کوی
 ۲۵

شاعر شهید و شهره فرا لاوی وین دیگران بجمله همه راوی
 ۳۳

آهو ز تنگ کوه بیامد بدشت و راغ
 بر سبزه باده خوش بود اکنون اگر خوری
 ۳۵

من کنم پیش تودهان (۵) یراد تازنی برایم (۶) تو را بگری (۷)
 ۲۷-۳۱-۳۷-۴۳

(۱) در ۳۵ من شدم و البته از وزن خارجست

(۲) در ۳۵ واکه پست سینه

(۳) انجوخ پوست چن گرفته باشد

(۴) در ۳۵ چنین سخت

(۵) در ۴۷ من دهان پیش تو کنم

(۶) در ۲۷ بکم ، در ۳۱ کیم و در ۲۸ رخه

(۷) زابگرو را بفر آن باشد که دهان بر باد کنند و دست بر آن رند تا باد

بجهد و در ۲۸ زابگرا

باغ ملك آمد طری ار^{۱۱} رشحه^{۱۱} كلت وزیر
 ز آنك افشك^{۲۰} می كند مر^(۳) باغ و بستان را طری
 ۳۱-۲۷-۲۶

چه (۴) نیکو سخن گفت یاری (۵) بیاری
 که تا کی کشیم از خسر^(۶) ذل و خواری
 ۳۱-۲۶

از خرو پالیک^۷ آنجای رسیدم که همی
 موزه چینی^۸ می خواهم^(۹) و اسب تازی
 ۷۱-۴۳-۳۴-۳۱-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

جمله خواهم يك ماهه^(۱۰) بوسه از توتیه
 بکیچ کیچ^(۱۱) نخواهم که فام من^(۱۲) توزی^(۱۳)
 ۷۱-۲۹-۲۵ (۱۴)

مرا باتو بدین باب تاب نیست که تو دراز به از من بسربری
 ۲۵

(۱) در ۲۷ طراز (۲) افشك شبنم باشد (۳) در ۲۷ در
 (۴) در ۲۶ چو (۵) یاری دوزن که در خانه يك مرد باشند يك دیگر را
 یاری خوانند (۶) خسر پدر زن را گویند (۷) باليك یای افزار
 چرمین است و در ۲۵ باليك و در ۲۷ پالنگ و در ۳۰ نیز پالنگ
 است و بمعنی یای لنگ گرفته (۸) در ۲۷ چین چین (۹) در ۲۹
 و ۳۴ چینی تو خواهم (۱۰) در ۷۱ یکساله (۱۱) کیچ کیچ
 یعنی بهره بهره و در ۷۱ خرد و اندك (۱۲) فام همان وامست که قرض
 باشد (۱۳) توزی از توخن بمعنی گزاردن و در ۷۱ وام من توزی
 (۱۴) در ۲۹ نام شاعر نیست

ای آنکه من از عشق توانمدر جگر خویش

آتشکده دارم سد (۱) و بر هر مژه ای ژبی (۲)

۷۱-۴۳-۳۲-۳۱-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

جز برتری ندانی گوئی که آتشی جز راستی نجوئی مانا ترازوی (۳)

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری بش تشنه تر گردی (۴)

۶۶-۶۴-۵۸

(۱) سدهمان صدست در شمار (۲) ری آبگیر باشد و در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰

هر مژه صدی و در ۷۱ هر مژه صدی (۳) این بیت را فرخی در قصیده ای بدین مطلع :

ای قصه تو بدیدن ایوان سروری اندیشه کرده ای که بدیدار آن روی

در مدح خواجه ابوالقاسم حسن تضمین کرده است و گوید :

يك بيت شعر ياد كنم ز آنكه رودكي گر چه ترا نگفت سزاوار آن توي و پس از آن این بیت را آورده است .

(۴) در ۵۸ بخوری تشنه بیشتر گردی و این بیت در کتاب احیاء المموت در

تاریخ سیستان (نسخه عکسی کتابخانه ملی ص ۵ رو و ۵ پشت) م فرخی آمده

و در فصل شعرای سیستانی چنین گوید : دیگر استاد فرخی که از غایت اشتهار

محتاج بوصف نیست و دیوان او مشهورست ، از اشعار آندار او که تمامی منتجب

اهل ادراکست این بیت نوشته می شود : بیت

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری بار تشنه تر گردی

اما در هیچ يك از نسخهای دیوان فرخی این بیت نیست .

باب چهارم

ایات پراکنده از مثنوی بحررمل

منظومه کلیه و دمنه

هر که نامخت از گذشت روزگار (۱)

نیز (۲) ناموزد ز هیچ آموزگار (۳)

۷۷-۷۴-۶۴-۵۸-۵۲-۵۰-۴۵

(۱) در ۶۴ هر که نامخت گذشت از روزگار (۲) در ۴۵ و ۵۰ و ۶۴ نیز . (۳) ابو شکور بلخی این مضمون را از رودکی برده و گفته است :

مگر یش بنشاندت روزگار که به زو نیابی بو آموزگار
و فردوسی نیز گفته است :

یکی نیز بازی کنند روزگار که بنشاندت یش آموزگار
و البته فردوسی بهر دو بیت رودکی و ابو شکور نظر داشته است . مولف سلم السماوات تاریخ نظم این منظومه کلیله و دمنه را در حدود سال ۳۲۰ آورده است (مقاله آقای محمدعلی بریت بعنوان موسیقی و موسیقی شناسان ایران در شماره ۸ مجله گنجینه معارف - تبریز - سرطان ۱۳۰۲ - ص ۷) . شیخ بهائی در کشکول (چاپ طهران ۱۳۱۹) (چاپ حاج نجم الدوله) ص ۴۵۵) در باب کلیله و دمنه می نویسد : هم چنین رودکی در سنه ۳۳۰ و اند کلیله و دمنه را باسم امیرنصر سامانی در دوازده هزار بیت بنظم آورد و او یافت ببحر رمل مسدس و این شعر از آنجاست :

هر که نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار "
ولی پیدا است که در رقم ۳۳۰ اشتباه شده زیرا که رودکی در ۳۲۹ در گذشته و می بایست ۳۲۰ و اند باشد . چنانکه در فرهنگ جهانگیری و فرهنگ ابن جریر (ناصری در صدر یکی از ایات این منظومه) بیت ۶۶۴ که پس ازین خواهد آمد نوشته شده این مثنوی دوران آفتاب نام داشته است .

از خراسان بروز (۱) طاوس وش (۲)

سوی خاور می خرامد شاد و کش
مهر دیدم بامدادان چون بنافت
از خراسان سوی خاور می شتافت
۴۳- (۴) ۳۵- (۳) ۳۱- (۲) ۲۶

شب زمستان بود کبی (۵) سرد یافت
کرمکی (۶) شب تاب نا گاهی بنافت
کیان (۷) آتش همی پنداشتند
پشته آتش بدو (۸) بر داشتند
۳۵-۳۴-۲۹-۲۵

آن گرنج (۹) و آن شکر (۱۰) برداشت پاک
و ندر آن دستار آن زن بست (۱۱) خاک
آن (۱۲) زن از دکان فرود آمد چو باد
پس (۱۳) فلرزنگش (۱۴) بدست اندر نهاد

(۱) بروز جامه سنجاب و دامن و سر آستین ۲ وش بمعنی مانند و
طاوس وش بمعنی مانند طاوس ۳۱ در ۲۶ و ۳۱ در صدر این بیت
نوشته شده که از کتاب دوران آداب رودکیست ۴ در ۳۵ تنهائیت
دوم آمده است و ام شاعر ندارد ۱۵ کی میبوست و در ۳۵ بود
و کبی ۱۶ در ۳۵ کرمک « ۷ در ۳۵ کبایش
۱۸ در ۲۹ و ۳۴ هیزم برو و در ۳۵ هیزم بدو ۹ گرنج
بمعنی برنجسب ۱۰ در ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۱ شکرش
(۱۱) در ۳۰ زیست « و در ۲۶ و و ندر آن دستار زن بست
(۱۲) در ۲۵ این « ۱۳ در ۲۶ آن ۱۴ فلرزنگ
هر چه دراراری یار کوئی بندد و فلرز نیز گویند

مرد (۱) بگشاد (۲) آن فلرزش (۳) خاك دید
 کرد زلف را بانگ و گفتش (۴) ای پلید
 ۲۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۳۵-۴۳-۷۱- (۵)

دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست
 با نهیب و سهم این آوای کست
 دمنه گفت اورا جزین آوا دگر کار تو نه هست و سهمی بیشتر
 آب هر چه بیشتر (۶) نیرو کند (۷) بندروغ (۸) سست بوده (۹) بفکنند (۱۰)
 دل کسته داری از بانگ بلند رنحکی ناشدت و آوار گرد
 ۱۵-۲۶- (۱۱) ۲۸- (۱۱) ۲۹-۳۰- (۱۱) ۳۱- (۱۱) ۳۴-۴۳- (۱۱)
 ۷۱ (۱۱)

گفت هنگامی یکی شهزاده بود

۱۱ در ۲۵ و ۲۶ و ۳۵ شوی ۲ در ۳۰ دگشود
 ۳۱ فلرز بهمان معنی فلرز گشت ۴ در ۲۵ کما و در ۳۵ امك گفتش
 ۵ در ۷۱ يك حادث ۶۶۹ آمده شاهد کلمه فلرزك و حای دیگریت
 ۶۶۸ شاهد گیمه کرخ ۶ در ۲۶ و ۳۱ و ۷۱ از چه کرک
 ۷ در ۳۱ آب از چه کرک درون کند و در ۳۰ بیشتر بیرون
 گفتند ۸ بندروغ سه یه ای که در آب کنار آمد تا آب از
 آن بگذرد ۹ در ۲۸ و ۳۰ و ۷۱ سست کشته و در ۲۶ و
 ۳۱ سست باشد ۱۰ در ۳۰ بفکنند (۱۱) در ۲۶
 و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۴۳ و ۷۱ تنها بت سوم آمده است

(شد بگرمابه درون يك روز (۱) غوشت (۲))

بود فربى (۳) و کلان (۴) و خوب گوشت (۵)
 ۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸ (۶)-۲۹-۳۰ (۶)-۳۱ (۶)-۳۴-۳۵ (۶)
 ۳۷ (۶)-۳۸ (۶)

بانك زله (۷) كرد خواهد كركوش (۸)

وايچ (۹) ناسايد بگرمما از خروش
 بر زند آواز دو نانك بدست بانك ۱۰ دونانك ۱۱ سه چند آواى هست
 ۲۵-۲۶-۲۷ (۱۲)-۳۴-۳۵ (۱۲)-۳۸ (۱۲)-۳۹ (۱۲)

وز ۱۳ درخت اندر گواهى خواهداوى ۱۴

تو بدانگاه ۱۵ از درخت اندر بگوى ۱۶

۱۱ در ۱ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۵ و ۴۳ است
 ۲ غوشت برهنه و در ۲۷ غوشت با آنكه لف را غوشت ضبط
 كرده است — ۳ در ۲۶ فربه و هر دو يك مانيست ۴ در
 ۲۷ كلال ۵ در ۱ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و
 ۳۷ كلان بسيار گوشت و در ۳۷ شد بگرمابه درون اسد غوشت
 بود فربه كلان بسيار گوشت و بداست ۶ در ۲۶ و ۲۷
 و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۷ و ۴۳ تنها بيت ۶۷۶ آمده است
 ۷ زاه پريده اى كه در كرمای بسيار آيد و آواز دارد و جزد كويند
 ۸ در ۲۷ و ۴۳ گر بخواهى كرد كوش و در ۷۱ كرك خواهد
 كرد كوش ۹ ايج همان هيچ است و در ۲۷ و ۴۳ زانك
 ۱۰ در ۲۶ و ۲۷ زانكه و در ۳۴ و آنچه
 ۱۱ در ۲۵ نكش ۱۲ در ۲۷ و ۴۳ و ۷۱ تبه ايت ۶۷۷ آمده است
 ۱۳ در ۳۵ از ۱۴ در ۳۵ او ۱۵ در ۳۵
 بناگه ۱۶ در ۳۵ بگو

کان^(۱) تبنگوی^(۲) اندرو^(۳) دینار بود

آن ستد زیدر^(۴) که نا هشیار^(۵) بود

۳۵-۲۹-۶۱ ۲۶-۲۵

هم چنان کبتی^(۷) که دارد^(۸) انگین

چون بماند^(۹) داستان من برین^(۱۰)

کبت نا که بوی نیلوفر بباغت خوشش آمد سوی نیلوفر شتافت

تا چو شد در آب نیلوفر نهان او بزیر آب ماند از نا گهات

۲۵-۱۱۱-۲۷-۱۱۱-۲۸-۱۱۱-۳۰-۱۱۱-۳۱-۱۱۱-۳۵-۱۱۲-۴۳-۱۱۱

۱۱۱-۷۱

هیچ شادی نیست اندر این جهان برتر از دیدار روی دوستان

هیچ تلخی نیست بر دل تلخ تر از فراق دوستان پر هنر

۷۲

تا جهان بود از سر آدم فراز کس نبود از راه دانش بی نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان راه دانش را بهر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند تا بسنگ اندر همی بدگاشتند

۱۱ در ۳۵ آن ۱۲ تبنگوی صندوق باشد و در ۳۵ تبنگوی

۳۱ در ۲۶ آن تبنگوی کاندرو» ۱۴ در ۳۵ زاید و البته راه

در نسخه ساقط شده است ۱۵ در ۲۶ سندی و رانداو که تابسیار بود

۶ در ۲۶ تنها بیت ۶۸۰ آمده است ۷۱ کبت مگس انگین باشد و

در ۳۵ درین مورد کبتی و در بیت ۶۸۲ کبت آمده است

۸ در ۲۵ کاندرو ۹ در ۳۵ نماد ۱۰ در ۳۰ و ۳۵ بدین

۱۱ در ۲۵ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۴۳ و ۷۱ تنها بیت ۶۸۱

آمده است ۱۲ بیت ۶۸۲ و ۶۸۳ تنها در ۳۵ آمده و در نسخهای دیگر نیست

دانش اندر دل چراغ روشنست وز همه بد بر تن تو جوشنست

۱۱۷۲-۵۶

آنک رادانم که اویم^{۱۲} دشمنست ور روان پاک بد خواه منست

هم بهر که دوستی جویمش من هم سخن باهستگی گویمش من

۷۳-۵۶

آفریده مردمان مر رنج را پسه کرده جان رنج آهنج^{۱۳} را

۲۵

شاه دیگر روز^{۱۴} باغ^{۱۵} آراست خوب

تحفه ها (۶) بهاد و برگستر د بوب (۷)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۴-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۱-۲

خود ترا (۸) جوید همه خویی و زیب

هم چنان (۹) چون توجیه (۱۰) جوید نسیب (۱۱)

۷۱-۴۳-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵

۱۱ در ۷۲ بیت ۶۸۹ نیست ۲ در ۷۲ آنم ۳ آهنج

و هنج بمعنی کشیده بود ۴ در ۲۱ بار و در ۲ روز دیگر

شاه ۱۵ در ۲۶ و ۲۷ بره ۶ در ۲ و ۲۷ و ۳۰ و

۳۱ و ۳۵ تخت ها ۷ بوب بساط و فرشت

۸ در ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۱ مرزرا ۹ در ۲۶ و ۲۷ و

۳۱ آن چنان (۱۰) توجیه سیل باشد و در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱

نوجبه و در ۲۶ و ۲۸ وجبه و در ۲۸ و ۴۳ در هر دو اوقت

یعنی در نوجبه و در توجبه ضبط شده است (۱۱) نسیب سرازیری

اندر آمد مرد بازن چرب چوب گنده پیر از خانه بیرون شد تیرب (۱)

۲۵

پس تیبری (۲) دید نزدیک درخت هر گهی بانگی بجستی تند و سخت

۹۷ — × (۳)

با کرد (۴) و خر می آهوبدشت (۵) می خرامد چون کسی کو مست گشت

۲۶ — ۲۷ — ۲۸ — ۳۰ — ۳۱ — ۳۴ — ۷۱

خایکان تو چو کابله (۶) شدست رنگ او چون رنگ پاتيله (۷) شدست

۲۵ (۸)

ار خورش ار خوردن افرايدت رنج در دمی مینو فراز آردت و گنج

۲۵

آمد این شب دیز با مرد خراج در بجنانید با بانك و تلاج (۹)

۲۵

(۱) ترب حبلت و زیاندانی باشد (۲) تیر و تیبره دهل و کوس و

ضبل و قاره (۳) از مقاله آقای محمد علی تربیت بعنوان موسیقی و

موسیقی شناسان ایران ، در مجله گنجینه معارف شماره ۸ تبریز سرطان

۱۳۰۲ س ۷ (۴) کروز شادی و طرب (۵) در ۲۷ بدست

و در ۷۱ . آید بدشت (۶) کایله هاون جویی باشد

(۷) یایبه دیگ دهان فراخ (۸) این بیت در ۲۵ بنام طیان آمده

است ولی چنان می نماید که از همین منظومه رودکی باشد

(۹) تلاج بانك و مشغله است و این بیت در ۲۵ بنام طیان مرغزی آمده

ولی چون بوزن و سیاق کایله و دمه رودکیست ممکنست که در ۲۵ اشتباهی

شده باشد

دست و کف و پای پیران پر کلنج (۱)

ریش پیران زرد از بس دودنخج (۲)

۲۵

گفت خبز (۳) اکنون تو سازره بسیج (۴)

زفت بایدت ای سر ممغر (۵) تو هیج

۲۵

کرد روبه یوز واری (۶) يك زغند (۷)

خویشنن رازآن میان بیرون (۸) فگند

۷۱-۴۳-۳۷-۳۵-۳۱-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

از فراوانی (۹) که خشکامار (۱۰) کرد زان نهان مرمر در (۱۱) بیدار (۱۲) کرد

۴۳-۳۷-۳۵-۳۱-۲۷

(۱) کلنج چرکی و شوخی که بردست و اندام بود

(۲) نخج گیاهی درشت که خاکروبان بدان زمین دوبند (۳) دراصل

۲۵ خیر (۴) بسیج از بسیجیدن بمعنی ساختن و آماده کردنست

(۵) در ۲۵ در متن این کلمه «مغر و در شعر «ممغر» آمده و گوید:

«مغر دورسوزی باشد و ازین قرار ممغر صیغه یی آست از فعل ممغزیدن

(۶) در ۳۷ آری (۷) زغند يك یوز و بلك سهنگن و بیم

زده و در ۲۷ و ۲۹ و ۳۵ زغند (۸) در ۳۷ شد مدد

بیرون و قطعاً نادرستست و در ۲۵ و ۳۵ شد بدر بیرون

(۹) در ۲۷ از فراوانی (۱۰) خشکامار استسقا باشد (۱۱) در ۳۱

زان نهانی مرمر (۱۲) در ۲۷ سپار

گر بزبان (۱) شهر با من (۲) تاختند (۳)

من ندانستم چه (۴) تنبل (۵) ساختند

۷۱-۴۳-۳۸-۳۴-۲۹-۲۵

گفت دینی را که این دیار بود کین فزاکن (۶) موش را پروار بود

۳۴-۲۹-۲۵

مرد دینی رفت و آوردش کنند (۷)

چون همی مهمان (۸) در من خواست کند

۳۵-۲۵

سرخی خفجه (۹) بگراز سرخ سد معصر گون پوشش او خود سفید

۲۵

چونکه مالیده (۱۰) بدو گستاخ شد کار مالیده بدو (۱۱) درواخ (۱۲) شد

۳۵-۳۴-۲۹-۲۵

چون کشف (۱۳) ابو غوغائی بدید بالک و زخ (۱۴) مردمان خشم آورد

۲۵

(۱) گریز طراز است و جز مرع است (۲) در ۲۸ و ۲۹ و ۳۴ بر من

(۳) در ۲۵ ناخند (۴) در ۲۹ که (۵) دبل حیل

و مکر باشد (۶) فرا کن یابد باشد (۷) کنند تر دو سر

و بیل سر کج برزگران باشد (۸) در ۳۵ دینی

(۹) خفجه شوشت حوب بد یا ار سم یا ار زر کشیده

(۱۰) در ۳۵ مالیده (۱۱) در ۳۵ در دستی آمد و

(۱۲) درواخ درستیت (۱۳) کشف لاک پشت باشد

(۱۴) زخ زخمست

گنبدی نهمار (۱) بر برده بلند نش سثون بر زیر (۲) و نر بر سرش دند (۳)

۳۷-۳۵

روز جستن تازمانی (۴) چون نوند (۵)

روز دن (۶) چون شست ساله سودمند

۲۵

زب چو این بشنیده شد خاموش بود

کفشگر کانا (۷) و مردی لوش (۸) بود

۲۵ (۹)

نان آن مدخل زبس زشتم نمود از بی خوردن گوارشتم (۱۰) نبود

۳ (۱۱)

سر فرو کردم (۱۲) میان آبخور

از فرنچ (۱۳) منش خشم (۱۴) آمد مگر (۱۵)

۲۵-۲۷-۲۹-۳۱-۳۴-۴۰-۴۳-۷۱

(۱) نهمار عظیم و شگفت باشد

(۲) در ۳۵ « از زیر

(۳) در ۳۵ موش بند

(۴) معنی این کلمه درست

معلوم تشد شاید اشاره باسیان تاری باشد (۵) نوند اسب باشد

(۶) دن قریادست و روزدن کنایت از روز مصیبت و داد خواهی

(۷) کانا ندان و ابنه واحق و بی عقل باشد (۸) لوش دهان کبر باشد

(۹) در ۲۵ بنام ضیان آمده و چون این بیت مربوطست بحکایت کفشگر

و بوژن کلبه و دمنه رودکی هم هست پس شاید از رودکی بوده باشد و در

۲۵ بخطا بضیان نسبت داده باشند یا اینکه در نسخه تحریفی رفته باشد

(۱۰) گوارشت گوارش باشد از فعل گواریدن (۱۱) در ۴۳ نیز این بیت بنام طیارست

(۱۲) در ۳۵ بزدم (۱۳) فرنچ پیرامن دهانست (۱۴) در ۲۷ تنک و در

۴۳ تنک و در ۷۱ تنک و در ۳۵ من بخشم (۱۵) در ۳۱ « کر

خور (۱) بنادی روزگار نوبهار (۲) می‌گسار اندر تکوک (۳) شاهوار (۴)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۴-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲-۱

از تو دارم هر چه در خانه خنور (۵)

وز تو دارم نذر (۶) گندم در کنور (۷)

۷۱-۴۳- (۸) ۳۷-۳۵-۳۰-۲۸-۲۷-۲۶

داشتی آن تاجر دولت شعار صد قطار سار (۹) اندر زیر بار

۲۷-۲۶

آشکو خا، (۱۰) بر زمین هموارتر هم چنان چون بر زمین دشوارتر

۲۵

(۱) در ۲۷ « خوش (۲) در ۲۶ نوبهاری روزگار ، و در ۷۱

روزکاری نوبهار » و در ۲۷ درخزان و نوبهار (۳) تکوک گوسفالین

یازرین که در آن شراب خورند و در ۲ و ۲۷ « بلوتک » و بلوک

و در ۲۶ « بلوک » و تکوک هر دو را در دوجا ضبط کرده است

(۴) در ۲ و ۲۶ و ۲۸ و ۳۵ و ۴۳ و ۷۱ این دو مصرع پس و پیش آمده

(۵) خنور ظروف خانه و در ۲۷ حفور و در ۴۳ فنور

(۶) در ۴۷ « آرد » و در ۳۵ « بدو » (۷) کنور طرفی که از گلی

سازند و گندم در آن کینند و کنند و و کنند وله و تایو خوانند و در ۲۶

خنور ، و آنجا این دو مصرع پس و پیش آمده است (۸) در ۳۷ نام

شاعر نیست (۹) سار بمعنی شترست و ساربان از همین کلمه است

(۱۰) آشکو خیدن چنان باشد که چون پای بحیزی برخورد با گشت پای ایستادن

و خود را از افتادن نگاه داشتن و برعکس شکو خیدن است .

مردمزدور اندر (۱) آغازیدکار پیش اودستان همی زدی بی کیار (۲)

۳۵

آتشی بنشانند از تن تفت (۳) وتیز چون زمانی بگذرد گردد کمیز (۴)

۲۵

گرچه هر روز (۵) اندکی برداردش با قدم (۶) روزی بیابان آردش

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸

چون گل سرخ از میان ییلگوش (۷)

یا چو زرین کوشوار از خوب (۸) کوش

۳۵-۳۴-۲۹-۲۵

شیر غزم (۹) آورد و جست از جای خویش

و آمد این خرگوش را الفغده (۱۰) پیش

۲۵

موی سر جغبوت (۱۱) و جامه ریم (۱۲) ناک

از برون سوباد سرد و بیم ناک

۲۵

(۱) در اصل ۳۵ - مرد مزدور اندز (۲) کیار کاهلی بود

(۳) تفت تند و تیز باشد (۴) گیز غایط و بول باشد (۵) در ۳۰

جور هر روز (۶) با قدم عاقبت کار باشد (۷) ییلگوش سوسن

آزاد و سوسن منقش و در ۲۵ و ۳۵ ییلغوش (۸) در ۳۵ کوشوار

خوب (۹) گرم هیبت باشد (۱۰) الفغده اندوخته باشد

(۱۱) جغبوت پنبه که درجه و قبا زده و از آنجا باز گرفته اند (۱۲) ریم چرک باشد

ایله و فرزانه را فرجام خاک جایگاه هر دو اندر یک (۱) مڭاك (۲)

۶۵-۳۵-۲۵

خشم آمدش و هم (۳) آنکه گفت و یک (۴)

خواست کورا بر کند ار دیده کیک (۵)

۳۴-۲۹-۲۵

ماده گفتا هیچ شرم نیست و یک (۴)

چون سبکساری نه بددانی نه نیک

۷۱-۳۵- (۶) ۲۵

از دهان توهمی آید غشاك (۷) برگشتی ریخت موی از هباك (۸)

(۹) ۲۵

زد کلوخی بر هباك (۸) آن فزاك (۱۰) شد هباك او بکردار مڭاك

(۱۱) ۴۳

(۱) در ۳۵ ، مابود اندر (۲) مڭاك گودال كوچك باشد

(۳) در ۲۵ ، خشمش آمد و هم (۴) ویک همان ویل وویحك باشد

و در ۲۵ نخست این بیت در لغت کیک آمده و بلافاصله در لغت و یک آنرا مکرر کرده است (۵) کیک مردمك چشم باشد (۶) در ۲۵ این بیت

بنام مسکور ثبت شده بدین معنی که در لغت کیک و ویک دوبار بیت ۷۲۷

را بنام رودکی آورده و پس از آن گوید « مسکور گفت » و این بیت را آورده است ولی شاعری بدین نام در هیچ کتابی نیست مگر آنکه ابوشکور باشد که

بدین گونه تحریف کرده اند . (۷) غشاك گند و فرغند باشد

(۸) هباك میان سر باشد (۹) در ۲۵ این بیت بنام طیان آمده است

(۱۰) فزاك یلید و سردار و پلشت و بلیدی باشد وچرك وچركین و فزاك هم گفته اند .

(۱۱) در ۴۳ این بیت نیز بنام طیان آمده است

چون فراز آید (۱) بدو آغاز مرگ دیدنش بیکار (۲) گر داند مجرک (۳)

۳۴-۲۹-۲۵

دم سگ بینی تو با بتفوز (۴) سگ کشن کرده کشن نجسید هیچ رگ

(۵) ۲۵

ایستاده دیده (۶) آنجا دزد و غول (۷)

روی زشت و چشمها همچون دو غول (۸)

۴۳-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲-۱

تا بخانه برد زن را بادلام (۹) شاد مانه زن نشست و شاد کام

۲۵

چونله زن را دید لغ (۱۰) کردا شتم (۱۱)

عمچو آهن گشت و نداد هیچ خم (۱۲)

۲۵

(۱) درهمه نسخها آمد (۲) درهمه نسخها بی کار (۳) مجرک بیگار و سخره

باشد (۴) بتفوز و یوز و کلفت دهن باشد (۵) دره ۲ نام شاعر ندارد

ولی از وزن و مضمون شاید بتوان گفت از کلیه و دمه رودکی باشد

(۶) در ۳۰ ایستاده بود و در ۴۳ ایستاده دید (۷) در ۱ و

۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۱ دزد غول و در ۳۰ درد غول و این

غول بمعنی دیوست (۸) این غول بمعنی حرامزاده است و در ۲۷ همچون

دغول (۹) دلام حیات و فریبندگی باشد (۱۰) در اصل چنینست

و معنی نمی دهد مگر آنکه نام شخصی بوده باشد و یا اینکه در اصل فاعل

بوده و بدین گونه تحریف شده (۱۱) اشتلم راست و قوی باشد

(۱۲) در وزن تأمل است مگر آنکه نداد را باشباع و یا تشدید بخوانند

زاسپ (۱) یلی (۲) آمد آنکه نرم نرم

تا برند اسپش (۱) همانکه گرم گرم

۲۵

بس که برگرفته پشیمان بوده ام س که برناگفته شادان بوده ام

۷۲-۵۶

پس شتابان آمد اینک پیر زن روی یکسو کاغه (۳) کرده خویشان

۲۵

زش (۴) ازو پاسخ دهم (۵) اندر نهان (۶)

زش (۴) بیداری (۷) میان مردمان

۷۱-۴۳-۳۴-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

چار (۸) غنده (۹) کرشه (۱۰) با کتر دمان

خورد (۱۱) ایشان گوشت روی (۱۲) مردمان

۷۱-۴۳-۳۵-۲۹-۲۸-۲۵

(۱) اسب همان اسب باشد (۲) یلی بزرگ آمدت چیزی از چیزی

و اندیشه از دل (۳) کاه بن رده باشد (۴) رش جه باشد

وزش پاسخ دهم یعنی چه پاسخ دهم و گویا محف ازش (ارو) باشد

(۵) در ۳۰ نهم (۶) در ۳۱ « جهان » و در ۳۰ « میان »

(۷) در ۲۵ « بیداری » و در ۲۹ و ۳۴ بیداری « و در ۳۰

بیداری (۸) در ۲۵ « جای » و در ۳۵ جاه

(۹) غنده رتیل باشد (۱۰) کرشه مارلاس باشد و در ۲۵ کرشه

(۱۱) بجز ۲۵ در سخیای دیگر همه جا خورده (۱۲) در

۲۹ پوست و روی و در ۳۵ پوست روی

گفت با خرگوش خانه خان (۱) من

خنز و خاشاک (۲) ازو (۳) بیرون فکن

۳۵-۲۵

گردمداری گزند آرد بدبن بگن اورا گرم (۴) درویشی (۵) گزین

۳۴-۲۵

چون بگردد پای او از پایدان (۶)

خودشکو خیده (۷) نماید (۸) هم چنان

۲۵-۲۴ (۹) ۳۵-۳۰ (۱۰)

تاك زرينی شده دینار گون برنیاں سبز او زنگار گون

۳۵

(۱) خان سرا و خانه و شان زنبوران و خانه مصغراست و در ۳۵ جان

(۲) خاشاک ریزه های کاه و چوب خرد کرده باشد (۳) در ۳۵

همه (۴) گرم بضم اول اندوه باشد (۵) در ۳۴ گرم

و درویشی « (۶) در ۲۴ : خون بماند پای از پایدان

(۷) شکو خیدن لغزیدن است و در ۲۴ « آشکو خیده » (۸) در ۲۴

ماند (۹) در ۲۵ این بیت چنین آمده است :

چون بگردد پای او از پای دار آشکو خیده بماند هم چنان

و گوید « آشکو خ کسی که پایش بحیزی در آید و بانگشت پای بایستد

و خویشتن را از افادن باید گویند بشکو خید ولی شکو خیدن و آشکو خیدن

دو فعل مختلف است که معنی ضد یکدیگر دارند ، رجوع کنید بیت ۷۱۹

و یادداشت شماره ۱۰ در صحنه ۱۰۸۶ و نیز رجوع کنید به بیت ۳۷۵ در

صحنه ۱۰۲۲ (۱۰) در ۳۵ بنام کسائی آمده است

مرد را نهمار (۱) خشم آمد ازین غاوشنگی (۲) بکف آوردش گزین
۲۵ (۳)

گفت فردا بسنی اورا (۴) پیش تو خود بباهنجم (۵) ستیم (۶) از زیش تو
۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۴۳

بهترین یاران و نزدیکان همه

نزد او (۷) دارم (۸) همیشه (۹) اندهمه (۱۰)

۲۵-۲۷-۲۹-۳۱-۳۴-۴۳-۷۱

آفتاب آید ببخشش (۱۲) زی بره روی گبتی سبز گردد یکسره

۲۸-۳۰-۳۴-۴۳-۷۱

سوس (۱۳) پرورده بمی بگداخته نیک (۱۴) درمانی زنان را ساخته

۱-۲۶-۲۷-۲۸-۳۱-۳۴-۴۳-۷۱

(۱) نهمار عظیم و شکفت باشد (۲) غاوشنگ آن چوب گاو را نان

باشد که گاو بدان راند

(۳) در ۲۵ بنام طیان آمده است (۴) در ۳۴ فردا و نیشتم

و در ۲۷ گفت دایم نشتر آرم و در ۲۹ فردا نیشم و در ۲۸ و ۳۰ و

۴۳ فردا نشتر آرم (۵) آهچ کشیده بود و بیاهنجم یعنی بکشم از فعل

آهنجیدن (۶) ستیم آییست که در جراحت باشد که نخست خونست و پس

ریم شود و در ۲۷ استیم (۷) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ نزدشان

(۸) در ۳۱ آرم» (۹) در ۴۳ و ۷۱ سر یک و در ۲۷ و ۳۱

«شریک» (۱۰) اندهمه یاد آوردن غم گذشته باشد (۱۱) در ۲۷ و ۲۹

بنام کمائی آمده است (۱۲) بخش معنی برج باشد (۱۳) سوس دو قسم

گیاهست که یکی داروست و دیگری را بسورد و در ۲۷ و ۷۱ معنی مخفف سوسمار

آمده است (۱۴) در ۳۱ هست»

روی هریک چون دوهفته گرد (۱) ماه

جامشان غفه (۲) سموریشان (۳) کلاه

۴۳-۳۴-۳۰-۲۵

یربکنده (۴) چنک و چنگل ریخته خاک گشته باد خاکش (۵) پیخته

۷۱-۴۳-۲۵

اخترانند آسمان نشان جایگاه هفت تابنده دوان در دوداه (۶)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۱-۲۸-۲۷

سنجد چیلان (۷) بدو نیمه شده سرمه بدو یک یک زده (۸)

۳۵-۲۵

کاش (۹) آن (۱۰) گوید که گوید هیچ (۱۱) به

بر یکی بر چند بفزاید (۱۲) افره (۱۳)

۳۵-۲۹-۲۵

(۱) بجز ۲۵ درسجهای دیگر همه جا شکل (۲) غفه پوستین از

یوست بره نرم و در ۳۰ غفه (۳) سموری جامه و غیره که از

یوست سمور سازند (۴) در ۲۵ پرکنده (۵) در ۲۵

بادو خاکش ۶ داه همان عدد ده است و در ۲۷ و ۲۸ در دوا

وهفت تابنده کنایه از هفت سناره و دوداه کنایه از دوازده برجست .

(۷) سنجد چیلان سنجد گرگابست و در ۳۵ کرگان .

(۸) در ۲۵ چنین ثبت شده و در ۳۵ نقطه سرمه بر یک یک زده

و شاید در اصل چنین بوده باشد : نقطه سرمه بدو یک یک زده ولی

این روایت مشکوکست . (۹) در ۲۵ کاشک ۱۰ در ۳۵

کان ۱۱ در ۳۵ باشد بیش ۱۲ در ۳۵ فزاید

(۱۳) فره زیادت باشد

خود توآماده (۱) بوی (۲) و آراسته (۳)

جنگ او را خویشترن پیراسته (۴)

۳۵-۲۵

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به تا توای روتو و این گنج نه

۷۲

بینی و گنده دهان (۵) داری و نای (۶)

حایگان غر (۷) هر یکی همچون درای (۸)

۴۳-۳۵-۲۸-۲۷

من سخن گویم تو کالائی (۹) کنی (۱۰)

هر زمایی دست بر دستی (۱۱) زنی

۷۱-۶۵-۴۳-۳۵-۳۰-۲۸

۱۱ در اصل سینه ۲۵ آماد وده است

۲ در اصل ۲۵ و ۳۵ وی ۱۳۱ در ۳۵ برین برخاسته

۴ در ۳۵ خویشترن مرحت را آراسته

۵ در ۲۸ و ۴۳ بیسی و گنده دهان، (۶) در ۲۸ و ۴۳

بای و در ۳۵ بیسی و ناسورکون و گربه بای (۷) غر بمعنی

عربه خایه باشد و در ۲۸ غر و در ۳۵ خایه گرداری تو چون اشتر

درای ۸ در ۲۸ هر یک چون درای ۹ کانا نادان و ابله

باشد (۱۰) در ۴۳ ترا کانا کنی (۱۱) در ۳۵ دستت

شو بدان گنج اندرون خمی بجوی (۱)

زیر اوسمچيست (۲) بیرون شو بدوی (۳)

۳۷-۳۵-۲۵

خم و خنبه (۴) برزائنده دل تهی زعفران و نرگس و بید و بهی

۲۵

آب بندی (۵) دور و بس تاریک جای اغز لغزان چون درو بنهند پای

۲۵-۲۹-۶۱ (۶) ۷۱

هم چنان سر مه که دخت خو بروی هم بسان گرد بردارد ز روی

۳۵

چون یکی جمعوت (۷) بستان بند اوی

شیر دوشی زو بروزی دو سبه ی

۳-۸

زشت و دفر هخته (۹) و نا بخردی آدمی روئی و در باطن بدی

۳-۱۰

۱ در ۳۵ بجو (۲) سوج لقب باشد

۳ در ۴۷: شو بدان حشر اندرون چاهی جوی زیر آن سمجه بیرون شوبدوی

و بیست است که درست است و در ۳۵ سمچيست

۴: خم: حجر دیواری که مانند جرخشت بکشد و غمه در آن ریزند ولی ظاهر را همان کلمه خم است. شبانه چنانکه ده نیز در اصل دلب و سه سبب وده است

۵: آنگند شمر و آکر باشد ۶ در ۲۹ و ۷۱ نام شاعر است

(۷) جمعوت: حشو آکنده و پنبه که در جبه و فبا زده و از آج باز گرفته اند

۸ در ۴۳: بنام طیان آمده است ۹: فرهخته بمعنی ادب کرده و تربیت

پافه است از فعل فرهختن ۱۰: در ۴۳ این بیت بنام طیان آمده است

باب ششم

ابیات پراکنده از مثنوی بحر متقارب

باندا^{۱۱} نمودند و خشور^۲ را بدید آن سرا پا همه نور را

۳۱-۲۷-۲۶

کفن حله شد کرم بهرامه^(۳) را کرا بریشم جان کند جامه را^(۴)

۷۱-۳۰^(۵)

گرفت آب کاشه^(۶) ز سرمای^(۷) سخت

چو زرین ورق گشت برگ درخت

۷۱-(۸) ۲۷-۲۶-۱

ز قلب آن چنان سوی دشمن باخت

که از هینش^(۹) شر تر آب تاخت^(۱۰)

۳۱-۲۷-۲۶

(۱) ادا خوانی که مردم صالح را فریشتگان باید (۲) و خشور بیامبر باشد

۳۱ کرم بهرامه کرم ابریشم باشد (۴) در ۷۱ که ابریشم از حان کند جامه را

(۵) در ۷۱ نام شاعر نیست (۶) کاشه یخ و آب بسته باشد و در ۷۱

یخ تنک (۷) در ۲۷ ، کاشه سرمای (۸) در ۲۷ نام

شاعر نیست (۹) در ۳۱ هول او (۱۰) آب تاختن بول کردن باشد

چو گشت آن پریروی بیمار غنچ (۱)

ببرید دل زین سرای سینج

۲۸-۳۰-۴۳-۷۱

سکالنده (۲) چرخ (۳) مانند غوج (۴)

بتر برده بر سر چو تاج خروج (۵)

۱-۲۰-۲۶-۲۷

تن خنک بید (۶) ارچه باشد سپید (۷)

تبری و نرمی نباشد چو بید

۲۷-۲۸-۳۱-۴۳-۷۱

نشست و سخن را همی خاش (۸)

ز آب دهن کوه (۹) را شاش (۱۰) زد

۲۷-۲۸-۳۰-۴۳-۷۱

نفس را بعدرمه چو انگیز کرد چو آذر فرا (۱۱) آتشم تیز کرد

۱-۲۶-۲۷

(۱) بیمار غنچ بیمارک و دردمند باشد (۲) در ۲۷ سکالنده

(۳) در ۲۰ چنک ، ۴۱ در ۲۶ سکالید درچنک مانند غوج ،

(۵) خروج همان خروس باشد

۶۱ خنک بید خار پشت و در ۷۱ خار ۷ در ۲۸ سفید

(۸) خاش از خاشیدنست و گویا مخفف خایش باشد ۹ در ۲۷ ز آب

ودهن کوزه ۱۰ شاش از شاشیدنست که فرو ریختن آب و شرب باشد

(۱۱) آذر فرا آتش افروز باشد

چه خوش گفت (۱) آن مرد با آن (۲) خدش (۳)

مکن بد (۴) بکس گر نخواهی بخویش

۲۷-۲۵ (۵) ۲۸-۲۹-۳۰ ۳۶-۳۴ (۷) ۷۱-۴۳

تن از خوی پر آب و دهان پر ز خاک

زبان گشته از تشنگی چاک چاک

۳۵

فکندند یولاد (۸) پر نیخ (۹) سنک

نکردند (۱۰) در کار ۱۱ مؤبد درنگ

۲۷ (۱۲) ۲۸-۳۰-۳۱ (۱۲) ۷۱-۴۳

بیک باد اگر بشتر تارنگ (۱۳) که باشد که بیشی بود گد تنگ

۳۰

(۱) در ۲۵ نکو گفت ۲. در ۲۵ مزدور با آن

۳ خدش کداو باشد ۴ در ۲۹ و ۳۴ اگر بد ۵ در ۲۷

تنها مصرع او آمده است (۶) در ۳۰ دو مصرع پس ویش آمده

است ۷ در ۳۶ زم شاعر نیست ۸ در ۳۱ رلای و در ۲۷

۲۸ و ۷۱ رلای (۹) پر نیخ آمده سنک و در ۷۱ پر نیخ و

در ۲۷ رلای و پر نیخ (۱۰) در ۳۰ بکردند (۱۱) در ۷۱

نکردند و بر کار (۱۲) در ۲۷ و ۳۱ دو مصرع پس و

یش آمده است (۱۳) در اصل چنین است و قسماً کلمه‌ای از میان افتاده
چنانکه مادرستی وزن و معنی گواهد

دو جوی روان از (۱) دهانش ز خلم (۲)

دو خرمن زده بر دو چشمش زخیم (۳)

۳۰-۲۵ (۴)

بهارست همواره هر روز یم مکر فراوان معروف کم (۵)

۳۸

جگر تشنگانند (۶) بی توشگان (۷) که بیچارگانند (۸) و بی زاوران (۹)

۷۱-۲۶-۲۷ (۱۰) ۳۷-۳۰-۲۸-۴۳-۷۱

وگر (۱۱) پهلوانی ندانی زبان ورزود (۱۲) راهاورالنهر دان (۱۳)

۷۱-۲۶-۲۷-۲۸-۳۱-۳۵-۳۷-۴۳-۷۱

(۱) دره ۲ وز (۲) خلم خلصی باشد که از بینی برآید

(۳) خیم چرکی که از چشم برآید وقافیه این بیت درست نیست

(۴) دره ۲ بنام شهید آمده است (۵) در اصل (ص ۱۴۸) جنینست و

پیدا است که مصرع دوم درست نیست و وزن آن نادرستست و شاید در اصل چنین

بوده باشد : مکر فراوان بمعروف کم (۶) در او ۲۶ و

۳۰ « تشنگانند و » (۷) در ۲۷ مکر تشنگانند بیچارگان و در ۷۱

تشنگانند و بی توشگان (۸) در ۲۶ « که بیچاره باشند »

(۹) زاور چهار پای سواری و راحله و در ۳۷ زاورا « و در (بك) این شعر

بدین گونه ثبت شده :

مکر بحکانند بیچارگان و بی توشکانند بی زاورا

(رجوع کنید بیت ۱۵ در صفحه ۹۶۸) (۱۰) در ۲۷ تنها

مصرع دوم آمده است (۱۱) در ۲۶ و ۷۱ اگر (۱۲) در ۲۷

وزا رود و در ۳۷ و را رود البته ورزود درست است که در اصل

وراز رود و راز رود یعنی آن سوی رود بوده است (۱۳) در ۲۶ و ۳۱ و ۳۵ و

۳۷ و ۳۵ بنام فردوسی آمده ولی در شاهنامه این بیت نیست و ممکنست بواسطه

شبهت تام با این بیت شاهنامه فردوسی باشد که گوید :

اگر پهلوانی ندانی زبان بازی تواروند را دجله خوان

(شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۵۱) و در ۲۷ خوان بجای دان

که هر که که تیره بگردد جهان بسوزد چو دوزخ شود بادران (۱)

۳۵

اگر باشکونه (۲) بود پیرهن بود حاجت بر کشیدن ز تن

۳۵

بد اندیش دشمن بود ویل (۳) جو (۴)

که تا چون ستاند (۵) ازو چیز او (۶)

۷۱-۴۳-۳۷-۳۵-۲۵

سرشک از مره همچو در ریخته چو خوشه ز سارونه (۷) آویخته

۷۱- (۸) ۳۱- ۸ ۲۷-۲۶

(۱) بادران نام سروشیت که باد را بجنبش آرد (۲) باشکونه همان باز گونه وواژ گونه است ۳ ویل ضفر یافتن و هنگام یافتن بر مراد (۴) در ۳۷ بدو ویل جو ودره ۳۵ بدو ویل جوی ودر ۷۱ بود ویل جو ودره ۲۵ شده ویل جوی (۵) دره ۲۵ و باید ودر ۳۵ ستانی (۶) در ۲۵ و ۳۵ اوی وبنام ابوشکور نیز یتیمی هست بدین گونه :

بداندیش دشمن شد ویل گوی که تا چون رایب از وجفت او

و در ۳۷ در ذیل این بیت مینویسد : ابو شکور این شعر را
بتمامه از رودکی دزدیده است (!) و در ۲۵ تنها بنام ابوشکورست
(۷) سارونه رز انگور باشد (۸) در ۲۷ و ۳۱ نام شاعر نیست

نشسته بصد چشم بز باره ای (۱) گرفته بچنگ اندرون باره ای (۱)

۳۰-۲۵ (۲)

لب بخت پیروز راه خنده ای مرا نیز مروای فرخنده ای

۳۵

جوان چون بدید آن نگاریده روی بسان دو زنجیر مرغول (۳) موی

۳۵-۲۵

ابا خلعت فاخر از خرمی همی رفتی و می نوشتی زمی

۴۰-۱۴ (۴)

میلغنج^۵ دشمن که دشمن یکی فروست و دوست ارهزار^۶ اندکی (۷)

۲۵ (۸)-۳۰-۳۴ (۸)-۳۷-۷۱

(۱) باره اول بمعنی اسب و دیوار و شهر بند و باره دوم خوب کوتاه باشد ولی در ۲۵ این بیت چدن آمده است :

نشسته بصد خشم در کازه ای گرفته بچنگ اندرون بازه ای

و بازه را چوبی دانسته نه دراز و نه کوتاه که شتر با نان دارند

(۲) در ۲۵ بنام خجسته آمده است

(۳) مرغول جمع پیچیده است (۴) در ۲۰ تنها مصرع اول

آمده است (۵) الفنجیدن اندوختن باشد (۶) در ۳۵ بود دوست

ارهزار و در ۷۱ و روان و دوست ارهزار (۷) در ۲۵ فراوان

و دوست ارهزاران یکی و مصمون این بیت همان مثل سایر ست که : هزار

دوست که و یک دشمن بسیارست (۸) در ۲۵ و ۳۵ و ۳۷ بنام

ابوشکور آمده است

جوان بودم و پنبه فخمیدمی (۱) چو فخمیده (۱) شد دایه بر چمدمی (۲)

۳۰

بچشم دات دبد باید جهان
بدین آشکارت ببین آنسکار
که چشم سر تو نبند نهان
نهایت را بر نهانی گمار

۶۶-۶۴

(۱) فخمیدن یا فزیدن پنبه باشد

(۲) این بیت درجهای دیگر بنده ابوشکور آمده است

باب هفتم

ایات پراکنده از مثنوی بحر خفیف

نیست فکری بغیر (۱) یار مرا عشق شد در جهان فبار (۲) مرا (۳)

۷۱-۴۳-۳۱-۲۸-۲۷-۲۶-۱

زرع و ذرع (۴) از بهار شد چو بهشت زرع کشتست و ذرع (۵) گوشه کشت

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸

هر کرا راهدر زغن باشد گذر او بمرغن (۶) باشد (۷)

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸-۲۵ (۸)

(۱) در ۷۱ ، فکری بغیری « (۲) یار را فرهنگ نویسان بمعنی

سزاوار و شغل و کار آورنده اند و گویا از همین بیت استنتاج کرده اند و بخطا رفته اند و شاید همان کلمه ای باشد که اینک «ویار» گویند و هوس معنی می دهد .

(۳) در ۲۸ مصرع دوم نیست و جای آن سفید مانده (۴) در ۷۱

زراع ذراع « (۵) در ۳۰ و ذروع « و در ۷۱ زرع کشتست و ذرع ،

(۶) مرغن گوردستان و کانون باشد و در ۳۰ « مرغن و مرزغن «

مردو آمده و در ۲۵ تنها « مرزغن است و در ۷۱ در لغت « مرغن «

و در شعر « مرزغن نوشته شده . (۷) گویا این بیت ترجمه این

بیت معروف تازیست :

اذا کان الغراب دلیل قوم سیه دیدیم سبیل الها لکینا

زیرا که غراب فال بد است (۸) در ۲۵ بنام عنصری آمده است

(۹) در ۳۵ نیز بنام عنصری آمده

دور ماند از سرای (۱) خویش و تبار (۲)

نسری (۳) ساخت بر سر کهنسار

۲۷-۲۸-۳۱-۳۵-۴۳-۷۱

گرچه نامردمست (۴) آن نا کس نشود (۵) سیرازو دلم بر کس (۶)

۲۵ (۷)-۲۷-۲۸-۲۹ (۷)-۳۰-۳۱-۳۳-۳۴ (۷)-۷۱

دخت کسرا ز نسل کیکاوس درستی (۸) نام نغز چون طاوس

۳۰

تبر (۹) از بسکه ز بد دشمن کوس (۱۰) سرخ شد همچو لالکای (۱۱) خروس

۲۶-۲۷-۳۱

(۱) در ۲۷ قرین و در ۳۱ قرین و (۲) در ۷۱

« خویش تبار (۳) نسر سایبانست که بر سر کوه از چوب و خاشاک

سازند و گویا همان نسا رست بمعنی سایه گاه و خانه ای که در سایه گاه سازند ،

(۴) در ۲۷ نامردمست و در ۷۱ نامردمست

(۵) در ۲۷ و ۳۱ و ۷۱ بشود ، (۶) برکس و برکست را

را فرهنگ نویسان بمعنی معاذ الله آورده اند و گویا همان کلمه یرکس و یرکست

باشد که بهمین معنی نوشته اند و شاید کلمه هرگز از همین لفظ باشد

(۷) در ۲۵ و ۲۹ و ۴۳ این بیت چنین آمده :

گرچه نامردمست مهر و وفاش نشود هیچ ازین دلم برکس

و بهمین جهت جزو ایات پر آکنده قفیه سین نیز ثبت شده (رجوع کنید

بیت ۲۴۰ در صحیفه ۱۰۰۳) (۸) درستی بنا بگفته ۳۰ نام دختر

کسری که زن بهرام گور بوده (۹) و ییذاست که این کلمه مرکب از

در (بضم اول) وستی است مانند مهستی مرکب از مه (بکسریافتح اول)

وستی . (۹) در ۳۱ تبر ، (۱۰) در ۲۷ نیز از بسکه

زد بدشن کوش (۱۱) لالکوالک تاج خروس باشد

خویشمن دارباش و بی درخش (۱) هیچ کس (۲) را بمباش عاشق و غاش (۳)

71-27-2) 70-72 71-74-79-78-77-75

خویش بگه گرد از بی دیش^(۵) خواهی آن روز مرگبار دیش^(۶)

MS-29-0

خوبستمن پک دار لی پرخش رو مانعاش (۷) اندرون مخراش

Σ 3-2A

از بردگی که هستی ای خشتوا^(۸) چاکرت بر کف نهید دغنونک^(۹)

$$y_{1-\varepsilon}^{(1)} \approx$$

(۱) در ۲۷ ر ۳۰: حد زشت و زاری ۳۱ دای و زرد دیگر نسخه ۵۰ جا

نیز در ۱۰ و ۲۰ و ۳۰ کی داری

(۲) غشای ساق و دانه، سبزه و در ۲۷

۲۸، ۲۹ و ۳۰، ۳۱ و ۳۴ و ۳۵ و ۷۱ عشق غاشی

(۱) ۳۵۰۰ فورسہ متبادل کے اور ۱۰۰۰۰ سب سے زیادہ سبھی

در د. - (۲۹ و ۳۴) سود و بهمن جهت این

بیت دیو ۱۔ فوفیہ مع مہمہ نیچا شدہ (حزب کتاب ست ۲۴۵ درص حیفہ

۰۰۴ (۰۰۵) - ش. ران، مصلح، معلم، داک و دانش است (۶) دیش درین

(۷) آغاز

عشق - ارادت (بحوالہ ۱۰۶ ص ۸۰۶ در علم صحیفہ) (۸) خستوك

وختشاك حديدى و در ۷۱ خشمول (۹) دفوك غاشيه باشد

و در ۴۳ اولوك (۱۰) در ۲۸ نام شاعر پست .

از (۱) تو خالی (۲) نگارخانه جم (۳) فرش دیبا فکنده (۴) بر بچکم (۵)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۱-۳۰-۲۸-۲۷-۲۶-۱

باد بر تو مبارک و خنشان (۶) جشن نوروز و گوسپند کشان (۷)

۷۱-۴۳-۳۱-۲۷-۲۶-۱

بودنی بودمی (۸) بیار اکنون رطل پر کن مگوی بیش سخون (۹)

۷۷-۷۴-۷۱-۴۵-۴۳-۳۱

چون بیابک آمد (۱۰) از هوا بخنو (۱۱)

می خورو بانگ رود و چنگ شنو (۱۲)

۷۱-۶۴-۴۲-۳۱-۳۰-۲۸-۲۷

(۱) در ۱ از تو خوانی نگارخانه چشم ۵۰۰۰ بچکم و در ۲۶ ارتو خالی نگارخانه چشم

(۲) در ۳۱ در لغت بشکم و بچکم هردو آمده و در اولی خالی و در دومی عالمی نوشته اند (۳) در ۲۸ و ۳۱ و ۴۳ چشم و در ۷۱ جم

(۴) در ۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۵ و ۷۱ کشیده

(۵) بچکم ایوان و بارگاه و خانه تابستانی که دیوار آن مشبك باشد و

در ۱ و ۷۱ بچکم و بچکم و در ۲۶ و ۲۷ بچکم و

بشکم و در ۳۱ بشکم و بشکم « (۶) خنشان فرخنده

و مبارک باشد و در ۷۱ مبارک خنشان (۷) در ۱ نوروز گوسپند

کشان و در ۲۷ و ۳۱ کوسفند (۸) در ۳۱ بود می

(۹) سخون هم کلمه ایست که سخن مخفف است (۱۰) در ۲۷

آید و در ۶۴ چون باک آمد (۱۱) بخنورعد و هرچیز

گرنده باشد و در ۳۰ و ۳۱ بختو و در ۷۱ چون بانك بيلك

آید از هوا بخنو و در ۳۰ از هوا شود بخنو « (۱۲) در

۲۷ می خورو بانگ و رود شنو و در ۳۰ و ۷۱ بانك چنگ و رود

شنو و در ۶۴ بشنو (۱۳) در ۳۱ مصرع دوم نیست

آنکه نشك (۱) آفرید و سرو سہی

و آنکه (۲) بید آفرید و نار وبہی (۳)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۴-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

ریش و سبالت ہمی خضاب کنی خویشتن راہمی عذاب کنی (۴)

۷۴-۴۵

.

(۱) نشك درختيست که بار بياورد (۲) در ۲۵ آنک

(۳) در ۲۸ سرو سہی و بيداست که تکرار قافیہ مصرع اولست

(۴) ابوطاهر خسروانی این مصنون را از رودکی برده و چنین گوید :

عجب آید مرا ز مردم پیر کہ ہمی ریش را خضاب کنند
بخضاب از اجل ہمی نرہند خویشتن را ہمی عذاب کنند

باب هشتم

ایات پراکنده از مثنوی بحر هزج

بهشت آئین سرائی (۱) را برداخت (۲)

ز هر گونه درو (۳) تمثالها ساخت

زعود و چندن (۴) اورا (۵) آستانه درش سیمین وزرین بالکانه (۶)

۲۵-۲۸-۲۹ (۷) ۳۰- (۸) ۳۴- (۷) ۳۵-۳۰-۶۵-۷۱ (۹)

درنگ آرای سپهر چرخ وارا (۱۰) کیاخن (۱۱) ثرت باید کردگارا (۱۲)

۳۴-۲۵

(۱) در ۳۵ و ۷۱ سرای (۲) در ۷۱ در موضع اول «برداشت

(۳) در ۷۱ در هر دو موضع درآن (۴) در ۲۷ و ۷۱ غنبر

و در ۲۹ و ۳۴ ، صندل " و چندن نیز بهمان معنی صندلست و صندل

معرب چندن باشد که چنل هم گفته اند (۵) در ۲۷ ، آنرا

(۶) بالکاه در مشبك كوچك آهنین یا چوبین باشد و در ۲۸ و ۳۰ و ۴۳

و ۷۱ بالکانه (۷) در ۲۹ و ۳۴ بنام ابوالمل آمده است

(۸) در ۳۰ بجای این دوبیت چنین آمده است :

بهشت آئین سرائی را برداخت درش زرین و سیمین بالکاه

(۹) در ۷۱ بیت ۸۱۶ دوجا ثبت شده یکی در لغت بالکانه با بیت ۸۱۷

باهم و یکی در لغت برداخت بیت ۸۱۶ تنها ،

(۱۰) در ۳۴ « دارا (۱۱) کیاخن آهسته و بدرنگ باشد

(۱۲) در ۳۵ کردگارا

چراغان در شب (۱) چك (۲) آن چنان شد

که گیتی رشك هفتم (۳) آسمان شد

۳۱-۲۶-۱

اگرچه در وفا بی شبهی و دیس (۴) نمی دای تو قدر من دزدن دیس (۵)

۳۴-۲۹-۲۵

بود زودا که آئی نیک خاموش چو مرغابی زنی در آب (۶) یاغوش (۷)

۳۱-۲۷-۲

الهی از خودم بستان و گم کن بنور پاك بر من اشلتم (۸) كن

۱۴

سر سرو قدش شد بازگونه دوتا شد پشت او همچون درونه (۹)

۲۶

براه اندر همی شد راه شاهی (۱۰) رسید او تا بنزد پادشاهی

۳۴-۲۹-۲۵

(۱۱) در ۲۶ چراغان شب (۲) شب چك شب برانست که درین

زمان شب یازدهم شعبان را دانند و گویا در زمان قدیم یکی از جشنهای ایران باستان بوده و بدرستی معلوم نیست کدام شب بوده است (۳) در

۲۶ هشتم (۴) دیس شبیه و مانند باشد و طاق دیس و حور دیس از همین کلمه آمده و در ۳۱ شبهی دیس (۴) در ندیس همانا باشد و در ۲۶ دزدن دیس»

(۶) در ۲۷ و ۲۸ خك (۷) یاغوش غوطه بیدن باشد (۸) اشلتم ره‌مای باشد

(۹) درونه کمان ندافی باشد (۱۰) راه شاه را فرهنگ نویسان گذر آباد

و فراخ نوشته اند و شاید در اصل همان شاهراه بوده باشد

باب نهم

مثنویهای اوزان دیگر

مثنوی بحر مضارع

ای بلبل خوش آوا آوا ده ای ساقی آن قدح با ماده

۳۵-۳۴

جوانی گسست و چیره‌زبانی . طبعم گرفت نیز گرانی

۳۸

با صد هزار مردم تنهائی بی صد هزار مردم تنهائی (۱)

۴۵

مثنوی بحر سریع

جامه بر صورت دهر ای جوان چرك شد و شد بكف گازران

رنگ همه خام و چنان بیچ و تاب منتظرم تا چه بر آید ز آب

۶۳-۴۶

مثنوی دیگر بحر هزج

بگرفت بچنگ (۲) چنگ و بنشست (۲) بنواخت بنشست چنگ را شست (۴)

۷۱-۴۳-۳۱-۲۷-۲۶

(۱) عنصری مضمون این بیت را برده و چنین گفته است :

اگرچه تنها باشد همه جهان با اوست و اگرچه با او باشد همه جهان تنهاست

(۲) در ۲۷ برك (۳) در ۳۱ چنگ بنشست و در ۷۱

بچنگ و چنگ بنشست (۴) شست اول بمعنی مضارب و شست دوم

تاریست که بر سازها کشند و در ۷۱ بنواخت نشست و چنگ را شست

نه کفشگری که دوختستی نه گندم وجو فروختستی

۳۵

ضمیمه

هر آنکه خانم مدح تو کرد در انگشت

سر از دریچه رنگین برون کند زین (۱)

(۱) هنگامی که چاپ کتاب باین جا رسیده بود متوجه شدم که در تذکره حسینی تألیف میر حسین دوست سنجلی (چاپ لکنه ۱۲۹۱ — ص ۱۳۰) این بیت با سه بیت دیگر (ایات ۳۸۳ در صحنه ۱۰۲۳ و ۵۱۲ و ۵۱۳ در صحنه ۱۰۴۴) بنام رودکی ثبت شده است و چون در جای خود فوت شده بود بناچار در پایان اشعار رودکی افزوده شد و چون نسخه دیگر سراغ ندارم نتوانستم مصرع دوم را که نادرست می نماید اصلاح کنم .

ضمایم و تعلیقات

ضمیمه ۱ مربوط بصحیفه ۴۶۰ (مجلد دوم)

سماعی در کتاب الانساب نخست در ماده «بنجی» ذکرى از رودكى دارد بدین گونه :

« البنجی ، بفتح الباء المعجمة بواحد وضم النون و فى آخره الجیم ، هذه النسبة الى قرية من قراء رودك بنواحي سمرقند يقال لها بنج رودك و هى قطب رودك و من هذه القرية كان شاعر المعروف ابو عبدالله الرودكى و ساذكره فى الراء ، لانه اشتهر بذلك ولسكنه كان من بنج . قال ابوسعده الادريسي الحافظ : قبر ابى عبدالله الرودكى مشهور بها ، هو خلف بستان بنج رودك ، يزار و قد زرته . »

يعنى بنجى بفتح باى يك لقطه وضم زون ودر آخر آن جیم نسبتى است بقریه اى از قریه های رودك در نواحى سمرقند كه آنرا بنج رودك گویند و آن قطب رودكست و از آن قریه بود شاعر نامى ابو عبدالله رودكى و ذكر او در حرف راء خواهد آمد زیرا كه بآن معروف ترست ولى از بنج بود . ابوسعده ادريسى حافظ گوید : قبر ابو عبدالله رودكى در آن مشهورست و در عقب بستان بنج رودكست و آن را زیارت مى كنند و من زیارت کرده ام .

سپس در جای دیگر در ماده رودكى چنین گوید :

«الروذکی، بضم راء و سکون الواو و فتح الذال المعجمه و فی آخرها الکاف، هذه النسبته الى روذک و هی ناحیه بسمرقند و بها قریه یقال لها بنج و هذه القریه قطب روذک و هی علی فرسخین من سمرقند و المشهور منها الشاعر الملیح القول بالفارسیه السایر دیوانه فی بلاد العجم ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی الشاعر السمرقندی، کان حسن الشعر متین القول قیل اول من قال الشعر الجید بالفارسیه هو و قال ابوسعدا لا درسی الحافظ: ابو عبدالله الروذکی کان مقدما فی الشعر الفارسیه فی زمانه علی اقراءه، یروی عن اسمعیل بن محمد بن اسلم القاضی السمرقندی حکایه حکاها عنه ابو عبدالله بن ابی حمزه السمرقندی لا نعلم له حدیثا مسندا و بعد ان رایت له روایه لم استحسن ترک ذکره قال: و کان ابو الفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن احمد و الی خراسان یقول: لیس للروذکی فی العرب و العجم نظیر و مات بروذک سنه ۳۲۹»

یعنی: روذکی، بضم راء و سکون واو و فتح دال نقطه دار و در آخر آن کاف، نسبتست بسوی روذک و آن ناحیه ای از سمرقندست و در آنجا قریه ایست که آنرا بنج گویند و آن قریه قطب رودکست و بر دو فرسنگی سمرقندست و مشهور از آنجاست شاعر شیرین گفتار در زبان فارسی که دیوان او در شهرهای ایران رواج دارد ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم روذکی شاعر سمرقندی که نیکو سخن و متین گفتار بود و گویند نخستین کسی که شعر نیک بفارسی گفت او بود و ابوسعدا درسی حافظ گوید: ابو عبدالله روذکی در شعر فارسی پیشوای زمان خویش بر اقران خود بود، از اسمعیل بن محمد بن اسلم قاضی سمرقندی

حکایتی روایت کنند که ابو عبدالله بن ابوحزرة سمرقندی ازو حکایت کرده است ازو حدیث مسند نمی دانیم و پس از آنکه ازو روایتی دیدم که نیکو نبود ذکر آن را رها کردم و گوید: ابوالفضل بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد امیر خراسان می گفت: رودکی را در عرب و عجم مانند نیست و در روزك بسال ۳۲۹ مرد ...

ضمیمه ۲ مربوط بصحیفه ۴۶۱ (مجلد دوم)

ابو نصر عتبی در کتاب یمینی در باره سبکتکین چنین گوید:

«الی ان ورث السلطان المؤید یمین الدولة و امین الملة مكانه (ای مکان ایبه سبکتکین) فخلفه فی ترتیب الامور و تدبیر الجمهور و تالف الاخوة و الاقارب و استماله القلوب ببذل الرغائب الی ان استقل به سریر الملك مطاعا و تناهضت و لاة الاطراف الی بیعته سراعا فوجدتهم قد عدلوا فی معانیها علی ماسار فی اکناف الحضرة من الاشعار الفارسیة لازدحام شعرائها علی بابہ الرفیع بقصایدہم التي قد غبر و ابها فی دیباجة الروذکی و صنعة الخسروی والدقیقی »

یعنی: تا اینکه سلطان مؤید یمین الدولة و امین الملة جای اورا (یعنی جای پدرش سبکتکین را) بارث گرفت پس در سازدادن کارها و اداره کردن مردم و فراهم کردن برادران و خویشاوندان و بدست آوردن دایها بوسیله بر آوردن اندیشهها جائسین وی شد تا اینکه بر تخت ملک ازو پیروی کردند و حاکمان اطراف بییعت او شتافتند و من ایشانرا یافتم که در معانی آن باشعار فارسی که در درگاه آن حضرت پراکنده شده شده بود وسیله می جستند از بسکه شعرای آن درگاه بر پیشگاه بلندآن

با قصاید خویش که دارای رونق روزکی و صنعت خسروی و دقیقی بود فراهم آمده اند ... »

حمیدالدین ابوعبدالله محمود بن عمر نجاتی نیشابوری در شرحی که بکتاب یمینی نوشته است در شرح این کلمه چنین گوید :

« و یخاطب الروذکی شاعر مفلک و مطرب فایق استاذ منسوب الی رودک نسف کان ملازم نوح بن منصور و قد سمل آخر عمره و اشعاره الف الف و ثلثمائة بیت ، کذا ذکره الرشیدی فی قصیده له انشدها فی کتابه الموسوم بسعد نامه ... »

یعنی : روزکی بشاعر مفلک و خنیاگر فایق استادی گفته می شد که منسوب بروذک نسف بود و ملازم نوح بن منصور و در پایان زندگی چشم او را میل کشیدند و اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بوده است ، چنانکه رشیدی گوید در قصیده ای که در کتاب خود بنام سعدنامه سروده است ... احمد بن علی بن عمر منینی در شرح دیگری که بر آن کتاب بنام الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی نوشته در شرح همین کلمه چنین گوید :

« الروذکی ، بضم الراء و سکون الواو و فتح الذال المعجمة فی آخره کاف مکسورة قبل یاء النسب ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن ابن آدم الروذکی السمرقندی منسوب الی روزک و هی قریة من نواحی سمرقند علی فرسخین منها و هو شاعر مفلک جید الشعر بالفارسیة متین القول حتی قیل ان اول من قال الشعر الجید بالفارسیة هو و قال ابوسعدا لا درسی الحافظ :

ابوعبدالله الروذکی کان مقدما فی الشعر الفارسیة فی زمانه علی اقرانه و مات بروذک سنة تسع و عشرين و ثلثمائة ، کذا فی انساب السمعانی

و قال النجاشی : کان یلازم نوح بن منصور وقد سمل فی آخر عمره و اشعاره
الف و ثلثمائه بیت کذا قاله الرشیدی فی قصیده له انشد ها فی
کتابه الموسوم بسعد نامه .

یعنی : روذکی ' بضم راء و سکون واو و فتح ذال نقطه دار و در
آخر آن کاف مکسور پیش از یاء نسب ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن
عبدالرحمن بن آدم روذکی سمرقندیست منسوب بروذک و آن قریه ایست
از نواحی سمرقند در دو فرسنگی آن و وی شاعر مفلک نیکو شعر بفارسی
و متین گفتار بود تا اندازه ای که گویند نخستین کسی که شعر نیکو بفارسی
گفت او بود و ابوسعدا درنسی حافظ گوید : ابو عبدالله روذکی در شعر
فارسی بر اقران خود پیشوا بود و در روذک بسال سبید و بیست و نه
درگذشت چنانکه در انساب سماعیست و نجاشی گوید : ملازم نوح بن منصور
بود و در پایان زندگی چشم او را میل کشیدند و اشعار او هزار هزار و
سبید بیت بود چنانکه رشیدی گفته است در قصیده ای که سروده است
در کتاب خود بنام سعدنامه ..

ضمیمه ۳ مربوط بصحیفه ۴۷۱ (مجلد دوم)

در باب جیهانی رجوع کنید بمقاله من که در مجموعه مقالات
ادبی مجلد اول از صحیفه ۲۴۱ تا صحیفه ۲۸۰ چاپ شده و بزودی
انتشار خواهد یافت و در آنجا آنچه اطلاع درباره مردان نامی این خاندان
بوده است فراهم کرده ام و اینک خلاصه بسیار موجزی از آنرا تکرار
می کنم :

از خاندان جیهانیان چهار وزیر و دو امیر برخاسته اند :

(۱) ابو عبدالله محمد بن احمد بن نصر جیهانی معروف بجیهانی بزرگ که ظاهراً از سال اول پادشاهی نصر بن احمد سامانی یعنی از سال ۳۰۱ وزیر او شده است و پیش از آن کاتب امیر احمد بن اسمعیل بوده و قطعاً تا ذیقعدۀ سال ۳۰۹ وزیر بوده است و گذشته از رودکی شاعران تازی زبان نیز او را مدایح بسیار گفته اند و وی را مؤلفات بوده است و پس از او ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر معروف بوزارت نصر بن احمد رسیده است.

(۲) عبیدالله بن احمد جیهانی برادر وی بوده است که در سال ۳۰۹ از جانب سامانیان حکمرانی بست و رنج داشت است و پیش از آن بدین مقام رسیده بود.

(۳) ابو منصور جیهانی که در ربیع الاول ۳۰۱ از بست بسیستان رفته و در سال ۳۰۲ از جانب احمد بن اسمعیل عامل بست بوده و يك چند بسیستان رفته و در همان سال در کشته شدن احمد بن اسمعیل و جلوس نصر بن احمد بازگشته و در جمادی الاولی ۳۰۲ با فضل بن حمید در محل نوزاد جنگ کرده و شکست خورده و بزابلستان رفته است و بار دیگر با سعد طالقانی بیست بازگشته و سپس در ذیقعدۀ ۳۰۲ در يك فرسنگی زمین داور با محمد بن طغریل جنگ کرده و درین جنگ سعد طالقانی با او دستیاری کرده است و در شب دوم محرم سال ۳۰۳ سعد طالقانی بدست محمد بن طغریل گرفتار شده و ابو منصور جیهانی شکست خورده و رفته است و سپس در سال ۳۰۹ حکمرانی هرات و فوشنج و بادغیس یافته و بیادغیس رفته است و ازین قرار وی از عاملان بزرگ دربار سامانیان بوده و از ۳۰۱ تا ۳۰۹ در کار بوده است . احتمال می رود که این ابو منصور همان

عبدالله بن احمد سابق الذکر باشد و ابو منصور کنیه او بوده است .
 (۴) ابو علی محمد بن احمد بن نصر جیهانی پسر جیهانی بزرگ که
 در سال ۳۲۶ پس از عزل ابو الفضل بلعمی وزیر نصر بن احمد شده است و
 در سال ۳۳۰ در زیر آوار رفته و هلاک شده است .

(۵) ابو عبدالله احمد بن ابو علی محمد بن ابو عبدالله محمد بن احمد بن
 نصر جیهانی یعنی پسر ابو عبدالله سابق الذکر و پسر زاده ابو عبدالله محمد جیهانی
 بزرگ که وی وزیر منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵) و نوح بن منصور (۳۶۷-
 ۳۸۷) بوده است و گویا در سال ۳۶۵ وزیر شده است و در ربیع الثانی
 ۳۶۷ معزول شده و این وزیر مرد بسیار دانشمندی بوده و کتابهای
 چند تألیف کرده است که از آن جمله بوده است : کتاب المسالك والممالك ،
 کتاب آئین مقالات ، کتاب عهود للخلفاء و الامراء ، کتاب الزیادات فی
 کتاب آئین فی المقالات ، کتاب الرسائل .

(۶) ابو الفضل محمد بن ابو عبدالله احمد بن ابو علی محمد بن ابو عبدالله
 محمد بن احمد بن نصر جیهانی که پسر ابو عبدالله احمد بن محمد سابق الذکر و پسر زاده
 ابو علی محمد بن محمد و نیر ابو عبدالله محمد بن احمد بن نصر جیهانی بزرگ بوده است
 و پیش از سال ۳۸۸ بوزیری سامانیان رسیده و آخرین وزیر آل سامان
 بوده و پس از آنکه چند وزیر نالایق پیش از او برگزیده اند او را بوزارت
 برداشته اند .

ضمیمه ۴ مربوط بصحیفه ۴۷۱ (مجلد دوم)

رسالة ملازاده کتاب کوچکیست در ذکر مشاهد بخارا و بزرگان
 و اولیا و مشایخی که در آن شهر مدفونند . مؤلف خود نام خویش را
 در آن چنین آورده است : « این حقیر فقیر کم بضاعت خادم الاولیاء العبد

احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء « و این کتاب را در ذکر مشاهد بزرگان در شهر بخارا و اطراف آن تأییم فرسنگی نوشته است .

نسخه‌ای که در تألیف این کتاب بدان رجوع کرده‌ام نسخه ایست متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار (دانشکده معقول و منقول) که این کتاب و تاریخ بخارا هر دو بیک خط نوشته شده و باهم جلد کرده اند .

نسخه ایست بقطع کوچک هشت صفحه‌ای بر کاغذ نازک زرد رنگ تیره رنگ و روغن دار که تمام صحایف آن جدول زرین و سیاه دارد طول و عرض کاغذ ۱۹ و ۵ سانتی متر در ۱۲ و قطر آن ۲ سانتی متر ، طول مسطر ۱۴ در ۷ و هر صحیفه آن ۱۷ سطرست بخط نسخ تعلیق معمولی و جلد سوخته و حاوی ۱۱۰ ورقست . آغاز کتاب : « الحمد لله الذی تفرد بالبقاء و توحید بالعز و الکبرياء اما بعد هذا ذکر طایفه من اهل بخارا و نواحیها من العلماء و الکبراء و المتأیخ المتقدمین و المتأخرین الذی درست قبورهم و اطمست آثارهم قدس الله ارواحهم . . . » ۳۶ ورق ازین مجلد شامل رساله ملازاده است و در پایان آن چنین رقم کرده اند :

« .. در تاریخ شهر شعبان المعظم بود که این نسخه شریف باتمام رسید در هزار و صد و شش علی ید العبد الضعیف محمد شفیع بن مغفوری مرحومی آخوند ملا نظر محمد . تمام شد کتاب بدست ثناء المله بن ضاء الحق واد حاجی مواوی مولانا علامه فرید و حد در غره صفر ختم بالخیر و الظفر در سنه دوست سی چهار هزار از هجرت بنی صلی الله علیه و سلم و علیه السلام ،

کاتب این کتاب بی انجام منخدم سائمه مند زهر آسام

نام این کتاب رساله ملازاده است بزرگان شهر و ندیم فرسنگی را

بیان می نماید لیکن موجزست .

شد بتوفیق الله ینام نسخه ام در روز چارشنبه تمام
 هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم «
 ازین کتاب نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای ملی
 ایران هست .

ضمیمه ۵ مربوط بصحایف ۴۷۱ و ۵۴۵ (مجلد دوم)

تاریخ بخارا در سال ۱۸۹۲ میلادی در پاریس بتوسط شارل شفر
 مستشرق فرانسوی چاپ شده ولی در آن چاپ از پایان کتاب شرح سلطنت
 نوح بن منصور و منصور بن نوح افتاده است و ظاهراً در نسخه اصل نبوده
 و افتادگی داشته است و در نسخه خطی متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار
 که با رساله ملازاده چنانکه پیش ازین شرح داده شد با هم نوشته اند آن
 نقیصه برطرف می شود و از روی آن نسخه خطی عیناً نقل کرده شد :

« امیر رشید ابوالقاسم نوح بن منصور بن نصر بن احمد بن اسماعیل
 السامانی ره ، چون امیر سدید روز یکشنبه از دنیا رفت روز دوشنبه پسر
 وی بملك نشست و با وی بیعت کردند و ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی
 وزیر شد و باز بسبب پیری عفو خواست و بعد از وی دوسه وزیر^۱ دیگر
 شد ، آنگاه امیر محمد بن عبدالله بن عزیر^۲ وزیر شد و کار ملك بارونق شد
 و ابو العباس تاش^۳ که سپهسالار لشکر بود معزول شد ، ابو الحسن محمد بن
 ابراهیم سپهسالار شد ، ابو العباس تاش خلاف کرد و نسابور بگرفت و سپهسالار

(۱) در اصل : روز (۲) در اصل : عزیر (۳) در اصل همه جا : تاش

ابوالحسن و پسر وی ابوعلی و ابوالحسن الفایق المخاصه بنشاپور رفتند و او را
 هزیمت کردند ، بسال سیصد و هفتاد و هفت و ابوالحسن الیاس^۱ از نشاپور
 بگریخت و بگریگان گریخت ، علی بن حسن با وی یار شد و بگریگان
 درآوردش و چون سپهسالار ابوالحسن محمد بن ابراهیم از دنیا برفت بآخر
 ذی القعدة سال سیصد و هفتاد و هشت پسر وی سپهسالار شد و بعد از
 وی امیر رشید از وی با کراهیت شد و او را معزول کرد و سپهسالار
 ابوالحسن الفایق المخاصه شد و بهری رفت و باوی حرب کرد و فایق المخاصه
 از وی بگریخت و بمرور رفت بتاریخ ذی الحجّه اندر سال سیصد و هفتاد
 و هشت از هجرت و بعد از وی ابوالحارث منصور بن نوح یکسال و نه ماه
 والی بود بکتوزون^۲ او را در سرخس بند کردند و ملک آل سامان از دست
 ایشان بیرون رفت والله اعلم . تمام شد این کتاب نرشیخی علی ید الاحقر
 والافقر ثناء . تواریخ انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام و ملوک سلاطین از وقت نزول
 حضرت آدم علیه السلام شش هزار و هفتصد و بیست سال از عهد حضرت ادریس
 علیه السلام پنج هزار سه صد نوزده سال ، از طوفان حضرت نوح علیه السلام
 چهار هزار هفتصد بیست دو سال ، از عهد حضرت ابراهیم علیه السلام هزار
 شصت شش صد هفتاد دو سال ، از عهد حضرت اسحاق علیه السلام هزار هفتصد
 سی و پنج سال ، از عهد حضرت موسی علیه السلام هزار شش صد شصت
 شش سال ، از عهد حضرت عیسی علیه السلام هزار سیصد سی هفت سال ، از
 خلافت حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه هفتصد هژده
 سال ، از خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه هفتصد شانزده سال ، از

خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه هفتصد شش سال، از خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شش صد نود چار سال و از وفات امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه شش صد و هفتاد و نه سال و از قتل امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه تسعصد شصت هفت سال، از وفات یزید علیه اللعنه ششصد شصت پنج سال، از وفات حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه ششصد شصت یک سال، از وفات عمر بن عبدالعزیز ششصد پنجاه سال، از عهد سبکتکین سیصد سی نه سال، از رفتن سلطان مسعود بغدادی صد سی و نه سال از وفات سلطان محمود سه صد و هشت سال و از وفات سلطان سنجر صد و هفتاد و شش سال.

منخدم دردمند خون آشام راقم بی رقوم بی انجام

شد بتوفیق خدای لاینام این کتابت روز یکشنبه تمام

۱۲۳۵ کاتبه پادشاه ثنابن ضیابن حاجی مولوی مولانا علامه منقار بیز.

ضمیمه ۶ مربوط بصحیفه ۴۹۴ (مجلد دوم)

کتاب «المحمدون من الشعراء» کتابیست تألیف وزیر جمال الدین ابوالحسن علی بن قاضی الاشرف یوسف الففطی وزیر و ادیب نامی و مؤلف تاریخ الحکماء متوفی در ۶۴۶ که در احوال کسانی که بزبان نازی شعر گفته و محمد نام داشته اند پرداخته است و از بن کتاب نسخه ای در کتابخانه ملی پاریس بنشأه 3335 Ar. هست و دانشمند نامی آقای عباس اقبال شرحی را که آنجا درباره ابو طیب مصعبی آمده است و در ورق ۶۹ پشت و ۷۰ روی آن نسخه است برای خود نوشته بودند و با کمال کرم آنرا بمن دادند و عینا آنچه در آن کتاب آمده بدین قرارست:

« محمد بن حاتم ابوطیب المصعبی ، من شعراء خراسان و وزرائها و ندمائها و رؤسائها فی کل ذلك له کمال و کان له خاطر و قاد و قلم جار و غلب علی الامیر نصر بن احمد بکثره محاسنه و وفور مناقبه و وزله مغ اختصاصه بمنادمته و لم تطل به الايام حتی اصابته عين الکمال و ادر کفته آفة الوزارة فسقى الارض من دمه و من مشهور شعره »

تپس همان اشعاری که ثعالی در یتمه الدهر از ابوطیب مصعبی آورده است درین کتاب نیز آمده است .

ضمیمه ۷ مربوط بصیحه ۵۳۱ (مجلد دوم)

کتاب ظفرنامه منظومه بسیار بزرگست ببحر متقارب دنباله شاهنامه فردوسی شامل تاریخ ایران از صدر اسلام تا سال ۷۳۵ هجری تألیف مورخ نامی قرن هشتم ایران حمدالله احمد بن ابوبکر بن نصر مسنوفی قزوینی مؤلف تاریخ گزیده و نزهة القلوب . مؤلف خود در دیباچه تاریخ گزیده (۱) می گوید : « . . . هر چند شغل این بنده آن فن نبوده و اسلاف و اقربای او صناعت تحریر و ساقط موسوم گسته ، اما در خاطر می گذشت که اگر فحای و مضامین علم تاریخ تاریخی بر شکل و شوه منها و من ذلك محرر گرداند و مفصل آنرا که بحسب ادوار روزگار و تعاقب لیل و بهار نامتناهی شده بجملا در سلك سیاق منتظم کسد جامع مفردات توجیهات این فن گردد و وضعی بر اصل باشد که انگست بر حرف آن توان نهاد بمرام نزدیک تر باشد و چون بواجبی قانون اشارات آنرا رعایت رود رغبت

مردم بدان بیشتر گردد ولیکن شروع در آن موقوف بود بر خاطر وقاد و ذهن نقاد و رفاهیت بال و فراغت حال و چون احیاناً شعری شکسته بسته اتفاق می افتد درین علم هوس نظمی می شود که از اول عهد مصطفی صلی الله علیه و سلم تا این زمان مبارک تاریخ منظوم مرتب گرداند و از آن پنجاه و چند هزار بیت گفته شد، اگر توفیق رفیق گردد بهفتاد و پنج هزار خواهد رسانید و بالقاب همایون مخدوم و مخدوم زاده جهانیان لازال قصر عمر معامرا و عمر خصمه قاصرا موشح گرداند. اما چون آن منظوم هنوز از صورت سواد بکسوت بیاض منقول نگشته عجالة الوقت را موجزی منشور که بالحقیقه مجمل این فنست ترتیب داده

از اینجا پیداست که در سال ۷۳۰ که تاریخ گزیده را می نوشته هنوز این منظومه ناتمام بوده است و پس از آن باتمام آن پرداخته. این منظومه ظفرنامه هم چنان که خود در ۷۳۰ در نظر داشته است منظومه ایست بزرگ شامل هفتاد و پنج هزار بیت بیحرم متقارب مانند شاهنامه فردوسی در تاریخ عرب و ایران و مغول تا سال ۷۳۵ و این نخستین کتابیست که حمدالله مستوفی بتألیف آن پرداخته و در آن زمان چهل ساله بوده است و پانزده سال تمام تألیف آن کشیده و پس از آنکه دو ثاث آن یعنی پنجاه هزار بیت را پرداخته آن کار را ترك کرده و تاریخ گزیده را نوشته و سپس در ۷۳۰ که از تألیف تاریخ گزیده فارغ آمده باز دنباله کار ظفرنامه را گرفته و پنج سال بعد در ۷۳۵ آنرا بیابان رسانده است و سپس بتألیف نزهة القلوب مشغول شده و آنرا در سال ۷۴۰ تمام کرده است^۱.

(۱) مقدمه ادوارد براون در تاریخ گزیده چاپ اوقاف کتب سر و

این منظومه بدین بیت آغاز میشود :

بنام خدائی که هست و یکیست جزو در دو گیتی خداوند نیست

در شماره ایات آن میگوید :

درین نامه از هفتصد و چند سال بگفتم حکایت ز هر گونه حال

سخن شد بهر صد ده اندر هزار بهفتاد و پنج آمد آنرا شمار

مؤلف خود گوید که پس از اتمام آن دوستی اورا گفته است که نام

آنرا ظفرنامه گذارد و درین باب گوید :

ظفرنامه کن نام این نامه را بدین تازه کن رسم شهنامه را

این منظومه را سه کتاب تقسیم کرده است : کتاب اول یا قسم الاسلامیه

من کتاب ظفرنامه در تاریخ عرب از صدر اسلام ، کتاب دوم یا قسم-

الاحکامیه من ظفرنامه فی ذکر العجم در تاریخ ایران از آغاز اسلام ،

کتاب سوم یا قسم السلطانیه من کتاب ظفرنامه فی ذکر المغول در تاریخ

مغول تا سال ۷۳۵ و در تقسیمات کتاب چنین گوید :

کتاب نخستین ز کار عرب پدید آمده نکته های عجب

باسلامی آن را لقب آمده چو اسلام از اهل عرب آمده

کتاب دوم شرح حال عجم درو گشته بیدا ز بیش وز کم

باحکام آنرا نهادم بنام چو بر حکم دین آن دول شد تمام

کتاب سوم آمده از مغول فروزنده چون از چمن برگ گل

بسلطانی آمد مر آنرا خطاب چو دارد بسلطان دین انساب

نظم این کتاب هم چنانکه خود نیز تصریح می کند بانزده سال

کشیده است و ازین هفتاد و پنج هزار بیت بیست و پنج هزار در تاریخ

عرب و بیست هزار در تاریخ ایران و سی هزار بیت در تاریخ مغولست، چنانکه خود گوید:

کشیدم درین پانزده سال رنج بگفتم سخن پانزده بار پنج
عرب بیست و پنج و عجم بیست هزار مغول سی هزار آمد اندر شمار
برای بدست آوردن مطالب این کتاب بکسانی که از عرب و از مغولان
آگاهی داشته اند رجوع کرده و خود درین باب گوید:

ز تازیك و از سروران مغول بجستم حکایت ز جزو وز کل
پس از آن گوید که این منظومه در سال ۷۲۵ هجری و ۱۶۷۴
اسکندری و ۷۰۲ یردگردی تمام شده است:

ز هجرت شده هفتصد و سی و پنج بر از رنج این نامه ام بود گنج
ز اسکندری از هزار این زمان چار و چار و ششصد فزون سالیان
ز شه یزدگردی دوبر هفتصد فزون گشته، شد رهنمایم خرد
کتاب طفر نامه کردم تمام ز ما بر بیمبر درود و سلام

ازین منظومه تا جایی که معاومت سه نسخه بدستست: نخست
نسخه ای بسیار زیبا و معتبر که در موزه بریتانیا^۱ هست و متن آن ظفر نامه
و حواشی آن نسخه شاهنامه فردوسیست و ظاهرا قدیمترین و بهترین
نسختهاست و مقارن زمان مؤلف بخط محمود بن سعید بن عبدالله حسینی
نوشته شده، دوم نسخه ای که متعلق بخوار سنس نامی ادوارد براون

(۱) Charles Rieu Supplement of the Catalogue of the
Persian Manuscripts in the British Museum London 1۸95
p. 172—174 .

بوده^۱ و اینک در کتابخانه دانشگاه کمبریج در انگلستان^۲ و سوم نسخه‌ای که در یکی از کتابخانه‌های استانبول بوده و دانشمند معاصر آقای محمدعلی قریت د ۱۰۱۵ است و می‌بایست هنوز هم باشد. نسخه‌ای که هنگام تألیف این کتاب بدست من بوده است همان نسخه موزۀ بریطاناست که عکس دو صحنه شامل تاریخ سلطنت نصر بن احمد سامانی را یک تن از دوستان من در لندن عکس برداشته و برای من فرستاده است.

ضمیمه ۸ مربوط بصحنه ۷۹۱ (مجلد سوم)

تاریخ قم کتابیست تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ بفرمان صاحب اسمعیل بن عباد وزیر معروف و در زمان فخرالدوله دیلمی بزمان تازی تألیف کرده و سپس حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ بفارسی ترجمه کرده است و بنام خواجه فخرالدین ابراهیم بن عمادالدین محمود بن شمس‌الدین محمد بن علی الصفی وزیر پر داخته است. اصل این کتاب که شامل بیست باب و پنجاه فصل بوده ظاهراً از میان رفته است و این ترجمه فارسی که تنها شامل پنج باب آنست و پانزده باب دیگر را ندارد گویا تنها ثلث کتاب را شامل است و معلوم نیست که مترجم هر بیست باب را ترجمه کرده و پانزده باب آن از میان رفته یا

E. G Browne and R. A Nicholson, A descriptive (۱)
Catalogue of the Oriental Manuscripts belonging to the
late E G. Browne deposited in the Cambridge University
Library, Cambridge 1932, 19

C.A. Storey, Persian Literature, Section II Fasciculus (۲)
I, London 1935, p. 81-82

اینکه تنها همین قسمت را ترجمه کرده است ولی نسخهای خطی که از ترجمه فارسی آن بدستست تنها شامل همین پنج باب اول کتابست. ازین کتاب شش نسخه خطی تا جائی که من آگاهی دارم در دسترسست و آقای سید جلال الدین طهرانی از روی نسخه خطی که بدست داشته در سال ۱۳۱۵ آنرا در طهران چاپ کرده است.

معتبرترین نسخه خطی که ازین کتاب بدستست نسخه ایست متعلق بدوست دیرین بزرگوار من آقای سید عبدالرحیم خلخالی و آن کتابیست دارای ۳۲ سائتی مطر طول در ۲۳۵ عرض و ۴ سائلی مطر قطر، طول سطر ۲۵ و عرض آن ۱۹، شامل ۲۱۸ ورق که هر یک ۱۷ سطر بخط نسخ تعلیق قدیم دارد و در میان جمله ها گروه های سرخ ساخته اند و سر فصلها را بخط ثلث با پیرایهای سرخ نوشته اند و جدول زرین و کبود دارد. جلد آن ساغری سوخته مندرسیست.

در پایان نسخه کاتب چنین رقم کرده است: « تمامه فی المجلده -
الثانیه . تم کتابه هذه المجلد الاو لی بتوفیق الله رب الاخرة والاو لی باشارة
الصاحب الاعظم الاعدل الاکرم المرتضی بعوالی الهمم دستور الوزراء فی
العالم مربی العلماء و الصلحاء ملجاء الضعفاء و الفقراء المنصور بنظر
الملك الولی الخواجه زین الدواة و الدنيا والد ان الله تعالی فی الخافقین
علوشانه علی یدی اقل عباد الله تعالی جرما و اکثرهم جرما بهاء الدین بن
الحسین بن بهاء الدین الحسن بن عبد الملك الحافظ غفر الله له و لوالديه

(۱) جایگاهی که نقطه گذاشته شده در اصل نسخه بواسطه پارگی و فرسودگی از میان رفته و خوانده نمیشود.

ولجميع المؤمنين والمؤمنات وقد وقع الفراغ من تحريره يوم الاثنين السابع والعشرين من شهر ذي حجة الحرام سبع وثلاثين وثمانماية هجرية نبويه بمدينة مصونة محروسة قم عماها الله تعالى عن طوارق الحدثنان و نوابب ال... ..
بیادگار نوشتم من این کتابت را اگر چه این خط من لایق کتا [ت نیست].
از اینجا پیدا است که این نسخه در روز دوشنبه ۲۷ ذیحجه ۸۳۷
شاید در زمان زندگی مترجم در شهر قم بخط بهاء الدین بن حسین بن
بهاء الدین حسن بن عبدالملک حافظ برای خواجه زین الدین نام نوشته
شده است و ظاهراً پنج نسخه خطی دیگر که در دست است همه از روی
این نسخه نوشته شده؛ زیرا که تاریخ آنها همه پس از این نسخه است.

ضمیمه ۹ مربوط بصحیفه ۷۹۲ (مجلد سوم)

در باره احمد بن منوچهر شصت کاه شاعر قرن ششم یگانه اطلاعی
که بدست است اینست که در کتاب راحة الصدور و آیه السرور تألیف محمد بن
علی راوندی آمده است که در سال ۵۸۰ سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی
مجموعه ای از اشعار ترتیب داده بود و زین الدین راوندی خال مؤلف اشعار
را در آن می نوشت و جمال نقاش اصفهانی صورت هر شاعری را در آن
می نگاشت در آن پس گوید: «... در آن حال امیر الشعراء و سفیر الکبراء
شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله که قصیده تتماج^۲ گفته است حکایت
کرد که سید اشرف بهمدان رسید، در مکتب ها می گردید و می دید

(۱) ر. ا. الصدور ج ۱ اوقاف گنج ص ۵۷ - ۵۸

(۲) تتماج ضم اول و سکون بانی قطعه های نازک و بلند از خمیر که درین زمان
رشته گویند.

تا کرا طبع شعرست ، مصراعی بمن داد تا بر آن وزن دو سه بت گفتم ،
 بسمع رضا اصفا فرمود و مرابدان بستود وحث و تحریص واجب داشت و
 گفت از اشعار متاخران چون عمادی و انوری و سید اشرف و بوالفرج
 رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاهنامه آنچه طبع تو بدان میل
 کند قدر دویست بیت از هر جا اختیار کن و یاد گیر و بر خواندن
 شاهنامه مواظبت نمای ، تا شعر بغایت رسد و از شعر سنائی و عنصری و
 معزی و رودکی اجتناب کن ، هرگز نشنوی و نخوانی ، که آن طبعهای
 بلندست طبع تو بیندد و از مقصود باز دارد . شمس الدین شصت کله گفت
 من و چند کس دیگر این وصیت را بجای آوردیم ، بمقصود رسیدیم و غایت
 مطلوب بدیدیم ”

ازین سخنان معلوم می شود که شمس الدین احمد بن منوچهر شصت
 کله همدانی (زیرا که در کودکی در همدان بمکتب می رفته است) معاصر
 با سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی معروف بطغرل سوه (۵۷۱ - ۵۹۰)
 آخرین پادشاه سلسله سلجوقیان عراق بوده و با مؤلف راجحه الصدور در
 در یک زمان می زیسته و چون این کتاب در اواخر قرن ششم تألیف یافته
 و از لحن عبارات آن پیداست که این شاعر در آن زمان هم می زیسته است
 مسلم میشود که از شاعران نامی اواخر قرن ششم بوده و نیز بدست که
 در جوانی در همدان بمکتب می رفته و در آنجا سید حسن عزیزی معروف
 بسید اشرف شاعر نامی قرن ششم را دیده است و برافتمائی وی در نثری
 پیشرفت کرده و او را قصیده ای بوده است مشهور و معروف بقصیده تماج
 که شاید در وصف تماج و لغزی در تماج بوده و یا اینکه کله تماج را

ردیف شعر خود کرده بوده است .

در موضوع لقب او پیداست که تذکره نویسان را اشتباهی روی داده است. دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراء لقب « شصت گله » را بنام منوچهری دامغانی شاعر بزرگ قرن پنجم افزوده است و پیش از آن این لقب را کسی درباره منوچهری ننوشته و دولت‌شاه گوید : « بغایت متمول و صاحب مال بود و بشصت گله از آن شهره شد » و پس از وی تذکره نویسان دیگر پیروی او همه این لقب را در حق منوچهری قائل شده‌اند و این لقب را « شصت گله » بکاف فارسی و لام مشدد وهم « شست کله » بکاف عربی و لام مخفف خوانده‌اند و پاره‌ای گفته‌اند که چون گله‌ها و احشام فراوان داشت او را « شصت گله » یعنی دارای شصت گله غنم لقب داده‌اند و کسانی که شصت کله دانسته‌اند گویند که شصت یعنی انگشت درشت دست وی نقصی داشت و کل و کله در لغت بمعنی اعرج و اشل نازیست ، چنانکه در زبان عوام طهران اینک کل و کله بضم بمعنی ابتر و ناقص و بریده است و وی را بدین جهت « شست کله » یعنی صاحب ابهام شل خوانده‌اند^۱.

پیداست که این اشتباه در تذکره الشعراء دولت‌شاه و از آنجا بکتابهای دیگر ازین جهت راه یافته است که ابن شمس الدین همدانی شاعر قرن ششم احمد بن منوچهر نام داشته و منوچهری شاعر قرن پنجم را نیز ابوالنجم

(۱) رجوع کنید بمقاله من بعنوان منوچهری دامغانی در مجله باختر اصفهان - شماره ۸ سال اول ترم ۱۳۱۳ - شماره ۹ مرداد ماه ۱۳۱۳ - شماره ۱۰ شهریور ماه ۱۳۱۳

احمد بن عوض بن احمد نام بوده است مشترك بودن كلمه احمد در نام هر دو
و كلمه منوچهری در نام پدر یکی و تخلص دیگری سبب شده است که شمس الدین
احمد بن منوچهر همدانی شاعر قرن ششم را با ابوالنجم احمد بن عوض بن
احمد منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم اشتباه کرده و لقب شصت کله را
که متعلق باولی بوده است بی جهت بدو می بسته اند.

بالجملة ازین شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله همدانی جز
آن سه بیت که در راحة الصدور آمده و در جوانی بدعوت سید اشرف
غزنوی بوژن و قافیت مصرعی که او خوانده بود سروده است شعری دیگر
بدست نیست و آن سه بیت اینست :

صیح بی روی تو نفس ترند	نفس عشق بی تو کس ترند
وصلی تو نگذرد بکوی امید	تا در خانه هوس ترند
بنده گر با تو یک نفس بنشست	جز بر آن یاد یک نفس ترند

ضمیمه ۱۰ مربوط بصحیفه ۷۹۴ (مجلد سوم)

در باره ابو شریف احمد علی مجلدی گرگانی که می بایست نام و نسب
درست او احمد بن علی باشد در کتابها ذکر کاملی نیست تنها محمد عوفی
در لباب الالباب^۱ در باب اول در فضیلت شعر و شاعری جائی که میگوید
ذکر پادشاهان گذشته بسخن شاعران زنده می ماند گوید : «... و ابو
شریف احمد علی مجلدی جرجانی عروس این معنی را بر منصه نمودار
جلوه داده است و می گوید :

از آن چندان نعیم این جهانی که مآذ از آل ساسان و آل سامان
 تنای رود کی ماندست و مدحت نوای بار بد ماندست و دستان *
 جای دیگری که ذکر از رفته در نسخه خطی فرهنگ اسدیست
 که در سال ۸۷۷ تمام شده^۱ و در آنجا در لغت شست گوید: « شست
 دیگر بمعنی نیش رگ زنان باشد و آنرا منمع نیز خوانند، چنانک
 مجلدی گوید:

آمد آن راهب مسیح پرست شست الماسگون گرفته بدست
 کرکس افکند و برنشت بروی بازوی خواجه عمید بست
 شست چون دید گفت عزعلا این چنین دست را شاید خست.
 این ابیات که بیت چهارمی هم دارد با اندک اختلافی بعنصری نیز
 منسوبست و در نسخهای دیوان عنصری بدین گونه آمده است:

آمد آن رگ زن مسیح پرست نیش الماسگون گرفته بدست
 طشت زرین و آبدستان خواست بازوی شهریار را بر بست
 نیش بگرفت و گفت عزعلیک این چنین دست را که یار دبست
 سر فرو برد و بوسه ای برلود و زسمن شاخ ارغوان بر جست
 البته پیداست که در نسخه فرهنگ اسدی در بیت دوم کلمه «کرکسی»
 خطای کاتبست و می‌بایست «کرسی» باشد و چون این دو نسخه را روی
 هم بریزیم نسخه درست این قطعه چنین فراهم میشود:

(۱) رجوع کنید به ص ۱۴ - ۲۱ از مجلد اول این کتاب

آمد آن رگ زن امسیح پرست شست الماسکون بگرفته بدست
 کرسی افکند و بر نشست پیروی بازوی خواجه عمید بیست
 دست چون دید گفت عزعلیک این چنین دست ران شاید خست
 سر فرو برد و بوسه ای بر بود وز من شاخ ارغوان بر جست

و چون قطعاً فرهنگ اسدی معتبرتر از نسخهای دیوان عنصریست
 شکی نیست که این قطعه هم از اشعار همان ابو شریف احمد بن علی مجلدی
 گرگانیست که در ناره رگ زدن و زبری یا خواجه محتشمی گفته است
 و چون اسدی در نیمه قرن پنجم می ریسته و گویا در ۴۶۵ در گذشته
 است و آن دو بیت که مجلدی در ناره آل سامان ورود کی گفته پداست
 که پس از بر چیده شدن سلطنت سامانیان سروده است مسلم میشود که ابو شریف
 احمد بن علی مجلدی گرگانی شاعر در اوایل و اواسط قرن پنجم می زیسته
 و شاعر نیکو سخنی بوده است. همان دوبیت اباب الالباب را نظامی عروسی
 در چهار مقاله^۲ آورده و آنجا نام او را شریف مجلدی گرگانی ضبط
 کرده و شاید تخلص یا نسب وی در اصل مجلدی بوده است که مجلدی نوشته اند.

ضمیمه ۱۱ مربوط بصحیفه ۷۹۴ (مجلد سوم)

منوچهری دامغانی در قصیده معروف خود در سایش ابو القاسم حسن
 عنصری شاعر نامی قرن پنجم که مطلع آن بدینگونه است
 ای بهاده بر میان فرق جان خویشتن
 جسم مازنده بجان و جان تو زنده نس

(۱) راهب را ظاهر اکابر نسخه فرهنگ اسدی پداست کنده مسیح درست از ش

خود نوشته است (۲) حاد اوقاف گب ص ۲۷

جایی که شعر عنضری و توانائی او را در شعر محی و صنف می کند گویند :

از خراسان بوشعیب و بوذر آن ترك كشی

وان صبور یارسی و آن لو کری^۱ چنگ زن

آن دو کرگانی و دو رازی و دو ولوالجی

سه سرخی و سه کاندز سفد بوده معتکن

از بخارا پنج و پنج از مرو و پنج از بلخ باز

هفت نیشابوری و سه طوسی و سه بوالحسن

کو فراز آیند و شعر اوستادم بشنوند

تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن

۱- مردد از ابو شعیب در بیت اول ابو شعیب صالح بن محمد هرویست

که از بزرگان سخن سرایان دوره سامانیان بوده است. رجوع کنید

بالباب الالباب ج ۲ ص ۵ و مجمع الفصحاء ج ۱ - ص ۶۶ .

گذشته از قطعه ای شامل پنج بیت که در تذکره ها بنام او آمده است

در فرهنگها نیز بشاهد لغات اشعاری از وهست :

این بیت جزو همان قطعه پنج بیتی است که باید بآن افزود و شاهد

لغت افدر بمعنی عم یعنی برادر پدر آمده است :

سلسله جمدی بنفشه عارضی کت سیاوش افدرو پرویز جد

این بیت شاهد کلمه آورست بمعنی فلك هفتم یا فلك زحل :

اگر دیده بگردون برگمارد ز سهمش پاره پاره گردد آور

این بیت شاهد کلمه پالاون بمعنی ترشی پالا و سماق پالان و

آبکش است :

افشود خون دل از چشم او ریخته یالاون مژگان فرو
این بیت شاهد کلمه کوفت بمعنی آسیب است از فعل کوفتن:

شاگر عصمت نبودم یاقی تا زمانه زد مرا ناگاه کوفت
این بیت شاهد کلمه یکون بمعنی یکسانست:

: تو بیگراسته بی آرایش چه بکریاس و چه بغزیکون
این بیت شاهد کلمه پاعنده است بمعنی پنبه بر هم چیده که
زطن بریستند:

جهانی شده فرتوت چوپاغنده سرکین
کنون گشته سه موئی و ندیده شد جاش
این بیت شاهد کلمه کیغ بمعنی سپیدیست که از پس خواب ویرامن
چشم باشد و نیز بیماران را و کسی که چشمش درد کند:
شگفت نیست گر از کیغ چشم من سرخست
بلی چو سرخ بود اشک سرخ باشد کیغ
این بیت شاهد کلمه باهکست از ماده باهکیدن بمعنی شکنجه
کردن و زدن:

دلان چو آب نامی نمان بهار بادی
از بیم ختم حاسد گش کننده نادانهاک
این بیت شاهد کلمه چا و از فعل چاویدن بمعنی لانه و زاری
کردنست:

ای عاشق مهجور و کلام دل خود دور
می نال و همی چا و که معذوری معذور

۲- مراد از بود در بیت اول گویا ابودر بود چنانست که در شیوه بخان در مدرسه ای نمی زیست و از عارفان بود که با واجز قونین چهارم درو معاصر سبکتکین بوده است و شعر تازی و فارسی می گفته را در این درو بیت از او است: تو بعلم ازل مرا دیدی . دیدی یا نسکه معیب بخیریدی تو بعلیم آن و من معیب همان . رد میکن آنچه خود پیتندیدی .

۳- مراد از ترك کشی در بیت اول همان شاعریست که ترك یا ترکی کشی ایلاقی نام داشته و از شاعران زمان سامانیان بوده است . رجوع کنند بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۶ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۷۶ .

۴- مراد از صنور پارسی در بیت اول قطعاً شاعر است که در قرن چهارم بوده است ولی نه در تذکره ها و نه در فرهنگها ذکر کرده اند و میان بیامده است .

۵- مراد از لوکری چنگ زن در همان شعر ابو الحسن علی بن محمد غزوانی لوگریست که مداح ابوالقاسم نوح بن منصور بن نوح سامانی (۳۶۶ - ۳۸۷) و برادر او احمد بن منصور و ابوالحسن عبیدالله بن احمد غنوی و بر معروف سامانیان بوده است . رجوع کنند بلباب الالباب ج ۲ ص ۱۵ و المعجم چاپ طهران ص ۱۹۵ و ۱۹۷ . گذشته از ۱۷ بیتی که در لباب الالباب از او آمده است این دو بیت هم که در المعجم بیاوست باید از او دانست .

ساقی ده آن گلگون قرقف را ۲
یا یافته از آتش کسرتیف را
نزدیک امیر احمد منصور
بر کوشک بر این شعر مردف را

(۱) رجوع کنید به فصحات الاسامی چاپ مطبع حیدری ۱۲۸۹ ص ۲۲۸ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۶۷ . (۲) قرقف قرق اول و مشکون دوم و فتح سوم شراب باشد

مراد از دو گره گدانی در بیت دوم یکی ابوسلیک گره گدانی و دیگر ابوزرعه مغربی گره گدانیست . . .

۶. . . ابوسلیک گره گدانی را از شاعران دورهٔ عمرون لیث صفاری (۲۶۵ - ۲۸۹) دانسته اند و ارین قراوی از قدیمترین شاعران زبان فارسی بوده و در قرن سوم می زیسته است . رجوع کنید بلباب الالبان ج ۲ - ص ۳۰۲ و مجمع الفصحاء ج ۱ - ص ۶۶. گذشته از چهاربیتی که در تذکره ها بنام او هست این ابیات هم در فرهنگها بشاهد لغات ستام او آمده :

این بیت در الهمعجم^۱ بنام اوست . . .

درین زمانه بتی نیست از تو نیکوتر

نه بر تو بر شمنی از رهبت مشفق تر

۱. این بیت نیز در الهمعجم^۲ بنام او ثبت شده :

ایمیزد بو حمد که همه بحمدت همی

ار کثیت تو خیر دوار خاندان تو

این بیت شاهد کلمهٔ زاغن بمعنی آروغست :

۲. لفظ فرط عطای او زند آزار^۱

پیوسته را امتلاء راعی .

۳. این بیت شاهد کلمهٔ غارچی بمعنی صبحیست .

خوش آن نبید غارچی بای دوستان یکدله

۴. کیتی بآرام اندرون مجلس بآنک و ولواه

۵. این بیت شاهد کلمهٔ وشم که مرغ کوچکی باشد و فیه وشمگیر از

همین کلمه است آمده :

در جنب علو همت چرخ . مانده شوشم پیش چرخست
بیت دیگری نیز بهمان وزن و قافیت بیت چهارم این ایست که مضمون
آن هم با همان بیت مناسبت دارد در فرهنگها شاهد کلمه پراشیده بمعنی
پیشیده بنام شاکر بخاری آمده است که اگر این بیت از ابوسلیک باشد
بیت دیگر هم از آن او خواهد بود و آن بیت اینست^۱ :

جلس پراشیده همه میوه خراشیده همه

ز پراشیده همه نقل کران کرده یله
در میان پرده های موسیقی قدیم ایران پرده ای بوده است بنام بوسلیک
که شاهد همین ابوسلیک کرگانی شاعر ساخته باشد و ازین قرار وی در
موسیقی هم دست داشته است .

۷ - اوزرعه صمری کرگانی از شاعران اواخر زمان سامانیان و
اواخر قرن چهارم بوده است . رجوع کنید بلبالب الالباب ج ۴ - ص ۱۰
۱۱ - وجمع الفصحاء ج ۱ ص ۸۲ . گذشته از نه بیت شعری که در تذکره ها
بنام او هست این قطعه نیز در سفینه ای بنام او آمده :

چه پوشی جوشن غفلت که روزی تو باشی نیر محنت را نشانه
امل ما عمرت اندر نه بمعبار نکه کن تا کجا گردد زمانه
مراد از دورازی یکی خواجه کمال الدین ابوالفتح پنداربن ابونصر
خاطری رازی و دیگر ابو محمد منصور بن علی منطقی رازیست .

۸ - کمال الدین ابوالفتح پنداربن ابونصر خاطری رازی شاعر معروف
ربان پهلوی و مداح مجدالدوله دیلمی (۳۸۷ - ۴۲۰) بوده و در سال

۴۰۱ در گذشته است . رجوع کنید بمجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۷۱ .
گذشته از هفده بیستی که در آنجا بنام پندار آمده است این ابیات نیز ازو
در سینه ها ثبت شده :

مرا گویند زن کن زانکه اندر دل هلاك آئی

عروسك پر چهيزك بر زجامه طمطراك^۱ آئی

نخواهی زن نخواهی زن که نه مه بگذرد حالی

رید بر ریش تو گرچه زمان ديك و داك^۲ آئی

و این قصیده که در کتاب مونس الاحرار بنام او آمده تحریف بسیار
در آن راه یافته و درست مفهوم نیست ولی درین مورد ثبت کردم که شاید
بعد تصحیح کرده آید :

خور رنگین و ماهك سرو بالا	ایا لای تو ام بر سرو بالا
کی اج دیمت نمو بکنج نافش	بیالیت نمو سرو ایچ بالا
سهای بسن و بالای تو داره	دل پردرد و میشم خیره بالا
وفسه فرشتاقت بنده فرزند	هلاله فرد هارت لایه ورلا
بآن بر بندت اسرم بوشاید	بلا فر لانیسه لایم بر اج لا
مرا خاله کبش دوشاردر در دل	ترا فرسیم راره عنبر آلا
همان دو عایه در سیمت آاو	مراسی زعفران فوزرت آلا
بیاردیم من کن دیم تو دست	مهراج دل بهل جنگ وولالا
بدامان عنبرین بخط مشکین	بدسنه نرگی بچشم شهلا

(۱) طمطراك گوا همان كده طمطراقت

(۲) ديك و داك بعضی قبل وفاست

بنش تو کُنه شمشاد نازش
 تولا بتو کردش این دل ریش
 فراسرم گر کنند ورز یگران کشت
 بخته چشمان فامانک و پروین
 اراز من که دانستی بکیهان
 چنین کت مار کی من رفتمی راست
 چو سوبه بوسین راز من ایگون
 مرا بیننده فرخان واک مدار
 سهای فادلم هم خواب و خورده
 منی کم هم نشین دزومینه دوشمار
 مراکت دوست کج من طبع بر
 گتم ببوسکیجی هم کنی منع
 منم چون کستی و موج و غرقاب
 دجلای سخن چشم قوافی
 دلا کردیش حسنت لاملف نی
 گنه هر کس نباشه در و یا قوت
 دیغا کت هلاله سر بسر کوه
 بکرزن گرد نرگس جام زرین
 هذا خواه جنده و ابوشی که ایون
 ونفشه فاشقاق اروج هم تست

این بهلوی نیز بنام او در کتاب المعجم آمده :

بچشم تو کُنه جادو تولا
 چرا داری بتمبرش تو ولا
 زمی بنهلند بگامی بکا لا
 همه شف می برم تاروج ویلا
 گرم دو شارنه کردی بدولا
 اگر بنه شه ای دینم بجولا
 فر آورده سها بسهرش الا
 که بر کردش سها مولی بمولا
 بروش خواف چشمانم ذکر لا
 که چشمش بمنه گوشش بکالا
 ونجینم دورویه لولوی لا لا
 گنش من بکنم ابکون تو می لا
 تبه لنگر شیه صبرم سجلا
 یکی دهم دگر ضد نعم لا
 تمامه بالف بکن تو مبرا
 دشرش نهلند فاروز و دیغا
 دوشی کته بنفشه سر بسر پا
 دو گل دیه نمواج مهد مینا
 بیرزه به حریر و وید بویا
 عقیق سرخه فاشیر وجه همتا

و ادو چشم شها لوجه شها لائی

مشکین کلکی سروین بالائی

و هم این بیت در آن کتاب بنام اوست :
 دیم من ودیم دوست آن اشایه این اج درد
 چونان گل دو دیمه نیمی سرخ ونیمی زرد

و نیز این بیت همانجا بنام اوست :
 نایا خو نکوئی که منی را بولم واتو دوا اواج باسه
 این دو بیت در همان کتاب بنام او آمده است :
 ای همه فرو تایید زمانه ولایت بتواج هروی مصفا
 سناس درد دل دشمن نشینه دی دل و کیان را در نه پیا
 این بیت نیز در فرهنگ جهانگیری بنام اوست :
 لحن اورا من و بیت بهلوی زحمة رود و سماع خسروی
 در باره نام او نیز اشکالی هست و آن اینست که در بیشتر کتابها
 بندار نوشته اند و در چند جا پندار آمده ولی ظهیر فاریابی جایی در
 مفاخرت می گوید :

در نهان سخنة طبعم بتماشا بنگر تا زهر زاویه ای عرضه دهم پنداری
 و پیداست که درین شعر اشارت باو کرده و کلمه پندار را بهر دو
 معنی آورده یعنی معنی حقیقی از پنداشتن بمعنی وهم و گمان وهم اشاره
 بنام این شاعر کرده و ازین جا پیداست که نام او بندار بوده است و اگر
 در کتابها بندار نوشته اند باملائی قدیمی و برسه الخط سابق بوده که پ
 را هم يك نقطه می گذاشته اند . مؤلف كشف الظنون کتابی بنام منتخب
 الفرس در لغت فارسی باو نسبت داده است .

۹ - ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی معروف بمورد نیز از

شاعران همان دوره بوده و در دربار آل بویه می زیسته و مداح فخرالدوله دیلمی بوده و با صاحب اسمعیل بن عباد وزیر مناسبات داشته است و در شعر نازی و فارسی دست داشته و گاهی منطقی و گاهی منصور تخلص می کرده است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۱۶ - ۱۸ و بمجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰۸ - ۵۰۹ . در تذکره ها ۴۸ بیت بنام او آمده است و از آن جمله است قصیده ای که در سفینه ها اشعاری چند بر آن افزوده میشود و نسخه کامل آن اینست :

نگاری سمن بوی و ماهی سمنبر	لبش جای جان و رخس جای آذر
بهار بتانست و محراب خوبی	بروی دلارام و زلفین دلبر
عذاب روان آفریده ز رحمت	بتی دایه جان و تیمار پرور
بدان چنبرین زلف و بالای سروین	ز چنبر کند سرو و از سرو چنبر
ایا آفتابی که تو تیره کردی	بمن بر جهان و تو چونین منور
شنیدم که در خلد کژدم نباشد	چرا با رخ تست دایم مجاور
مگر کژدم عنبرین اند شاید	کجا کژدم خلد باشد معنبر
بدآن دور خان آفت آفتابی	بدان قد بر رفته ضوء صنوبر
بدلها در ایدون مصور شدی تو	همانا که از هر دلیلی مصور
بانگشت بنمایم ار دور خانت	همی باده ز انگشتم آید مقطر
ترا لب چو باده مرا باده در لب	بیاور که گوهر شود یار گوهر
مرادل چو آتشکده کردی از غم	بدان روی چون آتش از شاخ عرعر
چرا از دلم دور داری رخانت	که خوشبوی تر باشد از ماه آذر
نماند باب اندرون شکرای بت	ترا ز آب حیوان بیارست شکر
که بی تیغ و خنجر کند کار جادو	ترا چشم جادوست با تیغ و خنجر

فری روی تابانت چون روی دولت
 چو بنشیننی از یای کوئی زگردون
 بمجلس درون چون بهاری شکفته
 ببوسه مکن وعده بدرود ما را
 که کافور بگشاید آب از دو دیده
 ز کافور و آن عنبر عارضینت
 پیش آور آن جام زرین که دولت
 ز مشک معصفر مئی آفریده
 اگر مزدخواهی تواز باده خوردن
 سر تاجداران و گردان گیتی
 کجا کمترین بندگان نشو بپژن
 فرون دارد او چا کر از طوس و نودر
 نیز قصیده دیگر ازو در تذکره ها آمده است بدین مطلع :

شد آن مودت و آن دوستی و آن ایام

که بر مراد دل خویش می بهادم گام

و درین قصیده در سفینه ها پس از بیت اول این بیت افزوده میشود.
 خرد اسیر هوا گشته و دل آن دو چشم

زمانه بیش من آورد هر چه بودم کاه

و سپس در پایان این قصیده این بیت را هم باید افزود :

مگر ستاره دانش که اوفتاد نخست ابر مقابله خواسته گرفت مقام
 این بیت را هم محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات
 در آنجا که گوید در ثبت سنجکست مغناطیسی بنام حجر الباهت که گویند

هر کس بجز مردم تبت بر آن بگذرد بخنده افتد و چندان بخندد که بمیرد
بنام او شاهد آورده است :

بسان مرد ایرانی بتبت بیاغ اندر گلی بشکفت خندان

این بیت نیز در کتاب المعجم^۱ بنام او آمده است :

باز گرم دل ز تو چنانکه بدادم صبر کنم صبر و هر چه بادا بادم

این بیت هم در حدائق السحر و در المعجم^۲ بنام او آمده است :
رسخاوت او نیل را بخیل شمار بر شجاعت او پیل را ذایل انگار

و هم این بیت در سفینه ای بنام او آمده است :

ز عشق تست که جانم جدا شود از تن

چه جای روح که من هم جدا شوم از من

و نیز این بیت در فرهنگها در شاهد کلمه سنخج بمعنی تنگی

نفس بنام او آمده است :

از غم و غصه دل دشنمت باد گاه در تاپاک^۳ و گاهی در سنخج

۱۰ - دو ولوالجی در همان بیت مراد از یکی از آنها ابو عبدالله

محمد بن صالح ولوالجی مروزیست که او نیز از شعرای سامانیان بوده و

و بنسبت نوایحی نیز معروفست منسوب بنوایح یکی از توابع مروی رجوع

کنید بلباب الالباب ج ۲ - ص ۲۲ .

۱۱ - اما ولوالجی دوم معلوم نیست که بوده است و می بایست

دیگری از شاعران زمان سامانیان باشد که نام وی و اشعار او بمانر رسیده است.

سه سرخی در بیت دوم مراد ابوطیب سرخی و امام ابوبکر محمد بن احمد واعظ سرخی و خجسته سرخی است :

۱۴ - ابوطیب سرخنی نیز از شاعران دوره سامانیان بوده است. رجوع کنید به مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۸۵.

۱۳ - امام ابوبکر محمد بن احمد واعظ سرخی معروف بابوبکر واعظ از اصحاب عارف مشهور قرن چهارم ابوسعید ابوالخیر بوده و شاعر زبردست و مردی دانشمند بوده و پس از مرگ ابوسعید او را مرثیت گفته است و تنها جایی که ذکر او آمده در دوجای از کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابی السعید^۱ است و از اینجا معلوم میشود که تا سال ۴۰۴ که رحلت ابوسعیدست زنده بوده و از اشعار وی جز بن دو بیت که از مرثیت او درباره ابوسعیدست چیزی باقی نمانده :

ز آن گفت آنکه گفت که حق را مکان بود

شبهت بدش که تو بمکان و مکین دری

از بهر خلق ایزدت اندر مکان نمود

زیرا که خلق راز برون نیست قادری

۱۴ - خجسته سرخی نیز از شاعران قرن چهارم و دوره سامانیان بوده زیرا که اشعار وی در فرهنگ اسدی آمده است و در تذکره هانامی ازو نیست و چند شعرا و در فرهنگها بشاهد لغات ضبط شده است بدین قرار. این بیت شاهد کلمه بنکوب بمعنی ریچالیست از گوز مغز و سیر و هاست کنند :

بسندہ نکردم ببتکوب خویش برآن شدم کز منش سیریش

این بیت شاهد کلمهٔ خاد و خاذ بمعنی مرغ گوشت ربایست :

در آمد یکی خاد چنگال تیز ربود از کفش گوشت و برد از گریز

این بیت شاهد کلمهٔ کوبین است و آن چیز است چون کفهٔ ترازو

از گیاه بافته که عصاران برز خرد کرده در آن نهند تا روغن از آن بیرون آید (مشتق از کوبیدن) :

باز گشای ای نگار چشم بعبرت تات نکوبد فلک بگونهٔ کوبین

این بیت شاهد کلمهٔ آبک بمعنی سیمابست :

مس و جود من شود از می بسان زر

گوئی که می چو آبک از اجزای کیمیاست

این بیت شاهد کلمهٔ فخمیدن بمعنی جدا کردن دانه از پنبه است و

بنام ابوشکور ورودکی نیز آمده است :

جوان بودم و پنبه فخمیدمی چو فخمیده شد دانه برچیدمی

این بیت شاهد کلمهٔ کنندست و آن بتترد و سرو بیلی باشد سراندر

چفته که ورزگران دارند مانند تبر تیشهٔ امروز و نیز بشاهد کلمهٔ ناوه

آمده است که تیشهٔ چوبین باشد :

برگیر کنندو تبر و تیشه و ناوه تا ناوه کشی خارزنی گردبایان

این بیت شاهد کلمهٔ کذدرست که احق باشد :

برین شش ره آمد جهان را گذر چنین دان که گفتم برای کذر

این بیت شاهد کلمهٔ بازه است که چوبی باشد نه درازو نه کوتاه آنرا

دو دستی و چوب دستی نیز گویند و شتر با آن دارند و این بیت بنام ورودکی

هم آمده است :

نشسته بصد خشم در کازه‌ای گرفته بچنگ اندرون بازه‌ای
سه که در سغد معتکن بوده‌اند در بیت دوم مراد ازین سه تن که
در سغد سمرقند ساکن بوده‌اند گویا یکی ابوالینبغی عباس بن طرخان و
دیگر ابو حفص سغدی باشد و سومی معلوم نیست که بوده احتمال می‌رود
رودکی باشد.

۱۵ - ابوالینبغی عباس بن طرخان از قدیمترین شاعران ایرانست
که در قرن دوم می‌زیسته . ابن خراذبه در کتاب المسالك و الممالك^۱
در حدود سال ۲۳۰ در باره شهر سمرقند قطعه‌ای بسبك فهلویات از گفتار
او آورده است و در آنجا کسبیه او بخط ابوالتقی ضبط شده و از احسن روایات
ابن خراذبه پیداست که وی در زمان مأمون می‌زیسته است و آن قطعه
اینست :

سمرقند کند مند بزینت که افکند

از شاش نه بهی همیشه نجهی

ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری در کتاب الوزراء والکتاب^۲
از گفته ابوالقاسم بن معتمر زهری گوید روزی بایحیی بن خالد و دوبرش
فضل و جعفر از راهی می‌گذشتم قضا را بابو الینبغی عباس بن طرخان
بر خوردم که بر سر راه ایستاده بود و مرا آواز داد و چون بنزدیک او
رفتم این شعر بر خواند :

صحبت البرامک عشر اولاً و بیتهی کراء و خبزی شراء

یحیی شنید و جعفر و فضل را مخاطب کرد و بسبکی خرد ابو الینبغی

اشاره کرده روز دیگر بامداد ابوالنبنغی نزد من آمد و او را گفتم چرا دیروز چنان گفتمی و خود را در خطر افکندی؟ گفت خاموش باش که چون بخانه رسیدم از سوی جعفر و فضل هریک بدره‌ای زر بمن رسید و هریک خانه‌ای نثر بمن بخشیدند و مقرر شد که از مطبخ یحیی کفاف مرا هر روز بفرستند. ازین جا معلوم میشود که ابوالنبنغی عباس بن طرخان لا اقل پیش از زوال برمکیان در ۱۸۷ بوده زیرا که بگفته خود ده سال پیاپی در مصاحبت ایشان زیسته است و ناچار از اوایل خلافت هارون الرشید در حدود سال ۱۷۰ در دستگاه ایشان راه یافته است و پس از آن تا زمان مأمون هم بوده است و چندی در بغداد پای تخت عباسیان می زیسته و چون نام پدر وی طرخان بوده و طرخان با طر خون عنوان رسمی پادشاهان سغد و سمرقند بوده است و وی نیز در باره سمرقند شعر گفته شکی نیست که شاهزاده سمرقندی بوده است. رجوع کنید بمقاله آقای عباس اقبال بعنوان «یکی ارشع‌رای قدیم فارسی زبان» در مجله علم و هنر شماره مرداد - بهمن ۱۳۰۷ ص ۳۲-۳۳. ۱۶ - ابو حفص سغدی همان کسیست که بخطای وی را نخستین شاعر زبان فارسی در قرن اول هجری دانسته و این شعر او را نخستین شعر فارسی شمرده اند.

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
اوندارد یار بی یار چگونه رودا
و نام او را در تذکره‌ها ابو حفص (۹) حکیم بن احمد یا احفص سغدی سمرقندی و شته‌اند و این خط را آنجا ناشیست که پاره‌ای از توبسندگان به میان آورده‌اند، چنانکه ادیب فضل الله قزوینی در کتاب المعجم فی آثار ملوک المعجم معروف بتاریخ معجم^۱ گوید. «بعضی می‌گویند که اول شعر فارسی ابو حفص

سغدی گفته است از سغد سمرقند و این ابوحفص در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است و ابونصر فارابی^۱ در اثنای تألیفات خویش ذکر او کرده است که ملقبست بشاهرود و بعد از ابونصر هیچ کس در عمل نیارورده بر صفحه نکشیده و او در سنه ثلثمائه هجریه نبویه بوده است و شعری که بوی منسوب کرده اند اینست :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا

چون ندارد یار بی یار چگونه رودا

شیخ علاء الدین علی دده سکنواری بسنوی در کتاب محاضرة الاوائل و مسامرة الاواخر^۲ گوید :

«اول من نظم الشعر الفارسی ابو العباس بن حنوذ المروزی ذکره السیوطی و غیره فی طبقات العجم». یعنی نخستین کسی که شعر فارسی سرود ابو العباس ابن حنوذ مروزی بود که سیوطی و دیگران در طبقات عجم نام از او برده اند.

و نیز همو در جای دیگر آن کتاب^۳ گوید : « اول من تکلم بالعراق فی بلدة مرو فی الاحوال الصوفیه و کان فقیها محدثا اما ما ابو العباس المروزی شیخ التصوف فی زمانه مات سنة ثلثمائه اوایل السیوطی » یعنی «نخستین کسی که در عراق در شهر مرو در احوال صوفیه سخن راند و فقیه و محدث امام بود ابو العباس مروزی پیشوای تصوف در زمان خود بود و در سال ۳۰۰ در گذشت از کتاب الاوائل سیوطی ».

شیخ الاسلام احمد بن یحیی بن محمد الحفید الهروی السافعی در کتاب الدرالنضید من مجموعة المفید لحفید^۴ متوفی در ۹۰۶ گوید : « اول من قال

الشعر الفارسی بهرام بن یزدجرد بن شاپور حیث قال :
 منم آن پیل دمان و منم آن شیر گله نام من بهرام گور و کنیتیم بوجبله
 و قیل الاول ابو حفص بن احوص من سغد سمرقند کان فی سنة
 ثلثمائة و الشعر هذا :

آهوی کوهی دردشت چگونه دودا یار ندارد چگونه دودا (؟)
 ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم
 که بنام ابو الحسن عبیدالله بن احمد عتبی وزیر معروف سامانیان تألیف
 کرده است^۱ گوید : « الشهر و ذآلة محدثة ابدعها حکیم بن احوص السغدی
 ببغداد فی سنة ثلثمائة للهجرة » .

شمس قیس رازی نیز در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم^۲ گوید:
 « و بعضی می گویند که اول شعر پارسی ابو حفص حکیم بن احوص سغدی
 گفته است از سغد سمرقند و او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است .
 ابونصر فارابی در کتاب خویش ذکر او آورده است و صورت آلتی موسیقاری
 نام آن شهرود که بعد از ابو حفص هیچ کس آنرا در عمل نتوانست آورد بر کشیده
 و می گوید او در سنة ثلثمائة هجری بوده است و شعری که بوی نسبت
 می کنند اینست :

آهوی کوهی دردشت چگونه دودا یار ندارد بی یار چگونه رودا
 از طرف دیگر ابو حفص نامی بوده است سغدی که کتابی در لغت
 فارسی نوشته و آن کتاب کوچکی بوده که مؤلف فرهنگ جهانگیری آنرا
 « فرهنگ ابو حفص » و سروری در مجمع الفرس « رسالة ابو حفص » و « نسخة

ابوحفص « نامیده و معلوم میشود تا سال ۱۰۰۵ و ۱۰۰۸ که زمان تألیف فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری است در دست بوده زیرا که هر دو از آن نقل کرده اند ، سروری پنج مطلب از آن آورده است : يك جا در لغت اخش بمعنی ارزش می نویسد : « در رساله ابو حفص سغدی بوذن رخس آمده و باین بیت عنصری متمسك شده :

خود فزاید همیشه گوهر اخش خود نماید همیشه مهر فروغ
دوم در کلمه جلب بمعنی نابکار گوید : « در نسخه ابو حفص سغدی بمعنی شور و فتنه و غوغا نیز آمده ، ناصر خسرو :

عامه بر من تهمت دینی و فضلی می نهند

بر سرم فضل من آورد این همه شور و جلب
سوم در لغت خس و خاش بمعنی خس و خاشاك می گوید : « ابو حفص سغدی خاش را بمعنی خائیدن آورده ، خواه از انسان و خراز از حیوان و باین بیت رودکی متمسك شده :

نشست و سخن را همی خاش زد ز آب دهان کوه را شاش^۱ رد

چهارم در لغت دیرند بمعنی دهر و زمان گوید : « ابو حفص سغدی دیرند را بمعنی تعویذ آورده و باین بیت رودکی متمسك شده که می فرماید :

ایا سرو من در تکاپوی آنم که دیرند آسا بیچم بتوبر

پنجم در لغت سماروغ بمعنی قارچ گوید : « اما در رساله ابو حفص سغدی بمعنی خاك شوره آمده و باین بیت عنصری متمسك شده که :

کجا من چشم دارم بر سخایت گل ولاله نروید از سماروغ

رشیدی نیز در فرهنگ خود چهار جا ازین کتاب نقل کرده است:
 نخست در کلمه استیم: بفتح آستین باشد خسروی گوید: «زود
 بگشای جنگ را استیم» و ابو حفص سغدی بمعنی دهان ظروف گفته
 و بهمین شعر تمسک جسته.

دوم در کلمه چر کر: «بالضم مفتی و فتوی حکمی دهد ابو حفص
 سغدی گوید:

بوس و نظرم جمال باشد بایار این فتوی من گرفته ام از چر کر
 سوم در کلمه دفنوك: «بفتح دال و ضم نون غاشیه منجیک گوید:
 از بزرگی که هستی ای خشنوك چا کرت برکتف نهد دفنوك
 و ابو حفص سغدی چاق گفته و همین بیت آورده».

چهارم در کلمه دیرند: «بکسر دال ویای مجهول و فتح راء روزگار
 وزمانه، رود کی گوید:

یافتی چونکه مال غره مشو چون نوبس دیده بیند این دیرند
 و ابو حفص سغدی بمعنی تعویذ آورده رود کی گوید:

ایا سرومن در تك وپوی آتم که دیرند آسا بپیچم بتو بر
 لیکن این بیت شاهد خصوصاً تعویذ نمیشود بلکه بمعنی عشق و پیچه
 مناسب ترست».

در باب شهرود صفی الدین عبدالمؤمن ارموی هم در رساله شرفیه
 در موسیقی گوید که ابن الاحوص شهرود را در سال ۳۰۶ هجری اختراع
 کرده است.

ازین سخنان معلوم میشود که قطعاً ابو حفص سغدی که شهرود را

اختراع کرده و موسیقی دان بوده و در بغداد در حدود سال ۳۰۰ می زیسته و این اختراع را در سال ۳۰۶ کرده است ابو حفص حکیم بن احوص سغدی نام داشته و ممکن نیست چنین کسی گوینده نخستین شعر پارسی باشد زیرا که قطعاً پیش از و هم چند تن دیگر اشعاری بزبان امروز گفته اند که در دست است. اما ابو حفص سغدی که رساله ای در لغت فارسی نوشته قطعاً پس از رودکی و حتی پس از منجیک و عنصری و خسروی و بالا اقل معاصر با ایشان بوده زیرا که اشعار ایشان را در کتاب خود آورده است. شعری که از ناصر خسرو سروری در لغت جلب نقل کرده ظاهراً آنرا از خود افزوده است زیرا که در موارد دیگر صریحاً می گوید بشعر عنصری و رودکی متمسک شده و درین مورد این تصریح را ندارد و گویا سروری خود از شعر ناصر خسرو شاهی بر معنی که ابو حفص آورده است یافته و آنرا ثبت کرده است زیرا اگر ابو حفص مخترع شهرود که تا ۳۰۶ زنده بوده همین مؤلف کتاب لغت باشد چون ناصر خسرو بگفته خود در سال ۳۹۴ ولادت یافته چنانکه در بیست سالگی بشمر گفتن آغاز کرده باشد آغاز شاعری او سال ۴۱۴ خواهد بود و آن صد و هشت سال پس از تاریخیست که شهرود اختراع شده و البته این از سیاق طبیعت دورست ولی در چهار مورد دیگر از کلام سروری یعنی در مورد عنصری و رودکی و در تمام موارد کلام مؤلف فرهنگ رشیدی یعنی در مورد خسروی و منجیک و رودکی از فجوای کلام هر دو پیدا است که دو شعر رودکی و در شعر عنصری و یک بیت خسروی و یک بیت منجیک در اصل نسخه رساله ابو حفص بوده زیرا که صریحاً می نویسند باین ابیات متمسک شده است. در باب

رودکی بهیچوجه تردید نیست زیرا که وی در سال ۳۲۹ مرده و آن بیست و سه سال پس از تاریخ اختراع شهرودست و مخترع این ساز با رودکی معاصر بوده و ممکنست چنین کسی شعر رودکی را در کتاب خود آورده باشد.

اما در بارهٔ عنصری هم دور نیست زیرا که وی در سال ۴۳۱ در گذشته و بقراین طبیعی و چنانکه طاهرکار حکم میکند ممکنست شصت سال شاعری و هشتاد سال عمر کرده باشد و آغاز شاعری او در سال ۳۷۱ یعنی در بیست سالگی او بوده باشد و درین زمان شصت سال از تاریخ اختراع شهرود گذشته است و چنانکه تصور کنیم ابن ابوحفص در همین زمانها در گذشته و از هشتاد تا نود سال عمر کرده باشد در حدود ۲۸۱ یا اندکی پس از آن ولادت یافته است و در زمانی که شهرود را اختراع کرده بیست و پنج سال ناگهتر داشته است. اما اہمترین دلیل عمر دراز عنصری آنست که شعر فراوان داشته و از آن جمله چند مثنوی بوده که از میان رفته و باره‌ای از اشعار آن مانده است و دیوان او که امروز بدستست تنها شامل مدایح پایان زندگی اوست که بجای مدایح محمود غزنوی و برادرش صربن ناصرالدین سبکتکین چیزی در آن نیست و از بختگی همین اشعار بدست که سخنان پایان زندگی اوست که در آن زمان دیو در شعر سار آزه‌وده بوده است.

اما منجیک و خسروی هم ممکن بوده است که با ابوحفص مزبور معاصر باشند زیرا که منجیک پیش از عنصری در گذشته و خسروی ناوی معاصر بوده است.

بالجمله از اشعار ابو حفص بجز آن بیتی که گویند نخستین شعر فارسیست بیتی را که مؤلف فرهنگ رشیدی بنام او آورده نیز باید از و دانست و ازین قرار تا کنون دو بیت از و بدست آمده است .

اما ابوالعباس بن حنوذ مروزی که فقیه و محدث و پیشوای تصوف در مرو بوده و نخستین کسی بوده که در عراق از احوال صوفیه سخن رانده و گویند نخستین کسیست که بزبان فارسی شعر گفته است ظاهر آهمان کیست که تذکره نویسان او را معاصر مأمون دانسته اند و گفته اند که چون در سال ۱۹۳ مأمون بمرو رفت او را بزبان فارسی مدح گفت و او خواجه زاده ای بود که بسیار دانشمند بود و در علم شعر مهارتی کامل داشت و هزار دینار از مأمون صلت این اشعار گرفت و محمد عوفی نام او را عباس و دیگران بکنیه ابوالعباس ثبت کرده اند و این چهار بیت را آن مدایح او بنام مأمون دانسته اند :

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فوق دین

گسترانیده بفضل وجود در عالم بدین

مر خلافت را توشایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مر زبان پارسی را هست تا این نوع بین

لیک از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت توزیب و وزن

سبک این اشعار و کلماتی که در آنها بکار رفته و وزن و قافیت آنها

کاملاً میرساند که نمکن نیست این اشعار را در قرن دوم و در سال ۱۹۳ سروده باشند زیرا که بهیچ وجه بزبان آن دوره و حتی دویست سال پس از آن هم شبیه نیست و اینکه شاعر در بیت سوم گوید «کس بدینمنوال پیش از من چنین شعری نگفت» مراد این نیست که پیش ازو کسی بزبان فارسی شعر نگفته و بلکه بیشتر بدان می نماید که خواسته است بگوید بدین قافیت کسی پیش ازو شعری نگفته است. اگر این اشعار را از قرن ششم ندانیم احتمال می رود که این اشعار را یکی از شاعران قرن چهارم در مدح ابوالعباس مأمون خوارزمشاه پادشاه سوم سلسله مأمونیان خوارزم مقتول در ۷۴۰ گفته باشد و تذکره نویسندگان از کلمه ابوالعباس و مأمون این داستان جعلی را بیرون آورده باشند چنانکه شاعر خود در بیت دوم گوید: «مرخلاف را تو شایسته» و اگر در سال ۱۹۳ هنگام آنکه مأمون در مرو بوده است گفته باشد محالست درست آید زیرا که مأمون در آن سال خلیفه نبوده و حتی ولیعهد پدر هم نبوده است. بیشتر چنین می نماید که ابن اشعار را يك تن از شعرای قرن ششم در مدح یکی از خلفای بنی العباس سروده باشد.

در میان شاعران قرن چهارم شاعری بوده بکنیه ابوالعباس که گاهی نام او را ابوالعباس عباسی هم نوشته اند و چون اسدی هم در فرهنگ خود اشعار او را آورده معلوم میشود که در قرن چهارم بوده و چند بیت از اشعار او در فرهنگها آمده است بدینقرار:

این بت شاهد کلمه گستاخ است:

معذور کن ای شیخ که گستاخی کردم

زیرا که غریبم من و محروم و خسته

این بیت شاهد کلمه کنجشک است :

کنجشک چگونه لرزد ایزباران چون یاد کنم ترا چنان لرزم

این بیت شاهد کلمه زافه است که گیاهیست مانند سیرکوهی :
من یکی زافه بدم خشک و بفرغانه شدم

مورد گشتم تر و شد قامت من نارونا

این بیت شاهد کلمه لسک بمعنی شبنم است :

گر کنون بار مرا مرگ همی خشک کند

بیم آست مرا لسک نخواهد زدنا

این بیت شاهد کلمه غلیواج است که نام مرغیست :

آن روز نخستین که ملک جامه ببوشید

بر کنگره کوشک بدم من چو غلیواج

این بیت شاهد کلمه انگشتال است بمعنی بسمار ناک :

زخان ومان وقرابت بغربت افتادم بهاندم اینجایی سازوبرگ و انگشتال

در کلمه پاتله بمعنی پائیل و دیگر دهان فراخ :

دی چو بسا کننده شدم یافتم آخر چون پاتله سفلیگان

در کلمه بلکغد بمعنی رشوه :

ای خواجه معبر خورسیرت مفسر

خواجه دوشس ستاند دویک دهد بخردی

بلحرب یار تو بود از مرو تا نساپور

سوگند خور که در راه بلکغد او نخوردی

در کلمه نرجسد از فعل ترنجیدن بمعنی سخت در هم کشیده شدن

و چپن آوردن :

جان برنجید از غم هجران مرا از نسیم وصل کن درمان مرا
در کلمه تکثر بمعنی دانه و هسته و تخم انگور :

تکثر نیست گوئی در انگور ار همه شیره دیدیم یکسر رزش

در کلمه واتگر بمعنی پوستین دوز و این شعر برودکی هم منسوبست:
نهاد روی بحضرت چنانکه روبه پیر بتیم واتگران آید از در تیماس

در کلمه نغغ بمعنی قفیز که در ماوراءالنهر ربیع خروار بوده است:

ای میر ترا گندم دشتیست بسنده بانغغ کی چند ترا هستم انباز
در کلمه تفته بمعنی تافته :

بجنگ دعوی داری وسخت تفته زنی

درشت گوئی و پر خوار و خستوانه تنی

در کلمه ختنبر یعنی مفلسی که لاف توانگری زند و خود را
مالدار نماید :

بافرا خبست ولیکن بستم تنگ زید آن چنان شد که چنوهیچ ختنبر نبود

در کلمه خاتوله بمعنی مکر و حيله و دغا و دویینی و دودلی :

اکنون که همیت باز باید داد خاتوله کنی و چند گونه شر

در کلمه درغان نام شهری در حوالی سمرقند:

یکی از جای برجستم چنان شیر بیابانی

برو غوئی زدم مانده روباه درغانی

در کلمه کلک بمعنی کلیک و احول :

وزفر و غش بشب تازی صد نقش نگین ز سر کنگره بر خواند مرد کلکا

در کلمه رنده بمعنی گیاهی بهاری که کوسفند بچریدن آن فربه شود:

رفتم بماء روزه بازار هر سمنده تا گوسپند آرم فربه كنم برنده

در كلمه سپوختن بمعنی فرو بردن :

تخم محنت بباش در گلشان خنجر کین سپوز در داشان

در كلمه شپخش بمعنی پوستین کهنه :

بینج مردیکی شخش پوستین بدتان بینج کودك نیمی گلیم پوشیده

در كلمه غنچه کردن بمعنی سرشیدن :

هیچ ندانم بچه شغل اندری ترف همی غنچه کنی با شکر
در كلمه غرید بمعنی دختری که بشرط دوشیزگی بشوی دهند و نباشد :
نرم لرمك چو عروسی که غرید آید بود

بار زآنسوی برندنش که ازیں سوباز آی

در كلمه کالیدن بمعنی درهم شدن و گریختن :

ز آرزوی جماع چون بالید شیر نر از لہب آن کالید

در كلمه مالکانه بمعنی حلوائ خشك هفت مغز :

کار من خوب کرد بی صلتی هر که او طمع مالکانه کند

دو كلمه مشت رنده بمعنی رنده بجان :

يك ذره ترا نکرد هموار نجار زمان ز مشت رنده

در كلمه ویرا بمعنی یاد گیرنده و آموزنده مشتق از كلمه ویر :

یکی مرد ویرا بیاید نخست که گوید نیوشیده هارا درست

در كلمه ورکاک که مرغیست مردار خوار بزرگتر از باز و منقار

راست دارد :

بجای مشک نبویند هیچ که سرگین بجای باز ندارند هیچ که ورکاک

در کلمه غاب بمعنی بازمانده و سقط :

هر دو ان عاشقان بی مزه اند غاب گشته چو سه شبه خوردی

در کلمه کیج بمعنی خردم بریده :

ندانستی تو ای خر عمر کیج لاک پالانی

که با خر سنگ بر ناید سرون بوسو خانی (؟)

در کلمه تشلیخ بمعنی سجاده :

این سلب من در ماه دی دیده چون تشلیخ در کیشان (؟)

در کلمه فلغند بمعنی پر چین خانه و باغ :

بار سیم غلبه چو چرم نماند غلبه پرید و نشست بر سر فلغند (؟)

در کلمه فرغند بمعنی گیاهی که چون لبلاب بر درخت پیچد و آلترا

خشک کند :

دم سلامت گرفته خاموش پیچیده بر عافیت چو فرغند

در کلمه غوشاذ بمعنی جایگاه گاو ان و گوسفندان :

سبوك و نوكت و بهمان گرفت دیزه فلان

و ما چو گاو ان گرد آمده بغوشاذ

در کلمه بالار بمعنی فرسب و تیر خانه :

توانم این دلیری من کردن زیرا که خم بگیرد بالارم

در کلمه شاوغر که نام ولایتیست در کنار ماوراءالنهر که آنجا ببابان

ریگست و از آن سوی ریگ کافرست و مردم شاوغر بیشتر کرباس باف باشند :

رورم از دودش چون نیم شبست شبم از یادش چون شاوغر

در کلمه ژوآغار که نام مغیست :

گفتا کہ یکی مشکیت نی مشک تبتی

کن مشک حشو نقیبست از خم ژو آغاز (۱)

در کلمۂ بغار کہ چوبکی باشد کہ درودگران در میدان شکاف چوب
نہند و کفشگران برکابید موزہ نہند و این بیت بنام عمارۂ مروزی ہم ہست
چغانکہ خواہد آمد :

ژاژمی خایم وژاژم شدہ خشتک خار ہا دارد چون نوک بغاز

در کلمۂ فغیاز بمعنی نودارانی و شاگردانہ و مژدگانی :

چون عقب ببخشیدی گزیت ببخش (۲) تو بدہ شعر نوت را فغیاز
در کلمۂ برجاس بمعنی نشانہ بُر :

منجمان آمدند خلخسان اباسطر لایہا چو برجاسا

در کلمۂ کماس کہ کوزۂ بہن باشد از چوب و سفال کہ زیر بغل
در آویزند :

گیرم کہ ترا اکنون سہ خانہ کماسست

بنویس یکی نامہ کہ چندت ہمہ کاست

در کلمۂ مرس کہ نام مغیست :

وبافدی تک امروز تو بدوات میر (۳)

توانگری و بزرگی و مرس را چینی (۴)

در کلمۂ زیغ بمعنی بساط بافتہ از دوخ :

زیغ بافان را باوشی بافان نہند طبل زن را نشانند برودنواز

در کلمۂ فراغ بمعنی باد سرد :

از ہر سوی فراغ بجان تو بستہ یخسب پیش چوسندان

در کلمه پشک بمعنی سرگین گوسفند :

پشک بر ملوکان مشکست و زعفران

بلسا و مشکشان مده و زعفران خویش (۴)

در کلمه کنجبال بمعنی آنچه پس از روغن گرفتن از مغزی بماند :

بس پند پذیرفتم و این شعر بگفتم از من بدل خرما بس باشد کنجبال

در کلمه نشل بمعنی چیزی که بچیز دیگر بریک دگر گیرند :

نامه که وصل ما خبرش نبود باب ترکن و بطاق برنشلا (۵)

در کلمه دنکل بمعنی ابله و بی اندام و دیوث و ش :

گر دنکل آمد این پسرت تا کی بر بندیش باخر هر مهتر

در کلمه آذرم بمعنی نمد زین :

که زینش آذرم و سیم و مرد بد سلست پسرش ما ر فضولست و مرد نشنا ما (۶)

در کلمه کوم بمعنی گیاه خشک که در شد کار یابند و نیش آن چون بنی باشد :

ماه کانونست ژاژک توانی بستن هم ازین کومک بر خشک و همی بند آنرا

در کلمه یوکان بمعنی زهدان و رحم :

زیش چون یوکانا سبلت چون سوهانا سربنیش چو بر رانی بانگکانا

در کلمه کدن که نام روستائیست :

بوالحسن مرد که زشتست او بگذار و بنده

آن مگبری که مراورا دو کسانند بکدن (۷)

در کلمه نیسو بمعنی نیشتر :

که من از جور یکی سفلله برادر که مراست

از بخارا بر میدم چو فراق از نیسو

در کلمه کازه بمعنی کاوه و آن چوبکی که درودگران در میان چوبهای
بزرگ نهند تا بشکافند و زیر ستونها نهند :

طبايع گر ستون تو ستون را هم بپوسد بن
نیوسد آن ستون هرگز کش از طاعت زنی کازه
در کلمه پاغنده بمعنی پنبه پیچیده که حلاجان گرد کرده باشند :
گر خدمت را نشایم تاپیش تو آیم (؟) با این سروریش تو چوپاغنده حلاج
در کلمه فکانه بمعنی بچه‌ای که پیش از وقت زادن هلاک شود :
ساده دلا کو دکامترس اکنون نه بیک آسیب خرفکانه کند
در کلمه فرغست بمعنی گیاهی که بپزند و بخورند :

ای میر شاعر یست همه ژاژ آنک ژاژنی ولیکن فرغستم (؟)
در کلمه کنند بمعنی تبرد و سروبیلی سراندر چفتند که برزگران دارند :
و گرت خنده نیایدیکی کشند بیار و یک دوبیتک ازین شعر من بکن بکنند
در کلمه فرخسته بمعنی بر زمین کشیده :

اومی خورد بشادی و کام دل دشمن نزار گشته و فرخسته
در کلمه نواجسته بمعنی نونشانده :

مرا بر ساعرك بسر ملکوت (؟) تازه شده چو باغ نواجسته
در کلمه رافه که نباتیست مانند سیرکوهی و بوی خوش دارد :
نرسم که روزگار بگذرد و ژاژ بر رسد

وزخانه آب رافه نیارد مرا حکیم

در کلمه کرگ که مرغ بر تخم نشسته باشد :

من بخانه دروآن عیسی عطار شما هر دو يك جای نشینیم چو دو مرغ کرگ

در کلمه غنجال بمعنی میوه‌ای ترش که حب الملوک گویند :
ودوش نامه رسیدم یکی ز خواجه نصیر

میان نامه همه ترف و غوره و غنجال
در کلمه غرن بمعنی بانگ و دمدمه گریستن در گلو :
دو دستم بستنی جو پوده پیاز دوپایم معطل دو دیده غرن
در کلمه امنه بمعنی توده هیزم شکافته :
هیزم خواهم همی دوامنه ز جودت

چون دوجریب و دوخم سیکی چون خون
ارین ابیات معلوم میشود که ابوالعباس عباسی در ماوراء النهر
سکونت داشته و شعر بسار داشته است زیرا که ۶۵ بیت ازو را فرهنگ
نویسان ضبط کرده اند (در باره ابوحفص سغدی رجوع کنید بمقاله من
بعنوان : « قدیم‌ترین کتب لغت در ایران » در شماره هفتم مجله شرق -
فرماه ۱۳۱۰)

۱۷ - اما سومین شاعری که از سغدنم می برد گویا مراد همان
ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی است که از مردم قریه بنج از قراء قصبه
رودک نزدیک سمرقند بوده است و سمرقند جزو ناحیه سغد بشمار میرفته .
از بخارا پنج در بیت سوم مراد بنج قن شاعر بخارائی است بدیقرار :
ابوالمثل بخارائی - ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخارائی -
امیر ابوالحسن علی بن الیاس اعاجی بخارائی - ابوالمؤید رونقی بخارائی -
سپهری بخارائی .

۱۸ - ابوالمثل بخارائی نیز از شاعران دوره سامانیان بوده است.

رجوع کنید بلباب الالباب - ج ۲ ص ۲۶ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۶۵ .
گذشته از چهار بیتی که در تذکره‌ها بنام او آمده است در فرهنگها
نیز ابیاتی چند از او ثبت کرده‌اند :

در کلمه سفج بمعنی خرنزه نارسیده که بشکنندوبآن شراب خورند:
نقل ما خوشه انگور بدو ساغر سفج بلبل وصلصل را مشکبر بردست عصیر
در کلمه فرخار نام شهر ترکستان که بت خانه آن معروف بوده است :
فرخار بزرگ ونیک جائیست گر معدن آن بت نوائیست
در کلمه گریز بمعنی وظیفه و ابن شعر بنام رودکی هم آمده است :
بیاز گریزی بمائم همی اگر کبک بگیریزد از من رواست
در کلمه استه که همان هسته ودانه میوه باشد :

کسی بی عیب نبود در زمانه رطب را استه باشد در میانه
در کلمه پاسخ و کلمه بایست بمعنی بایسته :
گفت من پاسخ تو باز دهم آنچه بیست تست ساز دهم
در کلمه باد پیچ بمعنی رسی که زنان و کودکان بندند و برونشینند
و در هوا معلق روند و آیند :

ز ناک خوشه فرو هشته روز بادنوان چو هندوانی برباد پیچ باز دیگر
در کلمه چکامه بمعنی قصیده :
چو گردد آگه خواه زکارنامه من بشهر یار رساند سبک چکامه من
در کلمه ستیهنده بمعنی نافرمان و سخن ناشنو و ستیزنده و فریادکننده
از فعل ستیهیدن :

بحیله چو روبه فریبنده بود . بکینه چو شیر ستیهنده بود

در کلمه^۱ فازیدن بمعنی خمیازه کشیدن :

شراب شب و نشائه آن نیرزد بفاژیدن بامداد خمارش

در کلمه^۲ فرهنجیدن بمعنی ادب کردن :

بفرهنجیدنش بستم کمر تنگ تودل را زو مکن زین پیستر تنگ

در کلمه^۳ کافت از کافتن بمعنی شکافتن و کاویدن :

سپاهی چو دارد سرازشه درینغ بیاید همی کافت آن سر بتینغ

در کلمه^۴ کاک بمعنی مردمک چشم :

جهان همیشه بدوشاد و چشم روشن باد

از آنکه کند ز چشم بد حوادث کاک

در کلمه^۵ موئیدن بمعنی گریستن :

ز نالیدنش کوه شد بی سکون ز موئیدنش شد دل سنگ خون

در کلمه^۶ نوشخوار چارپایان :

سیه کامد و دون و پر خوار بود شتر وار دایم بنوشخوار بود

در کلمه^۷ آبخوست بمعنی جزیره :

رفت در ریا بتنگی آبخوست راه دور از نود مردم دور دست

در کلمه^۸ کشته بمعنی خستک کرده در میوه :

بگماز گل بکردی و مارا بداد نقل امرود کشته دادی زین ریودانیا

در کلمه^۹ بلسکن بمعنی منجنیق و پیلوار افکن :

سروست و کوه سیمین جز يك میاش سوزن

خسته است جان عاشق وز غم ز کاش بلسکن

در کلمه^{۱۰} خوب بمعنی لبلاّب که بر درخت پیچد :

چنان چون خوک در پیچد بگلبن بیچم من بر آن سیمین صنوبر

۱۹ - ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخاری؛ نیز از شاعران زمان سامانیان بوده است. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۱۱ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۸۵.

۲۰ - امیر ابوالحسن علی بن الیاس اغاجی بخارائی از امرای دربار نوح بن منصور منصب اغاجی داشته که از مناصب مهم دربار بوده و بزبان تازی و پارسی شعر نیکو می گفته و از شاعران نامی زمان خود بوده و ظاهراً یکی از مندوحن دقیقی بوده است. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۱ ص ۳۱ - ۳۲ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۱ و تمة الیثمه ثعالبی نچاپ طهران ج ۲ ص ۱۱۴.

گذشته از اشعاری که از وی در تذکره ها آمده این ابیات نیز از او در کتاب المعجم هست :

اگر شب از در شاد است و باد خسرویا
مر انشاط ضعیفست و در ددل قویا
شبا پدید نیاید همی کرانه^۱ تو
برادر غم و تیمار من مگر تو یه
ثنای حران نیکو بسر توانم برد
هر آنکهی که تو تشبیب شعر من بویا

در فرهنگها نیز این اشعار بنام او آمده است :

در کلمه^۲ آرن بمعنی آرنج :

زمانی دست کرده جفت رخسار
زمانی جفت زانو کرده آرن

در کلمه^۳ بر خفج بمعنی گرانی که در خواب بمردمان افتد :

بوصال اندر ایمن بدم از گشت زمان

تا فراق آمد و یگر فتم چون بر خفج

- درکلمهٔ بشلیدن بمعنی چسبیدن و درآویختن :

در گد غریت زیا بشلیدنم نیست ممکن روی یاران دیدنم
درکلمهٔ پوک بمعنی بادی که بجهت آتش افروختن از دهان بدمند و
درین زمان پک و پک زدن گویند :

گر بر فکند گرم دم خویش بگوگرد بی پوک زگوگرد زبانه زند آتش
درکلمهٔ تنند بمعنی عنکبوت و کارتنه :

زباریکی وسستی هردویایم تو گوئی بای من پای تنندست
درکلمهٔ روانخواه بمعنی دریوزه گردگدا :

در آن کوی ببری روانخواه بود که دستش ز هر کام کوتاه بود
درکلمهٔ شکو خید از فعل شکو خیدن بمعنی اغزیدن و بسر درآمدن
و افتادن :

چو از سر کشی کرد هر سو نگاه شکو خید و افتاد بر خاک راه

درکلمهٔ غراشیده از غراشیدن بمعنی خشم آوردن :

چنان شد غراشیده از کینه اش که آتش زبانه زد از سینه اش
درکلمهٔ کربسو بمعنی کریاسه و چلیپاسه و وزغه :

کرگدن فعل جمله بستوهند کربسو شکل جمله مکروهند

درکلمهٔ کراشیده از کراشیدن بمعنی تباه شدن و پیریشان شدن کار :

بتا نا جدا گشتم از روی تو کراشیده و خیره شد کار من

درکلمهٔ الک که ماده ایست چسبنده که دسنهٔ کارد را بدان سخت
می کرده اند :

هیچ نایم همی ز خانه برون - گوئیم در نشا ختنند پلک

در کلمهٔ میتین بمعنی کلنگ و میل آهنین سنگ تراشان :

بتندی چنان اوفتد بر برم که میتین فرهاد بریستون

در کلمهٔ وایه بمعنی ضرورت و حاجت و مراد و مطلوب از فعل

بایستن :

تازدرگاه جود او شب و روز سایلان را روا شود وایه

در کلمهٔ برد برد بمعنی آنکه از راه دور شو :

از ره نروم تام نگویند براه آی برده نروم تام نگویند زره برده

در کلمهٔ تند و خوند بمعنی تار و مار و ترت و موت :

هر چه ورزیدند ما را سالمان شد بدست اندر بساعت تند و خوند

در کلمهٔ لغزیدن :

ترست زمین ز دیدگان من چون بی بنهم همی فرو لغزم

در کلمهٔ بخش از فعل بخشیدن بمعنی تافتن دل از سختی یا غم یا تپش

و فروپژ مردن :

ای نگارین ز تو رهیت بسست دلش را گو بیخس و گو بگداز

در کلمهٔ بل مخفف بهل از هشتن که درین زمان ول و ول کردن گویند :

بل تا جگرم خشك شود و آب نماند

بر روی من آبست کز و دجله توان کرد

در کلمهٔ نخجل بمعنی نشکنج و بناخن برگرفتن :

نشان نخجل دارم زدوست بر بازو رواست باری گردل ببرد موئس داد

در کلمهٔ سیماب بمعنی زیبق و جیوه :

شب بیدار وین دودیدهٔ من همچو سیماب بر کف مفلوج

در کلمه طپید از فعل طپیدن :

کنون که نام ز کینه بری دلم بطپید چنان کجادل بد دل طپید بر وز جدال

در کلمه کوز بمعنی کوژ و چفته و دوتا :

دلم بر آتش کردی و قد و قامت کوز فراز نامد هنگام مردمیت هنوز

در کلمه جنک بمعنی فسرده گلو :

هیچ خردمند را ندید بگیتی کز جنک عشق او نود بر و نمند

در کلمه همال بمعنی اراز و شریک و همتا و مانند :

میان ما دو تن آمیخته دو گونه سرشک

حوالوی که کنی با غصه سرخ همال

در کلمه توسن بمعنی کره و حشی که بلیگام راست کرده باشند :

توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن سخت تر گردد کمند

در کلمه نابزن بمعنی سیخ و آهن دراز که مرغ بدان بریان کنند :

تا سحر هر شب چنان چون می طیم جوړه ریده طپید بر نابزن

در کلمه بغوله بمعنی کنجی از خانه :

من و بغوله یکی تنگ بیک سوز جهان عربی وار بگرم زبان عجمی

بیتی که بشاهد کلمه توسن در فرهنگ اسدی بنام اغاجی آمده ار

غزلیست معروف که در تذکره ها بنام رابعه بنت اکبر قرداری شاعره امی

قرن چهارم ثبت کرده اند بدین گونه :

عشق او باز ادر آوردم ببند کوشش بسیار نامد سودمند

توسنی کردم ندانستم همی کز کسیدن سخت تر گردد کمند

عشق درمائی بکراهه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

عاشقی خواهی که تا پایان بری بس بیاید ساخت با هر ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و پندارید قند

بیت پنجم و دوم این غزل را ابوسعید ابوالخیر عارف نامی قرن چهارم هنگامی که از خاک کردن پسر خرد خود باز می گشته است میخوانده^۱ و از این جا پیداست که این غزل حتماً از شعرای قرن چهارم ایرانست و حتی در آن زمان بسیار معروف بوده است.

۲۱ - ابوالموید رونقی بخارائی نیز از شاعران همین دوره و معاصر سامانیان بوده است و مؤلف مجمع الفصحاء وی را با ابوالموید بلخی شاعر معروف و نویسنده نامی آن زمان اشتباه کرده است. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۶-۲۷ و مجمع الفصحاء ج ۱ - ص ۸۱.

۲۲ - سپهری بخارائی نیز از شاعران دوره سامانیان بوده است و او را معاصر رودکی دانسته اند ازین قرار از نخستین شعرای این دوره بوده است رجوع کنید بمجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۴.

گذشته ازین پنج تن شاعر بخارائی پنج تن شاعر دیگر درین دوره از بخارا برخاسته اند بدین قرار: جلاب بخاری - فضل بن عباس - شاکر بخاری - مرادی - معنوی.

۲۳ - جلاب بخاری از شاعرانیست که در تذکره ها نامی ازو نیست و تنها در فرهنگها نامی ازو آورده اند و چون در فرهنگ اسدی هم ذکر او هست مسلم است که در قرن چهارم بوده. سروری در مجمع الفرس در کلمه جلاب مینویسد: «بوزن گلاب نام شاعری اسنادست که در بخارا

بود کذافی التحفه » و در فرهنگها اشعاری چند بنام او آورده اند :
 در کلمه پند بمعنی زغن و خاد و غلیو و غلیواج و مرغ گوشت ربای
 و در کلمه ستنبه بمعنی دایر و قوی بازو :
 چون پند فرومایه سوی چوزه گراید شاهین ستنبه بتذروان کند آهنگ
 در کلمه سفته بمعنی مالی که بشهری یا جائی کسی را دهند و جای
 دیگر باز ستانند :

اینک ره ی بمژگان راه در تو رفته نزدیک تونه نامه نه تیز هیچ سفته
 در کلمه مندور بمعنی غمگین :

بهار خرم نزدیک آمد از دوری بشاد کامی نزدیک شو نه مندوری
 در کلمه زبون یاربون بمعنی سیمی که پیش از مزد بمزدوران دهند :
 پرده دل من بدست عشق زبونست (؟) سخت زبونی که جان منش زبونست
 ۲۴ - شیخ ابوالعباس فضل بن عباس یا ابو عبدالله فضل بن عباس^۱

ربنجنی بخارائی از مردم ربنجن شهری از سغد بوده و نظامی عروضی در
 چهار مقاله^۲ او را از شاعران آل سامان می شمارد و وی از شاعران نامی
 دربار سامانیان بوده و ظاهراً در مرثیه نصر بن احمد سامانی در ۳۳۱ اشعاری
 گفته است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۹-۱۰ و مجمع الفصحاء
 ج ۱ ص ۳۸۱ .

نمکنست ابوالعباس عباسی که پیش ازین ذکر او رفت و در فرهنگها
 اشعاری بنام او آمده است همین ابوالعباس فضل بن عباس باشد . گذشته از
 قطعه ای که در مرثیه نصر بن احمد گفته و در تذکره ها ثبت شده این بیت

نیز در سفینه‌ای بنام ابوعبدالله فضل بن عباس باو منسوب است و در کتاب المعجم^۱ نیز بنام اوست و آنجا نام او ربنجنی مطلق آمده :

چون خواجه ابوالعباس آمد کارت همه نیک شد سراسر

۲۵ - شا کر بخاری بنز از شاعران قرن چهارم بوده و در تذکره ها

نامی ازو نیست . در کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم ۲ این دوبیت بنام او ثبت شده :

سردست روزگار و دل از مهر سردنی

می سال خورده باید ما سال خوردنی

از صد هزار دوست یکی دوست دوست نی

وز صد هزار مرد یکی مرد مرد نی

و چون در فرهنگ اسدی هم اشعار او آمده مسلم است که در قرن

چهارم بوده است . در فرهنگها اشعاری چند ازو ثبت شده بدین گونه :

در کلمه از کهن بمعنی کاهل و بی کار :

بدل ربودن جلدی و شاطری ای مه بموسه دادن جان پدر بسار لهنی

در کلمه آکنیده از فعل آکنیدن بهمان معنی آکنندن و اباشتن

و در کلمه خنیده بمعنی مشهور و معروف و پسندیده :

منم در کشور عشقت خنیده دلی از مهر رویت آکنیده

در کلمه انبسته بمعنی بسته :

خون انبسته همی ریرم بر زرین رخ

زانکه خونا به نمادست درین چشم نیز

در کلمه اندروا بمعنی درواو آویخته :

زاندروائی ارخواهی نجاتی ترا باید ز جود او برائی

در کلمه بخم بمعنی بنظام و منظم :

چرا نه شکر کنم نعمت ترا شب و روز

که از تو اختر من سعد گشت و کار بخم

در کلمه بلندین بمعنی پیرامن در :

درو افراشته درهای سیمین جواهر ها نشانده در بلندین

در کلمه پراشیده بمعنی پریشان و در کلمه خراشیده و این بیت

بنام رودکی هم آمده است :

مجلس پرا شیده همه میوه خراشیده همه

هر روی پاشیده همه بر چاکران کرده یله

در کلمه توزی از فعل توختن بمعنی فرو کردن و کشیدن و خواستن

و اندوختن و گرااردن و واپس دادن :

نزشره گنج خواسته توزی بل کر آن داد سایلان توزی

در کلمه چرویدن بمعنی چاره جستن :

یکی دانش پژوهی داشت گربز بچرویدن نگشته هیچ عاجز

در کلمه دخی بمعنی دوخ و آن گیاهیست که از آن بوریا بافند :

روی مرا هجر کرد زردتر از زر گردن من عشق کرد نرم تر از دخی

در کلمه سوك بمعنی خار خوشه گندم و جو :

اندام دشمنان تو از آیر ناوکی مانند سوك خوشه چوباد آزدم

در کلمه ستهیدن بمعنی نافرمانی کردن و سخن ناشنودن و فریاد کردن :

بدان کس که جاننش ز دانش تهیست ستهیدنت مایه ابله‌یست

در کلمهٔ شکوخ بمعنی لغزش و بسر در آمدگی از فعل شکوختن :
هر که او در ره رود سرمست و شوخ افتر اندر خاک خواری از شکوخ
در کلمهٔ کالیدن بمعنی درهم شدن :

بهر دلب تا بکی کالیدنت هر زمان جوشیدن و نالیدن

در کلمهٔ کوفشانه بمعنی جولاهه :

نفرین کنم ز درد و فغان این زمانه را

کو داد کبر و مرتبت این کوفشانه را
آنها که با مکوی و کلابه بود شمار

بربط کجا شناسد و چنک و چغابه را

در کلمهٔ واذیج بمعنی چفتهٔ رز :

همه واذیج برا نگور و همه جای عصیر

زانچ ورزبد کنون بر بخورد برزگرا

در کلمهٔ کلج بمعنی چین و شکن :

فری زآن زلف مشکینش چو زنجیر فتاده صد هزاران کلج بر کلج

در کلمهٔ وخنش نام شهری در ترکستان :

بگامی سپرد از خطا تا کجا بیک تک دوید از بخارا بوخنش

در کلمهٔ نیوشه بمعنی خروش از گریه :

چو کوشیدم که حال خود بگویم زبانم بر نگر دید از نیوشه

در کلمهٔ زغنک بمعنی فواق :

مرا رفیقی پرسید کین غریبو زچپست

جواب دادم کز غرم نیست هیچ زغنک

در کلمه پالو بمعنی نولول :

ای عشق ز من دور که بردل همه رنجی

همچون ز بر چشم یکی محکم پالو

در کلمه غارجی بمعنی صبحی و این بیت بنام رودکی هم آمده است:

خوش چون لبید غارجی با دوستان یکدله

گیتی بآرام اندرون مجاس ببانگ ولواه

در کلمه یا کند بمعنی یا قوت :

کجا توباشی گردنبی خطر خوبان جست را چه خطر هر کجا بود یا کند

در کلمه یاز بمعنی ارش و باع یعنی واحد طول :

بچاه سیصد یازم چنین من از غم او عطای میرسن ساختم زسیصد یاز

در کلمه گثر بمعنی کج :

حال با کثر کمان راست کند کار جهان راسنی تیرش کثری کند اندر جگرا

در کلمه پوشك بمعنی گربه در زبان ماوراءالنهر :

چند بر دارد این هر یوه خروش نسود باده بر سماعش نوش

راست گوئی که در گلوش کسی پوشکی را همی بمالد گوش

در کلمه ستاك بمعنی شاخ نو :

شاخ وستاك نسربن چون برج نور و جورا

در کلمه سفته که پیش ارین آمد همان شعری که بنام جلاب بخاری

آمده بود در فرهنگ اسدی خطی بنام وی بدین گونه آمده است :

اینک رهی بمژگان راه تو پاک رفته نزدیک تو نه مایه نه نیز هیچ سفته
در کلمه رده بمعنی رج وصف :

زیبا نهاده مجلس وزیبا نهاده جای ساز شراب پیش نهاده رده رده

۲۶ - ابوالحسن محمد بن محمد مرادی بخارائی شاعر معروف زمان
سامانیان که پیش از رودکی در گذشته و بزبان تازی و پارسی شعر رانیکو
می گفته است و پیش ازین در مجلد دوم این کتاب در صحایف ۵۱۲ - ۵۱۴
شرح حال او ثبت افتاده است و گذشته از اشعاری که از او آمده این بیت هم
در فرهنگ اسدی در کلمه آرخ بمعنی ناول و جوش آمده :

آن سرخ عمامه بر سر او چون آرخ زشت بر سر کبر

۲۷ - معنوی بخاری نیز از شاعران همین دوره بوده است . رجوع
کنید بلباب الا لباب ج ۲ ص ۲۷ و مجمع النصحاء ج ۱ - ش ۵۱۰ .

پنج از مرو در بیت سوم مراد پنج شاعر بوده اند که از مرو برخاسته اند
بدین قرار : ابوالعباس مروزی ، مسعودی مروزی ، طیان مرغزی ، عمارة
مروزی ، کسائی مروزی .

۲۸ - ابوالعباس مروزی همان کسیست که پیش ازین در ضمن
احوال او حفص سعدی ذکر او گذشت .

۲۹ - مسعودی مروزی از سخن سرابان قرن سوم ایران بوده
که ذکر او یکی در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس تألیف ثعالبی آمده است
که در میان سالهای ۴۰۸ و ۴۱۲ آنرا تألیف کرده است و در آن کتاب
در ضمن پادشاهی طهورث^۱ آمده است که مسعودی در مدح وی فارسی خود

آورده که طهمورث کهن‌دز مرو را ساخت و سپس جای دیگر در انجام روزگار زال^۱ گوید مسعودی مروزی در مثنوی فارسی خود آورده که بهمن زال را کشت و یک تن از کسان و خویشان او را باز نگذاشت:

دیگر آنکه مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدء و التاریخ که در سال ۳۵۵ نوشته است در پادشاهی کیومرث گوید ایرانیان را در کتابهایشان عقیده بر آنست و خدا دانافترست بر درست و نادرست که نخستین کس از مردمان که پادشاهی کرد کیومرث نام داشت و وی برهنه بود و در روی زمین می‌گشت و سی سال پادشاهی کرد و مسعودی در قصیده مزین خود بپارسی گفته است:

نخستین کیومرث آمد بشاهی گرفتش بگیتی درون پادشاهی
چو سی سالی بگیتی پادشا بود که فرماش بهر جائی روا بود
و سپس گوید این ابیات را بدان آوردم که دیدم ایرانیان این اشعار را بزرگ میدارند و آنرا مصور می‌کنند و برای خود تاریخی می‌شمارند و سپس جای دیگر در پایان سلطنت ساسانیان گوید کار پادشاهان ایران بپایان رسید و خدا دین خویش را که وعده کرده بود آشکار کرد و بوعده خود وفا کرد و درین باب مسعودی در پایان قصیده فارسی خود می‌گوید:

سری شد نشان خسروانا چو کام خویش راندند در جهاننا

چون این دو مؤلف هر دو در قرن چهارم می زیسته‌اند و در آن زمان این اشعار در ایران رواج داشته و مردم آنرا بزرگ میداشته‌اند پس مسعودی مروزی که تاریخ ایران قدیم را ارزمان کیومرث تا پایان

کار ساسانیان نظم کرده است در قرن سوم بوده و منظومه او بسیار متداول بوده و برای آن نقش و تصویر می ساخته اند و در ایران رواج کامل داشته است .

۳۰ - طیان مرغزی نیز از شاعران معروف قرن چهارم بوده و وی بجز طیان نمی کرمانیست که در قرن ششم می زیسته است و در تذکره ها ضبط کرده اند . این طیان مرغزی از مردم مرو بوده زیرا که مرغزی ضبط دیگری از مروزی و نسبت بسوی مروست و وی قطعا در قرن چهارم بوده زیرا که اشعار وی در فرهنگ اسدی هست ولی در تذکره ها نامی از او نبرده اند و وی شاعری بوده که هجو های رکب می گفته بهمین جهة بطیان ژاژخای معروف بوده است و بسیاری از شاعران ایران بهمین عنوان بدو اشاره کرده اند از آن جمله پیغوملک شاهزاده سلجوقی در قرن پنجم گفته است :

بر دشمن تو خندد گردون چو مرد عاقل

بر هزارهای حجبی بر ژاژهای طیان

و نیز انوری شاعر بزرگ قرن ششم گفته :

طبع حسان مصطفائی کو تا ثنا های غم زدای آرد

ز آنکه مقبول مصطفی نشود آنچه طیان ژاژ خای آرد

و پیدا است که بواسطه همین سخنان یاوه او را طیان ژاژخای می خوانده اند

و از اشعار او آنچه در فرهنگها آمده بدینگونه است :

در کلمه کماسه بمعنی کماس و کاسه چوبین :

در دست کماسه و بدرها آورده وجع کرده زرها

در کلمهٔ بستاوند بمعنی صفت ساختهٔ بالای نیستو :

جهان جای بقا نیست باسانی بگذار بایوان چه بری رنج و بکاخ و بستاوند

در کلمهٔ لاند از فعل لاندن بمعنی جنباندن :

با دفتر اشعار برخواجه شدم دی من شعر همی خواندم داو ریش همی لاند

در کلمهٔ کلج بمعنی سبدرگ مابه با نان و در کلمهٔ شاند از فعل شاندن

بمعنی شانه زدن :

صد کلج پراز گوه عطا کرده بر آن ریش

کفتم که بدان ریش که وی خواجه همی شاند

در کلمهٔ کلوند بمعنی مرسله و دستبند از کوزو انجیر و غیره :

خواجهٔ ما ز بهر گنده پسر کرد از خایهٔ شتر کلوند

در کلمهٔ ماله بمعنی سمهٔ جوهالان که لیف و جامه را بدان آهار کنند

و در کلمهٔ بت بمعنی آهار جولاهگان و این بیت با اختلافی بنام عماره

هم خواهد آمد :

آن ریش پر خدو بین چون مالهٔ بت آلود :

گوئی که دوش بروی تا روز گوه یالود

در کلمهٔ بورك بمعنی پورمك و كفك :

تا توانم گفت نان را می خورم با نان خویش

می گذارد تا بر آن از کهنکی بورك قند

در کلمهٔ خمائید از خمائیدن بمعنی تقلید کردن :

مردم نه ای ای سگ بچه ماند رویت چون بوزنه ای کوسگی باز خمائید

در کلمهٔ لکانه بمعنی عصب و این بیت نسخهٔ دیگری هم دارد که

بعد خواهد آمد :

گر ز آنکه لکانه آرزوست . اینک بمان رانم اندر

در کلمه ^{لخچ} بمعنی زاج سیاه :

بینی آن زلفینسکان چون جنبه بالان بهم

گر بلخچ اندر زنی ایدون بود چون آبسوس

در کلمه ^{رچک} بمعنی آروغ :

بیند دهان خود از فرط بخل که بر ناید از سینه ^{اورچک}

در کلمه ^{لنکاک} بمعنی سخن زشت و ناخوش :

من با تو سخن بالا به گویم از چه دهیم جواب ^{لنکاک}

در کلمه ^{تارک} بمعنی کله سر و فرق -ر :

هر سرمه آسمان را تاج ^{تارک} می شود

چون بصورت شکل مرکبش دارد هلال

در کلمه ^{آهخته} از فعل آهختن بمعنی بیرون کشیدن از نیام و غلاف :

تیغ قهر تو معاذ الله ^{آهخته} شود بیم باشد که کند شخص بقار ^{اسمل}

در کلمه ^{یزدادی} بمعنی قلیه یا قیمه و یا کوفته ای که درون آن

تخم مرغ باشد :

خورد مخالفان تو خون دل و جگر قوت موافقان تو ^{یزدادی} و عسل

در لغت کراسه بمعنی دفتر :

ای « عن فلان قال » چنان دان که پیش من

آرایش کراسه و تمثال ^{دفترست}

در کلمه ^{ریدک} بمعنی غلام و در کلمه ^{تکل} بمعنی نوخط و بی موی

و در کلمه ^{کالم} بمعنی زن شوی مرده یا طلاق گرفته :

هر کجا ریدکی بود تکلم هر جا کالمی بود خصیم

در کلمه ^{آین} بمعنی خم مغانی کوچک برای دوغ زدن :

دوغم ای دوست در آئین تو میخوام ریخت

تا کنم روغن از آن دوغ همی جنبانم

در کلمه دك بمعنی سرو دیم بمعنی روی :

کسی را که نامش نیاشا بود دك و دیم او را تماشا بود

در کلمه غولین بمعنی سبوی دهان فراخ و خیم بمعنی جوالی که

از ریسمان ینبه بافته باشند :

سبو و ساغر و آئین و غولین حصیر و جای روب و خیم و پالان

در کلمه یننو بمعنی کشك :

شعر ژاژ از دهان من شکرست شعر نيك از دهان تو یننو

در کلمه جفرات بمعنی ماست در زبان سمرقندی :

بشیر عاشقت بیستان در جفرات شدست چشم دارد که فرو ریزد در کیفر تو

در کلمه لکانه بمعنی عصب :

من شاعری سلیم با کود کان رحیم زیرا که جعل ایشان دوغست یا لکانه

در همان کلمه لکانه و این بیت نسخه دیگری هم دارد که پیش ازین

آورده شد :

گر ز آنکه لکانه ات آرزوست اینك بمان از آن لکانه

در کلمه کبیتا بمعنی ناطف و آن حلوائی است از مغز بادام و پسته

و گردو و کنجد و مانند آن :

شمس دنیا تو فخر دین منی فخر دنیا تو شمس دین منی

و ز همه زندگانی ترینه شوند تو کبیتای کنجدین منی

در کلمه گوالیدن بمعنی اندوختن :

بزرگان گنج سیم و زر گوالند تو از آرادگی مردم گوالی

در کلمه غوشای بمعنی خوشه و سرگین که از صحرا برچینند :
 یکی ز راه همی زر برن داردوسیم یکی زدشت بنیمه همی چند غوشای
 در کلمه تلاج بمعنی بانگ و مشغله :

آمد این شبدیز بامرد خراج در بجناباید با بانگ و تلاج
 در کلمه کلخج بمعنی چرکی که بردست و پای باشد و در کلمه نخج
 بمعنی جاروب درشت :

دست و کف و پای پیران پر کلخج

ریش پیران زرد از بس دود نخج
 در کلمه کانا بمعنی نادان و ابله و در کلمه لوش بمعنی دهان کثر :
 زن چو این بشنیده شد خاموش بود کفشگر کا نا و مردی لوش بود
 در کلمه غشاك بمعنی کند و فرغند و در کلمه هباك بمعنی فرق
 سرو تارك :

از دهان تو همی آید غشاك پیر گنتی موی رفتت از هباك
 در کلمه غاوشنگ بمعنی چوبی که گاو ان را بدان برانند :
 مرد را نهمار خشم آمد ازین غاوشنگی بکف آوردش گزین
 در کلمه کابیله بمعنی هاون چوبی و کلمه پاتیله بمعنی یاتیل و دیگ
 دهان فراخ :

خایگان تو چو کابیله شدست رنگ او چون کون پاتیله شدست
 در کلمه جغبوت بمعنی حشو آکنده یعنی پنبه ای که در میان چیزی
 گذاشته باشند :

چون یکی جغبوت پستان بند اوی شیردوشی زو بروزی دوسبوی

در کلمه هبّاک بمعنی فرق سر و تارک و کله سر و در کلمه فزاک
بمعنی پلید و پلشت و مردار :

زد کلوخی بر هبّاک آن فزاک شد هبّاک او بکردار مغاک
در کلمه گوارشت که همان گوارش باشد از فعل گواریدن :

فان آن مدخل زبس زشتم نمود از بی خوردن گوارشتم نبود
در کلمه فرهخته بمعنی ادب کرده :

زشت و نافر هخته و ناخردی آدمی روئی و در باطن ددی

در کلمه کده بمعنی خانه و چوبی که در کلدان فرو افتد تادر

نگشاید :

باز گشتم درون شدم بکده در کلیدان نبود سخت کده.

در کلمه بگنی بمعنی شرای که از جو و ارزن و برنج سازند :

مست گشتم ز جرعه بگنی شد مزاجم ز بنک مستغنی

در کلمه ژفک بمعنی چرك گوشه چشم :

چشم و مژگان ز ژفک کندیده عنکبوتی بگوه غلتیده

در کلمه شوخگین بمعنی چرکین :

موی ژولیده ای بسر دارد شوخگین جا مه ای ببر دارد

در کلمه فاز بمعنی دهان دره و خمیازه :

می کنند چون ز بی دماغی فاز در دهانش نهاد باید ژاژ

در کلمه فلخ بمعنی آغاز کار :

مرازندگانی بدین جای تلخ همه جای دیگر کسندم ز فلخ

در کلمه آژبخ بمعنی چرك گوشه چشم :

شده که بخار از دماغ و دهان رخس زیر آرنج چشمش نهان
در کلمه کر جفو که پرنده ایست که بتازی سلوی و بترکی بلد رچین
گویند :

چه نسبت بود دشمنت را بتو توئی شاهباز و عدو کر جفو
در کلمه آنه جیدن بمعنی آهختن :

کسی کورا بگیرد درد قولنج بکافش پشت و زو سر کین برون لنج
در کلمه خرفه بمعنی مویز آب و بمعنی گیاهی که پریهن هم گویند و
بتازی فرفخ نامند :

کسی را که تو بینی درد سرفه بفرمایش تو آب و دوغ و خرفه
در کلمه کلابه بمعنی چرخ ریسمان بافی زنان که همان کلابه باشد :
اگر بیند بخواب اندر قرابه زنی را بشکند میخ کلابه
در کلمه نندور که بمنی رعست :

خورد سیلی زند بسیار طنبور دهد تیزی بای همچو تندور

۳۱ - ابو منصور عمار بن محمد یا احمد یا محمود مروزی از شاعران
بسیار معروف اواخر قرن چهارم و پایان دوره سامانیان بوده است وفات
وی را در سال ۳۶۰ نوشته اند ولی این خطاست زیرا که وی مدح سلطان
محمود غزنوی گفته و با او روابط داشته و ناچار می بایست پس از جلوس
محمود در سال ۳۸۷ نیز زیسته باشد و پس از آن چون قطعه ای در مرثیت
امیر ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح بن منصور سامانی ملقب بمنتصر آخرین
پادشاه این خاندان که در ربیع الاول یا ربیع الاخر ۳۹۵ کشته شده سروده
است می بایست تا سال ۳۹۵ هم زنده بوده باشد و چون در کتاب

اسرار التوحید آمده است^۱ که زمانی قوالی این شعر عماره را در مجلس ابوسعید خواند :

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا بر دولت بوسه دهم چونش بخوانی
و شیخ پرسید که این بیت از کیست و چون گفت از عماره است
بر خاست و با صوفیان زیارت خاک او شد و چون ابوسعید در سال ۴۰۴
در گذشته و در حیات خود بر سر خاک او رفته است پیداست که عماره
در فاصله میان سال ۳۹۵ و سال ۴۰۴ در گذشته است و در پایان قرن
چهارم بوده . محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای در کتاب مجمع الانساب در تاریخ
محمود غزنوی مینویسد شاعری بود در مرو نام او عماره و هرگز از مرو
بیرون نیامده بود و شعر نیکو میگفت و روزی رباعی گفت و نامیر محمود
بغزنین فرستاد پیش غلامی از غلامان او و گفت هرگاه سلطان را وقت
خوش باشد بده و آن غلام فرصت نگاه میداشت تا وقتی سلطان بشراب
نشست و بحث در رباعی ها میرفت و هر کس رباعی میخواند و آن غلام آن
رباعی بدست سلطان داد که اینست :

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قنای

بنفشه بوی شد از بوی آن بنفشه سرای

بنفشه هست و نبید بنفشه بوی خوریم

بیاد همت محمود شاه بار خدای

و گفتند شاعر است در مرو او را عماره میخوانند سلطان گفت براتی بهامل
مرو نویسند تا از خزانه دوهزار دینار باو دهند و اگر وفات کرده باشد

بوارث او دهند. وزیر این حکایت فراموش کرد و اگر فراموش نکرد گفت سلطان فراموش کرده باشد غلامی که رباعی داده بود با وزیر گفت وزیر گفت تا از سلطان نیرسم بازندهم. هم‌روزی دیگر سلطان را گفت. وزیر را بخواند ازو پرسید که آن برات که با آن شاعر کرده بودم دادی؟ گفت توقف داشتم که دوش مست بودی. سلطان بفرمود تا دوهزار دینار در اشترها بار کردند و چند کس همراه او کردند و بعمار سپردند. . . . ازینجا پیدا است که عماره درین زمان پیر بوده چنانکه نمیدانسته‌اند مرده یا زنده است و این خود نیز دلیل دیگر است که در پایان قرن چهارم در گذشته. در باره وی رجوع کنید بلباب‌الالباب ج ۲ ص ۲۴-۲۵ و مجمع‌الفصحاء ج ۱- ص ۳۵۰ و بمقاله آقای اقبال در مجله شرق بعنوان «عمارۀ مروزی» شماره اول - دی ماه ۱۳۰۹ ص ۸-۱۵.

از اشعار عماره بهجز آنچه در تذکره‌ها آمده است در فرهنگ‌ها نیز ابیاتی چند آورده‌اند بدین گونه:

در لغت آبگیر بمعنی آبدان و شمر و حوض و مصنعه:
 باد بهاری بابگیر بر آمد
 چون رخ من گشت آبگیر بر از چین
 در کلمه اندیک بمعنی خاصه و مخصوصاً و این بیت نسخه دیگر دارد
 که خواهد آمد:

گر خوار شدم پیش بت خویش روا بود

اندیک بر مهتر خود خوار نباشم

در کلمه بت بمعنی آهار جولاهگان و نیز این بیت چنانکه گذشت

با اختلافی بنام طیان آمده است:

ریشی چگونه ریشی چون مالۀ بت آلود
 گوئی که دوش تا روز آن ریش کوه پالود
 در کلمۀ بالغ ترکی بمعنی طاس چوین که بدان شراب خورند و شاخ
 گاو که بدان شراب خورند :
 با چنگ سفیدانه و با بالغ شراب
 آمد بخان چاکر خود خواجه با صواب
 در کلمۀ بیخ بمعنی آب غلیظ که بر مژه باشد :
 همواره پر از پیدخت آن چشم فرا کن
 گوئی که دو بوم آنجا دو خانه گرفتست
 در لغت تو تکی بمعنی نوعی از درم که در پیش بوده چون کثر کی
 و فنجی :
 با بر رحمت ماند همیشه کف امیر چگونه ابر کجا تو تکیش بارانست
 در لغت خشتچه بمعنی زیر بغل جامه که سونچه و کش بن وزیر کش
 هم گویند :
 بجای خشتچه گشت نافه بر دوزی هم ایچ کم نشود بوی گند از بغلت
 در کلمۀ ساتکن و ساتگنی بمعنی قدح و جام شراب :
 چون می خورم بساتگنی یاد او خورم
 وز یاد او نباشد خالی مرا ضمیر
 در لغت سپرخی بمعنی خرمی و این کلمه را سپر چی هم نوشته اند :
 باماه سمرقند کن آئین سپرخی رامشگر خوب آور بانغمۀ چون قند

در کلمهٔ ورسازه بمعنی ظریف و آراسته و شبغازه بمعنی شبگاه که
گوسفند در آن دارند :

فربه کردی تو کون ایا ورسازه چون دنبهٔ گوسپند در شبغازه
در لغت غالد از فعل غالیدن بمعنی غلتیدن و از پهلوی پهلوی گشتن =
آهو مر جفت را بغالد بر خوید عاشق معشوق را بیباغ بغالید
در کلمهٔ غال بمعنی سوراخ گوسپندان در کوه و این بیت نسخهٔ دیگر
هم دارد که پس ازین خواهد آمد :

کسی که در دل او جای کرد خصمی تو
بیجای خانه و کاشانه چرخ دادش غال
در کلمهٔ فرغند بمعنی گنبدیده :

معذور ست ار با تو نسازد زنت ای غر
زآن گنده دهان تو وز آن بنی فرغند
در کلمهٔ فتالید از فعل فتالیدن بمعنی از جای کردن و برفشاندن سیم
وزر و گل :

باد برآمد بشاخ سیب شکفته
بر سر می خواره برک گل بفتالید
در لغت کست بمعنی زشت :

دلبر! این رخ تو بس خوبست گرچه با یار کار کست کنی
در کلمهٔ گراز بمعنی بیلی که رشته بر آن بسته باشند و زمین بدان
راست کنند :

مرکب و مجلس و شمشیر چه داند همی آنک
سه و کاش همه ناگاه و منست و گاه از

در لغت گد انگبین بمعنی داروئی که با گل و انگبین سازند مانند
گل‌قند و گلشکر :

گر بر کران دجله کسی نام او برد آب انگبین ناب شود گل‌گل انگبین
در کلمهٔ لنبه بمعنی فربه تن بزرگ :

چرا که خواجه بخیل و زنش جوانمردست
زنی چگونه زنی سیم ساعد و لنبه
در لغت نویزه بمعنی نواز گشته :

نال دمیده بسان سوسن آزاد بنده بر آن نال نال وار نویزه
در کلمهٔ شیب بمعنی آشفتن :

نبود ایچ مرا بایتم عتاب مرا بی گنهی کرد شیب شیب
در لغت زیب بمعنی نیکوئی :

ندارد بر آن زلف مشک بوئی ندارد بر آن روی لاله‌ای زیب
در کلمهٔ نهیب بمعنی ترس و بیم :

چنان تافته تر گشتم از نهیب که گشتم از غم و اندیشه نا شکیب
در لغت میشته بمعنی معلم جهودان :

دیدم چنین بتن که صفت کردم سرمست پیش میشته بنشته
در کلمهٔ آماج بمعنی خاکی توده گرد کرده که نشانهٔ تیر بر آن نهند :
سرشک دیده برخسار تو فرو گذرد

هر آنکهی که بر آماج گاه او گذری

در لغت لنج بمعنی بیرون رخ :

گفت من تیز دارم اندر کون سبلت و ریش و موی لنج ترا

در کلمه کلخج بمعنی چرك و شوخی که بردست و اندام بود :

گنده و بی قیمت و دون و حقیر ریش پراز گوه و همه تن کلخج
در لغت فر کنند بمعنی سمج و نقب و نیز فر کنندید از فعل فر کنندیدن
یعنی از نقب بیرون آمدن :

از پشت یکی جوشن خنر پشته فرو نه

کنز داشتنت عیبه و جوشنت بفر کنند

در کلمه شند بمعنی کلفت و بتیوز و هتقار مرغان :

مرغ سپید شند شد امروز ناودان

کز زاری تو سرخ شد آن مرغ سرخ شند

در لغت غوش بمعنی چوب دوک :

خواهی تا توبه کرده رطل بگیرد زخمه غوش ترا بغندرق گیر (؟)

در کلمه دروشت بمعنی تبر :

ای مسلمانان زنهار ز کافر بیچکان که بدروشت بنان چکلی گشت دلم

در لغت بالغ ترکی بمعنی طاس چوبین و شاخ کاو که بدان شراب

خورند :

بنشان بطارم اندر مترك خویش را با چنگک سفدیانه و با بالغ و کدو

در کلمه تارك بمعنی رز و مو :

يك قحف خون بچه تا کم فرست از آنک

هم بوی مشک دارد و هم گونه عقیق

در لغت زنگ بمعنی روشنائی مهتاب :

نوروز و گل و نبید چون زنگ ما شاد و بسبزه کرده آهنگ

در کلمه تموک یعنی تیری که در ابخاز می ساخته اند و پیکانش بند
کشای داشته چنانکه باسانی می رفته ولی چون می خواسته اند بیرون کشند
تا گوشت را باز نمی گرفته اند بیرون نمی آمده و نیز در کلمه کوک بمعنی
کاهو و خس :

پسر خواجه دست برد بکوک خواجه او را بزد بتیر تموک
در لغت بساک بمعنی تانک و رز و مو :

من بساک از ستاک بدکنم با تو امروز جفت سبزه منم
در کلمه ماله بمعنی لیف که جولاهگان بدان آهار دهند و سمه گویند
و نیز در لغت بت بمعنی آهار جولاهگان :
کونی دارد چوکون خواجه اش لت لت

ریشی دارد چو مالـه آلوده بیت
در لغت سگاله بمعنی که سگ که چون شاخه بزرگ دراز باشد :
یکی بدید بگوه او قتاده مسواکش
ربود تا بردش باز جای و باز کده
یکی بگفت که مسواک خواجه گنده شدست

که این سگاله کوه سگست خشک شده
در لغت غال بمعنی سوراخ کوسپندان در کوه و این بیت نسخه دیگر
هم دارد که پیش ازین گذشت :
کسی که غال شد اندر حسودی تو ملک

خدای خانه وی جای رخنه دادش غال

در کلمه کالید از فعل کالیدن بمعنی هزیمت شدنی بودن :

خیز مکاسی بیار یار قدح را کانت مکا گفت ازین سرای بکالید (؟)
در لغت شوله بمعنی آن جای که گر مابه با نان سرگین در آن خشک کنند
بنیم کرده برو بی بریش بیست کنشت

بصد کلیچه سبال تو شوله روب برفت
در کلمه ما کیان بمعنی مرغ خانگی و در لغت خرو به بمعنی خروس
و خروج :

تو نزد همه کس چو ما کیانی ا کنون تن خود را خرو کردی
در لغت رجین بمعنی قرا قروت :

جینیت همی بینم چون خانه کردان آراسته همواره بشیر ازو بر جین (؟)
در کلمه غولین بمعنی سبوی سرفراخ :
غولی و فرو هشته دو غولین بدو ابرو

پنهان شده اندر پس اطراف دو غولین

در لغت نو آئین بمعنی نو پدید آمده و بدیع :
شاخست همه آتش زرین و همه شاخ پر زر کشدست و فراخست و نو آئین
در کلمه زاهری بمعنی بوی خوش :
تا پدید آمدت امسال خط غالیه بوی

غالیه خیره شدو زاهری و عنبر خوار

در لغت اندی بمعنی خاصه و مخصوصا و این بیت نسخه دیگر دارد که
یش ازین گذشت :

گر خوار شدم سوی بت خویش داباد

اندی که بر مهتر ما خوار نیم خوار

در کلمه چلیپا که همان صلیب تازیست :

آن زاغ نگه کن چو پرد مانند یکی قیرگون چلیپا

در لغت خوید بمعنی کشت زار جو و جو زار :

رویش میان حله سبز اندرون پدید چون لاله برگ تازه شکفته میان خوید

در کلمه شور بمعنی آشوب :

تا بر نهاد زلفك شوریده را بخط اندر قناد کرد همه شهر شور و شر

در کلمه آهار بمعنی چیزی که در جامه مالند تا رنگ و صیقل گیرد :

سوار بود بر اسبان چو شیر بر سر کوه پیاده جمله بخون داده جامه را آهار

در کلمه ترکش بمعنی جعبه و تیردان :

گر کوکب ترکش ریخته شد من دیده بترکشت بر نشانم

در لغت فراستوك بمعنی پرستو و پرستوك و چله چله :

ای قبحه باد نیاری زدن بدوك سراینده شدی چون فراستوك

در کلمه زنگ بمعنی روشنائی ماهتاب و نیز گویند آبی و شرابی

چون زنگ :

خوشه چون عقد درو برگ چوزر باده همچون عقیق و آب چوزنگ

در لغت جال که مرغی بود چون زاغ :

اگر بیلخ زمانی شکار جال کند بیا کند همه وادیش را ببط و بجال

در کلمه موژان بمعنی چشم نکو که اندك اندك متحرك بود و بنظر

و حالی دارد از لطافت و از فعل موژیدنست :

دو چشم موژان بود بش خوب و خواب آلود

بماند خواب و شد آن نرگش که موژان بود

در لغت سبذچین که بقیه انگور بود که در باغ جای جای مانده باشد؛
 مغ از نشاط سبذ چین که مست خواهد شد
 کند برابر چرخشت خشت بالینا
 در کلمه نون بمعنی حالا و اکنون
 گوئی زبان شکسته گنگست بت ترا ترکان همه شکسته زبانگ تواند نون
 در لغت آسمانه بمعنی سقف خانه :
 تا همی آسمان توانی دید آسمان بین و آسمانه مبین
 ۳۲ - ابوالحسن مجدالدین اسحق کسائی مروزی یکی از بزرگان
 شعرای ایران در اواخر قرن چهارم بوده است . خود در قصیده ای گوید :
 چو سیصد و چهل و یک گذشت نوبت سال
 چهار شنبه سه روز مانده از شوال
 بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم
 سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
 و ازین قرار روز چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۴۱ ولادت یافته است
 و چون در همین قصیده گوید :
 ایا کسائی پنجاه بر تو پنجه گذارد بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال
 پیدا است که لا اقل تا ۵۰ سال پس از آن یعنی ۳۹۱ زنده بوده
 است . از طرف دیگر وی را قصیده ایست بسیار معروف بدین مطلع :
 جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند
 یا هر دو ان نهفته درین گوی اغبرند
 و در پایان این قصیده خطاب بناصر خسرو مروزی حکیم و شاعر

معروف قرن پنجم کرده و چنین گوید :

ای حجت زمین خراسان بسی نماند تا اهل چهل روز و شب خویش بشمرند
و ناصر خسرو در جواب آن قصیده ای گفته بدین مطلع :

بالای هفت چرخ مدور دو کوهرند کز نور هردو عالم و آدم منورند
و در پایان این قصیده گوید :

من چا کرو غلام کسائی که او بگفت جان و خرد درونده برین چرخ اخضرند
از اینجا پیداست که این قصیده را کسائی در زمانی سروده است که
ناصر خسرو از سفر مغرب دوباره بخراسان بازگشته و بتبلیغ مذهب
اسمعیلی پرداخته و بحجت معروف بوده است و آن پس از ۴۰۴ هجریست
زیرا که پیش از بازگشت ازین سفر ناصر خسرو بقلب حجت معروف
قبوده است و ازین قرار کسائی تا ۴۴۰ نیز زنده بوده و نیمه اول قرن
پنجم را دریافته و نزدیک صد سال عمر کرده است و نظامی عروضی هم در
چهار مقاله گوید که وی بسیار عمر بوده چنانکه مدایحی ازو بنام محمود
غزنوی بدستست . کسائی از بزرگان شعرای زمان خویش بوده است و
او را نظیر رودکی می شمرده اند چنانکه مروزی شاعر در وصف وی و
رودکی گوید :

زیبا بود ار مرو بنازد بکسائی چونانکه جهان جمله باستاد سمرقند
وی در شعر فارسی مبتکر سبکیست که پس از وی دیگران از آن
پیروی کرده اند و آن قصایدیست که در معارف و حکم سروده و افکار
حکیمانه در آن آورده و ناصر خسرو سبک خود را ازو گرفته و در اشعار خویش
چندجا نام او را میبرد و باین معنی اشارت میکند . از جمله يك جا گوید :

خوب دیبائی طرازیدم حکیمان را کنزو

تا قیامت مر سعادت را نبیند کس جزا

گر بخواب اندر کسائی دیدی این دیبای من

سوده کردی شرم و خجلت مر کسائی را کسا

جای دیگر گوید :

سخن خوب ز حجت شنو از والا ئی

که سخنهای سوی مردم والا والاست

گر سخن های کسائی شده پیرندو ضعیف

سخن حجت با قوت و تازه و برلاست

نیز جای دیگر گفته است :

زانکه خرد با سخنش آشناست

بر سخن حجت مکزین سخن

چشم خرد را سخنش توانیست

گفته او بر تن حکمت سرست

گر سخن شهره کسائی کساست

دیه رومیست سخن های او

جای دیگر گفته است :

اگر هیچ در خاطر تو ضیاست

سوی شعر حجت گرای ای پسر

اگر شعر فاضل کسائی کساست

که دیبای رومیست اشعار من

هم جای دیگر گفته :

طبع تو افزوده جمال و بهاش

ای شده مر طبع ترا بنده شعر

شعر تو بر پشت کسائی کساش

شعر شدی گر بشنیدی بشرم

نیز جای دیگر گفته است :

پژمرده بدین شعر من این شعر کسائی

« این گنبد گردان که بر آورد بدینسان؟ »

واز اینجا پیداست که کسائی را قصیده‌ای بوده است که مصرع اول آن این مصرع بوده: « این گنبدگردان که برآورد بدین سان ؟ » و نیز جای دیگر سروده است:

پَنده ای حجت زمین خراسان مر عقلا را که قبله عقلائی
تا تو بدل بنده امام زمانی بنده شعر تو است شعر کسائی
هم جای دیگر گوید:

از حجت گیر پند و حکمت گر حکمت و پند را سزائی
بانو سخنان او کهن گشت آن شهره مقاتل کسائی
نیز جای دیگر گفته است:

نوشته‌های حجت بر خویشتن بحجت

بر خوان اگر کهن گشت این گفته کسائی
در باب کسائی رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۳۷ - ۳۹ و
مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۴۸۲ - ۴۸۵ .

از اشعار کسائی بجز آنچه در تذکره ها ثبت شده در سفینه ها اشعار دیگری هست از آن جمله در قصیده معروف او که مطلع آن پیش ازین ثبت شد پس از بیت دوازدهم این بیت را باید افزود:
این آفروشه نیست که زاغست خالگرش

هر دو قرین يك دگر و نيك در خوردند
و این بیت در فرهنگها بشاهد کلمه آفروشه بمعنی حلوائی که از آرد سازند و بشاهد کلمه خالگر مخفف خالگر ضبط شده است. نیز پایان

این قصیده در سفینه‌ها چنین آمده :

گیتی همه بیابان ایشان روند، رود
مردم همه مغیلان و ایشان صنوبرند
آن عاقلان کز آفت دیوان بفضلشان
این بی‌کرانه واله کو یارم منکرند
آفتات دیو را بفضایل عزا یمنند
و اعراض علم را بمعانی جواهرند
بن موج فتنر بجه و طوفان جو رو جهل
چون بادخوش رونده و کستی ولنکریند
ای حجت زمین خراسان بسی نماند
تا اهل جهل روز و شب خویش بشمرند
همچون تو نیستند اگر چند این خران
زیر درخت دین همه با تو برابرند
تو مغز نغز و میوه خوش بوهمی حوری
و ایشان سفال بی مزه و خاک می چرند
در آشیان چرخ دو مرغان زیر کند
کاندر فضای ربع زمین دانه می خورند
پرواز چون کنند ازین دامگه برون
که قاف را گرفته بچنگال می برند
نی مشتری نه زهره نه مریخ و نه زحل
نی آفتاب روشن و نه ماه انورند

تحقیق شد که جان کائی غلام اوست

آنکو بگویدش که دو کوهر چه کوهرند

این قطعه در سفینه ها و در کتاب المعجم بنام او ثبت شده و سه

بیت اول آن در کتاب تاج المأثر تألیف تاج الدین حسن نظامی و بیت سوم،

در ترجمه کتاب الفتوح ابو محمد بن اعثم کوفی از محمد بن احمد بن ابوبکر

مأثر نبادی در ذکر جنگ های علمی با معاویه بدون ذکر نام شاعر ثبت

شده است :

سبح آمد و علامت مصقول برکشید و ز آسمان شمامه کافور بر دمید

وئی که دوست قرطه شعر کبود خویش تا جایگاه ناف بعمد افرو درید

ر شد بچتر ماه سنانهای آفتاب و رچند جرم ماه سراندر سپر کشید

نورشید با سهیل عروسی کند همی که ز بامداد کله مقصور بر کشید

آن عکس آفتاب نگه کن علم علم گوئی بلازورد می سرخ بر چکید

ا بر بنفشه زار گل نارسایه کرد یا برگ لاله زار همی بر چکد بخوید

با آتش شعاع ز مشرق فروختند یا پرنیان لعل کسی باز گسترید

جام کبود و سرخ نبید آر کاسمان گوئی که جامهای کبود ست پر نبید

این قطعه نیز در سفینه ها بنام او هست :

بنفشه زار بپوشید روزگار ببرف

درونه گشت چنار وزریر شد شنگرف

که برف زابر فرود آید ای عجب همه سال

از ابر من بچه معنی همی بر آید برف

ازین زمانه جافی و گردش شب و روز
 شکر فگشت صبور و صبور گشت شکر ف
 گذشت دُور جوانی و عهد نامه او
 سپید شد که نه خطش سیاه ماند نه حرف
 غلاف و ظرف رخم مشک بود و غالیه بود
 کنون شمامه و کافور شد غلاف و ظرف
 آیا کسائی کن از پای بند ژرف چنین
 که بر طریق تو چاهیست سخت محکم و ژور ف
 این رباعی که بنام رودکی هم آمده در سفینه ها با سم اوثبت شده :
 تا رفته بشاه راه وصلت گامی تا یافته از حسن و جمالت کامی
 ناگاه شنیدم از فلک پیغامی کز زخم زوال نوش مادت جامی
 گذشته ازین اشعار در فرهنگها نیز اشعاری چند بنام او آمده است
 بدین گونه :

در لغت آمرغ بمعنی قدر و محل و منزلت و جاه و در کلمه آخال
 بمعنی چیزهای افکنندنی که درین زمان آشغال و آشخال گویند :
 از عمر نمانده است بر من مگر آمرغ و ز کیسه نمانده است بر من مگر آخال
 در کلمه انگشته بمعنی پنج انگشت و ندری و سه شاخه افزاری که
 بر زرگران دانه و کاه را بدان بیاد دهند تا از هم جدا شود و نیز بمعنی لرزیکری
 که او را سرمایه و گاو و جفت باشد :
 از گراز و تش و انگشته بهمن و فلان
 تا تبرزین و دیوسی و رکاب و لمری

در کلمه بشکلید از فعل شکلیدن بمعنی پاسر لاخن و انگشت نشان
 و رخنه در افکندن و در لغت پیلگوش بمعنی کلی از جنس سوسن که
 سوسن آسمان کون خوانند و برکناره آن نقطه سیاه و رخنه کوچکی باشد
 یلسمن لعل یوش سوسن کوه فروش برزنج پیلگوش نقطه زد و بشکلید
 در کلمه بالوس بمعنی کافور مغشوش و در لغت ناک بمعنی مانده
 و آلت لفظ :

کافور تو بالوس بود مشک تو بوناک بالوس تو کافور کنی دایم مغشوش
 در لغت بادخون بمعنی راه باد و راه گذر باد :
 عمر چگونه جهد از دست خلق باد چگونه جهد از باد خون
 در کلمه پتیاره بمعنی بلا و چیزی که دشمن دارد :
 برگشت چرخ از من بیچاره چون کنم
 و آهنگ جنگ دارد و پتیاره چون کنم
 در لغت بلایه بمعنی نابکار و دشنام ده :

کس بسک اندر فکن که کیر کسائی دوست ندارد کس زنان بلایه
 در کلمه بادفروه مخفف بادافراه و بادافره بمعنی کيفر :
 که بغمهای او چو چرخ دوان همه خوابست باد باد فره
 در لغت پلشت بمعنی پلید و ناپاک و این شعر بنام رودکی هم
 آمده است :

نا دل پاک مرا جامه ناپاک رواست
 بدر آن را که دل و دیده پلیدست و پلشت
 در لغت نغاغ بمعنی قحف و قدح و ساتکین و در لغت چشم زد بمعنی

چشم زخم و طرفه العین :

هل شاد دارو پند کسائی نگاه دار

يك چشم زد جدا مشو از رطل واز نفاغ

در کلمه تنبل و ترفند بمعنی مکر و حيله :

ای آنکه جز از شعر غزل شعر نخوانی هرگز نکنی سیر دل از تنبل و ترفند

در لغت کناف بمعنی تار ریسمان و تار ابریشم و تار عنکبوت :

زهول تاختن و کینه آختنش مرا همی گداخته همچون کناف نافته تن

در کلمه چوك بمعنی مرغی که گویند خود را سرنگون از درخت،

آویزد و فریاد کند تا قطره خونی از حلق او بچکد :

کوئی بهی چومن ز غم عشق زرد گشت

از شاخ همچو چوك بیابخت خویشتن

در کلمه چکری بمعنی نوعی از ریواس :

خواجه تماچ باید و سر بریان سود ندارد مرا سفر جل و چکری

در لغت خشینه بمعنی رنگی میان کبود و سیاه :

کوهسار خشینه را ببهار که فرستد لباس حور العین

در کلمه درونه بمعنی کمان ندافان :

سرو بودیم چند گاه بلند کوژ گشتیم و چون درونه شدیم

در لغت دره بمعنی شکم و شکنجه و در لغت غدره بمعنی پیکان

تیر بزرگ :

دره من شدست از نعمت چون زنخدان خصم پر غدره

در لغت ژکی از فعل ژکیدن بمعنی تندی کردن و درآمدن :

ای طبع سازگار چه کردی ترا چه شد

با من همی نسازی و دایم همی ژکی

در لغت سرف بمعنی سرفه و سعال و سرف بودم یعنی در سعال

و عذاب بودم :

پیری مرا بزرگری اف-کنندای شکفت بی‌کاه دود ز مردم همواره سرف سرف

زرگر فرو نشاند کرف سیه بسیم من باز بر نشاندیم سیم سه بکرف

در کلمه سامان بمعنی آرام و سکون و قرار و در کلمه سامه بمعنی

عهد و پیمان و سوگند :

کسی که سامه جبار آسمان شک-ند چگونگی باشد در روز محشرش سامان

نیز در کلمه سامان بمعنی اندازه وحد و نشانگاه :

بوقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان با نهاد و سامان بود

در لغت شاکار بمعنی بیگار و مجرک و سخره و کار بی سم و بی مزد :

نکنی طاعت و آنکه که کنی سست و ضعیف

راست گوئی که مگر سخره و شاکار کنی

در کلمه شگرف بمعنی قوی و ستبر و بلند و محتشم همان بینی که

جزو قطعه پیش گذشت :

ازین زمانه جافی و گردش شب و روز

شگرف گشت صبور و صبور گشت شگرف

در لغت شندف بمعنی طبل و دمامه و دهل و نقاره بزرگ :

بوق خایه چون بغلغل در فتد گوئیش در زیران شندف زنند

در کلمه غزید از فعل غزیدن بمعنی نشسته راه رفتن و بریک دگر

نشستن و خزیدن و روی هم گذاشتن و چیدن :

راغ بیابان گزید چون بیابان رسید باد بگل بریزید گل بگل اندر غزید

در لغت غنچار بمعنی گلگونه و سرخی که زنان بروی مالند :

لاله بغنچار سرخ کرد همه روی از حسد خوید بر کشید سر از خوید

در کلمه گُرف بمعنی قیر یاسیم و مس سوخته :

زرگر فرو نشاند گُرف سیه بسیم من باز بر نشانم سیم سیه بگُرف

در کلمه گواژه بمعنی طعنه :

ای کم شده و خیره و سر گشته کسائی گوازه زده بر تو امل ریمن و محتمال

در لغت کاشانه بمعنی شبستان و تابخانه و خانه زمستانی :

عالم بهشت گشته عنبر سرشت گشته کاشانه زشت گشته صحرا چوروی حورا

در کلمه مشك لاد بمعنی نوعی از لادن :

از عنبر و عنبر و از مشك لاد و دار بوی

در سرابستان خویش اندر خزان میدار بوی

در لغت نورد بمعنی درخور و پسندیده :

نور دبودم تاورد من مورد بود برای ورد مرا ترك من همی پرورد

کنون گران شدم و سر دو تا نورد شدم از آن سبب که بخیری همی پیوشم ورد

در کلمه نهاد بمعنی اساس و بنیاد و پی و این شعر بنام رودکی

هم آمده است :

خدای عرش جهان را چنین نهاد که گاه مردم از او غمکن اند و گاهی شاد

در لغت نوف از فعل نوفیدن بمعنی صدائی که از کوه و خانه

خالی و حمام و چاه باز گردد یعنی العکاس صوت :

از تك اسب و بانگ نعرهٔ مرد كوه یرنوف شد هوا یرگرد
در كلمهٔ نارو بمعنی مرغی خوش آواز .

نارو بنارون برساری بنستون بر قمری بیا سمن بربر داشتند آوا
در لغت نیست بمعنی نیست و نابود :

آس شدم زیر آسیای زمانه نیست خواهی شدن همی بکرانه
در كلمهٔ هزار آوا بمعنی بلبل :

هزار آوا همی برگل سراید بسان عاشقان بر روی دلدار

در لغت هم لغت بمعنی چرم موزه و کفش و در كلمهٔ راه شاه بمعنی
شاهراه و جاده و گذر فراخ که از آنجا بر اها و جایهای بسیار توان شد :
براه شاه نیاز اندرون سفر مسگال که مرد کوفته گردید بدان ره اندر سخت
اگر خلاف کنی طبع راوهم بروی بدردار بمثل آهنین بود هم لغت
در لغت هرآینه بمعنی ناچار و لاعلاج و لابد و بی شک :

بادرخش ارتو پنجه خواهی زد باز گردد بتو هر آینه بد
در كلمهٔ قرقوب نام محلی در عراق عرب که در آنجا جامه ای می یافتند
بنام قرقوبی و در كلمهٔ مانا مخفف همانا بمعنی پنداری :

چندین حریر و حله که گسترده بر درخت

مانا ڪه بر زدند بقرقوب و شوشتر

در لغت گردنا بمعنی مرغی یا چیزی که با آتش بریان کنند :

دلی را کز هوا جستن چو مرغ اندر هوا یابی

بمحاصل مرغ وار او را با آتش گردنا^۱ یابی

در كلمهٔ تاب بمعنی رنج و سختی :

از بهر که بایدت بدینسان شبگیر و ز بهر چه بایدت بدینسان تف و تاب
در لغت یرگست بمعنی معاذالله :

رودکی استاد شاعران جهان بود صدیک از وی توئی کسائی برگست
در کلمه خارپشت بمعنی خوکل و در لغت پوستین پیرای بمعنی دباغ :
بخار پشت نگه کن که از درشتی موی

بیوست او نکند طمع پوستین پیرای
در لغت الچخت یا انچخت بمعنی امید و این بیت نسخه دیگری هم
دارد که پس ازین خواهد آمد :

جهان جای بتلخی است تهی بهره و پردخت
جزین بود مرا طمع و جزین بودم الچخت
در کلمه زونج بمعنی روده کوسفند که از گوشت و روده پر کرده
باشند و در کلمه آکنج بمعنی روده کوسفند که به چیزی یا گوشت و دنبه
بیا کنند :

عصیب و روده برون کن و زوزونج نورد

جگر پیازن و آکنج ازو بسامان کن

در لغت چنج از فعل چخیدن بمعنی کوشیدن :

طعنه مزن که با دولب من چرا چخی

اندیشه نیک ساز که یاقوت نشکنی

در لغت آرخ بمعنی نولول و جهك وجوش که از تن مردم بیرون آید:

از راستی تو خشم خوری دایم بر بام چشم سخت بود آرخ

در کلمه نورد بمعنی پسندیده :

لانو ردم و خوار و این نه شگفت که تن ورد خار نیست نورد

در لغت نرد بمعنی تنه درخت:

مردم اندر خور زمانه شدست نرد چون شاخ گشته شاخ چون نرد

در کلمه غنده بمعنی دیوپای و کارتن و تنند و عنکبوت:

می تند گرد سرای و در تو غنده کنون

باز فرداش بدین بر در تو تارتنان

در لغت کاریز بمعنی قنات:

سزد که دورخ کاریز آب دیده کنی که ریز ریز بخواهدت ریختن کاریز

در کلمه خراس بمعنی آسیا که بخر و چهار پایان گردانند:

خراس و آخر و خنبه ببرند نبود از چنگشان بس چیز پنهان

در لغت بنیوش از فعل نیوشدن یعنی شنیدن:

آن جهان را بدین جهان مفروش گر سخن دانی این سخن بنیوش

در کلمه تیغ بمعنی عکس و شعاع:

از پس پرده نهانی سوی چاکر نگرید گفتی از میغ همی تیغ زند گوشه ماه

در لغت شوغ بمعنی آماسی نزرگ بر پای که داء الفیل گویند:

پشت کف دست و کف پای شوغ پست فرو خفته چوپشت سمن

در لغت شکافه بمعنی زخمه خنیا گران:

پیری آعوش باز کرده فراخ توهمی گوش با شکافه غوش

در کلمه ستاک بمعنی شاخ بوکه از درخت بیرون آید:

آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود

بنخ آن خیمه ستاک سمن و سرینا

در لغت بساک بمعنی تاجی که از ریاحین و گلها بستند :
 چونکه یکی تاج و بساک ملوک باز یکی کوفته آسیاست
 در کلمه مک از فعل مکیدن بمعنی مزیدن :
 و ایدون فروکشی بخوشی این می حرام
 گوئی که شیر مام ز مادر همی مکی
 در لغت هنگ بمعنی زور و آهنگ :
 ای زدوده سایه تو ز آینه فرهنگ زنگ
 بر خرد سر هنگ و فخر عالم از فرهنگ هنگ
 در کلمه پیاله بمعنی قدح آبگینه که بدان شراب خورند :
 بیزارم از پیاله و زارغوان و لاله ما و خروش و ناله کنجی گرفته تنها
 در لغت ژاله بمعنی قطره ای که بامداد بر برگ نشیند :
 یاقوت و ار لاله بر برگ لاله ژاله کرده بدو حواله غواص در دریا
 در کلمه فام بمعنی گونه و رنگ :
 نادیده هیچ مشک همه ساله مشک بوی نا کرده هیچ لعل همه ساله لعل فام
 در لغت خیم بمعنی رندش شکنجه و رودگانی :
 بگریه ده و بغلبه سپرزو خم همه و گرنیمه بدزدد بزنش و تاوان کن
 در کلمه برکان بمعنی زهدان و رحم :
 وزین همه که بگفتم نصب روز بزرگ
 غدود و زهره و سرکن و خون برکان کن
 در لغت پیمانه بمعنی کیل و مکیال :
 آنچ بغرور ترا داده اند با تو نه پیمانه بماند وقفیز

در کلمه فانه بمعنی چوبکی که در شکاف چوب نهند تا زود شکافته شود یا زیرستون نهند تا بلندتر باشد :

طبایع گر ستون تن ستون را هم بیوسد بن
نگردد هرگز آن فانی کش از طاعت زنی فانه
در لغت لانه بمعنی بی کار و کاهل :

کنون جوئی همی حیلست که گشتی سست و بی طاقت
ترا دیدم بپرنائی فسار آهخته و لانه

در کلمه لوسانه بمعنی چاپلوسی :

اجل چون دام کرده گیر پوشیده بخاک اندر
صیاد از دور یک دانه برهنه کرده لوسانه
در لغت پهنانه بمعنی بوزینه :

اگر ابروش چین آرد سزدگر روی من ببند

که رخسارم پر از چینست چون رخسار پهنانه
در کلمه چغانه نام پرده ای از موسیقی و این بیت نسخه دیگر هم
دارد که پس ازین خواهد آمد :

زاد همی سازو شغل خویش همی پز چند پزی شغل نای و شغل چغانه
در لغت دن از فعل دیندن بمعنی دویدن بنشاط :

بارولایت بنه از گاه خویش نیز بدین شغل میاز و مدن

در کلمه نهنبن بمعنی سردیگ و کوزه و تنور :

بکشای راز عشق و نهفته مدار عشق از می چه فایده که بزیر نهنبنا

در لغت چمن بمعنی راه ساخته در میان دو صف درختان :

سروبنان کنده و گلشن خراب لاله‌ستان خشك و شكسته چمن
در لغت یکونه بمعنی یکسان :

تو زنا مرده‌ای شکفتی کار راست با مردگان یکونه شدیم
در کلمه درونه بمعنی کمان ندافان و این بیت اول همان قطعه‌ایست
که پیش ازین آمده است :

بنفشه زار بپوشید روزگار بیرف درونه گشت چنار و زر پرشد شنکرف
در لغت نمونه بمعنی زشت :

خوب گر شوی تمکنه نکند گوئکن شو که ما نمونه شدیم
در کلمه گو بمعنی کنده‌ای چون چاهی کوچك و مغاکی در جایگاهی:
چگونه سازم با او چگونه حرب کنم

ضعیف کالبدم من نه کوه و نه گوه
در لغت فنو بمعنی فریفته و غره و این بیت روایتی دیگر هم دارد
که پس ازین خواهد آمد .

سزد که بگسلم از یار سیم دندان طمع
سزد که او نکند طمع پیر دندان فنو
در کلمه غرو بمعنی نی و قصب :

غریب نایدش از من غریو گو شب و روز
بناله رعد غریو ام و بصورت عرو

در لغت پرو بمعنی پروین و برن :
سزد که پروین بارد دو چشم من شب و روز
کنون کزین دو شب من شعاع برزد پرو

در کلمهٔ تَبَنگو بمعنی ناندان که از پید بافته باشند مانند خم بزرگ
وسرش تا بن راست باشد :

بجوش کردن و بالا و زیره با کن ازوی

نمک بسای و گرز بر تَبَنکوی نان کن

در لغت کواژه بمعنی طعنه و در کلمهٔ انچخت یا الچخت بمعنی امید
و این نسخهٔ دیگر است از شعری که پیش ازین گذشت :

جز این داشتم امید جز این داشتم انچخت

ندانستم کزو دور کواژه ز ندَم بخت

در کلمهٔ کوچ بمعنی جغد و بوم و کوف :

اندر آن ناحیت بمعن کوج دزد که داشتند کوج و بلوج

در لغت نمج بمعنی نم و رطوبت :

سنگ بی نمج و آب بی آتش همچو نادان بود بآرایش

در کلمهٔ شکو خیده از فعل شکو خیدن بمعنی بسر اندر آمدن کسی که

پایش بچیزی خورد و این بیت برود کی هم منسوبست :

چون بگردد پای او از پایدان خود شکو خیده بماند هم چنان

در لغت شاخ بمعنی سرچوهاییکه بام خاه بدان پوشند و از فرسب

سرشان بیرون آید :

افزارخانهٔ ام زیبی بام و پوششی هر چم بخانه اندر سر شاخ و تیر بود

در کلمهٔ آباد بمعنی آبادان :

مرا گفت بگیر این وبزی خرم و شاد اگر تنت خرابست بدین کن آباد

در لغت بنیاد بمعنی بنای هر چیز و اساس و نهاد و بنیان :

مباش غمگین يك لفظ یاد گیر لطیف شكفت و كوته و لکن قوی و بانیاد

در کلمه شخودن بمعنی ناخن زدن :

بمدحت کردن مخلوق روح خویش بشخودم

نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم

در لغت آغار بمعنی بهم سرشته :

عقیق رنگ شدست آن زمین زبس که زخون

برود و دشت و بیابان فروشدست آغار

در کلمه آس بمعنی آسیای گردان :

آسمان آسیای گردانست آسمان آسمان کند هزمان

در لغت وغیش بمعنی بسیار و انبوه :

ای دریغا که مورد زار مرا ناگهان باز خورد برف وغیش

در لغت تیغ بمعنی سرکوه و قله :

دی بدریغ اندرون ماه بمیغ اندرون رنگ بتیغ اندرون شاخ زد و آرמיד

در کلمه چك بمعنی برات و قباله :

هم نکذرم سوی تو هم ننگرم سوی تو

دل ناورم سوی تو اینك چك تبرا

در لغت بال بمعنی باره مردم و پیرمرغان :

تا پیر نشد مرد نداند خطر عمر تا مانده نشد مرغ نداند خطر بال

در کلمه ارغوان نام گل سرخ :

آن قطره باران بر ارغوان بر چون خوی بینا گوش نیکوان بر

در لغت آذین بمعنی آرایش :

نوروز و جهان چون بت نوائین از لاله همه کوه بسته آدین
در کلمه کرو بمعنی کاواک و فرسوده و این بیت نسخه دیگر هم دارد
که پیش ازین آمده است :

سزد که بگسلم از یار سیم دندان طمع
سزد که او نکنند طمع نیز دندان کرو
در لغت باد روزه بمعنی قوتی که مردم هر روزی پیوسته بکار دارد:
یکی جامه وین باد روزه که قوت دگر این همه بیشی و بر سر است
در کلمه کازه بمعنی شاخ درخت که صیادان برابر دام بزنند تا
صید نترسد :

و خوب رویان ترکان ماهمه بر ما و ما چوفانه گشاده شده زکاره دام
در لغت نزرده بمعنی قباله :
ای بکس خویش نزرده بنهاده و آن همه داده بیور خویش و وقایه
در کلمه فرزانه بمعنی حکیم و این بیت برودکی هم منسوبست و سنائی
در مقدمه دیوان خود آنرا آورده :

نباشد میل فرزانه بفرزند و بزن هرگز
ببرد نسل این هر دو نبرد نسل فرزانه
دراغت چمانه بمعنی کدوی نگار کرده که شراب در آن کنند و این
بیت نسخه دیگر هم دارد که پیش ازین گذشت :
زاده می ساز و شغل خویش همی بر چندبری شغل نای و چنگ و چمانه
در کلمه پیمانانه بمعنی قفیز و کیله و مکیلال :
چوپیمانانه تن مردم همیشه عمر پیماید بیاید زیر لنمودن همان یک روز پیمانانه

در لغت مشخنة بیمعنی حلوائی صافی و چین در چین :
 خواهی کودک مواجر آید اورا زود بیاموزیش بمغز و مشخنة
 در کلمه بادریسه که زنان در دوک کنند :
 گر کونت از نخست چنان بادریسه بود

آن بادریسه اکنون چون دیگر ریه شد
 در لغت خوردی بمعنی خوردنی و چربو بمعنی چربی :
 نان سیاه و خوردی بی چربو و آنگاه مه بمه بود این هر دو
 گذشته ازین پنج تن شاعر که از مرو بوده اند چهارتن شاعر دیگر
 در دوره سامانیان از مرو برخاسته اند : ابونصر مرغزی ، بشار مرغزی ،
 مروزی ، صفار مرغزی .

۳۳ - ابونصر مرغزی که در فرهنگ اسدی يك بيت ازو آمده
 است و ازینجا پیداست که در قرن چهارم و از مردم مرو بوده منتهی در
 مجمع الفرس سروری نام او بخط ابونصر مرغزاری آمده و آن يك بيت که
 ازو در کلمه فرهست بمعنی جادو آمده اینست :

نیست راهست کند تنبل او هست رانیست کند فرهستش

۳۴ - بشار مرغزی نیز از شاعران اهل مرو بوده و از یگانه قصیده‌ای
 که ازو بدستست و در وصف شراب بسبك قصیده معروف رودکی گفته و
 منوچهری از روش او پیروی کرده است معلوم می‌شود که در قرن چهارم
 و از شاعران دوره سامانیان بوده است و این قصیده او در کتاب مونس
 الاحرار ثبت شده منتهی مؤلف مجمع الفصحاء در باره وی خطاهای شگفت
 کرده است . (رجوع کنید بمجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۷۱) و نسخه کامل

این قصیده چنانکه در مونس الاحرار آمده بدینگونه است :

رز را خدای از قبل شادی آفرید	شادی و خرمی زرز آمد همه پدید
از جوهر لطایف محض آفرید رز	آنکو جهان و خلق جهان را بآفرید
از رز بود طعام و هم از رز بود شراب	از رز بودت نقل و هم از رز بود نبید
شادی فروخت و خرمی آنکس که رز فروخت	شادی خرید و خرمی آنکس که رز خرید
انگور و تاک او نگر و وصف او شنو	وصف تمام گفت زمن بایدت شنید
آن خوشه بین فتاده بروبر گهای سبز	هم دیدنش خجسته و هم خوردنش لذیذ
روزی شدم برز نظاره دو چشم من	خیره شد از عجایب الوان که بنگرید
دیدم سیاه روی عروسان سبز موی	کنز غم دلم بدیدن ایشان بیآرمید
گفتی که شاه زنگ یکی سبز چادری	بر دختران خویش بعدا بگسترید
و ایشان معلق ازهر جائی و هریکی	آویخته ز مادر پستان همی مزید
من دست هر دم بیکی کردمی وشاد	بودم بدانچه دست بدیشان همی رسید
آ که نبودم ایچ که دهقان مر از دور	با آن بزرگوار عروسان همی بدید
بامن ز شرم جنگ نیارست کردهیچ	وز بهر نام و ننگ یکی تیغ بر کشید
و آن کردن لطیف عروسان همی گرفت	پیوندشان بتیغ برنده همی برید
ز آن جامهای سبز جدا کردشان بخشم	بر جایگاه کشتنشان بر بخوابند
زیر لگد بجمله همی کشتنشان بزور	چونانکه پوست بر تن ایشان همی درید
حوضی ز خون ایشان پر شد میان رز	از بسکه شان ز تن بلغد کوب خون دوید
و ندر میان سنگ نهان کرد خونشان	دهقان و لب ز خشم بدندان همی گزید
و آن سنگ راز سنگ یکی مهر بر نهاد	شد چندگاه خامشی و صابری گزید
تا پنج ماه یاد نکرد ایچ گونه زو	از روی زیر کی و خردهم چنین سزید

چون نوبهار باغ بیآر است چون بهشت
 اندر میان سبزه بدشت و بکوهسار
 و آن زند باف کنگ شده شد چو باربد
 دهقان ز خانه بوی کلاب و عرق شنید
 و آن سنگ را بیافت کجا مهر کرده بود
 برزد شعاع زهره و بوی کلاب ازو
 يك جام ازو بچاشنی از بس عجب بخورد
 یا قوت سرخ گشت همه سنگ پیش او
 چونان عجب بدید بخسروش هدیه برد
 خسرو کلید قفل غمش نام کرد از آنک
 زینست مهر من بمی سرخ بر کزو
 شد خرمی پدید اگر می پیر مرید
 ۳۵ - مروزی نیز از شاعرانیست که در تذکره ها مستقلا ازو ذکر
 نیست و تنها در لباب الالباب (ج ۱ - ص ۳۷ - ۳۸) يك بیت ازو
 که درباره کسائی ورود کی گفته شده آمده است و از همین پیدا است که وی
 نیز از شاعران قرن چهارم بوده و آن بیت اینست :
 زیبا بود ارمرو بنازد بکسائی
 چونانک جهان جمله با استاد سمر قند
 ۳۶ - صفار مرغزی هم از شاعرانیست که در تذکره ها نام او نیست
 و تنها در فرهنگها اشعار او را بشاهد لغات آورده اند و چون در فرهنگ
 اسدی هم نام او هست پیدا است که در قرن چهارم بوده و اشعاری که ازو
 در فرهنگها آمده بدین گونه است :

در لغت سارنج که مرغی کوچک است :

تو كودك خرد و من چنان سارنجم جانم بیری همی ندانی رنجم
در كلمه ستیر که واحد و زنی بوده است هر يك هفت درم سنگ :

یارب چه جهانست این یارب چه جهان

شادی بستیر بخشد و غم بقیان

در لغت تاح که نام درختیست :

عشق آتش نیز و هیزم تاح منم گر عشق بماند این چنین وای تنم
و چون این هر سه بیت بوزن رباعی است پیدا است که وی رباعی سرودن
بیشتر مایل بوده است .

پنج از بلخ باز مراد پنج شاعر دیگر بوده اند از مردم بلخ بدینقرار :
ابوالمؤید بلخی ، ابوالحسن شهید بن حسین بلخی ، ابوشکور بلخی ، صانع
بلخی ، ابوعلی محمد بن احمد دقیقی بلخی .

۳۷ - ابوالمؤید بلخی از شاعران و نویسندگان بسیار معروف
دوره سامانیان و معاصر ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی بوده و کتاب
عجایب بلدان یا عجایب بحر و بر یا عجایب الاشیاء و یا عجایب الدنیا ازو
بدست است که بنام ابن پادشاه سامانی پرداخته و نیز شاهنامه ای بنشر داشته
که قسمتی از آن را کتاب گرشاسب یا گرشاسب نامه می نامیده اند و یا اینکه
این کتاب دوم کتاب مستغنی بوده است و نیز داستان یوسف و زلیخا را
نظم کرده است که ظاهراً از میان رفته . مختصر ذکری ازو در باب الالباب
(ج ۲ - ص ۲۶) هست و مؤلف مجمع الصحاء (ج ۱ ص ۸۱) او را

با ابوالمؤید رونقی بخاری که ذکر او پیش ازین رفت اشتباه کرده است .
 ازین ابوالمؤید بلخی بیست بیت شعر فارسی بدستست که نوزده بیت آنرا
 سابقاً در ضمن مقالتی که بدان اشاره خواهد رفت انتشار داده ام و این بیت
 نیز در مجمع الفرس سروری بشاهد کلمه شنگ بمعنی شاهد مطبوع و شیرین
 آمده است :

عید شد دیگر که آن دلدار شنگ بهر کشتن جامها پوشد زرننگ

درباره ابوالمؤید رجوع کنید بمقاله من بعنوان «ابوالمؤید بلخی»
 در شماره سوم دوره اول مجله شرق طهران اسفند ماه ۱۳۰۹ ص ۱۲۹ -
 ۱۳۶ ، مجله کاوه شماره ۲ سال ۵ (سال اول دوره جدید) ص ۷-۹
 و شماره ۸ از همان سال ص ۱۰ و شماره ۱ (سال دوم دوره جدید)
 ص ۱۵ - ۱۶ و حواشی من بر کتاب قابوس نامه طهران ۱۳۱۲
 ص ۱۹۵-۲۰۱

۳۸ - ابوالحسن شهید بن حسین وراق جهودانکی بلخی از شاعران
 بسیار بزرگ دوره سامانیان و پس از رودکی معروف ترین و زبردست ترین
 شاعر این دوره بوده است و بزبان فارسی و تازی شعر نیکو می گفته .
 رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۳-۵ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۳۰۳ -
 ۳۰۴ . رودکی در مرگ او مرثیه ای گفته است و ازین قرار وی پیش از
 سال ۳۲۹ که سال مرگ رودکی است در گذشته . مؤلف شاهد صادق
 مرگ وی را در سال ۳۲۵ ضبط کرده است . دقیقی شاعر معروف قرن
 چهارم در باره وی و رودکی گفته است :

استاد شهید زنده بایستی و آن شاعر تیره چشم روشن بین

تاشاه مرا مدیح گفتندی زالفاظ خوش و معانی رنگین
وی از شاعران بسیار معروف و شیرین سخن زبان فارسی بوده و
بشیرین سخنی او را مثل می زده اند، چنانکه فرخی سیستانی شاعر بزرگ
قرن پنجم در قصیده ای گوید:

از دلارامی و نغزی چون غزلهای رشید
وزدلاویزی و خوبی چون ترانه بوطلب
و نیز در قصیده دیگر گوید:

دایم از مطربان خویش بزم غزل شاعران خویش طلب
شاعران چو رودکی و شهید مطربان چو سرکش و سرکب
گویا شهید بن حسین بسیار خوش نویس بوده و در خوش نویسی
نیز شهره بوده است چنانکه فرخی در قصیدای بدین مطلع:
بوستان سبز شد و مرغ درآمد بهفیر

ناله مرغ دلارام تر از نغمه زیر

در مدح ابوسهل دبیر گوید:

خط نویسد که بنشناسند از خط شهید

شعر گوید که بنشناسی از شعر جریر

شعرای معروف دیگر نیز از او نام برده اند از آجمله معزی سمرقندی
همان دوبیت دقیقی را چنین تضمین کرده و گوید:

دو بیت شنیده ام دقیقی را در مدح تو هر دو کرده ام تضمین
استاد شهید زنده بیستی و آن شاعر تیره چشم روشن بین
تاشاه مرا مدیح گفتندی معنیش لطیف و لفظها شیرین

خاقانی شروانی نیز در مفاخرت خود گوید :

گرچه بدست‌پیش ازین در عرب وعجم روان

شعر شهید و رودکی نظم لبید و بحرری

در صفت یکانکی آن صف چارگانه را

بنده سه ضربه می‌زند در دو زبان شاعری

شهید بلخی گذشته از شعر فارسی و تازی و خط در فلسفه و حکمت

نیز دست داشته است چنانکه ابوالفرح محمد بن اسحق الندیم معروف بابن‌الندیم در کتاب الفهرست (۱) در باب محمد بن زکریا رازی نویسد :

« وکان فی زمان الرازی رجل يعرف بشهید بن الحسین و یکنی ابوالحسن یجری مجری فلسفته فی العلم و لکن اهذا الرجل کتب مصنفه و بینه و بین الرازی مناظرات و لکل واحد منهما نقوض علی صاحبه » یعنی در زمان رازی مردی بود معروف بشهید بن حسین و بکنیه ابوالحسن در دانش براه فلسفه او میرفت ولی این مرد را کتابهایی است که نوشته و در میان او و رازی مناظرات بود و هریک از ایشان ردی نوشته اند . سپس در شماره مؤلفات محمد بن زکریای رازی (۲) می‌نویسد : « کتاب نقضه علی شهید (۳) البلخی فیما نقضه به من الماده » و اندکی پس از آن (۴) باز می‌نویسد : « کتاب نقض نقض البلخی المعلم الالهی » و اندکی بعد گوید : « کتاب علی شهید (۵) البلخی فی تثبیت المعاد » . از اینجا پیداست که شهید

(۱) چاپ قهره ص ۴۱۶ (۲) ص ۴۱۸ (۳) در اصل بخط

سهیل « چاپ شده است (۴) ص ۴۱۹ (۵) در اینجا نیز در اصل

« بخط » سهیل » چاپ شده است

در حکمت بسیار دست داشته و با محمد بن زکریا حکیم بزرگ آن زمان
معارضه میکرده و محمد بن زکریا در نقض او و برای او رسایل می پرداخته
است، منوچهری هم چنانچه پس ازین خواهد آمد ویرا در شمار حکیمان
خراسان نام برده و گوید:

از حکیمان خراسان کوشهید و رودکی

بو شکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی

یا قوت حموی در معجم البلدان در کلمه جهودانک (۱) گوید:

« من قرى بلخ منها كان ابوشهيد بن الحسين البلخي الوراق المتكلم وادهو
ببلخ لان اباہ انتقل الى بلخ و كان ابوشهيد ادبياً شاعراً متكلماً له فضائل
وكان في عصر ابي زياد الكعبي وقد ذكرته في الادباء » یعنی از قریه‌های
بلخ ابوشهید بن حسین بلخی و راق متکلم از آن بود و وی ببلخ ولادت
یافت زیرا که پدرش ببلخ رفت و ابوشهید ادیب و شاعر و متکلم بود و
اورا فضیلت و در زمان ابوزیاد کعبی بود و ذکر او را در ادباء آورده ام
ولی بیداست که در نسخه برداری و شاید در چاپ اشتباهی رخ داده و در
اصل ابوالحسن شهید بوده و کلمه « الحسن » از میان افتاده است.

تعالی در کتاب یتیمۃ الدھر (۲) در باره محمد بن موسی حدادی
شاعر مینویسد: « كان يقال اخرجت بلخ اربعة من الافراد: ابا القاسم الكعبي
في علم الكلام و ابازيد البلخي في البلاغة والتأليف و سهل بن الحسين في
شعر المارسية و محمد بن موسی في شعر العربية . . . » یعنی گویند از بلخ
چهار تن یگانه بیرون آمده اند: ابوالقاسم کعبی در علم کلام و ابوزید بلخی

در بلاغت و تألیف و سهل بن حسین در شعر فارسی و محمد بن موسی در شعر تازی و پیداست که در اینجا نیز در کتابت و یادداشت چاپ خطائی رخ داده و در اصل شهید بن الحسین بوده و آنرا سهل بن الحسین نوشته‌اند.

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات (۱) این نکته را درباره شهید آورده است: «حکایت» آورده‌اند که شهید شاعر روزی نشسته بود و کتابی میخواند، جاهلی بنزدیک او درآمد و سلام کرد و گفت: خواجه تنها نشسته است؟ گفت: تنها اکنون گشتم که تو تو آمدی، از آنکه بسبب تو از مطالعه کتاب باز ماندم، شاعر چنین گفته است:

صحبت ابلهان چو دیک تهیست اندرون خالی و بیرون سیاهست
از اشعار شهید بجز ۲۳ بیتی که در لباب الالباب و مجمع الفصحا آمده است شیخ بهائی در کشکول (۲) این دوبیت را بنام وی مینویسد:
چو اسکندر بخواری در زمین خفت حکیمی بر سر خاکش چنین گفت
که شاهان تو سفر بسیار کردی وای نه چنین کین بار کردی
ولی این دو بیت از اشعار معروف فریدالدین عطار نیشابوری در الهی نامه است (۳).

این رباعی بنام شهید در برخی سفینه‌ها ثبت شده:
دردا که درین زمانه غم‌پرورد حیف که درین بادیه عمر نورد
هر روز فراق دوستی باید دید هر لحظه وداع هم می‌باید کرد
این غزل نیز بنام شهید در سفینه‌ای که بخط تقی الدین اوحدی

(۱) باب یازدهم از قسم سوم (۲) چاپ حاج نجم الدوله - طهران

۱۳۱۸ ص ۳۲۰ (۳) الهی نامه چاپ طهران ۱۳۱۶ شمسی ص ۲۰۱

کاشانی ادیب معروف قرن یازدهم است نوشته شده :

مرا بجان تو سوگند و صعب سوگندی
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم
که پند سود ندارد بجای سوگندی

شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت
که آرزو برساند آرزو مندی

هزار کجک ندارد دل یکی شاهین
هزار بنده ندارد دل خداوندی

ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی
نماز بردی و دینار بر پراکندی

وگر ترا ملک هندوان بدیدی موی
سجود کردی و بت خاهاش برکندی

بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
بآتش حسراتم فکند خواهندی

ترا سلامت باد ای گل بهار و بهشت
که سوی قبله رویت نمار خوانندی

این غزل شهید بسیار معروف بوده و مسعود سعد سامان شاعر
معروف قرن ششم نیز آنرا در نظر داشته و بیت چهارم آنرا بقلب دو مصرع
در قصیده‌ای لدین مطلق :

سوی هند خرامید بهر جستن کین رکاب خسرو محمد و سیف دولت و دین

بدین گونه تضمین کرده است :

خدایگانا این داستان معروف است

که کرده بنده بشعر خود اندرون تضمین

هزار بنده ندارد دل خداوندی

هزار کبک ندارد دل یکی شاهین

دیگر از اشعار شهید این بیتست که در فرهنگها بشاهد کلمه شایگان

بمعنی کاربی مزد و بیگار و محرك آمده و مصرع دوم آن در کتاب المعجم (۱) هم آمده است :

اگر بگروی تو بروز حساب مفرمای درویش را شایگان

در فرهنگها نیز اشعاری چند از شهید آمده است بدین قرار :

در کلمه ترا بمعنی دیوار یگانه ای که پیش چیزی باشد :

صف دشمن ترا ناستد پیش و ر همه آهنین ترا باشد

در لغت کیب از فعل کبیدن بمعنی از راسنی بکتری بردن :

یک تازیانه خوردی بر جان از آن دو چشم

کز درد او بماندی مانند زرد سیب

کی دل بجای داری پیش دو چشم او

کو چشم را بغمزه بگرداند از و رب

یارب بیافریدی روئی بدین مثل

خود رحم کن بر امت و از راهشان مکیب

در لغت چست بمعنی محکم :

برگزیدم بخانه تنهائی از همه کس درم بیستم چست
در کلمه پسته :

دهان دارد چوبك پسته امان دارد بمی شسته
جهان بر من چوبك پسته بدان پسته دهان دارد

در لغت یغتنج بمعنی مار باغی :
مار یغتنج اگر ت دی بگزید نوبت مار افعی است امروز
در کلمه بنالنج بمعنی مردی که دوزن دارد :

همی نسازد باداغ عاشقی صبرم چنان کجانبسازد بنالنج باز بنالنج
در لغت بفعج که چون کسی بوقت سخن گفتن خدو از دهانش می آید
گوید بفعجش همی شود :

قی او فتد آن را که سر و ریش تو بیند
ز آن خلم و از آن بفعج چکان بر برو بروی
در کلمه آبکند بمعنی ژى و شمر و غفچه و گود و مغاك و آبگیر
و حوض :

هر که نداشت تهنه [او] چشمه بیابد هیچ جای
بی گمان راضی نیاید گر بیابد آبکند
در لغت هراش بمعنی قی :

ار چه توبه نکنند خواهجه که هر جا که بود
قدحی می نخورد راست کند زود هراش
در کلمه همیشه بمعنی جاسوسی :

در کوی تو ایسه همی کردم ای نگار دزدیده تا مگرت ببینم بیام بر

در لغت خروش بمعنی بانگ و در کلمه پوشك بمعنی گریه در لغت
ماوراءالنهر :

چند بردارد این هریوه خروش نشود باده با سرودش نوش
راست گوئی که در گیلوش کسی پوشکی را همی بمالد گوش
در کلمه ستاغ بمعنی اسب زین نا کرده :

بسوی بزم [همچو] قصر روم حو بزین و لگام بند ستاغ
در لغت سپریغ بمعنی خوشه انگور که هنوز دان نکرده باشد :
دریغ فرجوانی و غز و وای دریغ عزیز بود ازین بیش هم چنان سپریغ
در کلمه تلاتوف بمعنی آنکه کسی خود را پلید دارد و جامه از
پلیدی پیرهیز ندارد و مردم را دل ازوی و پلیدی وی نفرت گیرد :
زنی پشت و تلاتوف واهرمن کردار نگر نکردی از گرد او که درمانی
در لغت بلکنجك بمعنی طرفه :

ای قامت تو بصورت کاونجك هستی تو بچشم هر کسی بلکنجك
در کلمه ایترك بمعنی شرار آتش :
چو زر ساوه چکان ایترك اولیکن چونشستی

شدی زر ساوه چون سیمین پشزده غیبه و جوشن

در لغت جابخشوك بمعنی داغاله و داسگاهه :
ای خواجه با بزرگی اشغال بی نوا برگیر جابخشوك و بدومی درو حشیش
در کلمه اورنگ بمعنی اورند و زیبائی :
ای از رخ تو یافته زیبائی اردنگ افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ
در لغت کوال از فعل کوالیدن بمعنی انداختن :

زمانه ازین هردوان بگذرد تو بگوال چیزی کزو نگذرد
 در کلمه پنام بمعنی تعویذ از فعل پناهیدن بمعنی بازداشتن :
 بتا نکارا از چشم بد مترس مکن چرانداری با خود همیشه چشم پنام
 در لغت گذرنامه بمعنی جواز :

همه دیانت و دین ورزو نیک نامی کن
 که سوی خلد برین باشدت گذرنامه

در کلمه چم بمعنی رونق و معنی :
 دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم
 در لغت خلاشمه بمعنی علتی که از تخمه چون زکام در میان گلو
 و بینی آید :

آن کسی را که دل بود نالان او علاج خلاشمه نکند
 در کلمه خیم بمعنی پیخ و چرخ :

دو جوی روان در دهانش زخلم دو خرمن زده بردو چشمش زخیم
 در لغت تفته بمعنی پرده عنکبوت که گرد خویش تند :

عشق او عنکبوت را ماند بتنیده است تفته گرد دلم

در کلمه باشکونه بمعنی مقلوب و بازگشته و واژگونه :

ای کار تو زکار زمانه نمونه تر او باشکونه و توازو باشکونه تر
 در لغت کاینه بمعنی آنکه گویند کاینه بدو دار یعنی چشم ازو
 بر مگردان :

موی سپید و روی سیاه ورخ بچین بر زینت صدف شده و کشته کاینه

در کلمه کنستو بمعنی نباتی که محلب خوانند و در یمن و
فرغانه روید :

تا کی روم از گرد در تو کاند در تو نمی بینم چربو
ایمن بزی اکمون که بشستم دست از تو باشان و کنستو

دراغت تریوه بمعنی راه پشته پشته :

بر که والا چوچه همچون عقاب اندر هوا

بر گریوه راه چون چه همچو بر صحرای تریوه

در کلمه آسا بمعنی مانند :

شود بد خواه چون روانه بد دل چو شیر آسا تو بخرامی بمیدان
دراغت ماز بمعنی شکاف خوب و دیوار :

ای من رهی آن روی چون قمر و آن زلف سیه رنگ پر زماز
در کلمه بذه بمعنی رکوی سوخته یعنی حراق :

عطات باد چو باران دل موافق خوید

نهیبت آتش و جان مخانه بذه باد

دراغت اواره بمعنی دیوانخانه و دارالاماره و بزرگه ملوک :

همی فزونی جوید اواره بر افلاک که تو بطاع میمون در آن نهادی پای
در کلمه آیزنده بمعنی جهنده و ستیزه و بد خوئی کنند در استرو
خر و این بیت بنده ابوشکور هم آمده است :

چو آیزنده شد در مرغزاری به شد بر داشت از یار باری

دراغت بازیچ بمعنی مهره ای چند که بر ریسمن بندد و از بالای

کپواره آویزند و کودکان بازی کنند :

پی مهد اطفال جاهت سزد که عقد ثریا شود باز پیچ
در کلمه بر بمعنی گوی بزرگ که آب در آن گرد آید در جمع الفرس
آورده است : « در وصف چشمه عشق افزا :

چون تن خود برم پاك بشت از ماسمش تمام لولو رست
نرم نرمك زبرم بیرون شد مهرش از آنچه بود افزون شد
در کلمه جدکاره بمعنی رابه‌ای مختلف :

جهانیان را دیدم بسی زهر مذهب بسی بدیدم از گونه گونه جدکاره
در لغت چغوك بمعنی گنجشك :

اگر بازی اندر چغوكم نگر و گر باشه‌ای سوی بطن مپر
در کلمه والغونه بمعنی غنجار و گگونه و سرخاب :

آن بنا گوش کز صفا کوئی بر کشیده است والغونه بسیم
گذشته ازین اشعاری که در فرهنگها بنام شهید آمده است این بیت
نیز در سفینه‌ها بنام اوست :

تنش از نازکی ز بار نظر کسوت خون کشد چولاله بسر

و نیز این ابیات در کتاب اخوان الصفا ثبت شده است که بنام شاعری
تصریح نکرده اند :

خنك این آفتاب وزهره و ماه كه نباشند جاوداده تباہ
همه بر يك نهاد خویش دوند كه نگردند هرگز از يك راه
راست کوئی سارگان ملکنند چشمه آفتاب شاهنشاه
بنخوانند نایحه مشغول یا بتدبیر دین و حرب و سپاه
دوستانند پیش رو یا روی يك بدیگر همی کنند نگاه

و چون این کتاب در قرن چهارم تألیف شده و جزو اشعاری که بنام شهید در تذکره هاست این دوبیت هست :

برفلک بردوشخص پیشه ورنند آن یکی درزی آن دگر جولاه
این ندوزد مگر کلاه ملوک و آن نبافد مگر یلاس سیاه

و مطلب و وزن و قیافه این دو بیت با آن پنج بیت یکسان است میتوان بجرأت گفت که آن پنج بیت نیز از شهید است .

۳۹ - ابوشکور بلخی نیز از شاعران بسیار معروف قرن چهارم و پس از رودکی و شهید بزرگترین شاعر دربار سامانیان بوده و در سال ۳۰۳ ولادت یافته و در دربار نوح بن نصر سامانی بوده و در سال ۳۳۶ مثنوی آفرین نامه را که یکی از شاهکارهای بلند زبان فارسی بوده است ببحر متقارب در حکمت و اندرز و پند سروده است . از اشعار ابوشکور تاکنون ۳۶۴ بیت بدست آمده ، از آنجمله نه بیت از مقطعات اوست که در لباب الالباب و مجمع الفصحاء ثبت است و از کتاب آفرین نامه او تاکنون ۲۹۱ بیت فراهم شده است ، این ابیات پراکنده از آن کتذبت که در فرهنگها بنام او ثبت کرده اند :

بتا^۱ روزگاری بر آید برین کمنه پیش هر کس ترا آفرین
کسی کاندرا بست و آب آشنست^۲ از آب ارچو آتش بنرسد رواست
سوی رود با کاروانی کشن^۳ زهابی^۴ بدو اندرون سهمگن^۵

(۲) آب آشنا ، یعنی شادمانی

(۴) زهاب بمعنی جائیکه آب زیاد

(۱) بتا یعنی بگذار

(۳) کشن بمعنی انبوه و بسیار

(۵) سهمگن مخفف سهمگین

توانی برو کار بستن فریب
پراز میوه کن خانه را با پدر
مرد آن ز بازویش بر کند گوشت
بشاه دادن کلته^۵ رو باه گفت
گمان برد کش گنج بر استران
کجا گوهری چیره شد زین چهار
بفرمود داور که می خواره را
من اندر نهان زین جهان فراخ
خرامیدن کبک^۶ بینی بشخ^۷
زدیدار خیزد هزار آرزوی
بساخان و کاشانه و باد گرد^۸
بیافغد^۹ باید کنون چاره نیست

که نادان همه راست بیند و ریب^۱
پرد ازدانه کن خنبه^۲ را با پسر
مرآن کوبه^۳ را داد با یک دو غوشت^۴
که دانا زد این داستان در نهفت
بود به چو بر پشت کلته^۵ خران
یکی آخشیش^۶ برو بر گمار
بخفچه^۷ بگوید بینچاره را
بر آورده کردم یکی سنگلاخ
تو کوئی ز دیبا فگندست نخ
ز چشمست گویند رژی^۸ کروی
بدواندرون شادی و نوش خورد
بیلفنجم^۹ و چاره^{۱۰} من یکبست

- (۱) وریب بمعنی چوای و اریب است (۲) خنبه بمعنی خم است
مانند دبه که از دنب وده و سنبه که از سنب و سه می آید . (۳) کوبه آلات
کوبیدن (۴) گوشت چیزی باشد که برتن او هیچ مستوی نباشد
(۵) کله دم بریده باشد از خرو سباع و چارای بیر و دم و دام از کار باز
مانده و دم بریده باشد (۶) آخشیش ضد باشد (۷) خفچه شوشه
چوب بید از سیم یا از زر کشیده بود (۸) شخ زمین سخت باشد بر کوه
و دامین کوه (۹) رژی کم خوری بود که هر چه بیند اندکیش و بی آرزوی
مماند (۱۰) بادگرد خانه تابستانی بود (۱۱) الفغد و الفنجم از
فم الفغد و الفنجدین بمعنی اندوختن باشد

فروتر ز کیوان تو ^۱ اورمزد ^۱	برخشانی لاله اندر فرزد ^۲
نه بهرام گوهرت ونه اورمزد ^۱	فرزدی جاوید نبود فرزد ^۲
کشاده در هر دو آزاده وار	میان کوی کندوری ^۳ افکنده خوار
سری بی تن و پهن کشته بگرز	تنی بی سرا فکنده برخاک برز ^۴
کشاورز و آهنگر و پای باف ^۵	چوبی کار باشند سرشان بکاف ^۶
چو خورشیدت آید ببرز بزم ^۷	جهان را ز بیرون نماند مزه
نه آن زین بیآزرد روزی بنیز ^۸	نه این را از آن اندهی بودنز ^۹
مکن خویشتن سهمگن چاپلوس	که بسته بود چاپلوس از فسوس
یکی بهره را بر سه بهرست بخش	تو هم بر سه بخش ایچ برتر مشخش ^{۱۰}
درخش ^{۱۱} ارتخندد بگاہ بهار	همما نگریسد چنین ابر زار
ورایدون که پوزش پذیری زمن	وگر نیز رنج آید از خویشتن
نکوهش رسیدی بهر آهوئی	ستایش بر از هر هنر هر سوئی
بهرنیک و بدهر دوان یک منش ^{۱۲}	براز اندرون هر دوان بدکنش

- (۱) اورمزد و زاوش و برجیس ستاره مشتری باشد (۲) فرزد گیاهی بود که در تابستان و زمستان سبز بود (۳) کندوری ماده و سفره باشد (۴) برز بمعنی بدست (۵) پیوف حوله و پوشیده (۶) بکاف امر از کافتن و کافیدن بمعنی شکافتن (۷) بزم بمعنی گاه و خطا و مردم مراد و مسکین (۸) بنیز بمعنی هرگز (۹) این بیت در المعجمه (چاپ طهران ص ۲۲۵) نیز آمده است (۱۰) مشخش از فعل شخشادن بمعنی از نشستن گاه لغتی بررشدن (۱۱) درخش بمعنی برق (۱۲) منش بمعنی همت

نکوهش نیامدش خودزایج در
 بدی گفت و نیکی همه راز کرد
 بخورد و بیاران او شد نفاغ^۳
 جوانی بی آمرغ^۴ نزدیک اوی
 دروغ اندر آرد سر من بیوغ^۵
 گلپشت چو کانت کرد دستین^۶
 زن جاف جافست^۷ آسان فکن
 زان زود نکشایم از بهر لاف
 چه گوئی توای فیلسوف اندرین
 زن از خواب شرفاك^۸ مردم شنود
 نغوشاك^۹ بودی مسلمانان کرد
 وگر باشه ای سوی بطن مهر
 فراز آورم من زنوك قلم
 مفرمای هیچ آدمی را مچرک^{۱۱}

ستایش خوش آمدش بریک هنر
 بر آغالش^۱ هر دو آغاز کرد
 بیکماز^۲ بنشست بمیان باغ
 چوان تاش پیری نیاید بروی
 ورایدون که پیش تو گویم دروغ
 بدانکه که گیرد جهان کرد و مینغ
 ز دانا شنیدم که بیمان شکن
 نگویم من این خواب شاه از گزاف
 چه بیند بدین اندرون ژرف بین
 توانگر بنزدیک زن خفته بود
 سخنگوی گشتی سلیمانان کرد
 اگر بازی اندر چكك^{۱۰} کم نگر
 چو دینار باید مرا یا درم
 چنین گفت هارون مرا روز مرگ

-
- (۱) آغالش از فعل آغالیدن بمعنی دوتن را بریک دیگر تندر کردن
 (۲) بکماز باده و می و شراب
 (۳) نفاغ بمعنی قحف است و قحف بزرگ
 (۴) آمرغ قدر و قیمت
 (۵) یوغ آن چوب بود که بوقت زمین کندن
 بر کردن گداو نهند
 (۶) ستیغ هر چه بالا دارد چون سرکوه و سرنیزه
 و سرچیزی که تیزی دارد
 (۷) جاف جاف قحبه و فاحشه
 (۸) شرفاك
 بمعنی بانك
 (۹) نغوشاك مذهبیست از آن گبران
 (۱۰) چكك و جغو
 مرغیست از نوع بوم
 (۱۱) مچرک بمعنی بیگار و شایگان و سخره و کاری مزد باشد

زفرزند بر جان و تنت آذرنگ^۱
 باهن نگه کن که ببرد سنگ
 برین داستان کس نگفت از فیال^۲
 دل من پر آزار از آن بدسکال
 بداندیش دشمن شده ویل^۳ جوی
 که بی داور این داوری نکسلد
 بکیفالکی^۴ رفته از پنجهیر^۵
 پس ارژاز و خوهل^۶ آوری یش من
 به افزای خوانند او را بنام
 زبان آورش^۷ گفت و تو نیز هم
 چه بایدت کردن کنون بافدم^۸
 همه باز بسته بدین آسمان
 من انگام سوگند انیسان^۹ خورم
 بیآموز تا بد نباشد ت روز

توازمهر اوروز و شب چون نهنگ
 نرست آهن از سنگت بی آذرنگ^۱
 ابرسیصد و سی و شش بود سال
 نبد دست من حیره بربد همال
 که تا چون رباید از وجفت اوی
 و بر بی کنه هیچ بد نبشلد^۴
 رمیده از و مرغک کرم سیر
 همت خوهل^۶ پاسخ دهد پیروز
 هم از نام و کردار و هم اوستام^۸
 چو خسرو مکن روی مرما دژم
 مگر خانه رویی چو روبه بدم
 که بر پرده بینی بسان کیان^{۱۱}
 کزین شهر من رخت برتر برم
 چوپروانه مرخوشتن را مسوز

-
- (۱) آذرنگ غم و محنت دشوار (۲) فیال بفت ببح آغاز باشد و
 زمین فیال زمینی که نجست بار بکارید (۳) ویل نقر باشد (۴) بشداز
 فعل بشیدن بمعنی دوسانیدن و چسبیدن و در آوجین (۵) کیفال حمشی
 باشد و چون پنهان دوست را بینند گویند کیفالکی کرد (۶) پنجهیر
 نام شهری در نواحی بخی (۷) خوهل کز و کج باشد (۸) اوسم
 بمعنی اعتماد (۹) آورش بمعنی یقین و تحقیق (۱۰) بافدم بمعنی آخرو پایان
 (۱۱) کیان و کریمان خیمه کرد و عرب و چادر قندری (۱۲) انیسان بمعنی محرم

تفو بر چنین ناشکیبا تفو
 بدین داستان بیشتر زین منو^۲
 دژ آگاه^۳ را بر خود آگاه کنی
 بگیرد فواز و نیارد فرود
 بتاود مگر هر سوئی تازیان
 بدین آرزو که منم خود رسی
 جهان دیده و دانش الفنج بود
 نبینی دگر در دل خود فروغ
 چو پیش آوریدی صد آهوش لیش
 ندارد بکس کینه و داوری
 تو گوئی بمردم گزی مار بود
 ز بولاد کرده ببر بکتری^۴
 اگر برز و بالا ندارد رواست
 بیک جای هر دو بسغده^۵ شدند

بنشکرده^۱ بیرید زن را گلو
 تو از من کنون داستانی شنو
 ز چیز کسان دست کوته کنی
 زمین جونستی^۲ بینی و آب رود
 تکاپوی مردم بسود و زیان
 بخیلی مکن جاودان یک بسی^۳
 زالفنج دشمن داش گنج بود
 چو بر رویت از پیری افتد نجوغ^۴
 یک آهوست خوانرا چوناریش پیش
 کسی کو بمحشر شود آوری^۵
 یکی زشت روی بد آغار^۶ بود
 بمر بر نهاده ززر مغفری
 منش باید از مرد چون سرور راست
 تن و جان چو هر دو فرو دآمدند

(۱) نشکرده افزار صحافان و کمش دوزان و سراجان برای بردن و

تراشیدن پوست (۲) منو از فعل نویدن بمعنی برجای خود جستن

(۳) دژ آگاه بمعنی تند شده (۴) سستی آهنی بود سخت چون بولاد

که آب بخود ننذیرد (۵) یک بسی یعنی بکبارگی (۶) نجوغ و انجوغ

بمعنی چین روی (۷) آوری بمعنی صاحب بقدن و بحقق

(۸) بد آغار بمعنی بدسرشت و بد ذات (۹) بگر پاره های آهن بدوسه

محمل روی آن کنند و در جنگ پوشند (۱۰) بسغده بمعنی آماده و

ساخته و مهیا از فعل بسغدید

مراورا بدی بر مخیده^۱ پسر
 زدن مرد را چوب بر تار^۲ خویش
 کسی کز ره دوست رو تافته
 خورای^۳ تو نبود چنین کار بد
 نشسته بصد فکر بر خامه ای^۴
 یکی دژ برازیست^۵ پر خاشخو
 از آن پس که بد کرد بگذاشتم
 برو تازه شد کینه سالیان
 کلیمی که خواهد ربودنش باد
 بدو گفت مردی سوی رودبار
 ز اندر ز مو بد شکیمنده ای
 یرد روحش از دیدن برز او

ز مهر جهان بر پدر کینه ور
 به از باز کشتن زگفتار خویش
 ز پیکار دشمن داش تافته^۳
 بود کار بد از در هیر بد
 گرفته در انگشت خود خامه ای^۴
 کز و هست شیر زبان را حذر
 برو بر سپاه سی بنگام شتم
 بکردنش از هر چه کرد اوشیان^۷
 ز گردن بسخشد^۸ هم از بامداد
 برود ندر و ن شد عی بی شمار^۹
 سر از راه سوداش کیننده ای^{۱۰}
 کفد^{۱۱} مغزش از هیبت گرز او

(۱) بر مخیده بمعنی مخالف و خود رای و عاق و عاصی شد

(۲) تار بمعنی فرق سر و تارک مصراع است (۳) فته در مصراع اول بمعنی

برگردانده و در مصراع دوم بمعنی گذاخته است (۴) خورا بمعنی درخور

و سزا و سزاوار (۵) خمه در مصراع اول بمعنی توده و ریگدور

مصراع دوم بمعنی کاک و قمه (۶) دژ بر از بمعنی زشت خوی و ... و

نازیبا و خشم آلود و سوزگین و حه صمع و ع حوی (۷) شن بمعنی

جزا و بداش و مکاه و کیف و راداه (۸) بشخشد رشجس بمعنی

انزیدن است (۹) شدر بمعنی شناوری و آب ورزی

(۱۰) کیننده از فعل کیندن بمعنی یکسو رفتن و جاشی کردن (۱۱) کفد بمعنی

کفیدن بمعنی ترکیدن و شکافتن و از هم باز شدن

اگر روزی از تو بیرویش کنند
 نباید که خسرو بود یاوه گوی
 میلفنچ دشمن که دشمن یکی
 جهان دیده ای مردم از شهر بلخ
 بنا پار سائی مگر نغنوی
 خداوند ما نوح فرخ نژاد
 سبک نیک زن سوی چا کر دوید
 سر انجام آغاز این نامه کرد
 بچشم تو اندر خس افکند باد
 همی گفت با او گراف و دروغ
 نداند دل آمرغ پیوند دوست
 خنک آن کسی را کز ورشک برد
 مگر مردمی کش بود گرم فام
 نگویند تخت شد هم چو بختش نگویند
 گمان برد کز بخت و ارون برست
 سپاه اندک ورأی و دانش فرون
 نباید درون نا بسغده شدن
 گوازه^۲ که خندان مندت کند
 کراسوخت خرمن چه خواهد در

همه مردمانت نکوهش کنند
 بدشمن دهد یاوه گوی آبروی
 فروست و دوست ار هزار اندکی
 زهر گونه گشته بسر برش چرخ
 نیایم چنین گفت اگر بشنوی
 که بر شهر یاران بگسترد داد
 برهنه باندام من در بخید^۱
 جوان بود چون سی و سه ساله مرد
 بچشم پر از رنج باد اوفتا د
 مگر کاندرا آرد سرش را بیوغ
 بدانکه که بادوش کارش نکوست
 کسی کو بیخشایش اندر نمرود
 بسادانش بستاند از اوستام
 ابا سبب رنگین باب اندرون
 نشد بخت و ارون از آن یک بدست
 به از لشکر کشن بی رهنمون
 نباید که نتواش باز آمدن
 سر انجام بادوست جنگ افکند
 جهان را همه سوختن سر بر

(۱) مخید از مخیدن بمعنی جنیدن

(۲) گوازه بمعنی طمنه و سخریه و مزاحست

کرانه نکردم زیار آن بید که بنیاد من استوارست خود
 گذشته ازین ابیات پراکنده که از مثنوی آفرین نامه در فرهنگها
 ثبت شده این قطعه^۱ چهار بیتی نیز از آن کتاب در فرهنگها آمده است :
 پریچهره فرزند دارد یکی کزو شوخ تر کم بود کودکی
 مراو را خردنی و تیمار نی بشوخیش اندر جهان یار نی
 شد آمدش بینم سوی زرگران هماره ستوهند از و دل کران
 بخواند آنکهی زرگردند^۲ را ز همسایگان هم تنی چند را

و نیز این قطعه^۳ دوبیتی در فرهنگها آمده است :

پدر گفت یکی روانخواه^۲ بود بکوئی روان شد چنان کم شنود
 همی در بدر خشک نان باز جست مراورا همان پیشه بود از نخست
 این قطعه^۴ دوبیتی هم در فرهنگها ثبت شده :

بیلغنج و الغفده خود بخور کلو را زرسی^۳ بسر بر مبر
 رسی^۳ بود گویند سالارشان همه ساله چشمش بچیز کسان
 این چهار بیت و یک مصرع پراکنده نیز از آفرین نامه در کتاب
 قابوس نامه آمده است :

سزدگر بری بنده ای را کلو که آید خداوندیش آرزو
 جهان دیدگان را بنادیدگان نکردند یکسان پسندیدگان
 که باز زهرست کافزون شود کز اندازه خویش بیرون شود

(۱) دند بمعنی ابه و ویاک و خودکامه است (۲) روا جواه

معنی گدای دریوزه گر (۳) رس بمعنی شکم خواره و برخوار و کمبنده

بسیارخوار

برادر برادر بود دوست به چو دشمن بود بی رگ و پوست به

بجز پیر سالار لشکر مباد

در کتاب المعجم^۱ نیز بجز آن بیتی که بیش ازین ضبط شد این بیت هم بنام ابوشکور آمده است و از آفرین نامه است :

مگر پیش بنشادت روزگار که به زو نیابی تو آموزگار

این دوبیت پراکنده هم از آن کتاب در مجمع الفصحاء ثبت شده :

توسمین بری من چو زرین ایاغ توتابان مهی من چو سوزان چراغ

کرادوست مهمان بود یانه دوست شب و روز تیمار مهمان بدوست

این دوبیت پراکنده دیگر در منظومه راحة الانسان یا پند نامه

اوشیروان که گویا در قرن پنجم ساخته شده از همین مثنوی آفرین نامه آمده است، بیت اول را صریحاً می گوید از آفرین نامه نقل کرده :

نگه کن که در نامه آفرین چه گوید سراینده یاک دین :

« بیا موز هر چند بتوانی مگر خویشان شاد گرداندا »

و بیت دوم را چنین آورده است :

دل تو بهر کار هشیار باد که چونان شنیدم من از اوستاد :

۱ که یازهر زهرست کافرون شود چو زاندا ز خویش بیرون شود»

و این همان بیتی است که در قابوس نامه هم آمده است .

گذشته ازین ۱۱۹ بیت آفرین نامه که در منابع مختلف ثبت شده

۱۲۸ بیت دیگر ازین کتاب در کتاب تحفة الملوک آمده است که هر جا ابیات

بیوسته بیک دیگرست باهم نوشته میشود و هر جا پراکنده و لایبوسته است

فصلہ میگذارم:

خردمند داند کہ یا کی و شرم	درستی و راستی و گفتار نرم
بود خوی پاکان چو خوی ملک	چہ اندر زمینی چہ اندر فلک
خردمند گوید خرد پادشاست	کہ بر خاص و بر عام فرمان رواست
خرد را تن آدمی لشکرست	ہمہ شہوت و آرزو چہا کرست
خرد چون ندانی بیاموزدت	چو پڑ مرده کردی برافروزدت
خرد بی میانجی و بی رہنمای	بداند کہ هست این جہان را خدای
خردمند گوید من از ہر گروہ	خردمند را بیش دیدہ شکوہ
خرد پادشاهی بود مہربان	بود در رمہ کرک را چون شبان
خردمند گوید کہ مرد خرد	بہنگہ خویش اندرون بنگرد
شود نیکی افزون چو افزون شود	وز آہوی بد پاک بیرون شود
خرد بہتر از چشم و بینائی است	نہ بینائی افزون زدائی است
خرد باد ہموارہ سالار تو	مباد از جہان جز خرد بد تو
خردمند گوید کہ تأیید و فر	بدانش بمرده رسد نہ بزر
چو دانا شود مرد بخشنده کف	مر او را رسد بر حقیقت شرف
کہر کہ شہاری تو بیش از ہنر	ز بہر ہنر شد کرامی کہر
کسی کو بدانش برد روزگار	نہ او باز ماند نہ آموزگار
جہان را بدانش توان یافتن	بدانش توان رشتن و بافتن
اگر علم را نیستی فضل بر	بسختی نخستی خردمند خر

بدان کوش تا زود دانا شوی	چو دانا شوی زود والا شوی
نه دانانتر آنکس که والا ترست	که بالا ترست آنکه دانانتر ست
نبینی ز شاهان که بر تختگاه	ز داندگان باز جویند راه
اگر چه بمانند دیر و دراز	بدانا بود شان همیشه نیاز
چوپخته شود تلخ شیرین شود	بدانش سخن گوهر آگین شود
نگهبان کنجی تو از دشمنان	و دانش نگهبان تو جا و داف
بدانش شود مرد پرهیز کار	چنین گفت آن بخرد هوشیار
که دانش ز تنگی پناه آورد	چو بیراه کردی برای آورد
ابی دانشان بار تو کی کشند	ابی دانشان دشمن دانشند ^۱
گرا از جهل یک فعل خوب آیدی	مرا و راستایند بستیادی
سخنگوی هر گفتنی را بگفت	همه گفت دانا ز نادان نهفت
چو یاقوت باید سخن بی زبان	سبک سنگ لیکن بهایش گران
سخن تا نکوئی ترا زیر دست	زبردست شد کز دهان تورست
کسی کو بنیکو سخن شاد نیست	برونیک و بد هر چه باشد پکیست
سخن کاندلر و سود نه جز زبان	نباید که رانده شود بر زبان
سخن گر چه باشد گرانمایه تر	فرو مایه گردد ز کم پایسه تر
سخن کز دهان بزرگان رود	چو نیکی بود داستانی بود
نکین بد خشی بر انگشتی	ز کمتر بکمتر خرد مشتری

وزانگشت شاهان سفالين نكين	بد خشانسي آييد بچشم كهين
سخن كان نه بر جاي گويا شود	مر آن پايگه را كه جويا شود
شنيدم كه باشد زبان سخن	چو الماس بران و تيغ كهين
سخن بفكنند منبر و دار را	ز سوراخ بيرون كشد مار را
سخن زهر و يازهر و گر مست و سرده	سخن تلخ و شيرين و درمان و درد
بر هر سخن باز گويا شود	چنانك كاب دريا بدريا شود
سخن كز دهان نا همايون جهد	چو ماريست كز خانه بيرون جهد
نگه دار خود را ازو چون سزد	كه نزديك تر را سبك تر كزد
شكيبائي و تنگ مانده بدام	به از ناشكيبا رسيدن بكام
كشاده شود كار چون سخت بست	كدامين بلندي نا بوده پست
از اندوه شادي دهد آسمان	فراخي ز تنگي بود بي گمان
ترا گر چه دانش بگردون رسد	ز داناي ديگر شنودن سزد
چه گفتند در داستان دراز	نباشد كس از رهنمون بي نياز
هنر ها ز بخت بد آهو بود	ز بخت آوران زشت نيكو بود
كرا محنتي سخت خواهد رسيد	بكمتر سخن محنت آيد پديد
كرا روز بيك آيد و بخت نيك	اگر بد كند آيدش سخت نيك
چه نيكو سخن گفت دانش فزاي	بدان كت نه كارست كمتر گراي
بداندر دلت چند پنهان بود	ز پيشاني آن بد نمايان بود
شگفتي نباشد كه گردد ز درد	سر سرو كوژ و گل سرخ زرد

شود دوست از دوست آراسته
 همه چیز ببری پذیرد بدان
 دو چیز از دل اندوه بیرون برد
 بود دوست مرد دوست را چون سپر
 که مرد دوست را جاودان پندد دوست
 هر آن دوست کز بهر سود و زیان
 کرا آزمودیش یزد تو گشت
 بر آن کت گزین بود مگزینه دیگر
 هر آن کینه کز دل بود خاسته
 کسی را که دارد نگه کار خویش
 بگفتست دایم ایران بطوس
 بنرمی بسی چیز کردن توان
 بنرمی بر آرد بسی حیز مرد
 شنیدم که دشمن بود چون بلور
 پس آگه که خواهی تواس بسکنی
 کند دشمن آهوی کوچک بزرگ
 چو دشمن بگفتن تواند همی
 چه چاره است با او بجز خدای مسمی
 بنرمی چو گردن نهد روزگار
 چو با ایمنی مردم از خواسته
 مگر دوستی کان بود جاودان
 رخ دوست و آواز مرد خرد
 به از دوست مرده که باشد در گداز
 به از گوهر ار چند گوهر نکوست
 بود دوست دشمن بود بی گمان
 منال از گناهی برو برگذشت
 بیاده بمانی بود اردو خر
 نبیندش هرگز کسی کاسته
 بکوکار دشمن نگه دار بیش
 زدستی که بتوان بریدن ببوس
 که بستم ندانی بکردن تو آن
 که آن بر نیاید بجنگ و نبود
 چو گاه شکستن نیابی مشور
 چنان کن که بر سنگ خارا زنی
 بخر گوش تو بر نهد نام گرگ
 دروغی که با راست ماند همی
 ستهندگی باشد از بی هشی
 درشتی و گرمی نیاید بکار

شجاع آنکه دل را شکیباید کند	بآشفتن اندر مدارا کند
بتوروز گاران شماره همه	که برکام دشمن گزارم همه
بنام نکو گری بمیرم رواست	مرانام باید که تن مرگ راست
چنین گفت خسرو که مردن بنام	به از زنده دشمن بدو شاد کام
بلا زخم پولاد و دست دراز	ز سرهم بپولاد دارند باز
چو دشمن ببندا و فند کن تو زور	که هرگز نگرردد رها تابگور
چو روباه را کشت خواهی نگر	نخواهی بنامش مگر شیر نر
اگر چند خوبست بر کف گهر	چه او را بر شنه کشی خوبتر
دو چشمت بفرزند روشن بود	اگر چند فرزند دشمن بود
ز پیش پسر مرگ خواهد پدر	تو دشمن شنیدی ز جان دوست تر
بکاهد زرنج تو هم رنج تو	وز آسانی آسانی گنج تو
بهنگام برزائی و کودکی	بداش توان یافتن زیر کی
درختی که خردک بود بغبان	بگرداند او را چو خواهد چنان
چو گردد کلان باز نتواندش	که از کثری و خم بگرداندش
در کامگری برنج اندرست	ره گنج جستن بکنج اندرست
درم سیه و روح دانی است	درم کردن دین توانایی است
چو پشنت هر مرد را خواسته	گر خواسته کار راسته
بیفزاید از خواسته هوش و رای	نبهی دست را دل نباشد بجای
توانگر برد آفرین سال و ماه	و درویش نفرین برد بی گناه

- چنان کرد یزدان تن آدمی _____ که بردارد او سختی و خرمی
 بر آن پرورد کس همی پروری _____ بیاید بهر راه کش آوری
 بیاموز تا زنده ای روز و شب _____ چنین گفت دانا که بگشاد لب
 نهاده زبن خود چنین آمدست _____ که از مه بدانش گزین آمدست
 شنیدم که بر شاه فرخ بود _____ که دستور پا کیزه پاسخ بود
 نیایدش دستور نادان بکار _____ دیران نادان نا استوار
 بود پادشا مستحق تر کسی _____ که دارد نگه چیز و دارد بسی
 اگر عام دارد بسی خواسته _____ بدان تا بود کارش آراسته
 پسر این شاه را به که دارد نگاه _____ که بر عامه بر چون شبانست شاه
 چو خسرو ندارد چه خواهند از وی _____ حق مردمان چون گزارد بگوی
 خردمند گوید که بر عدل و داد _____ بود پادشاهی و دین را نهاد
 بهین کار اندر جهان آن بود _____ که مانده کار یزدان بود
 شنیدم که آتش بود پادشاه _____ بنزدیک آتش که جوید پناه
 تودانی که بر در که شهریار _____ بود خویشتن داشتن سخت کار
 دل از هیبت شاه خیره شود _____ بدو چشم بیننده تیره شود
 اگر پادشه را تو باشی پسر _____ همی ترس از و گریبایدت سر
 برای که مرد اندر آمد بسر _____ بر آن راه نیزش نیاید گذر
 گناهی که کردی و بر تو گذشت _____ نبایدت هرگز بدو باز گشت
 نه هر یار بر تو گذر بگذرد _____ نه آهوی همه ساله سبزی خورد
 پشیمانی از کرده یک بار بس _____ هلاهل دو باره نخوردست کس

بدیوانگی ماند این داوری	چو چشمه بر زرف دریا بری
جهان از پی راستی شد بیای	بکثری و ناراستی کم گرای
فراوان بود مرترا خواستار	هر آنکه که شد راستی آشکار
بر آیدش بی رنج بسیار کار	رهی کز خداوند شد بختیار
سوی بندگان و بسوی خدای	نکوهیده باشد دروغ آزمای
و گر راست گوئی که باور کند	دروغ ارز و آزم کمتر کند
یکی روز باشد که سر نازند	زد دریا همیشه گهر ناورند
نه نیکو بود بدشا زود خشم	شتاب آورد زشت نیکو بچشم
نه آزم و نه بخت نیکو بود	کرا کار باشاه بد خو بود
فزون از گلیمت مکن پای بیش	از اندازه برتر مبردست خویش
به از شوشه زر بخروارها	شکیبائی اندر همه کارها
شکیبائی از گنج بسیار به	شکیبائی اندر دل تنگانه
بمرزش اندر پیوشی گناه	چنان کن که چون یافتی دستگاه
زهر بد بود بیک جوشن ترا	بنیکی شود چشم روشن ترا
بنیکی دهد بیز نیکی خدای	ز نیکی همه نیکی آید بجای
که پیدا کند خویشتن ناگهان	بدی همچو آتش بود در نهان
بر آن خستواند خستوان	یکی پند خوب آمد از هندوان
نمایند راه از بن به مخراه	بکن نیک و آنکه بیفکن براه
درم چون ببخشی ندارد زین	بارزانیان و نه ارزانیان
کند تا مکافات آن برچند	تو دانی که مردم که نیکی کند

مکافاتنہا چند کوہ بود	یکی آنکہ کارد همان بدرود
خردمند گوید کہ بنیادخوی	ز شرمست ودانش نگہبان اوی
ندو داستان آنکہ خسرو بزد	گران باد بر جانور خوی بد
بہشت آنکسی را کہ اونیکخواست	کہ دانستن خیر مردم بدوست
ہمہ چیز ہا را پسندد خرد	مگر نا خرد مندی و خوی بد
زگفتار و کردارو ازخوی زشت	کسی ندرود خوب گر زشت کشت
بہمین مردمان مردم نیت خوست	بتر آن کہ خوی بد انا باز اوست
چو از آشتی شادی آید بچنگ	خردمند ہر گز نکوشد بچنگ
بتر دشمنی مرد را خوی بد	کزو جان برنج آید و کالبد
بتر مردی آن کو بخوی زنان	بر آید پس آنکہ بماند چنان
بسست این شرف خوی پاکیزہ را	کہ ماند زن خوب دوشیزہ را
کسی کو برہنہ کنند راز دوست	روا باشد ار بردر انیش پوست
گشایندہ راز ہای نہان	سرانجام رسوا شود در جہان
زمن راز خویش ازنداری نگاہ	نگہ داشتن رازت از من مخواہ
چو در دل نگنجدت راز کسان	کجا گنججد اندر دل دیگران
سخن کوزسی ودود نہان بجست	بسی ودو گوش و دل اندر نہشت
نیاید دگر بارہ زی مردمان	سخن گزدہان جست وتیراز کمان
مبادا آنچ آنکس بگوید نہان	ابا زن کہ رسوا شود در جہان
شنبدہ کہ چیزی بود استوار	کہ اورا نگہبان بود بی شمار

مگر راز کانگاہ پنهان بود
اگر رازخواهی که پنهان بود
چو الماس کاهن ببرد همی
زبان را مد'رید بر جای سست
کسی کاورد راز دل را پدید
نهفتن سز دراز را جودان
ابا دوست و دشمن نباید گشاد
صنم را نبینی چه گوید دشمن
برهنه بدی کامدی در جهان
چنان کامدی هم چنان بگذری
خردمند گوید که هست این جهان
کسی کو در اندوه گیتی فناد
جهان آب شورست چون بنگری
ز دشمن بدینار و بازیمنهار
نیاید جهان بر تو در پیدی
چنین آمد و تو نخواهی چنین
نگردد بگاه تو هرگز روش
بدشت اندوون تشنه را خائ شور
اگر بر شتابد بدو آب جوی
نه مشکست هر چه سیاهی نمود
نه هر چ آید اندر دل ما کمان

که اورا یکی تن نگهبان بود
چنان کن که پیوند با جان بود
سخن نیز دل را بدرد همی
که دراز تن کس ندارد درست
ز گیتی بگاه خواهد رسید
بجان از بدش لستن بجان
بفرزند موبد چنین کرد ید
مگور از بیت تن از اجنه
نبد با تو خند آشکار و پنهان
خورو بوشش فزون تر از سری
یکی بول بر ره و عمرهن
مندار کز شد بینیش سد
فزون تشنه ی گرجه بوشش خوری
برستن ته ان و زراست چر
ازو هر بدی کادی شیدی
بسندده ای به جهان آفرین
روش دیگر و تو بدیدر منش
نماید چو آب بن درفشنده عور
نیابد درو آبجوی آب جوی
سیاهی نمید عممن نیز دود
در آن گوه گردش کند سهان

هر آن چیز کاند در جهان ناوری . چرا کوش داری که بیرون بری
 همه چیز هست ز چیز کسان چو بیرون روی باز ایشان رسان
 چه دینار و چه سنگ زیر زمی _ _ _ _ _ هر آنکه کرو نایدت خرمی
 چو زهری که آرد بتن در گداز _ _ _ _ _ خرد را بدان گونه بگدازد آرز
 چنان رفت دارای گنج از جهان _ _ _ _ _ که درویش تر کس رود در نهان
 بجز این ۱۷۸ بیت پراکنده که در کتاب تحفة الملوک از آفرین
 نامه آمده است قطعه دیگر نیز هست که سه بیت اول آن در مجمع الفصحاء
 آمده و بیت اول و چهارم آن در تحفة الملوک ثبت شده و در صدر آن نوشته
 شده: « ابوشکور گوید:

بدشمن برت استواری مباد که دشمن درختیست تلخ از نهاد
 درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرو را
 همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
 زدشمن گرایدون که یابی شکر گمان بر که زهرست هرگز مخور
 بجز مثنوی آفرین نامه را ابوشکور را مثنوی دیگر بوده است
 بوزن خسرو و شهرین نظامی که از آن نیز این ده بیت را در فرهنگها
 ضبط کرده اند:

یکی گفتش که ای دارای گیهان که یارد کرد باتو مکرو دستان
 درستی عمل گر خواهی ای یار ز الفنجیدن علمست ناچار
 زروز واپسین آنکش خبر نیست جز او رندیدنش^۱ کار دگر نیست

بکار دهر مواش^۱ گر چه بدن نیست
 و لی تأخیر کردن از خرد نیست
 ببايد فیلسوفی سخت شیوا
 که باشد در سخن گفتن توانا
 اگر قارون شوی زالفخمن مال
 شوی در زیر پای خاک پامال
 چو آئینده^۲ شد در مرغزاری
 نبا شد بر داش از یار باری
 بر آغایدنش^۳ استیز^۴ کردند
 بکینه چون پلنگش تیز کردند
 پلنگ دژ برازی^۵ دید بر کوه
 که شیر چرخ گشت از کینش استوه^۶
 اگر خوش^۷ آیدت خشکی فزاید
 و کسردی خود آن پیمشت گراید
 نیز مثنوی دیگر اورا بوده است
 ببهر خفیف که این پنج بیت را
 از آن در فرهنگها آورده اند :

دیو بگرفته مرا ترا بفسوس^۸
 تو خوری بر زمین مافسوس^۸
 هر که باشد سپوزگار^۹ بدهر
 نوش در کام^{۱۰} او بود خون زهر
 همه دعوی کنی و خائی ژاژ
 در همه کارها حقیری و هژ^{۱۰}

(۱) مواش بمعنی درنگ و اخیر و سی رفیع موایسن

(۲) آئینده بمعنی چنده و بدخوی و کدزن در سب و اسیر

(۳) آغایدن بمعنی نند و تنز کردن (۴) استیز هم سن ستر و سابره است

(۵) دژبراز بمعنی رشت خوی و بدو و بر و خد صم و شب حوی

(۶) استوه همان ستوه است (۷) خوش اجد بمعنی خشت است

(۸) فسوس اول بمعنی سجزه و اسجزا و فسوس ثوم بمعنی حسرت

(۹) سپوزگار بمعنی آنکه کارها را عقب اندارد (۱۰) هژ بمعنی متعجب

و در همه و ابدت مح و واح گویند

هر کجا گوهریست بشناسم دست سوی دگر نپرواسم^۱
 آب انگور و آب نیلوپل^۲ مر مرا از عبیر و مشک بدل^۳
 بجز این ابیات مثنوی ۴۸ بیت دیگر از اشعار پراکنده ابوشکور
 در فرهنگها آمده است بدین گونه :

در کلمه آرنج :

کهی بیازی بازوش بر فراشته داشت کهی برنج جهان اندرون سپرد آرنج
 در لغت سغر بمعنی جوجه تیغی و تشی :
 چو رستگر زیس آمد همه رفتار مرا بسغر مانسم کوباز پس اندازد تیر
 در کلمه کراز بمعنی تپشی سخت در تن مردم و بیشتر زنان را
 بوقت زادن :

هر چه بخوردی تو گواریده باد کشته گوارش همه بر تو کراز
 در لغت باز بمعنی کشاده و فراز :

آن کس که برامیر درمرگ باز کرد بر خویشن نگر نتواند فراز کرد
 در کلمه فرناس بمعنی غافل و نادان طبع و نیم خفته :

این جهان سربسر همه فرناس در جهان نی یکاسه فرناسم
 در لغت تهك بمعنی تهی :

ای زهمه مردمی تهی و تهك مردم نزد يك تو چرا باید
 در کلمه زرننگ بمعنی درختی کوهی که بار نیارد و هیزم را شاید
 وسخت باشد و اگر آتش او را ببوشند پانزده روز بماند :

(۱) برواسیدن بمعنی بسائیدن و لمس کردن. (۲) نیلوپل و فیلوفل همان
 نیلوفرست (۳) این شعر در کتاب المعجم (چاپ طهران ص ۲۳۰) هم آمده است

چنان بکریم گر دوست [داد] من ندهد

که خاره خون شود اندر شیخ و زرنگ زکال
دراغت داهل بمعنی علامتهائی که بر زمین زنند و از بر آن دام بگسترند
تانخجیر از آن بترسد و در دام افتد :

جسته نیافتستم که چو اونیم گوئی ز دام و داهل جستم
در کلمه غول بمعنی آغل و شبانگاه گوسفندان در دشت :
گاهی چو گوسفندان در غول جای من

گاهی چو غول گردد بیابان دوان دوان
دراغت خوان که گیاهی باشد در میان کشت پدید آید آرا نکنند
تا کشت نیکو آید و روید :

از بیخ بکند او و مرا خوار بینداخت
ماننده خار خشک و خوار چو خوانا
در کلمه کار بشو یعنی کار کن :

کار بشوئی که خرد کیش شد از سر تدبیر و خرد پیش شد
دراغت پس دست بمعنی نسبه :
ستد و داد مکن هر گز جز دست دست

که پس دست خلاف آرد و لغت برد
در کلمه بتر کن بمعنی زشت و پلید و چرکین :
لطیف و جوانم چو گیس در بهار یثرا کن نیمه سالخورده نیمه
دراغت خیده بمعنی کج و خم شده و چفته و خمیده از فعل خیدن
و پیدا است که این بیت شریضه قصیده ای بوده است :

الا تا ماه نوخیده کماست الا تا چون سپر باشد مه بدر

در کلمه زغاره بمعنی نان گاورس و ارزن :

رفیقان او با می و ناز و نعمت پس او آرزومند یکتا ز غاره

در لغت غرما سنگ بمعنی نان تنک بروغن جوشانیده :

گر من بمثل سنگم با تو غرما سنگم و رزانکه تو چون آبی برخسته دلم ناری

در کلمه غلبکن بمعنی در شبکه دار و یادری از چوب و نی و هر چند

که این کلمه را فرهنگ نویسان بفتح اول ضبط کرده اند ولی اینک بضم

اول میگویند و پارچه یا چیزی را که در میان بواسطه برخورد با میخ یا

مانند آن پارگی و کیسختگی مثلثی فراهم شده باشد غلبکن گویند :

اگر ار من تو بد نداری باز نکنسی بی نیاز روز نیاز

مردن و زیستنت هر دو یکست غلبکن در چه باز یا چه فراز

در لغت فرفور یا فرفور بمعنی تیهو :

من بچه فرفورم و او باز سفیدست با باز کجا تاب برد بچه فرفور

در کلمه فلاده بمعنی بیهوده و بی فایده و بی شفع و عبث و فلاد :

بك فلاده همی بخوام گفت خود سخن بی فلاده بود مرا

در لغت گرازی بمعنی خرام و راه رفتن با ناز :

نا عمت تمام بدر گهت آمدم امروز با گرازی و خوبی همی روم

در کلمه کول بمعنی تالاب و استخر و آبگیر :

کوالی تو از قیس که گر بر کشد کسی

بك کوزه آب ار آن بهمان تیره میشود

در لغت اتمنبر بمعنی شکم پرست و پر خوار و هیچ کاره و نادان

و کمینه :

بر دل مکن مسلط گفتار هر لکنبر هرگز کجا پسندد افلاک جز ترا سر

در کلمه مهنا به معنی بوزینه و میمون :

اگر ابروش چین گیرد سزد گر روی من بیند

که رخسارم پراز چین گشت چون رخسار مهنا به

در لغت نخر از بمعنی بزی که پیشرو گله ورمه باشد :

راعی عدل ملک پرور او کرگ را داد منصب نخر از

در کلمه هنج از فعل هنجیدن بمعنی بیرون کشیدن :

چنانکه مرغ هوا پروبال برهنجد تو بر خلائق بر پر هرده می برهنج

در لغت ینابه بمعنی نوبت :

آن به که ینابه را نگه داری کردار تن خویش کنی فربه

در کلمه سکنجیده از فعل سکنجیدن بمعنی باطل کردن :

سکنجیده همی دارد بدرد برنجیده همی دارد بررنج

در لغت چخماخ بمعنی کیسه کردی که از بهر درم و شانه با

خویشتن دارند :

بر د چخماخ من از جامه من جامه نبرد

جامه از مشرعه بردند هم از او تیر

چهل و پنج درو سوزن و انگشتری

قامه و کرد بهر دست یکی شوم حقیر

در کلمه خرد بمعنی کیهی مانند اشمن و شخرد را که رنگ رزان

دکار دارد و در کوهستان قبه خوانند و در خرسان شخرد ازین گیاه گیرند

و این گیاه را بزبان بلخ خرنند و خلخان نامند و پیداست که این بیت در شریطه قصیده‌ای بوده است :

نذرو تاهمی اندر خرنند خایه نهد کوزن تاهمی از شیر پر کنند پستان
در لغت منده بمعنی کوزه و سبوی کردن شکسته :

دو سه منده سبو آب کش بروز شبانگاه لهو کن بمنده بر
در کلمه چست بمعنی تنگ و باندام در جائی نشسته و تنگ بسته :
باز بسته شد فرو مانده نون (؟) تاهمین خدمت را بدم چست (؟)

در لغت مفلاک بمعنی تپی دست و درویش :

هرزه و مفلاک بی نیاز از تو با تو برابر که راز بگشاید
در کلمه ویک بمعنی و یحک :

ماده گفتا هیچ شرم نیست ویک چون سبکساری نه بددانی نه نیک
در لغت کابوک بمعنی جای مرغ خانگی و چیزی که چون زنبیلی
ارمیان خانه بیابینند :

چون بچه کبوتر منقار سخت کرد هموار کند موی و بیو کند موی زرد
کابوک را شاید شاخ آرزو کند و رشاخ سوی بام شود باز گرد کرد
در کلمه شنگ بمعنی خرطوم پیل :

ت کی کنند او خوارم تا کی زند او شنگم

فرسوده شوم آخر گر آهن و گر سنگم

در کلمه برزین نام آتش گاهی بگنبد و پس بنیشابور :

نکه رفتن کان ترک من اندر زین شد

دل من ز آن زین آتشکده برزین شد

در لغت روان بمعنی جان و محل جان :
 جان را سه گفت هر کس وزی من یکیست جان
 و در جان گسست باز چه بر برنهد روان
 جان و روان یکیست بنزدیک فیلسوف
 و در چه ز نام راه دو آید روان و جان
 در کلمه کیوان بمعنی زحل :
 بلند کیوان با اورمزد و بابهرام ز ماه برترو خورشید و تیریا ناهید
 در لغت رخنه بمعنی راهی بدیوار خانه :
 دانش بخانه اندر در بسته نه رخنه یام و نه کلید ستم
 در کلمه سنی بمعنی آهنی سخت چون پولاد که آب بخود
 نپذیرد :

می ستد می تابدا نگه کین زمین همچون سنی
 آب چون مهتاب و بر ماهی چوزندان گشته زی

در لغت خنی بمعنی خیک :
 می خورم تا جو : ر بشکافم می خورم تا چوخی بر آماسم
 در کلمه فرزانه بمعنی حکیم و فیلسوف :
 چرا این مردم دانا وزیر کسار فرزانه
 ز نه شان مواها باشد و در شن هست یک خبه

در کلمه زغم بمعنی زور و تعدی :
 ز غم بحال حریفان مستمند مکن چنانکه گرنخوری غم زغم نباشد سود
 در لغت کیفر بمعنی ندامت و پشیمانی :

مار را هر چند بهتر پروری چون یکی خشم آورد کیفری
 سفله فعل مار دارد بی خلاف جهد کن تا روی سفله ننگری
 دیگر از اشعار ابوشکور این بیتست که در کتاب المعجم^۱ آمده :
 ادب مکیر و فصاحت مکیر و شعر مکیر

نه من غریب و شاه جهان غریب نواز
 (در باب ابو شکور رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۱ و
 مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۶۵-۶۶ و حواشی من بر کتاب قابوس نامه چاپ
 طهران ۱۳۱۲ ص ۲۱۴-۲۲۱ و مقاله من بعنوان « کتاب تحفة الملوك »
 در شماره ۶ و ۷ و ۸ سال اول مجله مهر- طهران ۱۳۱۲) .

۴۰ - صانع بلخی از شاعرانیست که در تذکره ها نامی ازو نیست
 فقط در تاریخ سیستان^۲ ذکری ازو رفته است بدینگونه که چون در سال
 ۳۲۱ ما کان بن کاکی دیلمی بارسول امیر ابو جعفر احمد بن محمد امیر سیستان
 بدرفتاری کرد و باو اهانت کرد امیر ابو جعفر با پانصد جازه و پانصد بیاده
 آهنگ او کرد و ماکنرا گرفت و بسیستان آورد و خزینه و مال او بگرفت
 و هزار اسب تازی و پانصد شتر آورد و در سیستان ازو هزار درم بگرفت
 پس بنواخت و اورا مهمان کرد و باز درمستی خود را برو متغیر گردانید
 و گفت تاریخش ستر دهند و دیگر بار عذر خواست و نیکو همی داشت تا باز
 ریشش برآمد ، آنگاه خلعت داد و باز گردانید و صانع بلخی در رباعیات
 خود این قصه ما کان و امیر ابو جعفر را یاد کرده و گوید :
 خان غم تو پست شده ویران باد خان طربت همیشه آبادان باد

همواره سر و کار تو با نیکان باد
تو میر شهید و دشمنت ماکان باد
و پیدا است که این رباعی را پس از مرگ امیر ابو جعفر در سال ۳۵۲
سروده، از اینجا معلوم میشود که صانع بلخی از شاعران اواخر قرن
چهارم بوده است.

۴۱ - ابو علی محمد بن احمد دقیقی بلخی، هر چند نام وی را
تذکره نویسان ابومنصور محمد بن احمد و کنبه او را ابوسعید هم نوشته اند
و او را مروزی و طوسی و سمرقندی و هروی نیز دانسته اند ولی ابوریحان
بیرونی در کتاب آثار الباقیه^۱ جایی که سخن از انسان اول بنا بر روایات
ابرائیم می راند گوید محسوس از مرده خوارزم مرد و زن اول را مرد و
مردانه می نامند و این را از ابوالحسن آذر خور مهندس شنیده و ابو علی
محمد بن احمد بلخی شاعر در شهنامه این سخن را در انسان اول آورده است
و چون شاعری که شاهنامه ساخته باشد بجز دقیقی دیگری نتواند بود
معلوم میشود نام و نسب درست او ابو علی محمد بن احمد بلخی بوده است.
دقیقی بزرگترین شاعر اواخر قرن چهارم ایران و پس از رودکی بزرگترین
سراینده دوره سامانیانست وی را مداح نوح بن نصر سامانی (۳۳۱-۳۲۳)
دانسته اند و برخی او را مداح نوح بن عبدالملک بن نوح (۳۶۶-۳۸۷)
شمرده اند و شاید درست تر این باشد که از زمان نوح بن نصر تا زمان
عبدالملک بن نوح زیسته باشد و ازین قرار وی از اواسط قرن چهارم تا
اواخر این قرن بوده است ولی حنان مینمید که دقیقی در دربار سامانیان
نبوده است و همواره در دربار امرای جغتویان می زیسته و مدایحی که

درباره پادشاهان سامانی دارد از دور می سروده و برای ایشان میفرستاده است زیرا که امرای چغانیان دست نشاندگان سامانیان و پیش از خاندان سیمجوریان حکمرانان نیشابور بوده اند. از دقیقی این سه بیت را محمد عوفی در لباب الالباب در مدح امیر سعیدسدید ابوصالح منصور [بن نوح بن] نصر سامانی (۳۵۰-۳۶۶) نقل کرده است:

ملك آن یادگار آل دارا ملك آن قطب دور آل سامان
اگر بیند بگاہ کینش ابلیس ز بیم تیغ او بپذیرد ایمان
پای لشکرش ناهید و هرمز پیش لشکرش مریخ و کیوان
و نیز این دوبیت را ازو در مدح امیر رضی ابوالقاسم نوح [بن] منصور [بن] نوح (۳۶۶-۳۸۷) پسر او آورده است:

چرخ گردان نهاده دارد گوش تا ملك مرورا چه فرماید
ز حل از هیبتش نمی داند که فلک را چگونه پیماید
ازین جا معلوم می شود که حتماً دقیقی با منصور بن نوح و پسرش نوح بن منصور سامانی روابطی داشته است اما مناسبات وی با امرای چغانیان پیدا است که از قدیم با این خاندان مربوط بوده و از آغاز کار این خانواده بدیشان پیوستگی داشته است چنانکه در قصیده معروف خود گوید:

کدامست آنکه گوئی روی گیتی بیفروزد ببوسعد مظفر

و نیز در همان قصیده پس از آن گوید:

درفش میر ابوسعد ست گوئی درفشان از سرش بر تاج گوهر
و در میان ابیات پراکنده وی که در فرهنگها آورده اند این بیت دیده میشود:

ابوسعبد آنکه از گیتی برو بر بسته شد دلاها

مظفر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا

و پیداست که این بیت را در مدح مظفر بن محتاج چغانی مؤسس این سلسله سروده است که این سلسله را بمناسبت نام وی آل مظفر هم خوانده اند منتهی کنیت او که ابوسعبد بوده است در کتب های تاریخ نیامده است و از اینجا معلوم میشود که نام درست وی ابوسعبد مظفر بن محتاج چغانی بوده است .

درباره خاندان چغانیان اطلاع درستی در تاریخ نیست همین قدر آنچه از کتابهای تاریخ بر می آید اینست که محتاج نیای این خاندان نواده چغان خداه از امرای قدیم چغانیان بوده و پسری مظفر نام داشته (ابو سعد مظفر بن محتاج) و پس از وی پسرش ابوبکر محمد بن ابوسعبد مظفر بن محتاج بوده است که در سال ۳۲۰ حکمران نیشابور شده و در سال ۳۲۳ ماکان بن کاکی نیشابور را از وی گرفته و در سال ۳۲۹ در گذشته و پس از او دو پسر او بوده اند یکی ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن ابوسعبد مظفر بن محتاج که در سال ۳۲۶ حکمران نیشابور شده و در سال ۳۲۷ به پهلاری و حکمرانی خراسان داشته و در سال ۳۲۹ در گرگان و ری بجنگ ماکان بن کاکی دیلمی رفته و او را کشته است و در رمضان ۳۳۳ ری را گرفته است و در محرم ۳۳۵ بنام ابراهیم بن احمد سمانی طغیان کرده و نیشابور را گرفته و سپس در دیحجه ۳۴۰ بار دوم حکمران نیشابور شده و در ۴۴۳ معزول شده و دوباره بحکمرانی نیشابور رسیده و در ۲۹ رجب ۳۴۴ گذشته . پسر دوم ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمد بن

ابوسعبد مظفر بن محتاج بوده که در سال ۳۳۳ نیابت حکومت جبال داشته است. ابوعلی احمد سه پسر داشته است: یکی ابوالمظفر عبدالله بن ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن ابوسعبد مظفر بن محتاج که در جمادی الاخره ۳۳۷ او را بگروگان بیغداد برده اند و در ربیع الاول ۳۴۰ در گذشته و منجیک ترمذی او را مدح گفته است. دیگری ابو منصور بن ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن ابوسعبد مظفر بن محتاج که در ۳۴۰ حکمران چغانیان شده است. دیگری ابو نصر بن ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن ابوسعبد مظفر بن محتاج که در چغانیان می زیسته است و ظاهراً می بایست ابن پسر علی نام داشته باشد و گویا در جوانی مرده است و پیش از پدر مرده و پسر مهتر ابوعلی بوده است. ظاهراً ابو منصور بن ابوعلی احمد را محمد نام بوده است و او را پسری بوده است فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد بن ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن ابوسعبد مظفر بن محتاج که دقیقی و منجیک و فرخی هر سه او را مدح کرده اند. ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمد را نیز پسری بوده است بنام ابوالمظفر طاهر بن ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمد بن ابوسعبد مظفر بن محتاج که شعر یارسی می گفته و منجیک ترمذی و لبیبی مداح او بوده اند و منجیک یکی از قطعات اشعار او را جواب گفته است و نیز کنیه او را ابو یحیی ضبط کرده اند و این کمیت درست تر مینماید و احتمال می رود که با کنیه احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن مظفر که ابوالمظفر بوده است اشتباه کرده باشند. ابوالعباس فضل بن محمد بن مظفر را نیز پسری بوده است بنام ابو محمد عباس که منجیک او را مدح گفته است.

گذشته از مدح ابوسعید مظفر بن محتاج دقیقی این دو بیت را دارد که در تاریخ بیهقی^۱ بنام او ثبت شده است :

دریغا میر بو نصر ا دریغا که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن راد مردان جهاندار چنین باشند کوته زندگانی

پیدا است که این دو بیت را در مرثیه^۲ امیر ابونصر نامی سروده است و این همان ابونصر بن ابوعلی چغان نیست که گویا ابونصر علی بن ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن ابوسعید مظفر بن محتاج باشد و نام او در هیچ کتابی نیست بجز در کتاب «عیون اخبار الرضا» تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی^۳ که مطلبی از قول ابوالفضل محمد بن احمد بن اسمعیل سلیمی نیشابوری و او از زبان محمد بن احمد سنائی نیشابوری آورده است که وی را با امیر ابونصر بن ابوعلی حغنی سپهسالار افتاده است و این محمد بن احمد سنائی نیشابوری با وی مربوط بوده و ابونصر بن ابوعلی در حغانیان می زیسته است .

قطعه دیگر از دقیقی محمد عوفی در لباب الالباب آورده است بدین گونه :

ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان مذلک
وی کرده جود کف ترا پس بن خویش
تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان
دیندر قصد کف تو دارد ز کان خویش

(۱) ج ۱ - کلک - ص ۴۶۶ و ج ۲ - طهران ص ۳۸۴

(۲) ج ۲ - طهران ۱۲۷۵ (بی نمرة) ورق چهارم و سوم و دوم و غیر آخر ثبت

و گوید این قصیده را در ستایش امیر ابوسعید محمد مظفر محتاج چغانی گفته و پیداست که محمد عوفی در کنیه این امیر اشتباه کرده و وی همان امیر ابوبکر محمد بن ابوسعید مظفر بن محتاج است. این قطعه دقیقی پیداست از قصیده بسیار معروفی بوده که در میان شاعران زمانهای بعد رواج داشته چنانکه ادیب صابر ترمذی شاعر معروف قرن ششم آنرا بدین مطلع استقبال کرده است:

بستست رنگ روی مرا بر میان خویش
کرده سرشك حشم مرا در دهان خویش
و درین قصیده در مدیحه گوید:

آن کس که در ستایش مدوح خویش گفت:
«ای کرده جرح تیغ ترا پاسبان خویش»
ز آسیب جرح اگر برهیدی روان او
کردی بنام تو همه شعر روان خویش
و فرخی بگوید تو بودی زلفظ عذب
بر نظم مدحت تو فشاندی روان خویش
از سیستان بیست نکردی بسیج راه
سوی تو آمدی همی از سیستان خویش
گر نیستیم بطبع دقیقی و فرخی
هستم کنون مقدمه کاروان خویش
در صدر تو بلفظ دقیقی کنم نثار
از قدر تو فزون تر و بیش از توان خویش

پیداست که مطلع قصیدهٔ دقیقی « ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش » بوده و درین قصیده که صابر در استقبال آن سروده بدین نکات که دقیقی و فرخی هردو در چغانیان بوده اند اشاره کرده است .
همین قصیده را معزی نیز استقبال کرده و در پایان آن گوید :
آن شاعری که در حق مدوح خویش گفت :

« ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش
گر بشنود لطافت شعر روان من »

نزدیک من بهدیه فرستد روان خویش
از اینجا پیداست که این قصیدهٔ دقیقی از قصاید معروف او بوده و شاعران بزرگ ایران آنرا میدانسته و استقبال می کرده اند . در اینکه دقیقی قطعاً در برابر امرای چغانیان بوده هیچ تردیدی نیست . معزی بدین معنی اشاره می کند و میگوید :

فرخنده بود بر متنبی بساط سیف چون آنکه بر حکیمهٔ دقیقی ^۱ بیان

نظامی عروضی هم در چهارمقاله ^۱ جائی که از سفر فرخی به چغانیان ذکر میکند گوید که چون خواجه عمید اسعد فرخی را نزد امیر چغانیان برد گفت : « ای خداوند ترا شاعری آورده ام که تدقیقی روی در نقاب خاك کسیده است کس مثل او ندیده » . فرخی نیز در همان قصیدهٔ معروف که در مدح امیر فخرالدوله ابوالمفخر احمد بن محمد چغانی بدین مطلع گفته :

چون پرند نیلگون بر روی بوشد مرغزار
 پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
 در پایان این قصیده گوید :

قاطرا زنده مدیح تو دقیقی در گذشت
 زآفرین تو دل آکنده چنان کز دانه نار
 تابوقت تو زمانه مرورا مدت نداد
 زین سبب چون بگری امروز تاروز شمار
 هر نباتی کز سر کور دقیقی بر دم - د

گر بررسی زآفرین تو سخن گوید هزار
 و ازین سخنان مسلم میشود که فرخی بلافاصله پس از دقیقی چغانیان
 رفته است و دقیقی نیز مداح و شاعر دربار فخرالدوله ابوالمظفر احمدبن
 محمدبن ابوعلی احمدبن ابوبکر محمدبن ابوسعید مظفر بن محتاج چغانی بوده
 است و بدین ترتیب دقیقی تقریباً پیش از سال ۳۲۱ که ابوبکر محمدبن
 مظفر بجای پدر سپهسالار خراسان و والی چغانیان شده بدربار این خاندان
 راه یافته و تا پس از ۳۴۰ نیز در آن دربار بوده و ازینقرار بیش از
 بیست سال در چغانیان زیسته است و از آن پس قطعاً تا پس از سال ۳۶۶
 یعنی سال جلوس نوح بن منصور بن نوح سامانی هم زیسته است .

در تاریخ رحات دقیقی سه گفتار مختلف بدست است : برخی در
 ۳۴۱ . پاره ای در ۳۶۰ و گروهی در ۴۱۳ نوشته اند . قطعاً تاریخ ۴۱۳
 درست نیست زیرا چنانکه پس ازین خواهد آمد در زمانی که فردوسی
 شاهنامه را نظم کرده است دقیقی زنده نبوده و شاهنامه فردوسی سه روایت

دارد که اولی را در ۲۵ اسفند ماه ۳۸۴ تمام کرده و دومی را در ۲۵ محرم ۳۸۹ انتشار داده و سومی را در سال ۴۰۰ پرداخته است و اگر تنها در نسخه و روایت سوم ذکر دقیقی را کرده باشد قطعاً پیش از سال ۴۰۰ در گذشته است و حال آنکه در روایت اول شاهنامه هم ذکر دقیقی هست و بدین قرار پیش از سال ۳۸۴ فوت کرده است و شکی نیست که رقم ۴۳۱ تحریف و قلبی از همان رقم ۳۴۱ است که تاریخ رحلت او دانسته اند و مؤلف شاهد صادق هم آنرا ضبط کرده است. سالهای ۳۴۱ و ۳۶۰ هم درست نمی نماید زیرا که قطعاً وی سال ۳۶۶ را که سال جلوس نوح بن منصور بن نوح باشد درک کرده است و از طرف دیگر نظم شاهنامه دقیقاً را در سال ۳۸۰ نوشته اند پس ناچار دقیقی می بایست پس از سال ۳۸۰ در گذشته باشد. دربره مرگ وی چنین نوشته اند که بغلامی دلبستگی داشت و آن غلام او را در مستی کشت و قطعاً در جوانی در گذشته چنانکه فردوسی بدین معنی و بیدخوئی او تصریح میکند.

از جمله کارهای ادبی دقیقی نظم شاهنامه بوده است که پس از مسعودی و ابوالموید بلخی و پیش از فردوسی داستانهای ایرانی را ببحر متقارب نظم کرده بود و آنرا شاهنامه نامیده اند و از آن اشعار داستان گرشاسب و ار جاسب و پدید آمدن زردشت پیامبر بدستست و فردوسی در شاهنامه خود نقل کرده ولی ظاهراً اشعار دقیقی بیش ازین بوده چنانکه محمد عوفی در ابواب الالباب اعداء ابیات آنرا است هزار دانسته و مطلبی هم ابوریحان بیرونی از آن نقل کرده است که جزو اشعاری که در شاهنامه

فردوسی آمده نیست و پیداست جزو قسمتهای دیگری بوده که از زبان رفته است. دقیقی خود اشاره‌ای دارد که شاهنامه را سروده است و در قصیده‌ای گوید:

مرا گوید ز چندین شعرشاهان و چندین عاشقانه شعر دلبر
اما اشعاری که از شاه نامهٔ دقیقی باز مانده ۹۸۸ بیت است که فردوسی در شاهنامهٔ خود درج کرده. نخست در آغاز شاهنامه^۱ بدین معنی اشاره کرده و گوید:

داستان دقیقی شاعر *

چو از دفتر این داستانها بسی جهان دل نهاده بدین داستان
جوانی بیامد گشاده زبان بنظم آرم این نامه را گفت من
جوانیش را خوی بدیار بود برو تاختن کرد ناگاه مرگ
بدان خوی بدجان شیرین بداد بکا يك ازو بخت بر گشته شد
برفت او و این نامه نا گفته ماند خدایا بیخشا گناه ورا
درپاره‌ای از نسخه های نامعتبرتر پس از بیت هشتم این قطعه این
بیت را هم افزوده‌اند:

همی خواند خواننده بر هر کسی
همه بخردان نیز و هم راستان
سخن گفتن خوب و روشن روان
ازو شادمان شد دل انجمن
ابا بد همبشه پیکار بود
بسر بر نهادش یکی تیره ترک
نبود از جهان دلش یکر و زشاد
بدست یکی بنده بر گشته شد
چنان بخت میدار او خفته ماند
بغزای در حشر جا ورا
درپاره‌ای از نسخه های نامعتبرتر پس از بیت هشتم این قطعه این

ز گشتاسب و ارجاسب بیٹی هزار
 بگفت و سرآمد برو روزگار
 سپس در آغاز داستان گشتاسب^۱ چنین میگوید:
 بخواب دیدن فردوسی دقیقی را

چنان دید گوینده یک شب بخواب
 دقیقی ز جائی پدید آمدی
 فردوسی آواز دادی که می
 که شاهی گزیدی بگیتی که بخت
 شهنشاه محمود گیرانده شهر
 از امروز تا سال هشتاد و پنج^۲
 وز آن پس بچین اندر آرد سپاه
 نبایدش گفتن کسی را درشت
 بدین نامه ار چند بشناقتی
 ازین باره من بیش گفتم سخن
 ز گشتاسب و ارجاسب بیٹی هزار
 کرآن مایه نزد شهنشه رسد
 کنون من بگویم سخن کو بگفت
 در پاره ای از نسخهای نامعتبرتر پس از بیت دوازدهم این قطعه
 این دوبیت افزوده شد:

(۱) چاپ بروخیه ج ۶ - س ۱۴۹۵ - ۱۵۵۴ (۲) یداست ۴

مراد ازین پیشگویی دقیقی در خواب اینست که این قسمت یا این روایت از شاهنامه
 را فردوسی در سال ۳۸۵ تمام کرده است

پذیرفتم آن گفت اورا بخواب
 بخوبی و نرمیش دادم جواب
 که منم پیش تو خواهم رسید
 ازین شربت می بپاید چشید
 پس از آن فردوسی در نسخهای معتبرتر ۹۸۸ بیت آورده و در نسخه
 های نامعتبرتر ۹۰ بیت دیگر بر آن افزوده اند و رویهمرفته ۱۰۷۸ بیت
 میشود که شامل داستانهای است از زمانی که گشتاسب در بلخ بر تخت
 می نشیند و تا زمانیکه بسیستان می رود و ارجاسب بار دیگر لشکر می آراند
 و ظهور زردشت و داستان ارجاسب وزیر و جاماسب و جنگهای گشتاسب
 و ارجاسب و ایرانیان و تورانیان بر سر دین زردشت و کشته شدن زریر
 برادر گشتاسب و جنگهای اسفندیار با ارجاسب و گرویدن جهانیان بدین
 زردشت بکوشش اسفندیار در جزو آنست . پس از آنکه اشعار دقیقی بپایان
 میرسد فردوسی چنین میگوید :

کنون ای سخنگوی بیدار مرد
 یکی سوی گفتار خود باز کرد
 دقیقی رسانید اینجا سخن
 زمانه بر آورد عمرش بین
 رهوش روان از سرای سپنج
 از آن پس که بنمود بسیار رنج
 بگیتی نماندست ازو یادگار
 مگر این سخن های نا پایدار
 نماند او که بردی بفرمانه را
 براندی برو سر سر خامه را
 ز فردوسی اکنون سخن یادگیر
 سخنها پا کیزه و دلپذیر
 چو این نامه افتاد در دست من
 ماهی گراینده شد شست من
 نگه کردم این نظم و سست آمد
 بسی بیت تا تندرست آمدم
 من این را نوشتم که تا شهریار
 بداند سخن گفتن تا بکار
 دو کوه بیدار باد و کوه فروش
 کنون شاه دارد بگفتار گوش

سخن چون بدینگونه بایدت گفت مگوی و مکن رنج باطبع جفت
چو بند روان بینی و رنج تن بکائی که گوهر نیدایی مکن
چو طبعی نداری چو آب روان مبر دست زی نامه خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهی 'رآن به که داساز خوانی نهی

پاره‌ای از مؤلفان نوشته‌اند که دقیقی شاه نامه را بفرمان امیرنوح سامانی پرداخته است و بعضی گفته‌اند که بدستور بلعمی وزیر ابو منصور که مراد ابوعلی محمد بن محمد بلعمی است باین کار دست زده و حتی در باره دقیقی و عصر او اشتباه کرده و او را از درباریان سبکتدین و پسرش محمود شمرده‌اند. دیگر از مطالبی که در باره دقیقی نوشته‌اند اینست که دین زردشتی داشته و 'ین نکته از اشعار او بر می‌آید چنانکه
يك جا گوید :

برخیز و برافروز هلا قبله زردشت بنشین و برافکن شکم ققمه بر پست
بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بر نادر کند رو سوی قبله زردشت
و در قصیده معروف خود گفته است :

یکی زردشت وارم آرزو پست که پیش از بدرابر خوانه از بر
و در قطعه دیگر گوید :

دقیقی چار خصلت برگزیدست بکایتی از عمه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خوش رنگ و دین زردشتی

و اینکه از داسنهای ایرانی دستان پیدایش زردشت را بر همه کرده است خود این نکته را می‌رساند و این بیت را نیز بدقیقی نسبت می‌دهند که در جزوه اشعار شاهنامه او نیست .

بیزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کو ندارد ره زرد هشت
 ظاهراً حقیقی را بجز اشعاری که ازو بدستست سخنان فراوان بوده
 است چنانکه غضایری رازی شاعر نامی قرن پنجم گوید :

بشعر یاد کند روزگار بر مکیان دقیقی آن کاشفته شد برو احوال
 و این مطلب در میان اشعاری که ازو بدستست نیست . از اشعار
 دقیقی تا کنون ۱۲۰۹ بیت بدست آمده است از آن جمله ۹۸۸ بیت
 که در شاهنامه آمده ، بیست بیت که در لباب الالباب ذکر شده ، دو بیت
 و درباره شهید و رودکی که معری تضمین کرده است ، دو بیت دیگر او
 که درباره رودکیست و نیز در لباب الالباب آمده^۱ بدین گونه :

کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخن بود ور
 دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بود برده سوی هجر
 و این دوبیت را نسخه دیگر است که نادرست است و چنین ضبط
 کرده اند :

کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخنور بود
 دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بسوی هجیور بود
 این قطعه شش بیتی را نیز در سفینه ها بنام وی نوشته اند و باسم
 عسجدی هم ضبط کرده اند :

برخیز و بر افروز هلا قبله زردشت
 بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت
 س کس که ز زردشت بگردد و دگر بار

ناچار کند رو بسوی قبله زردشت
 من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران
 آتشکده گشتست دل و دیده چو چرخست
 گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
 انگشت شود بی شک در دست من انگشت
 ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
 خواهم که بنفشه چنم از زلف تو یک مشت
 آن کس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد
 و آن کس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت

این قطعه شامل شش بیت نیز در المعجم^۱ بنام او آمده است :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند	سپید روز پیاکی رخان تو ماند
عقیق را چو بسایند نیک سوده گران	که آبدار بود نالبان تو ماند
ببوستان ملوکان هزار گشتم بش	گل شکفته بر خسارکان تو ماند
دو چشم آهو و دو نر گس شکفته بیدار	درست و راست بدان چشمکان تو ماند
کمان با بایان دیده و طرازی تو	که بر کشیده شود با پروان تو ماند
ترا بسروین بالا قناس نتوان کرد	که سرور را قدو بالا بدان تو ماند

این سه بیت نیز در المعجم^۲ بنام اوست :

چگونه بلایی که پیوند تو	نجوئی بدست و بجوئی بتر
شب پیش کردم چگونه شبی	همی از شب داج تاریک تر
درنگی که گرفتم که پروین همی	نخواهد شد از ترکم راست تر

این بیت نیز در المعجم^۱ بنام او آمده و در فرهنگ اسدی هم بنام او هست :

اگر سر آرد بار آن سنان اونه شکفت

هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار

و نیز این دو بیت در همان کتاب^۲ بنام او آمده است :

تو آن شیرنگ تازی را بمیدان چون بر انگیزی

عدو را زود بنوردی بداف تیغ بلاکستر

باندك روزگار ای شه دو چیزم داد بخت تو

یکی لفظی خرد رقت دوم طبعی سخن گستر

در تاریخ بیهقی هم یازده بیت بنام او آمده است، که دوبیت آن

پیش ازین گذشت و این قطعه^۳ نه بینی هم از وست^۴ که ببت هشتم آن در فرهنگ اسدی هم بنام او آمده :

یکی پرنیانی یکی زعفرانی

ز دو چیز کردند مملکت را

دگر آهن آب داده یمانی

یکی زرنام ملک بر نوشته

یکی جنبشی بایدش آسمانی

کرا بویه وصلت ملک خیزد

دلی همش کینه همش مهربانی

زبانی سخنگوی و دستی گشاده

عقاب پرنده نه شیر ژبانی

که ملک شکاریست کور انگبرد

یکی تیغ هندی دگر زرکانی

دو چیز ست کورا ببند اندر آرد

بدیدار بستنش پای ارتوانی

بشمیر باید گرفتن مر اورا

باید تن پیر و پست کیانی^۵

کرا بخت و شمیر و دینار باشد

(۱) چاپ طهران ص ۳۴۶ (۲) ص ۲۱۵ (۳) تاریخ بیهقی حاب

طهران ص ۳۹۲-۳۹۳ و چاپ کلکته ص ۴۷۸ (۴) در فرهنگ اسدی : وبالا ون تهم و

بست کیانی و این بیت شاهد کلمه هم بمعنی بی هماست .

دارد که اولی را در ۲۵ اسفند ماه ۳۸۴ تمام کرده و دومی را در ۲۵ محرم ۳۸۹ انتشار داده و سومی را در سال ۴۰۰ پرداخته است و اگر تنها در نسخه و روایت سوم ذکر دقیقی را کرده باشد قطعاً پیش از سال ۴۰۰ در گذشته است و حال آنکه در روایت اول شاهنامه هم ذکر دقیقی هست و بدین قرار پیش از سال ۳۸۴ فوت کرده است و شکی نیست که رقم ۴۳۱ تحریف و قلبی از همان رقم ۳۴۱ است که تاریخ رحلت او دانسته اند و مؤلف شاهد صادق هم آنرا ضبط کرده است. سالهای ۳۴۱ و ۳۶۰ هم درست نمی نمایند زیرا که قطعاً وی سال ۳۶۶ را که سال جلوس نوح بن منصور بن نوح باشد درک کرده است و از طرف دیگر نظم شاهنامه دقیقاً را در سال ۳۸۰ نوشته اند پس چار دقیقاً می بایست پس از سال ۳۸۰ در گذشته باشد. درباره مرگ وی چنین نوشته اند که بغلامی دلبستگی داشت و آن غلام او را در هستی کشت و قطعاً در جوانی در گذشته چنانکه فردوسی بدین معنی و بدخوئی او تصریح میکند.

از جمله کارهای ادبی دقیق نظم شاهنامه بوده است که پس از مسعودی و ابوالمؤید بلخی و پیش از فردوسی داستانهای ایرانی را بیحر متقارب نظم کرده بود و آنرا شاهنامه نامیده اند و از آن اشعار داستان گرشاسب و آرش و پدید آمدن زردشت و یهنا و بدستست و فردوسی در شاهنامه خود نقل کرده ولی ظاهراً اشعار دقیقیش زین اوده چنانکه محمد عوفی در ابواب الالاباب اعداء ابیات آنرا مست هزار دانسته و مطلبی هم ابوریحان بیرونی از آن نقل کرده است که جزو اشعاری که در شاهنامه

فردوسی آمده نیست و پیداست جزو قسمتهای دیگری بوده که از میان رفته است . دقیقی خود اشاره‌ای دارد که شاهنامه را سروده است و در قصیده‌ای گوید :

مرا گوید ز چندین شعرشاهان و چندین عاشقانه شعر دلبر
اما اشعاری که از شاه نامهٔ دقیقی باز مانده ۹۸۸ بیت است که فردوسی در شاهنامهٔ خود درج کرده . نخست در آغاز شاهنامه^۱ بدین معنی اشاره کرده و گوید :

داستان دقیقی شاعر

چو از دفتر این داستانها بسی	همی خواند خواننده برهر کسی
جهان دل نهاده بدین داستان	همه بخردان نیز و هم راستان
جوانی پیامد کشاده زبان	سخن گفتن خوب و روشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من	ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بد یار بود	ابا بد همیشه بییکار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ	بسر بر نهادهش یکی تیره ترک
بدان خوی بد جان شیرین بداد	نبود از جهان داش یگروزشاد
یکایک ازو بخت بر گشته شد	بدست یکی بنده بر گشته شد
برفت او این نامه نا گفته ماند	چنان بخت میدار او خفته ماند
خدایا ببخشا گناه ورا	ببغزای در حشر جاء ورا

درپاره‌ای از نسخه های نامعتبرتر پس ازبیت هشتم این قطعه این بیت را هم افزوده اند :

ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار بگفت و سرآمد برو روزگار
سپس در آغاز داستان گشتاسب چنین میگوید:
بخواب دیدن فردوسی دقیقی را

چنان دید گزینده یک شب بخواب که یک جام می داشتی چون کلاب
دقیقی ز جائی پدید آمدی بر آن جام می داستانها زدی
فردوسی آواز دادی که می خور جز بآئین کاوس کی
که شاهی گزیدی بکیتی که بخت بدو نازد و تاج و دیهم و تخت
شهنشاه محمود گیرنده شهر ز گنجش بهر کس رسانیده بهر
از امروز تا سال هشتاد و پنج^۲ بکا هدش رنج و ببالدش گنج
و ز آن پس بچین اندر آرد سیاه همد مهتران بر کشایند راه
نبایدش گفتن کسی را درشت همه تاج شاهنش آید بمشت
بدین نامه ار چند بشناختی کنون هر چه جستی همه یافتی
ازین باره من بیش گفتم سخن اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار بگفتم سر آمد مرا روزگار
گر آن مایه نزد شهنشه رسد روان من از خاک بر مه رسد
کنون من بگویم سخن کو بگفت منم زنده او گشته با خاک جفت
در پاره‌ای از نسخهای نامعتبرتر پس از بیت دوازدهم این قطعه
این دوبیت افزوده شد:

(۱) چاپ بروخیه ج ۶ - ص ۱۴۹۵ . ۱۵۵۴ (۲) پیدا است که

مراد ازین پیشگوئی دقیقی در خواب اینست که این قسمت یا این روایت از شاهنامه را فردوسی در سال ۳۸۵ تمام کرده است

پذیرفتم آن گفت اورا بخواب بخوبی و نرمیش دادم جواب
 که مهم پیش تو خواهم رسید ازین شریتم می بایید چشید
 پس از آن فردوسی در نسخهای معتبرتر ۹۸۸ بیت آورده و در نسخه
 های نامعتبرتر ۹۰ بیت دیگر بر آن افزوده اند و رو بهمرفته ۱۰۷۸ بیت
 میشود که شامل داستانهائی است از زمانی که گشتاسب در بلخ بر تخت
 می نشیند و تا زمانیکه بسیستان می رود و ارجاسب بار دیگر لشکر می آراند
 و طهور زردشت و داستان ارجاسب وزیر و جاماسب و جنگهای گشتاسب
 و ارجاسب و ایرانیان و تورانیان بر سر دین زردشت و کشته شدن زریر
 برادر گشتاسب و جنگهای اسفندیار با ارجاسب و گرویدن جهانیان بدین
 زردشت بکوشش اسفندیار در جزو آست . پس از آنکه اشعار دقیقی بپایان
 میرسد فردوسی چنین میگوید :

کنون ای سخنگوی بیدار مرد یکی سوی گفتار خود باز کرد
 دقیقی رسانید اینجا سخن زمانه بر آورد عمرش بین
 ربودش روان از سرای سینج از آن پس که بنمود بسیار رنج
 بگیتی نماندست ارو یادگار مگر این سخن های ناپایدار
 نماند او که بردی بسر نامه را براندی برو سرسر خامه را
 ز فردوسی اکنون سخن یادگیر سخنهای پاکیزه و دلپذیر
 چو این نامه افتاد در دست من ماهی گراینده شد شست من
 نگه کرده این نظم و سست آمد بسی بیت نا تن در ست آمد
 من این را نوشتم که تا شهریار بداند سخن گفتن نا بکار
 دو گوهر بدین بادو گوهر فروش کنون شاه دارد بگفتار گوش

سخن چون بدینگونه بایدت گفت مگوی و مکن رنج باطبع جفت
 چو بند روان بینی و رنج تن بکائی که گوهر نیدایی مکن
 چوطبعی نداری چو آب روان مبر دست زی نامه خسروان
 دهان گر بماند ز خوردن تهی از آن به که داساز خوانی نهی

پاره‌ای از مؤلفان نوشته‌اند که دقیقی شاه نامه را بفرمان امیرنوح
 ساهانی پرداخته است و بعضی گفته‌اند که بدستور بلعمی وزیر ابومنصور
 که مراد ابوعلی محمد بن محمد بلعمی است باین کار دست زده و حتی در
 بارهٔ دقیقی و عصر او اشتباه کرده و او را از درباریان سبکتنکین و پسرش
 محمود شمرده‌اند. دیگر از مطالبی که دربارهٔ دقیقی نوشته‌اند اینست
 که دین زردشتی داشته و این نکته از اشعار او بر می‌آید چنانکه
 يك جا گوید :

برخیز و برافروز هلا قبلهٔ زردشت بنشین و برافکن شکم ققم بر پشت
 بس کس که ز زردشت بگردید و گریبار ناچار کند رو بسوی قبلهٔ زردشت
 و در قصیدهٔ معروف خود گفته است :

یکی زردشت وارم آرزو بست که بیشت ز ندرابر خوانم از بر
 و در قطعهٔ دیگر گوید :

دقیقی چار خصلت برگزیدست بگیتی از همه خوبی و زشتی
 لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ می خوش رنگ و دین زردشتی
 و اینکه از دست‌بهی ایرانی دانستن پیدایش زردشت را نیز ظن کرده
 است خود این نکته را می‌رساند و این بیت را نیز بدقیقی نسبت می‌دهند
 که در جزو اشعار شاهنامهٔ او نیست .

بیزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کو ندارد ره زرد هشت
 ظاهراً دقیق‌ی را بجز اشعاری که ازو بدستست سخنان فراوان بوده
 است چنانکه غضابری رازی شاعر نامی قرن پنجم گوید :

بشعر یاد کند روزگار بر مکیان دقیق‌ی آن کاشفته شد بر و احوال
 و این مطلب در میان اشعاری که ازو بدستست نیست . از اشعار
 دقیق‌ی ناکنون ۱۲۰۹ بیت بدست آمده است از آن جمله ۹۸۸ بیت
 که در شاهنامه آمده ، بیست بیت که در اباب‌الالباب ذکر شده ، دو بیت
 و درباره شهید و رودکی که معزی تضمین کرده است ، دو بیت دیگر او
 که درباره رودکیست و نیز در لباب‌الالباب آمده ، بدین گونه :

کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخن بود ور
 دقیق‌ی مدیح آورد نزد او چو خرما بود برده سوی هجر
 و این دوبیت را نسخه دیگر بست که نادرست است و چنین ضبط
 کرده اند :

کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخنور بود
 دقیق‌ی مدیح آورد نزد او چو خرما بسوی هجیور بود
 این قطعه شش بیتی را نیز در سفینه ها بنام وی نوشته اند و باسم
 عسجدی هم ضبط کرده اند :

برخیز و بر افروز هـ لاقبله زردشت
 بنشین و برافگن شکم قاقم بر پشت
 بس کس که ز زردشت بگردد و دگر بار

ناچار کند رو بسوی قبله زردشت
 من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران
 آتشکده گشتست دل و دبدبه چو چرخشت
 گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
 انگشت شود بی شک در دست من انگشت
 ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
 خواهم که بنفشه چمن از زلف تو يك مشت
 آن کس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد
 و آن کس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت
 این قطعه شامل شش بیت نیز در المعجم^۱ بنام او آمده است :

شب سیاه بدان زلفکسان تو ماند	سپید روز بپا کی رخان تو ماند
عقیق را چو بسانید نیک سوده گران	که آبدار بود با لبان تو ماند
ببوستان ملوکان هزار گشتمش	گل شکفته بر خسار کان تو ماند
دو چشم آهو و دو نر کس شکفته ببار	درست و راست بدان چشمکان تو ماند
کمان با بایان دیده و طرازی تو	که بر کشیده شود با پروان تو ماند
ترا بسرو بن بالا قیاس نتوان کرد	که سرورا قدو بالا بدان تو ماند

این سه بیت نیز در المعجم^۲ بنام اوست :

چگونه بلائی که پیوند تو	نجوئی بدست و بجوئی بتر
شبی بیش کردم چگونه شبی	همی از شب داج تاریک تر
درنگی که گفتم که پیروین همی	نخواهد شد از تار کم راست تر

این بیت نیز در المعجم^۱ بنام او آمده و در فرهنگ اسدی هم بنام او هست:

اگر سر آرد بار آن سنان اونه شکفت

هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار

و نیز این دو بیت در همان کتاب^۲ بنام او آمده است:

تو آن شبرنگ تازی را بمیدان چون بر انگیزی

عدو را زود بنوردی بدان تیغ بلا گستر

باندک روزگار ای شه دو چیزم داد بخت تو

یکی لفظی خرد رتبت دوم طبعی سخن گستر

در تاریخ بیهقی هم یازده بیت بنام او آمده است که دو بیت آن

پیش ازین گذشت و این قطعه^۳ نه بیتی هم از وست^۴ که بیت هشتم آن در فرهنگ اسدی هم بنام او آمده:

ز دو چیز کردند مملکت را

یکی زرنام ملک بر نوشته

کرا بویه وصلت ملک خیزد

زبانی سخنگوی و دستی گشاده

که ملک شکار بست کوران گیرد

دو چیز ست کورا ببند اندر آرد

بشمیر باید گرفتن مر اورا

کرا بخت و شمیر و دینار باشد

(۱) چاپ طهران ص ۳۴۶ (۲) ص ۲۱۵ (۳) تاریخ بیهقی حاب

طهران ص ۳۹۲-۳۹۳ و چاپ کلکته ص ۴۷۸ (۴) در فرهنگ اسدی: و بالا و نن تهم

ست کرای و این بیت شاهد کلمه هم بمعنی بی هماست.

خرد باید آنجا وجود و شجاعت
 فلك مملكت كى دهد را یكای
 این قطعه بسیار معروف نیز ازوست که در سفینه ها هم آمده و بیت
 اول و سوم و چهارم آن در کتاب المعجم^۱ هم هست و نیز دو بیت اول
 و سوم آن در مجمع الفرس سروری بنام دقیقی آمده :

بر افکنندای صنم ابر بهشتی	زمن را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند	درخت آراسته حوز بهشتی
زمین برسان خون آلوده دیبا	هوا برسان نیل اندوده وشتی
بطعم نوش کشته چشمه آب	برنگ دیده آهوی دشتی
چنان کرد دجیان هزمان که کوئی	پلنگ آهو نگبرد جز بکشتی
بنی باید کنون خورشید چهره	مهی کو دارد از خورشید پشتی
بتی رخسار او هر برگ یاقوت	مئی بر کوبه جامه کشتی
جهان طاوس گونه گشت و دیدار	بجائی نرمی و جائی درشتی
بدان ماند که کوئی از می و مشک	مثال دوست بر صحرا نوشتی
ز کل بوی کلاب آید بداسان	که پنداری گل اندر گل سرشتی
دقیقی چار خصلت برگزیدست	بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنک	می خوش رنگ و دین زرد هشتی

در مجمع الفصحاء نیز این سیزده بیت دیگر بنام دقیقی هست از
 آن جمله این قطعه سه بیتی :

من بر آنم که تو داری خر از راز ملک
 نه بر آنم که تو از راز ره ی خری
 تا ز گرفتار جدا باشد پیوسته نگار

تا ز دیدار بری باشد پیوسته پری
 نیک خواه توز گفتار بدی باد جدا

بدسکال تو زدید اربهی بـاد بری
 و این بیت که در فرهنگها هم آمده است.

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو خوشش بودی برمایوا
 و این قطعه که در آنجا نادرست چاپ شده :

می صافی بیارای بت که صافیست جهان از ماه تا آنجا که ماهیست
 چو از کاخ آمدی بیرون بصحرا کجا چشم افگنی دیبای شاهیست
 بیا تا می خوریم و شاد باشیم که هنگام می و روز مناهیست
 و نیز این بیت که در فرهنگها هم بنام اوست :

دانی که دل من که بفکندست بتاراج
 آن دو خط مشکین که یدید آمده از عاج

و این قطعه معروف که در سفینه ها هم هست :

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد آری دهد ولیک بخون جگر دهد
 من عمر خویش را بصبری گذاشتم عمر دگر بیايد تا صبر بر دهد
 و این قطعه که در فرهنگها نیز بشاهد کلمه یر بمعنی صاعقه و
 طوفان آمده است :

تو آن ابری که ناساید شب و روز ز باریدن چنان چون از کمان تیر
 بباری در کف دل خواه جز زر چنان چون بر سر بدخواه جز یر
 و این بیت که در فرهنگها هم هست و بشاهد کلمه پی و کلمه ترک
 بمنی ترکستان آمده است .

اکنون فکنده بینی از ترک تا یمن یک چند گاه زیر پی آهوان سمن

در سفینه ها این رباعی هم بنام اوست :

چشم تو که فتنه در جهان خیزد ازو لعل تو که آب خضر میریزد ازو
گردند تن مرا چنان خوار که باد می آید و گرد و خاک می بیند ازو
در سفینه ای این قطعه نیز بنام او هست که باسم منجلیک هم آورده اند :

از باغ گل فرستد هر نیم شب عبیر وز شاخ عندلیب بسازد همی صفیر
رخسار آن نگار بگل برستم کند و آن روی را نماز برد ماه مستنیر
ای آفتاب چهره بت زاد سرو قد کز زلف مشک باری و ز نوک غمزه تیر
بنگاشته چنین نبود بر بتان چین تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر
از برگ لاله دواب داری فراز روی یک مشت حلقه زره از مشک و از عطر
کوئی که آرزایی زهره نگار کرد سیهش عارضین و بر و بسوان چو فیر
کوئی کمند رستم گشت آن کند زلف کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر
کوئی خدایش از می چون امل آفرید باد ایگش داده ز قوت سرخ شیر
دیگر از اشعار او این بیت است که ریشه و طوطا در حدائق السحر
ضبط کرده است :

بزلف کمر و لکن بقدر و قامت راست

بتن درست و لکن بچشمندان بیمر

دیگر از اشعار دقیقی قصیده ایست که یگانه قصیده 'اوست که بما

رسیده و بعضی اشعار آن در مجمع الفصحاء و دوبیت آن در لباب الالباب

و دوبیت در حدائق السحر و دوبیت آن در المعجم و بیستی چند از آن

در فرهنگها آمده و در سفینه ها نیز نسخه آن هست و کاملترین نسخه ای که از آن فراهم شده و شامل ۵۵ بیت است بدینگونه است :

نکاری سرو قد و ماه منظر	پری چهره بتی عیار و دلبر
سرشکم خون شدست و بر مشجر	سیده چشمی که تار ویش بدیدم
بدان مژگان زهر آلود منگر	اگر نه دل همی خواهی سپردن
بر آتش بگذر و بردش مگذر	و کر نه بر بلا خواهی گذشتن
چنان چون دور خش هم رنگ آذر	بسان آتش تیوست عشقش
ولیکن بر سرش ماه منور	بسان سرو سیمینست قدش
که رشك آرد بر و گل برگ پر بر	فریش آن روی دیوارنگ چینی
ز خلد آئین بوسه نامد ایدر	فریش آن لب که تا ایدر نیامد
گدازانم چو اندر آب شکر	از آن شکر لبانست اینکه دایم
چنین فر بی شدست و صبر لاغر	از آن لاغرمیانست اینکه عشقم
بهجرا نش منم یعقوب دیگر	بچهره یوسف دیگر ولیکن
مریزاد آن خجسته دست بتگر ^۱	اگر بتگر چنو پیکر نگارد
درود از جان من برگور آزر	و گر آزر چنو دانست کردن
درخت سیم کش بر سر صنوبر	صنوبر دیدم و هرگز ندیدم
جهود خیبری از تیغ حیدر	چنان کز چشم او ترسم ترسید
نکرد آن نامور حیدر بخیر	چنان کان چشم او کرد دست بامن
نکردند آل بوسفیان بشیر	چنان بر من کند او جور و بیداد
ابر شبیر زهرا روز محشر	چنان چون من برو کریم نگرید

مرا گوید ز چندین شعر شاهان
 کم از شعری که سوی ما فرستی
 مگر خود شعر بر من در نربید
 ایا نایاک دار این خواریم بس
 چرا ننویسیم باری مدیحی
 کدامست آنکه کوئی روی کیتی
 بمن ده تا بدارم یاد گاری
 بحلقه زلفک خویشش ببندم
 چونام آن نگار آمد بگوشم
 فراقش صورتی شد پیشم اندر
 بترسیدم که ناگاهان کنارم
 چو از من بگسلد کی بینمش باز
 فرو بارد ابر از دید گم
 همی بگریستم تا ز آب چشمم
 چو روی یار من شد دهر کوئی
 بکردار درفش کاویانی
 پیوشیده لباس فرودینی
 گل اندر بوستانان شکفیده
 نو کوئی هر یکی حور بهشتیست
 بصد گونه نگار آراسته باغ
 بکاخ میر ما مانند بخوبی

و چندین عاشقانه شعر دلبر
 نهام اندر خور گفتار و زدر
 مگر خود نیستم ای دوست در خور
 بدین اندر نیبدم سر بچنبر
 ز امیر و مداران شاه مهتر
 بیافروزد ببوسعد مظفر
 پرده چشم بنویسم بعنبر
 چو تعویذی فرو آویزم از در
 فرو ناربدم از چشم آب احمر
 خیالی دیدمش مکروه و منکر
 نهی گرداند از ستان عبهر
 کی آید این گذشته رنج رابر
 بر آن خورشید کش بالا صنوبر
 چو روی بر من شد روی کشور
 همی عارض بشوید دب کوثر
 بنقش وشی و کو فی سراسر
 بلفکنده لباس ماه آدر
 بسافت گلستان باغ یر بر
 بدست هر یک از یقوت جهر
 بنقش وشی و نقش مسطر
 کساده بر همه آزادگان در

بجنباند درخت سرخ و اصفر
 همی باریسده بر دیبای اخضر
 هزاران در شده پمکر پمکر
 ترونج سبز و زرد از بار بنگر^۱
 یکی جون بیضه ای بینی زعنبر
 جو بر دیبای زنگاری مزمر
 که اسکندر برو پاشید گوهر
 که ماه از بر همی تابد برو بر
 فروزان از سرش بر تاج گوهر
 دو جانندو دوسلطان ستمگر^۲
 نه رخس جادو و زال فسونگر
 برزم شاه گردان عمرو و غنتر^۳
 نه سرپایانش^۴ بایستی نه مغفر
 که پیشت زندرا بر خوانم از بر
 چو در زرفین در انگشت ازهر^۵

سحر گاهان که بادنرم جنبد
 تو پنداری که از گردون ستاره
 نگار اندر نگار و اون در لون
 نریر دیسه سبز ایدر اینک
 یکی چون حقه ای از زرخفچه است
 بنفشه زیر و زیر شاخ سوسن
 بشاد روان شهر آزاد ماند
 درخت سبز تازه شام و شبگیر
 درفش میر ابو سعد ست کوئی
 نگستی ز آب و آتش تیزتر نیست
 ترا سیمرغ و تیر گز نباید
 گرو زفتی بجای حیدری کرد
 به رآهن درع بایستی نه دلد
 یکی زردشت و ارم آرزویست
 ناک گرم در مانده است پایم

(۱) این دو بیت در لب‌الالاب نیز آمده است (۲) این دو بیت

در کتاب المعجم آمده (۳) ازین بعد اشعاری است که در فرهنگها ضبط کرده اند

(۴) سر بیان معنی دستار و عمامه است

(۵) زرفین و رامین معنی حلقه ایست که در چهار چوب در گذارند و

رجرج در آن اندازند و این بیت اشاره بدانست که اهرار از احداث مادری

یعقوب بن ابی سیرابه و حماقت معروف بوده و بهمین جهت او را ازهر خرمی

امیده اند و ارجمه حقیقی او آن بود که انگشت وی در زرفین در ماند

و نمی توانست بیرون آورد

عدورا از تو بهره غل و زنجبر ولی را از تو بهره تاج و پیرکرا
گذشته ازین ابیات این ۷۷ بیت نیز از اشعار دقیق در فرهنگها
بشاهد لغات آمده است :

در کلمه افدستا بمعنی ستایش :

جز از این دوام خداوندی کنم از دل ار تو افدستا
در لغت از درها بمعنی ازدها :

یکی مصام اعدا کس عدو خواری حواژ دره،

که هرگز سب بود وی ز مغر و ار دل اعدا
در کلمه افرنگ بمعنی زیبایی و نکوئی :

فرو افرنگ از تو گیرد دین منبر از خطبه تو آرایسد

در لغت آهون بمعنی نقب و سمج و سمجه :

حور بهشتی گرش بیند می شک حواهد اندر زمین بسار آهون

در کلمه بامس بمعنی پای بسته و بیچره که در مقدمه سود بیند و
اندر شدن و راه نشناسد :

خدا یگانا لاس شهر بیگانه فرون ازین توام شست دستوری

در لغت بون که همان بن باشد :

موج کریمی بر آمد از آب دریا ریک همه لاله گشت ز سر تدون

در کلمه بر روشن بمعنی امت که در فرهنگها بخط بدشتر

پریشان ضبط کرده اند و هر ایں کلمه مستق از روشن یعنی روش ست

و بر روشن یعنی کسی که روش رود و پیرو او باشد :

شفیع باش برشه مرا بدین - چو مصطفی بر دادار برروشنانرا
در لغت پروا بمعنی فراغت و آرام :
ابوسعبد آنکه در گیتی بدو بر بسته شد دلها

مظفر آنکه شمشیرش برد از دشمنان پروا
در کلمه پالاپال بمعنی سخت پاینده و سیال :

بفر و هیبت شمشیر تو قرار گرفت زمانه‌ای که پر آشوب بود و پالاپال
در لغت تاره بمعنی تار :

لباس عمر او را باد دایم ز دولت پود و از اقبال تاره
در کلمه جناك بمعنی حظیره کوسفند و چهار دیوار سرکشاده و این
بیت نسخه دیگر هم دارد که خواهد آمد :

خدنکش یشه بر شیران کند تنگ کمندش دشت بر گوران جناکا
در لغت خاتوله بمعنی مکر و حیل و دغا و دویینی و دو دلی :

گر نه خاتوله خواهی آوردن آن چه حیل است و تنبل و دستان
در کلمه ایارده بمعنی تفسیر جمله پازند و خرده بمعنی تفسیر اجزای
پازند و گویا مراد خرده اوستا باشد :

بینیم آخر روزی بکام دل خود را کهی ایارده خوانم شها کهی خرده
در کلمه خوی بمعنی ترک :

سیا و خشست پنداری میان شهر و کوی اندر

فریدونست پنداری میان درع و خوی اندر

در لغت ربون بمعنی پیش مزد و پیش بها و بیعانه :

ای خریدار من ترا بدو چیز بدول و جان و مهر داده ربون

در کلمه زر بمعنی پیر فرتوت :

همان نوبهار آید و تیر ماه جهان گاه برناشودگاه زر

در لغت سان بمعنی سنگ نرم که کارد و تیغها بر آن تیز کنند :

خورشید تیغ تیز ترا آب میدهد مریخ نوک نیزه ات بر سان زندهمی

در کلمه شخاید از فعل شخاییدن بمعنی ریش کردن و خراشیدن :

صورت خشم از زهیب خویشت ذره ای را بدهر بنماید

خاک دریا شود بسوزد آب بفسرد آفتاب و بشخاید

در لغت شجام بمعنی سرمای سخت :

سپاهی که نوروز گرد آورید همه نیست کردش بناگاه شجام

در کلمه فکز بمعنی دود کش :

زبس که آتش فتنه بدل بر افروزی ساه روی و غلصی خوف کز آتشدان

در لغت فغاک بمعنی ابله و نادان و بی عقل و حرامزاده :

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد زیرا اقب گران نبود بر دل فغاک

در لغت فرزام بمعنی سزاوار :

مکن ای روی نکوزشتی با عاشق خویش

کز نکو رومی زشتی نبود فراما

در کلمه کبد بمعنی احام و ماده ای که با آن احیم کنند :

ار آن که مدح تو گویم درست گویم و راست

مرا بکار نیاید سریشم و کبدا

در لغت کلات بمعنی دهی بر بلندی یا قلعه ای و گویا کلمه قلعه

نازی معرب آنست :

تیر تواز کلات فرود آورد هزبر تیغ تو از فوات برآرد نهنگ را
در کلمه کر کر بمعنی آفریدگار و پروردگار :

چو بیچاره گشتند فریاد جستند برایشان ببخشود دادار کر کر
در کلمه کر زمان بمعنی عرش و آسمان :

مه و خورشید با برجیس و بهرام ز حل با تیر وزهره با کر زمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا دادست فرمان
در لغت کمانه بمعنی کاریز کن :

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ

دل تواز کف توکان زر پدید آرد
در لغت گراید از فعل گرایستن و گراییدن بمعنی میل کردن و
یازیدن :

تیزهش تا نیازماید بخت بچنین جایگاه نگراید
در کلمه مای بمعنی جانور خزنده :

برفت یار و رهی ماند دریابانی که حد آن نشناسد بجهد جادوی مای
در لغت ماردی بمعنی سرخ :

خروشان و کفک افکنان و سلاحش همی ماردی گشته و خشکش اشقر
در کلمه نوده بمعنی نیبره و فرزند زاده :

ای سر آزادگان و تاج بزرگان شمع جهان و چراغ دوده و نوده
در لغت و خشور بمعنی پیامبر و پیمبر و پیغامبر و نبی و
رسول و در کلمه کندا بمعنی حکیم و فیلسوف و دانا و منجم :

یکی حال از گذشته دی یکی از نامده فردا
همی گویند پنداری که و خشورند یا کندا

در کلمه هژیر بمعنی نیکو و نغز :
ای فخر آل اردشیر ای مملکت را ناکزیر
ای همچنان چون جان و تن آثار و افعالت هژیر
در لغت هزاک بمعنی ابله و زبون و نادان :
که یار دداشت با او خویشان راست نباید بود مردم را ه-زاکا
در کلمه هال بمعنی آرام و قرار :
گمان مبر که مرا بی تو جای هال بود
بجز تو دوست گرم خون من حلال بود
در لغت آغالش از فعل آغالیدن بمعنی بغض و تحریض
بیجنگ کردن :
خویشان پاک دار و بی پر خاش رو با آغالش اندرون مخراش
در کلمه اردهاک که همان ضحاک باشد :
ایا شاهی که ملک تو قدیمست نیایت برده تخت از اردهاکا
در لغت رخشا از فعل رخشیدن بمعنی رخشان :
جمال گوهر آکینت چو زرین قبله ترسا
کمر بپایان زر اندر چنان چون زربود رخشا
در کلمه فراخا بمعنی فراخی :
شادیش باد چندانک اندر جهان فراخا
او با نشاط و شادی با رنج و درد اعدا
در لغت همانا :
دلت همانا ز کار معصیت دارد باب توبه خالص بشویش از عصیان

در کلمه شکبیا و شیدا :

دل برد و چون بدانست کم کرد ناشکبیا

بگریخت تا چنینم دیوانه کرد و شیدا

در لغت قسطا نام حکیم یونانی پسر لوقا که گویند کتابی در آتش

پرستی نوشته بود :

و آن حرفها خطای کتاب او گوئی حروف دفتر قسطا شد

در کلمه نفوشا که لغت نویسان گویند از مذهب کبرکان بوده ولی

ظاهرا مراد یکی از طبقات مانویانست که تازیان آنها سماعین ترجمه

کرده اند و گویا اصل این کلمه از فعل نیوشیدن و نفوشیدن بمعنی شنیدن

باشد و نفوشا و نفوشاك از همین ماده و بمعنی نیوشا و نیوشا کست :

تاویل کرد دانا از مذهب نفوشا از زرد هشت گوید استاد پیش دانا

باز آمدند و گفتند آن امتان موسی کایزد بدان نه موسی بر کوه طورسینا

در لغت فرهخته بمعنی ادب گرفته از فعل فرهختن :

ای دل زو بهر حدیث میآزار کان بت فرهخته نی نوآموزست

در کلمه هرمنز که اورمزد و زاروش و برجیس و ستاره مشتری باشد :

بدم لشکرش ناهید و هرمنز بییش لشکرش بهرام و کیوان

در لغت غمزه بمعنی رعنائی چشم و بر هم زدن چشمک :

بتی کز غمزه اش سندان کنند گذاره

دلم بمژگان کرد دست پاره پاره

در کلمه چشم آلوس بمعنی نگریستن بگوشه چشم :

کبوس تو بگیرند بچشم آلوس بسان فرخ شها امیر روز عزیز ؟

در لغت کیوس بمعنی کژ و کج :

بجز بر آن صنم عاشقی فسوس آید که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آید
در کلمه فرا بسته بمعنی زیادت :

ای جای جای کاسته بی خوبی باز از تو جای جای فرا بسته
در لغت فرسته از فعل فرستادن بمعنی فرسوده و رسول :
ای خسروی که نزد همه مهتران دهر

بر نام و نسامه تو نواو فرسته بود

در کلمه ماغ بمعنی مرغی سیاه کون که در آبگیر ها باشد :
ای خسرو مبارک یارا کجا بود جائی که باز باشد پرید ماغ را
در لغت فروغ بمعنی شعاع و پرتو :

برافروز آذری ایدون که نیغش بگذرد از یون
فروغش از بر گردون کنند اجرام را اخگر
در کلمه آیف بمعنی حاجت و نیاز :

ناسزا را مکن آیف که آبت بشود بسزاوار کن آیف که ارجت دارد
در لغت خباک بمعنی حظیره کوسفند و چهار دیوار سرکشاده و این
بیت نسخه دیگر هم دارد که گذشت :

ز کلکش بیشه بر شیران قفس شد کمندش دشب بر گوران خبا کا
در کلمه کراک که مرغیست سیاه و سپید چون خطاف و دم دراز دارد
و بر کنار آب نشیند و دم را بلرزاند و دم جنبانک گویند :

چنان اندیشد او از دشمن خویش که باز تیز چنگال از کرا کا
در کلمه نقام بمعنی گردناک و تاریک و تیره کون و زشت نمای :

نخیزد یکی تند گردد از میان که روی اندر آن گردد گردد نغام
در لغت گوزن بمعنی گاو کوهی :

شیر گوزن و غرم را نشکرد چو نازک تو اعدات را بشکری
در کلمه شیهه بمعنی بانگ اسب و شیر که از نشاط کنند :
میدانت حربگاهت و خون عدوت آب

تیغ اسپر غم و شیهه اسبان سماع خوش
در لغت برهون بمعنی دایره پرکار :

آنچ بعلم تواند درست کر آن را کرد ضمیر اندر آورش چو برهون
در کلمه فرارون بمعنی ستاره بیابانیان که باز پس بود :

حسودت در بد از بهرام و فیرون نظر با تو زبرجیس و فرارون
در لغت هیون بمعنی شتر بزرگ :

چگونه یابند اعدای تو قرار کنون
زمانه چون شتری شد هیون ایشان خاد
در کلمه سخون که همان سخن باشد :

ترسم کان و هم تیز خیزت روزی و هم همه هندوان بسوزد بسخون
در لغت هین که بانگ شتاباندن و بمعنی سیل هم باشد :

از گوهسار دوش برنگ می هین آمد ای نگار می آور هین
در کلمه پژوه از فعل پژوهیدن بمعنی باز جستن :

ای امیر شاهزاده خسرو دانش پژوه
نا پژوهیده سخن را طبع تدبیر آن بود

در کلمهٔ پاذا افراء بمعنی باد افراء و باد افره و باد فره و کيفر و عقوبت :

بجای هر بدی پاداش نیکی بجای هر بدی پاذا افراهی
در لغت گراء بمعنی گرای از فعل گرائیدن و گراستن :
آنک کردون را بدیوان بر نهاد و کار بست

وآن کجا بودش خجسته مهر اهریمن گراء
در کلمهٔ گزاید از فعل گزائیدن و گزیدن بمعنی گزند کردن :
کیست کش وصل تو ندارد سود کیست کش فرقت تو نگزاید
در لغت کی لقب بزرگترین پادشاهان و ملکان :

کی کردار براورنگ بزرگی بنشین می گردان که جهان یاوه و گردانستا
در کلمهٔ ویدا بمعنی کم شده :

امیرا جان شیرین بر فشانم اگر ویدا شود یک بارگی عمر
در لغت اورمزد بمعنی روز اول پارسیان و نام مشتری :
بهرامی آنکه که بخشم افنی بر گاه اورمزد در افشانی
در کلمهٔ ناهید بمعنی ستارهٔ زهره :

ناهید چون عقاب ترا دید روز صید

گفتا هرون از بند شد ره (۴)

در لغت خشنشار بمعنی مرغی بزرگ آبی تیره گون که سرسپید دارد :
از آن کردار کو مردم رباید عقاب تیز بر باید خشنشار
در کلمهٔ کش بمعنی نازان و شادان :

فتنه شدم بر آن صنم کش بر خاصه بدان دونرکش داکش بر

در کلمه^۱ ایوان بمعنی طاق و نشست گاه بزرگان :
 ای منظره و کاخ برآورده بخورشید تا کند گردان بکشیده سر ایوان
 در لغت آفرین بمعنی دعای نیک و نفرین بمعنی دعای بد :
 اکنون که ترا تکلفی گویم پیداست بر آفرینم از نفرین
 در کلمه^۲ چفته بمعنی خمیده و دوتا و کثر :

که من چفته شدم جانا و چون چوکان فروخفتم
 گرم پدرود خواهی کرد بهتر رو که من رفتم
 بجز این ۷۷ بیت که از قصاید و قطعات دقیقی در فرهنگها آمده
 دو بیت از شاه نامه او را هم ضبط کرده اند یکی این بیت آغاز شاه نامه
 اوست که در فرهنگها بشاهد کلمه^۳ رخت بمعنی بنگاه و بنه و رحل
 آورده اند^۱ :

چو گشت اسب را داد لهراسب تخت فرو آمد از تخت و بر بست رخت
 و دیگر این بیتست که بشاهد کلمه^۴ ویرنه بمعنی خاص^۱ و خالص آمده :
 سپه را زید ویرنه او داشتی برزم اندرون نیزه او کاشتی
 و این بیت در شاهنامه^۲ چنین آمده است :

جهان از بدان ویرنه او داشنی برزم اندرون نیزه او داشتی
 بجز این ۱۲۰۹ بیت که از اشعار دقیقی در منابع مختلف ثبت
 شده است در لباب الالباب پنج بیت از قصیده ای جزو اشعار او آمده که
 مطلع آن اینست :

ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری دم زن زمانکی و بیآسای و کم گری
 و این قصیده که از شاهکارهای معروف فرخی سیستانیست قطعاً

(۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۶ ص ۱۴۹۶ بیت ۱۴

(۲) چاپ مزبور ج ۶ ص ۱۵۰۷ بیت ۱۹۶

ازوست و بمدح سلطان محمد بن محمود غزنوی سروده و بهیچوجه بدقیقی مربوط نیست. دیگر قطعه‌ای معروف که از ابو طیب محمد بن حاتم مصعبی صاحب دیوان رسالت سامانیانست و در تاریخ بیهقی صریحاً بنام او آمده و پیش ازین در مجلد دوم این کتاب در صحیفه ۴۹۵ آورده ام در مجمع الفصحاء بنام وی ثبت شده است و اسناد آن نیز بدقیقی درست نیست.

۴۲ - ابو عبدالله محمد بن حسن معروفی بلخی نیز از شعرای سامانیان بوده و اورا مداح ابو الفوارس عبد الملك بن نوح بن نصر بن احمد سامانی (۳۴۳-۳۵۰) دانسته‌اند (رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۱۶ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰۵). ظاهراً وی بارودکی نیز معاشر بوده زیرا که قطعاً زمان وی را میبایست درك کرده باشد و انگهی این شعر که ازوست اشاره‌ای بدین معنی است^۱:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی
گذشته از هشت بیت اشعار او که در اباب الالباب و مجمع الفصحاء آمده این قطعه بنام او در کتاب المعجم^۲ آمده است:

این دل مسکین من اسیر هوا شد	پیش هزاران هزار گونه بلا شد
جادو کی بند کرد و حیلت بر ما	بندش بر ما برفت و حیلله روا شد
حکم قضا بود وین قضا بدلم بر	محکم از آن شد که یار یار قضا شد
هر چه بگویم زمن نگر که نگیری	عقل جدا شد زمن که یار جدا شد

و نیز این قطعه در همان کتاب^۳ بنام اوست:

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۶ (۲) ح - طهران ص ۱۰۵

(۳) ص ۲۲۰

آواز تو خوش تر بهمه روی نزدیک من ای لعبت فرخار
 ز آواز نماز بامدادین در گوش غمین مردم بیمار
 و نیز این بیت در همان کتاب^۱ بنام او آمده :

سیه چشم معشوق و آن ابروان ببردند جان و دلم هردوان
 هم این بیت در آن کتاب^۲ بنام اوست :

بار خدا بعبدلی را چه بود کنز پس پیران سر دیوانه شد
 این بیت نیز ازوست که در کتاب یتیمه الدهر^۳ آمده است :
 خون سپید بارم بردورخان زردم آری سپید باشد خون دل مصعد
 بجز این ابیات در فرهنگهایز بیتی چند از سخنان معروفی آورده اند
 بدین گونه :

در کلمه شست بمعنی آهنی تیز و کثر که بدان ماهی گیرند :
 من شست بدریا فرو فکندم ماهی برمید و برد شستم
 در لغت بسته بمعنی حریر چند رنگ :
 از نقش و از نگار همه جوی و جویبار

بسته حریر دارد و وشتی معمدا .
 در کلمه علج بمعنی گریکه آسان نکشاید :
 ای آسکه عاشقی بغم اندر غمی شده دامن ببندامن من غلج بر فکن
 در لغت زونج بمعنی ولسکانه و عصب :

همی زآرزوی کیر خواجه را گر خوان

بجز زونج باشد خورش بخوانش بر

در کلمه آسغده بمعنی هیزم نیم سوخته و نیم سوز :

ایستاده میدان کر مابه همچو آسغده در میان تنور

در لغت کاژ بمعنی احوال و کلیك و کوژ و چپ :

بیک پای لنگ و بیک دست شل بیک چشم کوژ و بیک چشم کاژ

در کلمه کلاژه بمعنی کلاغ پیسه :

چو کلاژه همه دزدند و رباییده چو خاد

همه چون بوم بد آغال و چو دمنه همه سال

در لغت سپاسه بمعنی اطف و این بیت را بنام معزی هم نوشته اند

ولی پیداست که تحریفی از معروفیست :

وز آن پس که بد کرد بگذاشتم بدو بر سپاسه نپنداشتم

در کلمه شبشت بمعنی کران :

حاکم آمد یکی بغیض و شبشت ریشکی کننده و پلیدك و زشت

در لغت خنجك درختی که در کوه بود و آرا بتازی حبة الخضراء

خوانند :

یادت آور پدرت را که مدام که تبگش بدی و که خنجك

در کلمه ترفند بمعنی محال و دروغ و زرق و این بیت را هم بنام

معزی نوشته اند ولی پیداست که تحریف شده :

آری چو سخن های جفای تو شنودم

در گوش نگیرم سخن یافه و ترفند

در لغت پل بمعنی پاشنه پای :

همیشه کفش و پلش را کفیده بینم من

بجای کفش و پلش دل کفیده بایستی

در کلمه شیم بمعنی ماهی سفید که در جیحون فراوانست و
این بیت در مجمع الفصحاء نیز جزو قطعه ای بنام او آمده :
باده بر ساعدش از ساتکنی سایه فکند

گفتی از لاله پیشیزستی بر ماهی شیم

در لغت بخسان از فعل بخشایدن بمعنی از غم و درد فراز هم

ترنجیدن :

ای ترک بحرمت مسلمانی کم بیش بوعده ای بنخسانی

در کلمه خستوانه بمعنی پشمینه ای که موی از آن آویخته باشد :

نکر زسنگ چه مایه بهست کوه سرخ زخستوانه چه مایه بهست شوشتری

در لغت بیاستو بمعنی دهان دره وهاک :

بیاستو نبود خلق را مگر بدهان ترا بکون بودای کون بسان دروازه

در کلمه پیشگاه بمعنی فرشی که در پیش خانه افکنند :

همه کبر و لافی بدست تهی بنان کسان زنده ای سال و ماه

بدیدم من آن خانه محترم نه نخ دیدم آنجا و نه پیشگاه

یکی زین دیدم فگنده درو نمد پاره ای ترکمانی سیاه

در لغت دیوبای بمعنی کارتنه و عنکبوت و این بیت بنام عنصری هم

آمده است :

ز بالا فرو نست ریشش رشی تنیده درو خانه صد بهد پای

در کلمه شور بمعنی بهم آمیخته و شورانیده و این بیت نیز جزو

آن قطعه ایست که در لباب الالباب و مجمع الفصحاء آمده است و باید بر آن افزود :

نیک ... پیرسید مرا گفتا دوست غالبه دارد شوریده بها سورۀ سیم
در لغت زیان بمعنی زیبا و خوب :

آن نکار پری رخ زیبان خوب گفتار و مهتر خوبان
در کلمۀ کبه بمعنی محبمۀ حجامان :

بمکد دامنم خواجه بمکد کیر تو کوش چون کبد مکد مزو کرا ؟
در لغت ملازمه بمعنی لهات و حلقوم و غبغب :

در جهان دیده ای ازین جلبی کده ای بر مثال خرطومی
در کلمۀ یا آورنجن بمعنی خلخال و پای اورنجن و پای رنجن :

زیا اورنجن آن سرو آزاد بگل در مانده پای سرو آزاد
در لغت دست فال بمعنی آغاز و ابتدای سودا :

دستفالی که جود او کرده کرد از بحر و کان بر آورده
در کلمۀ گاه بمعنی تخت و اورنگ :

ز گنججه چون بسعادت نهاد روی براه فلك سپرد بدو گنج و ملك و افسر و گاه
در کلمۀ نوا بمعنی رونق و نکوئی حال :

آن رفتن و آمدن کجا شد کاری بنوا چه بی نوا شد
در لغت یارستن بمعنی توانستن و یارا داشتن :

ز تو یارستن این کار دور ست نه اندك دور بل بسیار دور ست

ازین ابیات معلوم میشود که معروفی مثنویاتی چند داشته است . از طرف دیگر گویا معروفی بلخی در سیستان بوده و از شاعران دربار امیر

ابو احمد خلف بن احمد امیر معروف خاندان صفاریان بوده که از حدود ۳۴۴ تا ۳۹۹ که در گذشته حکمران سیستان از جانب سامانیان بوده است زیرا که در کتاب امثال و حکم تألیف آقای علی اکبر دهخدا^۱ این حکایت درباره وی آمده است :

«گویند روزی امیر خلف السجری بشکار رفته بود و بر شکل ترکان کلاه کج نهاده و سلاح بر بسته، ناگاه از حشم جدا افتاد. مردی را دید دراعه بسته و بر خری سیاه نشسته، امیر بر وی سلام کرد. آن مرد جواب داد. امیر پرسید: از کجائی؟ گفت: از بلخ. گفت: کجا میروی؟ گفت: بسیستان، بنزد امیر خلف، که شنیده‌ام او مردی کریمست و من مردی شاعرم و نام من معروفیست، شعری گفته‌ام، چون دربار گاه او بر خوانم از العام او نصیب یابم. گفت: آن قصیده بر خوان، تا بشنوم. چون بر خواند گفت: بدین شعر چه طمع می داری؟ گفت: هزار دینار. گفت: اگر ندهد؟ گفت: پانصد دینار. گفت: اگر ندهد؟ گفت: صد دینار. گفت: اگر ندهد؟ گفت: [آن گاه تخلص شعر خود بنام خوک سیاه خود گفتم]. امیر بخندید و برفت. چون بسیستان آمد معروفی بخدمت او آمد و شعر ادا کرد. امیر را بدید و بشناخت، اما هیچ نگفت و چون قصیده تمام بخواند امیر پرسید که ازین قصیده چه طمع داری از من؟ گفت: هزار دینار. گفت: بسیار باشد. گفت: پانصد دینار. امیر هم چنین مدافعت میکرد، تا بصد بر رسید. امیر گفت: بسیار باشد گفت: یا امیر خوک سیاه بر درست. امیر خلف بخندید و او را انعامی نیکو بداد و این گفته

مثل شد که : خرك سیاہ بردست . . . حاشیة احياء العلوم خطی .

۴۳ - ابو محمد بدیع بن محمد بن محمود بلخی ، مؤلف مجمع الفصحاء^۱ نام وی را محمد بن محمود بلخی دانسته و تخلص او را بدایعی بلخی ضبط کرده و از شاعران زمان سلطان محمود غزنوی شمرده و منظومه راحة الانسان یا پندنامه انوشیروان را که قطعاً پس از عصری در حدود قرن پنجم سروده شده است باو نسبت داده ولی قطعاً وی از شاعران دوره سامانیان و مداح امیر ابویحیی طاهر بن ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمد بن ابوسعید مظفر بن محتاج چغانی بوده است که پیش ازین ذکر او گذشت^۲ و منجیک ترمذی و لبیبی نیز مداحان او بوده اند .

این امیر ابویحیی طاهر بن فضل که کنیت او را گویا بخط ابوالمظفر هم نوشته اند در ادبیات فارسی معروف ترین امیر خاندان چغانیان و یا آل محتاجست زیرا که خود نیز شعر فارسی میگفته است . نام و نسب و کنیت او را بخط ابوالمظفر طاهر بن ابوالفضل بن محمد محتاج و محمد بن مظفر بن محتاج و طاهر بن ابوالفضل محمد هم ضبط کرده اند و گفته اند که در زمان سلطان محمود در بلخ حکمرانی داشته و این نکته درست نیست ، زیرا که وی در ۳۷۷ در گذشته و قطعاً از امرای پیوسته بخاندان ساهانی بوده است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۱ ص ۲۷ - ۲۹ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۳۷ - ۳۸ . در لباب الالباب و مجمع الفصحاء ۲۲ بیت از اشعار او ثبت شده است ، از آن جمله این قطعه است که بیت دوم آن از منابع دیگر بدست میاید :

چرا باده نیاری ماهر ویا که بی می صبر نتوان بر خلق بر
 بده باده بیساده ماهر وئی که بی وی صبر نتوان در خلق بر
 بر کس ننگری تا چون شکفته است چو رومی جام بر زرین طبق بر
 و این رباعست که بیت اول آن در لب‌الالباب آمده و بیت دوم
 از مأخذ دیگر فراهم میشود:

دلدار مناترا صدف خواهم کرد آخر بمدارات بکف خواهم کره
 یا آنکه ترا بمهر خود رام کنم یا عمر بعشق تو تلف خواهم کرد
 گذشته ازین اشعار در فرهنگها نیز چند بیتی ازین امیر معروف
 بدستست که در آنجادم وی را ظاهر فضل نوشته اند و آن ابیات اینست:
 در لغت جلویز بمعنی شرطه و غماز:

روا نبود بزندان و بند بسته‌تم اگر نه زلفک مشکین اوبدی جلویز
 در کلمه فاش بمعنی پراکنده و آشکار:

فاش شد نام من بگیتی فاش من ترسم ز جنگ و زیر خاش
 در لغت نیرنگ بمعنی فسون و افسون و سحر:

نادان گمان بری و نه آگاهی از تنبل و عزیمت و نیرنگش
 در کلمه نموشه از فعل نیوشیدن بمعنی گوش بسخن داشتن و بگلو
 گریستن:

اشک بارید و پس نموشه گرفت باز بفزود گفته‌های دراز
 در لغت چکاژ بمعنی هبّاك و کلال و میان سرو و فرق و تارک:
 گر خد و را بر آسمان فکنم بی گمانم که بر چکاژ آید

اما اشعار ابو محمد بدیع بن محمد بن محمود بلخی، بر قطعه‌ای که

بنام او در لب‌الالاب و بنام بدایمی بلخی در مجمع‌الفصحاء آمده و در سفینه‌ای بنام منجیک هم دیده‌ام، از سفینه‌ها اشعاری افزوده میشود و نسخه کامل آن بدینگونه است :

بصافی آب دریا نی بفرم	هوا روی زمین را شد مطرز
قتاد اندر سپاه کل هزاهز	نفر ابر فروردین بر آمد
زبانک مرغ بانگ رودعاجز	زرنک راغ رنگ حله حیران
بوقت‌الورد شب‌الراح جایز	بدان منکر که می‌منمست میخور
برخساره بت چین رامجاهز	نگاری باید اکنون خلخی زاد
نبشته بر قدح هل من مبارز	بمیدان نشاط اندر خرامد
ابوالیحیی الذی یحیی به الغر	بیاد سید حران عالم
بمیزان بدیهستان ممیز	بیستان فضایل ها مهن
همیشه عرض او را مال محرز	همیشه نام او را آفرین جفت
بدین رستم دل حاتم جوایز	مگردای چرخ گردان جز نیکی
همه آهنگ او را دهر موجز	همه امرش بکام دل روان باد
بقای دشمنان چون بیت راجز	بقای او بمعنی قول بری

هفت نیشابوری در مصرع دوم بیت سوم مراد هفت شاعر بوده اند که از نیشابور برخاسته‌اند ولی از شاعرانی که پیش از منوچهری یا در عصر او از مردم نیشابور بوده‌اند بجز ابوالمظفر نصر بن محمد استغنائی نیشابوری و خبازی نیشابوری و رافعی نیشابوری و رفیع‌الدین نیشابوری و شاعر نیشابوری دیگری که در تاریخ بی‌هقی نام او آمده است دیگر شاعری در کتابها نیافتم .

۴۴ - ابوالمظفر نصر بن محمد استغنائی نیشابوری از شاعران قرن چهارم و معاصر سامانیان و آل بویه بوده و بیش ازین از احوال او اطلاعی نیست. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۳ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۸۸.

در فرهنگها ذکر از شاعری هست که گاهی نام او را اشامی جویناری و گاهی اشندی جویناری نه شده اند و در کلمه موبد این شعر را بنام او آورده اند:

زاردیهشت روزی ده رفته روز شنید

قصه فگند زی ما باده بدست موبد

و احتمال میرود که اشامی و اشنانی تعریفی از همین کلمه استغنائی باشد.

۴۵ - خبازی نیشابوری نیز از شاعران دوره سامانیانست و مؤلف مجمع الفصحاء رحلت وی را بسال ۳۴۲ نوشته است و در چهار مقاله نظامی عروضی هم نام وی جزو شاعران آل سامان آمده. رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۲۷ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۹۹. در فرهنگها در کلمه خربو از بمعنی مرغ شب پر و شب پاره این بیت بنام خباز قاینی آمده است که احتمال میرود همین خبازی باشد:

نکنی هیچ کار روز دراز کار تو شب بود چو خر بیواز

۴۶ - رافعی نسابوری تنها در چهار مقاله نظامی عروضی^۱ در جزو

شاعران ملوک طبرستان پس از قمری کرگانی و پیش از کفائی گنجه‌ای

نام او آمده و از همین جا پیداست که وی از شاعران پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم بوده است. رافعی نیشابوری دیگری بوده است از شاعران قرن ششم که شرح احوال و اشعار او در مجمع الفصحاء^۱ هست و هر چند که مؤلف مجمع الفصحاء وی را معاصر محمود غزنوی و حسن میمندی و مداح ایشان دانسته ولی بخطا رفته است و این خطا از آنجاست که در میان اشعار او مدایحی بنام عمید محمود و ابوالوفا حسن هست و عمید محمود را سلطان محمود غزنوی و ابوالوفا حسن را ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی وزیر او پنداشته است و قطعاً این رافعی در قرن ششم میزیسته چنانکه مولف المعجم^۲ شعری از معزی آورده و پس از آن شعری از رافعی و گوید که این مضمون را از معزی برده است و بدین قرار پس از معزی بوده است چنانکه در یکی از قصاید او نیز نام ابن الجهیر آمده که مراد فخرالدوله ابو نصر محمد بن محمد بن جهیر وزیر معروف القائم بالله در قرن ششم بوده باشد، پس دو رافعی نیشابوری بوده اند: یکی در قرن چهارم از شاعران ملوک طبرستان که شعری از و بدست نیست و دیگر در قرن ششم که پس از معزی آمده است.

۴۷ - رفیع الدین نیشابوری، تنها در مجمع الفصحاء^۳ تذکر او و دوبیت شعر او هست که از تذکره عزاب العشقیین رد داشته و از شرحی مختصر که درباره وی نوشته معلوم میشود که از شاعران او آخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بوده است.

(۱) ج ۱ ص ۲۲۰-۲۲۱ (۲) حاشیه بران ص ۳۴۲ (۳) ج ۱ ص ۲۳۴

۴۸ - دیگر از شاعران نیشابوری این دوره شاعر است که ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی (۱) ذکر از او میکند و نام اورائی بر دودرو واقعه کشته شدن حسنک گوید: « یکی از شعرای خراسان نیشابوری ابن مرثیه بگفت اندر مرگ وی و بدین جای یاد کرده شد :

بیرید سرش را که سران را سر بود آرایش ملک و دهر را افسر بود
 کر قرمطی و جهود و کر کافر بود از تخت بدار بر شدن منکر بود
 و چون حسنک را در روز چهارشنبه ۲۷ صفر سال ۴۲۲ دار
 زده اند معلوم می شود که این شاعر نیشابوری در آن زمان می زیسته است.
 دو شاعر نیشابوری دیگر که منوچهری اشاره میکند معلوم نیست که بوده اند .

سه طوسی در مصرع دوم بیت سوم مراد حکیم ابوالقاسم فردوسی و ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی و سومی شاید مقصود دقیقی باشد که اورا برخی طوسی دانسته اند .

۴۹ - ابوالقاسم فردوسی طوسی با آنکه بزرگترین شاعر ایران و یکی از مردان بزرگ تاریخ کشور ما است احوال وی بدقتی که میبایست در کتابها ضبط نشده و بهمین جهت از اسم و نسب و کنیه وی اطلاعی درست بدست نیست . نام و نسب اورا پاره ای ابوالقاسم حسن بن اسحق بن شرفشاه نوشته اند و نام اورا برخی احمد و بعضی منصور و نام پدرش را علی و احمد ابن فرخ آورده اند . چیزی که درین میان مسلمست اینست که در قریه باژ از قرای ناحیه طبران در بیرون محله نوغان شهر طوس در حدود سال ۳۲۹ یعنی همان سال مرگ رودکی ولادت یافته و وی از نجیب زادگان ایران

(۱) تاریخ بیهقی چاپ طهران ۱۸۶ و چاپ کلمکت، ص ۲۲۰ - ۲۲۱ و چاپ جدیدی که بدستاری من در کار فراهم شدنت ص ۲۱۷

قدیم و دهقان زاده بوده و همیشه در ملک موروثی خویش در همان ده باز زندگی میکرد و از عایدات آن ملک میزیسته است و تمام اوقات خود را بنظم شاهنامه میگذرانده و بهمین جهت در پایان زندگی تنگ دست شده است. از سال ۳۷۷ در پی یافتن نسخه شاهنامه بوده که آنرا نظم کند و درین زمان در حدود ۴۸ سال از عمر او میگذشته ولی بواسطه انقلابات خراسان و ماوراءالنهر کامیاب نشد و حتی سفری در پی این کار بیهخارا کرد و نا کام باز گشت تا اینکه سرانجام نسخه ای از شاهنامه ابو منصور بدست او افتاد که در سال ۳۸۶ بفرمان ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان از جانب سامانیان بنثر فارسی نوشته بودند و وی خلاصه ای از آن کتاب را نظم کرد و در روز ۲۵ ماه اسفندار مذ سال ۳۸۴ نظم آن را بپایان رساند و سپس در حدود سال ۳۸۶ بخواهش ابوعلی حسن بن محمد بن اسمعیل اسکافی معروف بموفق وزیر بهاءالدوله دیلمی و نایب او در بغداد داستان یوسف و زلیخارا بنظم آورد و پس از آن در عراق و جبل سفر کرد و در سالهای ۳۸۸ و ۳۸۹ در حوالی اصفهان در قصبه خان لنجان نزد احمد بن محمد بن ابوبکر خان لنجانی حکمران آن دیار رفت و از وی مهربانی بسیار دید و همانجا در ۲۵ محرم ۳۸۹ مطابق ۲۷ بهمن ماه نسخه و روایت دومی از شاهنامه را بنام او بپایان رساند و سپس بشهر خویش بازگشته و نسخه سومی از شاهنامه در سال ۴۰۰ بپایان رسانده و آنرا نزد سلطان محمود غزنوی فرستاد و امیدوار بود که بیاری برادرش نصر بن ناصرالدین سبکتگین و وزیرش ابوالعباس فضل بن احمد بن فضل اسفراینی از آن پادشاه صلتی بگیرد که تنگدستی پایان عمر او را جبران

کند ولی این امید او روا نشد و سپس نسخه چهارمی از شاهنامه پس از سال ۴۰۲ تمام کرده است و شاید در همین اوان برای شکایت از عامل طوس که باوی بد رفتاری می کرده است سفری بغزنین کرده باشد و باز ناکام بشهر طوس بازگشته و سرانجام در همان شهر در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ در گذشته و نزدیک نود سال عمر کرده است. تنها مطالب درستی که پس از تحقیق بسیار درباره فردوسی بدست می آید همینست و آنچه بجز این گفته اند افسانه است و بیخ و بن ندارد.

۵۰ - ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی که کنیه او را ابو منصور هم نوشته اند پس از فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای ایران و یکی از بزرگان سرایندگان نیمه اول قرن پنجم است که نخست در خراسان می زیسته و سپس بآذربایجان و اران رفته و در شهر نخجوان بدربار ابودلف پادشاه اران راه یافته است. از آثار اسدی آنچه بدست نخست نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابو منصور ووفق بن علی هرویهست در مفردات طب که در قرن چهارم تألیف شده و اسدی نسخه ای از آن بخط خود با خط کوفی بسیار جلی و خوب نوشته و در ماه شوال ۴۴۷ تمام کرده است. دوم مثنوی گر شاسب نامه است که پیروی شاهنامه فردوسی برای ابودلف پادشاه اران سروده و در سال ۴۵۸ پیاپیان رسانده است. سوم لغت فرس معروف بفرهنگ اسدیست که خود در دیباچه آن گوید بدرخواست حکیم اردشیر بن دیلمسار نجمی شاعر نوشته و ظاهراً آنرا پس از نظم گر شاسب نامه و پس از سال ۴۵۸ تمام کرده زیرا که درباره ای از نسخ آن اشعار گر شاسب نامه هست، چهارم چهار

قصیده مناظره است که در تذکرها بنام او ثبت کرده اند و روی همرفته شامل ۷۱ بیتست و آنها را در آذربایجان و اران سروده و مدایحی از ابوالوفا نام و ابونصر خلیل بن احمد و منوچهر بن شاور شدادی دارد نه از سال ۴۵۶ تا ۴۸۶ در حدود شهر آبی در ارمنستان حکمرانی داشته است. پاره‌ای از مؤلفان اسدی را استاد فردوسی دانسته‌اند و بهمین جهت خاور شناسان اروپائی کوشیده اند ثابت کنند که دو اسدی بوده اند یکی پدر که گوینده مناظرات و استاد فردوسی باشد و دیگر پسر او که اسدی دوم و مؤلف گرشاسب نامه باشد ولی این نکته کاملاً باطلست و اینکه اسدی نامی استاد فردوسی بوده باشد بهیچوجه اساس ندارد و يك اسدی طوسی بیشتر نبوده است که همه این آثار ازوست.

۵۱ - اما سومین شاعر طوسی که منوچهری درین قصیده نام می‌برد بدرستی معلوم نیست که بوده است و چنانکه گذشت ممکنست دقیقی باشد که برخی او را طوسی دانسته اند.

سه ابوالحسن در همین مصرع مراد ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی شاعر معروف و ابوالحسن علی بن الیاس اغاجی بخاری است و مراد از سومی گویا محمد بن محمد مرادی بخاریست که کنیه او ابوالحسن و ابوالحسن هر دو نوشته اند.



هم منوچهری در قصیده دیگری بدین مطلع :

گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی

کنز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی

که در کله از بدخواهان و روزگار خویش گفته است بر شاعران گذشته رشک می برد و پس از آنکه چند تن از سرایندگان زبان نازی را نام می برد شاعران پارسی زبان را که پیش از او بوده اند بدینگونه یاد می کند :

بوالعلا و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل

آنکه آمد از نوایح و آنکه آمد از هری

از حکیمان خراسان کو شهید و زود کی

بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی

۵۲- بوالعلاء که در مصرع اول بیت نخست نام می برد مراد بوالعلاء

ششتری از شاعران قرن چهارمست که شاعری فعل بوده و در زمان خویش بسیار شهرت داشته است ولی در تذکر ها نامی از او نیست و از اشعار وی تنها هفت بیت بما رسیده است و از آنجا پیداست که اشعار مصنوع می گفته است . رجوع کنید بمقاله من بعنوان « ابوالعلاء ششتری » در شماره پنجم سال اول مجله شرق - طهران اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ ص ۲۶۵-۲۶۸ .

اما بوالعباس مراد یا ابوالعباس عباسی و یا ابوالعباس مروزی و یا ابوالعباس فضل بن عباس ربنجی بخاریست که پیش ازین ذکر ایشان رفت . مراد از بوسلیک همان ابوسلیک گرگانیست که پیش ازین شرحی درباره او گذشت .

مراد از بوالمثل نیز همان ابوالمثل بخاراییست که پیش ازین هم درباره او شرحی آورده ام .

مراد از « آنکه آمد از نوایح » در مصرع دوم بیت اول ابوعبدالله

محمد بن صالح نوایحی مروزیست که ذکر او نیز پیش ازین گذشت و وی منسوب بنوایح یکی از توابع مرو بوده است.

مراد از «آنکه آمد از هری» ابو شعیب صالح بن محمد هرویست که درباره وی نیز پیش از این شرحی آمده است.

مراد از شهید در مصرع اول بیت دوم همان ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی شاعر معروفست که ذکر او نیز پیش ازین گذشت. مراد از رودکی در همین مصرع سخت پیداست که همان ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندیست.

۵۳ - اما مراد از ابوالفتح بستی درین مصرع ابوالفتح علی بن محمد ابن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستی شاعر معروف ایرانیست که بیشتر بزبان نازی شعر گفته و از جمله بزرگان شعرای این زبانست و در سال ۳۶۰ در شهر بست ولادت یافته و در جوانی در دربار بایتوز حکمران بست بود و چون بایتوز مغلوب سبکتکین شد بدربار سبکتکین در آمد و در ضمن با پادشاهان خراسان از آن جمله با خلف بن احمد امیر سیستان روابط داشته ولی بیشتر به خاندان غزنویان اختصاص دارد و سلطان محمود خواست وی را بترکستان فرستد و در راه در بخارا در سال ۴۰۱ در گذشت. ابوالفتح بستی را در زبان نازی دیوان اشعارست و از جمله اشعار معروف او قصیده ایست در حکم و معارت معروف بقصیده نوینه یا عنوان الحکم که بدرالدین جاجرمی شاعر معروف قرن هفتم آن را بیت بیت ترجمه کرده است اما در زبان فارسی بجز قطعه ای که ازو در لباب لالاباب و مجمع الفصحاء آمده این بیت نیز در فرهنگها بشاهد کلمه جغز که غوک و وزغ باشد ضبط شده است:

هر چند که درویش پسر فزراید در چشم توانگران همه چغز آید

در باره ابو الفتح بستی رجوع کنید بلباب الباب ج ۱ ص ۶۴ -
 ۶۵ ، تذکرة الشعراء دو انتشاره چاپ لندن ص ۲۶ - ۲۷ ، مجمع الفصحاء
 ج ۱ - ص ۷۰ ، نیمیعة الدهر نعابی - ج ۴ ص ۲۰۴ - ۲۳۱ ، معجم
 البلدان یا قوت چاپ لایبزیك ج ۱ ص ۶۱۲ ، وفيات الاعیان ابن خلیکان
 چاپ طهران - ج ۱ ص ۳۹۲ ، طبقات الشافعية الکبری تألیف تاج الدین
 ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی - چاپ قاهره - ج ۴ ص ۴-۶ ؛
 معاهد التنصيص شرح شواهد التلخیص تألیف عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن
 احمد عباسی - چاپ مصر ۱۲۷۴ ص ۴۴۲ - ۴۴۷ ، دایرة المعارف
 اسلام (نسخه فرانسه) ج ۱ ص ۸۲۵ - ۸۲۶ .

ضمیمه ۱۴ مربوط بصحیفه ۸۹۳ (مجلد سوم)

کتاب الاوائل که ادوارد براون مطلبی درباره رودکی از آن نقل
 کرده است گستاخست بنام غایة الوسایل الی معرفة الاوائل تألیف اسمعیل
 هبة الله بن ابی الرضا الموصلی و هر چند که در نسخه اصل تاریخ نسخه ای
 را که از روی آن نوشته ۳۰۶ آورده است محالست که این کتاب پیش
 از آن تألیف شده باشد و حتی قطعاً چند قرن پس از آن تألیف شده زیرا
 سطلبی که درین کتاب در باره رودکی هست لااقل از کتاب الانساب
 سمعی گرفته شده و آن اینست که گوید: « اول من قال الشعر الجید
 بالفارسیه ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی
 الشاعر الملیح القول السائر الشعر المشهور دیوانه فی العجم و کان مقدما
 فی الشعر فی زمانه بالفارسیه علی اقاربه و کان ابو الفضل البلعی الوزیر یقول
 ایس للروذکی فی العرب و المعجم نظیر » یعنی نخستین کسی که شعر نیکو

بفارسی گفت ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی شاعر شیرین سخن بود که شعر وی روان و دیوانه در ایران مشهورست و وی در زمان خود در زبان فارسی براقان خویش برتر بود و ابوالفضل بلعمی وزیر می گفت رودکی را در عرب و عجم مانند بیست . رجوع کنید بفهرست دستی کتابهای خطی اسلامی که بخط عربی نوشته شده و در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجودست ؛ تألیف ادوارد ج . براون کمبریج ۱۹۰۰ ص ۱۲۵-۱۲۶

A Hand-list of the Muhammadan Manuscripts , including all those written in the arabic character , preserved in the Library of the University of Cambridge- by Edward G. Browne , Cambridge 1900 .

ضمیمه ۱۳ مربوط بصحیفه ۴۶۵ (مجلد دوم)

در باره کلمه رودک که در نامهای جغرافیائی ایران دیده می شود گذشته از رودک سمرقند و رودکی که در بلوک رودبار قصران طهران هست رودک دیگری نیز نزدیک شهر قزوینست که از دههای آباد اطراف قزوین بشمار می رود .

ضمیمه ۱۴ مربوط بصحایف ۴۹۲ تا ۴۹۵ (مجلد دوم)

در باره ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی ممدوح رودکی این نکته را نیز باید افزود که یاقوت در معجم البلدان در کلمه بست (۱) در شرح حال ابوحاتم محمد بن حبان بن معد بن مؤید بن سعید بن شهید تمیمی بستی معروف بابوحاتم سجستانی فقیه نامی قرن چهارم متوفی در ۳۵۴

می نویسد که وی کتابی در باره قردطیان برای ابوطیب مصعبی نوشت و پیاداش آن ابوطیب مصعبی قضای سمرقند یا بگفته دیگر عمل سیستان را باو سپرد، ازین قرار ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی هم مانند مخدوم خود نصر بن احمد سامانی قردطی بوده است. در باره ابوطیب مصعبی رجوع کنید بمجموعه مقالات ادبی من که بهمین زودی انتشار خواهد یافت
ج اول ص ۲۳۲ - ۲۴۰.

ضمیمه ۱۵ مر بوط بصحایف ۷۹۴ - ۸۰۱ (مجلد سوم)

در ضمن شعرائی که نام رودکی را در اشعار خویش برده اند این بیت لامعی کرکائی شعر معروف نیمه اول قرن پنجم را هم باید افزود:

کنون معشوق و می باید نوای چنگ و نی باید

سرود رودکی ناید جزاین وقت و جزاین احسان ؟

ضمیمه ۱۶ مر بوط بصحیفه ۹۷۵ (مجلد سوم)

پس از آنکه صحیفه مزبور چاپ شده بود نسخه دیگری از کتاب تحفه الاولک را آقای پرتو دینائی شعر باذوق این زمانه که جزو کتابخانه ایشانست بمن امانت داد و آن نسخه ایست که بقطع کوچک هشت صفحه ای در ۱۲۶ صحیفه نوشته شده و تدریج تحریر ندارد اما از خط و کاغذ پیداست که در قرن دهم نسخه برداشته اند و هر چند که آنهم افتادگی هائی دارد ولی نواقص نسخه را رفع می کنند و پس از آن چندی بعد همین کتاب در طهران، هتمام کتبخانه طهران در سال ۱۳۱۷ از روی دو

نسخه ای که در موزه بریتانیا و در کتابخانه دانشگاه لیدن از شهرهای هلندست و آقای تقی زاده زحمت مقابله و تصحیح آن را به عهده گرفته اند چاپ شد و هر چند که نسخه چاپی چندان درست نیست و اغلاطی در آن هست که از نظر فوت شده باز بعضی نواقص این دو نسخه خطی من و آقای پرتو بیضائی را رفع می کنند . در نسخه آقای پرتو بیضائی و نسخه چاپ طهران ابیات اول و سوم این قطعه سه بیت (ابیات ۶۳ - ۶۵ صحیفه ۹۷۵) که بیت سوم آن تنها در تحفة الملوك آمده است بنام ابواسحق جویباری یعنی ابواسحق محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخاری شاعر معاصر رودکی ثبت شده ، اما در همه مراجع دیگر که بیت اول و دوم این قطعه هست و بیت سوم آن نیست بنام رودکی آمده است .

ضمیمه ۱۷ - مربوط بصحیفه ۱۰۳۵ (مجلد سوم)

در باب بیت شماره ۳۹۵ این نکته را نیز باید افزود که همین مضمون رودکی و سنائی را ابن یمین فریوهدی شاعر معروف قرن هشتم در پایان قطعه ای چنین آورده است :

ز آن که دیرست تا مثل زده اند نشود بز بکد کدی فر به

از اینجا معلوم می شود که این مثل تازمان ابن یمین در خراسان رایج بوده و در آن زمان بجای بچ که رودکی گفته و بژیر که سنائی آورده کد کدی گفته اند .

ضمیمه ۱۸ - مربوط بصحیفه ۹۹۳ (مجلد سوم)

در باره بیت شماره ۱۷۹ این نکته را نیز باید افزود که مسعود

سعد سلمان شاعر نامی قرن ششم ایران در قطعه‌ای بدین مطلع :

تم زرنج فراوان همی بفرساید دلم ز انده بی حد می نیا ساید
همین مضمون رودکی را بدین گونه ساخته است :

غمی مباش از ایرا خدای عزوجل دری نبندد تا دیگری بنکشايد

ضمیمه ۱۹ مربوط بصحیفه ۱۰۷۸ (مجلد سوم)
در باب کلمه بندورغ در بیت شماره ۶۷۳ که در همه فرهنگها بدین گونه آمده و بمعنی سه پایه ای آورده اند که در آب گذارند تا آب از آن بگذرد ظاهراً همه فرهنگ نویسان بخطا رفته و این کلمه را درست نخوانده اند و اصل آن می بایست بندورغ مرکب از بند و ورغ باشد و ورغ می بایست در زبان فارسی بمعنی سد و بند و حایلی که در برابر آب بسازند باشد زیرا که رود سغد در سمرقند دهانه ای داشته است که آن را ورغسر می گفته اند و نویسندگانی تازی آن را « رأس الورغ » ترجمه کرده اند ؛ رجوع کنید بصحایف ۹۴ و ۹۵ و ۹۷ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۲۸۱ همین کتاب .

ضمیمه ۲۰ مربوط بصحایف ۱۰۷۶ تا ۱۰۹۵ (مجلد سوم)
در باره اشعار پراکنده منظومه کلیده و دمنه گذشته از آنچه در آن صحایف آمده است در کتاب تحفة الملوك چاپ طهران (۱) در بیت دیگر هست که تصریح نمی کند از کلیده و دمنه رودکی باشد ولی چون بوزن همان کتابست و در تحفة الملوك ابیات دیگری از کلیده و دمنه آمده این دو بیت نیز می باید از کلیده و دمنه رودکی باشد و ناچار

بايد آن دوبيت را براي يانی که پيش از بن چاپ شد افروء و آن دو بيت
بدین گونه است :

هر که يار خویش را ياور شود يار بايد بود اگر کافر شود
وقت ناکامی توان دانست يار چون بود در کامرانی صد هزار

ضمیمه ۲۱ مربوط بصحایف ۹۹۷ و ۱۰۰۷ (مجلد سوم)

گذشته از دو قطعه ای که در رسایل اخوان الصفا هست و بدلايلي
که گذشت حدس زدم از رود کیست در نسخه خطی رسایل مزبور نیز
قطعه ای هست که آن را بیزبنام گوینده ای تصریح نمی کند و همان دلایلي
که در باره آن دو قطعه آورده ام این قطعه نیز می بایست از رود کی باشد :
خواهی تا مرگ نیابد ترا خواهی کز مرگ بیابی امان
زیر زمین خیز و نهفتی بجو پس بفلک بر شویی نرد ان
پایان

فهرست نامهای کسان و خاندانها و نسب‌ها (*)

الف	آسا :
آبتین : ۳۱۷	آشنا شول : ۱۹۱
آبتین (از اجداد سامانیان) :	آغاچی : ۵۱۶
۳۱۶ - ۳۱۷	آغاچی : ۵۱۶
آبله (مرض) : ۲۶۵	آغچی : ۵۱۶
آدم : ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۵۶۷ ، ۶۳۶	آغچی : ۵۱۶
۹۴۸ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۸۰ ، ۱۱۲۲	آلبرتی : ۵۸۶
۱۱۹۸	آلفرد : ۸۵۷
آدم الشعراء (لقب رودکی) : ۸۳۵	آلمانی : ۴۷۴ ، ۴۸۷ ، ۵۴۰ ، ۵۹۳ ، ۸۲۵
۸۴۶ ، ۸۶۱ ، ۸۸۹	۸۶۷ ، ۸۷۸ ، ۸۸۲ - ۸۸۳ ، ۸۹۰ ، ۸۹۷ ، ۹۱۲
آذر ر . لطفعلی	آله آتوتا : ۲۰۱
آذر خور ر . ابوالحسن	آما کوئتی : ۱۸۰
آرتاباز : ۱۴۷	آتقوان ر . مارك آتقوان
آرش : ۷۶۶	آشوکوس دوم : ۱۷۵۰
آرزو ر . علی آرزو	آسکلوسا کسونها : ۹۱۴
آریاوس ر . فلاویوس	آن لوشین : ۱۸۰
آریائی‌ها : ۱۴۴	آورله : ۸۲۷ - ۸۳۰ ، ۸۳۶ - ۸۴۴
آریستوبول : ۱۶۴	۹۳۳ ، ۹۴۵
آزاتان : ۲۸۶ ، ۵۰۷ ر . آزادان و	ابراهیم : ۲۹۶ ، ۶۳۲ ، ۱۱۲۲ ، ۱۲۲۶
احرار و حر	ابراهیم ر . دروارة ابراهیم
آراد ر . غلامعلی	ابراهیم (نام ابومسلم) : ۲۹۰
آزادان : ۲۸۶ ، ۵۰۷ ، ۷۲۷ ر . آزانان	ابراهیم آرر : ۶۳۲
واحرار و حر	ابراهیم امامر . ابراهیم بن محمد
آزر : ۴۹۵ ، ۶۳۲ ، ۷۲۵ ، ۷۲۹ ، ۷۲۸ - ۱۲۸۰	ابراهیم بن احمد بن اسمعیل سامانی
آسمان جاه : ۸۰۷	(ابرا-حق) : ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۸۶

(۵) مجلد اول تصحیفه ۴۵۸ ، مجلد دوم ار صحیفه ۴۵۹ تا ۷۸۸ ، مجلد

سوم از صحیفه ۷۸۹ تا ۱۳۱۵

ابراهیم بن یحیی بن عثمان غری :	۱۲۶۳، ۴۲۲-۴۲۱، ۴۱۹-۴۱۸، ۳۹۷
۸۰۲-۸۰۱	ابراهیم بن احمد سامانی : ۳۲۳، ۳۲۱
ابراهیم حیکان : ۲۹۰	۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۱-۴۲۲
ابراهیم زید : ۳۸۶	۱۲۶۳
ابراهیم سر ح : ۴۹۱	ابراهیم بن اسمعیل بن احمد سامانی :
ابروی (امیر) : ۲۲۲، ۶۲-۶۱	۳۲۳، ۳۲۱
ابلیس : ۱۲۶۲	ابراهیم بن خالد بن نبات (ابواسحق) :
ابن ابی اصیبه : ۵۱۰، ۴۵۴	۳۰۸، ۳۰۷
ابن اسفندیار و محمد بن حسن	ابراهیم بن زیدویه : ۳۸۶، ۳۷۷
ابن الاثیر جزری : ۲۳۸-۲۳۷، ۵۷	ابراهیم بن سیمجور دواتی : ۴۲۵ ،
۲۶۴، ۲۶۱-۲۶۰، ۲۵۷، ۲۴۵، ۲۴۰	۴۳۰، ۴۲۷
۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸-۲۸۱	ابراهیم بن عثمان بن بشار بن سدوس بن
۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۰-۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵-۳۱۵	جودزه خراسانی (ابومسلم) : ۲۸۶
۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۸-۳۵۰	ابراهیم بن عبادالدین و محمود بن شمس الدین
۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۳-۴۰۴	محمد بن علی صفی وزیر (خواجہ فخر الدین) :
۴۰۵-۴۰۷، ۴۱۱-۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۸-۴۱۹	۱۱۲۸
۴۲۲-۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۹۸-۴۹۹	ابراهیم بن محمد (ابواسحق) : ۵۱۵
۴۹۹، ۵۰۱	ابراهیم بن محمد بن اسحق بن عبدالله بن
ابن الاحوص : ۱۱۵۴	حدید بن ذراع اسدی ناشی (ابواسحق) :
ابن الجبیر ر. محمد بن محمد بن حنظل	۴۵۰
ابن الجفر ر. محمد بن عباس	ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن
ابن السیمان القریشی : ۸۶	عباس بن عبدالملک (امام) : ۲۸۷ ،
ابن الفقیه : ۱۱۶۰، ۷۷، ۷۳، ۵۷، ۱۱۸	۲۸۹-۲۹۰
۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱-۱۴۰	ابراهیم بن محمد علی آملی صدر الکتاب :
۱۴۲	۹۴۳
ابن القفطی ر. عی بن قاضی اشرف	ابراهیم بن محمد فارسی اصطخره کرخی
ابن المذنب : ۴۵۱، ۴۴۸-۴۵۰، ۴۵۲	(ابواسحق) : ۵۷ ر. اصطخری
۱۲۲۳ ر. محمد بن اسحق	

اسمعیل و اسمعیل بن نوح	ابن الیاس ر. محمد بن الیاس
ابو احمد ر. الیاس بن الله	ابن امیر : ۲۱۶
ابو احمد ر. محمد بن عبدالعزیز و	ابن امیر (صاحب دماوند) : ۴۱۳
حسین بن بلال و محمد بن محمود و	ابن حوقل ر. محمد بن حوقل
خلف بن احمد	ابن حیدر : ۳۰۳ ر. محمد بن حیدر
ابو احمد بن ابوبکر : ۸۴۸	ابن حر داذبه : ۱۱۴۹۰۵۷
ابو احمد بن ابوبکر بن حامد : ۴۵۵	ابن خلیف : ۴۰۳
ابو احمد یمامی بوشنجی : ۴۵۶	ابن خلکان : ۲۳۷۰۲۴۸۰۲۱۹۰۲۱۷
ابو اسحق ر. ابراهیم بن محمد و ابراهیم	۱۳۱۰۰۴۵۴
ابن خالد و ابراهیم بن احمد بن اسمعیل و	ابن خراط ر. محمد بن احمد
ابراهیم بن محمد بن اسحق و یعقوب	ابن رسته ر. احمد بن عمر
ابن اسرائیل و محمد بن الیاس و محمد بن	ابن سید ر. حسین بن علی
ابراهیم	ابن صعلوک : ۳۸۰
ابو اسحق (کنیه ابو مسلم خراسانی) :	ابن عمید ر. محمد بن حسین
۲۸۷	ابن کاکیه ر. محمد بن دشمن زیار
ابو اسحق : ۳۴۴	ابن ماکولا : ۴۹۹
ابوالاشعث ر. اسد بن احمد بن اسد	ابن مت ر. محمد بن حسین بن مت
ابوالشر سمیالار اران : ۷۸۳	ابن محمد : ۸۳۱
ابوالشر شعراء (لقب رودکی) : ۸۴۹	ابن مقفع ر. عبدالله بن مقفع
ابوالثقی : ۱۱۴۹	ابن مقفه ر. بسر مقفه
ابوالجارث ر. منصور بن روح	ابن نوح ر. عبدالله بن محمد
ابوالج : ۱۱۵۹	ابن روح : ۳۸۴
ابوالحسن ر. علی بن حسین و علی بن	ابن هندی : ۸۰۰
احمد و علی بن اسمعیل و نصر بن احمد و	ابن یمین فریومندی : ۸۰۰ ، ۶۵۴
نصر بن اسحق و عبدالله بن احمد و محمد	۱۳۱۳
ابن علی و شهید بن حسین و احمد بن مؤمل	ابو ابراهیم ر. حویار ابو ابراهیم و
و علی بن قاضی اشرف و علی لشکری و	اسمعیل منصور و اسمعیل بن احمد و اسحق بن

ابوالحسن ماصلی : ۴۸۳	علی بن موسی و محمد بن ابراهیم و فائق
ابوالحمزه : ۲۱۳	و الیاس و علی بن محمد و عیدالله بن
ابوالخطیر کوزگانی : ۴۵۷	احمد و علی بن الیاس و کسائی و حسن و
ابوالغلیل ر. جعفر	عبدالرحمن
ابوالحجیر : ۴۸۴	ابوالحسن : ۱۱۶۴، ۱۱۳۶
ابوالشرف ر. اصح	ابوالحسن (کنیه مرادی) : ۱۳۰۷
ابوالصبر ر. محمد بن علی و محمد بن حاتم	ابوالحسن (کنیه رودکی) : ۸۲۳، ۸۱۲
ابوالعباس ر. فضل و فضل بن سبیمان و	۸۴۰، ۸۳۳، ۸۳۱
عبدالله بن محمد و عبدالله بن ظاهر و عبدالله بن	ابوالحسن آذر خور مهندس : ۱۲۶۱
محمد و صعدوک و آتش و فضل بن عباس	ابوالحسن اعجمی : ۵۲۰، ۵۱۶
و عمیر و مامون خوارزمشاه و فضل	ابوالحسن بن علی اطروش : ۴۰۷
ابن ابوبکر و بغداد و فضل بن احمد و	ابوالحسن بن کاکای : ۴۱۰
احمد بن یحیی	ابوالحسن بن ناصر : ۳۸۶
ابوالعباس : ۵۶۸	ابوالحسن جعفر رودکی : ۴۶۰
ابوالعباس (خواجه) : ۱۱۷۵	ابوالحسن جلایر (شیخ جمال الدین) :
ابوالعباس (امیر خراسان) : ۳۷۵	۳۶
۳۸۱	ابوالحسن رودکی : ۴۵۹-۴۶۰
ابوالعباس بن حیوژ مروزی : ۱۱۵۱	ابوالحسن عبدالله رودکی : ۴۶۰
۱۱۵۷	ابوالحسن عرض : ۳۰۸
ابوالعباس بن صهر بن محمد بن عمر ولایت	ابوالحسن محمد بن عبدالله رودکی : ۴۶۰
صفری : ۴۹۰-۴۹۱	ابوالحسن محمد رودکی : ۴۶۰
ابوالعباس بن قنبر بن سبیمان ضوسی :	ابوالحسن بن صهر بن محمد
۲۱۹، ۹۰	ابوالحسن ر. محمد بن محمد
ابوالعباس رجی : ۵۲۰	ابوالحسن (کنیه مرادی) : ۱۳۰۷
ابوالعباس عسکری : ۱۰۶۸، ۱۰۶۰، ۱۰۷۹، ۱۰۷۹	ابوالحسن انصاری : ۴۸۴-۴۸۳
۱۳۰۸، ۱۱۷۴، ۱۱۶۶، ۱۱۵۸	ابوالحسن بن یوسف : ۳۸۶
ابوالعباس کوسه : ۴۱۹	ابوالحسن خارجی : ۴۸۵-۴۸۶

ابوالفضل بن محمد بن احمد مروزی
سلی : ۴۴۲

ابوالفضل بن یعقوب نیشابوری : ۳۸۸
ابوالفضل بن یوسف : ۴۰۸-۴۰۹
ابوالفوارس ر. عبدالملک بن نوح و بکتوزون
وطغانشاه

ابوالفوارس قناوژی (خواجه عمید)
۵۹۴-۵۹۵

ابوالفوارس نصر بن احمد : ۸۳۳
ابوالقاسم ر. محمد بن حوقل و نوح بن
منصور و اسمعیل منتصر بن نوح و
منصور بن نوح و عبدالله بن احمد و علی بن
محمد و عبدالله بن وهسودان و حسن
عنصری و فردوسی و احمد بن حسن

ابوالقاسم : ۴۸۴
ابوالقاسم (خواجه) : ۶۰۹-۶۰۴
۱۰۰۰

ابوالقاسم بن باحجین : ۴۱۷-۴۱۸

» حعفر : ۴۰۶

» حسن (خواجه) : ۶۱۹

» حفص : ۴۰۶

» معمر زهری : ۱۱۴۹

» کسروی اردستانی اصفهانی : ۴۵۶

کعلی : ۴۵۵، ۴۵۱، ۴۲۲

» مودب : ۴۵۷

» مهرابی : ۴۵۸

ابوالمل مجارائی : ۴۵۰، ۴۶۷، ۴۷۱

ابوالعباس مروزی : ۵۶۷-۵۸۶، ۱۱۵۱
۱۱۵۷، ۸۱۱۷۹، ۱۳۰

ابوالعباس معدانی : ۴۹۹
ابوالعباس ر. بختیار
ابوالعناهی : ۶۰۲

ابوالعلاء ر. بختیار بن ملان
ابوالعلاء ششتری : ۴۵۷، ۷۹۴
۱۳۰۸

ابوالفارس (امر) : ۷۸۳
ابوالفتح ر. عبدالحارث بن حمزه و علی و بندار
و علی بن محمد

ابوالفتح : ۴۸۹-۴۹۰
ابوالفتح راوی : ۶۴۵
ابوالفتح سامانی (امر) : ۹۴۴
ابوالفداء : ۵۰۶

ابوالفرج ر. محمد بن اسحق
ابوالفرج اصفهانی : ۵۸

بن ابوالقاسم : ۷۸۳
رونی : ۱۱۳۱، ۶۱۱

ابوالفضل ر. محمد بن حسن و محمد بن
حسین و ابوالفضل و محمد بن عبدالله
و محمد بن عبدالله و ثایر و احمد بن محمد
و جعفر بن علی و علی و محمد بن حسین
و محمد بن احمد و حارث و صفین

ابوالفضل : ۴۵۰، ۵۸۴، ۶۰۵، ۷۹۱
ابوالفضل (امر) : ۴۷۵، ۷۶۹، ۷۷۰

۷۸۷، ۱۰۰۳

عبدالله بن محمد و محمد بن احمد و محمد بن نصر و محمد بن عثمان و محمد بن ابوسعید	۵۱۴-۵۱۵، ۵۲۰، ۷۹۴، ۸۲۶، ۱۰۵۰، ۱۱۰۹، ۱۱۶۶، ۱۳۰۸
ابوبکر : ۷۱، ۲۱۱، ۱۱۲۲	ابوالمطرف ر . ولیم بن حسان
ابوبکر بن حامد : ۴۵۰	ابوالمظفر ر . محمد بن نعمان و نصیر بن محمد و نصیر بن محمد و طاهر بن فضل و نصیر بن ناصرالدین و سرخاب بن و هسودان و طاهر بن ابوالعباس و عبدالله بن ابوعلی و طاهر بن ابوالفضل و احمد بن محمد
ابوبکر بن حسن : ۸۰۰	ابوالعالی ر . رستم
ابوبکر بن سعید : ۴۴۷ - ۴۴۸	ابوالعمر ر . قاسم
ابوبکر بن فضل : ۴۴۷	ابوالملوک ر . ارسلان بن مسعود
ابوبکر بن عمی خباز اصفهانی : ۳۹۷ - ۳۹۸، ۴۱۹، ۴۲۰	ابوالموحد ر . محمد بن عمرو
ابوبکر بن محتاج چغانی ر . محمد بن مظفر	ابوالموید بهخی : ۴۶۷، ۵۱۵، ۸۲۶، ۱۱۷۳، ۱۲۲۰ - ۱۲۳۱، ۱۲۶۹
ابوبکر بن مسعود : ۴۰	ابوالموید رونقی بخارائی : ۴۵۷، ۸۲۶، ۱۱۶۶، ۱۱۷۳، ۱۲۲۱
ابوبکر دیر : ۴۷۱	ابوالنجم ر . عمرات بن اسمعیل و احمد بن عوض
ابوبکر سعید ر . ابوبکر بن سعید	ابوالنعمان : ۲۹۴
ابوبکر طرخان ر . عبدالله بن محمد	ابوالوفا ر . حسن
ابوبکر قهستانی : ۴۹۷	ابوالوفا (ممدوح اسدی) : ۱۳۰۷
ابوبکر واعظ : ۱۱۴۷	ابوالهیجا ر . منوچهر بن و هسودان
ابولسام ر . حبیب بن اوس	ابوالیثی ر . عباس بن طرخان
ابوجبله : ۱۱۵۲	ابوبکر ر . احمد بن محمد و محمد بن جعفر و محمد بن عبدالله و محمد بن مظفر و احمد بن سعد و محمد بن فضل و محمد بن حامد و
ابوجعفر ر . احمد بن محمد و منصور و دوانقی و صموک و ذوغوا و محمد بن جریر و محمد بن احمد و محمد بن دشمن زیار و محمد بن علی و محمد بن نصر	
ابوجعفر (کینه رودکی) : ۸۳۱	
ابوجعفر سامانی : ۳۲۲	
ابوجعفر شاعر : ۷۹۱، ۸۳۱، ۸۸۰	
ابوجعفر عبدالله رودکی : ۴۶۰	
ابوجعفر علوی : ۴۱۲ - ۴۱۳	

ابو جعفر غوری : ۳۹۶	ابودیم ر . حازم سدوسی
ابو جعفر محمد : ۳۲۲	ابوذر ر . محمد بن یوسف
ابوحاتم ر . محمد بن حبان	ابوذر بدخی حاکم : ۴۵۶
ابوحاتم سجستانی : ۱۳۱۱	ابوذر یوزجانی : ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۶
ابوحاتم یساری : ۳۵۵	ابوذر معمر الجرجانی : ۵۶۸
ابو حرب ر . سلم بن زیاد	ابوذراعہ معمر یا معمری گرگانی :
ابوحزابه ر . ولید بن نھیک	۵۲۱ - ۵۲۳ ، ۵۵۵ - ۵۵۶ ،
ابوحفص ر . احمد بن حفص و عمر بن	۵۶۶ ، ۵۶۸ ر . ابو ذراعہ
جریر و حکیم بن احفص و عمر بن محمد و	ابورجا ر . احمد بن عبدالصمد
عمر بن یعقوب	ابورجا عابدی (دھقان) : ۵۲۸ - ۵۲۹ ،
ابوحفص بن احوص : ۱۱۵۲	۵۶۲
ابوحفص سندی ر . حکیم بن احفص	ابوریحان بیرونی : ۵۸ ، ۱۲۶۱
ابوحفص کبیر ر . احمد بن حفص	۱۲۶۹
ابو محمد (امیر) : ۱۱۳۹	ابوزراعہ معمری گرگانی : ۸۳۶ ، ۷۹۸ ،
ابو حنیفہ : ۸۱ ، ۴۴۰ ، ۴۹۲ ،	۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ ر . ابو ذراعہ
۵۴۳ ، ۱۰۱۳	ابوزکریا ر . یحیی بن احمد و یحیی -
ابو خالد بن برمک : ۲۵۷	بن اسمعیل
ابوخلیل ر . جعفر و جعفر بن عزالدین	ابوزکریا : ۳۹۲
ابوخلیل : ۷۸۷	ابوزکریا بن منصور بن نوح سامانی : ۳۲۲ ،
ابوداود ر . خالد بن ابراہیم	۳۹۲ ، ۴۳۱
ابوداود امربلیخ : ۳۶۱	ابوزکریا ریدوی : ۴۸۴
ابودلف (راوی فردوسی) : ۹۲۱	ابوزیاد کعبی : ۵۱۰ ، ۱۲۲۴
ابودلف عجبی : ۲۸۸	ابوزید ر . احمد بن سہل
ابودلف کرکری امیراران : ۱۹ ،	ابوزید بلخی : ۱۲۲۴
۷۷۵ ، ۷۱۳ - ۷۸۴ ، ۹۲۶ ،	ابوساج : ۳۱۰
۱۳۰۶	ابوسعبد ر . عبدالکریم بن محمد و عبد -

الرحمن بن محمد و هندون محمد و مظفر بن محتاج	ابوصالح ر. منصور بن نوح و منصور بن اسحق و منصور بن اسمعیل و منصور بن عبدالملک
ابوسعید ر. عبدالحی بن ضحاک و محمد بن عبد الحمید و محمد بن مظفر	ابوصالح بن منصور بن نوح سامانی: ۳۲۲
ابوسعید (کنیه دیقی): ۱۲۶۱	ابوطالب بن حاج ملک محمد خان تبریزی
ابوسعید ابوالخیر: ۵۲۴ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۸۸	اصغفانی (میر ابوطالب خان لندنی): ۴۹ ، ۸۳۰
ابوسعید خطیری: ۴۵۸	ابوطاهر ر. طیب بن محمد
ابوسعید شروطی: ۴۸۳	ابوطاهر بن قاضی ابوسعید سمرقندی: ۵۸
ابوسفیان (آل): ۱۲۸۰	ابوطالب: ۱۲۲۲
ابوسلیک گرگانی: ۵۶۸ ، ۷۹۴ ، ۸۲۵ ، ۸۴۵ ، ۱۰۶۸ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۴۰ ، ۱۳۰۸	ابوطلحه ر. منصور بن شرک
ابوسهل دبیر: ۱۲۲۲	ابوطیب ر. محمد بن حاتم و محمد بن علی و طاهر بن محمد
ابوشریف ر. احمد بن علی	ابوطیب سرخسی: ۱۱۴۷
ابوشریف شاعر: ۴۵۸	ابوطیب طاهری ر. طاهر بن محمد
ابوشعیب ر. صالح بن محمد	ابوعاصم ر. حید بن احمد
ابوشکور بلخی: ۱ ، ۴۵۷ ، ۶۲۶ ، ۷۹۴ ، ۸۲۶ ، ۸۸۴ ، ۹۱۶ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۶۰ ، ۱۰۷۶ ، ۱۰۸۸ ، ۱۰۹۸ ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۰۳ ، ۱۱۴۸ ، ۱۲۳۰ ، ۱۲۳۳ ، ۱۲۳۴ ، ۱۲۴۴ ، ۱۲۵۲ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۶۰ ، ۱۳۰۸	ابوعاصم شاعر: ۴۵۸
ابوشهید بن حسین و راق متکلم: ۵۱۰ ، ۱۲۲۴	ابوعبد الرحمن ر. حاشد بن عبدالله
	ابوعبدالله ر. جعفر بن محمد و محمد بن احمد و یاقوت و محمد ابی صاب و محمد بن نصر و محمد بن ابوحفص و حاشد بن عبدالله و محمد بن اسمعیل و عبدالواحد بن محمد و محمد بن حسن و محمد بن موسی و مکرم بن العلاء و محمود بن عمر و احمد بن محمد و محمد بن صالح و محمد بن عبدوس و فضل بن عباس و محمد بن عبدالله

ابوعمر ر - محمد بن یوسف	ابوعبدالله (کتاب رودکی) ، ۸۰۳ ،
ابوعمر : ۴۹۱ ، ۵۰۰ ، ۵۰۸ ، ۵۰۶	۸۱۲ ، ۸۴۵
۱۰۱۷ ، ۹۵۲	ابوعبدالله بن ابوحزه سمرقندی : ۹۲۰ ،
ابوعمر و ر - محمد بن اسد	۱۱۱۴ - ۱۱۱۵
ابوعون ر - عبدالملك بن یزید	ابوعبدالله بن محمد رودکی ، ۴۵۹ ،
ابوعون : ۲۹۴	۴۶۴ ، ۵۷۲
ابو کالیجار ر - خاص بیک و گرشاسف	ابوعبدالله جنیدی ر - محمد بن عبدالله
ابومحمد ر - نوح بن نصر و عبدالله بن محمد	ابوعبدالله حزم : ۳۲۸
عباس و عباس بن ابوالعباس و منصور بن	ابوعبدالله رودکی : ۵۲۷
علی و بدیع بن محمد	ابوعبدالله ضریر ابوردی : ۴۵۶
ابومحمد : ۸۳۱ ، ۸۸۰	ابوعبدالله محمد رودکی سمرقندی : ۴۵۹ -
ابومحمد بخار خدایه : ۳۵۵	۴۶۰ ، ۵۹۳
ابومحمد بن اعثم کوفی ۱۲۰۲ ر - احمد	ابوعلی ر - احمد بن عمر و احمد بن محمد
ابن اعثم	و محمد بن احمد و حسین بن علی و محمد بن
ابومحمد سلمی : ۴۵۶	محمد و حسین بن عبدالله و محمد بن الیاس
ابومحمد کافی زوزنی : ۵۱۱	و محمد بن عی و احمد بن ابوبکر و
ابومسلم ر - عبد الرحمن و عامر بن	حسن بن ضحاک و حسن بن محمد و حسن
مکامل	ابوعی (شمس الدین) : ۷۸۳
ابومسلم خراسانی : ۱۰۲ ، ۲۱۸ -	ابوعلی بن ابوالحسن محمد بن ابراهیم
۲۱۹ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ - ۲۸۶	سیمجوری : ۱۱۲۲
۲۹۶ ، ۳۰۱ - ۳۰۲ ، ۳۰۷	ابوعی بن ترکی : ۴۱۸
ابومقاتل ر - حفص بن مسلم	ابوعی حاجی : ۴۵۷
ابومندرو هشام	ابوعی ساجی : ۴۵۶
ابومنصور ر - موفق بن علی و جعفر دوانیقی	ابوعی سلمی : ۴۵۴ - ۴۵۵
و طلحه و محمد بن حسن و عماره بن محمد	ابوعی قهستانی : ۴۳۳ - ۴۳۴
و عبدالملك بن محمد و یوسف بن اسحق	ابوعلی محمد : ۳۲۲

و سعد بن مهدی و محمد بن مسعود و علی بن
ابوعلی و محمد بن احمد و محمد بن محمد و
عبد بن احمد و خلیل بن احمد و عبد الوهاب
ابونصر بن احمد سامانی : ۹۲۸

ابونصر بن مسعود بن مملان : ۶۸۳، ۶۸۱،
۶۸۸ ، ۶۸۴ ، ۷۵۰ ، ۷۴۸ ، ۷۸۶ ، ۷۸۴ ،
۹۲۹ ، ۹۲۴ - ۹۳۵ ، ۹۴۱

ابونصر بن وهسودان : ۹۳۶

ابونصر طبری : ۴۰۹

ابونصر عتبی : ۳۸۰ ، ۷۹۰ ، ۸۰۲ ،
۱۱۱۵ - ۱۱۱۶

ابونصر قرابی : ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۲

ابونصر مرغزاری : ۱۲۱۷

ابونصر مرغزی : ۴۵۷ ، ۱۲۱۷

ابونصر مملان : ۴ ، ۶۶۰ ، ۶۶۳ -

۶۶۳ ، ۶۶۶ ، ۶۷۸ ، ۶۸۰ ، ۶۹۸ ،

۷۱۴ ، ۷۱۸ ، ۷۲۲ ، ۷۳۶ ،

۷۳۸ ، ۷۴۱ ، ۷۴۳ ، ۷۴۵ ، ۷۴۷ ،

۷۵۲ ، ۷۵۴ ، ۷۷۷ - ۷۷۸ ، ۷۸۶ ،

۷۸۷ ، ۸۸۱ ، ۹۲۷ - ۹۳۱ ، ۹۳۳ -

۹۳۷ ، ۹۴۰ - ۹۴۱ ، ۹۴۵ ، ۹۵۲ ،

۱۰۱۷

ابو هاشم ر. محمد بن منتشر

ابو هشام الکنتانی : ۷۹

ابو یحیی ر. احمد بن فضل و طاهر بن

ابوالعباس

ابو یزید ر. خالد بن محمد

و مملان بن وهسودان و وهسودان بن
محمد و مسعود بن وهسودان و محمد بن محمد
و هستودان و محمد بن عبدالرزاق و
احمد بن عبدون

ابومنصور (کنیه اسدی) : ۱۳۰۶

ابو منصور بن ابو علی احمد بن ابوبکر
محمد بن ابوسعید مظفر بن محتاج چغانی :
۱۲۶۴

ابو منصور بن علی بن احمد اسدی
طوسی : ۱۶

ابو منصور ثعالبی ر. عبدالملک بن محمد
ابو منصور جیللی عضدی دیلمی (قصران) :
۷۷۸

ابومنصور جبهانی : ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹

ابومنصور حاجب الحجاب : ۷۸۳

ابو منصور خزرچی : ۴۵۶

ابومنصور طاهری : ۴۵۶

ابومنصور عیدوی : ۸۴۸

ابومنصور کرکری : ۷۵۷ - ۷۵۸ ، ۷۸۷

ابومنصور معری (امیر) : ۹۲۷

ابومنصور مملان : ۷۰۲ - ۷۰۳ ، ۷۰۵ ، ۷۸۴

۷۸۶ - ۷۸۷

ابونجم دکانی : ۷۸۳

ابونصر ر. احمد بن نصر و احمد بن

منصور و احمد بن اسمعیل و احمد بن

محمد و مملان و محمد مملان و جستان

احمد ادیب پیشاوری (سید) : ۲۳	ابو یزید بلخی : ۵۱۰
احمد برمک : ۴۵۷	ابو یزید بنکی : ۴۸۴
احمد بن ابراهیم : ۴۹۰	ابو یزید منکر : ۴۸۴
احمد بن ابراهیم برکدی : ۴۴۲	ابو یعقوب ر. یوسف بن ناصرالدین
احمد بن ابوبکر محمد بن ابوسعید، مضمهر بن	ابو یعقوب بن نوح بن منصور بن نوح
عناج چغانی (ابوعلی) : ۴۱۸ ، ۴۲۰	سامانی : ۳۲۲
۴۲۲ ، ۴۲۶ - ۴۳۰ ، ۴۳۳ - ۴۳۵ ،	ابو یوسف ر. یعقوب بن اسد
۴۵۵ ، ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴	ابهری (شاعر) : ۴۵۷
احمد بن ابوعلی محمد بن ابوعبدالله محمد بن	ابغترها : ۱۵۰
احمد بن نصر جیهانی (ابوعبدالله) :	ایکور وایکورس : ۸۰۸ ، ۸۹۷
۹۳ ، ۱۱۱۹	انزخوارزمشاه (علاءالدین) : ۷۹۷
احمد بن ابو یعقوب : ۵۸	اته (دکتر هرمان) : ۴۶ ، ۵۴ ، ۶۳ ، ۵۵
احمد بن اسد بن سامان خداه بن حیمات بن	۶۳۷ ، ۶۵۹ ، ۷۷۱ ، ۸۲۵ ، ۸۶۱
طغاث بن نوشزد بن بهرام جورجشنش :	۸۶۳ ، ۸۶۷ ، ۸۷۲ ، ۸۸۵ ، ۸۷۸
۳۱۵	۸۹۴ ، ۸۹۵ ، ۸۹۷ ، ۸۹۹ ، ۹۰۰
احمد بن اسد سامانی : ۳۱۹ ، ۳۲۱ -	۹۰۵ - ۹۱۵ ، ۹۱۸ ، ۹۲۲ - ۹۲۴
۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۳۴ ، ۳۶۰ - ۳۶۱	۹۳۱ - ۹۳۴ ، ۹۳۶ - ۹۳۷ ، ۹۴۳ -
۳۶۹ - ۳۷۱ ، ۳۷۴ ، ۳۸۹	۹۴۸ ، ۹۵۳
احمد بن اسمعیل بن احمد سامانی (امیر	اثقیان سک (از اجداد سامانیان) : ۳۱۷
شهید ابونصر) : ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۹	احرار : ۲۸۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ - ۶۴۹
۳۶۹ - ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۳۸۴ ، ۳۸۶ -	۶۷۶ ، ۷۱۶ ، ۷۷۳ ر. حرو آزادان
۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ - ۳۹۴ ، ۳۹۶	و آراتان
۳۹۸ ، ۴۰۰ - ۴۰۲ ، ۴۰۵ - ۴۱۹	احمد (حکیم) ر. حکیم احمد
۴۴۲ ، ۴۴۹ ، ۴۵۶ ، ۴۷۰ -	احمد (دهقان بخارا) : ۸۳
۴۷۱ ، ۴۷۴ - ۴۷۵ ، ۴۷۷ ، ۴۹۲ - ۴۹۳	احمد (نام فردوسی) : ۱۳۰۴
۴۹۸ ، ۵۳۲ ، ۸۱۸ ، ۸۲۴ ، ۸۲۶	احمد اختر : ۸۷۹

۴۵۶	۸۳۴ ، ۱۱۱۸
احمد بن علی بن عمر متینی : ۴۶۳ ، ۴۶۱ ،	احمد بن اعثم کوفی : ۵۷ ، ۲۳۲
۵۵۴ ، ۵۶۹ ، ۵۷۲ ، ۵۷۴ ، ۵۷۵ ،	احمد بن بویه (مزا الدولة) : ۴۲۵
۷۹۰ ، ۸۰۳ ، ۱۱۱۶	احمد بن حامد کرمانی : (افضل الدین) :
احمد بن علی مجلیدی کرگانی (ابوشریف) :	۵۱۷
۷۹۳ ، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۵	احمد بن حسن میمنندی (ابوالقاسم) :
احمد بن عمر : ۳۲۸	۱۳۰۳
احمد بن عمر بن علی نظامی هروزی	احمد بن حفص بن زرقان بن عبدالله بن الجبر
سمرقندی : ۱۳ ، ۴۵۹ ، ۴۶۱ ، ۴۷۱ ،	عجلی بخاری (خواجه امام ابو حفص)
۵۰۲ ، ۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۵۱۴ ، ۵۱۷ ،	معروف بابو حفص کبیر : ۸۵ - ۸۶ ، ۹۴ ،
۵۲۰ ، ۵۲۶ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۳۸ ،	۱۰۲ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۴۴۲ - ۴۴۵
۵۶۱ ، ۵۶۹ ، ۵۸۰ ، ۵۸۲ - ۵۸۳ ،	احمد بن خالد : ۹۱ ، ۳۲۴ - ۳۲۵
۷۸۹ ، ۷۹۳ ، ۷۹۶ ، ۸۰۶ ، ۸۱۱ ،	احمد بن سعد (خواجه امام ابوبکر) :
۸۳۶ ، ۸۹۰ ، ۸۹۴ ، ۹۰۸ ، ۹۰۹ ،	۴۴۵
۹۲۱ ، ۹۲۶ ، ۹۵۳ ، ۱۱۳۵ ، ۱۱۷۴ ،	احمد بن سهل بلخی (ابو زید) :
۱۱۹۸ ، ۱۲۶۷ ، ۱۳۰۲	۴۵۵
احمد بن عمر رسته (ابو علی) معروف	احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن جبلة بن
باین رسته : ۵۷	کامگار بن یزد گرد شهریار : ۳۵۰ ،
احمد بن عوض بن احمد منوچهری دامغانی	۳۷۰ ، ۳۷۷ ، ۳۸۱ ، ۳۸۶ ، ۳۹۴ -
(ابوالنجم) ۵۹۸ ، ۶۱۰ ، ۶۱۱ ، ۶۹۴ ،	۳۹۷ ، ۴۰۲ ، ۴۰۶
۹۰۰ ، ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ ، ۱۱۳۵ ، ۱۲۱۷ ،	احمد بن سید زینی دحلان (سید) : ۲۷۸ ،
۱۲۲۴ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۷ ،	احمد بن عبدالصمدی عابدی (دهقان ابورجا) :
احمد بن فرح (نام پدر فردوسی) : ۱۳۰۴	۵۲۸ - ۵۲۹ ، ۵۶۲
احمد بن فریفون : ۳۶۱	احمد بن عبدالله : ۳۷۷
احمد بن فضل (زاهد ابویحیی) : ۲۱۲	احمد بن عبدالله خجستانی : ۲۲۱
احمد بن قدام : ۴۷۸ - ۴۷۹	احمد بن عبدون عبدونی (ابو منصور) :

۵۷ ، ۴۷۱ ، ۵۲۵	احمد بن کاج (امیر) : ۷۸۲
احمد بن محمد بن هارون : ۳۴۸	احمد بن محمد بن ابو بکر خان لمجانی :
احمد بن محمد صالح حسینی (نظام -	۱۳۰۵
الدین) : ۱۴	احمد بن محمد بن ابوعلی احمد بن ابو بکر
احمد بن محمد غفاری (قاضی) : ۹۶۵	محمد بن ابو - مد مظفر بن محتاج چقانی
احمد بن محمد معروف بمسکویه (ابو	(فتح الدوله ابوالمظفر) : ۱۲۶۴
علی) : ۵۸	۱۲۶۷ - ۱۲۶۸
حمد بن محمد همدانی معروف بان	احمد بن محمد بن اسماعیل بن اسحق بن
الغیه : ۵۷	ابراهیم بن اسرائیل بن قشاجر افرخشی
احمد بن محمود معین الفقراء ملا زاده :	اسماعیلی بخارائی (اسلام فقیه ابو بکر :
۱۱۲۰ ، ۵۸	۴۴۵ ، ۴۵۰
احمد بن منصور سامانی : ۱۱۳۸	احمد بن محمد بن خلف بن ایث صفاری
احمد بن منصور اسدی طوسی (ابو صر) :	(امیر ابو جعفر) : ۳۸ ، ۴۷۳ ، ۴۷۷ -
۱۴ ر اسدی و علی بن احمد و ابو منصور	۴۹۱ ، ۵۰۵ ، ۵۰۶ ، ۵۰۸ ، ۵۶۲ ،
احمد بن منوچهر شست کل (شمس الدین) :	۵۷۰ ، ۵۹۹ ، ۷۷۷ ، ۷۸۵ ، ۹۳۸ ،
۱۱۳۳ - ۱۱۳۰ ، ۷۹۲	۹۵۱ ، ۹۵۴ ، ۹۵۷ ، ۹۵۸ ، ۱۰۱۲ ،
احمد بن موسی مرزوق : ۳۵۸	۱۲۶۰ - ۱۲۶۱
احمد بن مؤمل (ابوالحسن) : ۵۸۱ ، ۹۵۶	احمد بن محمد بن زید - کری مروزی
احمد بن نصر : ۸۲۱ - ۸۲۲ ، ۸۲۴	(ابوالفضل) : ۴۵۶
احمد بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی :	احمد بن محمد بن لیث : ۳۰۸ ، ۳۲۸ ،
۳۲۲ - ۳۲۳ ، ۳۵۷	۳۸۵ ، ۴۸۳
احمد بن نصر بن احمد سامانی : ۳۲۱ -	احمد بن محمد بن مظفر ابوعلی : ۳۹۹ -
۳۲۲ ، ۳۶۰	۴۰۰ ، ۹۵۱
احمد بن یحیی بن اسد سامانی (ابوالعباس) :	احمد بن محمد بن موسی بن رجا بن حسنش
۳۹	اربنجی یا زینجی قاضی (ابوبکر) : ۴۵۲
احمد بن یحیی بن جابر بغدادی لازدی : ۵۷	احمد بن محمد بن نصر قباوی (ابو نصر) :

ادریس (پیمبر) : ۱۱۲۲	احمد بن یحیی بن محمد حنفی هروی شافعی
ادریس بن معقل : ۲۸۸ ، ۲۹۰	(شیخ الاسلام) : ۱۱۵۱
ادریسی ر. عبدالرحمن	احمد بن یعقوب رز دانی : ۴۸۴ ،
ادوارد سوم : ۸۵۸	۴۹۰ - ۴۹۱
اذین بن دادین دسیجان : ۲۸۸	احمد پهلوان لشکر : ۳۳۴
اراستن : ۱۶۴	احمد خوارزمی : ۴۳۶ - ۴۳۷
ارثینث (ف.ف) : ۸۵۵	احمد دراز : ۳۱۱ ر. احمد طویل
ارجاسب : ۱۲۷۱، ۱۲۶۹ - ۱۲۷۲	احمد رازی ر امین احمد
ارخن : ۱۸۰	احمد سمسار (دمقان) : ۵۵۷ ،
اردشیر (آل) : ۱۲۸۷۰	۷۹۷
اردشیر بابکان : ۱۹۷ ، ۳۳۴	احمد طویل : ۴۱۲ ر. احمد دراز
اردشیر بن دیلمسارنجی شعر : ۱۶۰ ،	احمد علی (مولوی آقا) : ۸۴۶
۱۳۰۶	احمد علی خان کرمانی : ۵۱۷
اردشیر جی (مستر) : ۷	احمد علی هاشمی بن حاج محمد : ۸۷۹
ار-ضو : ۸۶۹	احمد محتاج (امیر) : ۷۸۰ ، ۷۸۲
ارسلان بن مسعود غزنوی (ابوالملوک) :	احمد نجفی (سید) : ۷
۹۹۳-۶۱۷	احنف بن قیس : ۲۱۶ ، ۳۹۰ ،
ارمنی : ۱۷۰-۱۵۶-۱۴۹	۷۹۱
ارموی : ۷۷۹	احید ر. مسجد احید
اردیائی : ۸۲۰ ، ۸۹۵ - ۹۲۲-۹۲۳	اختر ر. احمد اختر
۹۵۹ - ۹۶۰ : ۱۳۰۷	اخشاد فرغانه : ۲۶۹
ارمید : ۱۶۴	اخشونواز : ۱۸۴
ازپوس : ۵۸۶	اخشید : ۱۳۶ ، ۱۷۶
ازد : ۷۷۸	اخشید بن سارک : ۲۲۹
ازدی : ۷۷۸	اذبن بن داد : ۲۸۸
	ادرس (پارچه) : ۶۵

ازرقی هروی ۵۶۳ . ۵۶۴ . ۵۹۴ ،	(ابو ابراهیم) . ۴۵۳
۷۹۹ ، ۶۲۷	اسحق بن طحیه . ۲۳۳
ازهر ۱۲۸۲	اسد (بنی) ر دروازه
ازهری ۱۲۴	اسدانه خان . ۸
اژدهاک ۱۲۸۷	اسد بن احمد بن اسمعیل سامانی
اساوره ۲۱۰	۳۲۳-۳۲۲
اسپبد (از اجداد سامانیان) ۳۱۸	اسد بن احمد سامانی (ابوالاشعث) ۳۲۱ ،
اسیقمان ۱۴۵-۱۴۸	۳۲۳ . ۳۲۸ . ۳۵۶ . ۳۵۸
استاد ر عبد الله بن محمد	اسد بن سامان خداده ۳۱۹-۳۲۵
اسناد سه دمونی ر عبد الله بن محمد	اسد بن عبد الله قسری ۲۱۸ ، ۲۷۷۰
استاد سمرقند ۸۰۱ ۴۶۵	۲۸۱ ، ۳۱۹ . ۳۲۰
اساد عیج ۶۱۷ . ۶۲۰ ۱۰۵۴ ۱۰۶۴	اسدی پدر ۱۳۰۷
استران ۱۶۰ ۱۵۴	اسدی پسر ۱۳۰۷
استفانی ر صبر بن محمد	اسدی دوم : ۱۸
اسنوره (س.آ) ۱۱۲۸	اسدی کوچک : ۱۸
استقر کسی	اسدی طوسی ر. احمد بن منصور و ابو
استحق (آل) ۷۹۹	منصور و عیوب احمد
استحق (پیروز) ۱۱۲۲	اسعد فخرالدین
استحق بن ابراهیم خطی ۴۴۱	اسعد (خواجگاهمید) ۱۲۶۷
استحق بن احمد سامانی ۳۲۱ ۳۲۸ ۳۳۰ ،	اسمار بن شیرویه دیلمی ۴۱۰ -
۳۳۲ ۳۴۴ ۳۵۷ ۳۶۰ ۳۷۷ ۳۸۲ .	۴۱۷ ۴۸۶
۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۱ ۳۹۴ ،	اسفندیار ۵۲۴ ، ۱۰۱۴ ، ۱۲۷۲
۴۰۱	ر. سفند یار
استحق بن اسمعیل بن جعفر بن داود	اسفندیاری ر. حسن
ابن وسف یا سیف بن جبیه بن حسین	اسکافی ر. علی بن محمد
ابن معد زاهد با بکسی سمرقندی	اسکجکت : ۶۳ ، ۷۷

۴۰۳-۴۰۴ ، ۴۱۸ ، ۴۳۹-۴۳۴ ،
 ۴۴۶ ، ۴۵۵ ، ۴۷۴-۴۷۵ ، ۴۷۷ ،
 ۴۹۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۴ ، ۵۳۴-۵۳۵ ،
 ۵۳۶ ، ۷۹۰ ، ۸۰۳ ، ۸۱۸ ، ۸۲۴ ،
 ۸۵۹ ، ۸۹۳ ، ۹۰۱ ، ۹۲۱ ،
 ۱۱۱۴-۱۱۱۵
 اسمعیل بن عباد (صاحب) ۴۳۷-۵۲۳-
 ۵۲۴-۱۱۲۸ ، ۱۱۴۴
 اسمعیل بن محمد بن اسلم قاضی سمرقندی :
 ۹۲۰ ، ۱۱۱۴
 اسمعیل بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی :
 ۳۲۲-۳۲۳
 اسمعیل دوم صفوی (شاه) ۴۶
 اسمعیل منقصر بن نوح بن منصور بن نوح
 سامانی (امیر ابوابراهیم یا ابوالقاسم) :
 ۳۲۲-۳۲۳ ، ۳۲۹ - ۱۱۸۷۰۳۳۰
 اسمعیل هبة الله بن ابوالرضا موصی :
 ۱۳۱۰
 اسمعیلی (مذهب) ۱۱۹۸
 اسمعیلی ۴۵۰
 اسمعیلیان ۸۴۹
 اسمعیلیان (خاندان) ۴۴۵
 اسمعیله (درهم) ۱۱۹
 اسناس : ۳۱۲
 اسیر ر . مظفر غنی
 اشامی جویباری ۱۳۰۲

اسکندرانی (تمدن) : ۸۵۸
 اسکندر بن قابوس : ۷۸۱-۷۸۲
 اسکندر مقدونی : ۱۱۳،۷۳ - ۱۲۵
 ۱۲۶ ، ۱۴۴-۱۴۸ ، ۱۵۱-۱۵۲ ،
 ۱۶۳-۱۶۵ ، ۲۱۵ ، ۷۲۱ ، ۷۲۸ ،
 ۷۷۱ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۸۲
 اسکند (از اجداد سامانیان) : ۳۱۸
 اسکیت ۱۱۳ ، ۱۴۴ ، ۱۶۹
 اسلام بن زرع . ۲۱۷
 اسماء (زن ابومسلم خراسانی) ۲۸۷
 اسمعیل اصفهانی ر. کمال الدین
 اسمعیل بن احمد بن اسد بن سامان خداده بن
 جهان بن صفح بن نوشر بن بهرام
 چوبین : ۳۱۴
 اسمعیل بن احمد بن اسد بن سامان بن جبار بن
 مر بن نوشر بن طمعان بن بهرام چوبین .
 ۳۱۵
 اسمعیل بن احمد بن اسد سامانی : ۳۲۱ ،
 ۳۲۸
 اسمعیل بن احمد سامانی (امیر ابوابراهیم) :
 ۲ ، ۹۰ ، ۹۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۶ -
 ۱۰۸ ، ۱۲۹ ، ۲۲۰ - ۲۲۳ ، ۲۲۱ ،
 ۳۰۷-۳۰۸ ، ۳۱۰-۳۱۲ ، ۳۱۴ -
 ۳۱۵ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۵-۳۲۶ ، ۳۲۸-۳۲۹ ، ۳۳۱ -
 ۳۳۴ ، ۳۳۶-۳۴۵ ، ۳۴۷-۳۵۰ ،
 ۳۵۲-۳۷۵ ، ۳۸۱ ، ۳۸۶ ، ۳۹۶ :

اعنه کوفی ر . احمد بن اعم و ابو محمد بن اعم	اشیرنگر : ۸۲۵ ، ۸۲۷ - ۸۳۰ ، ۸۳۲ ، ۸۳۷
اعراب . ۱۷۶ ، ۲۰۱ - ۲۰۲ ، ۲۰۵ -	اشیکل : ۱۵۲
۲۰۶ ، ۲۱۱ ، ۲۱۶ ، ۲۲۴ ،	اشتاینکاس : ۹۰۶
۲۸۶ ، ۲۳۳ ، ۵۰۶ - ۵۸۶ ، ۸۱۳ ر .	اشرس بن عبدالله سلمی : ۲۷۵ - ۲۷۷
عرب و تازی	اشرف ر . حسن غزنوی
اعور بن عبدالله لیبی : ۲۲۵	اشرفی ر . حسن غزنوی
اغاجی ر . علی بن الیاس	اشرفی (بول) : ۸۰۶
اغاجی : ۵۱۶	اشکایان : ۱۱۳ ، ۱۵۰ - ۱۵۳
اغجی ر . عبی بن الیاس	۱۵۴ ، ۱۵۷ ، ۱۶۵ - ۱۶۸ ، ۱۶۹
اغجی : ۵۱۶	۱۷۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۵ - ۲۰۶
افالابوس : ۱۸۴	اشمونی (جامه) : ۶۵
افدلیت : ۱۸۴	اشنایی جوباری : ۱۳۰۲
افراسیاب . ۸۸ ، ۸۷ ، ۹۴ - ۱۰۱ -	اصطجری : ۶۵ - ۶۶ ، ۷۰ - ۷۳ ، ۷۱
۱۲۶ ، ۱۰۲	۷۸ ، ۸۰ - ۸۱ ، ۸۸ ، ۹۷ - ۹۹ ،
افریدون : ۷۲۲ ، ۷۲۸ ، ۷۵۱ ،	۱۰۴ - ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۸ - ۱۲۱ ،
۷۷۱ ، ۱۲۷۸ ر . فریدون	۱۲۸ - ۱۳۰ ، ۱۳۵ - ۱۴۲ ، ۳۲۹ ،
افشار ر . حسین	۳۶۹ - ۳۷۰ ، ۳۷۶ ، ۳۸۸ ر .
افشین ۱۱۶ ، ۱۷۶ ، ۳۱۷	ابراهیم
افشین کاو (از اجداد سامانیان) :	اصمعی : ۱۲۷
۳۱۷	اطروش ر . حسن
افضل الدین ر . احمد بن حامد	اضریشی ۸۲۳
افقادی (باد) ۶۳	اعاجی : ۵۱۶
افلاطون . ۴۹۲ - ۵۴۲ ، ۷۲۱ ،	اعمداد الدوله : ۹۳۱
۷۲۷ . ۸۶۹ ر . فلاطن	اعمداد السلطنه ر . محمد حسن
اقبال ر . عباس و محمد اقبال	
اکبر ر . محمد اکبر	

امیر شهید ر. احمد بن اسمعیل	اکریش ترک : ۳۴۹
امیر نظام : ۵۸۸	اکوست : ۱۵۹ - ۱۶۰ ، ۱۷۴
امیروس : ۸۱۳ ، ۸۱۵ ر. هر	الان : ۷۶۶ ، ۷۸۷
امین ر. محمد امین	الغت ر. محمد باقر
امین احمد رازی : ۳۳ ، ۴۶۱ - ۴۶۲	الیاس (ابو الحسن) : ۱۱۲۲
۴۷۲ ، ۵۳۹ ، ۸۲۸	الیاس بن اسحق بن احمد سامانی : ۳۲۱ -
امین بن الامین : ۲۵۹	۳۲۳ ، ۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۴۰۱ - ۴۰۸
امیه (بنی) : ۲۴۰ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳	۴۰۹
اناس : ۳۱۳	الیاس بن اسد سامانی : ۳۱۹ ، ۳۲۱ -
انسن ابوانس بن ربیع بن زیاد حارثی :	۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۸۶ ، ۴۰۱
۲۱۷	الیاس بن نصر بن احمد سامانی : ۳۲۱ ،
انسن مالک : ۲۱۲ - ۲۱۳	۳۲۳
انصار : ۲۲۷ - ۲۲۸ ، ۷۷۸	الوت : ۸۲۷ - ۸۳۰ ، ۸۳۷ -
انصاری ر. ابو الحسن	۸۸۱ ، ۸۴۰
انگلیسی : ۴۸۷ ، ۴۹۹ ، ۵۲۹ ، ۶۵۸	ام ابان : ۲۳۳
۸۵۵ - ۸۵۶ ، ۸۶۲ - ۸۶۳ ، ۸۹۰	ام القاسم : ۷۷۰
۸۹۵ ، ۹۱۱ ، ۹۱۴ - ۹۱۶ ، ۹۱۹	امام ابراهیم ر. ابراهیم بن محمد
۹۵۴	امراء القیس : ۷۹۰ - ۷۹۱
انتدراج : ۲۹۴	امریکائی : ۸۲۰ ، ۹۰۴
انوری : ۸۵۲ ، ۶۱۱ ، ۸۳۵ ،	ام محمد : ۲۴۶ - ۲۴۷
۸۶۲ ، ۹۲۱ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۴۶ ،	اموی : ۲۰۱ ، ۲۱۶ ، ۲۲۵
۱۱۸۱ ، ۱۱۳۱ - ۱۱۶۴	امیه بن عبدالله بن خالد بن اسد بن
انوشیروان ر. خسرو اول	ابوالعین بن امیه : ۲۱۷
انیس شاعر هندی : ۸۷۹	امیر الشراء ر. رضا قلی
اونیکبوس : ۱۸۶	امیر الکتاب ر. عبدالحمید
اوحدی ر. محمد بن سعد الدین	امیر النک ر. محمد صدیق
اورلیوس ویکتر : ۱۶۰	امیر حمید ر. نوح بن نصر

۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ ، ۱۳۰۹	اورنگه زیب : ۸۲۸
ایرج : ۳۱۷، ۱۲۶	اورونت . ۸۵۱
ایریارت : ۵۸۶	اوس بن ثعلبه بن حفر بن ودیمه بن مالک بن
ایستامی : ۱۸۱	تیملاه بن ثعلبه بن عکبه تیمی : ۲۱۷
ایغور : ۷۶ ، ۱۸۰ ، ۱۹۲-۱۹۳	۲۳۳
اینگ خان : ۳۳۰	اهرمن : ۷۵۷ ، ۱۲۲۹
ایلی خان : ۱۸۱	اهریدن : ۶۵۲ ، ۱۲۹۱
اینجور ح-مین (جمال‌الدین)	اهورمزد ۱۴۳
ایوب ر : چشمه	ایاس بن بیس املی : ۲۵۹
ایوب بن حسان : ۲۵۵، ۸۳	ایاس بن عبدالله بن عمرو ۳۵۵
	ایتالیائی : ۸۷۲
ب	ایرانی : ۲ ، ۵ ، ۶۷-۶۹ ، ۷۳
بابلی (کمان) : ۱۲۷۵	۷۵ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۱۱۳ ، ۱۲۰
بادران (سروش) : ۱۱۰۱	۱۴۷ ، ۱۴۹-۱۵۱ ، ۱۵۵ ، ۱۵۸
بادوسیان : ۲۹۱	۱۶۷-۱۶۹ ، ۱۸۴-۱۸۶ ، ۱۸۸
باذان (پادشاه مرورود) : ۲۶۳	۱۹۲ ، ۱۹۷-۱۹۸ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶
باربد : ۵۳۸ ، ۷۹۳ ، ۸۰۴-۸۹۰	۲۳۴ ، ۲۴۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۹۱
۸۹۱ ، ۱۱۳۴ ، ۱۲۱۹	۲۹۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ، ۳۴۶، ۳۳۱
باریه دومنار : ۸۶۵ ، ۹۰۱	۳۵۲ ، ۴۰۳ ، ۴۳۹ ، ۴۶۲
بارتولد (و .) : ۶۷ ، ۴۵۴-۴۵۵	۵۰۷-۵۰۸ ، ۵۱۸ ، ۵۸۷ ، ۵۹۶
۹۰۰	۶۲۳ ، ۷۹۸ ، ۸۱۴ ، ۸۲۰-۸۲۱
بارس (غلام قراتکین) : ۴۰۶-۴۰۷	۸۲۶ ، ۸۳۶ ، ۸۴۳ ، ۸۵۰، ۸۴۵
بارس کبیر : ۳۸۷-۳۸۶	۸۵۸ ، ۸۶۱ ، ۸۶۴ ، ۸۶۹، ۸۷۴
باغی : ۳۰۲، ۲۹۸	۸۸۱ ، ۸۸۸-۸۸۶ ، ۸۹۰-۸۹۳
بانجین دیلمی : ۴۲۴-۴۲۵	۸۹۶ ، ۹۰۶ ، ۹۰۸ ، ۹۱۳، ۹۲۳
بایتوز : ۱۳۰۹	۹۲۵ ، ۹۲۷ ، ۹۵۳ ، ۹۵۹-۹۶۱
	۱۱۴۶ ، ۱۱۸۰ ، ۱۲۶۹، ۱۲۶۱

بادشانی : ۷۳۸	بايرون : ۸۵۴ ، ۹۰۶-۹۰۷
بادخشی : ۱۲۴۴-۱۲۴۵	بايقرا ر. حسين
بدراالدين جاجرمی : ۲۸ ، ۱۳۰۹	بت : ۸۷ ، ۹۲ ، ۲۴۹ ، ۲۵۹
بدراالكبير : ۴۰۰-۴۰۱	۲۷۰
بديع الزمان همدانی : ۹۵۷	بت برست : ۷۶، ۸۷، ۲۵۴، ۶۵۲، ۶۶۶
بديع بن محمد بن محمود بلخی (ابو محمد) :	۱۰۶۴
۱۲۹۹-۱۳۰۰	بتگن : ۸۸۳
برامکه : ۱۱۴۹ ر. برمکیان	بجستانیان : ۳۷۶
براون (ادوارد ج.) : ۱۳ ، ۴۹۹ ،	بختري : ۸۰۵ ، ۱۲۲۳
۸۸۹ ، ۸۹۸ ، ۹۰۰ ، ۹۰۶-۹۰۵ ،	بخار : ۷۶
۹۰۹-۹۱۲ ، ۹۱۷ ، ۹۲۱ ، ۹۲۳-	بخارائی : ۱۱۶۶ ، ۱۱۷۳ ر. بخاری
۹۲۴ ، ۹۲۹ ، ۹۳۶ ، ۹۳۸-۹۳۹ ،	بخارائی (زبان) : ۶۲ ر. بخاری
۹۴۲ ، ۹۴۷ ، ۹۵۳ ، ۱۱۲۵ ،	بخار خداده : ۶۳ ، ۷۱ ، ۸۸-۱۰۳
۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ ، ۱۳۱۰-۱۳۱۱	۲۲۳-۲۲۴ ، ۲۳۴ ، ۲۵۳ ، ۲۶۷
بربری (پلنگ) : ۶۳۱	۲۷۹-۲۸۰ ، ۲۸۴-۲۸۵ ، ۳۰۷
برجیس شاعر : ۴۵۷	۳۱۴ ، ۳۲۰ ، ۳۵۵
برچنايدر : ۱۹۴	بخاری : ۲۵۳-۲۵۴ ر. بخارائی
بردین ستان : ۲۱۲	بخاری (زبان) : ۲۳۶ ر. بخارائی
بردزبه : ۴۴۸	بخاری شاعر : ۴۵۷
بردی فندقی (پارچه) : ۸۶	بختیار (ابوالعباس) : ۸۳۲ - ۸۳۳
برزویه : ۵۸۷	۸۶۰
برزین : ۱۲۵۸	بختیار (ابوالمبیک) : ۵۳۷
برمایون : ۱۲۷۸	بختیار بن ملان (امیر ابواللأ) : ۷۸۳-
برمك : ۷۷ ، ۲۵۷	۷۸۴
برمکیان : ۷۶ ، ۱۱۵۰ ، ۱۲۷۴	بختیاری اهوازی : ۴۶۷
ر. برامکه	بدانوی : ۸۷۹
بروخیم : ۱۱۰۰ ، ۱۲۷۰-۱۲۷۱ ، ۱۲۹۲	بدایعی ر. محمد بن محمود

برهانی نیشابوری : ۱۹	بلاند : ۸۲۷-۸۳۰
برهمن : ۱۰۵۱	بلجرب : ۱۱۵۹
بزرگمهر بن بختگان : ۲۸۷-۲۸۶	بلسان : ۷۹۰
بشار (بدرابو مسلم) : ۲۸۷	بلعی : ۴۹۲-۴۹۴ ، ۵۰۰-۵۰۲
بشار بن مسلم بن عمرو بن حسین بن ربیعہ بن خالد بن	۵۰۰ ، ۵۰۷-۵۰۸ ، ۶۱۹ ، ۷۹۸
فاسد بن قناع بن هلال باهلی : ۲۹۰	۸۹۳ ر. محمد بن عبیدالله و محمد بن محمد
بشار مرتضی : ۱۲۱۷ ، ۶۱۰	بلعیان : ۱۰۱ ، ۵۰۳ ، ۱۲۰۶
بشر بن طغشاده : ۲۸۰	بلوج : ۴۲۵ ، ۱۲۱۴
بطلیموس (سردار اسکندر) : ۱۴۶	بلوکه (ادگار) : ۱۹۹ ، ۵۰۲
بطلیموس : ۷۴۰ ، ۱۲۲ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸-	بلیزر : ۱۷۰
۱۴۹ ، ۱۵۳	بندار رازی : ۱۱۴۳ ر. بندار بن
بیدلی : ۱۲۹۴	ابونصر
بندادی (دینار) : ۴۳۷	بندون : ۱۷۶ ر. بیدون
بنرا : ۴۰۸ ، ۴۰۶	بنقی : ۸۸۳
بنرایک ر. تل بنرایک	بنیات بن طغشاده : ۱۰۳ ، ۲۲۳ ، ۴
بقار . محمد بقا	۳۰۷ ، ۲۸۲
بقراط : ۱۰۱۳	بنی اسدر . دروازه بنی اسدر
بکار ر. جویار بکار و کوی بکار	بنی العباس : ۲۰۴ ، ۲۱۹ ، ۲۸۹
بکتوزون (ابوالقوارس) : ۳۳۰	۲۹۰ ، ۳۹۳ ، ۱۱۵۸
بکتوزونیان : ۱۱۲۲	بنی امیه : ۲۴۰ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳
بکرن حنظله بن انور مداسکارنی سندی :	بنی تمیم : ۲۷۳
۴۵۲	بنی حنظله : ۲۵۵ ر. مسجد بنی حنظله
بکرن محمد بن یسع : ۴۱۰-۴۱۱	بنی ربیعہ بن حنظله : ۲۴۶
بکرن وائل : ۱۳۹	بنی سعد ر. دروازه بنی سعد
بکیر بن وشاح : ۲۱۷	بنی شداد : ۷۸۴
بلاذری : ۲۷۸ ، ۵۷ ر. احمد بن یحیی	بنی عباس ر. بنی العباس
بلاش : ۱۹۴	بنی عجل : ۷۷۹
بلال بن الازهر : ۴۸۲	

۵۲۴ ، ۱۳۰۲۰۱۱۴۴۰۷۸۰	بنی عمرو بن یربوع : ۲۳۳
بهاءالدوله ر. بهمن بن عبدالله	بنی لیث : ۴۸۰
بهاءالدوله دیلمی : ۱۳۰۵	بواحمد بن محمود : ۶۴۷
بهاءالدین ر. محمد و محمد بن علی	بوالحسن : ۷۷۲
بهاءالدین بن حسین بن بهاءالدین حسن بن	بوالحسن الماصیلی : ۴۸۳
عبدالمکک حافظ : ۱۱۲۹-۱۱۳۰	بوالعباس بن صاهر بن عمرو : ۴۹۱
بهائی (شیخ) : ۱۲۵۰، ۱۰۷۶	بوالفتح : ۶۴۵
بهار : ۳۱-۳۲ ، ۳۷-۳۸ ، ۵۸	بوالفضل حارث : ۴۸۳
۴۸۰ ، ۴۸۵ ، ۴۸۷ ر. ملک الشمره	بوالفضل صغیر : ۴۸۳
به افزای : ۱۲۳۷	بوالمظفر میرنصرالدین : ۶۵۵
بهرام : ۶۹۸	بوکر دیر : ۴۷۱
بهرام بن یزدگرد بن شاپور : ۱۹۶ ،	بوجعفر : ۴۸۱-۴۸۳
۱۱۵۲	بوحنیفه ر. ابوحنیفه
بهرام جانشین : ۳۱۵	بود : ۵۸۷
بهرام چوین : ۳۱۳ ، ۳۱۸-۳۱۶	بودا ، ۷۶ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۲۰۷ ،
۳۲۰	۸۴۹
برام گور : ۳۱۵ ، ۵۶۷ ، ۶۷۰	بودائی و بودائیان : ۷۷ ، ۱۵۵ ،
۶۹۷-۶۹۸ ، ۷۳۸-۸۱۳ ، ۱۱۰۵	۱۵۷-۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۷۴ ، ۱۸۴۹
۱۱۵۲	۸۸۲
بهرامی سرخسی : ۱۰۳۷، ۱۷	بوسعید شروطی : ۴۸۳
بهبلید : ۸۹۱	بوطیب مصعبی : ۳۸۹-۳۹۰
بهلواف : ۷۹۱	بومین خاقان : ۱۸۰-۱۸۱
بهمن : ۱۱۸۰	بونصر : ۷۰۷ ، ۷۰۹ ، ۷۱۶، ۷۲۴
بهمن بن اسفندیار : ۱۲۵	۷۳۶
بهمن بن عبدالله میرزای فتحعلی شاه	بویه : ۴۲۷
(بهاءالدوله) : ۹۲۸ ، ۹۴۲	بویه (آل) : ۴۳۵-۴۳۶ ، ۵۲۳-

۷۸۹ ، ۶۴۴ ، ۸۱۲، ۸۱۷-
 ۸۱۸ ، ۸۲۷ ، ۸۴۶ ، ۸۶۲، ۸۵۶
 ۹۱۹ ، ۹۲۲ ، ۹۶۳ ، ۱۱۵۲
 ۱۱۵۵ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۹-۱۱۸۰
 ۱۳۰۸، ۱۲۶۴
 یان چائو : ۱۶۸-۱۶۷
 یان نامی : ۲۰۳
 یتکوسبان : ۲۹۱
 یرتو ، یضائی : ۱۳۱۲-۱۳۱۳
 یرج (ویلهم) : ۴۲
 یردیکاس : ۱۴۷
 یرطاولس (بارچه) : ۶۵
 یرکوب : ۱۸۵، ۱۷۰
 یرورس : ۱۵۴ ، ۱۵۹-۱۶۰
 یرویز : ۱۱۳۶، ۵۴۲
 یرحفار ر . محمد بن عباس
 یرعتبی : ۴۳۶
 یرمقله : ۷۹۱
 یرنوح : ۳۷۱-۳۷۰
 یرشن : ۷۰۱
 یرشنگ : ۳۱۷
 یرلوتارک : ۱۶۳-۱۶۴
 یرلین : ۱۶۵-۱۶۶
 یرلین طبیعی دان : ۱۶۵
 یرلین قدیم : ۱۶۵
 یرم : ۱۶۵

بمبت مردانشاه (ذوالحاجب) : ۱۹۶
 باغور : ۶۲
 بیدای : ۵۸۷ ، ۸۲۳ ، ۸۴۵، ۸۵۶
 ۸۸۲ ، ۸۸۶ ، ۹۱۰
 بیدل ر . عبدالقادر
 بیدون بغارخدا : ۸۸ ، ۱۷۶، ۲۲۳
 ۲۴۴-۲۴۴ ر . بندون
 بیژن : ۷۶۶ ، ۱۱۴۵
 بیش الاور (یادشاه چغانیان) : ۲۵۶
 بیش بلیک : ۱۶۷
 بیغو (امیر) : ۳۷
 بیهقی : ۹۲۳-۹۲۴ ، ۹۴۳-۹۴۴
 ۹۴۷-۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۵۳ ر . ابوالفضل و
 محمد بن حسین

پ

پاترکل : ۱۶۴
 یارتها : ۱۴۹، ۱۴۴
 یارس یکنندی : ۳۶۴
 یارسی : ۲-۳ ، ۶۸-۶۷ ، ۱۰۳، ۷۰
 ۱۲۱ ، ۲۱۴، ۱۳۰ ، ۳۲۰ ، ۴۵۶-
 ۴۵۹ ، ۴۶۷ ، ۴۸۹ ، ۵۰۱، ۴۹۴-
 ۵۰۳ ، ۵۱۱ ، ۵۱۳ ، ۵۱۹-۵۱۷
 ۵۴۰ ، ۵۴۵ ، ۵۶۷ ، ۵۷۶-
 ۵۷۸ ، ۵۸۵-۵۸۴ ، ۵۹۰، ۵۸۷-
 ۵۹۶ ، ۶۰۲ ، ۶۰۸ ، ۶۱۳، ۶۲۶

یروز : ۱۸۳ ر . فیروز	یندر : ۸۵۰ ، ۸۵۸ ، ۸۶۶
یروز سرزرد گرد : ۱۹۹-۱۹۶	یندر بن ابونصر خاطری رازی (کمال الدین
ییشداد (از اجداد سامانیان) ۳۱۷	ابوالفتح) : ۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۳
یغمبر : ۷۲۲ : ۷۶۶ ر . بیامبر و	یورپشن : ۷۰۱
یغمبر مختار و بیمبر	یورقباد : ۷۰۱
یغمبر مختار : ۶۴۷ ر . بیامبر و یغمبر	یوریای ولی ر . محمود خوارزمی
و بیمبر	یوزید و نبوس : ۱۷۴
یغوملک : ۱۱۸۱	یوزون : ۱۹۳
یکرینک (چارلز) : ۸۵۶ ، ۸۷۱ ،	یوشان هونو : ۲۰۰
۸۹۸-۸۹۹ ، ۹۰۵ ، ۹۰۶ ، ۹۰۹ ، ۹۱۲ -	یوشنگ : ۲۰۰
۹۱۵ ، ۹۱۳	یول : ۱۸۶
ییل یای : ۸۸۲ ، ۵۸۷	یومیونبوس ملا : ۱۶۶
بی لوسه : ۱۹۷	یهلوان ر . محمود خوارزمی
ییمبر : ۱۱۲۷ ر . بیامبر و یغمبر و	یهلوان لشکر احمد : ۳۳۴
ویغمبر مختار	یهلوانی (زبان) : ۶۲۶ ، ۶۲۷ ،
ییندار ر . یندر	۱۱۰۰
بی هینک کن : ۱۹۹	یهلوی (زبان) : ۱۵۲ ، ۲ ، ۱۷۳ ،
	۱۹۴ ، ۲۸۶ ، ۲۹۱ ، ۳۱۴ ، ۵۴۰ ،
	۵۸۴ ، ۵۸۷ ، ۵۹۴ ، ۸۸۲ ، ۹۱۰ ،
	۹۱۷ ، ۹۲۲ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۲ -
	۱۱۴۳
تایوخان : ۱۸۱	یامبر : ۲۸۲ ر . یغمبر و یغمبر مختار
تاتارها : ۱۵۶ ، ۱۶۸ ، ۲۰۸ ، ۲۰۱	و بیمبر
تاج الدین ر . حسن بن محمد نظامی نیشابوری	ییتزی (ایتالو) : ۸۷۲ ، ۸۹۹ ، ۹۰۵ ،
و عبدالوهاب	۹۱۲ ، ۹۱۳ ، ۹۱۵
تاج الملک (امیر) : ۷۸۳	ییر صالح ر . صالح
تاجیک : ۱۱۸ ، ۹۸ ، ۱۲۰ ، ۲۰۱ ر	ییر تار . حسن
تازیک	

ت

[illegible]

ترکمان : ۶۴	تترادر اخم (سکه) ۱۷۵۰
ترکمانی : ۸۱۴ ، ۱۲۹۶	بدن ۱۷۶۰
رکی : ۲۲ - ۳۹ ، ۵۰ ، ۶۵ ،	تربیت ۷ ، ۲۱ ر. محمد علی
۷۶ - ۵۰۷ ، ۵۱۶ - ۶۳۴ ، ۸۱۶ ،	نر ساور سایین ۱۲۰۰ : ۲۰۳ ، ۲۵۵
۱۱۸۷ ، ۸۲۴	۱۲۸۱ - ۶۳۰
ترکی کشی ایلاقی : ۱۱۳۸	ترك : ۲۴ - ۶۲ ، ۶۸ ، ۱۱۹۰۹۰
ترک یمه : ۱۷۴	۱۲۳ - ۱۲۶ ، ۱۵۰ ، ۱۵۵ ، ۱۶۹
زمن شاه : ۱۷۶	۱۷۱ - ۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ - ۱۸۸
ترنبرگه : ۴۴۰	۱۹۰ ، ۱۹۲ - ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹
تروایه (م) ۱۵۶	۲۰۴ ، ۲۰۸ ، ۲۲۴ ، ۲۴۳ ، ۲۵۱
تقی الدین اوحدی کاشانی : ۸۷۹۰۴۶	۲۵۹ - ۲۶۲ ، ۲۷۳ - ۲۹۳ ، ۲۸۱
۹۲۶ - ۹۲۷ ، ۱۲۲۵ ر. محمد بن	۲۹۸ : ۳۰۲ - ۳۰۳ ، ۳۲۵ ، ۳۴۳
سعد الدین	۳۴۹ ، ۳۵۶ ، ۳۶۹ - ۳۷۰ ، ۴۰۸
تقی (میرزا) خن دانش ضیاء اشکر	۴۱۵ ، ۴۸۴ ، ۴۹۰ ، ۴۹۷ ، ۵۰۷
مستشار اعظم ۴۹	۵۳۱ ، ۵۶۰ ، ۵۶۴ - ۵۶۵ ، ۶۶۹
تقی زاده : ۹۲۳ ، ۹۵۲ ، ۱۳۱۳	۷۶۸ ، ۸۰۳ ، ۸۳۴ ، ۹۵۸ ، ۹۷۹
تککش : ۵۶۴ ، ۵۵۸ ، ۴۹۷	۱۰۱۱ ، ۱۱۹۳ ، ۱۱۹۷ ، ۱۲۰۷
تیمیم (بنی) : ۲۲۷ ، ۲۷۳	۱۲۱۶ ، ۱۲۵۸ ، ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹
تنذر ۲۵۸	۱۲۹۸ ، ۱۲۹۶
توپو خاقان : ۱۹۱	ترکان جنوبی : ۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱
تور : ۱۲۶	۱۸۸ ، ۱۹۱
تورانی : ۶۳۲	ترکان شرقی : ۱۸۰ - ۱۸۱
تورانیان : ۱۲۷۲	ترکان شمالی : ۱۸۷
تورکابه : ۱۷۹	ترکان غربی : ۱۷۷ - ۱۷۸ ، ۱۸۱
توروشکه : ۱۵۵	۱۸۲ ، ۱۸۸ - ۱۸۹ ، ۱۹۲ - ۱۹۴
توکی ، ۱۸۷ - ۱۸۸	۱۹۸
توکی نوته : ۱۷۷ ، ۱۷۹ - ۱۸۰	ترك کشی ایلاقی : ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۸

۵۱۷ ، ۵۲۳ - ۵۲۴ ، ۵۸۱ ،
 ۵۸۳ ، ۹۰۱ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۶۹ ،
 ۱۱۷۹ ، ۱۲۲۴ ، ۱۳۱۰ ر
 ابو منصور و عبدالملك
 ثقة الملك : ۶۳۷ ر طاهر بن علی
 ثقیل السمعر . حسن بن علی
 ثناء الملقب بن ضیاء الحق ولد حاجی مولوی
 مولانا علامه فرید وحید منقار بیز (یادشاه) :
 ۱۱۲۰ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۲۳

ج

جابر بن معاذ الازدی : ۲۱۲
 جا کسن (آ . و . و . یلیمز) : ۹۰۴ ، ۹۱۹
 جاماسب : ۱۲۷۲
 جامی : ۴۲ ، ۲۹۸ ، ۴۶۲ ، ۴۷۲ ،
 ۵۳۰ ، ۵۳۷ ، ۵۳۹ ، ۵۵۰ ، ۵۶۲ ،
 ۵۶۵ ، ۵۷۴ ، ۵۸۲ ، ۸۲۱ ، ۸۳۳ ، ۸۳۰ ،
 ۸۳۹ - ۸۴۱ ، ۸۶۱ ، ۸۶۵ ، ۸۹۵ ،
 ۸۹۹ ر عبدالرحمن
 جبا (جد سامانیان) : ۳۱۵
 جبرئیل : ۲۱۴
 جبرئیل بن یحیی : ۳۰۰ - ۳۰۲
 جبقو : ۱۸۱ ، ۱۸۸
 جبقوی بزرگ : ۱۸۰
 جبقویه : ۲۶۳ ، ۲۶۵
 جبلی ر عبدالواسم

تولو : ۱۹۰ ، ۱۹۲
 تولو خاقان : ۱۹۲
 تولوس : ۱۷۸ ، ۱۸۰
 تولی خاقان : ۱۸۷
 تومن : ۱۸۰ - ۱۸۱
 تومی تو : ۱۹۳
 تومی خاقان : ۱۹۳
 تونک : ۱۸۸
 تونک شهسو : ۱۸۸
 توو : ۱۸۰
 توهیان : ۱۶۸
 توپوهوئن : ۱۹۰
 تهمت : ۸۸۸
 تبیر دوم : ۱۸۶
 تببول : ۱۵۴
 نی تسونک : ۱۸۸
 تیمور گورکن (امیر) : ۱۲۲
 تین چووانک : ۱۹۰ - ۱۹۱
 تین کی ثوئه : ۱۸۱
 تئوفان : ۱۸۴
 تیهله : ۱۹۲
 تی به لی شه : ۱۹۰

ث

ثابر (ابوالفضل) : ۴۱۸
 ثعالبی : ۴۵۳ - ۴۵۴ ، ۵۱۲ - ۵۱۳

۷۸۷، ۷۸۳، ۷۷۰	جشمان (جد سامانیان) ۳۱۶
جعفر بن فعلا فرا الحاجب ۳۱۱ - ۳۱۰	جراح بن عبد الله الحکمی ۲۱۷
جعفر بن محمد الاشعث ۲۱۹	جرداد (از اجداد سامانیان) ۳۱۶
جعفر بن محمد بن حکیم بن عبد الرحمن بن	جردیه ۲۲۷
آدم رودکی سمرقندی (ابو عبدالله) :	جرفاد قانی ر. ناصح
۱ - ۶ - ۱۱ - ۱۴ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۱ -	جریر بن عصبه بن الخطفی حذیفه بن
۳۰ - ۳۲ - ۳۶ - ۳۸ - ۵۰ - ۵۵ -	بدر بن عوف بن کلب بن یزوع (ابو -
۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۶ - ۶۹ - ۱۱۲ -	حزوه) : ۵۴۱ ، ۵۹۹ ، ۸۰۲ ، ۹۲۰
۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۴۱ -	۱۰۱۶ ، ۱۲۲۲
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ -	جستان : ۷۶۳
۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۸ -	جستان بن ابراهیم و هسودان (امیر
۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ -	شرف الدین ابو عمر) : ۷۶۲ - ۷۶۴ ،
۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹ -	۷۸۳ - ۷۸۴ ، ۷۸۷
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۸ -	جستان بن و هسودان . ۳۷۰ - ۳۷۱
۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ -	جستایان : ۳۷۰ ، ۳۷۶
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -	جشنش (از اجداد سامانیان) ۳۱۶
۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۷ -	جعفر (نام رودکی) : ۸۰۴
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۹ -	جعفر (امیر ابو الخلیل) ۷۶۵ - ۷۸۴
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۸۷ -	۷۸۵ ، ۷۸۷ ، ۹۲۷ ، ۹۳۰
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶ -	جعفر الخشکی ۱۱۹
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۳ -	جعفر بن ابی جعفر داود . ۴۲۲ ر جعفر بن
۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۶ -	داود
۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۰ - ۳۲۷ - ۳۲۹ -	جعفر بن داود ۳۸۶ ر ، جعفر بن
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۸ -	ابی جعفر
۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۸ -	جعفر بن عزالدین (ابو الخلیل) : ۷۶۵ ،
۳۵۸ - ۳۶۸ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۷۴ -	۷۸۳ - ۷۸۵ ، ۷۸۷
۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۹۰ - ۳۹۳ - ۳۹۷ -	جعفر بن علی (امیر ابو الفضل) : ۷۶۹ -

ملکشاه و عبدالرحمن	۱۰۰۷، ۱۰۱۶، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴
جلال الدین بلخی رومی مولوی : ۹۸۴-	۱۰۲۶ - ۱۰۳۳، ۱۲۰۷، ۱۰۳۴
۹۸۴	۱۰۳۶ - ۱۰۴۰، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵
جلال الدین طهرانی (سید) : ۱۱۲۹	۱۰۴۶، ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴، ۱۰۵۷
جلال الدین محمد اکبر (سلطان) ۳۲	۱۰۶۳ - ۱۰۶۵، ۱۰۶۸، ۱۰۷۵
جلال الدین ملکشاه : ۱۹۰	۱۰۷۷، ۱۰۸۲، ۱۰۸۵، ۱۰۸۸
جلال دیزه : ر. قصر جلال دیزه	۱۰۸۹، ۱۱۰۱، ۱۱۰۸، ۱۱۱۲
جم : ۱۱۰۷	۱۱۱۸، ۱۱۳۱، ۱۱۳۴ - ۱۱۳۶
جمال الدین ر حسین و ابوالحسن و علی بن	۱۰۴۸ - ۱۱۴۹، ۱۱۵۳ - ۱۱۵۶
قاضی اشرف و عبدالرزاق	۱۱۶۰، ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷، ۱۱۷۳
جمال الدین ابوالحسن علی بن قاصی اشرف	۱۱۷۶، ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹، ۱۱۹۸
یوسف قفطی ۴۹۴ ر ابن القفطی و علی بن	۱۲۰۳ - ۱۲۰۴، ۱۲۰۷، ۱۲۰۹
قاضی اشرف	۱۲۱۴، ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷، ۱۲۱۹
جمال الدین حسین اینجو . ۱۱ ر حسین	۱۲۲۱، ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴، ۱۲۳۳
جمال نقاش اصفهانی : ۱۱۳۰	۱۲۶۱، ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵، ۱۳۰۴
جمشید ۳۱۷	۱۳۰۸ - ۱۳۱۵
جمشید (اراجد اد سامانیان) ۳۱۷	جعفر بن محمد بن علی عطار : ۷۹۱
جناب قدما هاری ۵۷۸	جعفر بن یحیی بن مکی ۲۱۹ - ۲۲۰
جشنش (از اجداد سامانیان) ۳۱۶۰	۱۱۴۹ - ۱۱۵۰
جنگوان ۶۳۸	جعفر خشکی : ۱۱۹
چنید ۲۹۴	جعفر خلدی : ۴۴۸
چنید بغدادی : ۴۴۸	جعفر دوانقی (ابومنصور) ۲۹۵
چنید بن خالد ۳۰۳	جعفریان ۱۰۷
چنید بن عبد الرحمن بن عمرو بن حارث بن	چغری بیك : ۳۷
خارجة بن سنان بن ابی الحارثة المصری :	جلا ب بخاری ۴۵۷، ۱۱۷۳، ۱۱۷۸
۲۱۸، ۲۷۷، ۲۹۴	جلال الدین ر. محمد اکبر و محمد دوانی و

	جندی ری. محمد بن عبدالله
	جوانشیر : ۷۸۳
	جودرن (جد ابو مسلم) : ۲۸۷
	جودزه (جد ابو مسلم) : ۲۸۷
	جودون (جد ابو مسلم) : ۲۸۷
	جوری (گل) : ۴۰۳
	جوزر (جد ابو مسلم) : ۲۸۷
	جوشکا : ۱۵۶
	جوکی : ۶۹
	جویباری ر. محمد بن ابراهیم
	جهشیاری ر محمد بن عبدوس
	جهود : ۱۱۹۲، ۱۲۸۰، ۱۳۰۴ ر.
	یهود
	جیلی : ۷۱۱، ۷۷۸ - ۷۷۹، ۷۸۷
	جیهان (بنی) : ۵۱۳
	جیهانی : ۱۱۶، ۴۷۴، ۵۱۲، ۵۵۵ ر
	محمد بن احمد (ابو عبدالله) و عبدالله بن
	احمد و ابو منصور و محمد بن احمد (ابوعنی)
	و احمد بن محمد (ابو عبدالله) و محمد بن
	احمد (ابوالفضل) و محمد بن محمد و
	عبدالله
	جهانی بزرگ ر. محمد بن احمد
	جهانیان : ۱۱۱۷
چ	
چاسر (جوفری) : ۸۵۶، ۸۵۸، ۸۶۱ -	
۸۶۳، ۸۶۵، ۹۰۷	
چاسر ایرانی (رودکی) : ۸۵۶، ۸۹۸ -	
۹۰۵	
چایکین (کستانتین ایوانوف) : ۸۰، ۱۰۰	
۵۱۸	
چرخ (شاعر) : ۴۵۷، ۱۰۰۰	
چغان خدایه : ۱۲۶۳	
چگلی : ۱۱۹۳	
چن چوشه هو : ۱۹۰، ۱۹۳	
چنگیز خان ۳	
چواو خاقان : ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۱ -	
۱۹۲	
چوگک چهر : ۱۹۱	
جینی : ۷۵ - ۷۶، ۱۵۴ - ۱۵۶ -	
۱۵۸ - ۱۵۹، ۱۶۶ - ۱۷۰، ۱۷۷ -	
۱۷۹ - ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸ -	
۱۸۹ - ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴ - ۲۰۳، ۵۶۵	
۶۵۵ - ۷۴۰، ۱۰۲۶، ۱۲۸۰	
چینی (حریر) : ۲۵۹	
چینی (زبان) : ۱۵۵، ۱۹۱	

ح

حبیب بن اوس طائی (ابو تمام) : ۸۰۵ ،

۱۰۱۶

حبیب بن عبدالله بن حبیب الباهلی : ۲۶۶

حجاج بن یوسف بن حکم بن عقیل بن عامر بن

مسعود ثقفی : ۱۳۰ ، ۲۰۲ ، ۲۴۱ ،

۲۴۸ - ۲۵۲ ، ۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ -

۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲

حجبت (تخلص ناصر خسرو) : ۵۴۵ ،

۷۹۵ ، ۱۱۹۸ - ۱۲۰۱

حجی : ۱۱۸۱

حدشرون ر. دروازه حدشرون

حدادی ر. محمد بن موسی

حر و حران : ۵۰۵ ، ۵۰۷ - ۵۰۸ ،

۷۳۶ ، ۱۰۷۰ ، ۱۱۶۹ ر. احرار و

آزاد

حرث بن سریح ۲۸۱

حزین ر. محمد علی

حسان ر. دروازه حسان

حسان بن تمیم بن نصر بن سیار : ۲۹۴

حسان بن بابت بن ثابت خزرجی : ۵۴۰ ،

۵۴۹ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۷۱۸ ، ۷۹۵ ،

۸۰۲ ، ۱۰۱۶ ، ۱۱۸۱

حسان دیلمی : ۳۴۹

حسن : ۳۲۱

حسن (شمس الکفایت ابوعلی) : ۷۸۳

حسن (خواجه ابوالقاسم) : ۱۰۷۵ ،

حسن (امیر المؤمنین) : ۱۱۲۳

حام طائی . ۵۴۲ ، ۶۷۵ ، ۷۹۱ ،

۸۴۱ ، ۹۸۸ ، ۱۰۷۰ ، ۱۳۰۱

حاجب : (غلام مقنن) ۳۰۳۰

حاجب الحجاب ر. ابو منصور

حاج خلیفه کتاب چلبی : ۳۸ ، ۴۰ ،

۵۸ ، ۵۴۰ - ۵۴۱ ، ۵۸۵ ، ۵۸۷ ،

۵۹۳ ، ۷۷۸

حاجیان ر. دروازه حاجیان

حارث (ابوالفضل) : ۴۸۳

حارث بن حاجب الحضمی : ۲۲۷

حارث بن قس بن الیهیم السمی ۲۴۵

حارث بن معاویة الجاری : ۲۳۷ ،

۲۴۵

حازم سدوسی (ابودیم) : ۴۴۱

حاشد بن عبدالله بن نصیر بن عبدالله بن

ایمن بن عبدالله بن مرثد بن احنف بن قیس

سندی اغدون (ابوعبد الرحمن) ۴۴۹

حاشد بن عبدالله صوفی عابد بخاری (ابو -

عبدالله) معروف بحاشد کم پناه : ۴۴۶

حاشد کم پناه . ۴۴۶

حافظ الدین ر. ثل حافظ الدین

حافظ شیرازی (خواجه شمس الدین محمد)

، ۵۳۱ ، ۸۰۸ ، ۸۳۵ ، ۸۶۲ ،

۱۰۵۶ - ۱۰۵۷

بهوفق (ابوعلی) ۱۳۰۵	حسن (ابوالوفا) ۱۳۰۳
حسن بن محمد بن حسن قمی : ۱۱۲۸	حسن اطروش ر حسن بن علی
حسن بن محمد بن طاووت ۱۰۷ - ۱۰۸	حسن بن اسحق بن احمد سامانی ۳۲۱ -
۵۳۴	۳۲۲
حسن بن محمد بن محمد رمی (شرف الدین)	حسن بن اسحق بن شرفشاه فردوسی طوسی
۱۰۴۵	(ابوالقاسم) ۱۳۰۴ ر فردوسی
حسن بن محمد نصامی بیهوری (ح-ا-بن-)	حسن بن سهل ۲۲۰۰
اصدرالدین ۹۶۳ - ۹۶۴	حسن بن زید (داعی کبیر) ۳۴۷
حسن بن سریزان ۴۲۹ - ۴۳۰	حسن بن ضحاک بن مطرب بن هناد باردیزی
حسن پاشا (امیرالامرای مصر) ۵۰	بخاری (ابوعلی) ۴۵۰
حسن خان اسفندیاری محتشم السعدیه	حسن بن طاهر ۸۴ - ۸۵
(حاج میرزا) ۳۸۱	حسن بن عثمان همدانی ۴۴۱
حسن خان بیر : (میرزا) ۱۴۳	حسن بن علاه سغدی ۸۴ - ۸۵
حسن سمرقندی اشرفی (سید) ۹۸۹	حسن بن علی بن حسن بن عبدالمکرم قمی :
حسن عکاس شیرازی (میرزا) ۲۳	۷۹۱ ، ۱۱۲۸
حسن عنصری بخعی (ابوالقاسم) ۰۲	حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
۵۶۲ ، ۵۶۳ ، ۵۶۶ ، ۵۸۴ ، ۵۹۶	حسن اطروش یا حسن نقیل السمع علوی :
۵۹۷ ، ۶۰۵ ، ۶۱۱ ، ۶۲۵	۳۷۹ - ۳۸۰ ، ۳۸۴ ، ۳۸۷ ، ۴۰۵
۶۲۷ ، ۶۳۱ ، ۶۵۱ ، ۶۵۴ ، ۷۸۵	حسن بن علی داعی ناصر کبیر : ۳۷ -
۷۸۹ ، ۷۹۲ ، ۷۹۴ ، ۷۹۷ ، ۸۰۰	۳۷۱ ، ۴۰۷
۸۰۵ ، ۸۰۹ ، ۸۱۱ ، ۸۱۷ ، ۸۱۸	حسن بن عمر طه الکندی : ۲۷۵
۸۲۴ ، ۸۳۴ ، ۸۳۶ ، ۸۳۷ ، ۸۴۶	حسن بن قاسم داعی (سید) : ۴۰۵ ، ۳۸۱ -
۸۴۷ ، ۸۶۴ ، ۸۸۲ ، ۸۸۴ ، ۸۹۴	۴۰۶ ، ۴۰۹ - ۴۱۲
۹۵۵ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۳۱	حسن بن لطف الله طهرانی رازی ۴۵۹ ،
۱۱۳۴ - ۱۱۳۶ ، ۱۱۵۳	۹۳۰
۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۹۹	حسن بن محمد : ۳۲۸
عنصری	حسن بن محمد بن اسمعیل اسکافی مروف

حسن غزنوی اشرف (سید) ۷۹۲، ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱، ۱۱۳۲	حسین بن علی بن محمد عارض : ۳۸۳ - ۴۰۳، ۳۸۴
حسک ۱۳۰۴	حسین بن غیاث الدین محمد ۴۵۹ - ۴۶۰
حسن میمندی ۱۳۰۳	حسین بن فخرالدین حسن اینجو (جمال الدین) : ۳۲، ۱۱
حسین (امیر المؤمنین) : ۱۱۲۳	حسین بن محمد الغوارجی ۳۵۲ - ۳۵۳
حسین آقا ملک (حاج) ۷، ۲۷،	حسین بن معاذ : ۲۹۸ - ۳۰۰
۲۹، ۴۷ - ۴۸، ۵۳	حسین خان افشار (میرزا) ۷
حسین بایقرا ر حسن بن سلطان منصور	حسین داش ۸۱۶
حسین بن اضروش : ۴۱۲	حسین دوست سنجابی (میر) ۸۷۹، ۱۱۱۲،
حسین بن العلاء صاحب شرط : ۳۵۴،	حسین وفاقی ۹۲۶
۳۵۷	حسینی ۸۷۹، ۱۱۱۲
حسین بن بلال بن ارهر (ایو احمد)	حسینی قروینی (کیا) : ۴۵۷
۴۸۲، ۴۸۴	حصری (شاعر) ۴۵۷
حسین (سلطان) بن سلطان منصور بن	حصص (ابوالفضل) . ۴۸۳
بایقرا بن عمر شیخ بن تیهور گورکان ۴۱،	حسین بن المنذر قاشی ۱۲۷
۹۸۴	حفص بن مسلم فراری (ابو مقاتل) :
حسین بن سهل کامکاری ۳۹۵،	۲۱۲
۴۰۳	حفص بن هاشم ۸۴ - ۸۵
حسین بن طاهر : ۲۲۱	حفصه (خواهر احمد بن سهل) ۳۹۵
حسین بن طاهر الطائی : ۳۵۰ - ۳۵۱،	حقیقه دایر ۲۰۴
۳۵۴ - ۳۵۵	حکاک (شاعر) ۴۵۸
حسین بن عبدالقاسم حسن بن علی بن سیدا	حکیم بن بشر بغی ۲۳۸
(ابوعلی شیح الرئیس) : ۲۷۰، ۱۰۱،	حکیم بن عمرو الغفاری . ۲۱۶، ۲۳۷ -
۱۱۰، ۴۵۴، ۸۶۶، ۸۹۲ - ۸۹۳	۲۴۰
حسین بن علی المرورودی : ۳۷۷ - ۳۷۸،	
۳۸۱ - ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۸،	
۴۰۱ - ۴۰۴، ۴۵۶	

حکیم بن عوانة الکلبی ، ۲۱۸
حکیم (نام مقنع یا پدر مقنع) ، ۲۹۵ ، ۳۰۰
حکیم احمد ، ۲۹۸ ، ۳۰۱
حکیم بن احنص سغدی سمرقندی (ابوحنص) :
۴۵۷ ، ۵۶۷ ، ۸۱۹ ، ۱۰۰۰ ، ۱۱۴۹-۱۱۷۹ ، ۱۱۶۶-۱۱۵۷
حکیم بن احمد سغدی سمرقندی (ابوحنص)
۱۱۵۰
حکیم بن احوص سغدی : ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۵
حکیم سغدی (ابوحنص) : ۸۱۹
حلیمی ر . لطف الله
حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی
قزوینی ، ۱۳ ، ۳۰-۳۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۹ ، ۵۰۱ ، ۵۱۷ ، ۵۳۰-۵۳۱ ، ۵۶۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۸۲۳ ، ۹۵۳ ، ۱۱۲۴-۱۱۳۵
حدونه . ۹۶-۹۷
حمزة الهمدانی : ۲۱۳
حمزة بن عماره : ۲۸۹
حمزة بن مالک : ۲۱۹
حمزة اصفهانی : ۲۸۹
حمك بن نوح : ۴۸۱ ، ۴۸۳
حموك (دهقان) : ۶۲
حمویة بن اسد بن احمد سامانی . ۳۲۱
حمویة بن اسد بن علی . ۳۲۵-۳۲۶
حمویة بن علی (صاحب وجود خراسان)
۳۸۸ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۷-۴۰۱
۴۰۲ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶
حمیدالدین ر . محمود بن عمر
حمید بن احمد بن اسد سامانی (ابوعاصم) :
۳۲۱-۳۲۸
حمید بن قحطبة بن شیب بن خالد بن معدان
الطائی ۲۱۹ ، ۲۹۷
حمیری (خط) : ۱۲۷ ، ۱۲۹
حمیری (ربان) : ۱۲۹
حافظه (نثی) ر . مسجد نبی حفظه
حافظه البهرانی : ۲۱۸
حافظه بن عراذه : ۲۴۶
حافظه بادغیسی . ۵۶۷-۵۶۹ ، ۵۸۲۰
۸۴۵
حیان : ۸۶
حیان النبطی : ۲۵۰ ، ۲۵۱-۲۸۳
حیدر . ۵۴۸ ، ۹۰۰ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۲
ر حیدر کرار
حیدر بن علی الحسینی الرازی : ۳۲۷
حیدر کرار : ۶۷۵ ر . حیدر
حیرت ر قوادالدین
حیکان (لقب ابو مسلم) : ۲۹۰

۳۲۱
۳۲۵-۳۲۶
۳۸۸ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۷-۴۰۱
۴۰۲ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶
۴۵۷ ، ۵۶۷ ، ۸۱۹ ، ۱۰۰۰ ، ۱۱۴۹-۱۱۷۹ ، ۱۱۶۶-۱۱۵۷
۱۱۵۰
۱۱۵۲ ، ۱۱۵۵
۸۱۹
۱۳ ، ۳۰-۳۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۹ ، ۵۰۱ ، ۵۱۷ ، ۵۳۰-۵۳۱ ، ۵۶۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۸۲۳ ، ۹۵۳ ، ۱۱۲۴-۱۱۳۵
۹۶-۹۷
۲۱۳
۲۸۹
۲۱۹
۲۸۹
۴۸۱ ، ۴۸۳
۶۲
۳۲۱

خ

خالد بن عبدالله القصری ۲۱۸
 خالد بن محمد مروزی (ابو یزید) ۴۰۰-
 ۴۰۱
 خالد بن معمر سدوسی ۲۲۵
 خالد بن مغیث بن الحریس مالک بن حنطه بن
 زید مدائن ۴۹۹-۵۰۰
 خان خادان ۱۷۱
 خباز قاینی ۱۳۰۲، ۴۵۸
 خباز بشاروری ۸۲۶
 خداری بشاروری ۱، ۴۵۷، ۴۷۱،
 ۵۱۴، ۵۱۹-۵۲۰، ۱۳۰۱، ۸۲۶-
 ۱۳۰۲
 خجستانی ۲۲۱
 خجسته سرخسی : ۱۱۴۷، ۸۸۴، ۴۵۸
 خدات زاده ۲۳۴
 خداوند حامود و گنیا ۱۵۷
 خراسانی : ۲۶۶
 خرداد ۲۶۷
 خرسی ها ۱۴۴
 خرم ر ابو عبدالله
 خزرها ۷۸۷، ۷۶۶، ۲۰۸
 خسرو ۵۴۲، ۲۰۰
 خسروای (ابوطاهر) ۸۷۸، ۸۵۴
 ر ابوطاهر و طیب بن محمد
 خسرو اول او شیروان ۱۷۳-۱۷۲،
 ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۸، ۵۸۴، ۲۸۷

خاتون ۱۰۱۱، ۳۷۲، ۱۸۰
 خاتون (رن بخار خداه) : ۸۸
 خاتون (مادر طعشاده) ۲۲۴-۲۲۳،
 ۲۳۶-۲۳۷، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۴-۲۵۲-
 ۲۵۳
 خارحیان : ۳۸۳، ۳۹۳، ر. خوارج
 خازم خزیه : ۲۱۹
 خاص بك ابو كاجار كرشاسب بن علی بن
 شمس الملوك فراس دريس علاءالدوله محمد بن
 دشمن زیار ۲۸-۲۷
 خاقان : ۶۳، ۷۷، ۱۷۱-۱۷۳،
 ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸-۱۹۳،
 ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۵-۲۷۷، ۲۸۱،
 ۱۰۱۱، ۷۶۸
 خاقانی شروانی ۵۸۲، ۵۹۷، ۶۱۵،
 ۶۲۱، ۸۰۰، ۸۳۵، ۸۶۲،
 ۱۲۲۳
 خاکی ر میرزا بك
 خالد الطریف بن عضد : ۲۱۹
 خالد برمکی ۷۷ ر خالد بن برمك
 خالد بن ابراهیم دهلی (ابو داود)
 ۲۱۹
 خالد بن برمك ۳۵۷ ر. خالد برمکی
 خالد بن حنید ۲۸۰

خلیفه (حاج) ۵۴۰-۵۴۱-۵۸۵ .	۵۸۷ ، ۷۰۳ ، ۷۱۱ ، ۷۲۷ ،
۵۸۷ ، ۵۹۳ ، ۷۷۸ ر حاج خلیفه	۷۹۱ ، ۸۶۴ ، ۸۸۲ ، ۸۷۴ ،
خلیل ر. علی ابراهیم خان	۱۲۴۲،۹۱۰
خلیل ۷۶۵	خسرو بن یزدگرد ۲۷۶
خلیل بن احمد (قاصی سیستان) : ۴۸۴	خسرو پرویز ر. خسرو دوم
خلیل بن احمد (ابونصر) : ۱۳۰۷	خسرو دوم، پرویز : ۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹،
خنک خاتون ۲۲۹	۲۱۱، ۱۰۱۵
خنک خده : ۲۵۰۰-۱۰۳	خسرو دهلوی ۵۸۲
خنیه (دهقان) ۸۳	خسروی : ۷۹۰ ، ۸۰۳ ، ۱۰۷۰ ،
خواجوی کرمانی : ۶۲۹	۱۱۱۵-۱۱۱۶، ۱۱۵۴-۱۱۵۶
خواجه ابوالقاسم : ۵۰۹ ، ۶۰۴ ،	خسروی (سماع) : ۱۱۴۳
۶۱۹	خسروی کرماشاهی (محمد باقر میرزا) .
خواجه ابوبکر حامد ر. تل خواجه	۱۵ ر. محمد باقر
ابوبکر حامد	خشوی : ۳۰۱، ۲۹۸
خواجه یاره دوز ۴۴۷ ر محمد بن احمد	خشویه (وزیر بخارا) : ۴۴۳ - ۴۴۴
خواجه ضرخان ر. تل خواجه ضرخان	خضر ۱۲۷۹، ۶۳۴
خواجه عزیزان ۷۴	خضر (سلطان) ۸۳۶
خواجه عمیده ابوالفوارس قنوازی : ۵۹۴	خطیری ر. ابوسعید
خواجه کعبان : ر کعب بن سعید	خفاف شاعر : ۹۷۱، ۴۵۸، ۱۷
خواجه محمد ۶۲۰	خدخالی ۷ ر. عبدالرحیم
خواجه نظام الملک ۳۷۳ ر نظام الملک	خلجی : ۱۰۲۲ ، ۱۱۶۳ ، ۱۳۰۱
خوارح : ۳۷۸ ، ۳۸۳ ر. خارجیان	خلف بن احمد (ابو احمد) ۱۲۹۸، ۹۵۷
خوارزمشاه : ۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹	۱۳۰۹
خوارزمی و خوارزمیان : ۳۵۵، ۳۵۰	خزیدن عبداللہ فی ۲۴۰، ۲۱۷
۳۵۸ ، ۶۳۴ ، ۶۶۲ ، ۸۱۰ ر .	خزیدن قره یربوعی ۲۱۶
	خزیدن کاس ۲۱۶

محمد بن احمد	دانشه : ۹۰۳
خوارزمی (ارکسان قتیبه) ۲۷۱	داش ر. تقی و حسین
خواند میر : ۲۴ ر غیاث الدین	دانمارکی : ۵۰۷
خوشگو : ۴۲ ، ۶۵۳ ، ۶۵۸	داود (پیبر) : ۸۳۲، ۷۵۵
۸۲۸	دجال : ۶۹۲
خوشنواز : ۱۸۳	درستی (دخترکسری) : ۱۱۰۵، ۵۴۱
خولو : ۱۸۱	درفش کلویان و کایابی : ۷۵۱، ۲۱۱
خوند میر ر. غیاث الدین	۱۲۸۱
خیام نیشابوری (حکیم عمر) : ۲۹۰ ، ۴	درکا : ۴۰۰
۵۴۶ ، ۸۰۸، ۶۱۵ ، ۸۲۰ ، ۸۵۳	درویش نوار. نوا
۹۱۱، ۸۸۸ ر عمر خیام	دری (زبان) : ۷۰ ، ۷۹۱ ، ۸۵۴
خیبری : ۱۲۸۰	۹۲۲
خیر بن ابی الحیر : ۳۲۹	دستان : ۷۳۸، ۷۱۱
خیزران : ۷۱-۷۲	دعبل خزاعی : ۱۲۴
	دفرمری . ۸۵۹
د	دقیقی ۲ ، ۱۸ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰ -
	۵۲۲ ، ۵۵۵ - ۵۵۶ ، ۵۷۱، ۵۶۹
داج (شب) : ۱۲۷۵	۵۹۷ ، ۶۲۵ ، ۷۸۰ ، ۷۹۳، ۷۹۰
دارا : ۹۶۶، ۷۲۸، ۴۶۶	۸۰۳ ، ۸۱۱ ، ۸۳۶ ، ۸۷۳، ۸۶۲
دارا (آل) ۱۲۶۲	۸۹۴ ، ۹۰۴-۹۰۵ ، ۹۰۷-۱۱۱۵۰۱
دارمستتر (زام) : ۱۴۳ ، ۸۶۴، ۸۴۶	۱۱۱۶ ، ۱۱۶۹ ، ۱۲۲۱-۱۲۲۲
۸۶۹ ، ۸۷۵ ، ۸۹۹ ، ۹۰۱، ۹۰۵	۱۲۶۱-۱۲۶۲ ، ۱۲۶۴ - ۱۲۷۴ ،
۹۰۹ ، ۹۱۲-۹۱۳، ۹۱۵	۱۲۷۷، ۱۲۷۹، ۱۲۸۳ ، ۱۲۹۲-
دارپوش : ۸۵۱، ۱۴۴۳	۱۲۹۳ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۷ ر
داعی ر. حسن بن علی و حسن بن قاسم	محمد بن محمد
داعی کبیر ر. حسن بن ربیع	دلارام چنگی : ۸۱۳
داغوانی ر. سهل و کاخ دغوانی	دلدل : ۱۲۸۲

۹۸۱ ، ۱۲۱۸-۱۲۱۹ ، ۱۳۰۵	ادمه . ۵۸۹ ، ۱۰۷۸ ، ۱۲۹۵
دهکان و احمد بن عبدالصمد و احمد سمار	دیسن رس (سر) ر رس
و کوی دهقان	دوبو (لوی) ۸۲۴
دهقان احمد سمار ۷۹۷	دورن (آکنی) ۱۵۲
دهقان سامی : ۳۱۴	دوست ر . حسین دوست
دهکان ۵۰۷	دوسرن منوچهر (اراجد اسامیان) :
دیزانول : ۱۷۱-۱۷۳-۱۸۳-۱۸۴	۳۱۷
۱۸۶	دوگینی : ۱۹۴
دیلیم و دیلمان و دیلمیان ۳۷۱ ۳۴۸	دولت شاه بن علا الدوله بختی شاه غاری
۳۸۱ ، ۳۸۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۶-۴۰۸	سمرقندی (امیر) ۱۲-۱۳ ، ۴۶۰-
۴۱۳-۴۱۵ ۴۱۸-۴۱۹ ، ۷۷۸	۴۶۳ ، ۵۳۰ ، ۵۳۷ ، ۵۴۵ ،
دیواشتج : ۲۷۴	۵۶۳-۵۶۵ ۵۶۷ ، ۵۸۰ ، ۵۸۲ ،
دیوانی (امیر) ۷۸۳	۵۸۵ ، ۷۸۱ ، ۷۸۹ ، ۷۹۲ ، ۸۰۶ ،
دیوند ۴۱۷	۸۲۳ ، ۸۲۷ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳-۸۳۵ ،
دیودنوس اول ۱۷۴	۸۳۷ ، ۸۳۹ ، ۸۴۱ ، ۸۷۸ ، ۸۹۱ ،
دیودنوس دوم ۱۷۴	۸۹۹ ، ۹۰۶ ، ۹۲۶ ، ۹۴۲ ، ۹۴۷ ،
دیوشی : ۲۷۴	۹۵۳ ، ۱۱۳۲ ، ۱۳۱۰
دیون که یرستوم ۱۶۶	دهجد (میرزا علی اکبر خان) ۷ ، ۱۲۹۸
دیوگهان (اراجد اسامیان) ۳۱۷	ر . علی اکبر
ذ	دهسودان ۹۲۹
ذوالحاجب ر . بهمن مرداش	دهقان و دهقانان . ۸۳-۸۴ ، ۱۱۳ ،
ذوالفقار عی مست ۸۷۹	۱۳۹ = ۲۲۳ ، ۲۳۴ ، ۲۵۱ ، ۲۵۶ ،
ذوالقرین : ۱۲۴ ، ۲۱۵	۲۶۸ ، ۲۷۴-۲۷۵ ، ۲۷۹-۲۸۱ ،
ذوالجبین ۳۰۹ ۲۲۰ ، ۳۰۹ ، ۳۱۵	۲۹۱-۲۹۲ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۶۰ ،
ذوغوا (ابوجعفر) ۳۸۸	۳۹۵ ، ۴۰۳ ، ۴۰۸-۴۰۹ ، ۵۰۵ ،
	۵۰۷-۵۰۸ ، ۶۸۷ ، ۷۳۹ ، ۹۴۰ ،

رس (سردبسن) ۳۴ ، ۴۰ ، ۵۳ ،	
۶۵۸ ، ۶۸۵ ، ۹۱۸ ، ۹۵۴	
رستم ۵۲۸ ، ۵۴۲ ، ۷۱۱۰۶۷۰	
۸۰۷ ، ۸۸۸ ، ۱۰۱۶ ، ۱۲۷۹ ،	
۱۳۰۱	
رستم (ابوالعالی شمس الدین) ۷۶۲	
۷۸۷ ، ۷۸۳ ، ۷۶۴	
رستم دسان : ۷۱۱ ، ۱۰۱۶،۹۸۸	
رستم زال ۷۹۱	
رستم زر ، ۷۶۶	
رستم سکری : ۹۸۸	
رستم فرخزاد ۲۱۱	
رسدکاو (اراجداد سامانیان) ۳۱۷	
رسول و رسول الله ۲۱۱-۲۱۵ ،	
۲۳۸ ، ۲۴۱،۲۴۰ ، ۲۹۹،۲۹۴ ،	
۳۳۲ ، ۴۰۵ ، ۴۴۴ ، ۵۰۶،۴۵۱	
۷۹۵،۵۹۸ ۵۴۹	
رشیدالدین ر. محمد بن محمد	
رشید و صواط الحی ۱۱ ، ۵۸۲ ،	
۸۴۶ ، ۷۸۵ ۷۸۲ ، ۶۳۵،۶۲۴	
۱۲۷۹ ر. محمد بن محمد	
رشید ناسمی ۱۴۰۷	
رشیدی سمرقندی ۵۷۴-۵۷۵،۵۸۲	
۷۹۶ ، ۸۰۳،۸۰۷،۸۱۵،۸۳۶،۸۹۵	
۱۱۱۷-۱۱۱۶	
رشیدی مولف رهاگ ۱۱۵۴	
رضاخان (میرزا سید) هنری ۷	
	ر
	رامه بنت کعب فرداری ، ۴۳۰،۴۵۷ ،
	۱۱۷۲
	راری ، ۹۸۵ ، ۱۱۳۶ ، ۱۱۴۰
	راری ر. محمد بن رکاریا
	راری (شاعر) ۷۹۱
	الراصی بالله : ۳۹۸
	رافع بن هرمه ۲۲۱ ، ۳۲۳-۳۲۶ ،
	۳۷۸ ، ۳۳۶-۳۳۷ ، ۳۴۷-۳۴۹ ،
	۳۵۱،۳۵۶-۳۵۷
	رافعی بشاوری ۱۳۰۲-۱۳۰۳
	رایمی ر. حسن بن محمد
	راورقی : ۹۵۳
	راوایی سن (ح) ۱۷۳
	راوندی ر. محمد بن علی
	رستمی ر. فضل بن عباس
	ریم ر. رباط ربیع
	روغن و یادالحارثی ۲۴۱
	روغن بن علی ۲۳۳
	رویه ۸۲ ، ۲۵۵۷
	روه (نوی) ۲۴۶
	روغن بن محمد ۴۹۹
	روشن ۱۱۵۳ ، ۱۲۸۲
	رددای ۴۹۱ ر. محمد بن یعقوب و
	احمد بن یعقوب

روئقی ر. ابوالمؤید	رضازاده شفق (دکتر) ۷۰ ، ۴۲ -
رهام (از اجداد سامانیان) ، ۳۱۷	۵۴-۵۳، ۴۴
ریمنگاو (از اجداد سامانیان) ۳۱۷	رضا علی زاده (سید) ۵۸
ریو (چارلز) ۴۵۹ ، ۹۲۸ ۹۵۷	رضاقلی خان هدایت امیرالشعرا، الهباشی
۱۱۲۷	۳۰ ، ۳۰ ، ۴۹ ، ۷۴ ، ۴۶۳ -
رئیس شرق ر. علی	۷۷۷، ۵۳۰ ، ۸۷۹ ، ۹۲۴ - ۹۳۶
ز	۹۲۷ ، ۹۳۹ ، ۹۵۱ - ۹۵۲ ، ۹۵۴
	۱۰۴۷
	رضوان : ۶۷۵ ، ۷۳۸ ، ۱۰۱۳
زاتورق ۴۹۰	رضی الکاتب ر. محمد بن احمد
زاخانو (ادوارد) ، ۳۴۷ ، ۳۸۰ ،	رفیع الدین لبنانی : ۱۰۴۱
۴۸۷	رفیم الدین نشاوری . ۱۳۰۳-۱۳۰۱
زادان فروخ بن بیری شکری ۱۳۰	رکن الدوله بن بویه ۴۲۷ - ۴۲۸
زال . ۶۹۴ ، ۹۳۵ ، ۱۱۸۰ ،	۴۳۷
۱۲۸۲	رکن الدین ر. محمود
زالمان (برفسور کارارس) ۳۶۰۲۵	رموزا (آبل) . ۱۵۸ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸
۹۲۶	۱۶۹
زامباور (ادو) ۲۲۱	رنو (آ) ۱۷۲
زرتشتی ۲۰۶-۲۰۷ ۸۸۷۲۰۹	روادیان : ۷۸۴
۸۸۸	روح القدس : ۸۵۵ ، ۸۶۹ ، ۱۰۲۷
زردشت ۱۵۱ ، ۱۹۸-۲۰۶-۲۰۷	رودکی ر. جعفر بن محمد
۳۱۸ ، ۷۵۴ ، ۸۶۶ ، ۱۲۶۹ ،	رودی شاعر . ۱۰۴۳
۱۲۷۲-۱۲۷۵ ، ۱۲۸۲	روسی : ۸ ، ۸۹۹
زردشتی ۱۲۷۳، ۲۰۵	رومی : ۱۵۲-۱۵۴ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳
زردهشت . ۱۲۷۴ ، ۱۲۸۸	۱۶۷-۱۶۵ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۱۸۴
زردهشتی ۱۲۷۳ ، ۱۲۷۷	۱۸۷-۱۸۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۵ ، ۹۳۸
زیر ۱۲۷۲	۹۸۵ ، ۱۱۹۹ ، ۱۳۰۰

ژ

ژن خان . ۱۸۷
ژوآغار (نام مغ) : ۱۱۶۲
ژوان ژوان . ۱۷۹۰-۱۸۲۰-۱۸۳۰
ژوردن (آمده) : ۸۲۱
ژوستن دوم . ۱۷۲۰-۱۸۴۰-۱۸۷۰
ژوسن مورخ : ۱۷۴
ژوستی بین : ۸۶۹
ژوکوفسکی ۹۲۱
ژول سزار : ۱۵۸

س

سانور : ۱۳۱
ساسان (از اجداد سامانیان) ۳۱۷
ساسان (آل) ۷۹۳ ، ۸۰۴-۸۹۰
۱۱۳۴
ساسان (بیت) ۱۹۷
ساسان (گوهر) : ۴۹۱ ، ۱۰۱۲
ساسانی ۱۷۲-۱۷۶ ، ۱۸۲-۱۸۳
۱۸۶ . ۱۹۵-۱۹۸ ، ۲۰۵-۲۱۱
۳۱۳ ، ۴۰۳ ، ۵۸۷-۸۸۲
ساسانیان ۲ ، ۶۸-۶۹ ، ۸۷-۱۱۳
۱۵۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴-۱۷۶ ، ۱۸۴
۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۰۶-۲۸۶
۲۹۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۸ ، ۳۶۹-۵۸۷

ژرین کتاب (شاعر) : ۴۵۸
ژکریان محمد بن محمود قزوینی ۸۶۹

۱۰۴۱

زلیگمان (ر) ۱۹

زارک : ۱۸۶-۱۸۷

زارکوس ۱۷۳

زنج ۵۱۴

زندنجی (پارچه) ۱۰۷۰۹۸۰۸۶

زنگ ۲۹۷

زنوزی . محمد حسن

زوبین منوچهر (اراجد ساسانیان) ۳۱۷

زهر ۱۲۸۰

زیاد بن ابیه : ۲۲۶-۲۲۷ ، ۲۳۸

۲۴۰-۲۴۱

زیاد بن صالح : ۲۸۳-۲۸۶

زیار : ۳۸۶

زیار (آل) ۴۸۶ ، ۷۸۲

زیدن محمد بن زید محمد علوی : ۳۴۸

زیدی (مذهب) ۳۸۰

زین الدین راوندی : ۱۱۳۰

زین الدین وزیر (خواجه) : ۱۱۲۹ -

۱۱۳۰

زین الملک . ضعا شاه بن موید و هندوس محمد

زین الملک (ممدوح معزی) ۸۰۷

زین ممت ۸۰۷

سامان (سلسله) ۸۲۲۱	۵۹۴، ۵۹۸، ۸۲۱، ۸۷۳، ۸۹۱
سامان (کوه) ۱۰۱۲	۱۱۸۰-۱۱۸۱
سامان خداده بن جبا بن طمغاث بن نوشرد بن	ساس: ۱۵۵
بهرام جور ۳۱۵-۳۱۳	سالار بن وشمگیر: ۴۳۰
سامان خداده بن خاتا بن نوش بن	سالار صاحب سمران طرم: ۴۱۶
طمغاث بن شاول بن بهرام جو بین بن	سام: ۵۴۲، ۶۷۰، ۱۰۱۳، ۱۰۷۰
بهرام حبیب بن کورک بن امین بن	سام (از عمال عمرولیث) ۳۷۲ -
کردار بن دیرکار بن حم بن حرن بن ستر بن	۳۷۳
حداد بن رنجهان بن فیر بن فراول بن	سامان (آل) ۱، ۶، ۵۹، ۶۰
سبه بن سهراب بن شاسب بن کورک بن	۶۷، ۷۳، ۷۹، ۱۱۲، ۱۲۸
جرداد بن سهراسب بن کرگین بن ملادن	۲۱۲-۳۱۴، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۶
سرس بن سرزوان بن مهرا بن خذان بن	۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۶۸-۳۶۹
کشراد بن سادساده بن بشداد بن اخشین بن	۳۸۸، ۴۲۸، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۳۹
فروین بن ورم بن ارسا ضبن بن دوسر	۴۵۵، ۴۵۷-۴۵۸، ۴۷۱، ۴۷۳
منوچهر بن کورک بن ایرج بن افریدون بن	۴۷۵-۴۷۶، ۴۷۸، ۵۰۰، ۵۰۷
انزبان ساکن من سک بن سورکاو بن اخشین	۵۱۴-۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۰-۵۲۱
کاذا بن رسدکاو بن ریمتکاو بن بنوش بن	۵۲۳-۵۲۵، ۵۳۴، ۵۶۱، ۵۶۷
جشید بن اونیکنم بن اسکهدن موک بن	۵۶۹، ۵۹۸، ۷۹۳، ۷۹۷، ۷۹۹
فرواک بن منشی بن کومرث ۳۱۳	۸۰۱، ۸۰۴، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۲۴
۳۲۷، ۳۲۰	۸۹۰، ۹۸۱، ۱۱۱۹، ۱۱۲۲
سامانی: ۱-۲، ۳۸، ۵۹، ۶۷	۱۱۳۴-۱۱۳۵، ۱۱۷۴، ۱۲۶۲
۸۹، ۹۴، ۳۰۹، ۳۲۱، ۴۳۹۰	۱۳۰۲
۴۶۳، ۴۷۵-۴۷۷، ۴۸۶، ۴۹۲	سامان (بنی): ۸۰۲، ۹۲۰
۴۹۹، ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۳۶، ۸۱۷	سامان (خاندان): ۸۰۰
۸۲۷، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۰۹، ۸۷۳	سامان (خانواده): ۸۲۱
۸۹۰، ۸۹۳، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۷	سامان (دوده): ۷۹۹-۸۰۰
۹۱۹، ۹۲۲، ۱۲۶۲، ۱۲۹۹	

سبغری: ۲۷۴	سامانیان : ۱ ، ۴۶ ، ۶۷ ، ۸۲ ،
سبکتکین : ۷۹۰ ، ۱۱۱۵ ، ۱۱۲۳ ،	۱۲۰ ، ۱۲۷ ، ۲۲۱ ، ۳۱۲-۳۱۴ ،
۱۱۳۸ ، ۱۲۷۳ ، ۱۳۰۹	۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۷۰ ، ۳۸۰ -
سبکتکین (خاندان) : ۸۵۷	۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۴۰۹ ، ۴۲۲-۴۳۳ ،
سبکری (غلام عمرو بن لیث) : ۳۸۲ ،	۴۳۵ ، ۴۳۹-۴۴۰ ، ۴۴۳ ، ۴۵۴-۴۵۶ ،
۳۹۵	۴۵۷ ، ۴۶۲ ، ۴۷۵ - ۴۷۷ ،
سبکی ر . عبدالوهاب	۴۸۷ ، ۴۹۲ ، ۴۹۸ ، ۵۰۳ - ۵۰۴ ،
سپید بلخ : ۲۶۳	۵۱۶ - ۵۱۷ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵ - ۵۲۷ ،
سهر : ۱۲ ر . محمد تقی	۵۳۵ - ۵۳۶ ، ۵۶۲ ، ۵۶۴-۵۶۶ ،
سیهری بخارائی : ۱ ، ۵۱۵ ، ۱۱۶۶ ،	۵۷۲ ، ۷۹۲ ، ۸۰۱ ، ۸۰۴-۸۲۴ ،
۱۱۷۳ ر . علی	۸۲۵ ، ۸۴۷ ، ۸۷۴ ، ۸۹۲ ، ۹۰۰ ،
سیدجامگان : ۲۹۸ - ۳۰۳ ، ۳۰۷ ر .	۹۰۵ ، ۹۵۸ ، ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ ،
سفیدجامگان	۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۴۰ ،
ستاره (دام مادر ابن سینا) : ۱۰۱	۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۶۶ ،
سجری : ۴۷۸	۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۷ ،
سجبان بن زفر بن ایاس وائل (سجبان وائل) :	۱۲۰۶ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ ،
۵۴۱ ، ۵۹۹ ، ۷۹۱ ، ۱۰۱۷	۱۲۳۳ ، ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ ، ۱۲۹۳ ،
سجبان وائل ر . سجبان بن زفر	۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۵ ،
سراج الدوله ر . محمد	سامانیه : ۴۷۲
سراج الدین ر . علی آرزو	سامن بزن : ۷۱۱
سراج الدین علی : ۸۷۹	ساحری : ۶۳۳
سرخاب بن فاربن خال : ۴۱۸	سادمیرزا صفوی : ۸۷۸
سرخاب بن وهسودان (امیر ابوالمظفر) :	ساکریت : ۷۶ ، ۱۵۵ ، ۹۱۰ ر .
۴۰۷ ، ۷۸۳ - ۷۸۴	سنسکرت
سرخی : ۱۱۲۶ ، ۱۱۴۶	صابیوواف : ۹۱۴
سرخوش ر . محمد افضل	صباعیه : ۱۳۹

۲۳۸ ، ۲۴ ، ۲۵۳	سرکب : ۱۲۲۲ ، ۷۹۶ ، ۵۹۸
سعید بن عمرو بن اسو الهرشی : ۲۱۸ ، ۲۷۴	سرکش : ۱۲۲۲ ، ۷۹۶ ، ۵۹۸
سعید طالقانی : ۴۰۰	سرودی (شاعر) : ۴۵۸
سعیدی ر محمد	سروری : ۱۰ ، ۳۱ ، ۶۴۹ ، ۶۵۸
سعدی . ۲۳۰	۷۷۰ ، ۷۷۵ ، ۷۷۶ - ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۳ ، ۱۱۵۴
سعدی (خط) . ۱۱۳	۱۱۵۵ ، ۱۱۷۲ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۲۱
سعدی (زبان) : ۱۱۳ ، ۷۰	۱۲۷۷ ر. محمد قاسم
سعدی (نژاد) : ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۴۴	سربانی : ۱۵۶ ، ۵۸۷ ، ۸۸۳
سعدیان ۳۰۲	سری بت عبدالله : ۲۱۹
سعدیانه : ۱۱۹۳	سزار ر. ژول سزار
سفکل : ۱۶۴	سعد (بنی) ر. دروازه و مسجد
سفندیار : ۱۰۱۴	سعدالله بن ، الامجد کرکوکلی . ۳۷
سفیان . ۴۹۲ ، ۵۴۲ ، ۱۰۱۳	سعد بن ابی وقاص : ۲۱۱
سفیان (آل) : ۲۹۳	سعد بن خلف بخاری : ۹۰
سفیدجامگان . ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ر.	سعد بن مهدی (ابو نصر) : ۷۸۳
سبید جامگان	سعد خادم : ۳۹۳
سقراط : ۵۴۲ . ۱۰۱۳	سعد طالقانی : ۱۱۱۸
سقلاطون : ۷۲۵	سعدی شیرازی : ۲۸ ، ۴ ، ۵۸۲ ، ۳۴
سك و سكه : ۱۱۳ ، ۱۴۴ - ۱۴۸	۶۲۳ ، ۶۲۵ ، ۸۲۰ ، ۹۹۲
۱۵۳ ، ۱۶۳ - ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹	۱۰۶۵
سكان بن طغشاده : ۲۲۳	سعید امیرهری : ۳۰۵
سکندر : ۶۳۳ - ۶۳۴ ، ۶۸۰ ، ۶۶۷	سعید بن خذینة : ۲۷۳ - ۲۷۴
ر. اسکندر	سعید بن خلف بلخی : ۴۴۱
سکین : ۱۸۱	سعید بن عبدالعزیز بن حارث بن حکم بن ابی العاص : ۲۱۸
	سعید بن عثمان بن عفان : ۲۲۵ ، ۲۱۷ -

سلیم الناصح: ۲۵۷، ۲۶۵	سلار (صاحب سران طرم) ۴۱۵-
سلمان (سی) ۱۰۱۳، ۶۳۳	۴۱۶
سلیمان بن رشید صاحب الجراح	سلام (حکمران طبرستان) ۳۸۷
۲۱۹	سلامی: ۹۰۳ ر علی بن احمد و
سلیمان بن عبدالملک: ۲۰۱، ۲۷۲-	ابو علی
۲۷۳	سلحوق (آل) ۷۷۸
سلیمان بن عوف: ۴۹۰	سلحوق (دولت) ۷۹۷، ۵۹۸
سلیمان بن کثیر بن العرابی ۲۸۹ -	سلحوقی ۱۱۸۱، ۶۰۲
۲۹۰	سلحوقیان ۲۰۰، ۴۶۲، ۷۸۴، ۷۹۲،
سلیمان خان کلهر: ۷	۸۳۴، ۹۳۰، ۹۳۹، ۱۱۳۱
سلیمان فهم ۲۳	سلطان الشعراء (لق رودکی) ۴۶۱-
سلیمان قریشی ۲۸۳۰	۴۶۲
سلیمان لبنی: ۲۳۵	سلطان حسین ر حسین بن سلطان
سماعین ۱۲۸۸	منصور
سمر ۱۲۳، ۲۱۴	سلطان خضر ۸۳۶
سمر ناقر ۱۲۳	سنم ۱۲۶
سمرقندی ۱۲۳۳، ۵۳۱، ۱۲۶۱	سلمان و رسی ۲۱۴
سمرقندی (رمان): ۱۱۸۴	سلمی ر دین ابیه (او حرب) ۲۱۷،
سمرقندیه (یارچه) ۱۱۹	۲۳۷-۲۴۷
سمعی ۲۱۴، ۲۹۹، ۳۱۵، ۴۴۶-	سلمی ۱۰۲۶
۴۴۷، ۴۴۹-۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۳-	سنوک بن یعقوب بن احمد سامانی ۳۲۱
۴۶۴، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۶۹، ۵۷۲-	سلوکوس یکتار ۱۶۵
۵۷۳، ۷۷۹، ۷۹۰، ۸۹۴، ۹۰۰،	سلوک ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۵
۹۲۰-۹۲۱، ۱۱۱۳، ۱۱۱۶-۱۱۱۷،	سلیط بن عبدالله عباس ۲۸۹ -
۱۳۱۰ ر عبدالکریم بن محمد	۲۹۰
سنائی غزنوی (محمد الدین محدودین آدم)	سلیطی ر. محمد بن احمد

سیاوخش : ۱۲۸۴	۵۴، ۴۸، ۵۸۲، ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۷
سینارش ۸۸.۸۷، ۱۰۲۰، ۱۱۳۶	۶۲۹، ۷۹۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۶، ۱۰۰۲
سیاه چشم بن مالک دیلمی ۴۱۳	۱۰۲۵، ۱۱۳۱، ۱۲۱۶، ۱۳۱۳
سیبویه بن عبدالغزیز بخاری نحوی :	سنانی ر. محمد بن احمد
۴۴۱	سنجر بن ملک شاه (سلطان) : ۴۰، ۵۳،
سیبک : ۱۹۱	۵۶۶، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۹۹، ۸۰۶،
سیدالسادات (لقب مقنع) : ۲۹۶	۱۱۲۳، ۹۵۳
سید بابند ۴۴۸ ر. محمد بن علی	سندباد : ۸۸۳ - ۸۸۶، ۸۸۴
سید مرحوم (سر) : ۸۰۷	سندی : ۶۳۴
سیدبانو : ۴۸۵	سنسکریت : ۵۸۶ - ۵۸۷ ر. سانسکریت
سید تردوش : ۱۷۸	سنک : ۱۶۳
سید خن نعمان : ۴۲۷	سوتسویک : ۲۰۲
سیف الدراه ر. وهودان بن محد و	سودین اوراق : ۵۶۰
محد بن ابراهیم	سوزنی سمرقندی : ۲۹۷، ۴۹۶ -
سیف الدوله حمدان ۱۲۶۷	۴۹۸، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۸۲، ۶۱۸،
سیلزبول : ۱۸۳	۷۹۷، ۱۰۰۷، ۱۰۳۳، ۱۰۶۵
سیماء الکبیر : ۱۰۸، ۳۵۸-۳۶۰،	سوغدها : ۱۴۳
۵۳۴	سوناس تکین : ۸۵
سمیجور دواتدار یا دواتی : ۳۷۸	سهراب : ۷۶۴
۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۰، ۴۰۲	سه شهو : ۱۹۰
۴۰۶ - ۴۰۹	سهل بن احمد داغوانی بخاری ۱۰۵۰ -
سیجوریان : ۱۲۶۲	۱۰۶
سیوطی : ۱۱۵۱ ر. عبدالرحمن	سهل بن حسین : ۵۱۱، ۱۲۲۴ -
	۱۲۲۵
	سهل بن هاشم کامگاری : ۳۹۵
	سیامک : ۳۱۸

ش

۲۴۵

شیر : ۱۲۸۰

شداد : ۲۷۰ ، ۸۱۱

شداد (بنی) ۷۸۴

شرف الدوله ر . علی بن محمد

شرف الدین ر . ملان بن و هسودان و

جستان ن اراهم و حسن بن محمد

شرف الزمان قطران بن منصورارموی :

۷۷۸

شرف الزمان قطران عسدى تبریزی :

۷۷۸

شرف المله ۷۸۳ ر . و هسودان بن

محمد

شرف نرشیخی : ۳۰۱

شروین گیلی ۴۱۹

شریف (صاحب راحة الا سان)

۸۸۴

شرف مجلدى کرگانی : ۷۹۳ ، ۸۰۴ ،

۸۹۰ ، ۱۱۳۵

شريك بن شبح المهرى خارجى ۲۸۲-

۲۸۵

شريك خارجى ر . شريك بن شيخ

شصت كله ر . احمد بن منوچهر

شعورى : ۲۴

شفر (شارل) : ۳۹ ، ۵۳ ، ۴۷۱ ،

۵۲۵ ، ۸۴۵ ، ۸۸۴ ، ۸۹۹ ، ۸۹۴

شاپور : ۶۹۸-۶۹۷

شاپولو شهوخاقان : ۱۹۲

شاپوليو ۱۸۱

شاپوليو تهلى شه : ۱۹۰

شادروان (بارچه) ۸۶

شار (غرjestan) ۹۹۸

شافعى (امام) : ۴۴۲ ، ۴۵۲ ، ۴۹۲ ،

۵۴۲ ، ۱۰۱۳

شافعى (مذهب) . ۳۳۲

شاکر بخاری . ۱۰۶۸ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۷۳ ،

۱۱۷۵

شاران . ۱۷۸۰ ، ۱۹۶۰ ، ۱۹۹۰-۲۰۱۰ ،

۲۰۴

شاهپور ملك ساساى ۱۰۷

شاهسار (شاعر) ۴۵۸

شاهمرید . ۱۳۰۰

شاهنشاہ ملان ۶۶۶

شاهی (بارچه) : ۶۵

شبانکاره ای ر . محمد بن علی

شبی ر . کل شبی

شبی نعمانی ۴۴ ، ۸۰۴ ، ۹۲۳ ،

۹۳۴ ، ۹۳۷-۹۳۸ ، ۹۴۳-۹۴۴ ،

۹۴۷

شبيب بن حارث بن قيس بن هيم سلمه .

ر . محمد فخری و فخری اصفهانی	۹۲۵ ، ۹۲۷ ، ۹۳۲ ، ۹۳۴-۹۳۶
شمس قیس رازی : ۱۲ ، ۹۰۸ ،	۹۴۰ ، ۱۱۲۱
۹۲۳-۹۲۵ ، ۹۴۸ ، ۹۵۲ ، ۱۱۵۲	شفق ر . رضا زاده
شمن : ۱۰۶۴ ، ۱۱۳۹ ، ۱۲۵۱	شکسپیر : ۸۶۳ ، ۸۶۹ ، ۸۷۱ ،
شنکل : ۴۹۰	۸۹۰ ، ۹۰۴
شوشتری ۱۲۹۶	شیخ تاو سهرد ۸۶۵ ، ۸۳۰ ، ۳۴
شوقی : ۸۷۹	شمر ۱۲۴۰-۱۲۵۰
شولنبورک (گرافن در) : ۷	شمر ابو کرب ۱۲۴۰
شون ۱۹۱۰	شمر بن افریقس بن ابرهه : ۱۲۴-۱۲۵
شهاب الدین ر . یافوت	شمر بن الحارث : ۱۲۶
شهبی خان : ۱۸۸-۱۸۷	شمس الدین ر . محمد بن احمد و محمد بن
شهبیه می : ۱۸۱ ، ۱۸۳	قیس و محمد فخری و محمد ابوطالب
شهر آزاد : ۱۲۸۲	و حافظ و فخری و رستم و طه نشاء
شهره آفاق (شاعر) : ۴۵۸	و محمد عجیبی و احمد بن منوچهر و
شه کوئنی خقان : ۱۷۸ ، ۱۸۷-۱۸۸	محمد بن عید العزیز و ابوعلی
۱۹۰	شمس الدین : ۱۱۸۴
شهردان بن ابی الخیر : ۲۷	شمس الدین ابوالعالی رستم : ۷۶۴
شهو : ۱۹۰	شمس الدین تبریزی : ۹۸۴ ، ۹۸۶
شهید ر . احمد بن اسمعیل	شمس الدین سامی بیک : ۲۴
شهید بن حسین و راق جهوداکی بدخی	شمس الدین فقیر دهلوی (میر) :
(ابوالحسن) : ۱ ، ۱۷ ، ۴۵۷ ،	۸۳۰
۴۶۱ ، ۴۶۷ ، ۴۷۴ ، ۵۰۹-۵۱۱	شمس الکفایت ر . حسن
۵۲۱ ، ۵۵۵ ، ۵۶۷-۵۶۸ ، ۵۷۰	شمس المعالی ر . قابوس بن وشمگیر
۵۹۷-۵۹۸ ، ۶۰۲ ، ۷۹۳-۷۹۴	شمس الملک ر . نصر بن ابراهیم
۷۹۶ ، ۸۰۸ ، ۸۱۱ ، ۸۲۶-۸۳۶	شمس الملوك : ۷۸۳ ر . خاص بك
۸۴۳ ، ۸۴۹ ، ۸۵۴ ، ۸۶۲-۸۸۱	شمس فخری اصفهانی (ملک الشعراء) :
۸۹۳ ، ۹۰۲ ، ۹۰۸ ، ۹۱۴ ، ۹۴۷-۱۰۰۴	۹۴۶ ، ۵۵۹ ، ۵۴۰ ، ۱۰۲۲

صاحب وجود خراسان. حمویة بن علی	۱۰۷۳ ، ۱۱۰۰ ، ۱۲۲۷-۱۲۲۸ ،
صادق بن صالح اصفهانی : ۵۱۱	۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ ، ۱۲۷۴ ، ۱۳۰۷ -
صافی خادم : ۳۶۷	۱۳۰۹
صافی شرابدار : ۳۴۳	شهید رابع ر. محمد
صالح بن عمران حنفی سفدی :	شیبایان (سلسله) : ۷۸۴
۴۵۱	شیر : ۱۲۸۰
صالح بن محمد هروی (ابو شعیب) : ۱۰	شیخ الربوة : ۵۸
۸۳۶ ، ۱۱۳۶ ، ۱۳۰۹	شیخ رئیس ر. حسین
صالح بن محمد ضریر : ۵۰۰	شیرخان لودی : ۸۲۸
صالح بن مسلم بن عمرو بن حسبت بن	شیرزید بن ملار : ۴۱۸
ربیعہ بن خالد بن اسد بن قداغی بن هلال	شیرعلی خان لودی (امیر) : ۲۲
باہلی : ۲۶۹ ، ۳۶۶ ، ۲۵۶	شیرکشور : ۶۲ - ۶۳ ، ۲۲۲
صالح حنفی سفدی ر. صالح بن عمران	شبطان : ۷۱۱ ، ۷۱۶ ، ۷۶۴ ، ۱۰۰۸ ،
صالح دهقان (بیر) : ۵۰۵ ، ۵۰۷ -	۱۰۱۶
۱۰۱۱۰۵۰۸	شیطانی : ۷۳۸
صانع بلخی : ۱ ، ۴۸۹ ، ۱۳۲۰ ، ۱۲۶۰ -	شیخ (منعبد) : ۲۸۲ ، ۲۸۹
۱۲۶۱	
صائب تبریزی : ۲۶ ، ۴۶۹ ، ۵۸۲	
صبور ناری : ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۸	
صدرالدین رحمن بن محمد و محمد	صابرین اسمعیل ترمذی (ادیب) : ۵۵۷ ،
صدرالدین عینی : ۳۲ ، ۵۳۶	۵۹۷ ، ۶۰۶ ، ۶۱۱ ، ۷۸۶ ، ۷۹۶ ،
صدرالکتاب ر. ابراهیم بن محمد علی	۱۲۶۶ - ۱۲۶۷
صریح الغوانی ر. مسلم بن ولید	صاحب الدعوه : ۲۵۸ ، ۲۹۵ ،
صعلوک : ۴۱۲	صاحب بنت عباد : ۴۳۷ ، ۵۲۳ - ۵۲۴ ر.
صعلوک (ابوالعباس) : ۳۷۹ ، ۳۸۰ -	اسمعیل بن عباد
۳۸۴	صاحب سفد : ۲۴۷

ص

صیاء مشقودی ر . محمد

ط

طاقدیس ۱۱۱۰

طالب تیزی ۸۷۹

ظاهر (آل) : ۹۱ ، ۲۲۰ ، ۳۰۹ ،

۳۲۵ ، ۳۴۵ ، ۴۵۵-۴۵۶ ، ۵۶۸-

۵۶۹ ر . طهریان

ظاهر اصرم (ابوالجیر) : ۴۸۴ ،

۴۸۹

ظهر بن ابوالعباس فضل بن ابوبکر محمد بن

ابوسعبد مضفر بن محتاج چغاوی (ابوالمظفر

یا ابویحیی) : ۱۲۶۴ ، ۱۲۹۹ -

۱۳۰۱

ظاهر بن ابوالفضل بن محمد محتاج (ابوالمظفر) :

۱۲۹۹

طاهر بن ابوالفضل محمد . ۱۲۹۹

طاهر بن حسین بن مصعب (ذوالیبدین) :

۲۲۰ ، ۳۰۹ ، ۳۱۹ ، ۳۲۴ ،

۳۲۷

طاهر بن عبدالمقین طاهر : ۳۰۹ ، ۲۲۱ ،

طهر بن علی : ۳۷۶

طاهر بن علی (ثقة الملك) : ۶۳۷ ،

۶۳۹

طاهر بن فضل بن محمد بن محمد بن مضفر چغاوی

(امیر ابوالمظفر) : ۶۳۵-۶۳۶

صیالوک (ابوجعفر) ۳۲۱ ، ۳۷۷ ،

۳۷۹-۳۸۰ ، ۳۹۶ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶ ،

۴۱۲

صفندی بن سلم بن زیاد بن ایبه : ۲۴۷

صفار (آل) : ۲۲۰ ، ۵۹۶ ر .

صفاریان

صفار مرغزی : ۴۵۸ ، ۱۲۱۷ ،

۱۲۱۹

صفاریان : ۳۱۰ ، ۸۲۱ ، ۸۷۴ ،

۹۰۰ ۱۲۹۸ ر . صفار

صفاهای : ۷۳۷

صفویه : ۲۶

صفی ر . علی بن حسین

صفی الدین ر . عبدالمومن

صلت بن اشیم المدوی ، ۲۴۶

صناجة العرب : ۸۱۳

سندلی ر . محمد بن هرمز

صوفی (لا) : ۸۲۸

ض

ضحاك . ۷۲۸ ، ۷۵۱ ، ۱۲۸۷

ضریر ابیوردی (ابو عبدالله) : ۴۵۶

ضیاء الدین (ممدوح سوزنی) : ۴۹۷ ،

۷۹۸

ضیاء الدین یوسف : ۳۴

ضیاء پاشا : ۲۲ ، ۸۱۸-۸۱۹

ضیاء لشکر ر . تقی

طاهر بن محمد ۲۲۱	طرخان ۲۵۷، ۲۶۵ - ۲۶۶
طاهر بن محمد بن طاهر بن عبدالله بن	۱۱۵۰
طاهر ۳۰۹	طرخون (ملك سغد): ۸۶، ۱۷۶، ۲۴۲،
طاهر بن محمد بن عبدالله بن طاهر طاهری	۲۵۰ - ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۱۱۵۰
(ابوطیب) معروف بانو طیب طاهری :	طغاث (از احداث سامانیان) : ۳۱۶
۴۵۵ - ۴۵۶	طغان: ۴۷۸
طاهر بن محمد بن عمرو الیث : ۴۹۰	طغانشاه بن مؤیدآی ابه (شمس الدوله زین-
طاهر بن محمد بن محمد بن ابی تمیم (ا و -	الملك ابوالقوارس): ۷۹۹
الحسنین) ۴۸۹ - ۴۹۰	طغرل بن ارسلان سلجوقی (سلطان)
طاهر نصل: ۱۳۰۰	۱۱۳۰ - ۱۱۳۱
طاهری: ابومنصور و طاهر بن محمد	طغرل سوم ر: طغرل بن ارسلان
طاهری (ابومنصور) ۴۵۶	طغشاده ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۲۲۲،
طاهریان ۳۱۹، ۳۴۵، ۳۹۵،	۲۲۳، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۸ -
۸۷۴ ر. طاهر (آل)	۵۳۴، ۲۸۰
طائی (شاعر) ۵۴۱، ۵۹۹، ۱۰۱۶،	طلحه (ا و منصور) ۳۳۶ - ۳۳۷ -
ر حبیب بن اوس	طلحه بن سوار ۴۷۸
طبری. ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۳۸،	طلحه بن طاهر : ۲۲۰، ۳۰۹، ۳۲۴ -
۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱،	۳۲۵
۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۴ - ۲۷۶،	طلحه بن عبدالله بن خلف الخزاعی :
۲۷۸، ۲۸۱ - ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۲۸،	۲۴۳، ۲۴۶
ر. محمد بن جریر	طلحه بن هبیره الشیبانی: ۸۶
طبری (جامه) ۶۵	طوس. ۱۱۴۵، ۱۲۴۶
ضحاوی: ۴۷۱، ۵۱۴، ۵۱۸،	طوسی : ۱۱۳۶، ۱۲۶۱، ۱۳۰۴،
ضحاری (شاعر) ۴۵۷، ۴۷۱، ۵۱۴،	۱۳۰۷
۵۱۸ - ۵۲۰	طومان. ۵۴۲
طرا بیل هندو : ۴۷۸ - ۴۷۹، ۴۸۲	طهماسب اول صفوی (شاه): ۴۶، ۲۲، ۴۶
طرازی (کمان): ۱۲۷۵،	طهمورث ۳۱۷ - ۳۱۸، ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰

عامر بن مکامل بن محمد بن قطن بن عثمان بن
عبدالله بن عاصم بن خالد بن فرقه بن شرف محمدانی
ارنجینی یا رنجینی (ابومسلم) ۴۵۲
عباد بن زیاد ۲۴۵
عباس (امیر ابو محمد) ۶۵۴-۶۵۳
عباس (آل) : ۲۸۲ ، ۲۹۳ ر عباس
(بنی) و عباسیان و عباسی
عبس (بنی) : ۲۰۴ ، ۲۱۹ ،
۲۸۹-۲۹۰ ، ۲۹۳ ر عباس (آل)
و عباسی و عباسیان
عبس اول صفوی (شاه) : ۲۶-۲۷ ،
۴۷
عدس بن ابوالداس فضل بن ابوبکر محمد بن
ابوسعبد مظفر بن محتاج چغای (ابو محمد)
۱۲۶۴
عباس بن جبریل : ۳۱۰
عباس بن جعفر بن محمد بن الاشعث :
۲۱۹-۲۲۰
عباس بن شقیق ۳۹۹
عباس بن طرخان (ابوالنبی) ۱۱۴۹-
۱۱۵۰
عباس خان اقبال (میرزا) : ۷ ، ۱۱ ،
۱۴ ، ۱۵ ، ۴۴ ، ۵۴ ، ۵۲۵
۵۸۷ ، ۵۹۶ ، ۶۳۵ ، ۷۸۲ ، ۹۵۶
۹۶۸ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۵۰ ، ۱۱۸۹ ،
۱۲۷۹
عباس مرزوي : ۵۶۷ ، ۱۱۵۷

طیان بی کرمانی : ۱۱۸۱

طیان ژاوخای : ۱۱۸۱

طیان مرغزی : ۸۸۴ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۵

۱-۸۸ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۵ ، ۱۱۷۹

۱۱۸۱ ، ۱۱۸۹

طیب بن محمد خسروانی (ابوظاهر)

۶۲۶ ، ۶۲۸ ، ۸۵۴ ، ۸۷۸ ، ۹۱۳

۱۱۰۸

ظ

ظفر (غلام) : ۲۲۹

ظهوری ترشیزی : ۵۹۳ ، ۶۳۶ ،

۹۴۲

ظهير الدين (سید) بن سید نصیر الدین مرعشی :

۳۷۱ ، ۳۸۱

ظهير الدين قازيابی : ۶۲۸ ، ۱۱۴۳

ظهيری ر محمد بن علی

ع

عارض ر جویبار عارض

عارضی ر عبدالله

عاصم بن عبدالله بن یزید الهلالی : ۳۱۸

عاصم بن یونس العجلی : ۲۹۰

عاصم بن عمران قاضی بخارا : ۲۹۹

عامر بن عمران عمران : ۴۴۱

عامر بن ، الک الجمالی : ۲۶۴

۸۰۰ ، ۸۲۱ ، ۸۲۳ ، ۸۳۰ ، ۸۳۴ ،

۸۳۹ ، ۸۴۱ ، ۸۶۱ ، ۸۶۵ ، ۸۹۵ ،

۸۹۹ ، ۹۰۳ ، ۹۱۷ ، ۱۱۳۸ ،

عبدالرحمن بن زیاد : ۲۴۵

عبدالرحمن بن زیاد بن ابی سفیان .

۲۴۵ ، ۲۱۷

عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن ادریس -

بن حسن استرآبادی اندریسی حافظ (ابو

سعید) ۴۶۴ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳ ، ۸۰۳ ،

۹۲۰ ، ۱۱۱۳ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۶ -

۱۱۱۷

عبدالرحمن بن مسلم بن عمرو بن حسین بن

ربیع بن خالد بن اسد بن قداغی بن هلال

الباهلی ۲۶۰ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ،

۲۶۷-۲۶۹

عبدالرحمن بن محمد نیشابوری (ابوالحسن) :

۶۱

عبدالرحمن بن مسلم خراسانی (ابومسلم) .

۲۸۷

عبدالرحمن بن نعمان القرشی : ۲۱۷-

۲۱۸

عبدالرحمن شاه نواز خان هاشمی بنانی

دهلوی (واب) ۸۳۰

عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن احمد عباسی .

۱۳۱۰

عباسی . ابوالعباس وعبدالرحیم

عباسی (المانی) : ۵۶۷ ر. لمعانی

عباسی : ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۳۴۹ ، ۲۲۰ ،

۹۱۵ ر. عباس (آل و نسی) و

عباسیان

عباسیان ۸۳ ، ۲۹۰ ، ۱۱۵۰

عبدالجبار ازدی : ۲۹۵

عبدالجبار بن احمد بن خطیب : ۲۱۲

عبدالجبار بن حمزه (ابو الفتح) :

۳۵۴

عبدالجبار بن شعیب ۲۸۳

عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی : ۲۱۹

عبدالحمید بن خان میکدم . ۷

عبدالحمید بن (حاج مه ز) ایزد الکتاب :

۱۵

عبدالحمی بن ضحاک بن محمود کردیزی

(ابو سعید) ۵۸ ، ۴۷۵

عبدالخالق عجدوانی . ۲۹۸

عبدالرحمن (ابو مسلم) : ۲۱۹

عبدالرحمن ، ۲۴۵ ، ۲۶۴-۲۶۵ .

۲۶۶-۲۶۹

عبدالرحمن السبوسی الشافعی (جلال الدین)

۴۶۳

عبدالرحمن بن ابی بکر ۲۲۶

عبدالرحمن بن احمد حمی (ورا الدین) .

۳۴ ، ۴۲ ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۷۴ ، ۲۹۸ .

امیر المؤمنین : ۳۶۷	عبدالرحیم خلغالی (سید) : ۲۶۰۷ ،
عبدالله بن المسلم : ۳۶۰	۳۰ ، ۳۳ ، ۵۳ ، ۵۳۱ ، ۷۹۱ ،
عبدالله بن خازم سلمی : ۲۱۶ - ۲۱۷ ،	۱۰۵۶ ، ۱۱۲۹
۲۳۵ ، ۲۴۴ ، ۲۴۶	عبدالرزاق اصفهانی (جمال الدین) : ۶۱۵
عبدالله بن زبیر : ۲۱۷ ، ۲۴۷	عبدالرشید بن عبدالغفور حسنی مدنی تنوی :
عبدالله بن طاهر (ابوالعباس) : ۲۲۰ ،	۲۶
۳۰۹ ، ۳۲۷	عبدالعزیز بن الساری : ۲۲۱
عبدالله بن عامر : ۲۲۸	عبدالعزیز بن ولید بن عبدالملک : ۲۷۲
عبدالله بن عباس : ۲۸۹ - ۲۹۰ ، ۱۱۲۳	عبدالقادر بغدادی (شیخ) : ۲۵
عبدالله بن عبدالغفار تبریزی غفار	عبدالقادر بیدل (میرزا) : ۱۰۴۰
۳۳	عبدالکریم بن محمد بن منصور سماعی
عبدالله بن عثمان بن ابی العاصی الثقفی	(ابوسعبد) : ۲۱۲ ، ۴۶۰ ، ۸۰۳
۲۴۶ - ۲۴۷	عبدالله بن عبدالعباسی : ۸۲۸
عبدالله بن عمرو : ۲۹۶	عبدالله : ۸۳۱
عبدالله بن فتح : ۳۱۲	عبدالله بن ابوبکر : ۲۵۷
عبدالله بن قیس : ۲۱۶	عبدالله بن ابوعقیل ثقفی : ۲۴۱
عبدالله بن محمد (ابوالعباس) :	عبدالله بن ابوعلمه احمد بن ابوبکر محمد بن
۳۷۱ - ۳۷۰	ابوسعبد مظفر بن محتاج چغانی (ابوالمظفر) :
عبدالله بن محمد بن اسمعیل : ۴۹۱	۱۲۶۴
عبدالله بن محمد بن علی بن طرخان	عبدالله بن احمد : ۴۷۸ - ۴۸۲
بنجی (امام مجاهد ابوبکر)	عبدالله بن احمد بلخی کهی (ابوالقاسم) :
۴۴۷ - ۴۴۸	۴۵۵ ، ۵۱۰ ، ۱۲۲۴
عبدالله بن محمد بن موسی قرالوی : ۵۲۱	عبدالله بن احمد خجستانی : ۵۶۹
ر . قرالوی	عبدالله بن احمد عتبی (ابوالحسن) :
عبدالله بن محمد بن نوح معروف بن نوح	۴۳۶ - ۴۳۷ ، ۴۹۷
(ابوالعباس) : ۳۸۴ ، ۳۸۷	عبدالله بن الامام ابوالعباس المعتضد بالله
عبدالله بن محمد بن یعقوب بن الحرب	

عبدالملك بن محمد بن اسماعيل نيشابورى
 ثعالبى (ابو منصور) : ۵۷، ۴۹۳، ۵۱۷
 ر. ثعالبى
 عبدالملك بن مروان : ۲۷۲
 عبدالملك بن منصور سامانى : ۸۱۸، ۸۲۴
 عبدالملك بن نوح : ۸۱۸، ۸۲۴
 عبدالملك بن نوح سامانى (ابو الفوارس)
 ۳۳۰، ۵۰۰، ۵۲۰
 عبدالملك بن نوح بن منصور سامانى
 (ابو الفوارس) : ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۲۲
 عبدالملك بن نوح بن نصر بن احمد سامانى
 ملك مويده ياموفق يارشيد (ابو الفوارس)
 ۳۲۲-۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۳، ۱۲۹۳
 عبدالملك بن هرثمه : ۲۸۳
 عبدالملك بن يزيد خراسانى (ابو هون)
 ۲۱۹
 عبدالمومن ارموى (صفى الدين) : ۱۱۵۴
 عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن ايم بن
 عبد الله بن مرثبه بن اخف بن قيس تميمى
 اغزوى (ابو عبد الله) : ۴۴۹
 عبد الواسع جبلى : ۶۳۰، ۷۸۵
 عبد الوهاب : ۴۰، ۸۷۹
 عبد الوهاب بن تقى الدين سبكى (تاج الدين
 ابو نصر) : ۱۳۱۰
 عبد بن مديد : ۳۲۸
 عبد الله بن ابي بكر : ۲۶۶، ۲۳۷، ۲۵۷

الخليل بخارى استادمونى (ابو محمد)
 معروف باستاذ : ۴۴۹
 عبد الله بن محمد بن يعقوب بن حارث بن
 خليل كلاباذى فقيه حارثى سفيدمونى يا
 سيد مونى وياسيد مونى (شيخ امام
 ابو محمد) معروف باستاذ سيد
 مونى : ۴۴۶
 عبد الله بن محمد سامانى (ابو العباس) :
 ۳۷۰-۳۷۱
 عبد الله بن مسلم بن عمرو بن حسين بن
 ربيعة بن خالد بن اسد بن قداعى بن هلال
 باهني معروف بقبر : ۲۵۷
 عبد الله بن مقفع : ۱۹۵، ۵۷۶، ۵۸۳-
 ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۸۹۷
 عبد الله بن والان المدوى : ۲۵۹
 عبد الله بن وهسودان (امير ابو القاسم) :
 ۷۸۳-۷۸۴
 عبد الله جيهانى : ۴۷۱
 عبد الله خودان : ۲۴۳، ۴۴۴
 عبد الله سفيدموى (خواجه) : ۴۴۵
 عبد الله عرض : ۴۵۸
 عبد الله عارضى : ۴۵۸
 عبد المجيد بن ابراهيم نرشي : ۴۴۱
 عبد المجيد سقري اردلاى محدى
 ۱۵ (ح. ميرزا)
 عبد الله (ارجمه - افشار) : ۴۱۳-۴۱۴

عبدالله بن احمد جيهاني : ١١١٨:٤٠٠	عجيب بن س. ١٤٠
١١١٩	عدلي (سك) ٧٣
عبدالله بن احمد عتيبي (ابوالحسن) : ٤٣٦-	عدان ٥٠٨، ٥٠٦، ٥٠٥
١١٥٢، ١١٣٨، ٤٣٧	عدنان (گزیده) ١٠١٧، ٥٠٨، ٥٠٥
عبدالله بن زياد : ٢٢٥-٢٢٢، ٢١٧	عدناني : ١٠٤٩، ٥٣٧، ٥٠٦، ٥٠٥
٢٥٣، ٢٤٦-٢٤٥، ٢٣٤-٢٣٣	عديرا : ٧١٩
عتيق بن ربيع : ٢٣٣	عراقي ٧١٤
عتبي . ١٠١٠، ٤٩٧، ٣٨٠ . ابو نصر و	عرب: ١٠٦٨، ٧٥٠، ٧٧، ١٢٣، ١٥٥، ١٦٩، ١٦٧
ابوالحسن وعبدالله بن احمد	١٧٦-١٧٧، ٢٠٥، ٢٠٩، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٥
عثمان بن سعدي : ٢٥٦	٢٢٧، ٢٤٦، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣١٢
عثمان بن عفان : ٢١١، ٢٠١، ٢٢٦،	٣٥٢، ٣٩٣، ٣٩٥، ٤٠٣، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥١
١١٢٣	٤٥٥، ٤٥٦، ٥٠٤، ٥٠٦، ٥٠٨، ٥١٨، ٥٦٧
عثمان مختاري غزنوي ٦١٧-٦٢٠،	٥٩٩، ٦٠٢، ٦٠٥، ٦٠٨، ٦١١، ٦٨٧
١٠٦٤، ١٠٥٤	٧٧٩، ٧٩٠، ٧٩٨، ٨٠١، ٨٠٣، ٨٠٥
عثماني : ٨١٨، ٣٩٠، ٢٢	٨١٢-٨١٣، ٨٢٥، ٨٢٦، ٨٦٥
عجل (بني) : ٧٧٩ ر. عجلبان وعجلى	٨٩٢-٨٩٣، ٩٢١، ٩٦٤، ٩٦٦، ١٠١٦
عجلى : ٧٧٩ ر. عجل (ننى) وعجلبان	١٠١٧، ١١١٤، ١١١٥، ١١٢٥
عجلبان ٢٩٠ ر. عجل (ننى) وعجلى	١١٢٧، ١١٣١، ١٣٠٨، ١٢٢٣
عجم . ٢١١، ٥٠٤، ٥٢٨، ٥٤٢، ٥٦٣،	١٢٣٧، ١٣١٠، ١٣١١ ر. اعراب و
٥٦٧، ٦١٧، ٦٩٦، ٧٩٠، ٧٩٢، ٨٠٣،	تازي و تازيان و عربى
٨٩٢-٨٩٣، ٩٢١، ٩٦٤، ٩٥٤، ١٠٥٤،	عربى : ٥٦٧، ٥٨٣، ٥٨٦، ٨٤٣
١٠٦٤، ١١١٥، ١١٢٦، ١١٥٠، ١١٥٠،	٨٨٣، ٩٠١، ٩١٠، ٩٢١، ٩١٧٢
١١٥١، ١١٧٢، ١٢٢٣، ١٣١٠، ١٣١١	١٢٢٥، ١٣١١ ر. اعراب و تازي
ر. عجيبان	وتازيان و عرب
عجيبان : ٥٦٨	عرتامى (شاعر) : ١٠٦٨
عجيني : زوجاني ر. محمد	عرفى : ٨٠٩

۵ دیان	هروضی. احمد بن عمر
، ۳۸۰۰ ، ۱۰۷ ، ۹۴ ، ۶۷ علویان	عزیز بن عبد الله بن احمد . ۴۷۹ -
۳۸۶ ، ۴۱۲-۴۱۳ ، ۴۱۹ ر علوی و	۴۸۳، ۴۸۰
کاریک علویان	مسجدی : ۱۰۵۳ ، ۱۲۷۴
علی ، ۲۸۲ ، ۳۲۱ ، ۱۰۶۲ ، ۱۱۲۳	عصمت بن محمد المروزی ۳۵۴۰
۱۲۰۲	عسد (امیر) ممدوح قطران ۷۷۸ ،
علی (ابوالحسن) ۷۷۲	۷۸۳
علی (ابوالفتح) : ۷۲۵ ، ۷۲۷ ، ۷۸۳	عسدالدوله ۴۳۶-۴۳۷ ، ۷۸۰
۷۸۷	عسدالدین. خاصک
علی (او الفصل) ۷۸۳	عسدی ۷۷۸
علی (امام) ۵۴۸	عطار. یل عطا
علی (قمرالدین) ۸۷۹	عطاء (نام مقنع) ۲۹۳۰
علی (محمد الدین رئیس شرق) ۵۹۷	عطاء الله بن محمود حسینی مشهدی عطائی .
علی (نامیدر فردوسی) : ۱۳۰۴	۹۶۵-۹۶۴
علی ابراهیم خان خلیل ۸۷۹	عطائی ر عطاء الله
علی احمد خان هاشمی ۸۷۹	عطاران. درواره عطاران
علی آرزو (سراج الدین) : ۸۲۹	عطار بشاروری (میرالدین) ۶۲۹، ۶۱۵
۸۷۹	۱۲۲۵
علی اکبر خان (مرزا) دهخدا : ۷ ، ۳۱	عطامک جوینی ۷۶
۷۹۸ ، ۶۲۸ ، ۵۷۸	علامه کوی علا.
علی اکبر شیرازی : ۸۷۹	علاءالدواء : ۶۴۰ ر، خاصک
علی الدواء قزوینی کامی (میرزا)	علاءالدین ر اسز خوارر مشاه وعلی دده
۸۷۹	سکواروی
علی بن ابوعلی احمد بن ابو بکر محمد بن	علوان ۴۹۹
ابو سعد مطهر بن محتاج چغابی (انوصر)	علوان (غلام) ۲۲۹۰
۱۲۶۵-۱۲۶۴	عنوی ۳۸۷ ، ۴۱۰ ، ۴۱۲ ر

علی بن حسن بن نصر بن خراسان بن عبدالله بن طاحه بن قیس بن ثعلبه بن مالک بن خوشن قیشی بابدسنانی (ابوالحسن) ۴۵۳	علی بن ابی طالب : ۲۱۶ ، ۲۲۵ ، ۲۸۲ علی بن احمد : ۳۶۴ علی بن احمد اسدی طوسی (ابوالحسن و ابونصر و ابومنصور) : ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۵۲ ، ۵۴۰ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۶۴۹ ، ۷۷۴ - ۷۷۵ ، ۷۸۴ ، ۸۸۲ ، ۸۸۶ ، ۸۸۷ ، ۸۹۷ ، ۹۰۰ ، ۹۰۸ ، ۹۱۰ ، ۹۱۱ - ۹۱۹ ، ۹۲۳ ، ۹۲۶ ، ۹۴۸ ، ۹۱۳۴ - ۱۱۳۵ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۵۸ ، ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۵ ، ۱۱۷۸ ، ۱۱۷۹ - ۱۱۸۱ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۱۹ ، ۱۲۷۶ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ علی بن احمد سلامی (ابوالحسن) : ۴۵۴ - ۴۵۵ علی بن اسمعیل خراط (ابوالحسن) : ۲۱۲ علی بن الحسین : ۳۶۱ علی بن الحسین بن علی مسعودی (ابوالحسن) : ۵۸ علی بن ابیاس اغاجی یا اغجی بخارائی (امیر ابوالحسن) : ۴۵۷ ، ۴۷۱ ، ۵۱۴ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۲ ، ۱۳۰۷ علی بن حسن : ۱۱۲۲ علی بن حسن بن قحطیه : ۲۲۰
علی بن حسین بن علی مرو رودی : ۴۰۲ علی بن حسین واعظ کاشفی صفی . ۲۹۸ ، ۷۴ علی بن حمزه بن عماره بن حمزه بن یسار اصفهانى : ۲۹۲ علی بن خورشید سهسالار : ۴۱۰ - ۴۱۱ علی بن زنجی : ۴۲۵ علی بن سروش : ۳۶۲ - ۳۶۴ علی بن شروین : ۳۱۱ علی بن شمس الملوك قراسرزن علاءالدوله محمد بن دشمن زیار : ۲۷ - ۲۸ علی بن طاهر : ۲۲۰ علی بن عبدالله : ۲۹۰ علی بن عیسی بن ماهان : ۲۱۹ علی بن قاضی اشرف یوسف قفطی معروف بابن قفطی (جلال الدین ابوالحسن) : ۱۱۲۳ ، ۴۹۴ علی بن محمد (خواجه شرف الدوله) : ۸۰۰ علی بن محمد اسکافی نیشابوری دبیر (ابوالقاسم) : ۴۵۶	

۸۳۱ ۸۳۴-۸۳۰ ، ۸۴۳ ، ۸۷۹	علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستی (ابوالفتح) ، ۷۹۴ ، ۸۲۶ ، ۹۵۷ ، ۱۲۲۴ ، ۱۳۰۸-۱۳۱۰
علی قرط ادکای : ۴۵۸	علی بن محمد حسینی (سید) . ۴۵۹
علیقلی خان داغستانی والد ۴۷ ، ۴۶۰ ، ۸۳۳ ، ۸۲۹ ، ۸۳۶ ، ۸۳۸-۸۴۴ ، ۸۶۲ ، ۸۷۹ ، ۹۶۶	علی بن محمد عارض (ابوالحسن) ۳۰۸ ، ۳۷۸
علیقلی میرزا . ۹۲۵	علی بن محمد غزوانی لوکری چنگه زن (ابوالحسن) ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۶
علی قهستانی : ۴۳۳	علی بن معتمد ر . کافی
علی کلویه ۴۲۵	علی بن موسی لشکری (ابوالحسن) ۷۷۱-۷۷۲ ، ۷۸۳-۷۸۴ ، ۷۸۷
علی لشکری (ابوالحسن) ۷۷۱ ، ۷۸۷	علی بن یحیی بن نصر بن احمد سامانی : ۳۲۱
علی ساج را میتنی خواجه عزیزان : ۷۴	علی چلبی : ۸۲۴
عمادالدوله بن بویه- ۴۲۷	علی حسن خان (سید) : ۹۸۹
عمادالدین ر . محمد بن مسعود	علی دده سکنواری بسنوی (شیخ‌اله‌الدین) ۱۱۵۱
عمادالسلطه : ۴ ، ۳۳ ، ۴۶۰ ر .	علی دیلم : ۹۲۱
فریدون میرزا	علی رئیس شرق (مجدالدین) : ۷۹۷
عمادی شهریار : ۱۱۳۱	علی رکی (وجه‌الدین) . ۷۹۷
عمارة محمد یا احمد یا محمود مروزی (اومصور) ۵۲۳-۵۲۴ ، ۵۶۸ .	علی سهری بخارائی یا ماوراءالنهری : ۴۵۷، ۵۱۵
۵۶۹ ، ۸۲۶ ، ۱۱۶۳ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۲ ، ۱۱۸۷-۱۱۸۹	عیشیر قانع (مید) : ۸۷۹
عمارة مروزی ر . عمارة بن محمد	عیشیرنوائی (امیر) : ۸۷۸
عمان سامانی : ۳۱۴	علی فطرت متخلص بندرت : ۸۲۷ ، ۲۸۷
عمابی : ۷۴۷	
عمران بن اسمعیل الطائی (ابوالنجم) : ۲۸۷	

عمر بن الفضل البرجمی : ۲۴۶	عمر و سوخی : ۲۹۷
عمر ر. کوشک عمر	عمر (ابوالبدس) : ۴۸۹
عمر بن جریر بن داود بن جندم انجافری	عمر بن احرر الیشکوری : ۲۱۶
بخارائی (ابوحفص) : ۴۵۰	۲۱۷
عمر بن خطاب : ۱۹۶ - ۲۱۱، ۱۹۷	عمر بن عثمان : ۲۱۶
۱۱۲۲	عمر : ۱۲۸۲
عمر بن عبدالعزیز : ۲۱۷ ، ۲۸۹	عنصر المالی ر. کیکارس
۱۱۲۳ ، ۲۹۲	عنصری ر. حسن
عمر بن محمد نسفی حنفی (ابوحفص) :	عوفی : ۳۳۲ ، ۴۶۱ ، ۴۷۱، ۵۱۱
۵۷۳	۵۷۹ ، ۷۹۳ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳
عمر بن مسلم بن عمرو بن حسین بن	۸۳۵-۸۳۶ ، ۸۴۰-۸۴۳ ، ۸۶۰
ربیع بن خالد بن اسد بن قداعی بن هلال	۸۹۴-۸۹۵ ر. محمد عوفی
باهلی : ۲۶۴	عبار : ۴۹۷ ، ۵۵۷-۵۵۸ ، ۵۶۴
عمر بن هبیره : ۲۱۸	۶۰۷ - ۶۲۱-۶۲۲ ، ۷۹۷-۷۹۸
عمر خیام : ۲۹ ، ۸۰۸ ، ۸۵۳	۹۶۸
۸۸۸ ر. خیام	عیاران : ۴۱۹
عمرو : ۱۲۸۲	عیش : ۲۶۶
عمرو بن لیث صفاری : ۲۲۱ ، ۳۰۸-	عید اضحی : ۴۷۳-۴۷۴ ، ۹۴۱
۳۱۲ ، ۳۳۵ ، ۳۳۸-۳۳۹ ، ۳۴۱	عید خلیل : ۷۶۵
۳۴۷ ، ۳۴۹-۳۵۰ ، ۳۶۱-۳۶۷	عید روزه : ۷۳۱ ، ۷۴۰
۳۷۲-۳۷۳ ، ۳۹۵-۳۹۶ ، ۴۰۴-۴۰۵	عبسوی : ۲۰۵ ر. ترسانو نزاری
۱۰۱۶ ، ۱۱۳۹	عبسی : ۲۹۶ ، ۹۷۲ ، ۱۱۲۲ ر.
عمرو بن یربوع (نبی) : ۲۲۳	عبسی (نبی) : ۵۴۲
عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن لیث	عبسی (بربط زن) : ۵۰۶-۵۰۸
ر (ابوحفص) : ۳۷۸ ، ۳۸۳ - ۳۸۴	۱۰۱۰

غسان (ملوک) : ۲۰۵ ، ۸۰۲
 غسان بن عباد : ۲۲۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷
 غضایری رازی : ۵۹۹ ، ۷۹۷ ، ۱۲۷۴
 غطریف بن عطاء : ۷۱-۷۲
 غطریفی (درهم) : ۶۷ ، ۷۰-۷۳ ، ۳۵۱
 غفاراف : ۳۳ ر. عبدالله بن عبدالغفار
 غفاری ر. احمد بن محمد
 غفوری طالقانی : ۲۶ ، ۵۳
 غلامعلی (میر) خان آزاد حسینی بلگرامی :
 ۲۲ ، ۸۲۹ ، ۸۷۹
 غلامعلی همدانی مصحفی : ۸۷۹
 غمناک (حکیم) شاعر : ۴۵۸
 غنجار : ۴۴۱ ر. عیسی بن موسی
 تمیمی
 غواص شاعر : ۴۵۸ ، ۱۰۲۵
 غوری ر. ابوجعفر
 غوزک : ۲۶۷ ، ۲۷۰
 غیاث الدین بن هماد الدین خواند اویه
 ۲۴
 غیائی : ۴۵۸
 غیساشان : ۲۵۶

عیسی بن شیب : ۲۳۷ ، ۲۴۵
 عیسی بن معقل بن عبیر عجلی : ۲۸۸-
 ۲۹۰
 عیسی بن موسی السراج : ۲۷۸
 عیسی بن موسی تمیمی معروف بختجار :
 ۴۴۱
 عیسی عطار : ۱۱۶۵
 عیسی مریم : ۷۰۸
 عینی ر. صدرالدین

غ

غالب : ۲۴۱
 غالب بن عبدالله البینی : ۲۴۰-۲۴۱
 غالب بن فضالة البینی : ۲۴۰-۲۴۱
 ۲۴۱
 غباد : ۱۹۴-۱۹۵ ، ۲۰۹ ر. قیاد
 و کواذ
 غدرفی (سکه) : ۷۳ ، ۳۵۱
 غدرفی (سکه) : ۷۲
 غرالادی : ۸۲۶
 غزنوی : ۳۲۹
 غزوان : ۲۳۰ ، ۴۶۲ ، ۸۲۶
 ۸۳۴ ، ۱۲۰۹
 غری ر. ابراهیم بن یحیی
 غمناک : ۲۰۵

ف

۱۲۳۳ ، ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۹ - ۱۳۱۱ ر.	فاتک ۴۰۹
بارسی	فاخر (شاعر) : ۴۵۸
فاروکس: ۱۴۶	فادوسبان: ۲۹۱
فاطمه (زن ابو مسلم خراسانی) :	فارابی : ۸۱۲ ، ۸۱۴ ، ۸۹۳
۲۸۷	فارچک ر. دروازه و مدرسه فارچک
فاطمی و فاطمه بنان ۴۶۱ ۵۴۸ ۶۱۹ ۸۹۴ ،	فارسى : ۲۷۸ ، ۲۹۲ ، ۳۱۳ ، ۳۹۴
۱۲۹۳ : ۱۰۳۳	۴۶۷ ، ۵۰۱ ، ۵۱۱ ، ۵۲۱ ، ۵۳۹ ،
فايق الخاصة (ابوالحسن) : ۱۱۳۲	۵۴۲ ، ۵۶۷ ، ۵۶۹ - ۵۷۰ ، ۵۸۳ ،
فخرالدوله ر. احمد بن محمد و محمد بن	۵۸۵ ، ۵۸۸ ، ۵۹۳ - ۵۹۴ ، ۵۹۶ ،
محمد بن جبير	۶۰۱ ، ۶۰۶ ، ۶۰۹ ، ۷۷۹ - ۷۸۰ ،
فخرالدوله ديلمى ۱۱۲۸ ۱۱۴۴	۷۸۹ - ۷۹۰ ، ۷۹۲ ، ۸۰۲ - ۸۰۵ ،
فخرالدين ر. ابراهيم بن عمادالدين	۸۱۰ ، ۸۱۳ ، ۸۱۴ ، ۸۱۹ ، ۸۲۰ ،
فخرالدين : ۱۱۸۴	۸۲۶ - ۸۲۸ ، ۸۳۷ ، ۸۵۶ ، ۸۵۸ ،
فخرالدين اسعد گرگانى ۴۴۰	۸۶۳ ، ۸۷۱ ، ۸۷۳ - ۸۷۴ ،
فخرى اصفهائى (ملك الشعراء شمس الدين) :	۸۷۸ ، ۸۸۲ ، ۸۸۴ ، ۸۹۰ ، ۸۹۲ -
۵۴۰ ر. شمس الدين و محمد فخرى	۸۹۷ ، ۹۰۵ ، ۹۱۰ ، ۹۱۲ ، ۹۱۵ -
وشمس فخرى	۹۱۷ ، ۹۱۹ ، ۹۲۱ ، ۹۲۸ ، ۹۴۸ ،
فخرى بن اميرى : ۸۷۸	۹۵۴ - ۹۵۵ ، ۹۵۷ ، ۹۶۰ ، ۹۶۱ -
فدر ۵۸۶	۹۶۳ - ۹۶۴ ، ۹۷۱ ، ۹۷۷ ، ۱۰۰۷ ، ۱۰۱۰ ،
فرالاولى : ۱ ، ۴۷۴ ، ۵۱۱ ،	۱۰۱۸ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۷ - ۱۱۲۸ ، ۱۱۲۹ ،
۵۶۷ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۷۳ ر محمد.	۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ ، ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ ،
ابن موسى	۱۱۵۰ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ ،
فراسر بن علاء الدوله محمد بن دشمن	۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ ، ۱۲۲۱ - ۱۲۲۵ ،
زيار، ۲۷	

فرس : ۴۵۶ ، ۵۴۰ ، ۵۸۳، ۵۶۷	فرانسوی : ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۵۰۲
۷۷۹	۵۲۵ ، ۷۸۱ ، ۸۲۱ ، ۸۲۴
فرسان تبعیم المعدودی : ۵۰۰	۸۴۵-۸۴۶ ، ۸۹۸ ، ۱۱۲۱
فرسافند (شب نوروز) : ۱۰۵۱	فرانسه (زبان) : ۸۲۴ ، ۸۴۵، ۸۳۰
فرنگی : ۴۷۳	۹۵۵ ، ۹۹۹ ، ۱۳۱۰
فرهاد : ۱۱۷۱	فراوی : ۱۰۱۰
فرهاد میرزا معتمد الدوله (حاج) : ۹۸۴	فرخشید : ۱۲۹ ر . دروازه فرخشید
فریدالدین ر . عطار	فرخی سیستانی (علی بن جواوغ) : ۲
فریدالدین (لقب رودکی) : ۸۵۵، ۵۹۳	۴ ، ۴۹۷ ، ۵۳۹ ، ۶۰۲، ۵۹۸
۸۶۳، ۸۹۶	۶۰۶ ، ۶۱۱ ، ۶۱۹ ، ۶۴۶
فریدالدین ابو عبدالله (رودکی) :	۶۴۹ ، ۷۸۶ ، ۷۹۵ ، ۹۵۵
۸۵۵	۹۹۰-۹۹۱ ، ۱۰۰۰ ، ۱۰۳۴
فریدالدین محمد (رودکی) : ۸۶۳	۱۰۷۵ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۶۴، ۱۲۶۶-
فریدالدین محمد عبدالله (رودکی) :	۱۲۶۸ ، ۱۲۹۲
۸۹۶	فردوسی طوسی : ۲ ، ۴ ، ۵۰۸
فریدون : ۱۲۶ ، ۳۱۷ ، ۶۱۷	۵۶۴ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۵۸۶
۶۸۰ ، ۹۹۳ ۱۲۸۴ ر . افریدون	۵۸۸ ، ۶۲۶ ، ۶۳۰ ، ۷۸۹
فریدون میرزا عمادالسلطنه : ۳۳۰۴	۸۱۵ - ۸۲۰ ، ۸۲۷ ، ۸۶۳
۹۴۳	۸۶۴ ، ۸۶۸ ، ۸۷۰ ، ۸۷۳
فریله (ژرژ) : ۸۹۸	۸۷۴ ، ۸۸۶ ، ۸۹۴ ، ۹۰۴
فصص (طایفه) : ۴۲۵	۹۲۱ - ۹۲۲ ، ۱۰۶۱ - ۱۰۷۶
فضل الله قزوینی (ادیب) : ۱۱۵۰	۱۰۹۸ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۲۴-
فضل بن ابوبکر محمد بن ابوسعید مظفر بن	۱۱۲۵ ، ۱۱۲۷ ، ۱۲۶۸-۱۲۷۲
محتاج چغانی (ابو العباس) : ۱۲۶۳-	۱۳۰۴ ، ۱۳۰۶-۱۳۰۷
۱۱۶۴	فرزدق : ۸۰۲ ، ۹۲۰
فضل بن احمد المروزی : ۳۵۴	

۹۲۷، ۷۸۰	فضل بن احمد بن فضل اسفرائینی (ابوالعباس):
فندقی (جامه): ۸۶، ۶۵	۱۳۰۵
فواد (فرش): ۵۰۶، ۱۰۱۰	فضل بن حمید: ۱۱۱۸، ۴۰۰
فولرس: ۸۳۰، ۹۴۷۰	فضل بن سلیمان طوسی (ابوالعباس):
فویون: ۱۹۰-۱۹۱	۲۱۹، ۹۰
فهلویات: ۱۱۴۹	فضل بن سهل کامکاری: ۳۹۵،
فبتر جرالند (ادوارد): ۸۶۴، ۹۱۱۰	۴۰۳
فیروز (ازاجداد، ساه، ن): ۳۱۶	فضل بن عباس ربشجی بخارائی (ابوالعباس
فیروزان شکوری (امیر): ۳۸۱	یا ابوعبدالله): ۱، ۱۴۱۰، ۴۷۱، ۴۵۷،
فیروز بن کسری یزدگرد: ۱۳۰، ۱۸۲	۵۱۴-۵۱۵، ۵۲۰-۵۲۱، ۵۶۸،
۱۹۷-۱۹۹، ۳۱۶	۸۲۶، ۱۱۷۳-۱۱۷۵، ۱۳۰۸
فیروز پسر یزدگرد، فیروز بن کسری	فضل بن محمد: ۵۹۸، ۷۹۵،
فیروز مشرقی: ۸۴۵، ۸۲۵، ۵۶۸	فضل بن یحیی بن خالد برمکی: ۱۱۴۹، ۹۲۲-
فیضی شاعر: ۹۸۴	۱۱۵۰
فیلامنت: ۸۰۲	فضلون: ۹۲۷، ۹۳۸،
فیسترات: ۱۶۳	فضلون (امیر ابوالمظفر): ۷۸۳-،
	۷۸۴
	فضیل ر. کوشاک فضیل
	فطرت ر. علی فطرت
	فغاسکون ر. دروازه فغاسکون
	فغفور: ۲۵۰، ۷۲۳،
	فقیر ر. شمس الدین
	فلاطین: ۱۰۱۳
	فلایوس آریونوس: ۱۱۳، ۱۴۴،
	فلک المعالی ر. منوچهر بن قابوس
	فناخسرو (عضدالدوله): ۴۳۶-۴۳۷،
قابوس بن وشمگیر (شاهساهی):	
۷۸۱	
قارون: ۷۲۰-۷۲۱، ۷۲۵-۷۲۸،	
۷۴۵، ۷۷۰، ۱۲۵۳	
قاسم (استاد ابوالعمر): ۷۸۳	

ق

قراچورین : ۲۲۲
 قراچورین بیانو : ۶۲
 قراکول (گو-فند) : ۶۳ ، ۱۳۲
 قرشی : ۲۲۶
 قرط ر . علی قرط
 قرقوی (جامه) : ۱۲۰۸
 قرمطی : ۹۰۳ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۱۲ ر .
 قره طیان
 قرمطیات : ۹۰۲ ، ۱۳۱۲ ر .
 قرمطی
 قریحه (طیب) . ۲۸۰
 قریشیان ر . مسجد قریشیان
 قریع الدهر : ۴۵۸
 قریع الفرس : ۴۵۸
 قروینی : ۸۶۹ ر . زکریا بن محمد
 قسطا : ۱۲۸۸
 قصب (بارجه) : ۶۵
 قصرانی (کبل) : ۴۰۳
 قطران اجلی : ۷۷۹
 قطران ارموی : ۷۷۹
 قطران ارومی : ۷۷۸
 قطران تبریزی : ۴-۵ ، ۱۶ ، ۲۳ ،
 ۲۵ ، ۳۰ ، ۳۴ ، ۴۲ - ۵۰ ،
 ۴۵۹ ، ۵۹۳ ، ۶۲۸-۶۲۹ ، ۶۳۶ ،
 ۶۵۸-۶۵۹ ، ۶۶۶ ، ۷۶۰-۷۶۲ ،
 ۷۶۵ ، ۷۶۹ ، ۷۷۱ ، ۷۷۴ ، ۷۸۸

قاضی خوش حکایت : ۶۴۶
 قاضی غفاری ر . احمد بن محمد
 قانع ر . علیشیر
 القاهرة بالله : ۳۹۸
 قائم بالحق ر . محمد بن زید بن محمد
 القائم با مرأته (خلیفه) : ۹۲۷ ،
 ۱۳۰۳
 قبادن فیروز : ۱۳۰ ، ۶۱۷ ، ۷۰۱
 ۹۹۳ ر . غباد و کوان
 قتالی ر . محمود خوارزمی
 قیبه (بنی) : ۲۵۸
 قتیبه بن طغشاده : ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۴ ،
 ۳۰۷
 قتیه بن مسلم بن عمرو بن حسین
 ربیع بن خالد بن اسد بن قداعی بن هلال
 باهلی : ۷۶ ، ۸۱-۸۳ ، ۸۶ ، ۹۱-
 ۹۳ ، ۱۰۰-۱۰۱ ، ۱۳۰ ، ۲۰۲-
 ۲۰۳ ، ۲۱۷ ، ۲۲۲ ، ۲۴۷-۲۷۳ ،
 ۲۷۸ ، ۵۰۰
 قثم بن عباس : ۲۳۶
 قداود ر . درواره قداود
 قرانکین : ۴۲۰-۴۲۲
 قرانکین امیررگان : ۳۸۶ ، ۳۹۶ ،
 ۴۰۴-۴۰۷ ، ۴۰۹
 قرانکین دهقان کاشغر : ۴۰۹
 قرانکین سیدسانی : ۴۸۴

کاطمین میرزا محمد پروجیدی (میرزا)	۸۱۵ ، ۹۱۸، ۸۸۱ ، ۹۲۲ ، ۹۲۴
۲۸	۹۲۶-۹۴۲ ، ۹۴۴-۹۴۵ ، ۹۵۱ -
کا کویه (سلسله) ۲۸	۹۵۲ ، ۹۵۴ ، ۹۵۹ ، ۹۶۱ -
کاکی گیلانی (امیر) : ۳۸۱	۱۰۴۴
کالین برمت ۷۶	قطران ترمذی ۷۷۸
کالی ۴۸۶	قماری (عود) : ۴۹۵
کامکار (جد احمد بن سهل) ۳۹۵	قمرالدین : ۸۷۹ ر. علی
۴۰۳	قمرالدین الحسینی : ۸۲۹
کامکاری (گل) . ۷۳۴، ۴۰۳ ۳۹۵	قمری گرگانی ۱۳۰۲
کامکاریان : ۳۹۵	قنطاری : ۱۰۶
کامی ر. علی الدواه	قواریرین ر. جویبار قواریرین
کانا (نجر خداده) ۷۱	قواءالدین حیرب : ۸۷۹
کارکه ۱۵۷	قوام الدین ۷۹۹ ر. محمد (صدرالدین)
کاشکا : ۱۵۶-۱۶۲	قہستانی ۴۹۷ ر. ابوبکر
کاس : ۱۲۷۱، ۷۶۴	قیسن هندم : ۲۱۶
کاوه : ۷۵۱	قبصر : ۱۲۲۹، ۷۶۸
کایث فاکونر . ۹۱۰، ۸۸۳	
کائوتونک ۱۹۸۰	
کاکوکیو ۱۹۲	
کامکان ۲۵۳، ۸۲	کابلشاه : ۲۶۳، ۲۶۵
ککه (آل) ۲۵۳، ۸۲	کاتب چلبی ۵۴۰ ر. حاج خدیجه
کمره خدیج ۸۳	کارادووو ۸۹۲
کرد : ۱۲۳۷، ۱۱۹۵، ۹۸۵	کارازیسکی ۵۸۶
کردک ۲۹۸-۲۰۲، ۳۰۶، ۳۱۵	کاردن : ۸۲۴
کردیه (هاری) ۲۰۴	کازیمیرسکی : ۹۰۰
کرده (بول) ۱۹۹، ۱۸۶۰	کاشانی (دبلا) : ۷۳۸
	کاشانی (رر) : ۷۲۸

لی

کفشگران ر. نیم کفشگران	کرکری ر. ابودلف
کلاپرت : ۱۷۰۰، ۱۶۸	کرکریان ، ۷۵۸
کل شبلی : ۷۹۸۰، ۴۹۷	کرنکو (دکتر) : ۹۵۶
کلهر (سبعان خان) : ۷	کریستنسن (آرور) ۲۸۷-۰۰۲۸۶
کمال الدین ر. بندار	۵۰۷
کمال الدین اسمعیل اصفهانی : ۵۱۳ -	کریلف : ۵۸۶
۵۱۴	کریسکی (آ) : ۸۹۹
کمال الدین میدانی ۴۴۷	کزدانی : ۷۳۷
کمینت : ۱۲۴	کسانی مروزی (ابوالحسن مجید الدین
کنوس : ۱۴۷	اسحق) ۴۷۱، ۴۶۵، ۴۶۴، ۲۰۱
کواذ : ۱۹۴ ر. قنادوغداد	۰۵۷۱، ۵۲۰-۵۱۹ ۵۱۴، ۵۰۳، ۴۹۷
کوج (طاقه) : ۱۲۱۴	۰۸۰۰، ۶۲۴ - ۹۱۱۰، ۸۹۳، ۸۸۵، ۸۰۱
کور بغانون : ۲۶۰، ۲۵۱-۲۵۰	۰۱۰۹۲-۱۰۹۱ ۱۰۵۳، ۱۰۴۷، ۹۱۳
کورش کبیر : ۱۵۱، ۱۴۳، ۱۱۳	۰۱۲۰۵-۱۲۰۲، ۱۲۰۰-۱۱۹۷، ۱۱۷۹
کوزکان خداده : ۱۷۶ ر. گورگان خداده	۰۱۲۰۹، ۱۲۰۷ ر. ابوالحسن و
کوزکانیان : ۳۶۱	اسحق و مجید الدین
کوش ۷۸۱	کسروی (ایوان) ۱۰۷۵، ۶۱۹
کوشانی (سلسله) ۱۸۴	کسری : ۶۳۰ ۵۴۱ ۲۱۱-۲۱۰ ۱۷۳
کوفی : ۱۳۰۶	۱۱۰۵، ۹۹۰
کول (اندواریز) ۹۱۱، ۸۹۵ -	کشمری : ۶۳۴
۹۱۷، ۹۱۲	کشواد (ازاجداد سامانیان) : ۳۱۷
کولارتکین ۲۰۳	کعبان عابد ر. کعب بن سعید
کولروک (سرت ۰۱۰) : ۸۸۰	کعب بن سعید عامری معروف بخواجه کعبان و کعبان
کوهن (ارنست) : ۸۷۸	عابد : ۴۴۵
کوینت کورس : ۱۴۴	کعبی ر. ابوزیاد و ابوالقاسم
کی : ۱۲۹۱ ۱۲۷۱	کعبانی گنجه ای : ۱۳۰۲

کردیزی ۳۱۵ ، ۴۹۳ ، ۴۹۸ ،	کیا حسینی قزوینی : ۴۵۷
۵۰۰ ، ۵۰۲ ر عبدالحی	کیان (سلسله) : ۱۲۲۰۸۷
گرشاسب ر خاص‌نک	کیانی ۱۲۷۶۰
گرشاسب : ۱۲۵ ، ۱۲۲۰ ، ۱۳۶۹	کیانی سوئیا : ۱۵۶
۱۲۷۱	کی تولو : ۱۶۸-۱۶۹
گرشاسب (ابوکالیجار) : ۲۸-۲۷	کیخسرو : ۱۰۲
گرگانی . ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۹	کی‌رن ۱۸۷
گرگانیان ۴۰۷	کیغلق ۳۴۹۰
گریفی (ج . ا .) : ۱۲۲	کیکائوس (امیر عنصرالمعالی) ۷۸۱
گزیده عدنان ۵۰۵ ، ۵۰۸ ،	کیکائوس بن کیقباد ۱۲۵۰۱۲۲۰۸۷
۱۰۱۷	۱۱۰۵ ، ۵۴۱
گشتاسب : ۱۲۷۲ ، ۱۲۹۲	کی لیه ۲۰۳ ، ۲۰۰
گج باد آورد : ۷۲۶	کی مین خاقان ۱۸۷
گندمک : ۴۸۵	کنک لوك ۲۰۰
گوینو (گنت) : ۷۸۱	کیولی سسی ۱۸۸
گوته ۸۵۱	کیومرث ۱۱۸۰ ر . کیومرث و
گودرز : ۲۸۹	کیو مرته
گودرز (از اجداد ساماییان)	کیوموجه : ۱۸۹
۳۱۶	کیوجیتوخبو ۱۵۶
گوزگان خداده : ۱۷۶ ، ۳۱۳ ر .	
گوزکان‌خداده	گی
گوسندکشان (عد) : ۴۷۳ ، ۷۴۸ ،	
۱۱۰۷ ، ۹۴۱	گارسن دوتاسی ۸۳۰ ، ۸۴۲
گو سیل (باد) ۱۱۵	گلان ۸۲۴
گی (جن) : ۵۸۶	گیران . ۱۲۳۶ ، ۱۰۵۵ ، ۱۲۸۸
گیگر (ویلهم) : ۸۷۸ ، ۸۹۷	کبری . ۲۵۴

لعمای عباسی ۴۵۸
 لن بول ۴۸۷
 لوازلردولنشان (اگوست) ۸۲۴
 اوقا ۱۲۸۸
 لوکری ر علی بن محمد
 لولیان ۶۹ ۱۲۰
 لولوی ساریان : ۶۴۶
 لوی (روین) ۹۱۶
 لهراسب ۱۲۹۲
 لیث (آل وبنی) : ۳۴۶ ، ۴۸۰ ،
 ۸۲۵ ، ۵۶۸
 لیث بن نصر : ۲۹۴
 لیس (کاپتان ناساو) : ۲۴ ، ۸۲۸
 لیکناس : ۱۵۹
 لیلة القدر ۹۷۱
 لیلی : ۵۴۲ ، ۶۱۴ ، ۷۱۹ ، ۶۳۰ ،
 ۷۲۶ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۳۷
 لیلی بن نعمان ۳۸۶ ، ۴۰۵ -
 ۴۰۷

م

ماج : ۹۲۱ ، ۹۴۶ ، ۱۰۲۲ ر
 مسجدماج
 ماخ : ۸۷ ، ۲۸۵ ر مسجد ماخ و
 در ماخ و بازار ماخ
 مار (دکتر ژرو) : ۸
 مارک آنتوان ۱۵۵ - ۱۵۹ ، ۱۵۷

گیل و گیلی : ۴۰۶ ، ۴۹۲ ، ۷۷۸
 کیو : ۷۶۶
 کیو مره . ۳۱۸ ر . کیو مرث و
 کیومرث
 کیومرث ۳۱۸ ر . کیومر و کیومرث

ل

لاتین (زبان) : ۷۳ ، ۱۴۷ ، ۱۵۲
 لاروس (پیر) : ۸۴۴
 لافونتین : ۵۸۶
 لامعی گرگانی ۱۳۱۲
 لبو : ۱۸۶
 لیببی ۹۹۹ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۹۹
 لبید ۱۲۲۳
 لسان الملك ۱۲ ر محمد تقی و سمیر
 لسترانج ۵۲۹
 لسنیک ۵۸۶
 لشکر نویس باشی ر . محمد
 لشکری : ۷۷۲ ر علی و محمد
 لطف الله بن ابی یوسف حلیمی (قاضی) :
 ۳۹-۳۸
 لطفه علی بیک آذر بیگدلی (حاج) ۲۳
 ۸۴۹ ، ۴۶۳
 لقمان . ۵۴۲ ، ۵۸۶ ، ۷۹۰ ،
 ۱۰۱۳
 اله باشی : ۲۵ ر رضاقلی و هدایت

ماکانش : ۲۹۴	ماکان (تورنر) : ۹۲۲
ماه مقنع ۲۹۴	ماکان بن کاکي دیلمی : ۴۰۷، ۳۹۹ -
ماه نخشب ۲۹۴ . ۹۹۵	۴۰۸ ، ۴۱۰ - ۴۱۱ ، ۴۱۳ - ۴۱۶
مایا : ۲۰۱ - ۲۰۰	۴۱۸ ، ۴۲۰ - ۴۲۱ ، ۴۲۳ - ۴۲۹
مینلا ره محمد علی خان	۴۳۳ ، ۴۷۷ : ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۵۶۳
المقی . ۴۹۹	۵۶۴ ، ۹۱۵ ، ۹۵۸ ، ۹۸۲ .
منتبی : ۸۰۵ - ۱۲۶۷	۱۲۶۰ - ۱۲۶۳
مچ : ۵۵۹ - ۵۶۰ ، ۹۲۱ ، ۹۴۶	ماکوک (ماجوج) : ۱۷۹
۱۰۲۲	مالک ۲۲۸ ، ۲۳۱
مجتبی مینوی (آقا) : ۷	مالک بن ربیب المازنی : ۲۲۷ - ۲۲۸ ،
مجدالدوله دیلمی . ۱۱۴۰	۲۳۰ - ۲۳۱
مجدالدین ر. کسنی و ابوالحسن واسحق	مالک بن قاره : ۳۰۰
و محدودین آدمو سنائی و محمدحسینی	مامون عباسی : ۱۱۹ ، ۳۰۹، ۲۲۰ ،
مجدی و علی	۳۱۸ - ۳۱۹ ، ۳۲۳ - ۳۲۴ ، ۵۶۷ ،
مجدالدین (ابو الحسن کسنی)	۸۵۸ ، ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۷ -
۵۱۹	۱۱۵۸
مجدالدین (لقب رودکی) : ۴۶۱	مامون خوارزمشاه (ابوالعباس) :
مجدالدین محدودین آدم سنائی غزنوی :	۱۱۵۸
۴۸ ر. سنائی	مأمونیان . ۱۱۵۸
مجدالدین محمدحسینی مجدی : ۲۲	مانوی و مامونیان . ۲۰۷ ، ۲۰۹ ،
مجدود ر. مجدالدین محدود و سنائی	۶۱۲ ، ۹۷۳ ، ۱۲۸۸
مجدی ر. مجدالدین محمد و عبدالمجید	مانی . ۲۰۷ - ۲۰۸ ، ۶۳۰ - ۷۹۱ .
مجدی ر. شریف و احمد بن علی	۹۷۳
مجنون : ۶۱۴، ۵۴۲ ، ۷۱۹ - ۷۲۶	مانیاش : ۱۸۴ ، ۱۸۶
۱۰۳۷	ماه آفرید : ۳۱۷
مچوس : ۱۳۳ - ۱۳۵ ، ۴۴۸ - ۸۱۶	ماه سیام : ۲۹۴ ، ۹۹۵
۱۲۶۱	ماه کاشغر ۲۹۴

محمد بخت آورخان : ۸۲۸	محتاج (آل) : ۱۲۹۹ ،
محمد بدخشی ۱۵	محتاج (امیر) : ۷۸۰ ، ۷۸۲
محمد بقا : ۸۷۹	محتاج چغانی : ۱۲۶۳
محمد بن ابراهیم : ۵۱۵	محتشم السلطنه ر. حسن
محمد بن ابراهیم بن محمد جویباری بخارائی	محسن ابراهیمی (میرزا) : ۳۲
(ابواسحق) : ۴۵۷ ، ۴۷۱ ، ۵۱۴ -	محقق طوسی (خواجه نصیرالدین محمد) :
۵۱۵ ، ۵۲۰ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۹	۱۱-۱۲
محمد بن ابراهیم سمسالار (ابوالحسن)	محمد (نام رودکی) : ۸۰۴ ، ۸۱۲
۱۱۲۱-۱۱۲۲	محمد ر. حافظ
محمد بن ابو حفص کبیر (ابو عبدالله)	محمد (قوام الملک صدر الدین) :
۳۲۸ ، ۳۵۱ - ۳۵۲ ، ۴۴۳ ،	۷۹۹
۴۴۵	محمد (شیخ بها الدین) ۳۰
محمد بن ابوسعید مطهر بن محتاج چغانی	محمد (سراج الدواہ) ۸۷۹
(ابوبکر) ۱۲۶۳ ، ۱۲۶۶	محمد ابوطالب انصاری صوفی دمشقی
۱۲۶۸	شیخ الربوہ (شمس الدین ابو عبدالله) :
محمد بن ابو عبدالله احمد بن ابوعلی محمد بن	۵۸
ابو عبدالله محمد بن احمد بن جبهانی	محمد افضل سرخوس ۸۷۹
۱۱۱۹ ، ۱۱۲۱	محمد افندی بن مصطفی بن شیخ اصفالد
محمد بن ابوعلی احمد بن ابوبکر محمد بن	دشیشی : ۵۰
ابوسعید مضر بن محتاج چغانی (ابومنصور) :	محمد اقبال ۹۲۰
۱۲۶۴	محمد اکبر ر جلال الدین محمد
محمد بن احمد (ابو جعفر) : ۹۲۹ ،	محمد الامین ۳۰۹ ، ۳۱۸
۹۵۱	محمد الهدی ۲۱۹
محمد بن احمد اشعری (ابو بکر)	محمد آل میران (صام الدین) . ۷۹۸
۴۵۲	محمد باقر الفت (میرزا) : ۴۸ ، ۴۶۰
محمد بن احمد الاسکاف معروف بجواجه	محمد باقر میرزا خسروی کرمانشاهی :
پارہ دوز (امام زاهد شیخ ابوبکر) . ۴۷۰	۱۵ ۹۶۷

۳۹۴	محمد بن احمد بن ابوبکر بن احمد مستوفی
محمد بن احمد واعظ سرخسی (ابوبکر)	ملقب برضی الکتاب ۵۷
۱۱۴۶	محمد بن احمد بن ابوبکر بنا، شامی مقدسی
محمد بن اسحق العربی (ابوالفضل)	نشاری (شمس الدین ابوعبدالله) ۵۷ ر.
۴۸۲-۴۸۳	مقدسی
محمد بن اسحق التمیم معروف بابن اللذیم	محمد بن احمد بن ابوبکر مائربادی ۵۷
(ابوالفرج) ۵۰۹ ، ۱۲۲۳ ر	۱۲۰۲
ابن اللذیم	محمد بن احمد بن اسمعیل سلطی یشابوری
محمد بن اسد (ابوعمر) ۴۰۸	(ابوالفضل) : ۱۲۶۵
محمد بن اسمعیل بخاری (امام) ۳۹۴	محمد بن احمد بن سلیمان بخاری (ابوعبدالله)
۴۴۹	۴۴۵
محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن	محمد بن احمد بن متاشتیخی (ابوبکر)
بردزبه بخارانی (ابو عبدالله) :	۴۵۲
۴۴۸	محمد بن احمد بن منصور خیاب معروف بابن
محمد بن المصفر بن محتاج سبسالار	خیاط (ابوبکر) ۴۵۱
خراسان (ابوبکر) ۳۸۱ ، ۳۷۷	محمد بن احمد بن نصر جیهانی (ابوعبدالله)
۳۹۹-۳۹۸ ، ۴۱۹-۴۱۸ ، ۴۲۲	۴۰۳ ، ۳۹۱ ، ۳۸۸ ، ۳۸۵ ، ۹۳
۴۲۴ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۵۵	۴۵۵ ، ۴۷۱ ، ۴۷۴ ، ۴۷۸-۴۷۹
محمد بن المهب بن زراره روزی	۵۱۲ ، ۱۱۱۸-۱۱۱۹
۳۹۴	محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی
محمد بن الیاس بن اسحق سامانی : (ابوعلی)	(ابوعبدالله) : ۱۱۵۲ ، ۵۸
۳۸۶ ، ۳۲۳-۳۲۲	محمد بن احمد دقیقی بلخی (ابوعلی یا
محمد بن الیاس بن سع معروف بابن الدس	ابو منصور) : ۱۲۶۱
(ابوعلی) ۴۲۱ ، ۴۲۳-۴۲۵	محمد بن احمد سامانی (ابو نصر) :
محمد بن الیاس سامانی (ابواسحق) :	۹۴۴
۳۲۷ ، ۳۲۳ ، ۳۲۱	محمد بن احمد سنانی یشابوری : ۱۲۶۵
محمد بن الیاس سعدی سهرقندی (ابوعلی)	محمد بن احمد صاحب شرط بخارا :

۵۱۶ - ۵۱۷
 محمد بن الحسن بن اسفندیار (معروف بابن
 اسفندیار) ۳۷۱
 محمد بن حسن بن جعفر بن غروان بادی بخاری
 (ابوعبدالله) ۴۵۰
 محمد بن حسن بن عبدالرسول حسینی
 زنوزی ۹۶۴
 محمد بن حسن بن نصر بن سیبغ دهقانی
 انداکی (ابومنصور) ۴۵۳
 محمد بن حسن معروف یا معروفی بلخی
 (ابوعبدالله) ۸۱۱، ۸۲۶، ۸۳۵،
 ۸۸۴، ۸۹۳، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۲۹۵
 ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸
 محمد بن حسین العمید معروف بابن عمید
 (ابوالفضل) : ۷۹۱
 محمد بن حسین بن مت معروف بابن مت :
 ۴۰۸، ۳۸۶
 محمد بن حسین بیهمی (ابوالفضل) ۲۳،
 ۴۹۲، ۱۳۰۴
 محمد بن حدون ۴۸۹
 محمد بن حمید الطوسی الطاهری ۲۲۰-۲۲۱
 محمد بن حوقل بغدادی معروف بابن حوقل
 (ابوالقاسم) : ۵۷
 محمد بن حیدر صاحب شریع بخارا معروف
 بابن حیدر ۴۰۲ - ۴۰۳
 محمد بن خاوندشاه بن محمود ملقب بمیرخوند
 ۱۷۳
 محمد بن دشمن زیار معروف بابن کاکو

محمد بن عبد الحمید عدنانی (ابوسعید) :	(ابوجعفر) : ۲۷ ، ۹۵۲۰
۴۹۹	محمد بن زفر بن عمر : ۵۷ ، ۴۷۱
محمد بن عبد الرحمن : ۴۸۵	محمد بن زکریا رازی : ۳۷۰ ، ۵۱۰۰
محمد بن عبدالرزاق طوسی (ابومنصور)	۱۲۲۳ - ۱۲۲۴
۱۳۰۵	محمد بن زید بن محمد علوی قائم بالحق
محمد بن عبد الصمد ۳۶۹ - ۳۷۰	۳۴۷ - ۳۴۸ ، ۳۵۰ ، ۳۷۰
محمد بن عبدالعزیز مازہ (شمس الدین) :	۳۸۰
۴۹۶ ، ۶۱۹ ، ۱۰۳۳	محمد بن سعد الدین محمد حسینی اوحدی
محمد بن عبدالعزیز نسفی (ابو احمد) :	دقاقی بلیانی اصفهانی (تقی الدین) :
۴۵۶	۴۶
محمد بن عبدالله الجندی (ابو عبدالله) : ۵۲۲ -	محمد بن سلام بیکندی : ۴۴۴
۵۲۳ ، ۵۶۹ ، ۸۲۶	محمد بن سهل کامگاری : ۴۰۳ ، ۳۹۵
محمد بن عبدالله بلعمی (ابوالفضل) : ۳۳۱	محمد بن صالح و لوالجی مروزی (ابو
ر. محمد بن عبدالله	عبدالله) : ۱۱۴۶ ، ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹
محمد بن عبدالله بن طلحه طاهری ۹۱	محمد بن صعلوک معروف بابن صعلوک
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن	(ابوالعباس) : ۳۷۹ - ۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۷ -
عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن	۴۰۹ ، ۳۸۸
کعب بن لوی بن غالب بن مهزیب مالک بن	محمد بن طالوت همدانی : ۴۴۳
النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه الباس -	محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر : ۱۰۵ ،
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان (رسول الله) :	۱۴۰ ، ۲۳۱ ، ۳۰۹
۶۸۶ ، ۵۰۶ ، ۲۹۶	محمد بن طغرل : ۱۱۱۸
محمد بن عبدالله بن عزیر : ۱۱۲۱	محمد بن عباس پسر حفار یا ابن الحفار :
محمد بن عبدالله بن علی السائح البهلی	۳۷۸ ، ۳۸۳ - ۳۸۴
۲۱۲	محمد بن عبد الجبار عتبی (ابو نصر) :
محمد بن عبدالله بن مظفر کسبی (ابوالفضل) :	۴۶۱ رعتبی
۲۱۲	

علوی همدانی معروف بسید یابند (شیخ
امام ابوالحسن) : ۴۴۸

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن باویه
قمی (ابو خمر) : ۱۲۶۵

محمد بن علی بن سروش : ۳۶۳
محمد بن علی بن سلیمان راوندی : ۷۹۲، ۹۲۰

۱۱۳۰

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب :
۲۸۹

محمد بن علی بن لیث (ابو علی) :
۳۸۲

محمد بن علی بن محمد بن عمر ظهیری کاتب
سمرقندی (بهاءالدین) : ۵۹۴

محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای : ۱۱۸۸
محمد بن عمر : ۳۵۳

محمد بن عرسوخی : ۲۹۷

محمد بن عمرو (ابوالموجد) : ۵۰۰

محمد بن فضل بن جعفر بخاری (شیخ
امام ابوبکر) : ۴۴۵

محمد بن قاسم : ۲۰۲

محمد بن قیس رازی (شمسالدین) : ۱۲،
۵۴۲

محمد بن لقمان بن نصران احمد بن اسد
(ابوالمظفر) : ۱۳۰

محمد بن لیث : ۳۶۳

محمد بن شمس الجبیری (ابوعلی) : ۴۰۰، ۴۲۸
۴۳۰، ۴۹۸، ۵۵۵، ۱۱۱۹

محمد بن عبدالله خطیب (ابوبکر) : ۲۱۲
محمد بن عبیدوس جهشیاری (ابو عبدالله) :
۱۱۴۹

محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن
عبدالله بن عیسی بن رجاء بن معبد بن علوان بن
زیاد بن غالب بن قیس بن المنذر بن حرب بن
حسان بن هشام بن مغیث بن الحریث بن زید
منزه بن تیمم البدعی التمیمی (ابوالفضل) :

۳۳۱، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۰،

۴۰۸، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۳۷،

۴۷۵، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۰،

۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۵۵، ۵۵۸،

۵۶۰، ۵۶۴، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸،

۶۱۹، ۷۹۰، ۷۹۸، ۸۰۳، ۸۹۲،

۸۹۳، ۹۲۱، ۹۲۲، ۱۰۱۱، ۱۰۳۴،

۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹،

۱۳۱۰ - ۱۳۱۱

محمد بن عثمان نیشابوری خازن (ابوبکر) :
۴۵۶

محمد بن عطا ۷۱

محمد بن علی النوح آبادی (خواجه امام راهد
واعظ) : ۲۱۴

محمد بن علی بخاری شاعر (ابو طیب) :
۴۴۸

محمد بن علی بن البیت (ابوعلی) : ۳۷۷، ۳۸۱،
۳۸۲

محمد بن علی بن حسین بن حسن التامع بن
محمد بن علی بن حسین بن زید بن حسن بن ابوصالب

[illegible]

محمد حسین شیبانی (امام) : ۴۴۲	محمد بن نصر : ۲۹۴
محمد خان سعیدی (میرزا سید) : ۷	محمد بن نصر (ابو عبدالله) : ۳۳۲
محمد خان قزوینی (میرزا) : ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۴	محمد بن نصر اسمیانی (ابوبکر) : ۴۵۲
۵۱۰-۵۱۱ ، ۵۱۷ ، ۹۰۸ ، ۸۰۲ ، ۹۰۸	محمد بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی
۹۱۱ ، ۹۲۱ ، ۹۲۳ ، ۹۵۴ - ۹۵۷	(ابو جعفر) : ۳۲۲ - ۳۲۳
محمد خان لشکری (میرزا) لشکر	محمد بن نصر فقیه شافعی مروزی (ابو
نویس باشی بروجرودی : ۸ ، ۲۸ ، ۷۹۰	عبدالله) : ۳۳۱ - ۳۳۲ ، ۴۵۱ ، ۵۰۰
محمد خدا بنده (شاه) : ۴۶۰	محمد بن نوح بن اسد سامانی : ۳۵۴
محمد دوانی (جلال الدین) : ۴۵۰	محمد بن نوح بن نصر بن احمد سامانی : ۳۲۲
محمد رسول الله ر. محمد بن عبدالله	۳۲۳
محمد شاه : ۳۶۶	محمد بن واسع : ۱۰۱
محمد شقیع بن آخوند ملا محمد نظر :	محمد بن وصیف سگری : ۵۹۶
۱۱۲۰	محمد بن هارون : ۳۴۳-۳۴۴ ، ۳۴۷ - ۳۴۹
محمد صالح : ۸۲۸	۳۶۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۳۸۱-۳۸۰
محمد صدیق حسن خان (سید) بهادر	محمد بن هرمز صندلی یا مولی صندلی :
امیرالملک : ۲۳-۲۲	۳۷۸-۳۷۷ ، ۳۸۳-۳۸۲
محمد ضیاءهشترودی : ۷	محمد بن یعقوب رزدانی : ۴۸۳
محمد طالوت (امیربشارا) : ۴۴۳	محمد بن یوسف بخاری (ابوذر) : ۴۴۲
محمد طاهر نصر آبادی : ۸۷۹	محمد بن یوسف بن مطرف بربری : ۴۴۸
محمد طوسی (خواجه نصیر الدین) :	محمد بن یوسف بن یعقوب الکندی (ابوعمر) :
۱۲-۱۱	۵۱۸
محمد عجیبی جوزجانی (شمس الدین) :	محمد تقی بن محمد هادی قراہانی : ۲۵ ، ۵۱
۸۰۰	محمد نقی : خان کاشانی سپهر لسان الملک
محمد علی بن محمد الصدیق : ۸۷۹	(میرزا) : ۱۲ ، ۳۷
محمد علی عزین (شیخ) : ۸۷۹	محمد حسن خان اعتماد السلطنه : ۳۷

۱۱۲۷	محمد علی خان تربیت (میرزا) : ۷ ،
محمد بن عمر نجاتی نیشابوری (حیدالدین	۴۱ ، ۵۳ ، ۱۰۷۶ ، ۱۰۸۲ ،
ابو عبدالله) : ۸۰۳ ، ۱۱۱۶ —	۱۱۲۸
۱۱۱۷	محمد علی خان مبتلا : ۸۷۹
محمد خوارزمی (بهلوان) معروف	محمد علی خان مستوفی (میرزا) :
بیوریای ولی و متخلص بقتالی :	۱۴
۱۰۴۷	محمد عوفی ر . محمد بن محمد بن یحیی
محمد سلجوقی (سلطان) : ۱۱۲۳	محمد فخری اصفهانی (ملک الشعراء
محمد شاه (مدوح رودکی) : ۱۰۳۹	شمس الدین) : ۳۶ ر . شمس فخری
محمد غزنوی (بین الدوله) : ۵۲۴ -	محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی متخلص بسروری
۵۲۵ ، ۵۶۲ ، ۵۹۸ ، ۶۰۲ ، ۶۰۵ ،	(حاج) : ۱۰ ر . سروری
۶۳۱-۶۳۲ ، ۶۵۱ ، ۶۵۴ ، ۷۹۰ ،	محمد کاظم (میرزا آقاسی) : ۴۹
۷۹۵-۷۹۶ ، ۷۹۷ ، ۸۰۲ ، ۸۱۷ ،	محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی : ۱۲
۸۲۷ ، ۸۴۷ ، ۸۶۴ ، ۸۹۴ ، ۹۰۵ ، ۹۱۱	محمد (ملا) کوه‌بشانی کرمانی شهید رابع :
۱۱۵۶ ، ۱۱۸۷-۱۱۸۹ ، ۱۱۹۸ ،	۲۸
۱۲۷۱ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۹۹-۱۳۰۳ ،	محمد مدوح مختاری (خواجه) :
۱۳۰۵ ، ۱۳۰۹	۶۲۰
محمد وحید زاده نسب ۴۸۰	محمد مفیدی مستوفی یزدی : ۸۷۹
محمدی شاعر : ۴۵۸	محمد ملک الکتاب (میرزا) : ۵۱۴
محمدیان : ۷۹۲۰۵۶۶	محمدیه (درم و در هم) : ۷۱ ،
مختار بکر : ۵۸	۱۲۰
مختاری ر . عثمان مختاری	محمد : ۸۴۷
مخلد بن حسین : ۲۸۳	محمد (ملک رکن الدین) : ۳۶
مخلد بن عمر : ۴۴۱	محمد (عمید) : ۱۳۰۳
مخلدی شاعر : ۱۱۳۵	محمد بن ابراهیم غزنوی (سیف الدوله) :
مدرس رضوی : ۹۶۴	۱۲۲۶
مدک نیر (چنگ زن) : ۵۰۶-۵۰۷	محمد بن سعید بن عبدالله ^۲ حسینی :

مزدك : ۲۰۸-۲۰۹	۱۰۱۰
مزدكى : ۲۰۹	مرادى ر. محمد بن محمد
مست ر. ذوالفقار على	سرازبه : ۲۱۰
مستشار اعظم ر. تقى	مرتضى حسين بلكرامى : ۸۲۹
المستعين بالله بن المعتمد : ۵۳۴، ۷	مرد (انسان اول) : ۱۲۶۱
مستغفرى : ۳۱۵	مردانه (زن اول) : ۱۲۶۱
مستوقى ر. محمد على	مرداويج بن زياردى لمى : ۴۸۶، ۳۸۶ ر.
مسعود (ابو منصور) : ۹۲۹ - ۹۳۰ ،	مرداويز
۹۳۳ ، ۹۳۶ ، ۹۴۷	مرداويزين زياركبلى : ۳۹۹ ، ۴۱۱ -
مسعود بن كامل السكك (ابو سعيد) :	۴۱۲ ، ۴۱۵-۴۱۸ ، ۴۲۲-۴۲۴ ، ۴۲۷
۲۱۲	ر. مرداويج
مسعود بن مسلم : ۲۱۹	مرزبان : ۲۶۸ ، ۲۶۹ - ،
مسعود بن و هسودان (اميرانو منصور	۳۱۵
ناصر الدين) : ۷۸۳-۷۸۴	مرزبان (از اجداد سامانيان) ،
مسعود سعد سلمان : ۵۸۲ ، ۶۱۱ ،	۳۱۶
۶۱۶ ، ۶۳۷ ، ۶۴۲ - ۶۴۳ ،	مرزبان مرو : ۲۴۷
۸۰۰ ، ۹۹۳ ، ۱۲۲۶ ، ۱۳۱۳ -	مرزبان بن تركسفى : ۱۳۹
۱۳۱۴	مرس (نام مغ) : ۱۱۶۳
مسعود سلجوقى (سلطان) ۱۱۲۳	مرغزى : ۱۱۸۱
مسعود غزنوى : ۹۲۳	مرواريدى شاعر : ۴۵۸
مسعود ر. على بن حسين	مروان (بنى) : ۸۰۲ ، ۹۲۰
مسعود مروزى شاعر : ۴۶۷ ، ۱۱۷۹ -	مروان بن حكيم : ۲۲۷
۱۱۸۰ ، ۱۲۶۹	مروان بن محمد : ۲۹۰
مسكور شاعر : ۱۰۸۸	مروانيان : ۲۸۲
مسكويه ر. احمد بن محمد	مروزى : ۹۸۵ ، ۱۱۸۱ ، ۱۲۶۱
مسلم بن زياد : ۲۱۷ ، ۲۴۱	مروزى شاعر : ۴۶۵ ، ۸۰۱ ، ۱۱۹۸ ،
مسلم بن سعيد بن اسلام بن زرعة الكلبي :	۱۲۱۷ ، ۱۲۱۹
۲۱۸	

معاذ بن مسلم : ۲۹۴ ، ۳۰۲-۳۰۳	مسلم بن ولید انصاری صریح القوانی :
معاذیان : ۳۴۶-۳۴۵	۱۰۱۷
معاویه بن ابوسفیان : ۲۱۶ ، ۲۲۲ ،	مسلم بن عبدالمک : ۲۱۸
۲۲۵-۲۲۶ ، ۲۳۲-۲۳۴ ، ۲۳۸-	مسیم بن زهر بن عرب بن مسلم الضبی .
۲۳۹ ، ۱۴۰۲	۳۰۳ ، ۲۱۹
معتز بن متوکل : ۲۲۱	مسیم بن عطا : ۷۱
معتصم . ۱۱۹ ، ۱۴۰	مسیبیه (درهم) : ۷۱
معتضدالله : ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۴۱ ،	مسیح : ۱۱۳۴-۱۱۳۵
۳۴۷ ، ۳۶۰ ، ۳۶۷ ، ۳۶۹	مسیلم بن عبدالمک : ۴۹۹
معمد (خلیفه) : ۱۴۰ ، ۳۲۵	مشقی بلخی : ۴۵۸
معمدالدوله ر. قرحاد میرزا	مشی : ۳۱۸
معد بن الیث صفار : ۳۷۷ ، ۳۸۱	مشیان : ۳۱۸
۳۸۲	مصحفی ر. غلامعلی
ممدوف بلخی : ۴۶۱ ، ۶۱۹ ر.	مصریان : ۱۰۴۲
محمد بن حسن	مصطفائی : ۱۱۸۱
ممدوفی بلخی : ۴۶۱ ، ۵۴۸ ، ۶۱۹ ،	مصطفی : ۶۶۲ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۸۱
۸۳۵ ، ۸۹۳ ر. محمد بن حسن	۱۲۸۴ ر. محمد بن عبدالله
ممدالدوله : ۴۲۵ ر. احمد بن بویه	مضر : ۸۲ ، ۲۵۵
ممدی سمرقندی (امیرالشعراء) . ۱۸-	مطرف بن محمد (وزیر اسفار و مرد آویز) :
۲۰ ، ۵۹۸ ، ۵۸۲ ، ۵۶۶ ، ۵۳۰ ، ۵۲۸ ،	۴۱۶ ، ۴۲۳
۶۰۲ ، ۶۰۶ ، ۶۱۷ ، ۶۲۰ ، ۶۲۸ ،	مطهر بن طاهر مقدسی : ۱۱۸۰
۶۳۰ ، ۷۸۲ ، ۷۹۲ — ۷۹۳ ،	مظفر (آل) : ۱۲۶۳
۷۹۷ ، ۷۹۹ ، ۸۰۶-۸۰۷ ، ۸۳۴ ،	مظفر ر. محمد بن مسعود
۸۸۴ ، ۹۵۳ ، ۱۰۲۹ ، ۱۰۳۴ ،	مظفر بن محتاج چغانی (ابوسعبد) : ۱۸ ،
۱۱۳۱ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۷۴ ،	۱۲۶۲-۱۲۶۳ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۸۱-
۱۲۹۵ ، ۱۳۰۳	۱۲۸۲ ، ۱۲۸۴
ممدعلی : ۲۹۰	مظفر علی اسیر (سید) : ۱۱

۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۱	معمری ر. ابوذرعه
۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۸، ۴۴۱، ۴۴۸،	معمری ر. ابوذرعه
۴۵۵ ر محمد بن احمد	معنوی بخارائی: ۱۱۷۳، ۱۱۷۹
مقدونی و مقدونیان: ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۳،	معین الفقراء: ۵۸ ر. احمد بن محمود
۲۰۵	مغ: ۹۴۶، ۹۸۰، ۱۱۶۲-۱۱۶۳،
مقله (بسر): ۷۹۱ ر. ابن مقله	۱۱۸۸، ۱۱۹۷
مقنع: ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۸-۳۰۰،	مغان (زبان): ۷۶
۳۰۲-۳۰۷، ۹۹۵، ۱۰۱۴	مغان ر. دروازه مغان و کوی و کوشک
مکتفی (علی بن معتضد): ۳۱۰، ۳۴۹،	مغان
۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۷	مغان بخارا: ۸۸، ۱۰۲
مکرم بن علاء (او عبدالله): ۸۰۱	مغ بجه: ۸۸۸
مکسره (درهم): ۱۱۹۰	مقنکه: ۸۸۸
ملاراده: ۴۷۱ ر. احمد بن محمود	مغل و مغول: ۳، ۱۲۱-۱۲۲، ۲۰۴،
ملک ر. حسین	۵۰۸، ۵۷۳، ۵۸۳، ۱۱۲۵ -
ملک الشعراء بهار: ۷، ۳۱، ۵۸، ۴۷۰،	۱۱۲۷
۴۷۹ - ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۸۷، ۹۶۴	مغلی (زبان): ۷۶
ر. بهار	مغیر بن عبدالله: ۲۶۳
ملک الکتاب ر. محمد	مفجع: ۱۲۴
ملک الکلام ر. عبد المجید	مفضل: ۲۵۵
ملکان (بنی): ۲۵۹۰	مفضل بن مهلب: ۲۱۷، ۲۵۵
ملک حمید: ۳۳۰ ر. نوح بن نصر	مقیدی ر. محمد
ملک رشید: ۳۳۰ ر. عبد الملك بن نوح	مقابل بن سلیمان قریشی: ۸۶
ملک رضی: ۳۳۰ ر. نوح بن نصر	مقتدر بالله: ۳۰۸، ۳۷۶، ۳۸۲،
ملک سدید: ۳۳۰ ر. منصور بن نوح	۳۸۶، ۳۸۷-۴۰۱، ۴۰۰
ملک سعید: ۳۳۰، ۳۸۸ ر. نصر بن	مقدسی: ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵،
احمد	۷۸، ۸۱، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱ -
	۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹،

ملکشاه سلجوقی (سلطان جلال الدین) :	منصور بن احمد سامانی : ۳۲۳، ۳۲۱ ، ۳۸۶
۷۹۹۰۷۹۲، ۶۲۰، ۵۹۸، ۵۶۶، ۱۹	
۱۰۳۴	
ملك موفق : ۳۳۰ ر عبد الملك بن نوح	منصور بن اسحق بن احمد سامانی
ملك مويده : ۳۳۰ ر عبد الملك بن نوح	(ابوصالح) : ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۷۷، ۳۷۸
ملان بن وهسودان روادى عضدى (ابونصر) :	۴۰۱، ۳۹۱، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۸
۶۸۰، ۶۷۸، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۲، ۶۶۰، ۴	۴۲۲، ۴۰۲
۷۰۳-۷۰۲، ۷۰۰، ۶۹۸، ۶۹۳، ۶۹۰	منصور بن اسمعيل بن احمد سامانی (ابوصالح)
۷۱۶، ۷۱۴-۷۱۳، ۷۰۹، ۷۰۷، ۷۰۵	۳۲۳، ۳۲۱
۷۳۸، ۷۳۶، ۷۲۴، ۷۲۳، ۷۲۰، ۷۱۸	منصور بن شركب (ابوطاهر) : ۲۲۱
۷۵۴، ۷۵۲، ۷۴۷، ۷۴۵، ۷۴۳، ۷۴۱	منصور بن عبد الملك بن نوح بن نصر بن
۷۸۷، ۷۸۶، ۷۸۴-۷۸۳، ۷۷۸-۷۷۷	احمد بن اسمعيل بن احمد سامانی (ابوصالح) :
۹۳۰	۵۲۰، ۵۰۱
ملان بن وهسودان (او منصور شرف الدين) :	منصور بن علي : ۳۹۴
۷۸۶، ۷۸۴-۷۸۳	منصور بن علي بن حسين مروروى : ۴۰۲
مناذره : ۲۱۰، ۲۰۶	منصور بن علي منطفي رازى معروف بدور
مناذره : ۱۸۶، ۱۷۲	(ابو محمد) : ۱۱۴۳، ۱۱۴۰
منتسكيو : ۱۶۴	منصور بن عمرو بن ابى الخرقاء : ۲۸۱
منتصر - اسمعيل - منصور و اسمعيل ابن نوح	منصور بن نوح (ابو القاسم) : ۴۳۶
المنتصر لآل رسول الله : ۴۰۵	منصور بن نوح بن منصور سامانی (ابو الجارث)
منتصر بن نوح بن منصور بن نوح سامانی	۸۱۸، ۵۳۵، ۴۳۶، ۳۳۰، ۳۲۳، ۳۲۲
(ابو ابراهيم) : ۳۲۲ ر اسمعيل منتصر و	۱۱۲۲-۱۱۲۱، ۱۱۱۹، ۸۳۴
اسمعيل بن نوح	منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی
منجم باشى : ۹۲۹، ۳۴۷	(ملك سيد ابوصالح) : ۳۲۳، ۳۲۲
منجيك ترمدى : ۶۳۵، ۵۳۹، ۱۸۰، ۲	۱۲۶۲، ۵۳۵، ۴۱۸، ۳۴۶، ۳۳۰
۱۲۶۴، ۱۱۵۶-۱۱۵۴، ۷۸۶، ۷۸۰، ۶۵۳	منصور بن يزيد بن منصور الحميرى : ۲۱۹
۱۳۰۱، ۱۲۹۹، ۱۲۷۹	منصور دوانقى (ابو جعفر) : ۸۳ ،
منصور : ۴۲۱، ۴۱۹، ۳۹۷	۲۰۲
منصور (نام فردوسى) : ۱۳۰۴	منصور قرا تكيبن : ۳۶۴
منصور بن احمد بن اسمعيل سامانی (ابو	منطقى ر منصور بن دى
صالح) : ۴۲۲-۴۲۱، ۴۱۹-۴۱۸، ۳۹۷	منوچهر : ۳۱۷، ۱۲۶
	منوچهر بن شاور شادى : ۱۳۰۷

مولوی ر. جلال الدین بلخی	منوچهر بن قابوس بن وشمگیر (امیر فلک
مولیان ۹۵۳	الهمالی) : ۷۸۲
مولیان بخارا : ۵۳۶	منوچهر بن وهسودان (امیر ابوالهیجا) :
مولیان سمرقند : ۵۳۶	۷۸۴-۷۸۲
مولی صندلی : ۳۷۸ ر. محمد بن هرمز	منوچهری دامغانی : ۱۸ ، ۹۰۰ ر.
موهان خقان : ۱۸۱	احمد بن هوض
موهان خان : ۱۸۱-۱۸۲	منهاج سراج : ۹۵۳
موهل (ژول) : ۸۳۷، ۹۲۲	منشی ر. احمد بن علی
موهوتو : ۱۸۸، ۱۹۰۰	موبد : ۲۰۷-۲۰۸، ۹۹۰، ۱۰۹۹، ۱۲۳۹، ۱۲۵۲،
مهدی بن حماد بن عمرو الذهلی : ۹۰	۱۳۰۲
مهدی بن منصور (خلیفه عباسی) : ۸۹،	موبدان . ۸۸۸
۲۹۴-۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۳۰۷، ۳۰۰ ،	موبدان موبد : ۲۰۶
۶۹۲ ر. محمد	مورد ر. منصور بن علی
مهرداد دوم : ۱۶۵	مورله : ۸۳۰، ۸۲۸
مهرگان : ۶۴۴ ، ۷۰۲ ، ۹۸۷ ،	موریس : ۱۷۸
۱۲۷۸	موسس خورنی : ۱۴۹
مهرتی : ۱۰۶۶ ، ۱۱۰۵	موسه : ۸۵۴
مهل بن ابی صفره : ۲۱۷ ، ۲۳۲ ،	موسه یان . ۱۹۶
۲۴۴-۲۴۵ ، ۲۴۶-۲۴۷ ، ۲۷۲	موسی : ۱۷۹ ، ۲۹۶ ، ۳۰۳ ، ۶۳۳ ،
میخائیل سربانی : ۱۷۸ ، ۱۹۷، ۱۸۷	۱۲۸۸، ۱۱۲۲، ۱۰۲۷، ۷۴۹ ر. موسی
میدانی ر. کمال الدین	عمران
میر خوند : ۸۵۹ ر. محمد بن خاوندشاه	موسی السراج : ۲۹۰
میرزا بک خاکی : ۸۲۸	موسی عمران : ۷۰۸، ۶۱۱ ، ۱۰۰۹
میر شهید : ۴۸۹	ر. موسی
میخائیل : ۱۰۴۹	موفق ر. حسن بن محمد
میخائیل بن جعفر : ۳۳۰	موفق (استاد) : ۷۸۳
میکنده ر. عبدالجسین	الموفق بالله (ابو احمد) : ۱۰۵، ۲۲۱، ۳۵۳
میلتون : ۹۰۶	موفق بن علی هروی (ابو منصور) : ۱۹،
مینوی ر. مجتبی	۱۳۰۶
میهم بن رونک : ۴۸۱-۴۸۲	مولا (جلال الدین) بلخی : ۹۸۴

ن

نابغه اندیانی : ۸۱۳
 نادر علی حسینی بن میرزا محمد کاظم شهر
 بهیرزا آقاسی نقاش : ۴۹
 نازاریان : ۸۹۹
 ناساولیس ر . لیس
 ناشر : ۱۲۴
 ناصر الدین ر . مسعودین و هسودان
 ناصح بن ظفر بن سعد منشی جرفادقانی
 (ابوالشرف) : ۵۷۴
 ناصر خسرو قبادیانی سرودی : ۲ ،
 ۵۴۵ ، ۵۴۹ ، ۵۵۵ ، ۵۹۸ ، ۷۸۰ ،
 ۷۹۵ ، ۹۲۷ ، ۹۷۲-۹۷۳ ، ۱۱۵۳ ،
 ۱۱۵۵ ، ۱۱۹۷-۱۲۰۱
 ناصر کبیر : ۳۷۰-۳۷۱ ، ۴۰۷ ر .
 حسن بن علی
 سار علی (موای) . ۲۵
 نجانی ر . محمود بن عمر
 نجار شاعر : ۴۵۸
 نجم الدوله (حاج) : ۱۰۷۶ ، ۱۲۲۵
 نجمی ر . اردشیر بن دیلم سار
 نجیح طولونی : ۴۰۰
 ندرت : ۸۳۱ ، ۸۳۴-۸۳۵ ، ۸۴۳
 ر . علی فطرت
 نرسس : ۱۹۸
 نرسی : ۱۹۸-۲۰۰
 نرسی (ار اجداد ساایان) . ۳۱۶
 نرن : ۱۶۶
 نرشیخی : ۹۵۵ ، ۱۱۱۲ ر . محمد بن جعفر

نستوری : ۲۰۰ ، ۲۰۳
 نصاری : ۱۲۱ ، ۱۴۲ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۷ ، ۵۸۷ ر . ترسیان
 نصر آبادی ر . محمد طاهر
 نصرالدین : ۸۳۳
 نصر الدین احمد سامانی (امیر) :
 ۴۷۲
 نصرالله بن عبدالحمید منشی شیرازی :
 ۵۷۶ ، ۵۸۵-۵۸۸
 نصرالختاری : ۳۱۰
 نصر بن ابراهیم طه حاج خان (ملک شمس الدین) :
 ۵۳۵
 نصر بن احمد (از سپاهیان نصر بن احمد
 سامانی) : ۴۳۱
 نصر بن احمد بن اسد سامانی (ابوالحسن) ،
 ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳-۳۲۶ ، ۳۲۸-۳۲۹ ،
 ۳۳۱ ، ۳۳۵-۳۳۷ ، ۳۵۰ ، ۳۵۲-۳۶۰
 نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی (ملک سعید)
 ۲ ، ۴ ، ۳۸ ، ۸۹ ، ۹۲-۹۳ ،
 ۳۲۱-۳۲۳ ، ۳۲۹-۳۳۱ ، ۳۸۵-۳۸۶ ،
 ۳۸۸-۳۹۴ ، ۳۹۶-۴۰۴ ، ۴۰۶-۴۱۲ ،
 ۴۱۴-۴۱۵ ، ۴۱۸-۴۳۵ ، ۴۳۸-۴۳۹ ،
 ۴۵۵-۴۵۶ ، ۴۷۰-۴۸۰ ، ۴۸۷ ،
 ۴۹۲-۴۹۴ ، ۴۹۸-۵۰۱ ، ۵۰۵-۵۰۹ ،
 ۵۱۲ ، ۵۱۴ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵-۵۲۷ ،
 ۵۲۹-۵۳۲ ، ۵۳۸-۵۵۵ ، ۵۶۰-۵۶۱ ،
 ۵۶۳-۵۶۴ ، ۵۶۶-۵۷۰ ، ۵۷۲-۵۸۰ ،
 ۵۸۳-۵۸۵ ، ۵۸۸ ، ۵۹۳ ، ۵۹۸ ،
 ۶۰۱ ، ۷۷۷ ، ۷۸۴ ، ۷۸۹-۷۹۲ ،
 ۸۸۱ ، ۸۹۸ ، ۷۹۵-۸۰۵ ، ۸۰۶-۸۰۷ ،
 ۸۱۵ ، ۸۱۷-۸۱۸ ، ۸۲۲-۸۲۴ ،

محمد آل میران	۸۲۶ ، ۸۳۲ ، ۸۳۴ ، ۸۳۶ - ۸۳۹ ،
نظام الدین وزیر : ۴۹۶ ، ۷۹۸	۸۴۴ - ۸۴۷ ، ۸۵۲ ، ۸۵۴ - ۸۵۵ ،
نظام الملك طوسی (خواجه) : ۳۷۳	۸۵۸ - ۸۶۰ ، ۸۶۳ ، ۸۶۵ - ۸۶۶ ،
۵۹۸ ، ۶۰۲ ، ۷۹۹ ، ۸۹۴	۸۷۰ ، ۸۷۳ - ۸۷۴ ، ۸۸۰ - ۸۸۱ ، ۸۸۵ ،
نظامی مروزی ر. احمد بن عمر	۸۹۰ ، ۸۹۲ ، ۸۹۴ ، ۸۹۶ ،
نظامی گنجوی : ۵۸۲ ، ۱۲۵۲	۸۹۸ ، ۹۰۱ - ۹۰۳ ، ۹۰۷ - ۹۰۹ ،
نظامی نیشابوری ر. حسن بن محمد	۹۱۴ - ۹۱۶ ، ۹۱۹ ، ۹۲۲ ، ۹۲۷ - ۹۲۸ ،
نظیری بخارایی : ۸۷۸	۹۵۱ ، ۹۵۷ ، ۹۸۸ ، ۱۰۷۶ - ۱۳۱۲
نعمان : ۷۲۴ ، ۷۵۰	نصر بن اسحق (ابو الحسن) : ۳۷۶ ، ۳۷۹
نعمان بن مقرن : ۱۹۶	نصر بن اسمعیل بن احمد سامانی : ۳۲۱ ، ۳۲۳
نعمین سهل : ۲۹۹	نصر بن خالد بن بنیات : ۳۰۸
نکیسا : ۵۳۸	نصر بن سیار الکنتانی : ۲۱۸ - ۲۱۹ ، ۲۵۳ ،
نوا (درویش) : ۴۶۰	۲۵۶ ، ۲۷۸ - ۲۸۲ ، ۲۹۲
نواهی : ۱۱۴۶	نصر بن عید الملك : ۳۳۰
نوائی ر. علی شیر	نصر بن محمد استغنائی نیشابوری (ابو المظفر) :
نوح : ۱۱۷۹ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۶ ، ۱۲۹۷ ، ۱۱۲۲	۴۵۷ ، ۵۲۲ - ۵۲۳ ، ۵۶۸ - ۸۲۶ ،
نوح بن اسد : ۱۱۹ ، ۳۱۹ - ۳۲۱ ،	۱۳۰۱ - ۱۳۰۲
۳۲۳ - ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۷۰	نصر بن محمد بن مت : ۳۸۶
نوح بن عبد الملك بن نوح : ۱۲۶۱	نصر بن مسعود بن ملان سامانی : ۹۴۴
نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی	نصر بن ناصر الدین سبکتگین (امیر
۳۲۲ - ۳۲۳	ابو المظفر) : ۶۵۱ ، ۶۵۴ - ۶۵۵ ،
نوح بن نصر بن احمد سامانی (ملك حمید	۱۱۵۶ ، ۱۳۰۵
ابو محمد) : ۳۲۱ - ۳۲۳ ، ۳۳۰ ،	نصر بن نوح : ۸۳۳
۴۳۲ ، ۳۷۱ ، ۴۳۶ - ۴۳۷ ، ۵۱۴ ،	نصر الدین (ملك) : ۳۶
۵۲۰ - ۵۲۱ ، ۵۷۱ ، ۸۱۸ ، ۸۲۴ ،	نصر خان بن طمغاج خان : ۵۳۵
۸۲۶ ، ۸۶۱ ، ۹۵۱ ، ۱۲۳۳ ،	نصیر الدین (ملك) : ۳۶
۱۲۴۰ ، ۱۲۶۱	نصیر الدین محمد طوسی (خواجه) : ۱۱۱ ، ۱۱۶۶
نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامانی	نصیر بن محمد نیشابوری (ابو المظفر) :
(ملك رضی او القاسم) : ۳۲۲ - ۳۲۳ ،	۵۲۲ - ۵۲۳ ، ۸۲۶
۳۳۰ ، ۳۷۱ ، ۴۳۶ ، ۵۱۶ ،	نصیر بن نوح سامانی (امیر) : ۴۷۲
۵۲۰ - ۵۲۱ ، ۵۹۴ ، ۸۰۳ ، ۸۱۸ ،	نظام الدین ر. احمد بن محمد صالح و

وافی او الفوارس : ۸۳۳	۸۲۴ ، ۸۲۶ ، ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷
واله : ۴۶۰ ، ۸۰۹ ، ۸۳۳ ،	۱۱۱۹ ، ۱۱۲۱ - ۱۱۳۲ ، ۱۱۳۸
علیقلی خان ۸۲۶ ، ۸۳۹ - ۸۴۴ ، ۸۶۲ ر.	۱۱۶۹ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۶۸ -
وامپی (آر. پنیوس) : ۲۷۷	۱۲۶۹ ، ۱۲۷۳
وامق : ۷۱۹	نوح ملک : ۱۲
وجیه الدین بن علی زکی : ۴۹۶ ، ۷۹۷	نوذر : ۱۱۴۵
وحشی : فقی . ۲۶	نورالدین ر. محمد بن محمد و عبدالرحمن جامی
وحید دستگردی : ۴۸	نوروز : ۸۸ ، ۱۰۳ ، ۴۷۳ ، ۶۴۴
وحید زاده : ۴۸	۷۰۲ ، ۷۲۲ ، ۷۵۰ ، ۱۰۵۱ ،
وذاری (بارچه) : ۱۰۱۰	۱۱۰۷ ، ۱۱۹۳ ، ۱۲۱۶ ، ۱۲۸۰
وردان خدایه : ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۶۱ .	نوروز کشاورزان : ۱۰۳
۳۱۳ ، ۲۶۲	نوروز مغان : ۱۰۳
ورشنه : ۳۱۶	نوشرد (از اجداد سامانیان) : ۳۱۶
ورقاء بن نصر الباهلی : ۲۴۸ - ۲۴۹	نوشروان . ۷۱۱
وزیر بن ایوب بن حسان ۱۳ ، ۲۵۵	نوشیروان ر. خسرو اول
وساؤین : ۱۶۶	نولدکه : ۸۸۳ ، ۸۸۶ ، ۹۲۱
وسپرد (خلختا) ۳۴ ، ۸۳۰ ، ۸۶۵	نوهویو : ۱۹۱
وشمگیر بن زیار : ۳۸۶ ، ۳۹۹ -	نویری : ۱۰۱۰
۴۰۰ ، ۴۱۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۷ -	نیاشا : ۱۱۸۴
۴۳۰ ، ۱۱۳۹	نیزک طرخان : ۲۵۷ - ۲۵۸ ، ۲۶۰ - ۲۶۵
وشیکه (کنیز ابو مسلم) : ۲۸۸	نیشابوری : ۱۱۳۶ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۴
وفائی ر. حسین	نیشابوری (شاعر) : ۱۳۰۴
وکیع بن حسان بن قیس غسانی (اوالمطرف) :	نیکلسن (رفسرد کتر آ. ر.) : ۷ ، ۱۱۲۸
۲۷۳	نیلی خاقان : ۱۸۲
ولانین . ۱۷۷ ، ۱۸۶	نی نیه سه : ۱۹۸
ولد چلی : ۳۹ ، ۵۳ ، ۸۱۱	
ولف (ف) : ۸۸۳	
واوالجی : ۱۱۳۶ ، ۱۱۴۶ ر. محمد بن صالح	
ولی ر. محمود خوارزمی	
ولید بن عبدالملک : ۱۳۰ ، ۲۰۲ ،	
۲۷۰ - ۲۷۲ ، ۲۹۰	

و

وائق بالله (خلیفه) ۳۲۴

وارن : ۱۶۵

واصل بن عمرو : ۲۷۹ - ۲۸۰

هاید (او) : ۴۴۰	ولید بن نهیک (ابوحزابه) : ۲۴۶
هبة الله ر. اسمعیل	ون تی : ۱۷۷
هخامنشی : ۱۱۳ ، ۱۴۳ ، ۱۵۲	ووتولو : ۱۹۰
هخامنشیان : ۱۳۰ ، ۱۵۱	ووتیه یاله تئوخان : ۱۹۱
هدایت ر. رضاقلی	ووستنفلد (دکتر فردیناند) : ۴۷۴
هراس : ۱۵۴ ، ۱۶ ، ۹۰۷ ، ۸۵۳	وونوشه بی : ۱۹۰
هراکلیوس : ۱۹۵ ، ۱۹۷	وو هو : ۱۹۳
هرتل (ر) : ۹۱۰	وهسودان (امیر) : ۷۱۳ ، ۷۸۷
هرثمه بن اعین : ۲۲۰ ، ۳۲۳ - ۳۲۴	وهسودان بن محمدروادی (امیر سیف الدوله
هردت : ۱۴۴ ، ۱۵۱	و شرف المله او منصور) : ۸۷۳ -
هرقل : ۱۹۵	۷۸۴ ، ۹۳۰ ، ۹۳۶ ، ۹۴۷
هرمز (سردار انوشیروان) : ۱۷۳	وهسودان بن مملان : ۷۸۴
هرمز بن انوشیروان : ۳۱۵	وهسودانیان : ۷۸۴
هرمز داس : ۱۷۳	ویرقیل : ۱۵۴ - ۱۵۵ ، ۱۵۸ - ۱۶۰
هرمز چهارم : ۱۷۳	ویشانسف : ۱۲۴
هرن (یاول) : ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۰ - ۲۱ ، ۵۴۰ ، ۵۹۳ - ۵۹۴	ویشنو-ارماه : ۵۸۶
۷۷۴ - ۷۷۵ ، ۸۸۳ ، ۸۸۵ ، ۸۹۵	ویلسن (سر آرنولد) : ۷
۸۹۷ - ۸۹۸ ، ۹۰۰ ، ۹۰۳ ، ۹۰۵	ویلن : ۸۵۴
۹۰۸ ، ۹۱۰ - ۹۱۱ ، ۹۲۳	ه
هرودین : ۱۸۶	هاروت : ۷۰۰ ، ۷۱۵ ، ۱۰۷۰
هروستدان گیلی : ۴۱۱ - ۴۱۲	هارون الرشید : ۱۳۱ ، ۳۲۳ ، ۳۰۳ - ۳۲۴
هرون الرشید : ۷۱ - ۷۲ ، ۹۲ ، ۱۳۱	۳۲۴ ، ۱۱۵۰ ر. هرون الرشید
۲۰۳ ، ۳۲۳ - ۳۲۴ ر. هارون الرشید	هارون بن سباوش : ۲۷۹
هرون بن غریب : ۴۱۴	هاشم بن حکیم (مقنع) : ۲۹۳ ، ۲۹۵ - ۲۹۶
هرون پرام : ۴۱۲ - ۴۱۳	هاشمی ر. علی احمد خان
هروی : ۱۲۶۱	هاسر (وزف فن) : ۸۲۲ ، ۸۳۴ ، ۸۳۹ ، ۸۶۴
هستودان (ابومنصور) : ۹۲۷ ، ۹۲۹	هانزی : ۸۵۸
هشام السائب الکلبی (ابومنذر) : ۱۳۰	هانزیال (آرکادی) : ۸
هشام بن عبدالمک بن مروان : ۲۷۸ ، ۲۸۲	هان بن هانی : ۲۷۵
هفدال : ۱۷۰	هاوارد (مستر) : ۷
هفتالیت : ۱۷۰ ، ۱۸۳ - ۱۸۴	

هفستین : ۱۴۶-۱۴۷	هرونک نو : ۱۶۷ ، ۱۷۹
هلویا : ۱۶۳	هییه بی نالو : ۱۹۳
همر : ۱۶۴ ، ۸۰۴ ، ۸۴۷۰۸۳۱	هییه لی خاقان : ۱۹۳
۸۷۶،۸۶۰، ۸۸۵، ۸۹۸، ۹۰۶، ۹۰۷، امپروس	ی
هندو : ۱۶۷ ، ۴۷۸ ، ۸۳۴،۵۶۵	
۱۰۳۸، ۱۱۶۷، ۱۲۲۶، ۱۲۴۹، ۱۲۹۰	
هندواروپائی : ۱۵۱	یاجوج : ۶۳۳
هندوان یعقوبی : ۴۷۹	یاخستان : ۳۷۰
هندوین محمد بن هندو اصفهانی (زین - الملك ابوسعید) : ۵۲۸	یاسمی ر. رشید
هندوسگائی : ۱۰۵۳-۱۰۵۵، ۱۶۱-۱۶۳	یاقوت : ۱۷۹
هندی : ۱۵۰ ، ۱۵۵ ، ۴۹۷، ۵۸۶،	یاقوت (حکمران فارس) : ۴۲۳
۶۳۴-۶۳۳ ، ۶۵۹ ، ۸۰۳-۸۰۴	یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی
۸۷۴ ، ۸۸۶ ، ۹۱۰	(شهاب الدین ابو عبدالله) : ۵۸ ، ۵۶ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۱۲۴ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۸۸ ، ۳۱۵ ، ۴۵۴ ، ۴۶۳ ، ۵۰۰ ، ۵۱۰ ، ۵۱۴ ، ۵۱۸ ، ۹۰۰
هندی (نیغ) : ۱۲۷۶	۱۲۲۴ ، ۱۳۱۰-۱۳۱۱
هنری ر. رضا	یان (دکتر) : ۸۳۰
هوا : ۱۸۳	یان کاوچین : ۱۵۶
هوار (کلمان) : ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲	یانک تی : ۱۸۸
هوان چوانک : ۷۶	یتا : ۱۸۳
هوشکا : ۱۵۶	یحیی بن احمد بن اسد سنه و (اوزکریا) :
هوشنک : ۳۱۸	۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۸ ، ۳۵۳
هوشنک (ازاجداد سامانیان) : ۳۱۸	یحیی بن احمد بن اسمعیل سامانی (اوزکریا) :
هومر ر. همرو امپروس	۳۹۷ ، ۴۱۳ ، ۴۱۸-۴۲۲ ، ۴۳۱
هون : ۱۷۰	یحیی بن اسد : ۳۱۹ ، ۳۲۱-۳۲۳
هون سفید : ۱۷۰	۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶
هوئی هه : ۱۹۲-۱۹۳	یحیی بن اسمعیل بن احمد سامانی (اوزکریا) :
هوئوژوچه : ۱۹۶	۳۲۱ ، ۳۲۳
هوئوین کیون وانک : ۱۹۱	یحیی بن خالد ب. مکی : ۱۱۴۹-۱۱۵۰
هباطله : ۱۶۹-۱۷۱ ، ۱۷۳، ۱۷۵	یحیی بن زیدویه : ۲۷۷
۱۸۴-۲۰۸	یحیی بن نصر بن احمد سامانی : ۳۲۱، ۳۲۳، ۴۴۳
هیرید : ۱۲۳۹	یحیی بن یعمر الدوانی : ۲۴۶
هیرن : ۱۶۵	یزدگرد : ۱۳۰

یمانی (آهن آب داده) ۱۲۷۶	یزدگرد سوم (یزد گرد شهریار)
یمانی (تحقیق) : ۱۰۰۹	۱۷۵، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۷۰، ۳۹۵
یمانی : ۲۲۶	یزدکری (تاریخ) ۱۱۲۷
یمین الدوله ر. محمود غزنوی	یزدی (پارچه) ۸۶،
یمینی : ۸۰۲، ۸۹۵، ۱۱۱۵	یزید الناقص (یزید بن ولید) : ۱۳۰،
یوستی (فردباند) ، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۲	۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳
یوسف : ۴۰۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۶۹۷	یزید بن زیاد : ۲۴۵ - ۲۴۶
، ۷۰۳، ۷۳۵، ۸۵۲، ۸۷۰، ۹۹۵	یزید بن غورك : ۹۰
۱۰۲۸، ۱۰۴۲، ۱۰۶۷، ۱۲۸۰	یزید بن معاویه : ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰
یوسف بن ابی الساج : ۴۰۹	۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۱۱۲۳
یوسف بن اسحق وزیر (ابو منصور) : ۵۰۱	یزید بن مهلب : ۲۱۷، ۲۷۲، ۲۷۳
یوسف بن عمر بن شیرمه ۲۱۸	یزید دوم : ۲۱۸
یوسف بن ناصر الدین سبکتین (امیر ابوعقوب)	یسار (برادر ابو مسلم) : ۲۹۲
۵۹۸، ۷۹۵	یسار (پدر ابو مسلم) : ۲۸۷
یوسف جامی (ضیاء الدین) ۳۴	یعقوب : ۵۴۶، ۶۹۷، ۹۹۶، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰
یوسف عروضی ۴۵۸	یعقوب بن احمد بن اسد سامانی (ابو یوسف) :
یوسف علی خان بن غلامعلی ۸۲۹، ۸۷۹	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۶
یوکوشاد : ۱۹۳	۳۵۶، ۳۶۶
یول کردیه : ۱۸۶، ۱۹۹	یعقوب بن احمد بن اسماعیل سامانی :
یونانی ۱۱۳، ۱۴۴ - ۱۴۵، ۱۴۸	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۸۶
۱۵۱ - ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲ - ۱۶۶	یعقوب اسد بن احمد سامانی (ابو یوسف) ۳۵۶
۱۶۹ - ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۷	یعقوب بن اسرائیل بن ابی السمیع باردیزی
۲۰۵، ۵۴۲	(ابو اسحق) : ۴۵۱
یوئتی : ۱۵۵	یعقوب بن لیث صفاری : ۲۲۱، ۳۱۰
یوئن لی چن : ۱۹۳	۳۲۵، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۳
یوئهیچی : ۱۶۷، ۱۷۰	۵۶۷، ۵۹۶، ۱۲۸۲
یوئهیچی ۱۵۵	یعقوبی : ۸۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲
یبه طاء : ۱۷۰	۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، احمد بن ابی یعقوب
یهود : ۶۹-۶۸، ۱۲۰، ۱۶۴	یعقوب ر. کوشک و قصر یعقوب و هندوان یعقوبی
یی بی تولو خاقان ۱۹۳	یمان بخاری : ۴۴۸
یی بی شه کوئتی ۱۹۲	یمان خدیف : ۴۸۲
یی سه سه : ۱۹۵	یمانی : ۶۱۱
یی کولی شه بی بی خاقان : ۱۹۲	

فهرست نامهای جاها

آلتائی (کوه) : ۱۷۹ - ۱۸۰ ، ۱۸۲	آبسکون : ۴۷۲ ، ۷۱۸ ، ۱۰۶۷
آلمان : ۷ ، ۵۸۶	آتشکده : ۲۷۰ ، ۱۰۷۵ ، ۱۱۴۴ ، ۱۲۷۵
آمد : ۲۹۰	آتشکده بخارا : ۸۲ ، ۸۷ ، ۱۰۲
آمل (مازندران) : ۳۴۳ ، ۳۴۷	آتشکده رامش : ۱۰۲
۳۷۰ - ۳۷۱ ، ۳۸۰ - ۳۸۱ ، ۴۰۶	آج والا : ۱۱۴
۴۱۳ - ۴۱۲	آخرون : ۲۵۵ - ۲۵۶
آمل (ماوراءالنهر) : ۲۵۸ ، ۲۵۶	آذربایجان : ۱۹ ، ۴۰ - ۲۸۸
۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۷۵	۳۱۵ ، ۴۱۶ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹
آملی : ۲۸۳ ، ۳۰۲ ، ۳۱۱ ، ۳۵۴	۷۸۲ - ۷۸۴ ، ۷۸۷ ، ۹۲۷
۵۲۸ ، ۹۰۹ ، ۱۰۲۹	۱۳۰۶ - ۱۳۰۷
آمویه : ۱۲۶ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱ ، ۳۴۵	آذربایگان : ۷۷۹
۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۶۲ ، ۳۶۴	آذربیزین : ۷۱۸
آناطولی : ۸۱۴	آریان : ۱۴۹
آنی : ۱۳۰۷	آسیا : ۱۵۰ - ۱۵۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹
ابارکت : ۱۳۸	۸۰۴ ، ۱۷۱
ابجاز : ۱۱۹۴	آسیای صغیر : ۱۵۳ ، ۲۰۵ ، ۴۳۹
ابهر : ۱۳۷ ، ۱۳۹	آسیای غربی : ۱۵۱ ، ۱۵۳
۴۳۹ ، ۴۱۲ - ۴۱۱ ، ۳۶۹	آسیای مرکزی : ۱۵۳ ، ۱۷۱
ابرشهر : ۱۵۰	۱۷۶ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵ ، ۲۷۷
اخیسکت : ۲۵۶	آق طاق : ۱۸۶
اران : ۱۹ ، ۲۰ ، ۷۳۸ ، ۷۷۵	آکسفرد : ۷

۸۱۱، ۷۷۹، ۵۴۰، ۳۴۷، ۵۸ -	۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۷، ۹۲۶،
۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۶، ۱۱۲۸	۶-۱۳-۱۳۰۷
استخر ۱۹۵، ۴۲۳ ر، اصطخر	اربلجن : ۱۴۱، ۳۰۳
استرآباد : ۴۰۷ - ۴۰۸، ۴۸۶	ارجیه ۹۶
اسحق آباد ۴۲۸	اردبیل ۷۸۷، ۷۷۹، ۷۱۲، ۷۰۹
اسروشنه : ۱۱۶، ۶۶، ۱۲۸، ۱۳۵،	ارسلان داغ : ۱۱۴
۱۳۸، ۱۷۶، ۲۷۴، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷،	ارقود : ۹۷
اسفراین : ۴۲۶	ارک بجارا : ۸۷
اسکارن ۴۵۲	ارم : ۷۲۰، ۸۱۱
اسکجکت ۱۰۵ - ۱۰۷، ۲۲۲	ارمنستان ۱۶۰، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۰۷،
اسکندریه ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷	۱۳۰۷
اسکور پور ۱۴۹	ارمیش ۱۲۷
اسمعیلیه (مقبره) ۴۴۶	ارمیه : ۷۷۹
اسمیشن : ۴۵۲	ارک (رود) : ۱۵۰
اشتاخنج ۱۵۳	اروان : ۱۰۹، ۱۱۱
اشترآزبورک ۸۴۷، ۸۷۸، ۸۸۶،	اروپا ۴، ۲۹، ۳۴، ۴۹، ۱۶۹،
۹۲۴	۴۳۹ - ۴۴۰، ۵۴۱، ۸۰۴، ۸۲۰،
اشتیحن : ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۰ - ۱۴۱،	۸۵۷ - ۸۵۸، ۸۷۱، ۸۹۵، ۹۲۴،
۳۵۳ - ۴۵۲ - ۴۵۳	ارومیه ۷۷۹
اشل (کوهستان) ۲۳۷	اروند ۶۲۷، ۱۱۰۰
اصطخر ۷۰ ر، استخر	اریامیشن : ۷۴، ۱۰۱
اصفهان ۲۸، ۳۱، ۱۳۱، ۲۸۷ -	اسبک ر . درواره
۲۹۰، ۲۹۲، ۳۱۴، ۳۹۹، ۴۱۷ -	اسبجاب ۱۱۶، ۳۳۳ - ۳۵۶،
۴۱۸، ۴۳۵، ۵۲۸، ۸۰۷، ۱۱۳۲،	۳۹۸، ۴۰۸، ۴۲۲
۱۳۰۵	اسییشاب : ۱۱۶
اعظم گده ۴۴، ۸۰۴	اسبایا : ۵۸۶
اغدون : ۴۴۹	استانبول : ۲۲ - ۲۴، ۳۹ - ۴۰،

۸۵۸ ، ۸۶۳ - ۸۶۴ ، ۸۶۸ ، ۸۶۹	اغزون : ۴۴۹
انوشادندو : ۳۷۱	افرخش : ۴۵۰
اوپوقار : ۱۱۱	افریقا : ۱۲۷ ، ۳۱۲
اوپسالا : ۴۴۰	افشنه : ۱۰۱
اوده : ۸۲۵ ، ۸۲۷ - ۸۲۹	افشینک, ر. دروازه
اورشت : ۲۵۶	افشینه : ۱۲۹ ، ۲۷۶ ر. دروازه
اورمیه : ۷۷۹	افغانستان : ۸۵۷
اوشر : ۱۰۱	اکره : ۹۳۱
اوفر : ۱۱۶ ، ۱۳۷	الان : ۷۶۶ ، ۷۸۷
اوق : ۴۹۰ - ۴۹۱	الذر : ۱۰۸ ، ۱۱۱
اوقاف کب ر. کب	الموت (قلعه) : ۴۱۳ ، ۴۱۶
ایتالیا : ۸۵۶ ر. ایتالیا	الکساندرشته : ۱۱۳
ایران : ۱ - ۳ ، ۷ ، ۱۰ ، ۲۸ ، ۳۰	امالقری : ۱۵۱
۲۹ ، ۳۴ - ۳۵ ، ۳۷ - ۳۸ ، ۴۱	امر : ۱۵۰
۴۳ - ۴۴ ، ۴۹ ، ۵۹ - ۶۰ ، ۶۸	امریکا : ۸۲۰
۶۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ - ۱۱۵ ، ۱۲۰	انب : ۱۱۱
۱۲۲ ، ۱۴۲ - ۱۴۴ ، ۱۴۹ - ۱۵۲	انجافین : ۴۵۰
۱۵۸ ، ۱۶۲ - ۱۶۴ ، ۱۶۹ - ۱۷۵	انجمن آسیائی بنگاله : ۲۴ ، ۳۳
۱۸۲ - ۱۸۷ ، ۱۹۴ - ۱۹۷ ، ۱۹۹	انجمن آسیائی همابونی : ۸۲۷ ، ۸۲۹
۲۰۰ ، ۲۰۳ - ۲۱۲ ، ۲۲۲ ، ۲۶۲	۸۴۳ ، ۸۸۰ ، ۹۱۸ ، ۹۵۴
۲۷۲ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۱۴	انداق : ۴۵۳
۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱	اندالك : ۴۵۳
۳۴۶ - ۳۴۷ ، ۳۹۵ ، ۴۳۳ - ۴۳۹	اندجان : ۳۸۸
۴۴۰ ، ۴۵۵ ، ۴۶۵ ، ۴۷۶ ، ۴۸۶	اندرباب : ۴۳۹
۴۹۱ ، ۴۹۳ ، ۴۹۶ ، ۴۹۹ ، ۵۰۱	اندیار کشفمان : ۱۰۹
۵۰۳ ، ۵۰۶ - ۵۰۸ ، ۵۱۱ ، ۵۱۶	اندیزی : ۱۰۱
۵۳۱ ، ۵۳۷ - ۵۴۱ ، ۵۴۵ ، ۵۵۴	انگلستان : ۷ - ۸ ، ۵۸۶ ، ۸۵۷

ایسوانه : ۶۲
ایطالیا : ۵۸۶ ر. ایطالیا
ایلاق : ۶۶
ایکاریوس (رود) : ۱۶۵
ایوان کسروی : ۱۰۷۵ ، ۶۱۹

ب

باب‌الابواب : ۳۳
باب‌الجامع : ۷۸
باب‌السهله : ۷۸-۷۹
باب‌الشیخ‌الجلیل ابی‌الفضل : ۹۵
باب‌الطاق : ۱۳۲
باب‌دستان : ۴۵۳
بابش : ۴۵۰
باب‌کس (محلّه سمرقند) : ۴۵۳
بابل : ۱۰۲۷ ، ۵۴۲ ، ۱۴۳
باختر : ۱۱۴ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳
۱۵۵ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۱۷۱
۸۵۴ ، ۸۴۹
بیاختری : ۱۵۲
بیاختریان : ۱۱۲ ، ۱۵۰ ، ۱۵۷
۱۵۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۹۵
بادغیس : ۱۸۳ ، ۲۵۷ ، ۴۷۶ ، ۵۲۶
۵۲۷ ، ۵۳۹ ، ۵۳۰ ، ۵۸۰ ، ۸۰۵
۱۱۱۸
باد‌کوبه : ۳۲

۵۵۸-۵۵۹ ، ۵۶۲ ، ۵۷۸ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴
۵۸۷ ، ۵۹۴ ، ۵۹۶ ، ۵۹۸
۵۹۹ ، ۶۰۲ ، ۶۰۵ ، ۶۰۸ ، ۶۰۸
۶۱۰ ، ۶۱۲ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۶۱۸
۶۱۹ ، ۶۲۱ ، ۶۲۷ ، ۶۲۹ ، ۶۵۴
۶۵۸ ، ۷۷۶ ، ۷۷۸ ، ۷۸۱ ، ۷۹۱
۷۹۲ ، ۸۰۱ ، ۸۱۶ ، ۸۲۲ ، ۸۲۴
۸۲۷ ، ۸۳۵ ، ۸۴۶ ، ۸۴۷ ، ۸۴۹
۸۵۱ ، ۸۵۵ ، ۸۵۷ ، ۸۶۳ ، ۸۶۴
۸۶۶ ، ۸۷۲ ، ۸۷۴ ، ۸۷۸ ، ۸۸۲
۸۸۵ ، ۸۸۷ ، ۸۸۸ ، ۸۹۲ ، ۸۹۳
۸۹۶ ، ۹۰۴ ، ۹۰۹ ، ۹۱۰ ، ۹۱۲
۹۱۶ ، ۹۱۷ ، ۹۲۱ ، ۹۲۶ ، ۹۲۸
۹۵۶ ، ۹۶۳ ، ۹۶۵ ، ۹۷۲ ، ۹۸۴
۹۹۷ ، ۱۰۱۳ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۴۳
۱۰۴۷ ، ۱۱۱۰ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۳۱
۱۱۳۴ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۹
۱۱۶۶ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۱
۱۱۹۷ ، ۱۲۴۶ ، ۱۲۶۱
۱۳۶۷ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۱۱
۱۴۱۴

ایران زمین : ۱۲۶
ایران‌شهر : ۳
ایران‌شهر (مطبعة) : ۴۷۵
ایرنیش (رود) : ۱۷۹ ، ۱۸۰
ایرلند : ۸۵۸
اپروان : ۶۶۳

بم : (کوه) : ۱۳۵ ، ۱۳۳ ، ۶۶ :	بادلین : ۸۸۱ ، ۸۲۹
بحر احمر : ۲۰۵	بادن : ۴۵۰
بحر عمان : ۷۳۸	بادیه خردک : ۱۰۴
بحرین : ۵۹۷ ، ۲۲۸ ، ۲۱۱ ، ۲۰۵	باردیز : ۴۵۰
بحیره ساجین : ۱۰۰	بارش (نهر) : ۱۳۳ - ۱۳۴
بخار : ۷۶	بارک : ۱۳۸
بخارا : ۵۷ - ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰ -	بارکین سیستان : ۴۷۸
، ۱۲۱ ، ۱۲۷ - ۱۲۹ ، ۱۳۲ ،	بارکین فراخ : ۱۰۰
، ۱۳۴ - ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱ - ۱۴۳ ،	بارۀ شهرستان بخارا : ۱۰۳ ، ۹۰ ، ۸۳
، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ،	بازار بزازان (بخارا) : ۳۹۲
، ۱۷۵ - ۱۷۶ ، ۲۰۲ - ۲۰۴ ،	بازار بسته شکنان : ۸۳
، ۲۱۲ ، ۲۱۴ - ۲۱۶ ، ۲۲۲ -	بازار خرقان (بخارا) : ۴۴۴
، ۲۲۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ - ۲۳۶ ،	بارار درواجه : ۹۷
۲۴۱ - ۲۴۲ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ -	بازار صرافان (بخارا) : ۳۹۲
، ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ - ۲۶۳ ،	بازار ماخ (بخارا) : ۵۶۰
، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ -	بازار ماخ روز : ۸۷
، ۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ -	بارارنو (سیسان) : ۴۸۳
، ۳۰۰ ، ۳۰۲ - ۳۰۳ ، ۳۰۶ -	باژ : ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵
، ۳۰۷ ، ۳۱۱ - ۳۱۳ ، ۳۱۹ -	باغ عدنانی : ۵۰۵
، ۳۲۱ ، ۳۲۵ ، ۳۲۸ - ۳۲۹ ،	باکتر : ۱۵۱ - ۱۵۲
، ۳۳۵ - ۳۳۷ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸ -	بامیان : ۱۸۳
، ۳۵۸ ، ۳۶۰ - ۳۶۱ ، ۳۶۳ -	باورد : ۱۳۱
، ۳۶۵ ، ۳۶۷ - ۳۶۹ ، ۳۷۴ -	بت خانه : ۶۳ ، ۷۶ - ۷۷ ، ۹۱ ، ۲۴۹
، ۳۷۹ ، ۳۸۱ - ۳۸۵ ، ۳۹۰ -	۱۲۲۶ ، ۱۱۶۷ ر. بشکده
، ۳۹۹ ، ۴۰۱ - ۴۰۶ ، ۴۰۸ -	بشکده : ۲۴۹ ، ۲۷۰ ، ۸۳۴ ر بت خانه
، ۴۰۹ ، ۴۱۳ - ۴۱۴ ، ۴۱۸ -	بم : ۱۱۹ ، ۱۳۵
، ۴۲۲ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ ،	

۴۷۵ ، ۳۴۷ ، ۵۸ ، ۵۴ - ۵۲	۴۳۸ - ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۶۲ -
۷۸۰ ، ۵۹۶ ، ۵۸۷ ، ۵۰۱ ، ۴۸۷	۴۶۴ ، ۴۷۶ - ۴۷۷ ، ۵۰۰ ،
۹۲۳ ، ۹۲۱ ، ۸۴۴ ، ۸۳۰	۵۰۸ ، ۵۱۵ ، ۵۲۵ - ۵۳۶ ،
۸۹۱ ، ۵۲۸ ، بروته	۵۳۸ ، ۵۶۰ ، ۵۶۲ ، ۵۷۲ ،
۴۱۷ ، بروحد	۵۷۸ ، ۵۸۰ ، ۷۸۹ ، ۸۰۶ ،
۲۶۴ ، مروقان	۸۱۲ ، ۸۱۷ - ۸۱۸ ، ۸۲۱ -
۴۹۰ ، بروج	۸۲۳ ، ۸۳۱ ، ۸۳۹ ، ۸۴۵ ،
بریتیش موریم : ۹۲۴ ر . بریطانیا	۸۴۷ - ۸۴۸ ، ۸۵۱ - ۸۵۲ ،
(موره)	۸۵۵ - ۸۵۸ ، ۸۶۵ ، ۸۷۳ ،
۸۹۵ ، ۴۰ ، بریطانیا	۸۸۰ ، ۸۹۰ - ۸۹۱ ، ۸۹۸ ،
بریطانیا (موره) ۴۵۹ - ۴۶۰ ر .	۹۰۰ - ۹۰۳ ، ۹۰۵ ، ۹۰۸ ،
بریتیش موریم	۹۱۶ ، ۹۸۳ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۲۹ ،
بازان ر . ارار ، اران	۱۰۴۵ ، ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ ، ۱۱۳۶ ،
سارنک : ۶۹۸	۱۱۶۴ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۷ ،
بست ۳۸۱ ، ۳۷۷ ، ۴۰۰ ، ۴۱۶ ، ۴۲۱ -	۱۳۰۹ ، ۱۳۰۵
۴۲۲ ، ۴۷۸ ، ۴۸۱ ، ۴۸۴ ، ۴۸۹ -	بحارالقدیمه : ۷۵
۴۹۰ ، ۱۱۱۸ ، ۱۳۶۶ ، ۱۳۰۹ ،	بجتهاری (خاک) ۳۱۴
۱۳۱۱	بجندی : ۱۵۲
بسطام ۲۲۲	بحسون ۱۰۳
بسیام : ۲۹۳	بدخشان : ۱۸۳ ، ۶۱۱ ، ۷۹۷ ،
بشمین (بهر) ۱۳۳ - ۱۳۴	۱۰۰۹
بصره : ۲۲۲ - ۲۲۷ ، ۲۳۸ ،	برزم : ۲۸۳
۲۴۵ - ۲۴۶	برش (بهر) ۱۳۳ - ۱۳۴
بعداد ۸۶ ، ۱۰۰ ، ۱۲۷ ، ۱۹۶ ،	برغر ۱۳۳
۲۲۰ - ۲۲۱ ، ۲۹۵ ، ۲۹۸ ،	برکد : ۱۰۷ ، ۳۵۴
۳۰۹ ، ۳۱۲ ، ۳۱۹ ، ۳۶۷ ،	برکد طویان : ۱۰۷
۳۷۷ ، ۳۸۲ ، ۳۸۶ - ۳۸۷	برلن ۱۴ ، ۲۹ ، ۴۲ - ۴۳ ،
۳۹۸ - ۴۰۱ ، ۴۰۴ - ۴۰۶	

۱۰۴۷ ، ۹۹۷	، ۴۴۲ ، ۴۳۷ - ۴۳۶ ، ۴۲۲
بمبکت : ۷۵ - ۷۶ ، ۹۹	، ۴۰۱ ، ۴۶۲ ، ۴۸۴ ، ۶۳۱
بن : ۱۷۲	، ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۵ ، ۱۲۶۴
بنات النعش : ۸۸	۱۳۰۵
بنارس : ۴۲	بنلان : ۲۶۴
بنج - ۴۶۳-۴۶۴ ، ۴۷۷ ، ۵۵۵	بلخ : ۱۶ ، ۲۱ ، ۷۴ ، ۷۶-۷۸
۵۷۲ - ۵۷۳ ، ۹۲۰ ، ۱۱۱۳ -	، ۱۳۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱ -
۱۱۱۴ ، ۱۱۶۶	، ۱۵۲ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۹۰
بنجکت : ۱۳۶	، ۲۳۱ ، ۲۵۶-۲۵۷ ، ۲۶۳-۲۶۴
بنجیکت : ۱۳۶	، ۲۷۷ - ۲۷۸ ، ۲۸۱ ، ۲۹۵
بندان ۴۸۲۰	، ۳۱۱ ، ۳۱۴ ، ۳۲۰ ، ۳۲۴
بنگاله ۲۴ ، ۳۳	، ۳۲۸ ، ۳۵۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۴
بنجکت ۷۵-۷۶	، ۳۶۵ ، ۳۶۷ ، ۳۷۲-۳۷۳ ، ۳۸۶
بورق : ۱۰۸	، ۳۹۸ ، ۴۲۰ - ۴۲۱ ، ۴۳۹
بورماجر : ۱۳۸	، ۵۰۱ ، ۵۰۹ - ۵۱۰ ، ۷۸۰
بورمة ۱۰۸	، ۷۸۲ ، ۱۱۳۶ ، ۱۱۹۶ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۴
بورمند : ۱۳۸	، ۱۲۳۷ ، ۱۲۴۰ ، ۱۲۵۸ ، ۱۲۷۲
بورود : ۳۸۱	۱۲۹۸-۱۲۹۹
بوزجان : ۱۱۳۸	بلخ (رود) : ۲۳۱ ، ۳۸۶
بوزماجن : ۱۱۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸	بلخ بامی : ۱۴۹
بوزمند : ۱۳۸	بلعم : ۴۹۹-۵۰۰
بوشنج : ۴۲۰	بلعمان : ۵۰۰
بوقان داغ : ۱۱۴	بلهیان : ۱۴۹
بولاق : ۱۰۴۷	بم : ۴۲۵
بومبکت : ۱۱۶ ، ۲۹۴	بمبکت : ۷۵
بومبکت : ۷۵ ، ۹۹ ، ۱۳۳	بمیشی : ۲۲ ، ۲۴ - ۲۵ ، ۵۷
بوسکت ۷۵	، ۲۳۲ ، ۳۲۷ ، ۳۷۳ ، ۳۸۰
	، ۴۳۴ ، ۵۱۴ ، ۵۸۴ ، ۹۶۵

۱۱۸۰ - ۱۱۷۹، ۱۱۲۳، ۱۱۲۱، ۹۶۸	یومکج : ۲۹۴، ۱۱۶، ۹۹، ۷۵
بامیر : ۶۱-۶۰	یونایذ : ۲۹۱
باهانا : ۲۰۱	یونایذ : ۲۹۱
بطرز بورغ (سن) : ۲۵، ۵۸، ۱۹۶،	یهل : ۱۴۹
۱۱۸۸، ۱۱۴۷، ۹۲۶، ۵۲۵، ۳۷۱	یهل بامداد : ۱۴۹
بل حسان ردروازه	یهل بامیرک : ۱۴۹
بل حمدونه : ۹۶-۹۷	یهلرودین : ۱۴۹
بل سویقه : ۷۹	ییت الطراز : ۸۶
بل عطا (بلخ) : ۳۶۵	ییت العباده : ۴۳۲
پنجده : ۳۹۷	ییت المال : ۲۳۹ - ۲۴۰، ۲۴۵،
بنج رودک : ۹۰۰	۳۰۸، ۴۹۱
بنجهیر : ۱۲۳۷	یستون : ۱۱۷۱
پورو شاپورا : ۱۶۸	یکند : ۶۲، ۶۷، ۸۰، ۹۴، ۹۶،
پوسه : ۱۹۴	۹۹-۱۰۱، ۱۷۵، ۲۲۴، ۲۴۸ -
پوهو : ۷۶	۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۵، ۳۵۶
پیز : ۹۰۷	یهق : ۴۱۶
پیشاور : ۱۵۷، ۱۶۸	
پیکند : ۱۷۵	
	پ
	پانیتوس (رود) : ۱۴۸
ت	پاتیین : ۱۸۳
تاتارستان : ۱۵۱، ۸۵۷	پارتیا : ۱۴۹
تاجیکستان : ۳۲	پارس : ۱۴۹، ۳۷۱، ۵۸۷
تاراب : ۲۵۰	پاریس : ۲۹، ۳۹، ۵۷، ۱۴۳، ۱۵۶،
تاشکند : ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۱	۱۷۲، ۲۰۴، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۷،
تایوتن : ۲۰۱	۲۸۹، ۲۹۲، ۴۵۴، ۴۷۱، ۵۰۲،
تبت : ۱۲۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۴۹۵،	۵۲۵، ۵۸۳، ۷۸۱، ۸۲۱، ۸۲۴،
	۸۳۶، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۹۸، ۹۵۶،

تکین آباد : ۹۹۳، ۶۱۷	۶۳۰ ، ۱۱۴۶-۱۴۵
تنجانه : ۲۵۶	تبریز : ۴۱، ۱۲، ۵۸۸، ۵۸۵، ۶۸۶،
تنکان : ۱۱۱	۶۹۰-۶۹۲، ۷۱۸، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۴،
تنگه خیم : ۲۶۵ ، ۳۶۴	۷۸۷-۷۸۶ ، ۹۲۵، ۹۲۷، ۹۳۵،
توران زمین : ۱۲۶	۹۴۴، ۱۰۲۶، ۱۰۶۴، ۱۰۷۶،
تورقان : ۱۹۱ ، ۱۸۵	۱۰۸۲، ۱۱۵۰
تورن : ۸۷۲	تخارستان : ۵۱۸
توهولو : ۱۹۶	تراوچه : ۶۲
تهران ر. طهران	ترکستان : ۳۲، ۶۱-۶۲، ۱۰۱، ۶۸،
تیانشان (کوه) : ۱۱۴	۱۰۷، ۱۲۵، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۰۴،
تیسفون : ۲۰۹	۲۴۲، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۹۸، ۳۳۰،
تیه کفشگران (بخارا) : ۳۹۲	۳۳۵-۳۳۶، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۶،
	۳۹۳، ۴۳۳، ۵۷۸، ۶۱۱، ۱۱۶۷،
ث	۱۱۷۷، ۱۲۷۸، ۱۳۰۹
	ترکسفی : ۱۱۶
تلج ماسبندان : ۱۳۱	ترمذ : ۱۷۶، ۲۳۳، ۲۵۶، ۲۶۱، ۴۲۰،
تهلان (کوه) : ۱۰۱۹	تستر : ۱۳۱
ج	تسونک لینک : ۱۶۷
	تسی لینک : ۱۹۹
جامبودویا : ۱۵۷	تل بزرگ بخارا : ۱۰۲
جبال : ۱۳۰۵-۱۲۶۴، ۳۶۹، ۲۹۰	تل بقراییک : ۴۴۷
جبال حصار : ۶۱	تل خواجه ابوبکر حامد : ۴۴۷
جبل : ۲۱۹، ۳۹۰، ۴۲۹	تل خواجه امام ابوحنیف کبیر : ۱۰۲، ۹۴
جبل الطارق (تنگه) : ۱۰۱۰	تل خواجه طرخان : ۴۴۷
جرغ : ۱۱۰، ر. نهر	تل ماستر : ۱۳۱
جرغر : ۱۰۹	تل مولانا حافظ الدین : ۴۴۷
	تل میانه : ۴۴۷

۱۱۲، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵،
 ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۶،
 ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۸،
 ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۴۱،
 ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۴،
 ۳۷۵، ۳۹۸، ۴۳۶، ۴۷۱، ۷۲۱،
 ۷۴۳، ۷۷۲، ۹۰۵، ۹۹۱، ۹۲۹، ۱۰۲۹۶،
 حیرت ۲۴۵، ۴۲۵
 جیل ۷۱۲

چ

چاح ۱۷۶، ۳۲۱، ۳۲۷، ۴۳۳، ۴۳۹،
 چانک لگان ۱۹۸، ۲۰۲
 چشمه ایوب ۴۴۵
 چشمه حیوان ۷۱۵
 چغابان ۵۹، ۶۰، ۹۵، ۱۳۳،
 ۱۷۳، ۲۵۶، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۶،
 ۴۲۸، ۴۳۲، ۵۱۷، ۶۳۵، ۱۲۶۱-
 ۱۲۶۵، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۹۹،
 حکل ۶۸۹، ۶۹۶، ۷۲۵،
 چونه قلان ۸۳
 چول میرا ۱۱۴
 چهارشنبه رامیتن ۷۵
 چهار محال ۳۱۴

چرقادقان: ۴۱۷
 چروادکن ۴۹۰
 جرة ۱۹۰
 جزیره ۲۹۰، ۴۰۳
 چن (رود): ۱۲۳
 چندیسابور، ۱۳۱
 جودی (کو): ۱۰۱۹، ۵۴۲
 حور: ۴۰۳
 حوزجان ۱۵۰، ۱۷۶، ۲۶۳، ۲۶۶-
 جورحانان ۲۶۳
 جوشغ: ۹۵
 حویلار ۵۱۵
 جویار ابوالبراهیم ۹۵
 جویار بخارا: ۴۴۶
 حویار نکار ۹۵
 حویار غارص ۹۶
 حویار قواریرین ۹۵
 جویار ورخشه: ۱۰۳
 حوی مولیان: ۱۰۸، ۵۳۶-۵۳۵
 جوی مولیان: ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۳۶۸،
 ۳۷۵، ۵۲۷، ۵۳۱
 ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۷۰، ۸۰۶، ۸۱۷،
 ۸۲۳، ۸۴۸، ۸۶۵، ۸۹۱، ۹۰۲،
 ۹۰۹، ۹۴۲، ۱۰۲۹
 حهودانک: ۵۰۹-۵۱۰، ۱۲۲۴
 جی: ۲۹۲
 جیتی دلا: ۱۱۴
 جیحون ۵۹، ۶۱، ۸۷، ۹۹، ۱۰۴-۱۰۵

حصار مقنع : ۳۰۳ - ۳۰۶	چین ۶۳، ۶۶، ۷۵ - ۷۷، ۱۰۰،
حصار ورخشه : ۱۰۳	۱۲۴ - ۱۲۵، ۱۲۸ - ۱۵۰، ۱۵۱ -
حصار وردانه : ۱۰۷	۱۵۳ - ۱۵۵، ۱۵۸ - ۱۵۹، ۱۶۶ -
حصن اندیزی : ۱۰۱	۱۶۸ - ۱۷۰، ۱۷۱ - ۱۷۷، ۱۸۳ -
حصن بیکند ۹۹	۱۸۷ - ۱۹۶، ۱۹۸ - ۲۰۴، ۲۲۲ -
حصن خدیمنکن : ۱۰۴	۲۴۹ - ۲۵۰، ۲۶۰ - ۲۷۲، ۳۶۹ -
حصن خرغانکت : ۱۰۴	۳۹۳ - ۴۳۹، ۵۲۷ - ۵۴۲، ۷۲۳ -
حصن ربگان ۹۹	۷۲۵، ۷۹۱ - ۸۱۰، ۱۰۵۱ - ۱۲۷۱،
حصن ندیابجکت : ۱۰۴	۱۲۷۹ - ۱۳۰۱،
حصن وخصون : ۱۰۳	
حصن ورخشه : ۱۰۲	
حظیره بخارا : ۳۵۴	
حقره ۸۵ - ۸۶	
حیوان : ۳۶۸ - ۳۶۹، ۴۲۹ -	حائط بخارا ۹۹، ۱۰۸ - ۱۱۱، ۱۰۹ -
حموکت : ۶۲	حائط سمرقند : ۱۳۱
حوران : ۳۹۷	حجاز : ۴۴۸، ۴۹۵، ۶۸۷، ۱۰۰۲ -
حوض حیاء : ۸۶	حجر الباهت : ۱۱۴۵
حیدرآباد دکن ۸۰۷	حدشرون ر. دروازه
حیره : ۲۰۵ - ۲۱۰، ۲۱۱ -	حرامکام (رود) : ۱۰۰، ۱۰۶ -
	حران : ۲۸۶
	حصار (کوه) : ۶۱، ۱۱۴ -
	حصار افشنه : ۱۰۱
	حصار بخارا : ۱۰۸ - ۲۲۳، ۲۲۴ - ۲۸۵،
	۳۰۰ - ۳۰۱، ۴۴۸ - ۵۳۴، ۵۳۵ -
	حصار بیکند : ۲۴۸ - ۲۴۹
	حصار حصین مرو : ۳۹۶
	حصار سمرقند : ۳۵۳
	حصار مرو : ۴۰۵
خامه : ۱۱۱	
خامجرد ۲۶۷ - ۲۶۸	
خان امجان : ۱۳۰۵	
خانه حمدونه : ۹۶	
خاور : ۵۵۲	

ح

خ

۴۳۰، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۸-
 ۴۲۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵-
 ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۸۲-
 ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۴، ۵۰۰-
 ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۲-
 ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۵۲-
 ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۹-
 ۵۸۵، ۶۱۱، ۶۵۸، ۷۱۴، ۷۲۴،
 ۷۸۷، ۷۹۰، ۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۳،
 ۸۱۸، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۳۲، ۸۳۳-
 ۸۴۷، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۷۳، ۸۷۷،
 ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۶، ۹۱۵، ۹۱۶-
 ۹۲۱، ۹۵۱، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۸۱-
 ۹۸۲، ۹۹۵، ۱۰۱۱، ۱۰۵۶،
 ۱۰۵۸، ۱۰۷۷، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵،
 ۱۱۲۴، ۱۱۳۶، ۱۱۹۸، ۱۲۰۰-
 ۱۲۰۱، ۱۲۲۴، ۱۲۵۷، ۱۲۶۳،
 ۱۲۶۸، ۱۳۰۴، ۱۳۰۶، ۱۳۰۸-
 ۱۳۰۹، ۱۳۱۳
 خرتک: ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۹۴-
 خرخیز: ۶۶، ۶۹۹، ۷۰۷-
 خرگاهة العليا ۱۰۹
 خرغان رود ر. نهر
 خرغانک: ۱۰۴
 خرغانکث سفلی: ۱۰۴
 خرغانکث علیا: ۱۰۴
 خرقان: ۴۴۴ ر. بازار

ختای: ۷۶ ر. خطا
 ختای (دریای): ۱۸۲
 ختیر. سکه ختیر
 خقل: ۴۲۲
 ختلان: ۲۷۷، ۲۷۸، ۹۹۹
 ختن: ۱۸۳، ۲۴۳، ۶۹۹
 خجاده: ۹۹
 خجانب: ۳۹۷
 خجندة: ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۴۷، ۱۴۲، ۲۷۴-
 خدیبهنگن: ۱۰۴، ۱۰۷
 خراسان: ۱، ۳، ۶، ۱۶، ۲۰، ۲۱-
 ۷۰، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۶-
 ۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۱-
 ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۷۶-
 ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۵-
 ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۴-
 ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۶،
 ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲-
 ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۲-
 ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳-
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸-
 ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۵-
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۶-
 ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵-
 ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۸-
 ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۶،
 ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹-

دارالاماره سمرقند : ۱۲۸	خرقانه سفلی ، ۲۶۱
دارالعلم کوتین گن ، ۴۶	خرقان رود : ۲۴۲، ۶۱
دارالفنون استانبول : ۰۳۹ ، ۸۱۱	خرمیش : ۱۰۱۰ ، ۱۱۰
دارالفنون شرقی اکسفرد ۷	خرنج ۰ ۳۹۵
دارالفنون کوتین گن : ۸۲۵ ، ۹۲۲	خزر : ۷۶۶ ، ۷۸۷
دارالملك بخارا ۵۳۵	خزر (دریای) ۱۰۶۷۰ ر۰ دریا
دارموی ۷۸۷، ۷۰۹	خشتوان ر۰ کوشک
دامتان : ۴۰۵ ، ۴۱۲ ، ۴۱۸ ،	خطا : ۱۱۷۷ ر۰ ختای
۴۳۰ ، ۴۲۴	خلم (تنگه) : ۲۶۴ - ۲۶۵
دانشکده معقول ومنقول : ۱۱۲۰	خلیج فارس : ۱۶۱ ، ۲۰۵
دانشگاه کبیرج : ۱۱۲۸ ، ۱۳۱۱	خلیج کامبی : ۱۵۲
دانشگاه لیدن : ۱۳۱۳	خنبون ۲۴۸ ، ۲۵۰
داور (زمین) ۱۱۱۸	خوارزم : ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۷۸، ۷۲
دباسیه : ۱۳۴	۱۷۶ ، ۲۰۲ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۶۷ -
دبوسیه : ۱۴۱ ، ۲۷۴ ، ۲۷۶ ،	۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۲۸۳ ، ۳۰۳ ، ۳۲۵ ،
۴۵۲	۳۵۰ ، ۳۶۴ ، ۴۰۳ ، ۷۸۲ ، ۸۵۰ ،
دجله ۱۳۱ ، ۳۰۵ ، ۶۲۷ ، ۱۱۷۱	۱۰۴۷ ، ۱۱۵۸ ، ۱۲۶۱
۱۱۹۲	خوجان : ۳۹۷
دراسروشنه ۱۲۸	خوزان : ۳۹۷
در آهن ۰ ۱۲۸	خوزستان : ۶۶۷
دربازار (بخارا) ۲۵۵	خوئی طسو : ۱۶۷
دربند : ۳۳	خبیر : ۱۲۸۰
دربی اسد : ۸۵	خیلام : ۳۲۹
دربنی سعد . ۸۴ - ۸۵	
در حقره : ۸۵	
در شهرستان (بخارا) : ۸۳	
در عطاران (بخارا) : ۲۵۵ ، ۲۸۶	
	دارالاماره آل سامان . ۱۲۸
	دارالاماره بخارا ۰ ۹۶

دروازه رخنه : ۷۹	درغان : ۱۱۶۰
دروازه ریگستان : ۸۹۰، ۷۷، ۲۲۳، ۲۸۵	درغم : ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹
دروازه ریو (بخارا) : ۷۸	درفارسنو (حیستان) : ۴۷۸
دروازه ریودد : ۱۲۸-۱۲۹	درگریه : ۸۵
دروازه سرای معبد : ۹۳-۹۴	درماخ (بخارا) : ۲۸۵
دروازه سمرقند (بخارا) : ۷۸، ۷۹، ۹۷، ۱۰۷، ۳۰۰، ۳۹۲، ۴۴۸	درمهره : ۸۵
دروازه سوخشین : ۱۲۸	درمیدان بخارا (محلّه) : ۴۴۶
دروازه شهرستان (بخارا) : ۷۸، ۸۵	در مینا (سیستان) : ۴۸۳
دروازه عطاران : ۸۲-۸۴، ۲۸۶	درنون (بخارا) : ۲۵۵
دروازه علامه : ۸۴	درواز : ۵۲۶، ۸۰۶
دروازه علف فروشان : ۲۲۳	دروازه ر- دروازه
دروازه غشج (بخارا) : ۷۸	دروازه ابراهیم (بخارا) : ۷۸
دروازه غوریان : ۷۷، ۸۸	دروازه اسپسک : ۱۲۸
دروازه فارچک : ۷۹	دروازه آفشینک : ۱۲۸
دروازه فرخشبد : ۱۲۸-۱۲۹	دروازه آفشینه : ۱۲۸
دروازه فرخشبد : ۱۳۹	دروازه آهن (بخارا) : ۷۸-۷۹
دروازه فغاسکون (بخارا) : ۷۸	دروازه بخارا (سمرقند) : ۱۲۸
دروازه قداود : ۱۲۸-۱۲۹	دروازه بنی اسد (بخارا) : ۷۸، ۸۵، ۹۷
دروازه کاه فروشان : ۸۸	دروازه بنی سعد (بخارا) : ۷۸، ۸۴
دروازه کس (سمرقند) : ۴۵۳	دروازه یل حسان : ۷۹
دروازه کس : ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵	دروازه یل سوبقه : ۷۹
دروازه کلاباذ (بخارا) : ۷۸	دروازه چین : ۱۲۸
دروازه کوهک : ۱۲۸-۱۲۹	سروازه حاجیان (بخارا) : ۴۴۶
دروازه کهنندز (بخارا) : ۷۸	دروازه حدشرون (بخارا) : ۷۸
دروازه مدینه (بخارا) : ۷۸	دروازه حقره (بخارا) : ۷۸، ۸۵، ۸۵، ۴۴۲
	دروازه دربازار : ۸۲-۸۳
	دروازه دروازه : ۷۹، ۹۷
	دروازه آرامیشنه (بخارا) : ۷۸
	دروازه راه مغان : ۷۹

۱۲۲۴، ۹۰، ۱۰۵۸۱، ۵۲۳، ۵۱۲، ۵۱۰	دروازه مرقدته (بخارا) : ۹۵، ۷۸
۱۲۹۴	دروازه مردکشان (بخارا) : ۷۸
دمن : ۱۴۹	دروازه مسجد آدینه : ۷۷
دهک : ۴۷۸	دروازه معبد : ۱۰۲، ۸۹
دهلی : ۹۶۴	دروازه مهر (بخارا) : ۷۸
دیتریخ (مطبع) ۸۸۲	دروازه میدان (بخارا) : ۷۸
دیرج ۱۱۴	دروازه نو (بخارا) : ۸۶ - ۸۵، ۷۸
دیلمستان : ۳۸۷، ۳۸۰	۵۳۵، ۹۴
دینور ۴۲۹، ۴۲۳، ۴۱۷	دروازه نوبهار (بخارا) : ۱۳۸، ۷۸، ۷۶
دیوار اسکندر . ۱۲۶	دروازه نون : ۸۳ - ۸۲
دیوار بیکند : ۲۵۹ - ۲۵۸	دروازه ورسنین : ۱۲۹ - ۱۲۸
دیوار قیامت : ۱۲۵	دریای ختای : ۱۸۲
دیوار کنیزک ۹۰۰	دریای خزر ۱۴۹ ، ۱۶۴ - ۱۶۵ ،
دیوان اوداف : ۸۹	۴۳۹، ۲۰۸، ۱۸۲، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۸
دیوان خراج : ۹۲	ر. خزر
دیوان صاحب برید : ۸۹	دریای سیاه : ۱۷۲
دیوان صاحب شرط : ۸۹	دریای شمال : ۱۸۲
دیوان عیدالملك ۸۹	دریای عمان : ۷۵۰
دیوان قضا : ۸۹	دزاشوب : ۶
دیوان محتسب . ۸۹	دزروئین : ۱۷۵
دیوان مستوفی : ۸۹	دستگرد : ۲۸۸
دیوان مشرف : ۸۹	دستگرد : ۲۸۸
دیوان مملکت خص : ۸۹	دشتک : ۸۹
دیوان وزیر . ۸۹	دشتک (صحرای) : ۱۰۸
دیوانهای بخارا : ۸۹	دکن : ۸۰۷
دیوان هند : ۸۲۷ - ۸۲۹	دماوند (کوه) : ۴۱۳
دیه بخارا : ۱۰۹	دمشق : ۵۷ ، ۱۳۱، ۸۰ ، ۲۹۰، ۴۹۳

ذ

ذات الطواوئس : ۹۷-۹۸

ذات المطامير ۱۳۱

ر

راس السكر : ۱۳۳، ۹۵

راس الطاق : ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۵

راس الکلب : ۴۱۳

راس الورغ : ۱۳۱۴، ۹۴

رامش : ۱۰۲

رامند : ۱۰۹

رامین : ۷۴، ۶۳-۷۵، ۷۷، ۱۰۱-۱۰۲

۳۵۴، ۲۵۰، ۲۲۴

رامین : ۱۰۱، ۷۴

رامیشه : ۲۶۱-۲۶۰، ۱۱۱

رامینیه : ۷۴، ۷۸، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۱-۲۶۰

۲۶۱

راوس : ۱۱۰

راه مغانر دروازه

رباح ر نهر

رباط ربیع : ۴۸۰

رباط قراتکین ۴۲۲

ربض اشیخن : ۱۴۰

ربض بخارا : ۷۶-۷۹، ۸۱، ۹۱، ۹۶، ۱۰۳

۳۳۲، ۱۱۱

ربض بیکند : ۹۹۰

ربض زندنه : ۹۸

ربض سمرقند : ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹

ربض مفکان : ۹۹

ربض ورخشه : ۱۷۰

ربنجان : ۱۴۱

ربنجن : ۱۳۴، ۱۴۱، ۳۵۸، ۵۱۴

۱۱۷۴

ربیخن : ۵۱۴

رجفدون : ۱۰۳

رخج : ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۰، ۴۲۱

۱۱۱۸

رخد : ۳۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳

رخنه ر. دروازه

رخود : ۳۷۷

رزم رود : ۳۱۱

رقه : ۱۳۱

ردان (کوی) : ۷۳

رودبار قصران : ۴۰۳، ۴۶۵، ۱۳۱۱

رودك : ۱ - ۸۹۶، ۹۰۰، ۹۲۱

۱۱۳۱

رودك (بخارا) : ۴۶۳ - ۸۱۸، ۴۶۴

۸۲۲، ۸۳۱، ۸۴۵، ۸۵۵، ۸۷۳

۸۸۰

رودك (رووبار قصران) : ۴۶۵، ۱۴۱۱

رودك (سمرقند) : ۴۶۲-۴۶۵، ۴۷۷

۵۲۵، ۵۲۹، ۵۷۲ - ۵۷۳

۳۴۷، ۳۴۴-۳۴۳، ۳۳۷، ۳۳۴، ۳۲۱	۸۵۹، ۸۵۵ : ۸۳۲ - ۸۳۱، ۸۰۳
۳۷۴-۲۷۳، ۳۷۰-۳۶۹، ۳۵۰-۳۴۹	- ۱۱۱۳، ۹۲۰، ۸۸۰، ۸۷۳
- ۴۰۹، ۴۰۳، ۳۹۹، ۳۸۶، ۳۸۱، ۳۷۷	۱۱۶۶، ۱۱۱۷-۱۱۱۶، ۱۱۱۴
۴۳۵، ۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۴-۴۲۲، ۴۱۷	۱۳۱۱
۱۰۱۰-۱۰۰۹، ۱۰۰۲، ۹۴۹، ۵۴۲، ۴۸۶	رودك (قزوين) : ۱۳۱۱
۱۲۶۳، ۱۰۴۵	رودك (نسف) : ۸۰۴-۸۰۳، ۴۶۳
ريامين : ۱۰۱۰۷۴	۱۱۱۶، ۸۸۰، ۸۴۵، ۸۱۲
ريشخ : ۳۵۳	روذآور : ۱۳۱
ريگستان : ۹۹۰، ۹۶، ۹۳، ۸۹، ۶۰	روستای اشتیغن ۱۴۰
۲۸۵	روستای بغارا : ۹۶ - ۹۵، ۷۷
ريگستان (ميدان) : ۹۹، ۹۶، ۹۳، ۷۷	۳۰۷، ۲۸۴، ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۲۳
۱۲۲	۳۵۷، ۳۵۴، ۳۵۲-۳۵۱
ريگستان (صحرای) ۹۹	روستای سمرقند : ۱۳۴-۱۳۳، ۱۲۶
ريو دروازہ	۱۳۹، ۱۳۶
ريودد : ۱۳۹-۱۳۶، ۱۲۹-۱۲۸	روستای کش : ۲۹۶
دروازہ	روستای کشانی : ۱۴۰
	روسيه : ۵۸۶، ۴۹۳، ۱۰
ز	روم : ۱۵۳، ۱۵۱ - ۱۵۰، ۸۶
	- ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۲ - ۱۵۷، ۱۵۵
زابل ۳۹۳	- ۱۸۵، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۹
زابستان ۱۱۱۸	۵۰۰ - ۴۹۹، ۳۹۳، ۲۰۷-۲۰۵، ۱۸۷
زرافشان (ايات) : ۱۳۲، ۱۱۳	۹۳۹، ۷۸۶، ۷۳۲، ۶۹۸-۶۹۷، ۵۸۶
زرافشان (رود) : ۱۱۴-۱۱۳، ۷۳-۶۱	۱۲۲۹
۸۵۷، ۱۸۹، ۱۴۸، ۱۳۲-۱۳۱، ۱۱۸	رومية الصغرى : ۱۷۸-۱۷۷، ۱۷۲-۱۷۰
زرافشان (کوه) ۱۳۲، ۱۱۴	۲۰۵، ۱۹۵، ۱۸۷-۱۸۴
زروان : ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۰۶، ۳۰۳	رويان : ۳۸۱
زرميشن : ۱۰۹، ۱۰۲	رى : ۳۱۵، ۳۱۰، ۲۴۳، ۲۱۶، ۱۳۱

سام‌خاص : ۸۰
 سامدون ۹۰
 ساموگین ۱۸۹
 ساودار ۱۲۱ ، ۱۳۶-۱۳۷ ، ۱۴۱-
 ۱۴۲
 ساودار (کوه) : ۱۱۹-۱۳۶-۱۳۷ ،
 ۱۴۱
 سبیده‌ماشه : ۹۷
 سچستان : ۱۱۱، ۱۱۲-۱۱۳ ، سیستان و
 سگستان
 سند اسکندر : ۶۳۳-۶۳۴
 سدوم ۷۹۱۰
 سرای امیر خراسان : ۸۵، ۸۹، ۹۲
 سرخس ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۷۰، ۵۰۴، ۵۰۵
 ۹۶۷، ۱۱۲۲
 سروشنه ۶۶۰، ۶۶۱-۶۶۲
 مسقلان : ۴۸۰
 سفد ۵۹ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۸۰-
 ۸۱ ، ۸۶ ، ۹۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۹ ،
 ۱۱۱-۱۱۳ ، ۱۱۵-۱۱۶ ، ۱۲۴ ،
 ۱۲۷ ، ۱۲۹-۱۳۱ ، ۱۳۳-
 ۱۴۴ ، ۱۴۷ ، ۱۵۲ ، ۱۵۷-۱۸۴ ،
 ۱۸۵ ، ۱۹۲ ، ۲۲۹ ، ۲۳۴-۲۳۶ ،
 ۲۴۲ و ۲۴۷ ، ۲۵۰-۲۵۱ ، ۲۵۸-
 ۲۶۰-۲۶۲ ، ۲۶۷-۲۷۰ ، ۲۷۳-
 ۲۷۵ ، ۲۸۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ،

زرج : ۱۹۹ ، ۳۸۳
 زره : ۴۸۵ ، ۴۹۰
 زغاز ر. هریزغاز
 رم : ۲۵۸ ، ۲۶۰-۲۶۱
 زمین داور : ۱۱۱۸
 رنج ۳۹۳
 زنگان ۳۴۹، ۴۱۱-۴۱۲ ، زنگان
 زندان سمرقند ۱۲۸
 رنده ۹۸
 زنگان : ۳۶۹، ۴۲۹-۴۳۰ ، زنگان
 رنگار : ۲۰۵

س

ساری : ۳۸۰ ، ۴۲۰، ۴۵۰
 ساریان ۳۲۷، ۴۵۰، ۴۶۰
 ساریه ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۸-۴۱۱ ، ۴۱۳-
 ۴۲۹-۴۳۰
 سامری کام ر. هرسامری کام
 سامان (اصفهان) ۳۱۴
 سامان (لاج) ۳۱۴-۳۲۰
 سامان (سمرقند) ، ۳۱۳-۳۱۴ ،
 ۳۲۰
 سامجن : ۱۰۰
 ساحن (رود) ۱۰۶
 ساحن مادون ۱۰۹
 ساحن ماوراء ۱۰۹

۱۰۷ ، ۱۱۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۴ ،	۳۰۲ - ۳۰۴ ، ۳۰۷ ، ۳۵۱ ، ۴۵۲ ، ۱۱۳۶ ،
۱۵۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ،	۱۱۴۹ - ۱۱۵۲ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۷۴ ،
۱۸۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۲۰۱ -	سغد (رود) ۷۳ ، ۸۰ - ۸۱ ،
۲۰۴ ، ۲۱۲ ، ۲۱۶ ، ۲۲۲ ،	۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲۷ ، ۱۳۱ ،
۲۲۹ - ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۲۴۷ ،	۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱۳۱۴ ،
۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ - ۲۷۴ ،	سغدیان ۶۰ ، ۷۳ ، ۱۱۲ - ۱۱۳ ،
۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۶ ،	۱۴۳ ، ۱۴۵ - ۱۴۸ ، ۱۵۰ - ۱۵۲ ،
۳۰۰ ، ۳۰۲ - ۳۰۴ ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ ،	۱۷۱ ، ۱۷۵ ،
۳۱۹ - ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ،	سفارت انگلستان در طهران ۷۰ ،
۳۵۲ - ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۶ - ۳۶۷ ،	سفارت شوروی در طهران : ۱۰۰۸ ،
۳۷۲ ، ۳۷۷ ، ۳۸۲ ، ۳۸۵ -	سغنه ۶۲ ، ۳۰۸ ،
۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ،	سفیدرود : ۳۸۰ ،
۳۹۸ - ۴۰۱ ، ۴۰۸ ، ۴۲۰ - ۴۲۱ ،	سفیدموت . ۴۴۶ ،
۴۳۸ - ۴۴۰ ، ۴۴۹ ، ۴۵۱ -	سقمین : ۶۳ ،
۴۵۳ ، ۴۶۲ - ۴۶۵ ، ۴۷۷ ، ۵۱۴ ،	سکه ختم : ۹۶ ،
۵۲۵ - ۵۲۶ ، ۵۲۸ - ۵۲۹ ، ۵۳۱ ،	سگستان : ۱۱۳ ، ۱۲۷ ، ۱۴۹ - ۱۵۰ ،
۵۳۶ ، ۵۶۲ ، ۵۷۲ - ۵۷۳ ، ۵۷۸ ،	۱۹۷ ، ۲۴۵ ، ۳۷۶ ، ر. سچستان و
۸۰۱ ، ۸۳۱ ، ۸۴۵ - ۸۵۰ ،	سپستان
۸۵۷ ، ۸۵۹ - ۸۷۳ ، ۸۸۰ ،	سگسر : ۴۱۳ ،
۸۹۴ ، ۹۰۰ ، ۹۰۵ ، ۹۲۰ ،	سلطان ویس بابا (کوه) : ۱۱۴ ،
۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ ،	سمین : ۶۳ ،
۱۱۴۹ - ۱۱۵۲ ، ۱۱۶۰ - ۱۱۶۶ ،	سمران : ۲۱۴ ، ۲۴۴ ،
۱۱۹۰ ، ۱۱۹۸ ، ۱۲۱۹ ، ۱۳۱۲ ،	سمران طرم . ۴۱۵ ،
۱۳۱۴	سمرقند : ۱ - ۳ ، ۵۷ ، ۵۹ - ۶۱ ،
سمرکند ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۳ ،	۶۶ ، ۷۰ ، ۷۳ - ۷۴ ، ۷۶ ،
صمنان : ۴۱۳ ، ۴۳۰ ،	۷۸ ، ۹۰ ، ۹۴ - ۹۵ ، ۹۷ - ۹۸ ،

سیام (کوه) ۱۰۱۴، ۹۹۵، ۵۴۲	سمنجان ۲۶۵
سیام (ماه) ۹۹۵	سمیران ۷۸۴
میری ۱۷۹	سناوآب ۱۳۴
سیحون ۱۴۳، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۵	سنجاب ۳۹۸
۱۵۸، ۴۰۳-۴۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹ سیر دریا	سجرد ۲۸۸
سیرجان ۴۲۵	سنجرده ۲۹۳
سیر دریا ۱۱۳-۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۳	سجرتفن: ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴
ر. سیحون	سند ۳۹۳، ۳۶۸، ۲۰۲
سیستان ۳۶-۳۸، ۱۱۳، ۱۹۹	سند (ایالت): ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۱-
۳۱۱، ۳۳۴، ۳۷۵، ۳۷۷ -	۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۲، ۳۶۸،
۳۷۸، ۳۸۱-۳۸۵، ۳۹۴-۳۹۶	۳۹۳
۴۰۰، ۴۰۲ - ۴۰۴، ۴۳۵، ۴۶۰	سند (رود) ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹،
۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۸ - ۴۸۴	۱۹۴
۴۸۶، ۴۸۸ - ۴۸۹، ۵۰۸	سنگزار (رود) ۱۱۴، ۱۳۲
۵۶۲، ۷۸۵، ۸۰۶، ۹۵۷-۹۵۸	سنگسر ۴۱۳
۱۱۱۸، ۱۲۶۰، ۱۲۶۶، ۱۲۷۲	سویح ۲۹۷
۱۲۹۷ - ۱۲۹۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۲	سوخشین ر. دروازه سوخشین
ر. مچسان و سگستان	سورا: ۱۳۱
صیگت: ۱۰۹	سورا (آب) ۱۳۱
صیگت ۱۰۹	سوریه ۱۹۵، ۲۰۵، ۳۱۲
سیمتن ۴۴۵	سوغد ۱۴۳
سینا ر. طورسیدا	سوغود ۱۴۴
سیوج ۳۰۸	سوئد ۴۳۹
	سویقه ر. یل سویقه
	سهلان ۵۴۲
	سیام: ۲۹۴، ۲۹۷

ش

شارسرستان ۲۴۸
 شارسرستان افشنه : ۱۰۱
 شارسرستان بلخ : ۳۶۴
 شارسرستان روئین : ۲۴۸۰۷۵ ر. شارسرستان
 روئین
 شاش : ۲۷۱-۲۶۹۰۱۷۶۰۱۳۵۰۹۸ ،
 ، ۴۰۸ ، ۳۵۶ ، ۳۱۹ ، ۲۸۱
 ۱۱۴۹
 شام : ۸۶ ، ۱۹۵ ، ۲۲۶ ، ۲۳۷ ،
 ۶۹۷ ، ۴۴۸ ، ۴۰۳ ، ۳۹۳ ، ۲۴۵ ، ۲۴۰
 ۷۶۸۰۷۵۴
 شانجش : ۱۰۹
 شاوغر : ۱۱۶۲
 شاء جهان آباد : ۲۳
 شرغ : ۱۰۶ ، ۱۰۷-۱۰۶ ، ۶۳
 شرغ (رود) : ۱۰۶
 شرکت آسیائی بنگاله : ۳۳
 شرکت نفت ایران و انگلیس : ۷
 شروان : ۱۰۶۷
 شلجی : ۶۶
 شمرکنث : ۱۲۴
 شمرکنند : ۲۴
 شمس آباد : ۵۳۵
 شوش : ۱۶۴ ، ۱۳۱

شوشتر : ۱۲۰۸

شومان : ۲۵۵-۲۵۷ ، ۲۶۶

شهربازار گابان : ۲۵۸۰۷۵

شهرستان اشقیخ : ۱۴۰

شهرستان بخارا : ۷۷-۸۲۰۷۸-۸۴ ،

۲۵۵-۲۵۴ ، ۹۲ ، ۸۶

شهرستان روئین : ۱۰۰ ر. شارسرستان

روئین

شهرستان سمرقند : ۱۲۸-۱۲۹ ، ۱۳۱

شیراز : ۹۲۵ ، ۴۹ ، ۲۳

ص

صرافان ر. بازار صرافان

صغد : ۲۴۷

صفاهان : ۱۰۱۱ ر. اصفهان

صفین : ۲۲۵

صنعا : ۱۲۷ ، ۱۲۹

صین : ۱۲۴

ضیاع علیا خنبون : ۲۷۹

ط

طاحونه ر. نهر طاحونه

طارم : ۷۸۴

طاراقان : ۱۸۲ ، ۲۵۶ ، ۲۶۳-۲۶۴

۲۶۶

۲۳ ، ۲۷-۲۵ ، ۲۹ - ۳۳،۳۱ -	طهران ۱۳۰۴
۳۴ ، ۳۸،۳۷ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۷ -	طبرستان ۳۴۷-۳۵۰ ، ۳۷۱-۳۶۹
۴۹ ، ۵۱ - ۵۲ ، ۵۸ ، ۵۴،۷۴-۱۴۳	۳۷۵ ، ۳۸۱-۳۷۹ ، ۳۸۴ ، ۳۸۶ -
۱۷۳ ، ۲۸۷-۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۳۹۱-۳۹۱	۳۸۷ ، ۳۹۱ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰-۴۱۰ -
۴۰۳ ، ۴۵۷ ، ۴۶۰ - ۴۶۳،۴۶۱	۴۱۴ ، ۴۱۶-۴۱۸ ، ۴۲۶-۴۲۸
۴۶۵ ، ۴۷۱ - ۴۷۲ ، ۴۷۸ ،	۱۳۰۳-۱۳۰۲
۴۹۳ ، ۴۹۵ ، ۵۰۰ ، ۵۱۳،۵۱۱	طحا ، ۵۱۸
۵۱۵ ، ۵۲۵،۵۱۷ ، ۵۳۰ - ۵۳۱	طجاران : ۵۱۸
۵۳۸ ، ۵۴۵ ، ۵۵۰ ، ۵۵۹ ، ۵۶۲	طحارستان ۱۷۳،۵۹ ، ۱۹۲،۱۸۳
۵۶۳ ، ۵۶۵ ، ۵۶۷ ، ۵۷۱-۵۷۰	۱۹۶ - ۲۰۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۸ ،
۵۷۴ ، ۵۷۸-۵۸۰ ، ۵۸۵ ، ۵۹۳ -	۲۵۵ - ۲۶۳ ، ۲۶۴ - ۴۲۱،۳۲۹
۵۹۴ ، ۶۳۵ - ۶۳۶ ، ۶۵۹ ،	۵۱۸
۷۷۶ - ۷۷۷ ، ۷۸۲ ، ۷۹۵،۷۹۰	طرابوزان ، ۱۸۶
۹۱۸ ، ۹۲۵ ، ۹۲۸ ، ۹۳۱ -	طراز ۶۲ ، ۶۶ ، ۳۶۰ ، ۴۰۸ ،
۹۴۷ ، ۹۵۰-۹۵۱ ، ۹۵۳ ، ۹۵۶ ،	۴۹۵ ، ۵۴۲ ، ۶۸۵ - ۶۸۷ ،
۹۶۳ - ۹۶۴ ، ۹۷۲ ، ۹۸۴،۹۸۱	۶۸۹ ، ۶۹۹ ، ۷۳۱ ، ۹۳۴ ، ۹۴۹
۱۰۳۵ ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۵۶ ، ۱۰۷۶ -	۱۰۴۰،۱۰۰۲
۱۱۲۹ ، ۱۱۳۲ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۴۶ -	طرم ۴۱۵
۱۱۶۹ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۵،۱۲۲۱	طیج : ۱۰۰۸،۵۴۲-۱۰۱۰
۱۲۲۵ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۴۲ ، ۱۲۵۴ -	طواویس ۹۷-۹۹،۹۹،۱۰۴،۱۰۹،۱۱۱ ،
۱۲۶۰ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۷۵ - ۱۲۷۷	۲۷۷،۳۵۶،۳۵۸
۱۲۹۳ ، ۱۲۹۸ ، ۱۳۰۸،۱۳۱۰	طوایسه ۹۷
۱۳۱۲-۱۳۱۴	طورسیا ، ۱۲۸۸
	طوس : ۲۰۳،۳۲۴،۴۰۶،۴۱۴،۴۰۴-۱۳۰
	۱۳۰۶
	طهران : ۸۰۶،۸۱۱-۱۴۰۱۲،۲۲ -

ع

عبادت خانه : ۴۳۲

عدن : ۶۹۹

عراق : ۱۲۴، ۹۸ - ۱۳۹، ۱۳۱، ۱۲۵

، ۱۹۶ ، ۲۰۲ ، ۳۰۵ ، ۲۱۸ ،

، ۲۲۶ ، ۲۷۱ ، ۳۱۲ ، ۳۹۳ ،

۴۰۳ ، ۴۳۶ ، ۴۳۹ ، ۴۴۲ -

، ۴۴۳ ، ۴۴۸ - ۴۵۰ ، ۵۲۶ ،

، ۶۸۷ ، ۷۷۸ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۵۱ ،

۱۳۰۵، ۱۲۰۸، ۱۱۵۷

عراق عرب ۱۲۰۸

عربستان : ۲۰۵ - ۲۰۶ ،

۲۱۰

عروان ۱۰۹۰

علی آباد (بلخ) : ۳۶۴

علیا خنبون ر ضیاء علیا خنبون

علکسر ۸۰۷

عمان : ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰

عمان (بحرودیا) : ۷۳۸ ، ۷۵۰

غ

غازان : ۳۶

عجدوان : ۲۹۸

غرجستان : ۲۰ ، ۹۹۸ ، ۱۰۶۵

غزنه : ۴۰۰ ر غزنین

غزنین ۳۳۴ ، ۴۰۰ ، ۶۲۰، ۵۴۳

۱۱۸۸ ، ۱۳۰۶ ر غزنه

غشج ر دروار غشج

غلوه : ۱۰۷

غوبار : ۱۳۳ - ۱۳۴

غوره ۵۲۶

ف

فاخره : ۲۱۵ - ۲۱۴، ۷۵

فاراب : ۱۱۱ ، ۲۸۱

فارس : ۲۲۸ - ۲۲۷، ۹۸ - ۲۳۹ ، ۲۴۵

، ۳۸۲ ، ۳۹۱ ، ۴۰۳ ، ۴۲۳ ،

۴۷۸ ر خلیج فارس

فاریاب : ۲۶۱ ، ۲۶۳ - ۲۶۴ ،

۲۶۷

فائق : ۲۹۲، ۲۸۸

فرات : ۱۲۸۶، ۱۳۱

فراة : ۱۱۰

فراسه : ۵۸۶

فراورسغلی : ۱۱۱۱۰۹

فراورعلیا : ۱۱۱۰۱۰۹

فراوه : ۱۰۱۰

فراویز عنیا : ۸۴

فراه : ۴۸۲

فرب : ۳۶۱، ۳۵۸، ۱۰۴۶۳

فربر : ۸۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰۴ - ۱۰۵

فدین : ۲۸۸	۳۷۹ ، ۳۶۱ ، ۳۵۸ ، ۳۵۶ ، ۳۲۹
فناك : ۱۲۹۰	۴۴۸ ، ۳۸۶ ، ۳۸۴
فوشنج : ۱۱۱۸	فرخار : ۶۴۶ ، ۶۷۴ ، ۷۰۷ ، ۶۷۸
فیزون (رون) : ۱۵۰۰	۱۲۹۴ ، ۱۱۶۷
فیلی : ۲۶۸	فرخشه : ۱۱۰
ق	فرخشی : ۴۵۰ ، ۳۰۷ ، ۶۳
قادیسه : ۲۱۱	فرغانه : ۶۰ ، ۶۶ ، ۸۶ ، ۹۸
قارن (کوه) : ۴۰۹	۱۱۳ ، ۱۲۳ ، ۱۷۳ ، ۱۷۶
قاران ۸۹۹ ر. غازان	۱۹۰ ، ۲۰۱ - ۲۰۲ ، ۲۵۶
قاسمیه : ۲۱۴	۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۹ - ۲۷۴
قاف (کوه) : ۱۲۰۱ ، ۱۰۴۲	۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱
قاهره : ۱۱۵۱ ، ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴	۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۵۰
۱۳۱۰	۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ ، ۳۶۴
قبله : ۴۴۳ - ۴۴۵ ، ۱۰۴۵ ، ۱۲۰۰	۳۸۲ ، ۴۰۱ ، ۴۰۸ - ۴۰۹ ، ۹۹۹
قراگول : ۱۳۲ ، ۱۰۰	۱۱۵۹ ، ۱۲۳۱
قرر : ۳۷۹	فرغید : ۱۰۸
قرش : ۴۶۳	فرباب : ۳۶۴
قرقوب : ۱۲۰۸	فریدن : ۲۸۷ - ۲۸۸
قرماسین : ۱۳۱	فریدین : ۲۸۷ - ۲۸۸
قرلقوم : ۱۱۴ - ۱۱۵	فشدیزه (سر) : ۹۵
قزوین : ۱۳۱ ، ۳۴۹ ، ۳۶۹ ، ۴۱۱ - ۴۱۷	فشون : ۹۴
۱۳۱۱ ، ۴۲۹	فهرسین : ۱۰۹
قسطنطنیه : ۱۷۲ ، ۱۸۵ - ۱۸۶	فلّاس : ۳۸۰
قصر ابن هشام الکتابی : ۷۹	فلسطین : ۲۰۵
	فلورانس : ۹۰۷
	فنجانی (آب) : ۱۳۱۰

کابلستان : ۱۷۳	قصرالریح : ۲۷۴
کاخ اخشید ۱۳۶	قصران : ۴۰۳ ، ۴۶۵ ، ۱۳۱۱
کاخ پادشاهان بغداد : ۸۹	قصر اوس : ۲۳۳۰
کاخ داغوانی ۱۰۶۰	قصر پادشاهی بخارا : ۷۹
کاخشتوان ۱۰۹	قصر جلال دیزه ۹۶
کارش : ۸۱۲	قصر رباح : ۹۶
کارک علویان : ۵۳۰-۹۴	قصر یعقوبی : ۴۸۲۰۴۷۸
کاریک علویان ۲۷۹	قفسادره : ۸۵
کازرون ۲۳	قفتاز : ۱۷۲
کاره ۳۹۵	قفتاز (کوه) : ۱۴۵
کاشان : ۴۱۷۰۲۷۱۰۳۰۵۶	قفتاز (هندوستان) : ۱۶۴
کاشغر : ۱۶۷، ۱۲۳، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۷۱-۲۷۱	قلزم : ۷۵۶
۴۰۹، ۲۹۴، ۲۷۲	قلعه الموت : ۴۱۳، ۴۱۶
کانبور : ۴۷۲، ۷۴۰، ۴۱۰، ۳۲	قلعه باب الایواب : ۳۳
کانتن ۲۰۲	قلعه بخارا ۳۴۴
کاتک : ۱۸۹	قلعه کورشته : ۱۱۳
کاتک کیو ۲۰۱	قم : ۴۱۱-۴۱۲، ۴۱۷، ۴۲۹، ۷۹۱، ۱۱۳۰
کاوایانی (مطبعة) : ۲۹	قنوج : ۶۵۷
کبودنجکت : ۱۱۶	قوچان : ۱۵۰
کبودنجکت : ۱۳۸-۱۳۹	قوچه : ۴۹۰
کندهاک : ۵۰۷ ر. کوبین هاون	قهندز ر. کهندز
کت : ۶۲	قهندز بخارا : ۳۹۷، ۷۷
کتابخانه اعتمادالدوله دراکره : ۹۳۱	میروان : ۶۵۷، ۶۴۴
کتابخانه اوده : ۸۲۵	
کتابخانه بادالین : ۸۲۷، ۸۸۱، ۸۲۹	
۹۴۵	

ل

کار ۳۹۳، ۱۸۴

کتابخانه موقوفه مدرسه ناصری : ۴۷۱	کتابخانه ترقی : ۸
کتابخانه واتیکان : ۱۴	کتابخانه حاج حسین آقا ملک : ۲۹۰، ۲۷
ککارا : ۹۵	۴۸ - ۴۷
کدن : ۱۱۶۴	کتابخانه دانشگاه کبریج : ۱۲۸
کدوخ : ۱۰۵۴۰	۱۳۱۱
کرانایات : ۱۴۹	کتابخانه دانشگاه لیدن : ۱۳۱۳
کرج : ۴۲۹، ۴۱۲	کتابخانه رضا قلی خان هدایت : ۹۲۴
کردر : ۲۷۷	کتابخانه سامانیان دربهارا : ۴۵۴
کردستان : ۹۵۲	کتابخانه سلطانی برلین : ۴۴-۴۲
کرز : ۲۶۵	۵۴-۵۳
کرکوی : ۴۹۰	کتابخانه طهران : ۹۷۲، ۷۹۵، ۵۴۵
کرمان : ۳۶۹ ، ۳۳۴ ، ۳۲۲، ۹۸	۱۳۱۲
— ۴۲۳ ، ۴۲۱ ، ۴۰۱ ، ۳۹۱	کتابخانه کاوه : ۷۸۳، ۶۳۵
، ۵۹۷، ۵۱۷ - ۵۱۶، ۴۸۶، ۴۸۳، ۴۲۵	کتابخانه کبریج : ۸۹۲
۸۰۱	کتابخانه مجلس شورای ملی ایران :
کرمانیای سرد : ۱۴۹	۱۱۲۱
کرمانیای گرم : ۱۴۹	کتابخانه مدرسه سه سالار : ۱۱۲۰، ۹۲۵
کرمنه : ۲۷۷، ۱۰۴، ۶۷	۱۱۲۱
کرمنیه : ۳۵۲، ۲۷۷، ۱۴۱، ۱۳۴، ۱۰۴	کتابخانه مدرسه علوم سیاسی طهران :
۳۵۸ - ۳۵۷	۶۴۹، ۵۵۹، ۵۲، ۳۱
کش : ۱۵۶، ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۲۸	کتابخانه مدرسه ناصری : ۵۸
، ۲۶۱، ۲۵۱، ۲۳۴ ، ۲۲۹، ۱۷۶، ۱۷۳	کتابخانه مرحوم میرزا محمد خان لشکری :
— ۲۹۳، ۲۸۱، ۲۷۴، ۲۷۱، ۲۶۷ - ۲۶۶	۷۹۰
، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۰، ۲۹۷ - ۲۹۶، ۲۹۴	کتابخانه ملی : ۱۰۷۵
.. ۴۸۳، ۳۳۵	کتابخانه ملی پاریس : ۹۶۸، ۵۰۲
کشان : ۱۵۶، ۱۴۰	۱۱۲۳
کشانی : ۱۴۰ - ۱۵۶، ۱۴۱	کتابخانه موزه بریتانیا : ۴۱-۴۰

کندز ۷۷	کشانیه : ۱۱۶ ، ۱۴۰-۱۴۱ ، ۱۵۶ ،
کشت ۱۲۷۷۰۱۱۹۵	۴۵۲
کنگاور : ۴۱۷	کشغن : ۱۰۹
کوبن هاون ۲۸۶ ر۰ کین هاك	کشاهن : ۲۷۱
کونر (آب) : ۱۲۸۱	کشمیر : ۶۷۹
کور سرفند : ۱۴۹-۱۴۱	کشمه : ۱۴۹
کورشته : ۱۱۳	کشمیر : ۱۵۶ ، ۱۸۳ ، ۶۳۵ ، ۶۷۹ ، ۸۴۰
کورگان : ۱۷۶ ر۰ گوزگانان	۸۶۷
کوشان ۱۵۶	کشته : ۱۱۰ ر۰ نهر کشته
کوشك اسمعیل ۳۴۴	کیمه : ۴۵۳ ، ۴۵۵
کوشك بخارخداة : ۲۸۵	کفتان ۲۵۶
کوشك خشقوان ۳۰۶	کلاباد . ۹۴ ر۰ درواره کلاباد
کوشك عمر ۳۰۶	کلكته . ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۵۱ ، ۳۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۵
کوشك فضیل ۲۹۸	۵۰۰ ، ۵۱۵ ، ۵۲۹ ، ۸۳۰ - ۸۴۶ ، ۸۴۹
کوشك ماحك ر۰ ماخك	۹۵۵ ، ۹۵۶ ، ۹۶۵ ، ۱۲۷۶
کوشك معان ۸۲	کلیسیا . ۱۰۴۵
کوشك یعقوبی (سیستن) : ۴۷۸	کلیسای بخارا ۲۵۵
کوفه : ۲۳۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۰	کلیسای ترسایان بخارا : ۸۳
کوکور : ۱۷۸	کلیسای طراز : ۳۶۰
کول اسکندر ۱۳۲	کلیسای طرس : ۲۰۳
کول نمك ۱۱۴-۱۱۵	کمبریج : ۵۲۹ ، ۸۹۲ ، ۹۱۰ ، ۱۱۲۸
کوش ۲۱۶ ، ۳۴۷ ، ۳۵۰ ، ۳۹۹ ، ۳۶۹	۱۳۱۱
۴۳۴	کمرجه ۲۷۶
کوه خوران ۹۴	کمنیرك ر۰ دیوار کمنیرك
کوه دماوند ۴۱۳	کشمجان : ۴۸۶
کوه سام : ۲۹۷	

کهندز شرغ : ۱۰۶	کوهستان اشل : ۲۳۷
کهندز مرو : ۱۱۸۰	کوه سیام : ۵۴۲، ۲۹۴
کهندز وخنون : ۱۰۳	کوه قارن : ۴۰۹
کهندز ورخشه : ۱۰۲	کوهك : ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۹
کهندز وردانه : ۱۰۷	کوهك (رود) : ۱۳۳
گی	کوی بکار (بخارا) : ۳۹۲
گامی (خلیج) : ۱۵۳	کوی دهقانان (بخارا) : ۴۴۴
کبی : ۱۸۵، ۱۸۲	کوی رندان (بخارا) : ۲۵۵، ۸۳
گنگن : ۸۸۲، گوتین کن	کوی علاء : ۳۵۴، ۸۴
کچان : ۱۵۰	کوی کاخ (بخارا) : ۲۵۵، ۸۳
کردون کشان بخارا (محلّه) : ۳۹۱	کوی منان (بخارا) : ۴۴۴
کرگان : ۳۴۳ - ۳۴۴ ، ۳۴۷ - ۳۵۰	کوی وزیرین ایوب بن حسان (بخارا) : ۲۵۵، ۸۳
، ۳۸۶، ۳۷۵، ۳۷۱ - ۳۶۸ ، ۳۵۰	کوئتی چو : ۱۶۷
، ۴۰۸، ۴۰۴، ۴۰۰ - ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۲، ۳۹۱	کوئتی شواک : ۱۵۶
۴۱۰ - ۴۱۲ ، ۴۱۷ - ۴۱۹ ، ۴۲۱ -	کهندز : ۴۱۹ - ۴۱۸، ۳۹۸
، ۴۲۷ ، ۴۲۹ - ۴۳۰ ، ۴۹۳ - ۱۱۲۲، ۱۰۹۳	کهندز اسکچکت : ۱۰۵
۱۲۶۳	کهندز اشتینغن : ۱۴۰
گرینویج : ۱۲۲	کهندز بخارا : ۸۵، ۸۱، ۷۷ - ۸۹ ،
کرین : ۱۵۰	۹۶، ۹۳، ۹۲ - ۴۱۸، ۳۹۸، ۱۰۸، ۹۷ -
کنرگان : ۱۵۰	۴۱۹
کمیجان : ۴۸۶	کهندز یرکد : ۱۰۷
کنج بادآورد : ۷۲۶	کهندز خجاده : ۹۹
کنج شایکان : ۶۳۹	کهندز رامیتن : ۱۰۱
کنجه : ۱۲۹۷، ۹۳۸، ۷۸۴، ۷۷۹	کهندز زندنه : ۹۸
کک : ۱۶۴، ۱۵۲	کهندز سمرقند : ۱۳۱، ۱۲۹ - ۱۲۷
کونین کن : ۸۸۵، ۸۸۲، ۸۲۵، ۷۹۷، ۴۶	

لبقان ۱۰۴۱	۹۱۴۰۹۱۲-۹۰۹۰۷-۹۰۵۰۸۹۷
لندن : ۴۸۷، ۴۵۹، ۴۵۴، ۱۲۲، ۴۰۷	۹۲۲ رگتکن
۸۵۶ ، ۸۵۵ ، ۵۲۳ ، ۴۹۹	کورخانه نوکنده : ۳۷۶
۱۱۲۸-۱۱۲۷-۹۱۶ ، ۹۰۵، ۸۸۹	کورستان بزرگ : ۵۳۸، ۳۶۸
۱۳۱۰	کوزگان : ۳۱۳، ۱۷۶، ۱۵۰
لبنگراد : ۸	کوزکانان : ۴۲۱، ۳۶۱
لویانک : ۲۰۲	کوزن بزرگ : ۵۳۸، ۳۶۸
لهستان : ۵۸۶	کب (اوقاف) : ۱۲-۱۳ ، ۵۸
لیدن : ۴۶۳-۴۶۱، ۴۵۹، ۵۸-۵۷، ۱۳	۷۶ ، ۲۹۹ ، ۴۶۶ - ۴۴۷ ، ۴۶۰
۱۳۱۳-۱۱۴۹-۴۷۳-۴۷۱	۵۰۱، ۴۹۹ ، ۵۰۱ ، ۵۱۸ ، ۵۴۲، ۵۲۶
م	۷۷۹ ، ۷۹۲ ، ۸۰۱ - ۸۰۸ ، ۸۰۲
ماخ : ۲۸۵-مسجد ماخ	۹۱۱ ، ۹۲۰-۹۲۱ ، ۹۶۴، ۹۲۳
ماخان ۲۸۸۰	۱۱۲۴-۱۱۲۵، ۱۱۳۰-۱۱۳۵، ۱۱۷۴
ماخک (کوشک) بخارا : ۷۳	۱۳۰۲، ۱۲۶۸
ماخوان : ۲۸۸	کیلات : ۲۱۱، ۳۷۰-۳۷۱ ، ۷۱۷
مالا : ۱۴۹	۷۷۸
مادر شهرها ۱۵۰	ل
ماربورگ : ۳۱۴	لاسجرد : ۵۰۰
مازندران : ۳۴۴ ، ۵۲۸ ، ۸۰۷-۸۰۶	لامور : ۱۵۸، ۵۸
۱۰۶۵، ۸۸۸	لایزیخ ولایزیك : ۵۸ ، ۴۴۰
ماسبدان : ۱۳۱	۴۷۴ ، ۵۱۰ ، ۸۶۳ ، ۸۸۵
ماسترر تل ماستر	۹۱۰ ، ۹۲۱ ، ۱۱۴۹ ، ۱۲۶۱
ماسف : ۱۳۵-ماسف	۱۳۱۰
ماسف : ۱۶۱-ماسف	لبان : ۶۶
مالکوزار (کوه) : ۱۱۴	لکنهو : ۱۱۱، ۲۹۵، ۹۸۴، ۱۱۱۲

محفوظه ۲۱۳	مالن ۵۲۷
محله بابکس (سمرقند) : ۴۵۳	ماوانه : ۲۹۲
محله درمیدان (بخارا) : ۴۴۶	ماوراءالنهر ۱۶ ، ۲۰ - ۵۹ ، ۲۱ -
محله دروازه حقره (بخارا) : ۴۴۲	۶۰ ، ۶۴ - ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۳ ،
محله دروازه سمرقند (بخارا) ۳۹۲	۷۸ - ۷۹ ، ۹۷ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ،
محله دروازه کس (سمرقند) : ۴۵۳	۱۱۷ - ۱۱۸ ، ۱۲۰ - ۱۲۱ ،
محله گردون کشان (بخارا) : ۳۹۱	۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۴۲ ، ۱۷۵ - ۱۷۷ ،
مداین : ۱۳۱	۱۸۵ ، ۱۹۴ ، ۲۰۱ - ۲۰۴ ،
مدرسه انسته شرقیه مسکو ۸	۲۰۷ ، ۲۱۱ - ۲۱۲ ، ۲۱۵ -
مدرسه سیهالار طهران ۹۵۰۰۹۲۵	۲۱۶ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۵ ، ۲۳۲ ،
۱۱۲۱ - ۱۱۲۰	۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ - ۲۴۵ ،
مدرسه علوم سیاسی طهران ۵۲۰۳۱	۲۴۷ - ۲۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۶۸ ،
۶۴۹ ، ۵۵۹	۲۷۲ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ - ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۲ ،
مدرسه علیگر ۸۰۷	۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۳ ، ۳۰۸ - ۳۱۳ ،
مدرسه فارچک (بخارا) ۳۹۲	۳۱۹ ، ۳۲۴ - ۳۲۵ ، ۳۲۹ ، ۳۵۰ ،
مدرسه ناصری : ۵۸ ، ۴۷۱ ، ۵۱۱	۳۵۳ ، ۳۵۸ - ۳۶۲ ، ۳۶۸ - ۳۶۹ ،
مدینه التجار ۲۵۸ ، ۷۵	۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ۴۳۹ ، ۴۴۹ ، ۴۵۳ ،
مدینه الصفویه : ۷۵	۴۵۵ - ۴۵۶ ، ۴۶۲ ، ۴۷۳ ، ۵۰۰ ،
مدینه محفوظه : ۲۱۳	۵۸۳ ، ۶۲۶ ، ۷۸۲ ، ۸۱۲ ، ۸۳۱ ،
مدینه ۲۲۷ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶ ، ۴۳۶	۸۳۳ ، ۸۴۷ ، ۸۵۷ - ۸۵۸ ، ۸۷۳ ،
مذیا مچکث ۱۰۴	۸۸۰ ، ۸۹۶ ، ۹۱۹ ، ۹۵۱ ، ۹۶۷ ،
مراء ۷۸۴	۱۱۰۰ ، ۱۱۶۰ ، ۱۱۶۲ ، ۱۱۶۶ ،
مراکش ۱۰۱۰	۱۱۷۸ ، ۱۲۲۹ ، ۱۳۰۵
مراگانی ۱۹۷	مایمیش ۹۶ ، ۱۱۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶ -
مردقشه ر. دروازه مردقشه	۱۲۷
مرد کشان ر. دروازه مردکشان	مجلس شورای ملی ایران . ۱۱۲۱
مرزبان : ۱۳۹	محترقه : ۲۶۷

مرؤیان : ۱۷۵، ۱۴۳	مرورود
مرغاب (رود) ۱۹۶	مروشاهجان : ۸۶۴، ۸۳۹، ۵۳۰، ۲۴۶
مرغ سید : ۵۲۶	ر - مرو
مرکند ۱۱۳، ۷۳ - ۱۴۵، ۱۱۴	مسجد آدینه بخارا : ۲۵۴، ۷۸
۱۴۹	مسجد احد : ۹۵
مرکوند : ۱۱۳	مسجد بنی حنظله (بخارا) ۲۵۵، ۸۳
مرمح : ۳۹۵	مسجد بنی - سد : ۸۴
مرنج : ۶۴۴، ۶۴۲	مسجد جامع افشنه ۱۰۱
مرو : ۶۶ ، ۷۰ ، ۹۰ ، ۱۲۱ ،	مسجد جامع بخارا ۷۶ ، ۷۸ ،
۱۲۴ ، ۱۴۳ ، ۱۵۰ ، ۱۹۶، ۱۷۵ ،	۸۰ - ۸۱ ، ۸۶ ، ۹۱ - ۹۳ ،
۲۰۳ ، ۲۱۷ ، ۲۳۱ - ۲۳۶ ،	۲۵۴ ، ۱۰۸
۲۳۷ ، ۲۳۹ - ۲۴۱ ، ۲۵۲، ۲۴۷ ،	مسجد جامع بیکند . ۹۹ - ۱۰۰
۲۵۵ - ۲۵۶ ، ۲۵۸ - ۲۶۲ ، ۲۶۵ ،	مسجد جامع خجاده : ۹۹
۲۶۷ - ۲۷۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۸ ،	مسجد جامع رند : ۹۸
۲۹۲ - ۲۹۳ ، ۲۹۵ - ۲۹۶ ، ۳۰۲ -	مسجد جامع سمرقند : ۱۲۷ - ۱۲۸
۳۰۳ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۴۹، ۳۳۲ ،	مسجد جامع طراز : ۳۶۰
۳۵۵ ، ۳۹۴ - ۳۹۷ ، ۴۰۳ - ۴۰۵ ،	مسجد جامع طواویس : ۹۷
۴۲۰ ، ۴۶۵ ، ۵۰۰ ، ۵۱۸ - ۵۱۹ ،	مسجد جامع فربر : ۱۰۵
۵۳۰ - ۵۳۱ ، ۷۰۹ ، ۸۰۱ ، ۸۲۱،	مسجد جامع کریمیه : ۱۰۴
۸۴۷ ، ۸۵۷ ، ۸۹۸ ، ۱۱۲۲ ،	مسجد جامع کهنذ بخارا : ۹۲
۱۱۶۴ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۷ - ۱۱۵۹ ،	مسجد جامع مفکان : ۹۹
۱۱۷۹ - ۱۱۸۱ ، ۱۱۸۸ ، ۱۱۹۸ - ۱۲۱۷ ،	مسجد جامع نور : ۱۰۵
۱۳۰۹ ر. مرو شاهجان	مسجد جامع ورخشه ۱۰۲ - ۱۰۳
مرو (ایالت) : ۱۵۰	مسجد سیهسالار طهران ۹۲۵
مرورود : ۳۳۹، ۱۵۰ ر. مرورود	مسجد سغد : ۲۷۰
مرورود : ۴۰۵، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۵۸ ر.	مسجد عارض : ۹۵

مقبره اسمعيليه : ۴۴۶	مسجد قريشيان : ۸۶
مقبره خواجه يارهدوز : ۴۴۷	مسجدماج، ۷۹
مكه : ۲۷۸ ، ۲۸۹ — ۲۹۰ ، ۴۳۶	مسجدماخ (بخارا) : ۸۷ ، ۳۹۲ ، ۵۶۰
۴۳۷	مسجد محمدبن واسع (افشنة) : ۱۰۱
ماسئين : ۶۳	مسجد مفاك (بخارا) : ۲۸۵
موره آسياني ليننگراد : ۸	مسكو : ۸۹۹ ، ۳۳-۳۲ ، ۱۰۰۸
موره بريطانيا : ۴۰-۴۱ ، ۴۵۹-۴۶۰	مصر : ۵۰ ، ۵۷-۵۸ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷
۸۹۵ ، ۹۲۴-۹۲۶ ، ۹۲۸ ، ۹۳۰-۹۳۱	۱۹۵ ، ۳۱۲ ، ۳۸۲ ، ۳۸۶
۹۴۸-۹۴۹ ، ۹۵۱ ، ۹۵۳ ، ۹۵۵ ، ۹۵۷-۱۱۲۷	۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۴۸ ، ۴۵۴ —
۱۳۱۳ ، ۱۱۲۸	۴۵۵ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۹۸
موصل : ۲۹۰ ، ۴۲۲	۵۰۰ ، ۵۱۰ ، ۵۱۴ ، ۵۱۸ ، ۵۴۲
موغان : ۷۰۹-۷۱۰ ، ۷۱۲ ، ۷۸۷	۶۸۶ ، ۷۱۷ ، ۷۷۹ ، ۹۹۷ ، ۱۰۰۷
رومنان	۱۳۱۰-۱۳۱۱
موليان (بخارا) : ۵۳۶	مصر صعيد : ۵۱۸
موليان (سمرقند) : ۵۳۶	مطبع حيدري : ۱۱۳۸ ، ۷۴
موليان (مجله) : ۵۳۶	مطبع ديتريخ : ۸۸۲
موليان رجو موليان	مطبع شاهجهاني : ۹۸۹
مهرجا نقدق : ۱۳۱	مطبعة ايرانشهر : ۴۷۵
مهنه : ۵۲۴	مطبعة نولكشور : ۴۱ ، ۹۸۴
ميان كل : ۲۷۷	معبد الخيل : ۹۳
ميدان ريگستان : ۱۲۲	معبد ايران : ۱۹۸
ن	مفاك ر. مسجد
نامي (رود) : ۱۸۹	مغان : ۷۸۷ ، ۹۳۶ ، ۱۰۰۷ ، ۱۰۰۸
جارجفور : ۱۰۹-۱۱۰	مغان (كوشك) : ۸۲
نجد : ۱۰۱۹	منكان : ۹۹

نخبوان ۱۳۰۶	نوبهار : ۷۶-۹۶، ۷۷-۹۶، ۱۲۸، ۹۶۳،
نخشب : ۲۳۴ ، ۲۵۱ ، ۲۹۴ ، ۱۰۵۱	
۲۹۶ ، ۳۰۶، ۳۰۴ ، ۴۶۳، ۴۳۵	نوبهار ر. دروازه نوبهار
۸۱۲، ۸۰۴ ، ۸۴۵ ، ۱۰۱۴، ۹۹۵	نوبهار بلخ : ۲۵۷
ر. نسف	نور : ۱۰۵۷، ۶۱
خرجق : ۲۹۹	نورآقا (کوه) ، ۱۱۴
خرشج : ۳۰۱-۲۹۹	نور بخارا : ۱۰۵
نسا ۱۰۱۰	نوزاد : ۱۱۱۸، ۴۸۴
نسف : ۲۶۶، ۲۶۱، ۱۴۲، ۱۱۶، ۷۸	نوغان : ۱۳۰۴
۲۶۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۷۶ ،	نوکنده : ۹۶-۹۵
۲۸۱ ، ۲۹۴ ، ۴۶۳ ، ۸۰۴-۸۰۳	نوکنده : ۹۵ ، ۱۱۰-۱۱۱-۲۸۵ ،
۸۱۳، ۸۸۰، ۱۱۲۶، ۱۰۰۰	۳۷۶
نشابور : ۲۱۶ ، ۲۲۱ ، ۲۲۸ ، ۳۳۷،	نول کشور ر. مطبوعه
۳۶۳ - ۳۶۶ ، ۳۶۹ ، ۳۹۶ ،	نوجکت : ۹۹۰۷۵
۴۰۴ ، ۴۲۹ - ۴۲۲ ، ۴۲۴ -	نومشکت : ۲۶۰
۴۲۷ ، ۴۳۵ ، ۵۰۵ ، ۵۱۲ ،	نومی : ۷۵
۵۵۲، ۵۳۷ ، ۱۰۶۶ ، ۱۱۲۱-۱۱۲۲،	نویده : ۱۰۹
۱۱۵۹ ر. نیشابور	نهادند : ۴۲۹، ۱۳۱
نصیبین : ۲۹۰	نهراروان : ۱۱۱
ننگان سی ۲۰۱، ۱۹۹	نهراشدینج : ۱۳۴
نمازگاه (بلخ) ۳۶۵-۳۶۴	نهرالدز : ۱۱۱
نمبکت : ۲۹۸	نهر بارمش : ۱۳۳-۱۳۴
نموجکت : ۹۹۰۷۵	نهر بخارا : ۹۵-۹۷، ۱۱۰، ۲۶۴
نواباد : ۲۹۱	نهر برش : ۱۳۳-۱۳۴
نواکت : ۲۹۴	نهر بشمین : ۱۳۳-۱۳۴
نوايج : ۱۳۰۹-۱۴۰۸، ۱۱۴۶، ۷۹۴	نهر بکار : ۹۵
نوباغ الامير : ۱۱۱	

نهر نزدیک خانه حمدونه ، ۹۵	نهر بلخ : ۳۲۸
نهر نوکنده ، ۹۵-۹۶ ، ۱۱۰	نهر بوزماجر : ۱۳۴
نهر نوکنده ، ۹۶ ، ۱۱۰-۱۱۱	نهر بیکنده : ۹۶
نیشابور : ۱۵۰ ، ۲۱۶ ، ۲۲۰ —	نهر کنکان : ۱۱۱
، ۲۲۱ ، ۲۲۸ — ۲۲۹ ، ۲۳۶ ،	نهر جرج : ۱۱۰
، ۲۶۴ ، ۲۹۱ ، ۲۹۸ ، ۳۱۱ ،	نهر جوشج : ۹۵
۳۴۵ ، ۳۵۰ ، ۳۶۲-۳۶۳ ، ۳۶۹ —	نهر خامه : ۱۱۱
، ۳۸۴ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۳۹۱ ،	نهر خرغان رود : ۱۱۰
۳۹۴ ، ۳۹۶ — ۳۹۹ ، ۴۰۲ —	نهر دباسیه : ۱۳۴
، ۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۴۱۰ ،	نهر رامیشه : ۱۱۱
، ۴۱۴ ، ۴۱۸ — ۴۲۷ ، ۴۳۵ ،	نهر رباح : ۹۶
، ۴۳۹ ، ۵۰۵ ، ۵۳۷ ، ۵۵۲ ،	نهر ربنجن : ۱۳۴
، ۸۵۷ ، ۱۵۰۸ ، ۱۲۶۲-۱۲۶۳ ،	نهر ریگستان : ۹۶
۱۳۰۱ ر. نیشابور	نهر رغاز : ۹۷
نیل : ۵۱۸ ، ۵۴۲ ، ۶۰۹ ،	نهر سافری کام : ۱۱۰
۶۸۰ ، ۸۴۰ ، ۸۸۷ ، ۹۷۳ ، ۱۰۰۶ —	نهر سفد : ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۳۷
۱۱۴۶	نهر سناوآب : ۱۳۴
نیمروز : ۴۹۰ ، ۵۴۲ ، ۱۰۱۵۰	نهر طاحونه : ۹۶
نیویورک : ۱۷۳ ، ۹۰۴ ، ۹۱۹	نهر فراور سفلی : ۱۱۱
	نهر فراور علیا : ۱۱۱
	نهر فرخشه : ۱۱۰
	نهر فشیدیزه : ۹۵
	نهر کر-بینه : ۱۳۴
	نهر کشته : ۹۶
	نهر کشته : ۱۱۰
	نهر نجارجفر : ۱۱۰
واتیکان : ۱۴	
وازدین : ۳۵۸	
واسط : ۴۰۹	
وخسون : ۱۰۳	
وخش : ۱۱۷۷	

و

۳۸۱ - ۳۸۲ ، ۳۹۴ ، ۴۰۲ - ۴۰۳ ،	وذار : ۱۳۱
۴۲۰-۴۲۱ ، ۵۷۹ ، ۵۳۱-۵۳۰ ،	ورخشه : ۱۰۳-۱۰۲
۵۳۴ ، ۵۷۰ ، ۸۰۵ ، ۸۱۸-۸۲۳ ،	وردان : ۲۶۱
۸۳۹ ، ۸۵۷ ، ۸۶۴ ، ۹۰۱-۹۰۸ ،	وردانه : ۶۲ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ، ۲۵۰ ،
۹۰۹-۹۱۶ ، ۱۰۵۴ ، ۱۱۱۸ ،	۳۱۳،۲۵۴
ر.هری	وردکس : ۱۵۰
هرو : ۱۵۰	ورزردود : ۱۱۰۰،۶۲۶
هری : ۳۲۱،۳۱۹،۳۰۵،۳۰۲،۹۵۰ ،	ورسین : ۱۲۹ ر.دروازه ورسین
۳۲۷،۳۷۲-۴۲۱،۵۲۶،۵۲۷ ،	وریغ : ۹۷،۹۵
۵۲۹ - ۵۳۰ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳-۵۶۲ ،	ورغسر : ۱۳۴،۱۳۳ ، ۱۳۶-۱۳۷ ،
۷۹۴ ، ۱۱۲۲ ، ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ ،	۱۳۱۴،۲۸۱
ر.هرات	ورکان : ۱۴۹
هزاراسب : ۲۶۸	ورکه : ۱۱۱،۶۶-۶۵
هزارچشمه : ۱۸۸	ورکی : ۱۰۹
هفتخوان ، ۶۴۲	وزکرد : ۱۴۲،۱۲۱
هلائد: ۱۳۱۳	وسخر : ۱۰۸
هلمنس : ۴۴۰	وینز : ۸۷۱،۴۱۹
همدان : ۴۲۹،۴۱۷،۳۳۴،۱۹۶،۲۸	وهار : ۷۶
۴۳۶-۱۱۳۰، ۱۱۳۱	وهروود: ۱۵۰
هند : ۶۹۷،۶۵۹،۵۸۷،۳۶۸،۱۵۳ -	وین : ۳۴،۱۹ ر.وینه
۶۹۸، ۹۱۰۰، ۹۱۴، ۹۸۴، ۲۲۶ ر.هندوستان	وینه : ۸۶۵،۸۳۰، ۸۲۲ ر.وین
هندکوش : ۱۶۲-۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۲ ،	ه
۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۵	
هندوستان : ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۹۸ ،	هانور : ۲۲۱
۱۲۰ ، ۱۲۶ ، ۱۴۹ - ۱۵۱ ،	هجر : ۱۲۷۴، ۸۹۴، ۵۹۷
۱۵۳ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ - ۱۶۱ ،	هرات : ۱۵۰۰ ، ۱۸۳ ، ۲۰۳ ، ۳۷۲، ۳۷۷

برخشی: ۱۰۲	۸۶۳ - ۱۶۵ ، ۱۸۵ ، ۳۹۳ ،
یشکرد: ۲۱۴	۵۹۴ ، ۵۸۷-۵۸۶ ، ۵۸۴ ، ۵۳۹
یغسوب (دره) . ۱۸۵	۸۰۷،۷۷۶-۷۷۵ ، ۶۵۹ ، ۶۵۴
یمان : ۴۹۵ ر- یم	۸۶۴،۸۴۹،۸۱۸ ر- مند
یم : ۷۱-۷۲ ، ۸۲ ، ۱۲۴ -	هیرکاینا : ۱۵۰-۱۴۹
۱۲۵ ، ۲۵۵ ، ۶۹۹ ، ۹۲۳۱ ،	
۱۲۷۹ ر- یمان	ی
یونان . ۱۱۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۷،۱۶۲	یارکت . ۱۳۷
۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۵۴۲،۱۷۴ ، ۵۸۶	یارکت : ۱۳۷-۱۳۸
۸۰۱۳،۸۶۹ ، ۸۵۴ ، ۸۰۰،۶۰۸	

فهرست نامهای کتابها و رسالهها و روزنامهها و مجلهها و مقالهها و سورها و آهنگهای موسیقی

احسن التقاسیم فی معرفة الاقانی : م ۵۷
احکام : ۱۱۲۶
احیاء العلوم : ۱۲۹۹
احیاء الملوك : ۱۰۷۵، ۹۵۷، ۴۶۰
اخبار الوزراء : ۵۰۰
اخبار ولایة خراسان : ۴۵۴
اخوان الصفاء : ۹۹۷، ۱۰۰۷، ۱۲۳۳
۱۳۱۵
ادبیات ایران : ۹۱۶
ادبیات فارسی : ۱۱۲۸
ارتنك : ۶۰۳
ارژنك : ۹۷۳
ارمان : ۵۹۴، ۴۵۷
ارمغان ر. مجله
اساس فقه اللغة ایرانی : ۸۷۸، ۸۸۶، ۸۹۷
۹۲۴، ۹۰۹
اسامی خاص مسلمانان : ۸۸۰
اسرار التوحید فی مقامات ابی السعید :
۵۲۵ ، ۹۹۲ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۷۳ ،
۱۱۸۸
اسکندری (تاریخ) : ۱۱۲۷

الف

آتشکده : ۲۳ ، ۵۹ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ،
۵۳۰-۵۳۱ ، ۵۳۸ ، ۵۶۷ ، ۵۷۰ ،
۵۸۰ ، ۶۵۸ ، ۸۲۹ ، ۸۳۴ ، ۸۳۷-
۱۰۴۷، ۸۷۹، ۸۴۳
آثار الباقیه عن القرون الخالیة : ۱۷۶، ۵۸
۱۲۶۱
آثار البلاد : ۱۰۴۱، ۱۲۵
آفرین نامه : ۱۵۳۳ ، ۱۲۴۱-۱۲۴۲
۱۲۵۲
آکنار یاتنالبیا : ۲۸۷
آل عمران (سوره) : ۴۴۳
آئین اکبری : ۸۷۹
آئین فی المقالات : ۱۱۱۹
ابستا : ۵۴۱، ۹۹۰ ر. اوستا
ابن سینا (کارادوو) : ۸۹۲
ابوالعلاء ششتی : ۱۳۰۸
ابوالقاسم فردوسی : ۸۹۹
ابوالوید بلخی : ۱۲۲۱

اولین کتاب در زبان فارسی : ۵۰۱	اسلامی : ۱۱۲۶
ایران (روزنامه) : ۵۱، ۳۸	استاد درباب توکی ثوبه های غربی :
ایران (لوی دو بو) : ۸۲۴	۱۹۶۱، ۱۹۹۰ - ۲۰۰
ایران (آمده ژوردن) : ۸۲۱	اشاراتی درباب سلسله‌های اسلامی : ۳۴۷
ایران ادبی : ۸۹۸	۴۸۷، ۳۸۰
ایران باستانی : ۱۴۳ - ۱۴۴	افسانه بزرگ مهر حکیم : ۲۸۷
۱۷۵ - ۱۷۴	اقرب الموارد : ۵۵۴
ایران شهر : ۵۰۱ ر. مجله	الاهلاق النقیسه (کتاب) : ۵۷
ایران قدیم : ۱۴۳، ۱۷۵	الاهانی (کتاب) : ۵۸
ب	الرحمن (سوره) : ۱۰۴۶
باختر (مجله) : ۱۱۳۲	الف لیل و لیل و لیل : ۵۹۴ - ۸۸۳، ۵۹۵
بازرگان و نیز : ۸۷۱	۹۱۵
بت خانه : ۸۲۸ ، ۸۳۱ ، ۸۳۴ -	المعمدون من الشعراء : ۴۹۴
۸۷۹، ۸۴۰	المعجم فی آثار ملوک المعجم : ۱۱۵۰
بحر الجواهر فی لغة الفرس : ۳۸ - ۳۹	الهی نامه : ۱۲۲۵
بدایع الصنائع : ۹۶۴	امیراطوری سفلی : ۱۸۶
براهین المعجم : ۷۶۵، ۵۱، ۱۲	امثال وحکم : ۱۲۹۸، ۶۲۸
برهان جامع : ۹۱۲، ۷۶۲، ۵۱	امروز را غنیمت شمار : ۹۰۷
برهان قاطع : ۱۱۸ ، ۱۲۳	انجمن آرای ناصری ر. فرهنگ
البقره (سوره) : ۴۴۳	انتخاب صد هفتاد شاعران فارسی :
البلدان (کتاب) ابن الفقیه : ۵۷	۸۳۷، ۸۲۸
البلدان (کتاب) یعقوبی : ۸۱، ۵۸	انیس الاحباء : ۸۷۹
بوسلیک (برده) : ۱۱۴۰	انیس العشاق : ۱۰۴۵
بوندهش : ۱۵۲	اورامن (لحن) : ۱۱۴۳
بهارستان : ۵۱ ، ۴۶۲ ، ۴۷۲	اوستا : ۱۴۳ ، ۱۵۲ ، ۳۱۸
۵۳۰ ، ۵۳۷ ، ۵۳۹ ، ۵۵۰	ر . ایستا
۵۶۲ ، ۵۶۵ ، ۵۷۴ ، ۵۸۲	

تاریخ الحکماء : ۱۱۲۳

تاريخ الملوك والامم : ٥٧

تاریخ ایران و ادبیات و تصوف آن :
۸۹۹

تاریخ ایران قدیم : ۷۸۱

تاریخ بحارای ابو عبد الله : ۴۴۵

تاریخ بخارای نرشنی : ۶۷، ۶۳، ۵۷

* AY * YY * Y• * YΣ * YΛ

6 9A 6 9E-9F 6 91 6 19-17

- 223, 210, 1.8 - 1.1

— 202, 221, 237, 220

• 282 • 28 • • 278 • 200

• 304 • 299 • 290 • 287

• ३०३ • ३०१ • ३५६ • ३५.

‘ 575 ‘ 571 ‘ 508 ‘ 506

• 222 • 393 • 377 • 378

• 072 • 020 • 271 • 222

1121-112-4900

تاریخ بیهقی : ۲۳ ، ۵۱ ، ۳۹۱ ،

6017-010 6000 290

• 200 • 923 • 918 • 777

1970 1002 988 952

۱۲۷۶ ، ۱۲۹۳ ، ۱۳۰۱ و تاریخ

مسعودی

تاریخ تجارت شرق درقرون وسطی :

६६.

بیاض اشعار خطی : ۵۴

پ

یازند : ۱۲۸۴

پانچاگانمرا : ۵۸۶

پنچہ تفرہ : ۸۸۳، ۹۱۰

پنچہ تئترہ (ترجمہ ہرقل) : ۹۱۰

پند نامه انوشیروان : ۱۲۴۲، ۹۹۰ ،

1299

پندنامہ کسری : ۵۴۱

ت

تاج الماثر : ١٢٠٢،٩٦٣

تاج المصادر : ٤٥٦، ٥٤٠-٥٤١

تاریخ ابوالفداء : ۵۰۶

تاریخ ابونصر عتبی : ۴۶۱

تاریخ ادبیات ایران (ادوارد براون) :

— 9.0 : 9.0 : 191 : 119

917, 911 - 910, 907

٩٥٣'٩٢١

تاریخ ادبیات ایران (یا ولهرن) : ۸۸۵،

9.7, 9.3, 9.0

تاریخ ادبیات فارسی : ۴۹۹

تاريخ الامم والملوك : ٥٠١

۴۷۹ ، ۵۰۱ ، ۵۱۷ ، ۵۳۰ ، ۵۶۴	تاریخ ترك پنبه : ۱۶۴
۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۸۲۳ ، ۱۲۴۴	تاریخ جریر طبری : ۵۰۱
۱۱۲۵	تاریخ جهانگشای جوینی : ۸۰۲، ۷۶
تاریخ مسعودی : ۱۳۰۴ ، ۴۹۲ ، ۲۳	تاریخ چین : ۱۷۰ ، ۱۶۷ ، ۱۵۸
تاریخ بیهقی	۱۹۴ ، ۱۲۷
تاریخ معجم ۱۱۵۰	تاریخ سلجوقیان : ۷۹۲
تاریخ منجم باغی : ۳۴۷	تاریخ سمرقند : ۴۶۴ ، ۵۷۲ - ۵۷۳
تاریخ منوچهر : ۵۷۹	تاریخ سیستان : ۳۶ ، ۵۱ ، ۴۷۰ ، ۴۷۸ - ۴۸۰ ، ۴۸۵ ، ۴۸۷
تاریخ میخائیل هریانی : ۱۸۷ ، ۱۷۸	۵۶۲ ، ۵۶۶ - ۹۵۶ ، ۹۵۷ ، ۹۶۴
تاریخ نگارستان : ۹۵۵	۱۲۶۰
تاریخ هونها : ۱۹۴	تاریخ شعر ایرانی : ۹۰۵ ، ۹۰۱ ، ۸۷۲
تاریخ یمنی : ۴۶۳ ، ۴۶۱ ، ۳۸۰	۹۱۲
۵۵۴ ، ۵۶۹ ، ۵۷۲ ، ۵۷۵	تاریخ شعر فارسی : ۸۶۴ ، ۸۲۲
۷۹۰	تاریخ طبرستان : ۳۸۱ ، ۳۷۱
تبارک (آیه) : ۱۰۴۶ ، ۶۰۴	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران : ۳۸۱ ، ۳۷۲
تتمه الیتبه : ۱۱۶۹ ، ۵۱۷	تاریخ طبری : ۲۳۷ ، ۲۳۵ ، ۲۳۳ ، ۱۲۳ ، ۵۸
تجارب الامم : ۵۸ ، ۳۸۲ ، ۳۸۶	۸۹۳ ، ۵۰۳ ، ۵۰۱
۴۰۵	تاریخ عمومی : ۱۷۴
التحفة السنیه الى الحضرة الحسینیه : ۵۰	تاریخ عمومی چین و روابط آن با کشور
تحفة الملوك (در اخلاق) : ۴۱ - ۳۹	های بیگانه : ۲۰۴
۱۲۵۲ ، ۱۲۴۲ ، ۹۶۳ ، ۹۵۲ ، ۹۴۸ ، ۵۳	تاریخ قم : ۱۱۲۸ ، ۷۹۱
۱۳۱۴ - ۱۳۱۲	تاریخ کرمان : ۵۱۷
تحفة الملوك (در تاریخ) : ۴۰	تاریخ کشمیر : ۱۵۶
تحفة الملوك (در تعمیر) : ۴۰	تاریخ گزیده : ۱۳ ، ۵۱ ، ۴۷۲
تحفة الملوك (در طب) : ۴۰	
تحفة الملوك (در فروع) : ۴۰	
تحفه : ۱۱۷۴ ، ۹۷	
تحفه سامی : ۸۷۸	

- تذکره الشعراء : ۱۲ ، ۵۱ ، ۴۶۰ -
 ۴۶۱ ، ۵۳۰ ، ۵۶۷ ، ۵۸۰ ، ۵۸۵ ،
 ۷۸۹ ، ۹۲۷ ، ۸۲۸ ، ۸۷۸ ، ۹۰۹ ،
 ۱۱۳۳ ، ۱۳۱۰ - تذکره دولتشاهی
 تذکره المعاصرین : ۸۷۹
 تذکره النساء : ۸۷۸
 قدکرة آشکده : ۵۱ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ،
 ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۳۸ ، ۵۶۷ ، ۵۷۰ ،
 ۵۸۰ ، ۸۷۹ ، ر. آشکده
 تذکره احمد اخگر : ۸۷۹
 تذکره بیت‌خانه : ۸۲۷ ، ۸۷۸
 تذکره بزم آرا : ۴۵۹
 تذکره حسینی : ۸۷۹ ، ۱۱۱۲
 تذکره خلاصة الافکار : ۵۴ ، ۴۶۰ ،
 ۴۶۲ ، ۵۷۰ ، ۷۷۱
 تذکره خیرالبیان : ۴۵۹
 تذکره درویش‌نوا : ۴۶۰
 تذکره دلگشا : ۸۷۹
 تذکره دولتشاهی یا دولتشاهی : ۱۳ ، ۵۱ ،
 ۶۳۷ ، ۸۱۷ ، ر. تذکره الشعراء
 تذکره ریاض الشعراء : ۵۴ ، ۴۶۰ ، ۷۷۱
 تذکره عرفات الماشقین : ۵۴
 تذکره علی فطرت متخلص بهدرت : ۸۲۸
 تذکره عماد السلطنة : ۳۳ ، ۴۶۰
 تذکره محمد عرفی : ۸۶۰
 تذکره میخانه : ۴۵۹
 تذکره نادرات : ۸۷۹
- تذکره نصرآبادی : ۸۷۹
 تذکره نواب مستطاب والاعاماد السلطنة :
 ۴۶۰
 تذکره هفت اقلیم : ۳۳ ، ۵۱ ، ۴۶۱ -
 ۴۶۲ ، ۴۷۲ ، ۴۷۶ ، ۵۲۱ ، ۵۳۰ ،
 ۸۷۸
 تذکره یمینی : ۸۲۳
 ترجمه تاریخ طبری : ۵۸ ، ۵۰۳ ، ۸۹۳
 ترجمه تفسیر طبری : ۵۰۱
 ترجمه سندباد رودکی : ۵۹۵
 ترجمه طبری : ۵۰۱ ، ۵۰۳
 ترجمه طبقات ناصری : ۹۵۳
 ترجمه فارسی کلیله و دمنه : ۵۸۵ ،
 ۵۸۷ ، ۵۸۸
 ترجمه قناوزی : ۵۹۴
 ترجمه کتاب الفتوح : ۲۳۲ ، ۱۲۰۲
 ترجمه یمینی : ۵۷۴
 ترکستان (بارتلد) : ۹۰۰
 ترکستان (مختار بکر) : ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۸
 ترکستان پیش از غلبه مغول : ۶۷ ، ۴۵۴
 تفاسیر : ۷۷۸ - ۷۷۹
 تمثالهای ایرانی : ۸۵۵
 التنبیه والاشراف (کتاب) : ۵۸
 تورات : ۸۴۹
 توقیع بلعمی : ۵۰۲

ج

جامع مفیدی : ۸۷۹
جدول مقایسه تقویم عیسوی و اسلامی :
۴۷۴

جدولهای تاریخی آسیا : ۱۷۰، ۱۶۷
جستجوهای در باب جغرافیای بطليموس
در شرق : ۱۲۲

جغرافیای بطليموس : ۱۴۸

جغرافیای موسس خورنی : ۱۴۹

جنگ ایران : ۱۷۰

جنگ کوتها : ۱۸۵

جنگ محمدتقی بن هادی : ۵۱

جوامع الحكایات ولوامع الروایات : ۵۸

۳۳۲- ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹،

۳۴۱- ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۴۳۴-

۴۳۵، ۴۳۸، ۱۱۴۵، ۱۲۲۵

جواهر المعایب : ۸۷۸

چ

چغانه (یرده) : ۱۲۱۲

چهار کلزار : ۲۵، ۵۱، ۶۳۵

چهارمقاله : ۱۳، ۵۲، ۴۵۹، ۴۶۱،

۴۷۱، ۵۰۲، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۴،

۵۱۷- ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۳۰،

ح

۵۳۱، ۵۶۱، ۵۶۹، ۵۸۰، ۵۸۲،

۷۷۶، ۷۸۹، ۷۹۳، ۸۰۶، ۸۹۳-

۸۹۴، ۹۰۸، ۹۰۹- ۹۲۱، ۹۲۶،

۹۵۳، ۹۵۷، ۹۵۸- ۱۱۳۵، ۱۱۷۴،

۱۱۹۸، ۱۲۶۷، ۱۳۰۲

حبیب السیرقی اخبار افراد البشر : ۲۴

۵۲، ۳۲۷، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۷۲،

۵۳۰، ۵۳۷، ۵۷۴

حدائق البلاقه : ۸۳۰

حدائق السعفری دقائق الشعر : ۵۲، ۱۱

۶۲۲، ۶۳۵، ۷۸۲، ۹۶۸، ۱۱۴۶،

۱۲۷۹- ۱۲۸۰

حدود العالم : ۱۰۱۸

حديقة الاقالیم : ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۵

حديقة البلاغة : ۸۴۱

حديقة الحقيقة : ۶۲۹، ۱۲۰۵

حديقة الصفا : ۸۲۹، ۸۳۴، ۸۷۹،

حماسة ملی ایران : ۸۸۶، ۹۲۱

حواشی کتابقا بوس نامه : ۱۲۶۰، ۱۲۲۱

حواشی میرزا احمدخان قزوینی بر چهار

مقاله نظامی عروضی : ۵۱۰- ۵۱۱

۵۱۷، ۹۲۱

خ

ختای : ۱۸۶ ، ۱۹۹

خرابیات : ۲۲ ، ۵۲ ، ۸۱۸

خرده اوستا : ۱۲۸۴

خراتة هارمه : ۲۲ ، ۵۲ ، ۴۷۲ ، ۵۶۳

۵۶۷ ، ۵۸۵ ، ۸۲۹ ، ۸۳۳ ، ۸۳۵

۸۴۳ ، ۸۷۹

خراتن العلوم : ۶۱

خرزينة كنج الهی حسینی : ۸۷۹

خسرو و شیرین نظامی : ۱۲۵۲

خسروی (سابع) : ۱۱۴۳

خلاصة الآثار وزبدة الافكار : ۸۷۹

خلاصة الاشعار : ۹۲۶

خلاصة الافكار : ۴۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۳

۵۷۰ ، ۶۵۸ ، ۷۷۱ ، ۸۳۰ ، ۸۳۲

۸۳۴ ، ۸۳۶ ، ۸۳۸ ، ۸۴۱ ، ۸۴۳

۸۷۹ ، ۸۸۱

خلاصة الكلام : ۸۷۹

خير البيان : ۴۵۹

دو

دارالفون درلمری : ۳۹ ، ۵۳ ، ۸۱۲

داستان گل سرخ : ۸۵۶

داستانهای کشته‌بوره : ۸۵۶

دانش نامه علانی : ۲۷

دايرة المعارف اسلام : ۷۵ ، ۱۳۱۰

دايرة المعارف بریطانیکا : ۸۹۶

الدوا النضيد من مجموعة النقد لعفید :

۱۱۵۱

دستور سحن : ۲۳ ، ۵۲

دشيشة كرى : ۵۰

دشيشة كبير : ۵۰ ، ۵۲

دقائق الآثار : ۸۷۹

دوران آفتاب : ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۵۹۵

۱۰۷۶ ، ۱۰۷۷

ديباجة ديوان سنائی : ۵۴

ديوان ابن يمين : ۶۵۴

ديوان اوافتح ستنی : ۱۳۰۹

ديوان ابوری : ۱۰۲۶ ، ۱۰۴۶

۱۰۶۴

ديوان حافظ : ۵۳۱ ، ۸۰۸ ، ۱۰۵۶

ديوان حظه بادغیسی : ۵۶۹

ديوان رودکی : ۲ ، ۴ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۵۱۰

۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۷۲ ، ۵۳۰ ، -

۵۳۱ ، ۵۳۸ ، ۵۵۰ ، ۵۶۲ ، ۵۶۳ ،

۵۶۵ ، ۵۶۷ ، ۵۶۹ ، ۵۷۱ ، ۵۷۴ ،

۵۷۶ ، ۵۷۹ ، ۵۸۰ ، ۵۸۵ ، ۵۹۳ ،

۶۳۵ ، ۶۳۶ ، ۶۵۸ ، ۶۵۹ ، ۷۷۶ ، -

۷۷۷ ، ۷۹۰ ، ۸۰۲ ، ۸۰۱ ، ۸۲۱ ،

۸۳۵ ، ۸۴۶ ، ۸۵۶ ، ۸۹۲ ، ۸۹۶ ،

	۹۰۰، ۹۱۸، ۹۲۴-۹۲۵، ۹۲۸، ۹۳۰، ۹۴۳
	۱۳۱۱- ۱۳۱۰، ۱۱۱۴ ، ۹۴۳
	دیوان سنائی : ۴۸ ، ۵۲ ، ۱۲۱۶
	دیوان سوزنی ، ۴۹۷
	دیوان عنصری : ۵۶۲، ۱۱۳۴، ۶۵۴-
	۱۱۳۵ ، ۱۱۵۶
	دیوان غزلیات جلال‌الدین محمد بلخی :
	۹۸۴
	دیوان فرخی ، ۹۹۱، ۱۰۳۴، ۱۰۷۵
	دیوان قطران : ۳۴ ، ۵۹۳ ، ۶۳۶ ،
	۷۷۶- ۷۷۷، ۷۸۲، ۸۱۵، ۹۲۴-
	۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۱- ۹۳۵، ۹۳۹ ،
	۹۴۶ ، ۹۵۱- ۹۵۲
	دیوان مجمل رودکی : ۶۵۸- ۶۵۹ ،
	۷۷۶ ، ۹۱۸، ۹۲۴، ۹۲۷، ۹۲۸ ،
	۹۳۱ ، ۹۳۵، ۹۳۸، ۹۴۳، ۹۴۵ ،
	۹۵۰
	دیوان مسعود سعد سلمان ، ۶۳۷
	دیوان معزی : ۱۰۲۹
	دیوان منجیک : ۷۸۰
	دیوان منوچهری : ۹۰۰- ۱۱۳۶ ،
	دیوان ناصر خسرو : ۵۴۵ ، ۷۹۵ ،
	۹۷۲ - ۹۷۳
	ذیل فهرست کتب خطی فارسی موزه بریتانیا:
	۹۲۸، ۹۵۷، ۱۱۲۷
راجا تارانگی ۱۵۶	
راحة الانسان : ۸۸۴، ۱۲۴۲، ۱۲۹۹	
راحة الصدور آية السرور ۸۰۱، ۷۹۲، ۸۰۱	
۹۲۰ ، ۱۱۳۰- ۱۱۳۱ ، ۱۱۳۳	
رباعیات حکیم عمر خیام : ۲۹	
رسالة ابو حفص : ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳	
۱۱۵۵	
رسالة حسين وفائي : ۹۲۶	
رساله در اخلاق : ۴۹	
رساله در عروض : ۵۰ ، ۵۴	
رساله در عروض و قافیه : ۴۹	
رساله در فهرست سلاطین : ۴۹	
رسالة دلداري خطاب به لویا : ۱۶۳	
رساله شرفیه : ۱۱۵۴	
رسالة عروض جامی : ۵۴	
رسالة ملازاده : ۵۸ ، ۷۶ ، ۴۴۵ -	
۴۴۸ ، ۴۷۱، ۵۳۶، ۱۱۱۹- ۱۱۲۱	
رساله نکستی اسکندر ۱۶۴	
الرسائل ۱۱۱۹	
رسائل اخوان الصفا : ۹۹۷، ۹۰۰، ۷۰	
۱۲۳۲ ، ۱۳۱۵	
رشحات : ۷۴ ، ۲۹۸	
الرعد (سوره) : ۴۴۳	

زین الاخبار : ۵۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۲ ،
 ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۴۸ ،
 ۳۵۰ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۹ ، ۳۸۶ ،
 ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۴۰۰ ، ۴۷۵ ،
 ۴۹۳ ، ۴۹۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۲ ،
 زینت المجالس : ۵۲ ، ۲۲ ، ۴۷۹ ، ۴۷۸ ،
 ۵۳۰ ، ۵۷۴ ،
 ژنک : ۶۱۲ ، ۹۷۳ ،

س

ساقی نامه ظهوری : ۵۹۳ ، ۶۳۶ ،
 سرآمدان سخن : ۸۱۶ ،
 سرو آزاد : ۸۷۹ ،
 سرود جنگ برونان بوره : ۸۵۷ ،
 سعدنامه : ۵۷۵ ، ۸۰۳ ، ۱۱۱۶ ، ۱۱۱۷ ،
 سفارنامه خوارزم : ۱۰۴۷ ،
 سفرنامه اسکندر : ۱۴۷ ،
 سفرنامه ناصر خسرو : ۷۸۰ ، ۹۲۷ ،
 سفرهای درویش ساختگی در آسیای
 مرکزی : ۲۷۷ ،
 سفینه الشعراء : ۲۳ ، ۵۲ ،
 سفینه اشعار : ۳۶ ، ۵۳ ، ۵۴ ،
 سفینه خوشگو : ۴۲ ، ۵۳ ، ۶۵۳ ،
 ۶۵۸ ، ۸۲۸ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳ ، ۸۳۶ ،
 ۸۳۸ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۳ ، ۸۴۴ ،
 سکه‌های کوفی پادشاهان : ۴۴۰ ،

روابط سیاسی و تجارتي امپراطوری
 روم با آسیای مرکزی : ۱۷۲ ،
 روح القوانين : ۱۶۴ ،
 - پرودکی شاعر سامانیان : ۸۲۵ ، ۸۹۷ ،
 ۹۰۵ ، ۹۲۲ ،
 - پرودکی و رودکی مجهول : ۳۴ ، ۴۰ ،
 ۹۱۸ ، ۹۵۴ ،
 - روزنامه آسیائی : ۹۰۱ ،
 - روضة الصفا : ۱۷۳ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۲ ، ۳۷۲ ، ۳۸۶ ،
 ۳۸۸ ،
 روضة القوافی : ۱۱ ،
 - ریاض الجنه : ۹۶۴ ،
 - ریاض الشعراء : ۴۷ ، ۵۴ ، ۵۹ ،
 ۶۵۳ ، ۶۵۸ ، ۷۷۱ ، ۸۲۹ ، ۸۷۹ ،
 ۹۶۶ ،
 ریاض العارفین : ۷۴ ، ۱۰۴۷ ،
 ریاض الوفاق : ۸۷۹ ،

ز

- زبدة الاشعار : ۸۳۰ ،
 زنبیل : ۹۸۴ ، ۹۸۵ ،
 زند : ۵۴۱ ، ۷۵۴ ، ۸۶۶ ، ۹۹۰ ،
 ۱۲۷۳ ، ۱۲۸۲ ،
 - زند اوسقا : ۱۴۳ ، ۱۵۲ ،
 - الزیادات فی کتاب آئین فی المولات : ۱۱۱۹ ،

۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۴-۵۷۵، ۵۷۰-۵۷۱
 شرح حال عبدالله بن المقفع: ۵۸۷
 شرح سفارت: ۱۷۲
 شرح شواهد التلخیص: ۱۳۱۰
 شرح یمنی منبئی: ۵۷۴-۵۷۵،
 ۸۰۳، ۱۱۱۶
 شرح یمنی نجاشی: ۸۰۳، ۱۱۱۶
 شرق (مجله): ۵۳۵، ۱۱۶۶، ۱۱۸۹
 ۱۲۲۱، ۱۳۰۸
 ششمن سلطنت بزرگ شرق: ۱۷۳
 شعر المعجم: ۴، ۴۴، ۵۴، ۶۵۳
 ۶۵۹، ۹۲۳، ۹۳۴، ۹۳۷-۹۳۸
 ۹۴۳، ۹۴۷
 شعر درباری و تمثیلی ایرانیان: ۸۶۷
 ۹۱۲
 شعر قدیم ایران: ۵۹۶، ۹۰۴، ۹۱۹
 شمع انجمن: ۲۲، ۵۳
 شهادت: ۴، ۳۱۷-۳۱۸، ۵۶۴، ۵۸۴
 ۵۸۶، ۵۸۸، ۹۲۲، ۱۱۲۶-۱۱۲۷
 شاهنامه فردوسی

ص

صبح گلشن: ۹۸۹
 صبح وطن: ۸۷۹
 صحف ابراهیم: ۸۷۹
 صحیح بخاری: ۴۴۸

سلسله القمب: ۸۳۴، ۸۰۰-۸۶۱
 سلسله های اسلامی: ۴۸۷
 سلطانی: ۱۱۲۶
 سلم السماوات: ۱۰۷۶
 سمیه: ۵۸، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۲۵
 ۴۴۹، ۵۳۶
 سقد بادنامه: ۵۹۴-۵۹۵، ۸۸۳-
 ۸۸۴، ۸۸۶
 سیاست نامه: ۸۹۴
 سیاست و تجارت ملل قدیم: ۱۶۵

ش

شاهد صادق: ۵۱۱، ۵۷۲، ۷۷۴
 ۷۷۹-۷۸۰، ۱۲۲۱، ۱۲۶۹
 شاهنامه ابوالمؤید: ۱۲۲۰
 شاهنامه ابومنصور: ۱۳۰۵
 شاهنامه دقیقی: ۸۲۶، ۸۶۲، ۱۲۶۱
 ۱۲۶۹-۱۲۷۰، ۱۲۷۳، ۱۲۹۲
 شاهنامه فردوسی: ۵۸۴، ۸۳۷، ۸۷۳
 ۸۸۴، ۸۸۸، ۱۱۰۰، ۱۱۲۴-
 ۱۱۲۵، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۲۶۸-
 ۱۲۷۱، ۱۲۷۴، ۱۲۹۲، ۱۳۰۵-
 ۱۳۰۶ ر. شهنامه
 شاهنشاهی ساسانیان: ۲۸۶، ۵۰۷
 شجرة العروش: ۱۱
 شرح تاریخ یمنی: ۴۶۱، ۴۶۳، ۵۵۴

ض

عشاق (برده) : ۵۲۷ ، ۵۳۸ ، ۸۰۶ ،

۹۰۸

عقد الملی فی موقف الاعلی : ۵۱۷

عقد ثریا : ۸۷۹

علم و هنر (مجله) : ۱۱۵۰

عمارة سروزی : ۵۲۵ ، ۱۱۸۹

عنوان الحکم : ۱۳۰۹

عهد للخلفاء والامراء : ۱۱۱۹

عیون اخبار الرضا : ۱۲۶۵

عیون الانباء فی طبقات الاطباء : ۵۱۰

ع

غایة الوسائل الی معرفة الاولیاء : ۱۳۱۰

غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۵۸۳

۱۱۷۹

غزاة ذات الابطیل : ۴۵۲

ف

الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی :

۴۶۱ ، ۸۰۳ ، ۱۱۱۶ ر - شرح بیمنی

الفتوح (کتاب) : ۵۷

فتوحات الاسلامیه : ۲۷۸

فتوح البلدان : ۵۷ ، ۲۷۸

فرقان : ۷۰۵ ، ۷۱۶ ، ۱۰۱۳ ر -

قرآن و مصحف و نبی

ضممة آوزله : ۸۲۷ ، ۸۳۰ ، ۹۳۳

ضمیمه بت خانه : ۸۲۸

ضمیمه فهرست کتب خطی موزه بریطانیا :

۴۵۹ - ۴۶۰

ط

طبقات الشافعیة الکرى : ۱۳۱۰

طبقات شاه جهانى : ۸۷۹

طبقات ناصرى : ۹۵۳

طب منصورى : ۲۷۰

ظفر نامه : ۵۳۱ ، ۹۵۳ ، ۱۱۲۴ - ۱۱۲۷

ع

عجایب الاشیاء : ۱۲۲۰

عجایب الدنيا : ۱۲۲۰

عجایب بحرور : ۱۲۲۰

عجایب بلدان : ۱۲۲۰

عرایس النفایس : ۵۹۳

هرفات العاشقین : ۴۶ ، ۵۴ ، ۶۵۸

۷۶۰ - ۷۶۲ ، ۱۳۰۳

هروض و قوافی زبانهای شرقی - لامی :

۸۳۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۲

فرهنگ فارسی - انگلیسی : ۹۰۶
 فرهنگ فولرس ۸۴۱، ۸۴۴، ۹۴۷
 فرهنگ متعلق بکتابخانه مدرسه علوم
 سیاسی ۵۱، ۵۵۹، ۶۴۹
 فریدالتاریخ فی اخبار خراسان ۴۵۴
 فصل الخطاب : ۴۴۳
 فون خدمه طب : ۴۹
 الفهرست (کتاب) : ۵۰۹، ۵۱۰
 فهرست دستی کتابهای خطی اسلامی
 که بخط عربی نوشته شده و در کتابخانه
 دانشگاه کمبریج موجود است : ۱۳۱۱
 فهرست کتابخانه اوده : ۸۲۵، ۸۲۷-
 ۸۳۰
 فهرست کتابهای خطی کتابخانه کمبریج
 ۸۹۲
 فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه
 سلطانی برلین ۴۲-۴۴
 فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه ملی
 پاریس : ۵۰۲
 فهرست مشروح : ۸۲۸
 فهرست مفصل کتابهای شرقی متعلق
 مرحوم آج. ۰ راون که بکتابخانه دانشگاه-
 کمبریج داده است ۱۱۲۸۰

فرهنگ آذربایجان ۲۹۵
 فرهنگ ابوحنیفه : ۱۱۵۲
 فرهنگ اسدی : ۱۴، ۱۹، ۵۲، ۲۰
 ۵۱۸، ۵۴۰، ۵۹۳، ۵۹۴-۷۷۴
 ۷۷۵، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۹۵، ۸۹۷
 ۹۰۰، ۹۱۱، ۹۲۶، ۹۱۳-۹۱۳۵
 ۹۱۴۷، ۹۱۵۸، ۱۱۷۲-۱۱۷۳، ۱۱۷۵
 ۱۱۷۹، ۱۷۸، ۱۱۸۱، ۱۲۱۷
 ۱۲۱۹، ۱۲۷۶، ۱۳۰۶
 فرهنگ اجمین آرای ناصری : ۵۲، ۳۰
 ۴۶۳، ۵۷۲، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۶۰-۶۴۹
 ۶۰۹، ۷۷۷، ۷۷۶، ۱۰۷۶
 فرهنگ بزرگ بین المللی قرن و زدهم :
 ۸۴۴
 فرهنگ جهانگیری ۱۱، ۱۲-۳۲
 ۵۲، ۵۹۰، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۹۱-۵۹۲
 ۵۹۵، ۶۵۸، ۷۶۲، ۷۷۰، ۷۷۵-
 ۷۷۶، ۱۰۷۶، ۱۱۴۳، ۱۱۵۲-
 ۱۱۵۳
 فرهنگ رشیدی ۲۶، ۵۲، ۶۴۹
 ۶۵۸، ۷۷۵، ۹۴۶، ۱۱۵۴-۱۱۵۵
 ۱۱۵۷
 فرهنگ سروری : ۱۰، ۳۰، ۳۱
 ۵۲، ۵۱۸، ۵۱۹-۶۴۹، ۶۵۸، ۷۰
 مجمع الفرس
 فرهنگ شعوری : ۲۴، ۵۲
 فرهنگ فرسی ۳۰

ق

کتاب الانبیه عن حقایق الادویه: ۱۹۰-۲۰۰

۷۷۵، ۱۳۰۶

کتاب الاغانی: ۵۸

کتاب الافانین: ۲۱۴

کتاب الاسراء والقضاة: ۵۱۸

کتاب الانساب: ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۵۰

۶۴۴- ۶۴۷، ۴۴۹، ۴۵۳- ۴۶۰، ۴۶۳

۴۶۳- ۴۶۴، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۶۹، ۵۷۲

۵۷۲، ۵۷۳، ۷۷۹، ۷۹۰، ۸۰۳، ۹۲۰

۹۲۰، ۱۱۱۳، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷- ۱۳۱۰

کتاب الاوائل: ۱۱۵۱، ۸۹۲- ۱۳۱۰

کتاب البدء والتاریخ: ۱۹۵- ۱۱۸۰

کتاب البلدان: ۵۷، ۵۸- ۸۱

کتاب التنبیه والاشراف: ۵۸

کتاب الطرفاء: ۵۱۱

کتاب الفتح الوهبی: ۸۰۳

کتاب الفتوح: ۵۷، ۱۲۰۲

کتاب الفتوحات الالامیه: ۲۷۸

کتاب الفتوح اعثم کوفی: ۲۳۲، ۲۳۷- ۲۴۸

۲۴۸، ۲۴۰

کتاب الفهرست: ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲- ۴۵۵

۴۵۵، ۵۰۹، ۱۲۲۳

کتاب المسالك والممالك: ۱۲۳

کتاب المسالك والممالك ابن خرداذبه: ۱۱۴۹

کتاب المسالك والممالك حهبانی: ۱۱۱۹

کذاب المقنع: ۴۵۱

کتاب المقنع فی الايمان: ۱۲۴

قابوسنامه: ۷۸۱، ۱۲۲۱، ۱۲۴۱- ۱۲۴۲

۱۲۶۰، ۱۳۴۲

القاسمیه: ۳۸

قاموس الاعلام: ۲۴۰، ۵۲۰

قدیم ترین کتاب لغت در ایران: ۱۱۶۶

قرآن: ۳، ۹۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۵۰

۴۴۳، ۴۴۹، ۵۳۹، ۶۲۹، ۶۶۳، ۷۳۸

۷۳۸، ۸۴۵، ۸۳۲، ۸۲۱، ۸۰۴- ۸۴۷

۸۴۷، ۸۶۰، ۸۴۹، ۸۷۳، ۸۸۷، ۹۰۲- ۹۰۶

۹۰۶، ۹۲۵، ۱۰۱۲، ۱۰۲۵، ۱۰۲۵- ۱۰۲۵

و مصحف ونبی

قصص و افسانه‌های هندی: ۸۲۴

قصه خداوندگار: ۸۵۸

قصیده تناسخ: ۱۱۳۰- ۱۱۳۱

قصیده تونی: ۱۳۰۹

قطر المحيط: ۹۹۴

قلمرو خلافت شرق: ۵۲۹

قد (کتاب): ۵۷۳

قوس نامه: ۷۸۱

ل

کافی (مختصر): ۴۴۱

کامل التواريخ: ۵۷

کاو: (مجله): ۵۹۶، ۱۲۲۱

کلیات دیون گریزستوم : ۱۶۷
 کلیات شمس تبریز : ۹۸۴ - ۹۸۶
 کلیات کمال اسمعیل اصفهانی : ۵۱۴
 کلیله و دمنه ابن مقفع : ۵۷۶
 کلیله و دمنه بهرامشاهی : ۵۷۶، ۵۸۵
 کلیله و دمنه ترجمه کایث فالكوزنر : ۹۱۰
 کلیله و دمنه رودکی : ۴۰۰، ۴۱۰
 ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۸۳ -
 ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۵
 ۶۱۴ - ۶۱۵، ۷۹۲، ۸۰۵، ۸۰۷
 ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۳۶، ۸۳۷
 ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۶۳، ۸۶۹، ۸۷۴
 ۸۸۲، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۹۰، ۸۹۷
 ۹۰۳، ۹۱۰، ۹۱۵، ۹۱۸، ۹۱۹
 ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۴۸، ۹۵۲، ۹۵۵
 ۹۶۳، ۹۷۲، ۱۰۷۶، ۱۰۸۲، ۱۰۸۵
 ۱۰۸۹، ۱۳۱۴
 کوش نامه : ۷۸۱
 کین سیاوش (سرود) : ۱۰۲۰

گی

گرشاسب نامه ابوالوید : ۱۲۲۰
 گرشاسب نامه اسدی : ۱۴، ۱۹، ۲۰
 ۷۷۵، ۷۸۴، ۷۹۲، ۱۳۰۷ -
 گریستن مفان (آهنک) : ۸۸
 گلستان : ۳۴، ۶۲۳

کتاب الموجز : ۴۵۱
 کتاب النحو الكبير : ۴۵۱
 کتاب الوزراء والکتاب : ۱۱۴۹
 کتاب یرویرس : ۱۵۹
 کتاب تحفة الملوك : ۹۶۳، ۱۲۶۰
 کتاب خرابات : ۸۱۸
 کتاب خطاب بشهید در اثبات معاد : ۵۱۰
 کتاب دررد شهید بلخی : ۵۱۰
 کتاب علی شهید البلخی فی تثبیت المعاد :
 ۱۲۲۳
 کتاب قصری : ۱۶۰
 کتاب گرشاسب : ۱۲۲۰
 کتاب لغت شریح اسدی : ۸۸۶
 کتاب مقدس : ۱۴۹
 کتاب نسب نامه و سالنامه تاریخ اسلام :
 ۲۲۱
 کتاب نقض نقض البلخی للعلم باللهی : ۱۲۲۳
 کتاب نقضه علی شهید البلخی فیما ناقضه
 به من الله : ۱۲۲۳
 کتاب هزار و یکشب : ۸۴۹
 کتاب یبینی : ۸۹۵
 کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون :
 ۳۸، ۴۰، ۵۸، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۶ -
 ۴۶۱، ۵۴۰، ۵۷۳، ۵۸۵، ۵۸۷ -
 ۵۸۸، ۵۹۳، ۷۷۸، ۱۱۴۳
 کشکول : ۱۰۷۶، ۱۲۲۵
 کلمة الشعراء : ۸۷۹

گلشن راز: ۸۶۹

کنجینه معارف ۱۰۷۶- ۱۰۸۲۰

ل

لباب الإلیاب: ۱۳، ۴۵، ۵۲، ۴۵۹،

۴۶۱- ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۹۵،

۵۱۱، ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۷،

۵۴۹، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۹،

۵۸۱- ۵۸۲، ۵۷۸، ۷۷۸، ۷۹۲، ۷۹۳،

۸۲۷، ۸۷۹، ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۲۳،

۹۴۴، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۵۳، ۹۱۳۳،

۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰،

۱۱۴۴، ۱۱۴۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۹،

۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۹، ۱۱۸۹،

۱۲۰۰، ۱۲۱۹، ۱۲۲۱، ۱۲۲۵،

۱۲۳۳، ۱۲۶۰، ۱۲۶۲، ۱۲۶۵،

۱۲۶۹، ۱۲۷۴، ۱۲۷۹، ۱۲۸۲،

۱۲۹۲- ۱۲۹۳، ۱۲۹۷، ۱۲۹۹،

۱۳۰۲، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰

لب الالباب فی تحریر الانساب: ۴۶۳

لب لباب: ۸۲۹، ۸۳۶، ۸۴۰، ۸۴۲،

۸۴۴، ۸۷۹

لغات فرس ۹۰۸، ۹۱۰

لغت اسدی ۵۴۰۰، ۸۸۶

لغة الدیشه ۵۰۰

لغت حلیمی: ۳۸- ۳۹، ۵۲، ۹۴۷

لغت حمدالله مستوفی: ۳۰

لغت شاهنامه ۲۵، ۵۳

لغت فارسی فولرس: ۸۳۰

لغت فرس ۱۴، ۱۶، ۵۲، ۵۴۰

۶۴۹، ۸۸۲، ۹۰۸، ۹۱۹، ۹۲۳،

۹۴۷، ۹۵۲، ۹۵۳- ۱۳۰۶

م

مآخذ شعر ایران: ۸۴۶، ۸۶۴، ۹۰۱،

۹۰۵، ۹۱۳

المائده (سوره) ۴۴۳

متفرقات آسیائی: ۹۲۶

متفرقات آسیائی جدید: ۱۶۹

مجالس المشاق: ۴۱، ۵۳، ۹۸۴- ۹۸۵

مجالس المؤمنین: ۸۷۹

مجالس التفایس ۸۷۸

مجله آسیائی: ۸۶۵، ۹۰۹

مجله ارمغان: ۴۸، ۵۹۴

مجله انجمن آسیائی همایونی: ۸۲۷-

۸۲۸، ۸۸۰، ۹۱۸، ۹۵۴

مجله ایرانشهر: ۵۰۱

مجله جمعیت مستشرقین در لایپزیک: ۸۶۳

مجله جمعیت مستشرقین گوتینگن: ۸۶۲-

۸۶۳، ۸۶۵، ۸۷۱- ۸۸۵، ۸۸۷،

۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۶

مخبر دارالفنون درس لری: ۳۹، ۵۳

۸۱۲

• ۱۱۷۴ - ۱۱۷۳، ۱۱۶۹، ۱۱۶۷	جمله شرق : ۵۲۵
• ۱۲۱۷، ۱۲۰۰، ۱۱۸۹، ۱۱۷۹	جمله شرقی دارالعلم کوبین کن : ۴۶
• ۱۲۴۳، ۱۲۲۵، ۱۲۲۱ - ۱۲۲۰	جمله شرقی دارالفنون کوبین کن : ۸۲۵
• ۱۲۷۷، ۱۲۶۰، ۱۲۵۲، ۱۲۴۲	۸۶۳ - ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۷۰ - ۸۸۵،
• ۱۳۹۷ - ۱۲۹۶، ۱۲۹۳، ۱۲۷۹	۸۹۳، ۸۹۹، ۹۰۵، ۹۰۷ - ۹۰۹ -
- ۱۳۰۹، ۱۳۰۳ - ۱۳۰۱، ۱۲۹۹	۹۱۴، ۹۱۲
۱۳۱۰	جمله کاه : ۵۹۶
- مجمع النفایس : ۸۲۹، ۸۳۵، ۸۴۰ -	جمله ملی : ۸۵۶، ۸۹۸، ۹۰۵ - ۹۰۶،
۸۸۴، ۸۷۹، ۸۴۲	۹۱۲، ۹۰۹
- مجموعه آله : ۹۱۸، ۹۳۱، ۹۳۶ -	مجمع الانساب : ۱۱۸۸
۹۴۵، ۹۳۷	مجمع التواریخ : ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۷۲ -
مجموعه اشبرنکر : ۸۳۰	۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۳۳ - ۴۳۴
مجموعه اشعار رودکی : ۸۳۰	مجمع الشعراء جهانگیری : ۸۷۹
مجموعه اشعار کتابخانه سلطانی برلین : ۵۴	مجمع الصنایع : ۱۳، ۵۳ - ۵۴، ۵۴۹،
مجموعه مقالات ادبی : ۱۱۱۷، ۱۳۱۷	مجمع الفرس : ۱۰، ۵۳ - ۵۴، ۵۴۹،
محاسن آل طاهر : ۴۵۵	۶۵۸، ۷۷۰، ۷۷۵ - ۷۷۶، ۷۷۵، ۷۷۶،
محاضرة الاوائل ومسامرة الاواخر : ۱۱۵۱	۱۱۵۳، ۱۱۷۳، ۱۲۱۷، ۱۲۲۱،
المحمدون من الشعراء : ۴۹۴، ۱۱۲۳	۱۲۳۲، ۱۲۷۷
مختصر کافی : ۴۴۲	مجمع الفصحاء : ۲۵، ۵۳، ۴۶۰ - ۴۶۱،
مختصری در باب طبع معیار جمالی :	۴۶۳، ۴۷۲، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸ -
۹۲۶	۵۲۰، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۸، ۵۴۵،
مخزن الغرایب : ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۴۳،	۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۰،
۸۴۳، ۸۴۱ - ۸۴۰، ۸۳۸، ۸۳۶	۵۷۹، ۶۳۵، ۶۵۹، ۷۷۶ - ۷۷۸،
۸۷۹	۷۸۰، ۷۸۲، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۱،
مدارج البلاغة : ۴۹، ۵۴	۸۱۵، ۸۷۹، ۸۸۱، ۹۲۴، ۹۲۶ -
مذكر الاحباب : ۸۷۸	۹۲۷، ۹۳۰، ۹۴۷، ۹۵۱، ۱۱۳۶،
مرآت آفتاب نامه : ۸۳۰، ۸۳۹، ۸۴۰	۱۱۳۸، ۱۱۴۱، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷،

- مرآت‌الخیال : ۲۲، ۵۳، ۸۲۸، ۸۳۳،
 ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۷۹
 - مرآت‌الصفا : ۸۷۹
 مرآت جهان‌نما : ۸۷۹
 مرآت عالم : ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۴۱
 المسالك والممالك (کتاب) : ۵۷،
 ۱۲۳
 - المسالك والممالك ابن‌حوقل (کتاب) : ۵۷
 - المسالك والممالك ابن‌خرادذه (کتاب) : ۵۷
 - المسالك والممالك اصطخری (کتاب) : ۵۷
 مسیحیت : ۱۹۹
 - مسیر طالبی : ۴۹
 - مصحف : ۶۰۴ روفران و قرآن و نبی
 - مصطلحات موسیقی : ۴۹
 - مطالعه درافسانهای هندی : ۸۲۴
 - معانی القرآن : ۴۵۱
 - معاهدالتنصيص : ۱۳۱۰
 - معجم‌الادباء : ۴۵۴
 - معجم‌البلدان : ۵۸، ۱۲۴، ۱۲۶ -
 ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۱۴،
 ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۱۴ -
 ۳۱۵، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۴۸، ۴۶۳،
 ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۱۰، ۵۱۸، ۷۷۹
 ۱۲۲۴، ۱۳۱۰-۱۳۱۱
 - المعجم فی معاییر اشعارالعجم (کتاب) :
 ۱۳، ۵۰، ۵۳، ۵۴۲، ۶۲۵، ۶۲۷،
 ۷۹۶، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۲۳، ۹۶۴
- ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹، ۱۱۴۲، ۱۱۴۶،
 ۱۱۵۲، ۱۱۶۹، ۱۱۷۵، ۱۲۰۲،
 ۱۲۲۷، ۱۲۳۵، ۱۲۴۲، ۱۲۵۴،
 ۱۲۶۰، ۱۲۷۰، ۱۲۷۷، ۱۲۷۹،
 ۱۲۸۲، ۱۲۹۳، ۱۳۰۳
 معیارالاشعار : ۱۱، ۱۲، ۵۳، ۵۳۰
 معیار جمالی : ۳۶، ۵۳، ۹۲۶
 مقایح‌العلوم : ۵۸، ۱۷۶، ۱۱۵۲
 مفخر خراسان : ۴۵۵
 مفتاح‌التواریخ : ۸۴۶
 مقالات‌الشعراى حیرت : ۸۷۹
 مقالات‌الشعراى قانع : ۸۷۹
 مقاله دکتر هومان آه : ۵۴، ۶۳۵
 ۶۳۷، ۶۵۳، ۶۵۹، ۷۷۱
 مقدمه دیوان چاپ طهران : ۵۵۹، ۵۶۲ -
 ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۱ -
 ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۵، ۶۵۹
 ۷۷۷، ۷۹۰
 ملاحظات درباره توسعه امپراطوری چین
 از سوی منرب : ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸
 الملحه (کتاب) : ۱۱
 مناظرات اسدی : ۱۳۰۷
 منتخبات شعراى ایرانى : ۸۳۰
 منتخبات شفر : ۸۸۴
 منتخبات فارسى : ۳۹، ۵۳، ۸۴۵
 ۸۸۴، ۸۹۹، ۹۲۵، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۳۶
 منتخبات فارسى : ۳۳، ۵۳

نسخه میرزا ۹۷۱۰	منتخب الاشعار : ۸۷۹
نشریه دارالعلم کوبین کن : ۹۲۲	منتخب التواریخ : ۸۷۹
نقائس البأثر : ۸۷۹-۸۷۸	منتخب القرس : ۱۱۴۳
نفحات الاس : ۷۴ ، ۲۹۸ ، ۱۱۳۸	المبتد فی الایمان (کتاب) : ۱۲۴
نگارستان ر. تاریخ نگارستان	منوچهری دامغانی : ۱۱۳۲
نل و دین : ۹۸۴	موسیقی و موسیقی شناسان ایران : ۱۰۷۶
نمونه ادبیات ایران : ۳۲ ، ۵۳	۱۰۸۲
نمونه ادبیات تاجیک : ۳۲ ، ۵۳ ، ۵۳۶	مونس الاحرار فی دقایق الاشعار : ۲۸
۶۵۹ ، ۵۷۲	۵۳ ، ۱۱۴۱ ، ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸
نهایة الارب : ۱۰۱۰	مهر (مجله) : ۹۳۶ ، ۱۰۱۵ ، ۱۲۶۰
و	میخانه : ۹۳۰ ، ۹۴۶
	میراث الاسلام : ۸۷۹
وامق و عندرای رودکی : ۹۱۷	ن
وامق و عندرای قطران : ۷۸۱	ناسخ التواریخ : ۳۷
وصایای اردشیر : ۳۳۴	نام نامه ایرانی : ۳۱۴
وصایای خواجه نظام الملک : ۳۷۳	نامه خسروان : ۱۲۷۳
وفیات الاعیان : ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۴۸ ،	نامه خسروی : ۵۸۴
۲۷۳ ، ۲۸۷ ، ۲۷۹ ، ۲۹۲ ، ۲۵۴ ،	نهی : ۷۹۳ ر. ، صحف و فرقان و
۱۳۱۰	قرآن
وندیداد : ۱۴۳ ، ۱۵۲	نثر فارسی در قرن چهارم : ۴۵۷ ، ۵۹۴
ونیدیوداد : ۱۴۳ ، ۱۵۲	نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر :
ویس و رامین : ۴۴ ، ۵۴	۲۱۵۰ ، ۵۸
	نزهة القلوب : ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵
	نزهت نامه علائی : ۲۷ ، ۵۳ ، ۷۹۰
	النساء (سورة) : ۴۴۳
	نسخه ابوحنس : ۱۱۵۲-۱۱۵۳

هـ

ی

حاملت: ۹۰۴

هزار داستان: ۸۶۹

هزار و یک شب: ۸۴۹

هفت آسمان: ۸۴۶

هفت اقلیم: ۳۳، ۵۱، ۴۶۱ - ۴۶۲

۴۷۲، ۴۷۶، ۵۲۱، ۵۲۳ - ۵۳۰

۵۳۷، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۵

۵۶۸، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۲، ۶۳۵

۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۳۵ - ۸۳۶

۸۳۸ - ۸۴۳، ۸۶۸، ۸۷۹، ۹۴۵

۹۴۷

همیشه بهار: ۸۷۹

هیتو یادسا: ۵۸۶

یادداشت‌ها و تحقیقات در باب چین و

وزاپون: ۱۹۴

یقیمه‌الدهر: ۵۷، ۵۳، ۴۵۴ - ۴۵۶

۴۹۳ - ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۱۲ - ۵۱۳

۵۱۷، ۵۲۳ - ۵۲۴، ۵۸۱، ۹۰۱ -

۹۵۶، ۱۱۲۴، ۱۲۲۴، ۱۲۹۴

۱۳۱۰

یسین (سورة): ۵۴۳

یک‌قصیده از رودکی: ۹۵۴

یکی از شعرای قدیم فارسی زبان: ۱۱۰۰

یمینی: ۸۰۲، ۸۹۵، ۱۱۱۵

یوسف وزلیخای ابوالمؤید: ۱۲۲۰

یوسف وزلیخای فردوسی: ۱۳۰۰

فهرست لغات مهجور که درین کتاب ضبط شده

آباد: ۱۲۱۴	آساء: ۱۲۳۱	آبن: ۱۱۸۳
آب آفتا: ۱۲۲۳	آسافه: ۱۲۹۵	آور: ۱۰۰۰، ۹۱۳۶
آب تاختن: ۱۰۹۶	آسماء: ۱۱۹۷	آورش: ۱۲۳۷
آبخوست: ۱۱۶۸	آشغال: ۱۲۰۳	آوری: ۱۲۳۸
آبك: ۱۱۴۸	آشغال: ۱۲۰۳	آهار: ۱۱۹۶
آبکنده: ۱۲۲۸، ۱۰۹۵	آشکو خیدن: ۱۰۲۲	آهختن: ۱۱۸۳
آبکیر: ۱۲۲۸، ۱۱۸۹	۱۰۹۱، ۱۰۸۶	آهنج: ۱۰۸۱، ۱۰۹۲
۱۲۵۶	آغار: ۱۲۱۵	آهنجیدن: ۱۰۹۲
آبورزی: ۱۲۳۹	آغاز: ۱۰۹۸	آهون: ۱۲۸۳
آخال: ۱۲۰۳	آغاش: ۱۱۰۶	آیفت: ۱۲۸۹
آخشبیج: ۱۲۳۴	آغالش: ۱۲۸۷، ۱۲۳۶	آغده: ۱۰۳۵
آدینه: ۱۰۵۸	آغالیدن: ۱۲۵۳، ۱۲۳۶	آیشه: ۱۲۲۸
آذرخش: ۱۰۴۹	۱۲۸۷	آخش: ۱۱۵۳
آذرقرا: ۱۰۹۷	آزوشه: ۱۰۲۵، ۱۲۰۰	ارغوان: ۱۲۱۵
آذرم: ۱۱۶۴	آفرین: ۱۲۹۲	اژدها: ۱۲۸۳
آذرنک: ۱۲۳۷	آکنیدن: ۱۱۷۵۰	اژدهاك: ۳۲۸۷
آذین: ۱۲۱۵	آکنج: ۱۲۰۹	اژکهن: ۱۱۷۵
آزغده: ۱۰۴۸	آکشیدن: ۱۰۰۴	اسپ: ۱۰۹۰
آرن: ۱۱۶۹	آلفده: ۱۰۴۸	استره: ۱۰۲۵
آرنج: ۱۲۵۴	آلوس: ۱۲۸۸	استوه: ۱۲۵۳
آونک: ۱۰۶۵	آلینده: ۱۲۵۳، ۱۲۳۱	استه: ۱۱۶۷
آوخ: ۱۲۰۹، ۱۱۷۹	آماج: ۱۱۹۲	استیز: ۱۲۵۳
آویخ: ۱۱۸۶	آمرغ: ۱۲۳۶، ۱۲۰۳	استیم: ۱۱۵۴
آسی: ۱۲۱۵	آمنیغ: ۱۰۶۱	اشتم: ۱۰۸۹، ۱۱۱۰

۹۹۸ : باستار ویستار	۱۲۹۱	۱۱۳۶ : اقدیر
۱۲۳۰۰ : ۱۱۰۱ : باشگونه	۱۲۲۹ : اورند	۱۲۸۳ : اقدستا
۱۲۳۷۰ : ۱۰۸۷ : باقدم	۱۲۵۲ : اورندیدن	۱۲۸۳ : افرنگک
۱۲۱۵ : بال	۱۲۲۹ : اورنگک	۱۰۷۴ : افشک
۹۱۶۲ : ۱۰۲۴ : بالار	۱۲۳۷ : اوستام	۱۲۱۴ : ۱۲۰۹ : الپخت
۱۱۹۳ : ۱۱۹۰ : بالغ	۱۲۸۴ : ایارده	۱۲۳۴ : ۹۷۶ : الفختن
۱۲۰۴ : بالوس	۱۰۷۹ : ایچ	۱۲۳۴ : الفندن
۱۲۸۳ : بامس	۱۲۲۹ : ایزک	۱۰۸۷ : ۱۰۶۵ : الفندمه
۱۰۴۹ : باندام	۹۶۷ : اینند	۱۲۳۴ : ۱۱۰۲ : الفنجیدن
۱۱۳۷ : باهک	۱۲۹۲ : ایوان	۱۱۶۶ : امه
۱۱۳۷ : باهکیدن	۱۰۱۹ : با	۱۱۷۵ : انیسه
۱۰۶۸ : باهو	۱۱۷۲ : بابزن	۱۰۵۲ : انیودن
۱۱۶۷ : بایست	۱۰۶۱ : باحور	۱۰۵۲ : انبوشتن
۱۱۸۹ : ۱۱۸۲ : بت	۱۰۶۶ : بادبرین	۱۰۷۳ : انجوخ
۱۱۹۴	۱۱۶۷ : بادبیج	۱۲۳۸ : انجوغ
۱۲۳۳ : بتا	۱۲۰۴ : بادخون	۱۲۱۴ : ۱۲۰۹ : انیخت
۱۱۹۳ : بتیوز	۱۱۰۱ : بادران	۹۹۸ : ۹۹۳ : اند
۱۱۴۷ : بتکوب	۱۲۱۶ : بادروزه	۱۰۹۶ : اندا
۹۷۶ : بتنج	۱۲۱۷ : بادریسه	۱۱۷۶ : اندروا
۱۳۱۳ : ۱۰۲۵ : بیج بیج	۱۲۳۴ : بادغرد	۱۰۹۲ : اندمه
۱۶۰۷ : بجکم	۱۰۶۶ : بادفرویدن	۱۱۹۵ : اندی
۱۰۶۸ : ۱۰۵۹ : بخنو	۱۲۰۴ : ۱۰۶۹ : بادفره	۱۱۸۹ : اندیک
۱۰۵۹ : بخنور	۱۰۲۳ : بارک	۱۱۵۹ : انگشتال
۱۰۵۹ : بختومه	۱۱۰۲ : باره	۱۲۰۳ : ۱۰۶۹ : انگشته
۱۲۹۶ : بخسانیدن	۱۲۵۴ : بازه	۱۲۳۷ : انیسان
۱۱۷۱ : بخسیدن	۱۲۳۱ : باز بیج	۱۲۳۱ : اواره
۱۰۹۲ : بخش	۱۱۴۸ : ۱۱۰۲ : بازه	۱۲۸۸ : ۱۲۳۵ : اورمزد

بوب : ۱۰۸۱	بسیج : ۱۰۸۳	بضم : ۱۱۷۶
بورک : ۱۱۸۲	بشتر : ۱۰۴۹	بخنوّ : ۱۱۰۷
بون : ۱۲۸۳	بشلیدن : ۱۲۳۷، ۱۱۷۰	بدآغار : ۱۲۳۸
بهل : ۱۱۷۱	بشیز : ۱۰۰۳	بنم : ۱۲۳۱
بهمان : ۹۹۸	بغاز : ۱۱۶۳	براز : ۱۰۵۹
بیاستو : ۱۲۹۶	بفج : ۱۲۲۸	برجاس : ۱۱۶۳
بی بد : ۱۰۴۸، ۱۰۱۸	بکتر : ۱۲۳۸	برجیس : ۱۲۸۸، ۱۲۳۵
بیر : ۱۲۷۸	بگماز : ۱۲۳۶	برخفج : ۱۱۶۹
بیسیار : ۱۰۵۲	بگنی : ۱۱۸۶	ردبرد : ۱۱۷۱
بیغوله : ۱۱۷۲	بل : ۱۱۷۱	رروشتان : ۱۲۸۳
بیگار : ۱۲۳۶، ۱۲۰۶	بلاده : ۱۰۵۷	رزه : ۱۲۳۵
بیمار غنچ : ۱۰۹۷	بلایه : ۱۲۰۴، ۱۰۵۷	برزین : ۱۲۵۸
بیوک : ۱۰۶۱	بلفخت : ۹۷۶	برغمت : ۱۰۵۳
بیهدم : ۱۰۷۱	بلکامه : ۱۰۴۲	برکان : ۱۲۱۱
با آورنجن : ۱۲۹۷	بلسکن : ۱۱۶۸	برکس : ۱۱۰۵
باتله : ۱۱۵۹	بلکنجک : ۱۲۲۹	برکست : ۱۱۰۵
باتیل : ۱۱۸۵، ۱۱۵۹	بلکنند : ۱۱۵۹	برم : ۱۲۳۲
باتیله : ۱۱۸۵، ۱۰۸۱	بلنندين : ۱۱۷۶	برنخیده : ۱۲۳۹
باذافراه : ۱۲۹۱	بنانج : ۱۲۲۸	بروز : ۱۰۷۷
بازیر : ۹۶۸	بندروغ : ۱۳۱۴، ۱۰۷۸	برون : ۱۰۲۱
باسخ : ۱۱۶۷	بندگردن : ۱۰۷۰	برهون : ۱۲۹۰
باغننده : ۱۱۳۷، ۱۱۶۵	بندورع : ۱۳۱۴	برین : ۱۰۶۶
باغوش : ۱۱۱۰	بنساله : ۱۰۲۴	بزه : ۱۲۳۵، ۱۰۷۰
بالایال : ۱۲۸۴	بنگاه : ۱۲۹۲	بساك : ۱۲۱۱، ۱۱۹۴، ۱۰۱۱
بالاون : ۱۱۳۶	بنلاد : ۱۰۵۱، ۱۰۳۹	بستاوند : ۱۱۸۲
بالکانه : ۱۱۰۹	بنیاد : ۱۲۱۴	بسته : ۱۲۹۴
بالو : ۱۱۷۸	بنیز : ۱۲۳۵	بستیدین : ۱۲۳۸

تاجخانه : ۱۲۰۷	پاك : ۱۱۷۰	باليك : ۱۰۷۴
تاپاك : ۱۱۴۶	پل : ۱۲۹۵	یای آگیش : ۱۰۰۴
تايو : ۱۰۸۶	پلشت : ۱۱۸۶، ۱۰۵۳	یای باف : ۱۲۳۵
تاخ : ۱۲۲۰	۱۲۰۴	پتیاره : ۱۲۰۴
تار : ۱۲۹۳	پنام : ۱۲۳۰	پده : ۱۰۷۱
تاركك : ۱۱۸۳، ۹۳۰۰	پنامیدن : ۱۲۳۰	پراشیده : ۱۱۷۶، ۱۱۴۰
تاره : ۱۲۸۴	پنجپیر : ۱۲۳۷	پرا کنند : ۹۸۹
تافته : ۱۲۳۹	پند : ۱۱۷۴، ۹۹۰	پر پروشان : ۱۲۸۳
تاك : ۱۱۹۳	پویك : ۹۶۷	پریهن : ۱۱۸۷
تالاب : ۱۲۵۶	پورمك : ۱۱۸۲	پرستو : ۱۰۶۸
تاویدن : ۱۰۰۳	پوژ : ۱۰۸۹	پرکاله : ۱۰۶۸
تبغوز : ۱۰۸۹	پوستین پیرای : ۱۲۰۹	پرکر : ۱۲۸۳
تېك : ۱۰۵۰	پوشك : ۱۲۲۹، ۱۱۷۸	پرن : ۱۲۱۳
تېشكوی : ۱۰۸۰	پوك : ۱۱۷۰	پرنیخ : ۱۰۹۹
۱۲۱۴	پهناه : ۱۲۱۲	پرو : ۱۲۱۳
تېوراك : ۱۰۴۶	پی : ۱۲۷۸	پروا : ۱۲۸۴
تغیر : ۱۰۸۲	پیاله : ۱۲۱۱	پرواسیدن : ۱۲۵۴
تیرره : ۱۰۸۲	پیخ : ۱۱۹۰	پزاکن : ۱۲۵۵
تقماج : ۱۱۳۰	پیشگاه : ۱۲۹۶	پزاوند : ۱۰۵۵
ترا : ۱۲۲۷	پیشیار : ۱۰۵۶	پزیر : ۱۳۱۳
ترب : ۱۰۸۲	پیلکوش : ۱۰۸۷	پزویدن : ۱۲۹۰
ترت ومرت : ۱۱۷۱	۱۲۰۴	پسادست : ۱۲۵۵
ترفنج : ۱۰۵۴	پیلوار افکن : ۱۱۶۸	پساك : ۱۰۱۱
ترفند : ۱۰۲۵، ۹۹۰	پیمانه : ۱۲۱۱	پسته : ۱۲۲۸
۱۲۹۵	پینو : ۱۱۸۴	پشك : ۱۱۶۴
ترك : ۱۲۷۸	قاب : ۱۲۰۸	پشین : ۱۰۰۳

چغیدن : ۱۲۰۹	تویل : ۱۲۰۵	ترکش : ۱۱۹۶
چربو : ۱۲۱۷	تہک : ۱۲۵۴	قرنجیدن : ۱۱۵۹
چرخشت : ۹۷۲	تیغ : ۱۲۱۰، ۱۲۱۵	تربوہ : ۱۲۳۱
چرز : ۱۰۶۷	تیم : ۱۰۵۹	تز : ۱۰۵۹
چرگر : ۱۱۵۴	تیماس : ۱۰۶۰	تش : ۱۰۵۶
چرویدن : ۱۱۷۶	جاخشوک : ۱۲۲۹	تشلیخ : ۱۱۶۲
چست : ۱۲۲۷، ۱۲۵۸	جاف جاف : ۱۰۰۳	تشی : ۱۲۵۴
چشمرد : ۱۲۰۴	۱۲۳۶	تفت : ۱۰۸۷
چغانہ : ۱۲۱۳	جال : ۱۱۹۶	تفتہ : ۱۱۶۰، ۱۲۳۰
چنر : ۱۳۰۹	جدکارہ : ۱۲۳۲	تکز : ۱۱۶۰
چنو : ۱۲۳۶	جزد : ۱۰۷۹	تکوک : ۱۰۸۶
چنوگ : ۱۲۳۲	جغبوت : ۱۰۸۷، ۱۰۹۵	تکل : ۱۱۸۳
چفقه : ۱۲۹۲	۱۱۸۵	قلاتوف : ۱۲۲۹
چک : ۱۲۱۵	جفرات : ۱۱۸۴	قلاج : ۱۰۸۲، ۱۱۸۵
چکاڈ : ۱۳۰۰	جلب : ۱۱۵۳	تموک : ۱۱۹۴
چکامہ : ۱۱۶۷	جلیب : ۹۷۱	تنبل : ۱۰۴۹، ۱۰۸۴
چکری : ۱۲۰۵	جلغوزہ : ۱۰۶۹	۱۲۰۵
چمک : ۱۲۳۶	جلويز : ۱۳۰۰	تنبل وشد : ۹۹۱
چلیاسہ : ۱۱۷۰	چماش : ۱۰۲۲	تنجیدن : ۹۷۶
چلغوزہ : ۱۰۶۹	چناک : ۱۲۸۴	تندوخوند : ۱۱۷۱
چلہا : ۱۱۹۶	چنک : ۱۱۷۲	تندور : ۱۱۸۷
چم : ۱۲۰۳	چہک : ۱۲۰۹	تن شوی : ۱۰۲۱
چمانہ : ۱۲۱۶	چال : ۱۰۶۷	تنند : ۱۱۷۰، ۱۲۱۰
چمش : ۱۰۱۱	چاو : ۹۷۵، ۱۱۳۷	تونکی : ۱۱۹۰
چمن : ۱۲۱۲	چاوان : ۹۷۵	توجہ : ۱۰۸۱
چندن : ۱۰۱۹	چاویدن : ۹۷۵، ۱۱۳۷	توختن : ۱۰۷۴، ۱۱۷۶
	چنماخ : ۱۲۵۷	توسن : ۱۱۷۲

خچوک : ۱۲۰۵	خرند : ۱۲۵۷	خنيدم : ۱۱۷۵
حبيب : ۹۷۲	خروج : ۱۱۹۵، ۱۰۹۷	خو : ۱۱۶۸
خاتوله : ۱۲۸۴، ۱۱۶۰	خروش : ۱۲۲۹	خوابنیده : ۱۰۲۱
خاد : ۱۱۷۴، ۱۱۴۸	خروه : ۱۱۹۵	خوان : ۱۲۵۵
خلفه : ۱۱۴۸	خسانیدن : ۹۹۳	خورا : ۱۲۳۹
خاش : ۱۰۹۸-۱۰۹۷	خسانیدن : ۱۰۷۲	خوردی : ۱۲۱۷
خاشاک : ۱۰۹۱	خستوانه : ۱۲۹۶	خوش : ۱۲۵۳
خاشه : ۱۰۹۸	خسر : ۱۰۷۴	خوکل : ۱۲۰۹
خاشیدن : ۱۰۹۷	خس و خاش : ۱۱۵۳	خوهل : ۱۲۳۷
خارشت : ۱۲۰۹	خشتچه : ۱۱۹۰	خوی : ۱۲۸۴
خالگر : ۱۲۰۰	خشتوک : ۱۱۰۶	خوید : ۱۱۹۶
خامه : ۱۲۳۹	خشکامار : ۱۰۸۳	خی : ۱۲۵۹
خان : ۱۰۹۱، ۱۰۵۱	خمنشار : ۱۲۹۱	خیدن : ۱۲۵۵
خباک : ۱۲۸۹	خهوک : ۱۱۰۶، ۱۰۵۷	خیده : ۱۲۵۵
خمتبر : ۱۱۶۰	خشینه : ۱۲۰۵	خیم : ۱۱۸۴، ۱۱۰۰
خجش : ۹۹۹	خفچه : ۱۲۳۴، ۱۰۸۴	۱۲۱۱، ۱۲۳۰
خدیش : ۱۰۹۹	خلاشمه : ۱۲۳۰	داربوی : ۱۰۳۵
خرآس : ۱۲۱۰	خلالوش : ۱۰۶۱	داسفاله : ۱۲۲۹
خراش : ۱۰۶۰	خلجان : ۱۲۵۸	داسگاله : ۱۲۲۹
خرام : ۱۰۶۳	خلم : ۱۱۰۰	داه : ۱۰۹۳، ۱۰۷۱
خريیواز : ۱۳۰۲	خمانیدن : ۱۱۸۲	داهل : ۱۲۵۵
خردومند : ۹۷۶	خناک : ۱۰۶۲	دخ : ۱۱۷۶
خرده : ۱۲۸۴	خنه : ۱۲۳۴، ۱۰۹۵	درخش : ۱۲۳۵، ۱۰۹۸
خرده اوستا : ۱۲۸۴	خنجک : ۱۲۹۵	درغال : ۱۰۶۲
خرقه : ۱۱۸۷	خنشان : ۱۱۰۷	درغان : ۱۱۶۰
	خنک بید : ۱۰۹۷	درواخ : ۱۰۸۴
	خنور : ۱۰۸۶	

درواز : ۹۹۹	دیس : ۱۱۱۰	ریدك : ۹۱۸۳، ۹۷۱
دروشت : ۱۱۹۳	دیش : ۱۱۰۶، ۱۰۰۴	رینز : ۹۷۱
درونه : ۱۳۰۵، ۱۱۱۰	دیکرداك : ۱۱۴۱	ریژ : ۹۷۱
۱۳۱۳	دیم : ۱۱۸۴	ریم : ۱۰۸۷
دره : ۱۳۰۵	دیوبای : ۱۲۹۶، ۱۲۱۰	زابغر : ۱۰۷۳
دیرواز : ۹۹۹	دیهم : ۹۶۷	رابگر : ۱۰۷۳
دزك : ۱۰۴۵	رافه : ۱۱۶۵	زاغن : ۱۱۳۹
دزندیس : ۱۱۱۰	رامشاه : ۱۲۰۸، ۱۱۱۰	زافه : ۱۱۵۹
دژآگاه : ۱۲۳۸	ریون : ۱۱۷۴، ۱۰۶۷	زاور : ۱۱۰۰
دژبراز : ۱۲۵۳، ۱۲۳۹	۱۳۸۴	زاوش : ۲۸۸، ۱۲۳۵
دست فال : ۱۲۹۷	رجنین : ۱۱۹۵	زاولانه : ۱۰۷۰
دسته : ۱۰۷۱	رچك : ۱۱۸۳	زاهری : ۱۱۹۵
دفنوك : ۱۱۰۴، ۱۱۰۶	رخت : ۱۲۹۲	زبون : ۱۱۷۴
دك : ۱۱۸۴	رخشا : ۱۲۸۷	زیات : ۱۲۹۷
دلام : ۱۰۸۹	رخنه : ۱۲۵۹	زر : ۱۲۸۵
دمامه : ۱۲۰۶	رده : ۱۱۷۹	زرفین : ۱۲۸۲
دن : ۱۰۸۵	رژدی : ۱۲۳۴	زرنك : ۱۲۵۴
دند : ۱۲۴۱، ۹۹۴	رس : ۱۲۴۱	رش : ۱۰۹۰
دنكل : ۱۱۶۴	رك : ۹۹۸	زهتباد : ۱۰۵۷
دنیدن : ۱۲۱۲	رم : ۱۰۶۳	زغاره : ۱۲۵۶
دوخ : ۱۱۷۶	رندش : ۱۲۱۱	زغم : ۱۲۵۹
دوروپه : ۱۰۴۶	رنده : ۱۱۶۰	زغند : ۱۰۸۳
دوسانیدن : ۱۲۳۷	روان : ۱۲۵۹	زغنگ : ۱۱۷۷
دوستگان : ۱۰۳۴	روانخواه : ۱۲۴۱، ۱۱۷۰	زلقین : ۱۲۸۲
دوستگانی : ۱۰۳۴	رودگانی : ۱۲۱۱	زله : ۱۰۷۹
دیرند : ۱۰۵۵، ۱۰۰۰	ریخن : ۱۰۶۵	زلك : ۹۹۶، ۱۱۹۳
۱۱۵۴، ۱۱۵۳		زوش : ۱۰۶۱

سفته : ۱۱۷۸، ۱۱۷۴	سیار : ۹۶۷	خونج : ۱۲۰۹، ۱۰۵۸
سفیج : ۱۱۶۷	سیاسه : ۱۲۹۵	۱۲۹۴
سکنجیدن : ۱۲۵۷	سیرجی : ۱۱۹۰	خهاب : ۱۲۳۳
سکالاش : ۱۰۲۲	سیرخی : ۱۱۹۰	خواد : ۹۸۹
سکاله : ۱۱۹۴	سیرغ : ۱۲۲۹	خوب : ۱۱۹۲
سماروغ : ۱۱۵۳	سینج : ۱۰۶۵	خویرکش : ۱۱۹۰
سماعین : ۱۲۸۸	سوختن : ۱۱۶۱	خویغ : ۱۱۶۳
سمیج : ۱۲۸۳	سیورگار : ۱۲۵۳	خیزال : ۱۰۰۶
سمجه : ۱۲۸۳	ستا : ۱۰۵۲	خاله : ۱۲۱۱
سمیج : ۱۰۹۵	سناغ : ۱۲۲۹	خوخ : ۱۰۸۴
سمن : ۱۰۲۳	ستاک : ۱۲۸۰، ۱۱۷۸	خوفک : ۱۱۸۶
سمه : ۱۱۸۲	ستان : ۱۰۲۱	خوکیدن : ۱۲۰۵
سموری : ۱۰۹۳	ستنبه : ۱۱۷۴	خوکور : ۱۰۰۰
سنجدچیلان : ۱۰۹۳	ستودان : ۱۰۵۵	خوآغار : ۱۱۶۲
سنخج : ۱۱۴۶	ستی : ۱۲۵۹، ۱۲۳۸	خوی : ۱۲۲۸، ۱۰۷۵
سوس : ۱۰۹۲	ستیر : ۱۲۲۰	خاتکن : ۱۱۹۰
سوک : ۱۱۷۶، ۱۰۰۵	ستیف : ۱۲۳۶	خاتکنی : ۱۱۹۰
سونچه : ۱۱۹۰	ستیم : ۱۰۹۲	خار : ۱۰۸۶، ۱۰۶۹
سهمکن : ۱۲۳۳	ستیهده : ۱۱۶۷	خارنج : ۱۲۲۰
سیام : ۹۹۵	ستیهیدن : ۱۱۷۶، ۱۱۶۷	خاروفه : ۱۱۰۱
سبکی : ۹۹۸	سخون : ۱۲۹۰، ۱۱۰۷	خاری : ۱۰۶۵
سیامات : ۱۱۷۱	سد : ۱۰۷۵	خاریان : ۱۰۶۵
شاخ : ۱۲۱۴	سر : ۱۰۵۸	خامان : ۱۲۰۶
شار : ۹۹۸	سربایان : ۱۲۸۲	خامه : ۱۲۰۶
شاش : ۱۱۵۳، ۱۰۹۷	سرف : ۱۲۰۶	خامن : ۱۲۸۵
شاکار : ۱۲۰۶	سرفه : ۱۲۰۶	خیدچین : ۱۱۹۷
شاندن : ۱۱۸۲	سفر : ۱۲۵۴	خیددرگ : ۱۰۴۵

غاش : ۱۱۰۶	شکیا : ۱۲۸۸	شاوخر : ۱۱۶۲
غال : ۱۱۹۴، ۱۱۹۱	شگرف : ۱۲۰۶	شاهبوی : ۱۰۳۰
غالیدن : ۱۱۹۱	شلک : ۱۰۴۸	شایگان : ۱۲۳۶، ۱۲۲۷
غاوشنک : ۱۱۸۰، ۱۰۹۲	شلکاب : ۱۰۴۸	شباباره : ۱۳۰۲
غدره : ۱۲۰۵	شمن : ۱۰۶۴	شپک : ۱۱۱۰
غر : ۱۰۹۴	شنار : ۱۲۳۹	شبیست : ۱۲۹۵
غراشیدن : ۱۱۷۰	شنبد : ۱۳۰۲	شبقاره : ۱۱۹۱
غرس : ۱۰۰۳	شند : ۱۱۹۳	شجم : ۱۲۸۵
غرماسنک : ۱۲۵۶	شندف : ۱۲۰۶	شخ : ۱۲۳۴
غرن : ۱۱۶۶	شک : ۱۲۵۸، ۱۲۲۱	شخار : ۱۲۵۷
غرو : ۱۲۱۳	شنوشه : ۱۰۲۵	شغاییدن : ۱۲۸۵
غرید : ۱۱۶۱	شوخنکین : ۱۱۸۶	شغش : ۱۱۶۱
غزم : ۱۰۸۷	شور : ۱۲۹۶، ۱۱۹۶	شختیدن : ۱۲۳۹، ۱۲۳۵
غزیدن : ۱۲۰۶	شوغ : ۱۲۱۰	شخکاسه : ۹۹۸
غشاک : ۱۱۸۵، ۱۰۸۸	شوله : ۱۱۹۵	شخودن : ۱۲۱۵
غفچی : ۱۲۲۸	شیان : ۱۲۳۹	شخیش : ۱۰۰۴
غفه : ۱۰۹۳	شیب : ۱۱۹۲	شدکار : ۱۰۵۸
غلبکن : ۱۲۵۶	شیبوتیب : ۹۷۱	شرفاک : ۱۲۳۶
غلج : ۱۲۹۴	شیدا : ۱۲۸۸	شرنک : ۹۹۱
غلیو : ۱۱۷۴	شیم : ۱۲۹۶	شست : ۱۲۹۴، ۱۱۱۱
غلیواج : ۱۱۵۹، ۱۱۷۴	شیهه : ۱۲۹۰	شفاک : ۹۹۳
غمزه : ۱۲۸۸	طییدن : ۱۱۷۲	شکافه : ۱۲۱۰
غن : ۱۰۲۳	طمطراک : ۱۱۴۱	شکست و مکست : ۱۰۵۳
غنجار : ۱۲۰۷	غاب : ۱۱۶۲، ۱۰۵۰	شکلیدن : ۱۲۰۴
غنجال : ۱۱۶۶	غار : ۹۹۸	شکوخ : ۱۱۷۷
غنچه کردن : ۱۱۶۱	غارچی : ۱۱۳۹، ۱۰۶۸	شکوخنیدن : ۱۰۹۱، ۱۰۸۶
غنده : ۱۰۹۰، ۱۰۲۱	۱۱۷۸	۱۲۱۴، ۱۱۷۷، ۱۱۷۰

غوش : ۱۱۹۳	فرسته : ۱۲۸۹	فزه : ۹۶۸
غوشاذ : ۱۲۶۲	فرستافد : ۱۰۵۱	قسوس : ۱۲۵۳۰
غوشای : ۱۱۸۵	فرغست : ۱۱۶۵	قش : ۱۰۷۰۰
غوشت : ۱۲۳۴، ۱۰۷۹	فرغند : ۱۰۰۰، ۱۰۸۸،	فغ : ۱۰۶۱۰
غول : ۱۲۵۵، ۱۰۸۹	۱۱۹۱، ۱۱۸۵	قفاك : ۱۲۸۵۰
غولین : ۱۱۹۵، ۱۱۸۴	فرغول : ۱۰۶۳	قغیاز : ۱۱۶۳۰
غیش : ۱۰۵۲	فرغخ : ۱۱۸۷	قكانه : ۱۱۶۵۰
غیشه : ۱۰۶۲	فرغور : ۱۲۵۶	قكر : ۱۲۸۵۰
قاز : ۱۱۸۶	فرغور : ۱۲۵۶	قالات : ۱۰۵۳
قازیدن : ۱۱۶۸	فرکند : ۱۱۹۳	قلاد : ۱۲۵۶
قاش : ۱۳۰۰	فرکندیدن : ۱۱۹۳	قلاده : ۱۲۵۶۰
قانه : ۱۲۱۲	فرناس : ۱۲۵۴	قلاسنك : ۱۰۶۱۰
قام : ۱۳۱۱، ۱۰۷۴	فرنچ : ۱۰۸۵	قلبه : ۱۲۵۷۰
قتالیدن : ۱۱۹۱	فروار : ۹۹۹	قلج : ۱۰۵۵۰
قخمیدن : ۱۱۴۸، ۱۱۰۳	فرواره : ۹۹۹۰	قلخ : ۱۱۸۶
قراسته : ۱۲۸۹	فرودين : ۱۰۶۶	قيرز : ۱۰۷۸۰
قراخا : ۱۲۸۷	فروغ : ۱۲۸۹	قيلرونك : ۱۰۷۷۰
قراون : ۱۲۹۰	فرو : ۱۰۹۳	قلقند : ۱۱۶۳۰
قراستوك : ۱۱۹۶۰	فرهختن : ۱۲۸۸	قنجی : ۱۱۹۰۰
قراغ : ۱۱۶۳	فرهخته : ۱۰۹۵، ۱۱۸۶،	قند : ۹۹۴۰
قرخار : ۱۱۶۷	۱۲۸۸	قنو : ۱۲۱۳۰
قرخته : ۱۱۶۵	فرهست : ۱۲۱۷	قنودن : ۱۰۳۹۰
قرخشت : ۱۰۰۶، ۱۰۰۰	فرهنجیدن : ۱۱۶۸۰	قيار : ۱۱۰۴۰
قرخشه : ۱۰۰۶، ۱۰۰۰	قزك : ۱۱۸۶، ۱۰۸۸	قيال : ۱۲۳۷۰
قزرام : ۱۲۸۵۰	قزك : ۱۰۸۸	قرفف : ۱۱۰۸۰
قزانه : ۱۲۱۶، ۱۲۵۹	قزاکن : ۱۰۸۴	قرفوب : ۱۲۰۸۰
قزرد : ۱۲۳۵	قزغند : ۱۱۶۲۰	قسطا : ۱۲۸۸۰
قزسب : ۱۰۶۴، ۱۲۱۴		

کربو : ۱۲۱۶	کیت : ۱۰۸۰	کابوک : ۱۲۰۸
کروز : ۱۰۸۲	کید : ۱۲۸۵	کابله : ۱۱۸۵، ۱۰۸۲
کروه : ۹۷۶	کبودر : ۱۰۵۸	کاتوزه : ۱۰۵۲
کریر : ۱۰۵۰	کبه : ۱۲۹۷	کارتشوتا : ۱۲۵۵
کس : ۱۱۷۸	کیتا : ۱۱۸۴	کارتن : ۱۲۱۰
کزکی : ۱۱۹۰	کبی : ۱۰۷۷	کارتنه : ۱۲۹۶، ۱۱۷۰
کست : ۱۱۹۱	کچه : ۱۰۴۵	کارکرد : ۱۰۵۷
کش : ۱۲۹۱	کجه بازی : ۱۰۴۵	کاریر : ۱۲۱۰
کسین : ۱۱۹۰	کچه : ۱۰۴۵	کازه : ۱۱۶۵، ۱۰۶۹
کشته : ۱۱۶۸	کدکد : ۱۳۱۳	۱۲۱۶
کشف : ۱۰۸۴	کدن : ۱۱۶۴	کاو : ۱۲۹۵
کشکین نان : ۱۰۲۳	کدوخ : ۱۰۵۴	کاشانه : ۱۲۰۷
کشن : ۱۲۳۳	کدونیمه : ۹۹۸	کاشه : ۱۰۹۶
کقتر : ۱۰۵۸	کده : ۱۱۸۶	کافه : ۱۰۹۰
کفک : ۱۱۸۲	کندر : ۱۱۴۸	کافت : ۱۱۶۸
کفیدن : ۱۰۹۸، ۱۲۳۹	کراسه : ۱۱۸۳	کافتن : ۱۱۶۸
کلابه : ۱۱۸۷	کراشیدن : ۱۱۷۰	کافیدن : ۱۲۳۵
کلات : ۱۲۸۵	کراک : ۱۲۸۹	کاک : ۱۱۶۸
کلاؤه : ۱۲۹۵	کریسو : ۱۱۷۰	کالم : ۱۱۸۳
کلاغ یسه : ۱۲۹۵	کربشه : ۱۰۹۰	کالیدن : ۱۱۶۶، ۱۱۷۷
کلاغو : ۱۰۰۰	کریا : ۱۰۴۹	۱۱۹۴
کلل : ۱۳۰۰	کریاسه : ۱۱۷۰	کانا : ۱۰۸۵، ۱۰۹۴
کلته : ۱۲۳۴	کرجفو : ۱۱۸۷	۱۱۸۵
کلج : ۱۱۷۷، ۱۱۸۰	کردکار : ۹۹۵	کاناز : ۱۰۶۳
کلجج : ۱۰۸۳، ۱۱۸۵	کرشمه : ۱۰۰۲	کاوک : ۱۲۱۶
۱۱۹۳	کرکه : ۱۱۶۵	کاوره : ۱۱۶۵
کلفت : ۱۰۶۷، ۱۰۸۹	کرم بهرامه : ۱۰۹۶	کایته : ۱۲۳۰

گراییدن: ۱۲۹۱، ۱۲۸۶	کوسج: ۱۰۰۰	۱۱۹۳
گربز: ۱۰۸۴	کرف: ۱۲۱۴	کلك: ۱۱۶۰
گردبندن: ۱۰۷۰	کوفت: ۱۱۳۷	کلوند: ۱۱۸۲
گردنا: ۱۲۰۸	کوفشانه: ۱۱۷۷	کلیك: ۱۲۹۵، ۱۱۶۰
گردناك: ۱۲۸۹	كوك: ۱۱۹۴	كاس: ۱۱۸۱، ۱۱۶۳
گرمزمان: ۱۲۸۶	كول: ۱۲۵۶	كاه: ۱۱۸۱
گرف: ۱۲۰۷	كوم: ۱۱۶۴	كمانه: ۱۲۸۶
گرگر: ۱۲۸۶	کویان: ۱۲۳۷	کنفاغ: ۱۲۰۵
گرم: ۱۰۹۱	کی: ۱۲۹۱	کنام: ۱۰۴۸
گرنج: ۱۰۷۷	کیاخن: ۱۱۰۹	کنجال: ۱۱۶۴
گریز: ۱۰۰۳، ۱۱۶۷	کیار: ۱۰۸۷	کشد: ۱۲۸۶
گزاییدن: ۱۲۹۱	کیان: ۱۲۳۷	کنندز: ۱۰۷۲
گز: ۱۱۷۸	ککیدن: ۱۲۳۹، ۱۲۲۷	کشدو: ۱۰۸۶
گستاخ: ۱۱۵۸	کیج: ۱۱۶۲	کشدوری: ۱۲۳۵
گسی: ۱۰۰۷	کیج کیج: ۱۰۷۴	کشدوله: ۱۰۸۶
گلانگین: ۱۱۹۱	کیج: ۱۲۳۰	کنز: ۱۰۶۳
گلگوننه: ۱۲۳۲	کیف: ۱۱۳۷	کنستو: ۱۲۳۱
گلوننده: ۱۲۴۱	کیفال: ۱۲۳۷	کشتند: ۱۰۸۴، ۱۱۴۸
گمیز: ۱۰۸۷	کیفر: ۱۲۵۹، ۱۰۳۴	۱۱۶۵
گنجشك: ۱۱۵۹	کیك: ۱۰۸۸	کنور: ۱۰۸۶
گو: ۱۲۱۳، ۱۰۷۰	کیوان: ۱۲۵۹	کواژه: ۱۲۱۴
گوارشت: ۱۱۸۶، ۱۰۸۵	کیوس: ۱۲۸۹	کویه: ۱۲۳۴
گواژه: ۱۲۴۰، ۱۲۰۷	گاه: ۱۲۹۷	کوبین: ۱۱۴۸
گوالیدن: ۱۲۲۹، ۱۱۸۴	گذرنامه: ۱۲۳۰	کوج: ۱۲۱۴
گودر: ۱۲۹	گراز: ۱۲۵۴، ۱۱۹۱	کوری: ۱۰۲۲
لار: ۱۰۵۱	گرازی: ۱۲۵۶	کوز: ۱۱۷۲
	گراه: ۱۲۹۱، ۱۰۷۰	کوز: ۱۱۷۲
	گرایستن: ۱۲۹۱، ۱۲۸۶	۱۲۹۵

مندور: ۱۱۷۴	ماله: ۱۱۸۲، ۱۱۹۴	لالک: ۱۱۰۵
منده: ۱۲۵۸	مانا: ۱۲۰۸	لالکا: ۱۱۰۵
منش: ۱۲۳۵	مایبد: ۹۹۴	لایدن: ۱۱۸۲
موئیدن: ۱۱۶۸	ماهار: ۱۰۹۸	لانه: ۱۲۱۲
موبد: ۱۳۰۲	مای: ۱۲۸۶	لالت: ۱۰۵۳
موژان: ۱۱۹۶	مچ: ۱۰۲۲	لتیر: ۱۲۵۶
موژیدن: ۱۱۹۶	محرک: ۱۰۸۹، ۱۲۰۶	لغج: ۱۱۸۲
مولش: ۱۲۵۳	۱۲۲۶	لسک: ۱۱۵۹
مولیدن: ۱۲۵۳	نخیدن: ۱۲۴۰	لغزیدن: ۱۱۷۱
مویزآب: ۱۱۸۷	مدیش: ۱۰۰۴	لسک: ۱۰۰۵، ۱۱۷۰
مهبانه: ۱۲۵۷	مسر: ۱۱۶۳	لکا، ۱۱۸۲، ۱۱۸۴
میتین: ۱۱۷۱	سرغزن: ۱۱۰۴	لکویک: ۱۰۰۵
میشته: ۱۱۹۲	سرغول: ۱۱۰۲	لج: ۱۱۹۲
مارو: ۱۲۰۷	سروا: ۱۰۳۷	لج: ۱۱۹۲
فاطف: ۱۱۸۴	مزیدن: ۱۲۱۱	لنجیدن: ۱۱۸۷
ناک: ۱۲۰۴	مسته: ۱۰۷۲	لکاک: ۱۱۸۳
نال: ۱۰۶۲	مستی: ۱۰۳۱	لوسانه: ۱۲۱۲
ماندان: ۱۲۱۴	مشت رنده: ۱۱۶۱	لوش: ۱۰۸۵، ۱۱۸۵
نان کشکین: ۱۰۲۳	مشحنه: ۱۲۱۷	لوقا: ۱۲۸۸
ناوه: ۱۱۴۸	مشک لاد: ۱۲۰۷	ماج: ۱۰۲۲
ناهید: ۱۲۹۱	مفاک: ۱۰۸۸	مادندر: ۹۶۷
نهره: ۱۰۰۳	مغای: ۱۰۸۳	ماردی: ۱۲۸۶
نچوغ: ۱۲۳۸	مغزیدن: ۱۰۸۳	ماز: ۱۲۳۱
نخج: ۱۱۸۵، ۱۰۸۳	مفلاک: ۱۲۵۸	ماژوموژ: ۱۰۳۴
نخجل: ۱۱۷۱	مکیدن: ۱۲۱۱	ماغ: ۱۰۵۷، ۱۲۸۹
جرار: ۱۲۵۷	ملاره: ۱۲۹۷	ماکیان: ۱۱۹۵
ندری: ۱۲۰۳	منبل: ۱۰۴۹	مالکانه: ۱۱۶۱

وارد: ۹۸۷	۱۲۰۹	نزد: ۱۴۶۰
والقونه: ۱۲۳۲	نوشخوار: ۱۱۶۸	نزد: ۱۴۱۶
وایه: ۱۱۷۱	نوفیدن: ۱۲۰۷	نس: ۱۰۶۶
وخش: ۱۱۷۷	نون: ۱۱۹۷	نسترون: ۱۰۴۳
وخشور: ۱۲۸۶، ۱۰۹۶	نوند: ۱۰۸۵، ۱۰۵۵	نستوه: ۱۰۷۲
ورزردود: ۱۱۰۰	نویدن: ۱۲۳۸	نسر: ۱۱۰۵
ورسازه: ۱۱۹۱	نویده: ۱۱۹۲	نشک: ۱۱۰۸
ورغ: ۱۳۱۴، ۱۰۰۵	نهاد: ۱۲۰۷	نشکرده: ۱۲۳۸
ورکاک: ۱۱۶۱	نهمار: ۱۰۸۵، ۱۰۹۲	نشکنج: ۱۱۷۱
وریب: ۱۲۳۶	نهنن: ۱۲۱۲	نشل: ۱۱۶۴
وزغه: ۱۱۷۰	نهبیب: ۱۱۹۲	نشیب: ۱۰۸۱
وسناد: ۱۰۵۶	نیرنج: ۹۷۶	نفاغ: ۱۲۰۴
وسیار: ۱۰۵۶	نیرنک: ۱۳۰۰	نقل: ۱۰۵۶
وش: ۱۰۷۷	نیسته: ۱۲۰۸	نغنغ: ۱۱۶۰
وشم: ۱۱۳۹	نیسو: ۱۱۶۴	نعوشا: ۱۲۸۸
وغیش: ۱۳۱۵، ۱۰۵۲	نیلوپل: ۱۲۵۴	نعوشاک: ۱۲۳۶، ۱۲۸۸
ول: ۱۱۷۱	نیلوفل: ۱۲۵۴	نعوشیدن: ۱۲۸۸
ولکانه: ۱۲۹۴	نیوشا: ۱۲۸۸	نفاغ: ۱۲۳۶
ویذ: ۱۰۳۵	نیوشاک: ۱۲۸۸	نقام: ۱۲۸۹
ویذا: ۱۳۹۱، ۱۰۳۵	نیوشه: ۱۱۷۷، ۱۰۵۰	نفرین: ۱۲۹۲
ویر: ۱۱۶۱	۱۳۰۰	نمچ: ۱۲۱۴
ویرا: ۱۱۶۱	نیوشیدن: ۱۳۰۰، ۱۲۱۰	نمونه: ۱۲۱۳
ویژه: ۱۲۹۲	نیوه: ۱۰۴۸	نوا: ۱۲۹۷
ویک: ۱۲۵۸، ۱۰۸۸	واتکر: ۱۰۵۱، ۱۰۵۹	نواجسته: ۱۱۶۵
ویل: ۱۱۰۱، ۱۰۶۲	۱۱۶۰	نواآیین: ۱۱۹۵
۱۲۳۷	واذج: ۱۱۷۷	نودارانی: ۱۱۶۳
هاج وواج: ۱۲۵۲	وار: ۹۸۷	نوده: ۱۲۸۶
		نورد: ۱۰۳۶، ۱۲۰۷

یا کند ۱۱۷۸	همال ۱۱۷۲	هاؤ ۱۲۵۳
یججه ۱۰۲۱، ۱۰۰۵	هما ۱۲۸۷	هاک ۱۲۹۶
یرگس ۱۱۰۵، ۱۰۰۳	هم لحت ۱۲۰۸	همال ۱۲۸۷
یرگست ۱۱۰۵، ۱۰۰۳	هن ۱۰۶۵	هناک ۱۱۸۵، ۸۶، ۸۱
۱۲۰۹	هنج ۱۰۸۱	۱۳۰۰
یردادی ۱۱۸۳	هنجیدن ۱۲۵۷	هده ۱۰۷۱
یغتمج ۱۲۲۸	هنگ ۱۲۱۱	هراش ۱۲۲۸، ۱۰۶۰
یک سی ۱۲۳۸	هن ۱۲۹۰	هرآینه ۱۲۰۸
یکون ۱۱۳۷	هون ۱۲۹۰	هرگس ۱۰۰۳
یکو ۱۲۱۳	یاد ۱۰۹۸	هرگست ۱۰۰۳
یلی ۱۰۹۰	یارستن ۱۲۹۷	هرمر ۱۲۸۸
یماه ۱۲۵۷	یاری ۱۰۷۴	هرار آوا ۱۲۸
یوع ۱۲۳۶	یار ۱۱۷۸	هزاک ۱۲۸۷
یوکان ۱۱۶۴	یاهه ۱۰۶۶	هزیر ۱۲۸۷

غلامنامه مجلد سوم

صحیفہ	سطر	نادرست	درست
۸۶۹	۴	اند	زند
۸۶۹	۱۱	مشانی	مشائی
۸۷۶	۱۲	قران	قرن
۸۷۹	۲۱	الفصحاى	مجمع الفصحائى
۸۸۵	۹	روى	رودكى
۸۹۷	۱۴	نلتن	بعتن
۹۱۱	۱۴	ايبان	ايبات
۹۱۱	۱۹	تبت	تبت
۹۱۶	۲۱	بودكى	برودكى
۹۱۹	۷	رودكى	رودكى
۹۳۲	۲	شعر	شفر
۹۵۵	۲۲	ى آسكه زن	بى آسكه زبان
۹۶۴	۳	ككتاب را كدر	ككتاب رادر
۹۷۳	۱	دم وى	دم دى
۹۸۱	۲	س ود	سرود
۹۸۴	۱	جن	جان
۹۹۴	۱	خاسقه	خواست
۱۰۱۱	۴	نهاده روش	نهاد
۱۰۱۱	۴	مى سرخ	روش مى سرخ
۱۰۲۰	۹	ييكال	ييكال
۱۰۲۵	۲۰	مى بىج	مى بىج
۱۰۴۰	۱۶	لب	لب
۱۰۹۷	۸	تبرى	بترى
۱۱۱۸	۷	جيهانى	جيهانى
۱۱۱۹	۲	ابوعلی محمد بن	ابوعلی محمد بن محمد بن
۱۱۱۹	۶	ابو عبدالله	ابوعلی
۱۱۱۹	۶	جيهانى	جيهانى
۱۱۳۶	۱۰	مردد	مراد
۱۱۶۱	۱۵	دو كلمه	در كلمه
۱۱۶۸	۱۵	در ریا	در دریا

صحیفہ	سطر	درست	فادرست
۱۱۷۰	۸	دکدا	و گدا
۱۱۷۷	۳	اقتد	اقتد
۱۱۷۸	۱۳	کڈ	کڈ
۱۱۷۹	۲۰	طہورث	طہورث
۱۱۸۲	۱	نی ستو	ستوی
۱۱۸۶	۶ و ۷	فرہنختہ	فرہختہ
۱۱۹۲	۱۶	نتن	نتی
۱۲۰۱	۸	فتنریجہ	بجر فتنہ
۱۲۰۲	۶	علمی	علم
۱۲۰۷	۲۱	الکاس	الکاس
۱۲۱۷	۱	بیمعنی	بمعنی
۱۲۲۲	۵	رشید	شہد
۱۲۲۵	۷	کہ تو تو	کہ تو
۱۲۳۶	۴	چوان	جوان
۱۲۳۶	۸	ران	رمان
۱۲۳۸	۲۲	بسدید	بسدیدن
۱۲۳۹	۱۲	یرد	پرد
۱۲۴۰	۱۱	دوش	دوست
۱۲۴۸	۱۹	آہوی	آہو
۱۲۵۰	۷	بہمین	بہین
۱۲۵۱	۱۲	گز	گر
۱۲۵۱	۱۸	اندوون	اندرون
۱۲۵۷	۲۰	قلہ	قلبہ
۱۲۶۱	۱۶	نوح بن عبد الملك بن نوح	نوح بن منصور بن نوح
۱۲۶۳	۸	تاریج	تاریج
۱۲۶۳	۲۰	۴۴۳	۳۴۳
۱۲۶۵	۶	چغان نیست	چغان نیست
۱۲۶۸	۴	قاطرار ندہ	تاترار ندہ
۱۲۷۸	۲۱	بیمینی	بمعنی
۱۲۷۹	۱۱	یسوان	کیسوان
۱۲۷۹	۱۴	ریشہ	رشید
۱۱۸۱	۱۳	بارد	دار بد
۱۲۸۴	۹	حناک	خناک
۱۲۸۴	۱۱	حناکا	خناکا

فهرست مندرجات مجلد سوم



باب پنجم - رودکی در نظر مردم خاور : ۸۱۹-۷۸۹

(۱) مولفین ومورخین : ۸۷۹-۰۷۹۲ (۲) شعرای فارسی زیات :
 ۷۹۲-۸۰۱ (۳) شعرا ومؤلفین عرب : ۸۰۱-۸۰۳ (۴) مولفین ترك
 و هندی : ۸۰۳-۸۱۹ . ترجمه از كتاب شعرالمعجم : ۸۰۴-۸۱۱ ،
 ترجمه از دروس ولدچلیبی : ۸۱۱-۸۱۶ : ترجمه از كتاب سرآمدان سخن
 ۸۱۶-۸۱۹

باب ششم - رودکی در نظر مردم باختر : ۸۲۰-۹۶۱

۱- ترجمه از كتاب ایران آمده ژوردن : ۸۲۱-۸۲۲ ،
 ۲- ترجمه از كتاب تاریخ شعر فارسی ژرف فن هامر : ۸۲۲-۸۲۴ ،
 ۳- ترجمه از كتاب ایران لوی دوبو : ۸۲۴ ، ۴- ترجمه مقاله دكتور
 هرمان اته : ۸۲۵-۸۴۴ ، ۵- ترجمه از كتاب فرهنگ بزرگ بین المللی
 قرن نوزدهم - ۸۴۴-۸۴۵ ، ۶- ترجمه از منتخبات فارسی شارل شفر
 ۸۴۵-۸۴۶ ، ۷- ترجمه از كتاب مآخذ شعر ایران دارمستتر - ۸۴۶-
 ۸۵۵ ، ۸- ترجمه از كتاب تمثالهای ایرانی ارثبنت : ۸۵۵-۸۵۶ ،
 ۹- ترجمه از مقاله ییکرینک در مجله ملی : ۸۵۶-۸۷۱ ، ۱۰- ترجمه
 از كتاب تاریخ شعر ایرانی ییتزی : ۸۷۲-۸۷۸ ، ۱۱- ترجمه از كتاب
 اساس فقه اللغة ایرانی : ۸۷۸-۸۸۲ ، ۱۲- ترجمه از مقدمه هرن بر
 لغت فرس اسدی : ۸۸۲-۸۸۵ ، ۱۳- ترجمه از كتاب تاریخ ادبیات
 ایران هرن : ۸۸۵-۸۸۹ ، ۱۴- ترجمه از كتاب تاریخ ادبیات ایران
 براون : ۸۸۹-۸۹۶ ، ۱۵- ترجمه از دایرة المعارف بریطانیکا :
 ۸۹۶-۸۹۸ ، ۱۶- ترجمه از كتاب ایران ادبی ژرژفریله : ۸۹۸-۸۹۹ ،
 ۱۷- ترجمه از كتاب تاریخ ایران وتصوف آن : ۸۹۹-۹۰۴ ، ۱۸-
 ترجمه از كتاب شعرقدیم ایران جاکسن ، ۹۰۴-۹۱۵ ، ۱۹- ترجمه از كتاب
 ادبیات ایران روبن لوی : ۹۱۶-۹۱۸ ، ۲۰- ترجمه مقاله رودکی و

رودکی مجبول دینسن رس ۹۱۸ - ۹۰۴ ، ۲۱۰ — ترجمه مقاله يك قصیده
از رودکی دینسن رس ۹۰۴ - ۹۰۹

کتاب دوم — اشعار رودکی

توضیح: ۹۱۲ - ۹۱۰

باب اول : قصاید و مقطعات و ابیات پراکنده : ۹۶۶ - ۱۰۴۶

باب دوم : رباعیات : ۱۰۴۷ - ۱۰۴۷

باب سوم : ابیات پراکنده که بهم پیوسته نیست :

۱۰۴۸ - ۱۰۷۵

باب چهارم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر رمل (منظومه کلیله

و دمنه) : ۱۰۷۶ - ۱۰۹۵

باب ششم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر مختارب :

۱۱۰۳ - ۱۰۹۶

باب هفتم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر خفیف :

۱۱۰۴ - ۱۱۰۸

باب هشتم : ابیات پراکنده از مثنوی بحر هزج :

۱۱۰۹ - ۱۱۱۰

باب نهم : مثنویهای اوزان دیگر : ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲

مثنوی بحر مضارع ۱۱۱۱ ، مثنوی بحر سرریع ۱۱۱۱ . مثنوی

دیگر بحر هزج ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ ، صمیمه ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳

ضمایم و تعلیقات : ۱۱۱۳ - ۱۳۱۵

ضمیمه ۱ : گفتار سمعی دراره رودکی ، ۱۱۱۳ - ۱۱۱۵ ، صمیمه ۲ :

گفتار ابوبصر عتی و شرح بحای و مینی ۱۱۱۵ - ۱۱۱۷ ، صمیمه ۳

حاندان جیهانی ۱۱۱۷ - ۱۱۱۹ ، صمیمه ۴ رساله ملا زاده ۱۱۱۹ -

۱۱۲۱ ، صمیمه ۵ تاریخ بخارا ۱۱۲۱ - ۱۱۲۳ ، صمیمه ۶ کتاب

المحمدون من الشعراء ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ ، صمیمه ۷ طرنامه حمدالله مستوفی .

۱۱۲۴ - ۱۱۲۸ ، صمیمه ۸ . تاریخ قم ۱۱۲۸ - ۱۱۳۰ ، صمیمه ۹ :

احمد بن منوچهر شصت کله ۱۱۳۰ - ۱۱۳۳ ، صمیمه ۱۰ ابوشریف احمد بن

علی مجلدي کرگای ۱۱۳۳ - ۱۱۳۵ ، صمیمه ۱۱ اشعار منوچهری درباره

- شعراى قرن سوم و چهارم : ۱۱۳۵ - ۱۳۱۰ ، ۱ - ابوشبيب صالح بن محمد هروى ، ۱۱۳۶-۱۱۳۷ ، ۲ - ابوذر بوزجاني ، ۱۱۳۸ ، ۳ - ترك كشي ايلاني ، ۱۱۳۸ ، ۴ - صبور پارسي ، ۱۱۳۸ ، ۵ - ابوالحسن علي بن محمد غزواني لوكرى چنگ زن ، ۱۱۳۸ ، ۶ - ابوسليك گرگاني ، ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ ، ۷ - ابوزرعه معمرى گرگاني ، ۱۱۴۰ ، ۸ - كمال الدين ابوالفتح ينداربن ابونصر خاطرى رازى ، ۱۱۴۰-۱۱۴۳ ، ۹ - ابو محمد منصور بن علي منطقى رازى مورد : ۱۱۴۳ - ۱۱۴۶ ، ۱۰ - ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجى مروزي : ۱۱۴۶ ، ۱۱ - ولوالجى ديكر ، ۱۱۴۶ - ۱۲ - ابوطيب سرخسى ، ۱۱۴۷ ، ۱۳ - امام ابوبكر محمد بن احمد واعظ سرخسى ، ۱۱۴۷ ، ۱۴ - خجسته سرخسى ، ۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ ، ۱۵ - ابوالينفى عباس بن طرخان مروزي ، ۱۱۴۹-۱۱۵۰ ، ۱۶ - ابوحفص حكيم بن احفص سقدي سمرقندي : ۱۱۵۰-۱۱۵۷ ، ابوالعباس بن حنوذ مروزي ، ۱۱۵۷ - ۱۱۶۶ ، ۱۷ - ابو عبدالله جعفر بن محمد رودكى : ۱۱۶۶ ، ۱۸ - ابوالملل بخارائى : ۱۱۶۶ - ۱۱۶۹ ، ۱۹ - ابواسحق محمد بن ابراهيم بن محمد جويبارى بخارى : ۱۱۶۹ ، ۱۰ - امير ابوالحسن علي بن الياس آغاجى بخارائى : ۱۱۶۹-۱۱۷۳ ، ۲۱ - ابوالويد رونقى بخارائى : ۱۱۷۳ ، ۲۲ - سيهرى بخارائى : ۱۱۷۳ ، ۲۳ - جلاب بخارى : ۱۱۷۳-۱۱۷۴ ، ۲۴ - شيخ ابوالعباس فضل بن عباس ربينجنى بخارائى : ۱۱۷۴-۱۱۷۵ ، ۲۵ - شاكر بخارى : ۱۱۷۵-۱۱۷۹ ، ۲۶ - ابوالحسن محمد بن محمد مرادى بخارائى : ۱۱۷۹ ، ۲۷ - معنوى بخارى : ۱۱۷۹ ، ۲۸ - ابوالعباس مروزي : ۱۱۷۹ ، ۲۹ - مسمودى مروزي ، ۱۱۷۹-۱۱۸۱ ، ۳۰ - طيان مرغزى : ۱۱۸۱ - ۱۱۸۷ ، ۳۱ - ابو منصور عمار بن محمد مروزي : ۱۱۹۷-۱۲۱۷ ، ۳۲ - ابوالحسن مجدالدین اسحق كسامى مروزي : ۱۱۹۷-۱۲۱۷ ، ۳۳ - ابونصر مرغرى : ۱۲۱۷ ، ۳۴ - بشار مرغرى : ۱۲۱۷-۱۲۱۹ ، ۳۵ - مروزي شاعر ، ۱۲۱۹ ، ۳۶ - صفار مرغزى : ۱۲۱۹-۱۲۲۰ ، ۳۷ - ابوالؤ بلخى : ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ ، ۳۸ - ابوالحسن شهيد بن حسين وراق جهودانكى بلخى : ۱۲۲۱-۱۲۳۳ ، ۳۹ - ابوشكور بلخى : ۱۲۳۳-۱۲۶۰ ، ۴۰ - صانم بلخى : ۱۲۶۰-۱۲۶۱ ، ۴۱ - ابوعلی محمد بن احمد دقبي بلخى : ۱۲۶۱-۱۲۹۳ ، ۴۲ - ابو عبدالله

- محمد بن حسن معروفی بلخی : ۱۲۹۳ - ۱۲۹۹ ، ۴۳ - ابو محمد بدیع بن محمد بن محمود بلخی : ۱۲۹۹ - ۱۳۰۱ ، ۴۴ - ابوالمظفر نصر بن محمد - سنائی نیشابوری : ۱۳۰۲ ، ۴۵ - خبازی نیشابوری : ۱۳۰۲ ، ۴۶ - رافعی نیشابوری : ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ ، ۴۷ - رفیع الدین نیشابوری : ۱۳۰۳ ، ۴۸ - شاعر نیشابوری : ۱۳۰۴ ، ۴۹ - ابوالقاسم فردوسی طوسی : ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ ، ۵۰ - ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی : ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ ، ۵۱ - شاعر طوسی دیگر : ۱۳۰۷ ، ۵۲ - ابوالعلاء ششتی ، ۱۳۰۸ ، ۵۳ - ابوالفتح علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستی : ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ ، ضمیمه ۱۲ : کتاب غایة الوسیله الى معرفة الاولیاء : ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ ، ضمیمه ۱۳ : کلمه رودک : ۱۳۱۱ ، ضمیمه ۱۴ : ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی : ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ ، ضمیمه ۱۵ : بیت لامعی در باره رودکی : ۱۳۱۲ ، ضمیمه ۱۶ - کتاب تحفة الملوك : ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ ، ضمیمه ۱۷ : مضمون رودکی در شعر ابن یمن : ۱۳۱۳ ، ضمیمه ۱۸ - مضمون رودکی در شعر مسعود سمد سامان : ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ ، ضمیمه ۱۹ : کلام بندر و غ : ۱۳۱۴ ، ضمیمه ۲۰ - دوبیت دیگر از کلیله و دمنه رودکی : ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ ، ضمیمه ۲۱ : دوبیت دیگر از رودکی : ۱۳۱۵ .
- فهرست نامهای کسان و خاندانها و نسبها : ۱۳۱۶ - ۱۴۰۴
- فهرست نامهای جاها : ۱۴۰۵ - ۱۴۴۰
- فهرست نامهای کتابها و رسالهها و روزنامهها و مجلهها و مقالهها و سورها و آهنگهای موسیقی : ۱۴۴۱ - ۱۴۵۹
- فهرست لغات مهجور که درین کتاب ضبط شده : ۱۴۶۰ - ۱۴۷۴
- غلطنامه مجلد سوم : ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶
- فهرست مندرجات مجلد سوم : ۱۴۷۷ - ۱۴۸۰

کتاب مطبوعه شرکت کتابفروشی ادب



- کلیات سعدی ۷۰ ریال
- تاریخ گردیزی (زین الاخبار) تألیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود کردیزی بامقدمه علامه مفضل آقای محمد قزوینی « ۱۲
- زبان انگلیسی پیش خود تألیف آقای حسن قائمیان « ۲۰
- حافظ چه میگوید ! تألیف آقای محمود هومن متضمن بحث و تحقیق و اجماع بشخصت و طرز فکر حافظ « ۱۲
- مهدی تألیف دارمستر مستشرق فرانسوی ترجمه محسن جهانموز « ۱۲
- زراعت خصوصی تألیف آقای علی اکبر هروی « ۱۰
- جنگهای ایران و روس تألیف جمیل فوزالو شامل عهدنامه گلستان و ترکمن چای ۲ جلد « ۱۴
- حل المسائل میکانیک تألیف ابوالقاسم قربانی برای سال پنجم و ششم دبیرسازنها « ۲۰
- خانه اموات ترجمه شجاع ملابری « ۶
- طوفان عشق بازی و جنگهای ناپلئون « ۸
- یک عمر اشکباری ترجمه خانم حاجب ۲ جلد « ۱۴
- قریبوله ترجمه رشید امانت ۲ جلد « ۱۰
- شوهر با عاطفه ترجمه ع - عوزی « ۱۰۵
- لوايح مولانا عبدالرحمن جامی « ۲
- زبان آرا فرانسه و فارسی « ۶
- کتابخانه های ایران جمع آوری شده عبدالعزیز جواهرالکلام « ۵

دیوان مسعود سلمان



بتصحیح و با مقدمه آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه تهران با
اضافه سه هزار و پانصد بیت بر چاپ پیش با فهرست نامهای ویژه و فهرست
قصائد با کاغذ خوب و جلد طلاکوب و مقابله از روی بهترین نسخه نزدیک
بعهد مؤلف در ۸۲۲ صفحه بقیمت ۶۵ ریال بفروش میرسد

تاریخ بیهقی



تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل محمد بن
حسن بیهقی دبیر معروف دربار غزنویان که در اواسط قرن پنجم تألیف
و در سال ۱۳۰۵-۱۳۰۷ هجری بتصحیح و حواشی استاد زمانه مرحوم
سید احمد ادیب پیشاوری چاپ شده بود بتصحیح و با مقدمه آقای
سعید تقیسی زیر چاپ و جلد اول آن در ۶۰۰ صفحه قریباً منتشر
خواهد شد. این چاپ بر چاپ قبل مزیت بسیاری دارد که مورد تصدیق
خواننده واقع خواهد شد.

دیوان رودکی



جلد اول شامل مأخذ کتاب و عصر زندگی رودکی (جغرافیای
سمرقند و بخارا در زمان سامانیان و تاریخ ماوراءالنهر از قدیم ترین ایام تا
سال ۳۳۱ هجری و اوضاع معارف در زمان آل سامان قیمت با جلد طلاکوب
۲۰ ریال با جلد شیز ۱۵ ریال
جلد دوم شامل ترجمه حال رودکی - آثار رودکی - رودکی و قصران
تألیف آقای سعید تقیسی قیمت با جلد طلاکوب ۲۰ ریال با جلد شیز ۱۵ ریال

